مجموعه ۱- علاج الامراض
۲- مفردات [illegible]
۳- [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و خزاین ابواب جنت ذکر ستایش نامیدا اینجا هر نکته و فزاز قفل مبرود کلید اینجا مفرح که باعث تفریح قلوب
سوداز دگان عرصه محبت معرفت و جانداروی که موجب تقویت ارواح جان فرسودگان تپیدهٔ پاپاکی باشد حمد و
ثنای حکیمی است جلت عظمته و عم نعمه که نفس ناطقه را سلطان مملکت بدن عطا فرموده عنایت اطاعت و فرمان
بردار او درد درس قوی متضاد انداخته و قوت مدبره را به تشریف فاخره وزارتش زین و ممتاز ساخته صنوف
اغذیهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفهٔ عجیبه او را در اوقات سورت هیجان آتش جوع و حرارت اضطراب بدو نوزده و صنوف
ادویهٔ شریفه بجز ایش سیارات تا بحکم بجرم لشکرها غریبه امراض پای استقامتش نلغزد و حواس خمسه چون بندگان
سانلسته دلبسته مستعد خدمت آن سلطان استاده ارواح ثلثه مانند بادشکار قادر تسلیم رضا مستقیم رضای
او نهاده تا بحوق بر قانون بدن روز و شب بزم انبساطش مرغوار زیر دستان سرائی و نای زهره بیرون از قصه
مدام در محل نشاطش سیراهنگ خوش نوای مطرب سحر بیان حنجره علی الدوام در خدمتش مشغول نغمه پردازی و
هر طلی شیرین مقال خوش آهنگ زبان در بند گنجش پیوسته منهمک ترانه سازی و پس از حمد و ثنای حکیم علی الاطلاق
صلوات زاکیات و تحیات وافیات بر طبیب شریعت که تریاق کلام معجز نمایش امراض مزمنه و اعراض صعبه معصیت
را وسیلهٔ نجات و واسطهٔ شفاست و درویت نسخهٔ جرعه مقدس آن برگزیده کاینات و خلاصهٔ موجودات بیمار اعضای
منهاج العلاج و مستغنی از دوا است خاک پای مبارکش ضیابخش دیده کور باطنان و در نعلین شریفش صفابخش جبههٔ
سیاه طلعتان نسبت بحبیبی آن مقصود لولاک سرمایهٔ سعادت و افتخار دنیا و سرخط غلامی آن نتیجهٔ آفاق

نامدار ادی عالمیان حبیب صباحش صفای [illegible] مقدار از درجه اعتبار انداخته و طنطنه حسن ملاحتش صوت [illegible]
خوب فراموش ساخته حضرت عیسی که از معجزه دم [illegible] نفس جان بخش زنده [illegible] حضرت سلیمان نقش مهر
مهر نبوتش برنگین دل نکندی آوازه نام [illegible] در اطراف عالم [illegible]
سرگردان نگردیدی فروغ نور ضیا بر ناصیهٔ خورشید [illegible] روز [illegible] دوام [illegible]
شب روز بجز مدام اقدام نمینمود فال پیروزی و نقش انوری از اوراق اطلاک [illegible]
مبارک بر عالم خاک نهاد ابواب رحمت بروی ساکنان کون و مکان [illegible]
سایه گستر بر مفارق انس و جان گردید تا رکنی نخوت رحمت برکنار کشید بعین بالا [illegible] مسند بلند پایهٔ سدره
والی قبضه قوس برزو قاب و تمکین او ادنی منزل لولاک لما خلقت الافلاک محترم باعث افتخار نوع بشر غرض
هستی موجودات و علت غائی آفرینش کاینات شمع زلال صدق و صفا حضرت ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و اصحابه الی یوم التناد و بعد از حمد و نعت سرور را بو رحمت صلوات موشح بر مفارق که انوار
بو دال اطهار و اصحاب اخیار که جان نشینان محفل شریعت و صدرنشینان مسند طریقت و کار فرمایان کشور تمکین
و نادیان طرق و مقربان کارداران خزانه سکوانه رحمت الهی سررشته داران کارخانه نامتناهی شاهان
کشور تسلیم و رضا تاجداران اقلیم صدق و صفا منوال ساختن نفوس و عقول راه نمایان منهاج قویم شرع شریف حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین اما بعد بر ضمایر ارباب نشأت عارفان کامل و محققان
واصل و افاضل عالیه رجال و علمای بلند مراتب دوران و حکما دانش مقیاس و اطبای نفیس سیاسی محجوب نماند که نحیف
ضعیف و ناتوان [illegible] حکیم محمد شریف خان عفی الله عنه و عافاه لما تا در عنفوان شباب بر تزیین موجز که سعی
رفیع [illegible] تشریح اسباب و علامات و بر اکثر مواضع قانون حواشی نگاشته بود و نیز نسخ مجربه جد امجد
مرحوم و والد ماجد سلمه الله تعالی و عم مرحوم بالنسخ دیگر که بعضی از آن بتجربه این حقیر سرا پا تقصیر در آمده بود و
اکثری از آن از قرابادین معتبره برگزیده جمع نموده بودم بسبب [illegible] غم و ترکتاز علایم بر کشور
کهف منزل دل فرصت دست نداده که این لالی منثور را در جواهر زواهر را در سلک نظم تأنیف کلاله مصنفان
در آوردم مدتها بر طاق نسیان و رتبهٔ در حیز دان فراموشی ماند تا آنکه دوستی که در کلال اختلاط با هم

دولت شفاعت ... ای قوی کل انخ وجب تعالی و قدر اخراالا الوف دین

ببب مصاحبه ... سیاسب عالم در علم الابدان بهم رسیده بود و تکلف

... معنی قرابادین ... و المسافرین است اکثر مرتب نموده در اکثر جهت

... اکثر موجب کلال طبع حاضران و باعث تکدر و ملال خاطر

اخوان ... در خواست ان دولت ... متفاحل ... بلیت ... گردانیده ام تا ... که

در ... ارباب ... خالصات ... در این فروه حکمای عصر برانده ... در مستوای علمای تحریر

... تحریر فلاطون زمان ارسطو دوران حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان که علاقه فرزندی

نسبت ... در عالب ... ازین رساله محقق است برین ... او ... از ... اعدول ا او امراین

... فضل و کمال از ... بسته در ... انجام این امر خطیر ... دراند که مدت

از فضل رب العزت این نسخه ... را مرتب ساختم و نام این نو ... و ... در شرح علاج الامراض

که هم تاریخ اتمام او است مقرر کردیدم ۵ این نسخه ... که ... بیک ... زیرین اعراض

نامی چو علاج الامراض است ... تاریخ تمام هم علاج الامراض ... ترکیب ... فارسی ...

رسید ... در زبان ما ... اصلاح ... و ... سروکار

اینست ... جای ... در اصلاح ... ان ... از ... خاطر

... مطالعه ... کرد امیدوار است که ... کار ... ایام ... از ... مرتع ... کار ...

این کتاب مشتمل است بر مقدمه و سی و هفت حوض و خاتمه مقدمه در بیان بعضی امور مفیده که ... فصل فصل اول

در بیان قدر شربت مرکب ... درجه ... اراده ... ازدوا

عرض است بس ... نسبت مقدار شربت از ... مقدار شربت اکثر ... عرض خود

از دوا ... اغراض ... از هر واحد ... مقدار شربت آن ... در ... اعداد ... و

دوا اعراض مختلف باشد از ... مقدار جانم که ... است ... مقدار شربت

هر یک ... که هریک ... مقدار ... بعض ... مقدار شربت ... باید ... و

... بلطف ... مرکب ... اطباء ... ماحصل ... ذی ... مقصود ... ادویه

... اجزاء حاره و بارده از مفردات و ساقط ... اقل ...

... ان درجه مرکب است ... از مرکب ... حار ... و حار ...

گرم و ... بارد ... حار در درجه دوم ... جزو گرم ... بارد ... که ...

بارد ... مقابله ان دو جزو حار ... ماند ... دو ... و ... ان ...

در ... درجه گرم شده ... قاعده در مرکب است ... مقدار ... ادویه ... باشد ...

مزاج مرکب ... مختلف الاوزان باشد ... موافق ... بسیار ... ازان ...

خصوصا در مرکبی که اجزا ... باشد ... درجه ... در بعضی ترکیب ... درگرد اکثر مرکب

در ... بهتر از تکلف حاصل ... بس ... درجه مرکب ... اجزا ... بعضی

حذاق گفته اند ... و ... است ... وزن ... معرفت که تمام ادویه ...

... باشد ... واقع شود ... وزن ... درم ... مثقال ... اخراج ... ازان

... از اقسام ... ادویه ... زیراکه فرق است ... مرکبی

که دران دو دوا ... است ... وزن ... مثقال بود ... یک ...

در درجه دوم ... وزن آن ... مثقال در میان مرکبی که ... ازان گرم درجه ...

بود و ... مثقال است ... دوا ... ازان گرم درجه دوم ... وزن ... مثقال است و همچنین ...

... مزاج مرکب ... در ... مزاج مرکب ... می شود ... قوه ... بسائط

آن مرکب و صفت آن ... اعتبار حقایق بسائط ... دیگر ... ذکر کرده می شود

... زمان مزاج مرکب معلوم می کردد خواه ادویه او متفق الاوزان باشند خواه

مختلف الاوزان و آن طریق اینست که اوزان هر دوا را در تحت ... نمایند و درجه

هر دوا را بر فوق وی رقم زنند و ضرب کنند رقوم تحتانیه را در رقوم فوقانیه و حاصل ضرب

... هر دوا فوق رقم درجه ... رقوم ... جمع ... جمیع حاصل ضرب را همچنان ...

تا شیره مجموع حاصلات ضرب را بر مجموع اوزان قسمت نمایند اگر مساوی یا اکثر بود و الا نسبت
کنند و اگر در مفردات مرکب معتدل [illegible] ق او بجای درجه سفر نهند پس دو رتش در ضرب باید نگاه کرد در
مجموع اوزان و حاصل مقسوم علیه خواهد شد و اگر بعضی از مفردات حار باشد و بعضی بارد و حار را جدا او
و بارد را جدا و اگر در یک سطر نویسند میان حاره و بارده خطی فاصل بکشند و حاصلات ضروب حاره
را جدا جمع کنند و بارده را جدا و اقل از اکثر نقصان کنند هر چه باقی ماند نگاه دارند و بر مجموع اوزان
[illegible]اره و بارده قسمت کنند یا نسبت نمایند خارج قسمت یا حاصل نسبت درجه مرکب بود و همین
روش درجه رطوبت و یبوست معلوم کرده و اگر حاصلات ضرب حاره و بارده مساوی باشند آن مرکب
معتدل خواهد بود و برای توضیح امثله ذکر کرده میشود مرکبی که ادویه او متساوی الاوزان باشند و
حاره بصرف و خارج از معتدل مرکب است که یک دوای او در درجه دوم حار است و دیگری در درجه سوم
و دیگری در درجه چهارم و وزن هر یک ده درم نوشتیم ادویه را در یک صفت در بیان اینها لفظ
اسامی نوشتیم و تحت هر یک وزن او ثبت کردیم و در بیان وزنها لفظ اوزان نوشتیم و فوق
هر یک رقم درجه اش مرقوم ساخته ایم و در بیان درجات نوشتیم پس ضرب نمودیم اولا دو را در دو حاصل شد
این را فوق درجه دوم که اول مرقوم ساختیم بار ضرب کردیم دو را در سه شش شد شش فوق درجه دوم نگاشتیم همچنین
ضرب کردیم دو را در چهار هشت گشت این را بالا در درجه سوم نوشتیم و در بیان لفظ حاصلات ضروب نوشتیم و جمع
کردیم چهار و شش و هشت هژده شد حاصلات ضروب جمع اوزان شش است تحت هژده نوشتیم چون جمع حاصلات
ضروب از جمع اوزان بیشتر است هژده را بر شش قسمت کردیم خارج قسمت سه شد پس معلوم شد که هژده
بر شش پس معلوم کردیم که این مرکب در درجه سوم حار است جدول این است و هو العمل

	حاره	۳	۱۸
حاصلات ضروب	۴	۶	۹
درجات	۲	۳	۴
اسامی	فلان	فلان	فلان
اوزان	۳	۲	۴

۳۰ ۲	بارده ۲۱ ۲۱ ۹	
۱	۱۲	۹
	۴	۳
	فلان	فلان
	۳	۳

و اگر با بینها دوای معتدل باشد جمیع اوزان هشت [illegible] او پس تقسیم [illegible] هژده را بر هشت خارج قسمت
در صحیح دو و ثمن شد پس مرکب حاره در دو درجه و ربع در [illegible] او مثال مرکبی که ادویه او مختلف
الاوزان و حار مع بارده و خالی از معتدل این مرکب بارد است در نصف درجه مرکبی که ادویه او مختلف
الاوزان باشند و حاره صرف و خالی از معتدل این مرکب حار است در دو درجه و نصف و سدس
نه

حاره	۲ دو اس ۱۲		۲۵ ۱۲
حاصلات ضروب	۶	۱۵	۴
درجات	۲	۳	۱
اسامی	فلان	فلان	فلان
اوزان	۳	۵	۴

حاره	۱۵	بارده
حاصلات ضروب	۶	۹
درجات	۲	۳
اسامی	فلان	فلان
اوزان	۳	۳

و۹

۳۶ حاره	۹ ۲۰ در خمس و ربع	
حاصلات ضروب	۱۲	۲۴
درجات	۳	۴
اسامی	فلان	فلان
اوزان	۴	۶

۲۷ بارده	
۲۱	۶
۳	۲
فلان	فلان
۷	۳

مرکبی که ادویه او مختلف الاوزان باشند و حاره مع بارده و خالی از معتدل و این مرکب حاره است
در دو خمس درجه و ربع خمس مرکب معتدل که ادویه مختلف الاوزان باشند چون حاصلات ضرب حاره
که هژده است مساوی اند با حاصلات ضروب بارده پس این مرکب معتدل
باشد و درین واضح می شود احوال مرکب معتدل که ادویه او متساوی الاوزان
باشند

جا	۱۸	
حاصل ضرب	۱۲	
درجات	۱۳	۱
اسامی	فلان	فلان
ادوار	لم	۶

۱۸ بارده	
۱۰	۸
۲	لم
فلان	فلان
۵	۲

فالج

در بیان بعضی امور که لحاظ کردن آن موجب زیادتی بصیرت در امر معالجه باید دانست اگر غرض
از معالجه کم نمودن شی است از بدن نسبت استفراغ و جز آن پس باید که در وقت معالجه قمر ناقص النور باشد
و اگر غرض تسمین و تعظیم عضو است پس باید که قمر زاید النور باشد بطلمیوس گفته که اگر خورده شود مسهل
و قمر مع مشتری باشد عمل مسهل کم و ضعیف بود و بعضی از حکما وجه نوشته اند که قمر مانع قوت است و
چون با مشتری باشد طبیعت قوی باشد پس از موتر غریب مسهلات منفعل نگردد و بدین سبب
عمل مسهل کم شود و زهره این عمل بکند چه طبیعت او بر ترقیق اخلاط است و نیز بطلمیوس گفته که
خوردن دوا مسهل و قمر در عقرب و سرطان و حوت باشد و صاحب طالع متصل بکوکب تحت الارض
بود خوب است و اگر صاحب طالع متصل بکوکب در وسط السما باشد دوا را قی کنند و دوا در شکم نماند و
چه این دعوی با بن قسم مرقوم ساخته اند که بودن قمر در برجهای آبی اقتضای حصول رطوبت کند در ابدان
حیوانات و با حصول رطوبت دارو مسهل را تاثیر زیاده خواهد بود و سیلان اخلاط باسانی میسر گردد و
اتصال قمر بکوکبی دلیل حرکت دوا و خلط بسوی آن کوکب باشد پس اگر آن کوکب تحت الارض باشد
دوا متوجه باسفل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بر وسط السما باشد دارو قصد اعلی کند و قی آورد
اما حکم در تناول دارو قی بر عکس بود و همچنین اتصال قمر بکوکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد
و بکواکب علوی غیر محمود و بطلمیوس گفته مس العضو بالحدید و القمر فی برج ذلک العضو خطر و حکیم علاء الدین
قول را در شرح قانون ذکر کرده لیکن دلیل چنانچه باید بیان ورده است اما آنچه از کتب معتبره معلوم می شود

آنست که عضوی که برج منسوب است چنانچه سر حمل را و گردن ثور را و دست جوزا را و سینه سرطان
بر این قیاس تا پای که منسوب است بحوت و چون قمر در برجی باشد رطوبات منسوب آن
باشد اقتضای تعفن مواد پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی و استعداد تعفن
بضرر باشد و نیز بعضی گفته اند که چون قمر در برج منحوسه باشد فصد نکند که موجب تکرار نشتر خواهد شد
گفته وقتیکه نحس خصوصا مریخ در مولد طبیعت یا در هفتم باشد اکثر مریض از دست اطبا هلاک می شوند و
بعضی گفته که هفتم وقت رفتن طبیب بر مریض اگر منحوس باشد از دست آن طبیب مریض هرگز صحت نیابد
بطلمیوس گفته وقتیکه سابع و صاحب آن منحوس و علیل باشند پس باید طبیب که از علاج مریض می کند
توقف نماید و طبیب دیگر رجوع آرند و باید دانست که این حکم خاص است بطالع وقت سوال
از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش دلیل بیمار باشد و سابع و صاحبش دلیل طبیب و چون
منحوس باشند دلیل عدم انتفاع باشد بعلاج آن طبیب پس تبدیل طبیب مصلحت باشد و نیز گفته اند
که هرگاه قمر در قوس باشد مسهل نباید خورد که باعث عدم انتفاع و قلت عمل است و بعضی گفته اند که در
ابتدای علاج چند امور ضرورت یکی آنکه طالع و صاحب طالع مسعود باشد تا مقصود حاصل شود و دیگر آنکه
هم نیز مسعود باشد تا آنکه مریض مطیع باشد و نشود از مریض تخلیط و از طبیب غلط و سابع و صاحب آن
نیز مسعود باشد تا که تاثیر علاج زودتر شود و ربع باید که مسعود باشد از نحس بود بر این که علاج بهترین تمام
وجه شود و طالع از بروج منقلبه باشد و قمر در بروج منقلبه بود تا زودتر زوال علت شود و قمر منصرف
از سعد و متصل بسعد باشد تا آنکه طبیب و مریض راضی از دیگر باشند زیادة التفصیل لا یلیق بهذا المختصر
مقاله دوم در تدبیر اقسام صداع مشتمل بر سیزده فصل **فصل اول** از مقاله دوم در بیان بعضی فواید تدبیر
اغذیه منجره و دیر هضم و از چیزی که تحریک بکند مثل جماع و فکر و غیره همان بهترین دوا است و التزام
سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب و ترک شراب غیر ممزوج بهترین علاج اقسام اکثر است
و در بعضی اقسام مثل آنکه شرکت معده حار باشد آب خصوصا ناشتا خوردن مفید می آید و نیز شراب
ابیض رقیق ممزوج بالصداع حار اکثر نفع می نماید و در علاج صداع مادی کوشش کرد تا ماده بسوی اسفل

منجذب شود اگرچه بخشش ... قویه باشد برکاکه اراده استعمال اضمده و اطلیه کنند و صداع از زمین
باشد ادهان ... راس مثل دهن الطیف ... از عجین یا صوف نمایند تا اثر دوا نفوذ نموده تمام نماید و استیاد
رقیقه تا بر موضع نمایند و مواوقت آن در اغتیا بوده که تحلیل نماید و نیز و مانع استنشاق و استیفاء
الاان بکنند و خلط اسر که درین هنگام با اطلیه و اضمده تنفذ فرموده نماید و استعمال مخدرات خصوصاً
قوی زنهار نباید کرد و اگر ضرورت راه دهد با ادویه مصلحه بکار باید برد و در صداعی که با نزله باشد
... هیچ سرور و روغن نیست و کسی را که صداع در سر او انتقال نماید و از تبرید تسکین یابد لابد
که او را از فصد و حجامت زیرا اکثر بسبب وجع فضول منجذب می شود و موجب آفات میکردد
و بی بیشترین ... مثل مصدوعین بکرد و صداعی که بشرکت معده باشد و اغذیه حامضه حاجب صداع
را مناسب نیست مگر در بعض قسم مثل صداع معدی اغذیه حامضه که تقویت و دباغت معده کنند
و منع مرارها یند مضایقه ندارد و در صداع حار که در حمیات حادث شود اطلیه عاطفه اجزه
مناسب نیست در صداعی که بسبب ریح خارجی حادث شود تقطیر دوا از اطراف نمایند که
ریح از اطراف داخل شده باشد قال الشیخ البول الشبیه بالبول الحمی یدل علی ان الصداع
کان او هو کاین او سیکون کذلک امضاض البول و رقته فی الحمیات واوقات البحران
یدل علی ... للمواد الی الراس وذلک مما یصح ولا دلالی ... فصل دوم از مقاله
اولی در مرکبات الفیه الالف اطریفل معرب از تری پهل که عبارت از هلیله بلیله املج بود
اطریفل مجرب معمول عمده المحققین اکمل المدققین حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان مسیح الرحمن
جهت اقسام صداع و امراض چشم صفته هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه املج کشنیز ...
اسطوخودوس از هر یک ده درم کشنیز مقشر ده درم ترنجبین خراسانی بیست درم روغن بادام بقدر
حاجت عسل دو وزن اگر خواهند که ... ادویه ظاهر سه داخل وزن و در فصل حار و مزاج
حار عوض شهد جلاب کنند شربت از دو مثقال تا شش مثقال اطریفل ملین که صداع ...
و امراض دماغی را ... و درد گوش و اوجاع معده و امعاء را زایل کردند از خط خال ...

والدماجد ص لوبت هلیله کابلی لوبت بلیله املج ... ترید شده ...
رازیانه مصطکی اسطوخودوس سقمونیا ربوند چینی از هر یک ... پنج مثقال بلیله سیاه ده مثقال
کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی سرشته شربت دو مثقال اطریفل شاهی معمول مجرب
حضرت ... سلمه الله تعالی برای صداع و شقیقه و دیگر امراض دماغی ... ص هلیله کابلی هلیله
آمله برگ سنامکی مساوی روغن گاو نیم وزن ادویه شهد خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته برو
چرب نموده بدستور تیار نمایند بعضی در استعمال اطریفلات منع کرده اند شرط میدانند و مداومت اطریفل
منع است اطریفل کشنیز جهت تقویت دماغ و معده و قوت باه و ... مجرب است نسخه معمول خود ص هلیله
... هلیله بلیله کابلی آمله مقشر فلفل دار فلفل هر یک پنج درم و نیم زنجبیل ... سیطرج هندی
شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد ... کنجد مقشر خشخاش سفید
هر یک ... درم ... کوفته بیخته بروغن بادام یا گاو چرب نموده با ترنجبین ...
درم و عسل سفید سه باد قوام آورند شربت از دو درم تا چهار درم ایارج مکرر ... و قیل
بفتحها تفسیر ... دوای الهی است و نسبت ... بسبب قوت عمل ... و بعضی گفته اند که ...
و قوی آمده که حق تعالی ... دوای الهی گویند و در بعضی کتب تفسیر ایارج بدوای
مسهل مصلح است جهت آنکه درین ترکیب ادویه مسهله مصلحات است و بعضی بدوای شریف تعبیر
نموده اند ... اول مسهل است ... ترتیب داده اند ایارج فیقرا معناه
المر ... گویند ... داخل کرده می شود و شحم حنظل نفع می کند اکثر اقسام صداع و درد
معده ... از اخلاط غلیظ پاک گرداند ... علیه الاعتماد اکثر با اطریفل کوچک یا کشنیز ...
ممزوج نموده استعمال می فرمایند ص سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی
اسارون زعفران از هر یک جزوی صبر سقوطری دو وزن ادویه شربتی دو درم و عسل آب
... و بعضی صبر بموزن ادویه می کنند ایارج لوغاذیا نام حکیمی است صداع و درد شقیقه و دوار
و صرع و فالج و رعشه و تقویت ... و برص و جذام و قوبا و سعفه و داء الثعلب و مالیخولیا و

١٢

... ص ناردین و ابرا مانع بود ص شحم حنظل یکدرم مجربست فصل

عاریقون سقمونیا فلفل سیاه قا اسقوردیون از هر یک چهار درم و نیم افتیمون کمادریوس

مقل ابراز هر یک سه درم حاشا هیوفاریقون افسنتین سانج هندی فراسیون جعده سلیخه

فلفل سفید مرحا و شیر جندبیدستر سنبل فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین

فرفیون حماما سنبل از هر یک سه درم حنظل اسطوخودوس از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته

بعسل سرشته شربتی چهار درم با آب و عسل و بعد از شش ماه استعمال نمایند ایارج

بوقراطیس آن اسم بقراط است درد سر از ابخره فاسده باشد زایل می گرداند و ...

معده را دور می نماید ص حنظل سنبل الطیب زراوند مدحرج دارچینی سلیخه از هر یک یکدرم

فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس فلفل مصطکی از هر یک یکدرم و نیم صبر ... درم

و نیم شحم حنظل یکدرم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته تیار نمایند و استعمال کرده شود

بعد شش ماه و تا سه مثقال با ماء حار یا با مطبوخ مناسب فصل سوم از مقاله دوم

در مرکبات باسه باشویه و استعمال باشویه در علتی شدت حمی مفرط حرارت روا است

چه اگر احتباس کرده حمی می افزاید و اگر ضرورت مثل خوف حدوث سرسام و غیره باشد از آب

نیم گرم مایل بسردی نمایند و در وقت استعمال باشویه رجلین را ... ظرف آب و ... نفس ...

تا بخار به دماغ نرسد و اصل باشویه آب گرم است و برای تبرید و تقویت ... ادویه ...

دیگر ادویه اضافه می نمایند و بعد باشویه پاها را خشک کرده و روغن ... و از خصوصا در ...

شود و تکرار عمل بحسب حاجت است و ... جهت جذب بموا ... باشند و ...

پاها را در آب گرم گذارند تا ابخره صعود ننمایند و جلد دفع بکنند و ابتدا از اطراف قدم باید کرد و بخلاف

... حاجت به باشویه ... افتد ... بشرط ... بعده باشویه نمایند

تا ابخره که بسبب ... باسفل منجذب شده اند از باشویه تحلیل شوند و باز صعود نمایند

و پاها ... بسبب تفتیح مسام و ... و گشیدن حرارت ... ظاهر ... نفع بینی

هر ساند باشویه نافع برای صداع شدید و ... و سهر و امثال آن ص برگ ...

و برگ بید ... برگ کنار گل بنفشه گل نیلوفر ... چهار درم ... هر یک سه درم

در جو چهار درم در آب جوشانیده صاف نموده باشویه نمایند و در اثنای باشویه پاها را از

اعلی باسفل مالیده باشند و اگر حاجت تبرید زیاده باشد برگ خرفه و برگ ... و گل سرخ

و برگ کوکب و تره کدو اضافه نمایند باشویه دیگر جهت صداع بارد ص گل بابونه اکلیل الملک

گل خطمی عنب الثعلب ... حاشا خردل نمک طعام سبوس گندم بدستور متعارف باشویه نمایند

و اگر ... مالیده ... اضافه نمایند الیق است بخور نافع برای صداع حار مادی بعد تنقیه ص

گل بنفشه برگ خطمی ... گل نیلوفر ... و بابونه مجموع را با آب بجوشانند ...

روغن بنفشه و روغن گل سرخ ... علیل ... سر را ...

... آب را حرکت ... تا بخار آن بدماغ رسد و روزی دو سه بار عمل کند و اطراف

از پای شوید ... بخور دیگر اسپرغ را بر روی کاغذ خشک بمالند بنحوی که کاغذ سرخ

شود و آنرا فتیله کرده او را آتش زنند و دود آنرا در بینی بکشند ... و اگر در تمام

سر باشد از برد ... سوراخ بینی بکشند و مجربست تیادریطوس مسمی باسم ملکی است که حکماء

از جالینوس جهت او ساخته اند صداع مزمن و فالج ... و صرع ... معده و کبد

و طحال و برص و تاریکی چشم و جمیع امراض بارد و رطوبتی را نافع است و ادرار بول و حیض و سنگ گرده و

مثانه بریزاند و اسهال بی مشقت می نماید ص صبر سقوطری پانزده درم غاریقون ... درم زعفران

دارچینی وج مصطکی روغن بلسان از هر یک سه درم ریوند چینی یکدرم و نیم عود بلسان فرفیون

فلفل سفید و سیاه دار فلفل حنظل اناردی حب بلسان فقاح اذخر حماما از هر یک ... درم

کمادریوس قسط افتیمون از هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا از هر یک شش مثقال

سنبل سه درم و نیم ادویه را کوفته بیخته به روغن بلسان چرب کنند و با سه چندان عسل

سرشته شربتی چهار مثقال و قوت آن تا چهار سال باقی است فصل چهارم از مقاله

در مرکبات خاصه حب ایارج مسهل صداع مزمن و وجع و سکته و اوجاع عصبی را نافع و دماغ
و اعضای رئیسه را از فضول و اخلاط بلغم پاک کند ص ایاره فیقرا تربد سفید مجوف از هر یک
[illegible] یکدرم حب النیل غاریقون و انیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی و نیم
کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند حب هلیله دیگر معمول مختصر ص هلیله سیاه هلیله زرد
بلیله کابلی آمله بلیله کلسیخ از هر یک چهار ماشه سنا مکی بیست ماشه بدستور متعارف حب بسته بخورند
شربتی یکدرم حب قوقایا حب جالینوس صداع و درد چشم را نافع و نفضه غلیظ فرود آرد ص
صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یک مثقال شحم حنظل سقمونیا از هر یک نیم درم کوفته بیخته
با آب کرفس حب سازند شربت یک مثقال حب مجرب منقول از بیاض برادر حکیم کاظم علی خان جهت درد
شقیقه و صداع ص صبر سقوطری حرامه از هر یک یک ماشه جابیل دو ماشه زیره سفید [illegible]
از هر یک سه ماشه کوفته بیخته [illegible] چهار ده کوله بسته [illegible] صبح [illegible] شام با آب بخورند حلوای
که صداع یابس را نافع بر سر غلاف نمایند یا بخورند و صداعی که بسبب ضعف دماغ بود نیز مفید بود
ص جراده کدوی تر خشخاش شکر سفید [illegible] روغن بادام شیرین با هم آمیخته بپزند و بعد از سرد
تراشیدن [illegible] حریره مختصر مفید ص ده عدد بادام تخم خشخاش شش ماشه مسکه نبات
سفید هر یک [illegible] بدستور حریره سازند اگر خواهند زعفران یک ماشه [illegible] فصل پنجم از مقاله دوم
در مرکبات دهنیه روغن بادام تلخ گرم و خشک در دوم [illegible] جهت صداع بارد و طلاء و درد گوش و کری
آن قطورا نافع و خوردن آن و چکانیدن در احلیل تفتیت حصاة مثانه [illegible] طریق استخراج آن آنست
مغز بادام تلخ را مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات ساییده آمیخته در طبق مس کرده بر آتش [illegible]
گذارند و اندکی [illegible] بپاشند و گرم کرده [illegible] فشارند و ظرفی که در زیر دارند تا روغن جدا نشده ظرف
پائین ظرف جمع شود همین طریق استخراج روغن بادام شیرین است روغن کوکب جهت صداع و سهر
و ضعف [illegible] مفید و مرطب و منوم شیره کاهو دو حصه و روغن کنجد یا بادام یک حصه با هم بجوشانند که آب [illegible]
بماند روغن کدو همین اثر دارد [illegible] سرد و تر [illegible] و با تخم [illegible] اول بکوبند

فصل [illegible]

آب رفته روغن کنجد آمیخته مثل روغن کوکب [illegible] بسازند یا از مغز تخم کدوی شیرین مثل روغن بادام
روغن بلسان و آن الطف است روغن بنفشه [illegible] بادام و روغن بابونه و روغن اکلیل الملک
روغن خشخاش و روغن بید و روغن [illegible] هم در [illegible] نافع اند مروق [illegible]
و در دوم اگر گل تازه [illegible] نمایند [illegible] تا چهل روز [illegible]
چهل روز بنهند و روغن گل خام [illegible] است در تبرید ابلغ و روغن گل بعد از یکسال متغیر میگردد فصل ششم
از مقاله اول در مرکبات سینه سعوط سایلی را گویند که در بینی ریخته شود و سعوط عام است
خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده شود اگر غلیظ است در بینی چکانند انرا نشوق
گویند و اگر خشک باشد نفوخ نامند سعوط منقول از خط عم مرحوم جهت صداع حار [illegible] در آب
ترکنند که محلول شود و بعد از ان صاف نموده روغن کدو آمیخته سعوط نمایند سعوط معمول بجهت صداع کثیر الحرارت
[illegible] ص کافور افیون [illegible] در [illegible] روغن گل حل نموده [illegible] سعوط نافع للصداع
البارد ص ساذج هندی [illegible] صعتر فارسی هر یک [illegible] درم صبر هر یک نیم درم [illegible] مثقال [illegible]
سکبینج جند بیدستر [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک ثلث درم مشک کوفته بیخته با آب کرفس
حب سازند و در آب مرزنجوش حل نموده سعوط نمایند سعوط جهت صداع گرم و خشک ص آب کاهو شیر
دختر روغن گل [illegible] همه را بموزون [illegible] نموده [illegible] اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه
نمایند سعوط نافع از برای صداع و سکته [illegible] از حرارت و یبوست بود ص عصاره حسن روغن
نیلوفر از هر یک جزو شیر دختر دو جزو سرشته سعوط نمایند سفوف منقول از [illegible] معمول بجهت
صداع حاری و بخاری و رفع وسواس سوداوی تصنیف حضرت قبله گاهی ص گشنیز خشک [illegible]
[illegible] گاوزبان [illegible] صندل سفید از هر یک [illegible] ماشه [illegible] مقشر [illegible] کوفته بیخته نبات [illegible]
آمیخته سفوف سازند و بعضی اوقات ادویه اضافه میشود مانند طباشیر سفید [illegible] تخم [illegible] سفید
[illegible] یک نیم ماشه مروارید [illegible] مقشر [illegible] گل گاوزبان [illegible] کافور [illegible] تخم کاسنی
۶ ماشه [illegible] سماق [illegible] با عرق [illegible]

سفوف … جهت صداع … بنفشه نبات … الوزن کوفته

سفوف سازند خوراک او … باشد … سفوف برای خمار نافع اگر بیش از

شراب استعمال کنند … ص … اسباب نمک

… زیره … تخم کوکنار … مغز بادام … شیرین از هر یکی جزو کوفته

بیخته سفوف … درم با … آب انار فصل هفتم از مقاله اولی

در مرکبات شمومه شمومی که صداع بارد را نافع است ص جند بیدستر … قرنفل … کدام

… از یک جزو … سه چهار جزو بکوبند و با آب … غلیظ کرده پیوسته بو بند شموم نافع از برای صداع

بلغمی چون ماده … در سر باشد نفع کلی دارد ص جند بیدستر مشک … بجمع

را در پارچه کتان بسته متصل بو بند فصل هشتم از مقاله اولی در مرکبات ضمادها و طلاها بالکسر

فرق میان ضماد و طلا باعتبار رقت است ضماد جهت صداع حار شدید الحرارة ص آب بقلا آب

حی العالم آب … گلاب کافور و افیون اندکی در ان حل کنند و پارچه را تر نموده بر سر گذارند یا ضماد نمایند

ایضا گل نیلوفر … کشنیز تر … خشخاش با یک … بسایند و اندکی گلاب و قدری افیون

و کافور داخل نموده بکار برند ضماد برای صداع سوداوی مزمن ص سداب بری فرفیون … بذر

حرمل … مرزنجوش از هر واحد جزوی کوفته و حل نموده … در روغن نیلوفر آمیخته با هم مخلوط کرده بعمل

آرند ضماد جهت صداع بارد ص بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام … کوفته … با روغن

… ضماد نمایند ضماد معمول نافع صداع که از ضربه و سقطه بهم رسیده ص گل ارمنی صبر از هر یک

… از هر یک … قصب الذریره از هر یک یک درم کوفته

بیخته در آب … ضماد نمایند و اگر جراحتی در … باشد … قلیل … دارد و اگر

… درم بر موضع … لابدست از ادویه … و اگر … حرکت

… با شراب … نافع … و باید که غذای او …

و امثال آن باشد ضماد جهت صداع حار … ص … گل خطمی صندل سفید

برکسه

فصل …

… کوفته بیخته با قدری گلاب … ضماد نماید طلا …

… ص گل بنفشه صندل سفید از هر یک … با گلاب بسایند

… آب ادویه سرشته … طلا …

ص … طعام … سوخته …

… زرد گل سرخ سماق برگ حنا … صندل …

صبر زرد … سوسن سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال … کوفته …

… طلا … ص … فرفیون …

… درم … طلا … طلا …

بارد را ص … طلا … ص صندل

سفید گل سرخ و گل نیلوفر … درم زعفران … درم … گل سرخ تخم کاهو … افیون … درم

… گلاب … طلا … ص … گلاب …

شیر دختر … طلا نمایند طلا برای صداع … ص صندل سفید … گلاب …

حضض … گل ارمنی … شیاف مامیثا … طلا نمایند طلا برای

صداع … ص … اقاقیا … افیون از هر یک … صبر

سقوطری زعفران از هر یک نصف جزو کوفته بیخته … طلا نمایند فصل نهم در مرکبات

عطوس … عطوس عبارت است از سعوطی که برای آوردن عطسه استعمال شود عطوس برای اخلاط بارده غلیظ

بلغمی و سوداوی ص … بیخته … دائم …

عطوس جهت … ص عنبر اشهب … صندل … سه درم …

… عنبر را بگلاب گرم بگدازند و دیگر ادویه … قرص …

جمیع انواع صداع … ص فرفیون … افیون زعفران از هر یک یک درم …

… از هر یک … درم کافور … کوفته بیخته … کشنیز تازه و آب …

در وقت حاجت در روغن خار با سرکه یا آب گشنیز تر یا آب کاهو طلا نمایند و در روغن بارد مالند

کرفس یا آب حنظل یا روغن گل [illegible] از صداع سرسام و تب نافع و خواب آرد و هذیان دفع کند و تشنگی بنشاند

ص مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم کاهو هریک ده درم رب السوس نشاسته کتیرا افیون هریک سه درم

کوفته بیخته با آب کاهو یا لعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی یک عدد تا دو **قرص** مثلث جهت صداع و

[illegible] طلا کنند صداع و شقیقه را سهراً نافع است **ص** مرمکی افیون مصری بزر البنج لادن کافور زعفران

پوست بیخ لفاح هریک یک درم کندر انزروت اطین گل ارمنی هریک دو درم کوفته بیخته با گلاب یا آب کاهو

سرشته اقراص سازند بهلو وقت حاجت در صداع گرم با آب لیمو یا سرکه و آب گشنیز و آب کوکنار و مانند

آن سوده طلا نمایند و در صداع بارد با آب حنا و آب کنگر مرزنجوش و امثال آن حل نمایند و این قرص

بورم گرم نیز ضماد نمایند **فصل دهم در ترکیب کمادات و الغیه نمال** که شقیقه و اوجاع شدیده و ریاح غلیظه را نافع است

ص برگ مرزنجوش بابونه هریک ده درم تمام قسط اکلیل الملک هریک پنج درم کوفته بیخته با لعاب حلبه

سرشته تکمید کنند **کماد** نافع از برای صداع ریحی **ص** تخم شبت بابونه نوده دستی و سداب بوده

از هر سبوس گندم همه را کوفته بیخته در پارچه بسته گرم کرده ضماد نمایند **لخلخه** که منع عفونت کند و صداع را

نافع بود **ص** صندل سفید سائیده گشنیز خشک گلاب سرکه همه را ممزوج نموده در ظرفی کنند و ببویند **لخلخه**

للصداع الصفراوی **ص** گل ارمنی خل گلاب آب گشنیز تر صندل کافور بطریق متعارف ببویند این ترکیب

نسخه منقول از خط عم مرحوم است **لخلخه** نافع از برای صداع حادث از ضعف دماغ **ص** عنبر اشهب

بروغن بنفشه گداخته آب شبت شیرین گلاب آب قرنفل [illegible] خلط کرده در شیشه سرگشاده نموده متصل

در پیش بینی حرکت دهند **لطوخ** جهت درد شقیقه مجرب و معمول که مانند مرض یا خان [illegible] بود **ص**

بزر البنج ماشه تخم کاهو ماشه شیاف مامیثا فوفل کوکنار بیخ لفاح کلسرخ صندل انزروت یک ماشه

افیون نیم ماشه در آب برگ مورد و گشنیز سبز سائیده بر کاغذ سوزن زده چسپانیده بر شقیقه

بربندند **فصل یازدهم** از مقاله اولی در مرکبات میمیه **مطوخ** جهت صداع بارد و از بقراط **ص** تخم

کرفس انیسون تخم زار یانه هریک سه درم کاوزبان کتیلا بادرنجبویه افسنتین رومی افتیمون هریک

چهار درم بیخ کرفس اصل السوس سنا اسطوخودوس مصطرکی دقنون هریک پنج درم حب غار ده درم

بنفشه یازده درم هلیله کابلی سه درم بر سر رطل آب گذارند و کوردادند [illegible] غاریقون و تربد سفید یک مثقال

کوفته بیخته بسیل آمیخته حل کنند و بخورند و در خاک ولقوه بکار می آید کمی در باده بسرب بر آن طبیب مجرب

دیگرادویه مناسب اضافه نمایند **معجون** مجرب اعلی مسهل اقسام صفرا جهت صداع و شقیقه و امراض چشم

و حکه و جرب و سعال و جهت سرعت انزال و باه مجرب بارد در اول درجه ثالث و تر در درجه اول **ص**

گل بنفشه سنا مکی رب السوس هر واحد یازده غاریقون و روغن موی افتیمون مرجان غیر مجوف گلگاجمار

هلیله زرد هلیله سیاه هلیله چینی سنبل هریک شش گلسرخ تخم کاسنی تخم خرفه فنطوریون

از هریک ده جو سقمونیا و یک هشت جزو سقمونیا داخل کنند در یک رطل از آب سیب یا آب به

یا آب انار و گلاب بعد از آن بگیرند سه وزن شکر سفید و در آتش ملایم حرکت دهند و از

دواهای مذکور تسقیه میکرده باشند تا قریب انعقاد برسد دوا آنگیرد و کوفته بیخته داخل کرده معجون

سازند شربت یک مثقال دو دانگ تا دو مثقال در سرما و در بلاد حنده سه مثقال مطلقا و قوت آن تا یک

سال باقی **فصل دوازدهم در ترکیب نطولات** **نطول** بالفتح الا الفرح میگویند که نطول در شت غلیظ سته وامثال

میکنند بخلاف سکوب بعضی دیگر گویند که در نطول بجهت اوک اوک و از فاصله بعید و بلا تدریج

معتبر است و بایدکه سر را اولا است دارند و نطول از جای بلند کنند تا قوای ادویه بوجه احسن نفوذ کنند

نطول نافع صداع حاره و تشنج یابس چون **ص** گل بنفشه تخم کدو کوفته تخم کتان تخم خسی کس بکوبند

تخم کاهو تخم خطمی گلسرخ هریک بقدر حاجت بکوبند در آب بخته نطول نمایند **نطول** نافع صداع که از سوء مزاج

بارد بود اعم از آنکه با ماده باشد یا بی ماده **ص** مرزنجوش قیصوم تمام حنه فوفل صعتر در صبا تر کرده در

آب بزنند و نطول نمایند و سر بر بخار آن داشتن و پارچه بمدر در آن آب تر کرده موضع را ملال کردن

نافع **نطول** نافع از برای حاره صفراوی و صداع حار که از آن تب و آب باشد و واجب است که استعمال کرده شود این نطول

بعد از استفراغ تام **ص** بنفشه جو مقشر جزاده کدو برگ بید قطونا خرفه تر تخم خطمی سفید نشاسته عناب و توت

خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهو برگ بارتنگ بید گلسرخ منزوج الاثمار از هریک جزوی در آب

... بر زند [illegible] عمل کنند [illegible] بعد از [illegible] بر سر نطول نمایند

و ثقل آن بر سر ضماد کنند **نطول** [illegible] صداع [illegible] **ص** بابونه و شبت تمام بابونه اکلیل الملک [illegible]

[illegible] برگ [illegible] و آب جوشانیده بر سر [illegible]

و آب [illegible] **نطول** دیگر مستعمل در صداع صفراوی بعد از تنقیه تمام از برای تبدیل مزاج

ص بابونه اکلیل الملک [illegible] برگ [illegible] جوشانیده [illegible]

[illegible] بر سر نطول نمایند و ثقل بر سر ضماد کنند **نطول** نافع از برای صداع حار **ص** گلاب و [illegible] سرکه

انگوری [illegible] آب [illegible] بر سر نطول نمایند **نفوخ** برای صداع حار و شقیقه و نزله [illegible]

[illegible] **ص** کندر [illegible]

در سایه خشک نمایند و سائیده [illegible] نمایند **دیگر** شونیز عصاره قثاء الحمار [illegible] همین عمل کنند دیگر [illegible]

و فلفل [illegible] نیز همین عمل کنند **نقوع** بالفتح نقوع [illegible] صداع صفراوی **ص** [illegible]

[illegible] سپستان ده دانه عناب [illegible]

[illegible] درم [illegible] درم تخم [illegible] نیلوفر [illegible] درم [illegible]

[illegible] **نقوع** [illegible] صداع [illegible] **ص**

[illegible]

[illegible] عرق [illegible] نیلوفر [illegible] تخم کدو [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible] **برگ خشخاش** [illegible] صداع [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible] روغن بنفشه رافع صداع [illegible] کافور [illegible]

[illegible] صداع حاره **قوه البنج** [illegible] صداع [illegible]

بالخاصیه [illegible] **لولو** [illegible] نافع [illegible]

صداع [illegible] نیلوفر [illegible] ضماد [illegible] نافع [illegible]

را کوفته بگلاب سائیده بر سر [illegible] نمایند صداع حار زایل کند [illegible]

کتاب مجربات برای صداع [illegible]

[illegible] صداع [illegible]

با سرکه نافع صداع حار [illegible] عصاره [illegible] نافع صداع حار [illegible]

نافع صداع [illegible] مجربست

[illegible] صداع [illegible]

و سعوطات و ضمادات و اطلیه [illegible] صداع داخل [illegible] **ص** صندلین نیلوفر [illegible]

[illegible] بابونه اکلیل الملک [illegible] افیون تخم کاهو [illegible] عصاره [illegible]

[illegible] فلفل [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] خشخاش [illegible]

[illegible] **مقاله دویم** در اقسام برسام [illegible] **فصل اول در تعریف** در فواید

فایده بر وقتی که [illegible] ابتدا نمایند مبادرت [illegible] فصد [illegible] کنند اگر مانع قوی [illegible]

شدید التوجه بسوی راس [illegible] فصد [illegible] و اخراج دم [illegible]

[illegible]

[illegible] نبض [illegible]

[illegible] برسام [illegible]

فصد [illegible]

[illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] خشخاش [illegible] تخم کاهو [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

بوقوع ماده رزد بحران و بعد فصد نمایند بعد استعمال حقنه نرم و دواء مسهل صفرا ... که از ولکه قوی ... و
یا رتوبه و مجمره و آب تمر هندی البرود و شکر و رم در تب ... ماده احتیاج بود روا نیست و در اول علت
تلطیف غذا کنند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد و در انحطاط بتدریج در غذا بیفزایند و در ابتدا استعمال روادع
صرف نمایند مگر جایی که ... خارج شده اند و ... حجاب باشد و ورم کند پس ابتدا از محللات باید کرد
که ... رنج کرده در نطول که ... استعمال کنند خشخاش و ... و ضلع او ... باید نیز
اضافه نمایند هرگاه علت نقصان نموده ... مانند شیر عورت یا بز ... بعد از ثبات از آنکه
کردن ان بنفشه و دیگر اشیاء مناسبه ... باشند نطول نمایند و شیر تازه دوشیده و نیز نطول نمایند
و همین طریق چند روز و وقتی که مرض از ابتدا تجاوز کرده و حرکات مضطربه ساکن شده ... شدید التبرید
خصوصا خشخاش مکرر استعمال ننمایند و همچنین در لیثرغس ... اکلیل الملک و ... و امثال آن
در نطول بیفزایند و در آب ... حشفه را از روغن زیت ... و امثال آن تمریخ کنند
و استعمال نطول نمایند و ... تحلیل اکثر بوده در علاجات قبل آن
نقل ... و شدت صداع و ... علامت قوی صحت سرسام است و چون که در دماغ
بیاید ... در روز چهارم بمیرد و اگر از این تجاوز کرد امید خلاص باید داشت و هرگاه نقل ... در قیمه
همیشه بماند بعد از ان تشنج ... عارض گشت مریض ... و از اوقات قوی ... از
نهایت ... روز فصل ... در علاج ... که لیثرغس را ... تحریر کند حی
... حقنه که سرسام ... را ...
حی عناب سپستان شعیر مقشر ... کل بنفشه ... گندم خطمی خشک اکلیل الملک ...
... رطل آب ... سرخ ... روغن بادام ...
ده درم ... حقنه ...
... نمایند سعوط که در سرسام و صداع حار نافع است حی آب ... عرق بید صندل کافور ...
مخلوط ساخته ... فصل سیم در ... ضماد معمول ... اقسام سرسام ... نافع

حی ... سرکه ... از یک طرف ... بطرف ... روغن بادام ...
از طرف ... بر سر ... ضماد مستقل در سرسام حار ... بنفشه حی حضض
... عود هندی عصاره ... کل خطمی سفید تخم خشخاش تخم کاهو ... که در قدری سرکه
انگوری سرشته ضماد نمایند ضماد برای ... خالص حی ... خیار ...
طلا ... حی صندل ... کل ارمنی ... حضض ...
از برگ ... کافور ... طلا ... تازه و آب گشنیز تازه و آب عنب الثعلب ... تازه
و سرکه طلا نمایند دیگر ... کافور ... سرکه طلا نمایند فصل چهارم در ...
... نطول معمول ... سرسام حی ... صندل گلاب سرکه انگوری روغن آب گشنیز سبز آب کاهو سبز
... نطول ... سرسام
... ضماد نمایند ... اکلیل الملک
...
شیر ...
روغن بنفشه بادام ... فصل پنجم در ... رازی گفته که چو
گفته شود تخم ...
... گفته که چون طلا کرده ...
و نافع است از برای لیثرغس ... گفته که چون آنرا کوبیده با سرکه سرشته بر پیشانی ضماد نمایند
نافع است از برای لیثرغس ... لیثرغس ...
لیثرغس ... نافع است ... گفته که ... موجب ... لیثرغس است
و خربق ابیض ... گفته که ... آن نافع است از برای لیثرغس ... گفته که نافع است
از برای لیثرغس ... با سرکه ... استعمال کرده ...
تذکره و تحفه و دیگر ... نوشته اند ... معمول است چون مرغ زنده را شکم ... بر سر مریض ...

که خون بر سر مریض افتد و کاکرم بر سر مریض ببندند و قتی که سرد شود از کند و بغایت مجرب است

و نافع است اقسام سرسام را و این حکم کبوتر تر است **فصل ششم از مقاله دوم در تدبیر عطاس و امثاله**

و مار منقول از خط ... مرحوم ورم حار که در دماغ صبیان حادث شود آنرا اعطاس نامند از الخطاط

... نافع ... ورم ... طرف چشم و حلق قوان یابس او اجب است که تبرید و ترطیب دماغ از شیر و خیار

... مباره العلة الحقار و دهن ورد یا قدری سرکه در بیضه و شیره کشنیز نیز نمایند و براعطاس

اسهال عارض می شود و حلقه چشم بگو بر رود و ملینه درست را در آب بجوشانند که نرم شود پس بر آورده

صلابه نمایند و بر تارک سر ضماد سازند یا پارچه بر آن بر بندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد اطلاع که با طمه

یا کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر کذارند روغن مسک تازه و استعمال بر کام کذاشتن عطاس را نافع باشد

و شیره خرفه با طباشیر و امثال آن اگر رنج غلیظ با رطوبات غلیظ داخل سر اطفال شود و تمدد و نفخ بسبب آن نیز

حادث شود این را ریح الصبیان نامند پس اگر علامت دم معلوم شود حجامت ساقها با شرط اخراج دم

چنین القدر حاجت باید نمود و تلطیف ... باید کرد و غذا و حرص خفیف باید داد و اگر علامت غلبه دم ظاهر نباشد

پس مرضعه را معالجه و حرارت شاید نمود و دایه را صب سلطان التجاب و عطاس کرد اندر آن ... تربیه اسنف

یا برگ خرفه و یا برگ عنب الثعلب و کشنیز تر و روغن گل خلط کرده ضماد نمایند و همچنین ... بجا آورد

سر که و روغن گل عنب الثعلب یا روغن گل تنها ... نافع بود و بخیه ... با خیار تر کرده ضماد کنند مفید است

و بطفل اندک طباشیر و خرفه بریان کرده ... خوردانیدن نیکو بود و خیار بر کف دست و پا او بمالند و دست

و پای او را در آب سرد داشتن مناسب بود و سر که را با دهن گل ... تر ساخته در دهن ... خرفه ... سر که داخل

نمود یا خاکه تریز و خرفه ... تخم مرغ بر تارک نهند ... ان گذارند و هر گاه گرم شود خار از اتبدیل

نمایند در صورت ... نقاء طبیعت ... آب که و با شیره خرفه ... شیر خشت نافع و او ... علیه الاعتدال

... این مرض مروارید ... شاسیده طباشیر سفید سنگ ... و زر ... باسعد ... داخل

شیره خرفه و لعاب ... و شیره تخم کاهو و عرق ... شیرین و ... شیرین داخل

نموده ... **مقاله سوم در تدبیر مالیخولیا و امثال آن مشتمل بر پانزده فصل**

فصل اول از مقاله سوم در تدبیر مالیخولیا واجب است مبادرت این مرض بعلاج این مرض قبل استحکام

زیرا که معالجه این مرض در ابتدا اسهل بود و در انتها ... بود و مراد ... این مرض تفریح و ترطیب ... تدبیر

است و ترطیب هوای خانه و ریاحین عطره در خانه ریختن و ... و غذای ... طبیعت ... نند

اغذیه مرطبه فاضل الکیلوس و بر دن بحمام پس از غذا و آب بحمام ... و ترطیب ... التسخین

زیاده باید نمود و پرهیز از کثرت جماع و تعرق و تشنه بودن و از قدید و عدس و کرنب و از ... که

سودا ... باشند مانع باید نمود و در تنویم کوشش باید نمود که بهترین علاج بود و اگر ماده متمکن در دماغ باشد ...

چیز را در علاج بر سیار ... اول استفراغ ماده و دوم ... استفراغ و ترطیب ... و ... حاره سیوم تقویت

قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرح مثل مشرود ... و دوار المسک و امثال آن باید کرد و اگر مزاج مایل بحرارت

باشد بمفرح معتدل و اگر شدید الحرارت باشد به مفرح بارده غیر مفرط البرد چون عرق ... باشد و سودا و

دموی بود فصد اکحل کشایند بلکه در حال واجب است که ابتدا الفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد

یا مواد قلیله تنها در دماغ باشد یا پس مستولی بود و در که صاحب ... باید زد و با مواد غلیظ هم منع نمود

و در هر جانب راس که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد ... کشایند و نیز ... اکثر محتاج

بفصد ... شود و ... استفراغ ماده بحبوب ... باید کرد و اگر ضعف معده بود و در آن ماده موجب

علت باشد ... کرد ان ادویه مفرح ... باشند مناسب است و هر گاه فساد طعام خصوصا ... هم

در صاحب مالیخولیا معلوم شود ... کردن فرمایند و مشغول داشتن باستماع و طرب علاج تمام است هر گاه سبب

این مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه ... بر مراق مفید است و اگر مراق

بارد المزاج است ... حاره و ضمادات حاره بکار باید برد و علامت مالیخولیا مراقی ... و قلق

و تنگی سینه و ثقل مراق و منجذب شدن آن بطرف بالا و حبس نفس و درد میان هر دو شانه بسبب مشارکت فم معده

و وجع ... بود ... فم معده و ... حامض و تهوع بود و استفراغ ... در مالیخولیا باید

کرد **فصل دوم در مرکبات الفیه ... طریفل** معمول حکیم محمد ... رحمة الله علیه ... برای

اقسام مالیخولیا **ص** پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله مقشر ... ابریشم

مقشر سه درم شاهتره چهار درم گل گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم برگ سنا مکی چهار درم اسطوخودوس بسفایج دو درم فستقی
درم مصطکی رومی ده درم زنجبیل مغسول دو درم کشنیز خشک مربی چهار درم عسل مصفا سه وزن ادویه سنامکی را در آب
بجوشانند با عسل بقوام آرند و ادویه دیگر کوفته بیخته بروغن چرب کرده اطریفل سازند شربتی یک تولچه **اطریفل** فتحی
تالیف حکیم علی ... جهت اقسام مالیخولیا مجرب دانسته **ص آن** کلقند آفتابی مویز منقی عسل سفید مصفی هر یک یکصد تولچه
درم بهم در گلاب عرق گاوزبان عرق دارچینی عرق فرنجمشک هر یک ... حل کرده جوش داده و نیکو پالنده بنفشه ...
و بقوام آرند پس بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه املج مقشر زرشک منقی هر یک ده درم
گاوزبان شاهتره افتیمون ... اسطوخودوس فستقی رومی و فرنجمشک ... گل بادرنجبویه هر یک ... درم بسفایج
فستقی ... تربد سفید مدبر ... ریوند چینی زراوند مدحرج انیسون سنبل الطیب
هر یک یک درم غاریقون سفید نرم سه درم حب بلسان فاوانیا دارچینی ... تمام بود ...
دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ... شربت ... مثقال ...
... **فصل دوم در ترکیبات حبها و معاجین** گاوزبان ... جهت تقویت دماغ و ... سودا
و تفریح دل مجرب است **ص** گل گاوزبان تازه یکمن قند سفید ... اگر تازه نباشد
خشک ... بجلاب ... کلقند ... بسازند ...
مقوی معده است **جلاب ص** قند سفید یکمن با گلاب یکمن بجوشانند و کف بردارند و بقوام آورند و اگر گاوزبان
و گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اضافه نمایند بجهت این مرض انفع خواهد شد **حب** نافع برای وسواس
سوداوی و جهت گریه که در خواب آید و خیالات او منقول از مسیحی **فصل چهارم** در مرکبات
خانه **خمیره** گاوزبان عنبری تصنیف حضرت استادی سلمه جهت تقویت دماغ بیعدیل است و تفریح قلب
بی نظیر و مداومت آن انواع مالیخولیا و اقسام خفقان زایل میگرداند و بارها تجربه شده و بهزارها
نافع کرده مولوی وجیه الدین مدرس مرحوم را مرض دماغی شده بود که طاقت حرف زدن نداشتند ...
این میل که تقویت دماغ بمرتبه ای که تمام روز و شب در درس مشغول میبودند بارها اکثر ملاقات
میکردند و گاهی شکوه ضعف دماغ نمی نمودند **ص** گاوزبان گیلانی سه درم ... گاوزبان ...

کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بادرنجبویه صندل سفید تخم فرنجمشک عنبر اشهب ...
در ... آب تر نموده صبح بجوشانند هر گاه سوم حصه ماند صاف نموده با نبات یک آثار و عسل ... آثار
بقوام آورند و آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق طلا و ورق نقره شش ماشه اضافه نمایند و هر چند ...
که خوب خواهد شد شربت از دو درم تا سه درم **فصل سوم در ترکیبات دوائیه در الملک** برای وسواس و
جنون که حادث شود از مره سودا منقول از مسیحی **ص** ... هر یک ...
سه درم بهمن سنبل فاقله ... هر یک نیم درم ابریشم مقرض خام ... درم ...
یکدرم مشک ... باعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ... درم با یک اوقیه شراب ...
بادرنجبویه گاوزبان **فصل ششم در ترکیبات سفوف** برای اخراج سودا ماء الجبن **ص** هلیله سیاه ...
بازده ... غاریقون ... بادرنجبویه ... شربتی ... **سفوف** ...
مالیخولیا ... و اورام سوداوی مجرب ... **ص** ... هلیله سیاه
... هلیله کابلی پوست هلیله زرد ... افتیمون ... هر یک ...
... هر یک ... شاهتره تخم بادرنجبویه سه درم ادویه ...
... بادرنجبویه ... درم ...
... **سکنجبین** افتیمون گاوزبان فرنجمشک بادرنجبویه اسطوخودوس
هر یک ده درم افتیمون ...
کنند با نیم من قند بقوام آرند با ماء الجبن استعمال نمایند **شربت** مجرب معمول ... جهت اقسام مالیخولیا
و علاج احمد شاه ... شربت ...
باصلاح آمده و ... استعمال ... فرمایند
و گاهی قبل از منقیه ... **ص** گاوزبان گیلانی ... درم ...
... گل نیلوفر ده درم تخم فرنجمشک ... درم ... بسفایج فستقی
... درم برگ فرنجمشک ... درم اسطوخودوس ... درم ... نبات ... آثار گلاب ... آثار

فصل ... در ... اوبه را در آب بجوشانند صبح بطریق متعارف ... تبرید ... باشد اگر عوض نبات ترنجبین و شیر
خشت نیم یاوه اضافه نمایند مناسب است

فصل هفتم در مرکبات خاصه به ماءالجبن و غیره

کرده ماءالجبن را بعد از تنقیه دهند حب مصطکی گل سرخ افسنتین رومی سنبل اسارون ...
ادویه ... زیره کرمانی ... خاک ... بخته ... در ...
... خاک کننده ... نمایند ... **عرق جوبجنبه** که ضعیف را قوی کرد ... و ناتوان
... ماءالجبن ... **حب** ...
... کباب ... آب ... عرق ...
سنبل الطیب ... گاوزبان ... صندل سفید سوده ...
... سپرنجات سفید ... سیاه ...
... زعفران ... **مطبوخ** ...
... بلغم و صفرای محترق ... سودا ... و مالیخولیا و جنون و سایر امراض سوداوی **حب** ... هلیله
زرد ... هلیله کابلی هلیله سیاه ...
... سیاه ... گاوزبان ...
بسفایج ... افتیمون ...
... درم ... افتیمون ...
... افزوده ... **طریق استعمال ماءالجبن** ...
مثقال شیر ... سیاه ... السوداء ...
...
...
...
...

و هلیله سیاه ... صاف ...
...
...
...
... ماءالجبن ...
... ماءالجبن ...
شروع کنند ... افتیمون ...
... ماءالجبن استعمال ...
... ماءالجبن ...
...
...
شیر ... صاف ... خشک کرده ...
... شیر ...
... صاف ...
... کرده ... ماءالجبن ...
...
... ماءالجبن ...
بسیار ... با اعتدال ...
...
... ماءالجبن ...
... لازم و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه ... واجب

ودر تفریح بکوشند و بهترین ماء الجبن شیر شتر است بجهت سده و استسقا و مناسب است و بهترین وقت
استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و در خانچه از سر کرماء الجبن تیار میکنند
از من طریق نمی شود غلطات باقی می ماند مغز حب قرطم کرماء الجبن می سازند این طریق است که مغز
حب قرطم و دو اوقیه بادیان ده اوقیه آفته نرم کوفته در ده رطل شیر تازه بیندازند و به چوب انجیر بجوشانند
تا شیر بریده شود پس فرو گذارند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه درهم انداخته بیاویزند و آبیکه
بچکد در ظرف چینی گیرند بعد از آن قدری نمک انداخته جوشانیده کف آن گرفته صاف نموده با ادویه
مناسبه بخورند و متفق اند حکما و مقرر اند اطبا که ماء الجبن نافع ترین مسهلات است و با وجود
اسهال غذا بدن می شود و در علل حاره سوداویه و التهاب و جذام و داء الفیل و یرقان و حرقت
بول و ضعف کلیه و حصاة آن و مثانه و قروح این دو و دیگر قروح جدید و قدیم بدن و نشر او ظلمت
بصره و شقیقه و انتفاخ مواد بسوی چشم و بلغم و استسقا و حرارت کبد و نحافت بدن و جرب
و حکه و کلف مستعمل شود فافهم و استقم **مفرح بارد** در نهایت نفع است از برای ضعف قلب و خفقان
و وسواس و مالیخولیا که حادث از سودا محترق از صفرا و دم بود میرزا علی نقی موسوی قلمی نموده که مکرر تجربه
شده و بتجربه در آمده منقول از خط حکیم علی خان **ص** یاقوت سرخ رمانی مروارید ناسفته کهربا شمعی صندل
سفید کشنیز خشک از هر یک ده درم طباشیر سفید بهمن لعل و ورق گل سرخ گل گاوزبان از هر یک
چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ده ورق نقره پوست بیرون پسته از هر یک یکدرم تخم خرفه مقشر
هشت درم زرشک منقی دوازده درم گل ارمنی مغسول یکدرم و نیم عنبر اشهب یکدرم تا یک مثقال
ابریشم مقرض یکدرم شربت اترج قند سفید بقدر حاجت بدستور مقرر ترکیب سازند **مفرح** دل
ضعف دل و وسواس سوداوی و مالیخولیا و خفقان را زائل کند و دل را قوت دهد و مقوی تمام
اعضا و نقل ایضاً از خط حکیم مذکور **ص** مروارید ناسفته تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج پوست
بیرون پسته و صندل سفید صندل سرخ ورق گل سرخ تخم فرنجمشک از هر یک ... درم ابریشم یکدرم
و نیم مهره یا شمعی زمرد سبز و نقل کتاب جنین بهمن سرخ و دارچینی ساذج هندی از هر یک دو درم مثقال

عود قماری خام از هر یک یک مثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد از هر یک یک مثقال بهمن سفید کشنیز
خشک گل ارمنی مغسول طباشیر سفید از هر یک دو درم عنبر اشهب نیم مثقال زرشک گاوزبان
قصوری از هر یک یکدرم درونج عقربی و ورق نقره از هر یک نیم مثقال گل گاوزبان آملی
نبقی از هر یک یکدرم عصاره زرشک ده درم زعفران یکدانگ مشک تبتی یکدانگ و نیم شراب
اترج نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست مثقال بدستور مقرر ترکیب
سازند شربتی ده درم میرزا محمد رضا ولد سلیمان عفی الله عنهما قلمی نموده که تجربه نموده و اکثر بجهت
نواب اشرف اقدس ارفع همایون ساخته ام و در افرح جاره تقویت باه میکند و در تفریح دل
بی نظیر است **معجون** که سودا و تفریح نافع است از حکیم علی **ص** خربق سیاه یکدرم قرنفل ده درم
بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم حجر ارمنی شاهتره خربق سیاه گاوزبان هر یک یکدرم
ده درم افتیمون پانزده درم هلیله سیاه بیست درم با عسل معجون سازند **معجونی** که جهت مالیخولیا
مراقی نافع است منقول از بحیی **ص** هلیله سیاه آمله گاوزبان بادرنجبویه درونج همه برابر
سیب معجون سازند شربتی سه درم **معجون** افتیمون که منقی سودا و بلغم از دماغ و تمام بدن کند
و نافع است از برای مالیخولیا و جنون **ص** افتیمون افلیطون اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست تراشیده
... غاریقون سفید هر یک از هر یک یکدرم گاوزبان بسفایج اسطوخودوس از هر یک سه درم
ترنج کابلی مقشر بادرنجبویه فرنجمشک حجر ارمنی لاجورد از هر یک ده درم خربق سیاه یکدرم کوفته بیخته
با عسل سفید سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی از آن هفت درم تا ده درم **معجون نافع**
از برای مالیخولیا **ص** بادرنجبویه ده مثقال زعفران نیم مثقال مشک نیم دانگ کوفته بیخته
آب سیب ترش آب انار ترش آب لیمو هر یک سه مثقال قند سفید عسل از هر یک چهار مثقال
... بقالون مغز معجون سازند شربتی ده مثقال **فصل نهم در مرکبات نوشته فقط** که در عمل کرده است
و نافع برای مالیخولیا ... و مخلل ریاح مرکاه ریاح بادزده و در مراق مالیخولیا باشند و در مراق نظول **ص** بادزهر
اکلیل الملک ... افتیمون رومی تخم کرفس ... روغن بنفشه ... کرده کرم عراق

مفعول کنند نطرول صاحب [illegible] آورده که [illegible] بسیار نافع منقول از [illegible] کلی نفع کلی کند
[illegible] ترکیب [illegible] تازه [illegible] کرد [illegible] ترکیب [illegible] کلسرخ [illegible] محکم بر
سر نطول نمایند فصل دوم در [illegible] نافعه [illegible] که بسیار [illegible] شدت تفریح [illegible] گویند
[illegible] اعراض سودا [illegible] نفع تمام دارد و جگر و دل را قوت دهد [illegible] شکفته [illegible] با
[illegible] یک درم [illegible] طباشیر سفید [illegible] در تجربه [illegible] ابریشم مقرض
[illegible] ترنج [illegible] درم گاوزبان درونج عقرب [illegible] لعل یاقوت [illegible] ورق طلا ورق نقره عنبر
[illegible] زعفران کافور [illegible] سنگ [illegible] سفید [illegible] درم [illegible]
سازند فصل یازدهم در منفردات فایده حاجی حسن [illegible] گفته که برای قطرب [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] نافع است [illegible] نفع [illegible] قطرب را
بطیخ اصفر [illegible] برای اصحاب قطرب بنفشه [illegible] آب [illegible] در حمام نافع برای
قطرب خوخ خوردن آن نافع است برای قطرب روغن بنفشه [illegible] شیر دختر [illegible] تازه [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] نافع [illegible] قطرب [illegible] مشک [illegible] گفته [illegible]
کنند [illegible] تازه [illegible] بادام [illegible] تازه [illegible] نافع است برای قطرب اسطوخودوس
اشامیدن آن نافع است برای جنون سوداوی افیون حکیم [illegible] قانون گفته که آن در نهایت نفع است
از برای مانیا و جنون [illegible] گفته که از جمله علاج قوی [illegible] داء الکلب [illegible]
[illegible] الشعیر [illegible] اختلاط عقل [illegible] حرارت [illegible] داء الکلب
را [illegible] مرزنجوش [illegible] روغن گلسرخ [illegible] زردچوبه
[illegible] نافع است از برای اصحاب مانیا بندق هندی که آنرا [illegible] گویند [illegible]
[illegible] جنون [illegible] طلا کنند [illegible] ادویه
مسهلات [illegible] ایارج فیقرا شحم حنظل [illegible] غاریقون افتیمون [illegible] اسود هلیله
[illegible] بسفایج [illegible]

درونج [illegible] زرد [illegible] مروارید [illegible] یاقوت [illegible] سنبل الطیب ابریشم خام
زنجبیل دارفلفل مشک مصطکی [illegible] زعفران عود [illegible] بلیله [illegible]
[illegible] فصل اول در بعضی تدابیر و فواید فالج و لقوه و صرع و سکته و خدر و استرخا
و دیگر امراض دماغی واجب است که در فالج و خدر و استرخا و رعشه و تشنج [illegible]
دماغ باشد [illegible] استعمال ادویه قویه در اوایل نباید بلکه تا آخر تا رابع و سابع [illegible]
عنبر باید [illegible] استعمال حقنه [illegible] خوف [illegible] چهاردهم استفراغ [illegible]
[illegible] و مفلوج را [illegible] العسل باید داد [illegible]
[illegible] الشعیر [illegible]
ایارج فیقرا [illegible] مرض [illegible] تجویع و تعطیش [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] شراب [illegible] تازه [illegible] سرکه [illegible] ترین [illegible] عضو [illegible] فالج [illegible] ادویه
و ضماد بر آن عضو [illegible] خارج شده [illegible] عضو مفلوج [illegible] باید [illegible]
برین قسم [illegible] باید [illegible] استفراغ کنند [illegible]
و باید که [illegible] داخل کنند [illegible]
[illegible] استفراغ تام [illegible]
تا [illegible] بنشیند و آب [illegible] در امراض عصب [illegible] رطب [illegible]
کرد اگر [illegible] عارض شده معلوم کنند [illegible] روغن [illegible]
والا [illegible] تشنج [illegible]
[illegible] عارض شود [illegible] تشنج [illegible] عارض [illegible] و قال ابقراط [illegible] التشنج [illegible] التشنج
بعد [illegible] خواه از شدت درد و خواه از علاج باید [illegible]
کنند [illegible] عرق [illegible] تشنج [illegible]
دیگر از رطوبت واقع [illegible] تحلیل [illegible] نافع ترین [illegible]

ملقوه او بهترین آب برای امراض عصبی باران است و اختلاج هر گاه در تمام بدن باشد منذر بلقوه
بود و اختلاج ماده آن سرائیف اگر دلالت بر ورم حجاب کند و در امراض مذکوره از اغذیه نفاخه و مرده
اجتناب واجب است در سکته و موی که علامت آن حمره وجه و درد از و داجین و عرق جبین است
فصد قیفال و ودا جین و فصد صافن و حجامت ساقین باید کرد و در سکته بلغمی اول حقنه از شحم
حنظل و مطبوخات و امثال آن مکرر باید نمود و بر روغن جند بیدستر داخل فم کرده قی کنانند تا به آرام که هر
بر سر گذارند و کنند پس در نقل و جند بیدستر و مانند تریاق و مانند آن دیگر مناسب بعسل آمیخته بطوری که
باشند بخورانند و از کد اشتن پنبه منقوش بر سوراخ بینی و آب زیر بالای سینه و بطن فرق در میان سکوت
و میت توان کرد و نیز از حرکت شریان کردن و برت و نبض بر زندگی مریض توان دانست
و همچنین اگر در مرد مکی سکوت شبیه معلوم شود باید دانست که مریض زنده است و الا میت قال جالینوس
و نسمعت ان یوخر من سکوت الی ان تمضی ثلاثه و الاقل من اثنین و سبعین ساعه و مصروع
لازم گیرد اجتناب از لحوم و اغذیه غلیظه و از حلویات و شوتا و بقول خصوصاً کرفس و از اشیاء
حریفه و از اصوات هایله و از خوف شدید و غضب شدید و از تخیل کردن از آتش و دواع و اعلی
بر راس و مجم نهادن است بر اسود مند بود هر گاه که مصروع را تقوا عضو ظاهر شود باید که عضو را
از دلک روغن مناسب برابر کنند و دوا کرسی در باشد اول فصد قیفال نمایند بعد از آن شعیر
که بس گوش است کنند اگر اخلاط دیگر بود و موجب این مرض گردند پس از حب ایارج و دیگر
حبوب مناسب تنقیه نمایند و سود دهد و اگر سبب آن خلو معده باشد نفع میکند از خوردن
چند لقمه تر که بر آب انار و آب و امثال آن و اکثر از بر و خارج حادث شده باشد پس علاج او
تسکین دماغ است از معجونات و مطبوخات حاده و خوردن و اکثر از دم حادث گردیده باشد فصد و حجامت
و استعمال حقنه و تلطیف غذا باید نمود و اکثر رطوبت مع ماده موجب این مرض است تنقیه ماده ضرور
و بعد از آن ضمادات حار بکار باید برد و از استعمال او آن پرهیز باید نمود و در سهر لازم بود
غسل وجه و استعمال مطبوخات و تفریق جبهه و صداع در روغن کاهو و خشخاش و امثال آن

۱۲۳

و علاج حمی در رعونت بتسخین دماغ و ترطیب آن باید کرد و اکثر ... تا بتحلیل و استفراغ از ماده باشد
قال الاطباء احتمال العطش وجع نافع فی الامراض الرطبیه الدماغیه و ترک الغذا واجب قال
جالینوس الصبی المال لولا اخص امد فی الاکثر یقع له التشنج و قیل کل لقوه امتدت سنه اشهر
فیجری ان لا یرجی اصلاحه و اصعب رعشه یبتدی من الیسار نصف البدن ... الان الرعشه
لا یصل الی الجانب و الایسر عته و قیل و دام جدر جمیع البدن قاتل و ان التشنج الحادث بعد الجرح
دال علی الهلاک و قال البقراط من اصابه الفزع قبل نبات الشعر فی العانات فانه یحدث له الانتقال
و من اضافه حدای غلب خمس و عشرون سنه فانه یموت و هو به **فصل دوم در ترکیب الفرد المفرده**
کبر فالج و لقوه و صرع و نسیان و جمیع امراض بلغمی را نافع و باخذ او رت و دید و ماده را زایل کند ص حاقو و جاشو نیز
قسط فلفل و دار فلفل و زنجبیل از هر یک ده درم سداب خطیا تا زراوند مدحرج حلتیت حب الغار جند بیدستر
شیطرج خولنجان از هر یک نیم درم عسل بلادر چهار درم و نیم و ادویه را کوفته بیخته و روغن گاو و کان چرب کنند و با
عسل بلادر سه وزن ادویه عسل خام سرشته معجون ساخته باستعمال نمایند شربتی تکمعال **اطریفل اسطوخودوس**
بجهت سودا و بلغم را مسهل دارد و دماغ و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند و صرع و مالیخولیا و بهق و برص
را نافع بود و مداومت آن باعث سفید شدن موی نشود و در طب با روغن نماید ص پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست
بلیله آمله منقی و بسفایج از بیخ سفید بسفایج فستقی و اسطوخودوس و مصطکی و افتیمون کشمش مویز از
هر یک مثقال کوفته بیخته روغن بادام شیرین چرب نموده و زن روغن بادام شیرین معقد آمیزند شربتی مثقال باشد
پس مجموع را با عسل مصفا سرشته معجون سازند بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی چهار مثقال **فصل سیم**
در ترکیب ادویه وحیدیه بحور بهمعمول منقول از جامع الحوم و حرام مراد نافع و تشنج ص شیر خام بکدام بخته بتحلیل بکدام
بخته موم کاس بکدام بادام و انار شیرین سنا او بادام و انار سیر و بتحلیل را حو کوشت نمود بان هر دو را یک جا کرده در
دو انار آب بجوشانند تا واپسکه نصف آب بماند در جای محفوظ در لحاف بخارا نیز انکه در نماید و با حتیاط
تمام دو دو را بنوشند **حب دبش السقف** نمونه و بکر سیاه جدید و ضم قاف قسم خزره السقف با پای خفته
کوز شناسند و دوای را بهتر از بین لقوه میباشد و فوق حکمت دماغ معده و کرده و بحسب دفع میباشد و وجع

خارج و ظهر را هم دافع و سفیدی را نیز آید قدر خوراک حب گوارش دو درم و جهت اسهال شش درم

و بعضی چهار مثقال نوشته اند **ص** زنجبیل و دارچینی آمله مقشر قرنفل لسان بخ جوز بوا هر یک دو درم

و نیم فلفل فاقله هر یک سه درم سقمونیا تربد سفید هر یک نیم درم قند سیاه قدری سفید بود کوفته بیخته

بعسل... مقوی از قرابادین شفائی **جوکراج** که گل معمول و مجرب جدا مجدد و هم مرحوم و والد

مولف جهت فالج و لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده دماغی **ص** بو نیم وسعد بوزنجیه حب بلیل

بنگ ... اجمود شرایف ازم زیره سیاه و زیره سفید زنجبیل اندر جو تلخ بادیه تخم کتان بلیل

کنجد... تخم مورد با جمیع اشیای را ساوی کرفته مقاعف آن تربد بکیرد و بعده تربد و

اشیای سابق مجموعه را وزن نموده همون وزن آن کوکل بکیرد اما کوکل نیم پیا باشد و نمک

را قدری با روغن بریان کرده مجموعه را در کرل ... القدر ... یا بنجاسه ... بآب نیم گرم وقت

... بخورد نهایت بکنوام **فصل چهارم در مرکبات خاصه حب اسکندری** جهت فالج و لقوه

و رعشه و بهایم بلغمی را نافع باشد اخلاط فاسده را دفع کند **ص** شحم حنظل لوبیا سوی الکتاب فرق سیاه

مقل ازرق از هر یک جزوی فرفیون نطرون از هر یک نیم جز کوفته بیخته با آب کرب سرشته حب سازند

شربتی یکدام با آب نیم گرم **حب** برای صرع و بسطر جهت بانغ بکشف و برای اطفال تره ده قیراط **ص** آن

صبر سقوطری یک جزو مقل ازرق یک جزو مجوده انطاکیه ربع جزو حب سازند منقول از ... مرحوم

حب که در ... رعشه خاصیت عجیب دارد **ص** عاقرقرحا جند بیدستر شیطرج بزر البنج هر یک

سکبینج شحم حنظل هر یک چهار درم فیقرا چهار درم شربتی ... درم و نصف **حب** سبات و سهر **ص**

بنفشه دو درم پوست هلیله زرد تربد موصوف هر یک یکدرم نمک هندی ... تخم کرفس

هر یک نیم درم سقمونیا دو انگ و نیم با آب ... حب سازند و این یک شربت است ... اگر خواهد ...

کنند **حب منتن** فالج و لقوه و مفاصل و نقرس و وجع ظهر که از سردی باشد نافع بود و باد ...

را دفع نماید و جهت ... **ص** سکبینج اشق جاوشیر مقل جر مل شحم حنظل صبر سقوطری تربد بنفشه

پوست هلیله زرد انزروت از هر یک سه مثقال انزروت را در آب حل کنند و دارو ها را

کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند شربت دو درم **فصل پنجم در مرکبات خاصه خل** عنصلی جهت صرع و لقوه و فالج

و سکته و وجع راس و ضیق النفس و ربو و وجع عصب و عرق النسا و وجع معده نافع و مفتح سدد کردن و ماکول

و ... تصفیه صوت نماید شربت آن دو درم تا شش درم **ص** بکیرند عنصل سفید نقی ... سیر ...

مثل ... و منظم سازند و در ... کتان و ... در ... بیاورند ... مثل ...

... سید آرند ... ... تا اول ... افتاده در آفتاب ... بکار آرند و در ...

... مذکور را با سرکه خالص ... بعد از آن صاف کرده بکار برند و ... با ...

در ... یا شانزده من سرکه انداخته در آفتاب ... اندازند ... قطب الدین ... فرموده که خل قمر عیار

... دو درم من آب انگور ... من سرکه انگوری خالص اضافه کرده در خم سرشته در آفتاب بگذارند تا

ترش شود **فصل ششم در مرکبات ادویه ... و المسک** جهت ضعف دل و معده و خفقان و ضیق النفس و ... و ...

... را بکودر و ... و ... زبان و ... را دفع کند و رنگ ... **ص** زرنباد درونج عقرب مشک ... دو درم

کهربا شمع ... ابریشم مقرض ... بیکدرم بهمنین ... سنبل الطیب قاقله قرنفل جند بیدستر و دار چینی

دانگ زنجبیل دار فلفل دو دانگ مشک ... دانگ کوفته بیخته بعسل آتش ندیده سرشته بعد از چهار ماه

استعمال نمایند شربت یکدرم تا دو درم **فصل هفتم در مرکبات ادویه روغن** فالج و رعشه و جمیع امراض عصبیه **ص** سیماب تخم ...

... هر یک ... روغن ... کرم ... وقت فرود آورده ادویه اندازند و

فرود آرند و از چوب ... خوب آمیخته ... روغن ... مجرب و معمول جد و عم ...

و استاد و مولف برای فالج و جمیع دردها در ... بلغم ... **ص** بیار ... زنده دست و پا بسته در

آب جوشان کرده ... تا ... بکنند تا خوب بخته شود ... آب ... بکیرند و نکاهدارند

و بکیرند فلفل ... جوز بوا ... سنبل ... نیم باد و تخم ... پوست بیدانجیر ... باد

افیون خالص ... درم همه را جوکوب نموده در ... آب خالص ... بر ... بانزده آثار آب بماند

صاف نموده این آب ... بکیرند ... سبز ... سیاه کرفته

بر من ... اضافه نموده ... روغن کنجد خالص کرفته در آن آمیخته ... در ...

طاعون

تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده استعمال نمایند روغن حواصل منقول از خط استادی
دمعمول و مجرب جهت فالج و وجع مفاصل و لقوه و در جمیع امراض بارده و بلغمی ص حواصل ۱ عدد [illegible]
[illegible] بسباسه سورنجان مصری لونگ [illegible] ۲ ماشه خولنجان ۲ ماشه زرنباد ۲ ماشه جوزبوا ۲ ماشه اقرقرحا
[illegible] ۲ ماشه [illegible] قرنفل ۲ ماشه زنجبیل ۲ ماشه زیره ۲ ماشه عود صلیب ۲ ماشه
[illegible] دارچینی ۲ ماشه خفاش [illegible] ۱ عدد زعفران نیم ماشه روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار که
گلاب نیم من آب [illegible] من بر سر آن ریزند و آتش در زیر آن کنند روغن که در بالا آید بگیرند و
استعمال نمایند فصل هشتم در بیان سعوطات که لقوه و فالج را سود دهد ص صبر شونیز بورق
ارمنی جمله برابر گرفته کوفته بیخته با آب چغندر [illegible] چکانند [illegible] روز سعوط که فالج لقوه
و درد سر بلغمی را سود دهد ص خربق سفید چهار درم شونیز صبر فرفیون جاوشیر هریک یک درم
[illegible] ۳ درم [illegible] کندش بوره ارمنی هریک [illegible] درم جندبیدستر زعفران هریک نیم درم
کوفته بیخته با آب چغندر [illegible] سازند و لقوه را جهت [illegible] روغن [illegible] سعوط کنند و این مسمی
است بعجب السعوط سفوف تالیف والد [illegible] از تجربه رسیده ص درونج عقربی ۱ ماشه
جدوار لفلفل یکماشه زرنباد مصطکی ۲ ماشه عود صلیب ۲ ماشه عود غرقی ۱ ماشه بهمنین [illegible] ماشه برگ [illegible]
[illegible] ماشه ابریشم مقرض ۲ ماشه بوزیدان ۳ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه گاوزبان گیلانی ۳ ماشه
سورنجان مصری [illegible] ماشه دارچینی [illegible] ماشه قاقله صغار ۲ ماشه سلیخه ۲ ماشه سنبل الطیب ۲ ماشه کوفته بیخته
سفوف سازند قند و نبات سفید هم وزن ادویه داخل نمایند خوراک ۶ ماشه با عرق [illegible] و اشربه
مناسب فصل نهم در مرکبات تنبیه منقوط شموم دوار را که از سوء مزاج بارد رطب بود
نافع است ص مشک ساذج تمام مرزنجوش سداب [illegible] مخلوط نموده ببویند شموم جهت نسیان
وصرع نافع است ص جوزبوا شیح قرنفل مرزنجوش از هر واحد یک جزو [illegible] چهار جزو سداب
شبت هریک ۵ جزو جمع کرده دائم ببویند و برای نسیان و صداع بارد نافع است
آمیخته شربت اسطوخودوس از مختار این مسهل سده‌های دماغی [illegible] بکشاید و [illegible] نماید

فصل

ص اسطوخودوس ده درم [illegible] فستق خوانسبیده گاوزبان [illegible] بنفشه [illegible] هریک [illegible]
رطل آب بجوش دهند تا به نصف رسد پس صاف نمایند شکر طبرزد دران کنند و بجوش دهند تا به نصف
شربتی بکوفته شربت عسل تالیف محمود [illegible] جمیع امراض بارده [illegible]
رعشه و فالج را بنهایت مفید است و معده بارد را نیز سود دهد ص [illegible]
رطل آب باران [illegible] کف از ان بگیرند پس فلفل سفید زنجبیل قرنفل
یکمثقال [illegible] در پارچه [illegible] بسته دران افکنده بجوشانند [illegible]
بمالند و [illegible] پارچه [illegible] از ادویه بیرون آورند [illegible] شراب بقوام آید فرود آورده
نگاه دارند هنگام حاجت بکار برند فصل دهم در مرکبات ضماد و نطولات جهت سکته و سبات
ص فرفیون خردل سفید شیطرج هندی تخم انجره با سرکه بجوش دهند و ضماد کنند بعد حلق راس
ضمادی که دوار و سدر بارد را نافع است منقول از منهاج ص درمنه بابونه برنجاسف اکلیل الملک
هریک جزو [illegible] بادآورد [illegible] سقوطری مرمکی هریک [illegible] جزو نرم کوفته بریزند موم زرد در روغن خیری
ازو یکداز ند و باهم مرهم سازند و ضماد نمایند یکروز و یکشب بگذارند طبیخ [illegible] جهت فالج
و استرخا و خدر [illegible] استعمالش بنهایت نافع است ص مرزنجوش بابونه حلبه [illegible] شبت ورق
غار سداب زنجبیل هریک یک من [illegible] نه صد من آب بجوشانند [illegible] نصف [illegible]
زنده دران انداز ند و بجوش دهند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک
از پارچه بگذارند و تر کنند و [illegible] من زیتون داخل کنند علیل را دران نشانند مره بعد اخری [illegible] طلاء
کردن این طبیخ نیز نافع است طلاء که بر جبهه نافع است ص عاقرقرحا مویزج باریک کوفته با سرکه
و آب [illegible] طلا نمایند طلاء دیگر که بر جبهه نافع است ص صبر مر [illegible] را در آب فودنج حل کرده
طلاء للفالج منقول از بیاض کلان عم مرحوم ص سورنجان بوزیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد
جوزبوا اوج تریاک عود هندی عود صلیب عاقرقرحا بگلاب [illegible] قسط تلخ داخل نموده بر فقرات ظهر و محل
فالج طلا نمایند و همین طلا در لقوه بر سر و قفا و گردن بکنند فصل یازدهم در مرکبات [illegible] مسهله

دوار

علاج

و عین معجون عطوس که جمیع علل بلغمی را بود و ده ... ص تخم حنظل فلفل اسطوخودوس جند بیدستر
از هر یک ... کندس هشت درم کوفته بیخته ... عطوس که همه بیماری‌های دماغ را که از
سردی ... ص فاربیون زراوند طویل دم الاخوین هر یک نیم درم عاقرقرحا ... درم
کندس ... نیم درم کوفته و بیخته اند بکار برند ... عرق تنباکو از اختراعات متاخرین
است برای فالج و لقوه و استرخاء اعضا و استسقا و تحلیل ریاح معده و تفتیح سده
جگر و ... و تحلیل مواد فاسده رحم و تفتیح سده‌های آن و هضم طعام و آوردن اشتها و دفع صداع
بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی را نافع است ص تنباکو زرد و خشک ... من تبریز و ... تنباکو تر باشد
سه چهار یک من تبریز نانخواه و صعتر از هر یک ... قرنفل اظفار الطیب ... از هر یک ...
منقای همه را در چهار من تبریز آب یک شبانه روز بخیسانند پس عرق کشند و هر صبح و شام ...
آن را بنوشند غسول نافع برای فالج و قتیکه شسته شود بآن بدن را در حمام ص ملح نفطی
بورق احمر نطرون فلفل جند بیدستر ... کوفته بیخته در روغن زیت ... حل نمایند و بر بدن
مسح نمایند در حمام بعد غسل غالیه ص عنبر اشهب عنبر مایه نیم ماشه ... اکسیر ... ماشه
از هر یک ... بطریق متعارف تیار نمایند غرغره معمول
جهت لقوه ... ص ... عاقرقرحا قرنفل دار فلفل عود خام ... زرنباد
سادج هندی زنجبیل ... غرغره نمایند غرغره که فالج و
لقوه و صرع را نافع بود و ... دماغ از اخلاط غلیظه پاک کند ص ایارج فیقرا ... خردل زنجبیل عاقرقرحا
مویزج ... اصل السوس ... بیخته بعسل آمیخته غرغره نمایند **فصل دوازدهم**
در مرکبات قافیه و کافیه و مبهیه **قهوه** نافع برای فالج منقول از بیاض ... ص بادیان
خطائی ... ماشه عود خام ... مصطکی ... خولنجان ... قرنفل ... ماشه ...
جا ... ماشه انیسون یک ... نبات سفید ... بطریق قهوه بخورند **ماء الاصول** که لقوه
و صرع و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را ... و ... بدو ...

و استسقا و اوجاع مفاصل را نافع آید ص پوست بیخ کرفس ... بیخ رازیانه هر یک ده درم ...
ده درم تخم کرفس انیسون تخم رازیانه بیخ اذخر هر یک چهار درم ... درم
حنظل ... هر یک نیم درم عود ... بوزیدان ...
جمله را در ... من آب بجوشانند تا یک من آید و ...
در روغن بادام تلخ **ماء الاصول** که در امراض بلغمی ...
مفید ص بیخ کرفس و بیخ اذخر ... انیسون هر یک کف ...
ده درم جمله را در یک من آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده ...
کرده ده درم گلقند آفتابی ... **ماء الاصول** جهت تنقیح مواد بلغمی غلیظ
ص بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست بیخ کبر هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک ... درم غافث
افسنتین ... بادآورد هر یک ... درم قنطوریون ... درم مصطکی ... ماء الاصول ...
نمایند بهتر بود **البزور** نافع از برای امراض بلغمی ... فالج و استرخاء و لقوه و تفتیح
بزوری نمایند ص پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر ... درم رازیانه
انیسون تخم کرفس نانخواه ... قنطوریون دقیق عاقرقرحا ... زنجبیل نیم کوفته ...
... قسط تلخ ... زراوند مدحرج نیم کوفته هر یک ... درم ...
نیم درم جند بیدستر یک درم مجموعه را در سه من ... آب بجوشانند تا یک من آب ... صاف نموده ...
صبح ... درم آن را با چهار درم روغن حب الخروع با روغن بادام تلخ ... **مربی** ...
فالج را سود دهد و تقویت باه کند ص ... درآب خالص ... نمایند بعده در
عسل و آب ... بجوشانند تا آب برود پس در عسل ...
معروف ... **مربای ...** فالج و لقوه و صرع را نافع است و قوت حفظ کند ...
و قولنج ریحی ... و ... بلغم ص ...
... درآب ...

شود بعده نرم شدن با عسل آب بجوشانند تا نیم پخت شود پس بر وی آورند عسل بخشد بر آن
اندازند بجوشانند و بعد از آن نرم پس از چهل روز بکار برند **مرغ مرغ** سیاه اگر با من طریق کرده جهت
نسخ و نیز [illegible] ادامه از انسه تا دیگر نوع دفع شود دیگر نیز مرغ سیاه و اورا بخش کشته همچنین مسلم
[illegible] اسطوخودوس حجر و سیده تمام شب با آتش ملایم بجوشانند و در عرض
مدت بپرا شده بسوای شود از همین آب بر نسخ ده بند **معجون** محمد ذکریا رازی در هفته که نوبت
صرع بعد اگر در آن هفته هر روز مقدار جوز بخورد صرع در آن هفته شود عداوت آن صرع زایل کرده
و فالج و لقوه بر فرد منقول از بیاض عم مرحوم **ص** افتیمون اسطوخودوس بسفایج عاقرقرحا ماسی
[illegible] با سکنجبین عنصل عبارت معجون نشانند **معجون لبنان** نسیان از البلغم نافع **ص** کندر وج سعد
[illegible] ده درم زنجبیل و فلفل هر یک پنج درم عسل دو چند یا سه چند سرشته کنند **معجون [illegible]**
حافظ را قوت دهد و نسیان را نافع است **ص** سلیخه وج زراوند زعفران دارچینی مصطکی هر یک
شش مثقال قسط تخم سداب فلفل سفید هر یک هشت مثقال ملاذر افتیمون هر یک ده درم غاریقون
بیست و چهار مثقال صبر هفت مثقال عسل دو چند یا سه چند **معجون سیر** لقوه و صرع و فالج [illegible]
[illegible] و سیر نافع است و معده را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و عقب بخورند در رنگ [illegible] کرده اند در
حرارت غریزی برافروزد و هر آن نهایت مفید است **ص** سیر پاک کرده یک من نیم من در [illegible] کرده بزنند
تا مهرا شود و سه چهار دانگ عسل و سه درم روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر مخلوط سازند و از آتش
فرود گیرند و ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته قرنفل جوز بوا البسباسه فلفل مصطکی قاقله کبابه جدوار
هیل کبابه دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم سه مثقال یک کرده [illegible]
فصل دوازدهم در ترکیبات [illegible] که صرع را نافع است **ص** شحم حنظل قثاء الحمار نوشادر
[illegible] فلفل اسطوخودوس بقدر حاجت کوفته بیخته در بینی دمند **[illegible]** نافع در حال صرع [illegible]
[illegible] مرحوم **ص** حلتیت جندبیدستر در سکنجبین عنصل سایند [illegible] **فصل سیزدهم** در ادویه
مفردات **ص** حلتیت با سکنجبین خوردن [illegible] نافع [illegible] که شود

کرده شود **اسطوخودوس** یک درم با عسل [illegible] و دماغ را [illegible] سایند [illegible] عطسه
لقوه را سود دارد و [illegible] دماغ [illegible] و نصف [illegible] دو درم [illegible] فلفل [illegible]
ساینده بقوت و بینی دمند [illegible] صرع [illegible] و آب برگ [illegible] در وقت صرع سعوط نمایند [illegible]
[illegible] مصروع در انگشت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] انگبین شاخ مصروع با خود دارد نافع است سعوط [illegible] با عصاره [illegible] نافع است صرع را
[illegible] صرع اطفال نصف دانگ [illegible] با شیر مادر او [illegible] خورانیدن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] نافع [illegible] و بعضی [illegible] بنام [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نافع است و [illegible] شحم حنظل [illegible] نوشادر [illegible]
[illegible] فلفل زنجبیل [illegible] اسطوخودوس [illegible] نافع [illegible] صرع [illegible]
[illegible] نافع [illegible] لقوه [illegible]
[illegible] روغن [illegible] سعوط نمایند نافع است [illegible] سعوط [illegible]
دماغ شود [illegible] نماید [illegible] در دماغ و طلا [illegible]
[illegible] روغن [illegible] و طلا [illegible] نافع است [illegible] لقوه و فالج [illegible] چهار [illegible]
[illegible] نافع است عاقرقرحا [illegible] روغن زیت [illegible] طلا [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] است [illegible]
آن مجفف رطوبات [illegible] فلفل [illegible]
اول صبح [illegible] یکدرم نافع است از برای نسیان [illegible]
[illegible] بخورند [illegible] دماغ را زیاد [illegible] نافع است
[illegible] برای نسیان [illegible] آن می‌افزاید در حفظ
[illegible] نافع است از برای نسیان [illegible] نسیان را [illegible]
[illegible] سعوط کردن نافع [illegible] برای نسیان [illegible] زعفران نافع است

برای سیلان و بر آب ریکیله اشامیدن نافع است و هر روز سیلان عنبر تریاق فاروق و شیاف و سرو ...
... نافع ... با ... صاحب بلغم و رطوبات را عرق دارچینی در هوای ...
... و در پالستان ... از شربت کند یعنی قدر کاشربت دارچینی و در آن در آمده و تنوی
... اگر سر قدر بهم رسد فلفل کوده کنی یکدام را نرم کنی بیخته با نخودام نبات سا بیخته
... بدار نم اندک اندک در دهان کرده تمام محلّله بلغم را آید و سر در دهان سقط بر سا نیخ سوسن آسمانجونی
اشامیدن آن نافع است برای صرع صاحب ابل سودا کرده برگ ... اشامیدن شود با شراب برای
صرع نافع ما در بحور مفتح سدّهای دماغ است اشامیدن و بوییدن آن مقوی دماغ تخم شربت اشامیدن
نافع برای صرع فصل چهاردهم در ادویه مستعمله فالج و لقوه و سعوط و غرغره و غسل نیست با بونج مرزنجوش
حرمل اکلیل الملک قرطم مرزنجوش تخم کتان بزر حلبه سلق بخار جوع بخوع بن یا کس تخم حنظل قنطوریون قسط
فلفل عاقر قرحا فرفیون جند بیدستر نوشیزبا دام تلخ کندش زنجبیل بورق نوشادر نطرون دارچینی
صبر سنگ جربق ابیض ملح هندی ورق ... صغر زراوند دم الاخوین مرزنجوش اصل کرسنه ... شبدا
شیخ حضض زعفران ورق عاقرحا ... کاجانک دار فلفل ... انیسون حب الرشاد ...
سکنجبین بالسیمان فی المسعطات و المغروغات اصل الکرفس اصل الرازیانج اصل الاذخر بزر الکرفس
مقل بزر الرازیانج انیسون قنطوریون عاقرقرحا شیطرج هندی صبر نانخواه قسط زرآوند شونیز قردمانا
سداب سکبینج جند بیدستر انق جاوشیر تخم حنظل حرمل ایارج فیقرا عصاره قثاء الحمار فرفیون
تربد جلبت و غاریقون زنجبیل فلفل وج حنظل ماحل اقلارب بلادر مقاله پنجم در تدبیر عین مشتمل
بر چهارده فصل فصل اول در حافظ صحت چشم فرض عین است احتراز از غبار و دخان و هوا
بسیار گرم و سرد و در ریاح سموم و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و خواب کرونی برای ان و از تمام
اغذیه و اشربه غلیظه و جمیع منبخرات و تمامی مجففات مفرطه و از قرائه خطوط دقیق با فراط
مگر احیاناً و کتابت آن خصوصاً بعد الطعام و النوم و لیکار کثیره و کثرت نظر خصوصاً حجامت
... و طعام در معده و دیدن اشیای براق نیز نادی بعور ... اشیانه سبز و برتب

خصوصاً زمان طویل بخسند و اما اشیای نافعه لبس منسل عوض کردن و در آب صافی شیرین ...
و گشادن چشم در آن و خوردن غذاهای لطیف بمقدار معتدل ...
کار استعمال اکحال مقویه بصر و اطریفلات و معاجین مناسبه و درین ... ادویه که در چشم کنند با
اول تنقیه بدن کنند بعد دوای ... عند الضرورت و چون مقدمه چشم ...
باشد کیست یا اصلاً یا در طبقات یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه استعمال نکنند و دواها بعد غسل کردن و
امثال آن عمل کردن ادویه عین مستعملات اند و فی این عمل در الکحل داخل نمایند و برگاه که همراه بیماری
چشم صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مرغایت بعرف حال عین باید نمود و فکر تنقیه و تدبیر جانب
سود نمود معلوم شده که در چشم مزاج بارد یا ماده خشنه در طبقات مستکن است که غذای عین خاسد
میکند یا انکه مزاج دماغ ضعیف است از و فضلات سوی عین متوجه میشود و دوا اگر بجهت نزول و امثال
آن بکار برند باید که مریض بر پشت تکیه بکند و در اطراف جفن باید که بعد استعمال دوا جفن و شیاف
بر همان وجه خواب بکند و در چشم در دناک میل نرسد بلکه ادویه را در سر مرجنی دیگر حل کرده
اندک بفاصله استعمال نمایند و دوا را الا اتصال بکار نبرند اگر حاجت تکرار افتد صبر نمایند تا که
چشم از اذیت قره اول استراحت یابد و شیافات ما ابتدای ربیع و در آخر ربیع و اول صیف تیار کنند
قال بعض الاطباء التمر و العنب الحلو النضیج و الباذنجان و الجوز تولد الرمد با الخاصیة و زیاده التفصیل
لا یلیق بذلک المختصر من اراد التفصیل فلیرجع الی المطولات فصل دویم در مرکبات القفیة اغبلوکی
منقول از شفائی جهت جرب و سبل و شرناق و ضعف باصره مفید ص توتیای کرمانی شسته سبنج محرق
شسته از هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات نخود درم صلابه کرده استعمال نمایند و وجه تسمیه این
در اکثر کتب بنظر نیامده بخاطر میرسد که چون این را مثل غبار میسازند تا آنکه بسان ما بین رنگ غبار است
لهذا این اسم مسمی گشت اکسیر معرب ... شاف و نزد بعضی نافع و نزد بعضی لغات و نزد بعضی در اصطلاح
الکبرا اسم کار را گویند اکسیر که قرحه و موسرج را نافع ص سفیداب ارزیز هشت درم اقلیمیا نقره
صمغ عربی از هر یک چهار درم روی سوخته یکدام ... اسفیون هر یک درم صلابه کرده استعمال نمایند

فصل سوم در دوی کتابه بالیقون کبیر یعنی او بحل روشنایی است و گویند نام پادشاهی است که
بجهة او ساخته شده و گویند یعنی جالب الساکت است و دافع او بقراط تاریکی چشم و ابتدای آب و دمعه
و جرب و سبل و ظفره و شرناق و سلطان بلک را نافع ص کف دریا و اقلیمیا نقره هر یک پنج درم نمک
اندرانی ... سفیداب ارزیز فلفل دار فلفل سنبل الطیب مرو اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی و نیل
دو دانگ هر یک یکدرم صبر سقوطری عصاره مامیثا مس سوخته هر یک نیم درم مامیران مرو نوشادر زرد چوب
هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم کوفته بیخته در باله حریر استعمال نمایند برود نفع اول سیاقونیس یافته
کرده و چون که در ابتدای مفردات ترتیب یافته بانی اسم مشهور گشته و بعد از آن در غیر مفردات استعمال شایع شده
برود حصرم جرب و باقی و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع ص توتیای کرمانی مغسول ده درم پوست هلیله زرد
زنجبیل زرد چوبه هر یک نیم درم دار فلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی دو درم کوفته بحریر بیخته ...
آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر کوفته بیخته استعمال نمایند برود احمر چشم را از سوزش باز دارد ص شادنج
مغسول ده درم ... سوخته نیم درم مروارید ناسفته یک مثقال و دو دانگ ... یکدرم صلایه کرده استعمال کنند
برود ... ظلمت چشم و دمعه و باقی و حکه و ابتدای نزول را نافع و دمعه چشم ... ص ساذج هندی
نصف درم ... یک درم ... ده درم کحل اصفهانی شش درم ... سحق نموده بکار برند برود کافور
حمرت و حرارت چشم را مفید است ص توتیای کرمانی تربیت یافته بآب غوره انگور پرورده یکدرم کافور قیراطی
کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند فصل چهارم در مرکبات حابه حب برای کل چشم ص هلیله زرد بلیله کابلی
نمک سنگ صندل سرخ ... آفتاب سحق نموده حب سازند و در چشم کشند حب مختصر برای ... صداع
و ابتدای نزول ص صبر سقوطری ... از هر یک مثقالی پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته
بکلاب حب سازند حب شبکوری ص ... آدمی جوان پوست ... بیشتر هر دو برابر بسایند
و با شیر عورت ... برابر ... حل کرده ... در چشم کشند فصل پنجم در مرکبات خاء معجمه خرم بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و قبل تشدید الراء
پوست بیضه مغسول را گویند و چون او داخل این ترکیب ... لهذا باین مسمی گشته خرم مغسول

از برای چشم مجرب است نسخه آن بگیرند پوست تخم مرغ چوجه برآورده ... کنند و صلایه نمایند
و از حریر بیخته در عسل مصفی داخل کنند بچشم کشند فصل ششم در مرکبات دالیه دوای کرد درد
چشم را بیک لحظه ساکن کند ص بوده شده گندم ... هر یک چهار درم ... کنند
و چهار غلوله سازند و سفالی بر آتش ملایم نهند و یک غلوله بریان کنند و چون گرم شود بر کف چشم
نهند تا آن زمان که سرد شود پس غلوله دیگر گرم شده باشد آنرا بر چشم نهند و همچنین کنند تا درد
برطرف شود دوای اکحل چشم را نافع است ص نخود ... توتیای ... زعفران با شیر
که ... داشته باشد سائیده در چشم کشند دوای دیگر ص زنجبیل ... نمک سنگ همه برابر
کوفته بیخته ... در چشم کشند کل چشم ... برطرف شود و مجرب است
دوا جهة ... ص سنگ بصری و بلیله زرد هر یک ... درم صبر سقوطری فلفل ... هر یک ... درم کوفته
بیخته در چشم کشند دوای جهة غده که در گوشه چشم طرف ... رسد بکار آید ص زنگار
نوشادر ... سائیده بران گذارند و مداومت نمایند و اگر ... قطع کند و تخم مرغ
بگذارند فصل هفتم در مرکبات ذالیه ذرور بالفتح ادویه یابسه که در چشم و جراحات و قروح پاشند
ذرور ... نافع است ... از جرب و سبل و ظفره ... ص اقلیمیا ... هر یک سه درم زعفران فلفل ...
هر یک ... درم افیون یکدرم و نیم صلایه کرده استعمال نمایند ذرور ... رطوبات چشم اطفال ...
... ص انزروت ... السودان ... ص
... فصل هشتم در مرکبات راء مهمله روشنایی یعنی
جالب النور است ...
... روشنایی ...
... ص شادنج مغسول نحاس محرق اقلیمیای فضه ... ورق ... فلفل سیاه
سفید ... سنبل الطیب ... زنجبیل ...
هر یک ... زعفران نوشادر هر یک ... صلایه نمایند ... روغن ...

جهت گل چشم و سبل تیاری نمایند بسیار نافع ص صابون کهنه آنکه چهار درم نمک لاهوری یکدرم
پارچه سوخته قدری در روغن سیر کنند آنکه و چون حل نموده در چشم کشیده باشند فصل نهم در مرکبات
سینیه و شینیه سعوط که باد سبل و سده را مفیدست ص مرهم زعفران کندر موبزج مساوی
کوفته باریک بیخته بآب مرزنجوش خمیر کرده حبها مثل فلفل بندند و صباح را بجابر یک حبه کلان
ساها را بنصف دانگ روغن بنفشه تسعیط نمایند شیاف احمر جهت سبل و دمعه و گل چشم را سود
بسیار راقم هم تجربه آورده و منافع مشاهده نموده ص زنگار ... درم اقلیمیا فضه اسفیداج
صمغ عربی سفیده از هریک ... درم بآب باران سرشته شیاف سازند شیاف احمر جاروس
و ظفره و سلاق و بیاض را نافع باشد ص شادنج عدسی مغسول ... درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج
سوخته از هریک دو درم افیون صبر سقوطری از هریک نیمدرم زنگار دو درم و نیم زعفران مر از هریک
و نیم کوفته و بحریر بیخته شیاف سازند شیاف ابیض از زرد در ابتدای رمد را نافع بود ص سفیداب ارزیز
هشت درم انزروت صمغ عربی کثیرا از هریک چهار درم بسفیده تخم مرغ در چشم کشند شیاف غوره
جرب و کلاه و حکه را نافع باشد ص زنجبیل پنجدرم هلیله زرد و صمغ عربی توتیای مغسول از هریک ده درم
حضض یکی چهار درم زردچوب زعفران از هریک دو درم بآب ... شیاف سازند شیاف دیگر ابیض
افیونی رمد گرم را نافع بود و در صلابت بشانند و تجربه نمایند ص سفیداب ارزیز هشت درم صمغ عربی
پنجدرم افیون کثیرا از هریک یکدرم بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف سماق صغیر جهت
رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب سبل و ... و التصاق پلک نافع و مجربست
ص سماق بیدانه ده جزو سفیداب یکجزو کثیرا نصف جزو و کافور ربع جزو بدستور سماق
شیاف سازند شیاف عرب نسخه دیگر مجربست ص زرنیخ سرخ زاج آهنگ نوشادر فرنج
نبات تمام اجزا مساوی ... بول کودکان سرشته و خشک کنند پس ... بکار برند
شیاف که جهت رمد مجرب و عجیب النفع است ص دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران افیون
صمغ عربی کوفته و بیخته بآب ... شیاف سازند فصل دهم در مرکبات صادیه و ضمادیه صبغ که چشم را

سیاه کند ص سرمه اصفهانی سه درم دود چراغ ... درم مشک دانگ عفص اقاقیا هریک
یکدرم همه را باریک ساییده در چشم کنند ضماد که ورم و درد چشم را نافع بود ص آرد جو ده درم باقلا
پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیده تخم مرغ عدد با آب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته بکار برند ضمادی
که سرطان عین را نافع است ص ورق شعیر بنفشه خشک نیلوفر آرد باقلا اکلیل الملک با روغن
بآب کاکنج و آب عنب الثعلب خشک برگ خطمی برگ خیار کوفته بیخته با روغن بنفشه بکار برند ضماد
مامیثا حضض یکجا از زرد ... هریک جزوی زعفران نصف جزو ضماد ازالة الظفره نماید
سنبل از دانه برگ عنب الثعلب ... نمک ساییده با سرکه ضماد نمایند فصل یازدهم در مرکبات طلائیه
که ورم چشم را نشانده و درد را ساکن کند ص صبر شیاف مامیثا حضض یکجا زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی
صندل سرخ مساوی بآب عنب الثعلب با کلاه طلا نمایند طلای که منع ریختن مژگان کند ص استخوان خرما سوخته
مغسول و سنبل الطیب سرمه ... سوخته فلفل هریک یکجزو سرمه سه جزو و قلقل سوخته مغسول
شش جزو زعفران نیم جزو طلا نمایند طلای که موی را برویاند مجربست ص ارزیز و نوشادر ... محرق حلیم
را برابر بکوبند و بخلط ... آمیزند و بعد شستن طلا نمایند طلائی که جهت زخم چشم را سود دهد ص حضض
اقاقیا عصاره لحیه التیس بآب عنب الثعلب یا آب خالص طلا نمایند طلای نافع بقلاب اجفان ص نشاسته
یک جزو موبزج نیم جزو کوفته بروغن حل کرده بر مژگان طلا نمایند فصل دوازدهم در مرکبات
عینیه و غینیه و قافیه و کافیه و میمیه عصاره المر معمول عم مرحوم داین خاکسار جهت رفع آب و تقویت
باصره و ابتدای نزول و شورش چشم و در ابتدای رمد استعمال مینماید ص نکوبند المر تازه در هاون سنگی
یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته بعصیرند و در ظرف گلی بر آتش نرم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و
بدستور نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا چدن نگاه دارند عند الحاجت
قدری استعمال کنند غسول که جهت منع بخار و رمد حار و حکه و دمعه حار مجربست ص پوست هلیله زرد
پوست بلیله و املج مساوی نیم کوفته شب هم در آب تر کرده در هوا گذاشته صبح از خواب برخاسته این
در کف دست چند دفعه بزور در چشم بزنند و باقی آب چشم بشویند قیروطی که برای سبل مجربست ص

[illegible] پوست بلیله کابلی خوب بسایند که مثل غبار شود پس با مغز بادام سفید مقشر [illegible] در روغن گل گرم
کرم در هاون ریخته قدری از ماء [illegible] بصفا باشد [illegible] بسایند تا مجتمع شود پس بعد از آن کمره دارد کحل
چشم ص کحل کبیر چهار [illegible] فلفل [illegible] چهار [illegible] زبان [illegible] دو درم [illegible]
باریک کرده [illegible] در چشم کشند کحل [illegible] ساخته و [illegible] بجزو [illegible] ص نحاس محرق [illegible]
[illegible] اقلیمیا [illegible] ماشه [illegible] صبر [illegible] فلفل [illegible] دراز
[illegible] هر یک نیم ماشه [illegible] سرمه ساییده در چشم کشند کحل الجواهر [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] ص سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دو دوازده درم مروارید [illegible] سفید
[illegible] درم زعفران نیم درم ساذج هندی دو درم صلایه کرده در چشم کشند الکحل الجواهر [illegible]
ص کافور [illegible] هر یک [illegible] اقاقیا حضض [illegible] ماميثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک [illegible] درم
توتیا [illegible] هر یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا اسفیداج [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] پوست بلیله زرد هر یک [illegible] درم [illegible] چهار درم آب غوره پنج درم سرمه هفت درم
کحل جهت خارش اجفان و [illegible] چشم [illegible] بهم [illegible] ص زهره ماهی خشک کرده
یک و [illegible] وزن [illegible] قلمی [illegible] یک [illegible] صلایه کرده اکتحال نمایند فصل سیزدهم
در ادویه مفرده در ابتدای درد چشم حار نفع میکند قطور حضض مسحوق بشیر دختر [illegible] آب [illegible]
منقوع در گلاب کافور محلول در آب [illegible] عین را نافع [illegible] سحق [illegible] انزروت [illegible]
[illegible] بیضه با شیر دختر [illegible] در چشم طلا کرده [illegible] نافع [illegible] مسکن وجع [illegible]
[illegible] میماید [illegible] روز اول [illegible] طلا نمایند بعد از آن [illegible] معلوم
[illegible] طلا کنند [illegible] طلا کردن نیز نافع [illegible]
[illegible] اطفال مجرب [illegible] بیضه [illegible] مرهم [illegible] انزروت
[illegible] زعفران [illegible] نفع دارد [illegible] اجفان [illegible] طلا [illegible]
[illegible] و همچنین فلفل [illegible] نفع [illegible] مرهم [illegible]

فصل [illegible] در قلع [illegible]

فصل [illegible] در اختلاج [illegible]

[illegible] خفقان [illegible] علاج [illegible]

فصل [illegible] وجع الفواد

[illegible] در سر کرده در روغن [illegible] و در [illegible] نیز نفع میماید [illegible] عفص [illegible]
نمایند پس با زرده بیضه ساییده بر چشم طلا نمایند دوای [illegible] جلوت [illegible] زایل میکرداند
بورق احمر در روغن زیت ساییده صبح و شام اکتحال [illegible] الاکتحال [illegible] ماء الرازیانج
المنسوق علی [illegible] فی [illegible] الاسوداء [illegible] نافع فی [illegible]
[illegible] الماء [illegible] العین علی [illegible] والاکتحال بالعسل وماء الرازیانج [illegible]
[illegible] و [illegible] ساییده بر [illegible] زایل میماید [illegible] در قروح اجفان [illegible]
انار و [illegible] مطبوخ در خل نافع [illegible] در [illegible] اجفان بعد تنقیه [illegible]
و [illegible] و [illegible] حلا [illegible] نافع است [illegible] در چشم [illegible] بادام [illegible]
[illegible] در کلال بصر [illegible] سوی [illegible] شعاع آفتاب [illegible] نافع است در
بیاض موی [illegible] طلا [illegible] نافع است طلا [illegible] و [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] منع [illegible] نبات [illegible] مراره [illegible]
[illegible] طلا [illegible] سوخته در روغن [illegible] نافع [illegible]
[illegible] نیز [illegible] طلا نمودن [illegible] موجب [illegible] است [illegible]
[illegible] طلا [illegible] زعفران [illegible] نافع [illegible]
[illegible] داء الثعلب [illegible] طلا [illegible] نافع است [illegible] آب [illegible]
[illegible] دوای [illegible] نافع است [illegible] روغن [illegible]
[illegible] همین حکم دارد [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] جوارت [illegible]
در گلاب [illegible] بیضه [illegible] نفع دارد [illegible] که منع
انبات [illegible] صدف [illegible] سوخته ساییده [illegible]
طلا کنند کحل [illegible] حفظ صحت چشم نماید [illegible] توتیا [illegible] باران [illegible]

[illegible]

پس خشک نموده سایده با سماق نمایند خوردن سلق خام و پخته و جوشش داده جهت تقویت
بصر نافع … زرنیخ … گوگرد رسانیده و خشک نمایند پس مثل … در ناصور گوشه
چشم … بعد از آنکه ناصور را فشرده پاک کرده باشند **فصل چهاردهم** در ادویه مستعمله
در … چشم … و سبل و ظفره و سرخی اظفار و جرب و صلابت و خشونت اجفان
و سلاق و غشاوه و درد شدید و سیلان انواع … **ص** انزروت ماميثا صبر افیون زعفران
مامیران … عفص عروق توتیا صدف محرق … صمغ زردی بیضه عصاره …
شادنج زنگار فلفل … فضه … نحاس … اسفیداج رصاص
اشق اقلیمیا ذهب … زجاج کحل اثمد محرق کثیرا … شادنج … محرق حضض …
رصاص محرق جعده … رمان فلفل دم الاخوین دار فلفل … زرد …
… شاه … محرق فلفل نوشادر زرنیخ احمر … **ادویه** که استعمال کرده میشود
در … اسفیداج شادنج نحاس محرق … زرد مروارید … طبرزد …
افیون مامیران صبر … صدف محرق اقلیمیا ذهب … محرق اثمد توتیا **ادویه** که استعمال
کرده میشود … زبد البحر … زنجبیل سکر طبرزد زنگار اشق توتیا اقلیمیا ذهب شادنج
… مسک … نوشادر ملح هندی فلفل مراره …
… شادنج زعفران کافور نحاس محرق … نحاس شادنج صدف … سکبینج …
مامیران … محرق … زجاج محرق ملح اندرانی **ادویه** مستعمل در ضعف بصر و
… و تقویت چشم **ص** شادنج توتیا مروارید نحاس محرق ماميثا صبر اقلیمیا … ملح اندرانی
جعده فلفل … اسفیداج مامیران … حضض نوشادر … زبد البحر
… شادنج زعفران سرطان بحری زنجبیل … سنبل … زرد کافور … آب باران
… **ادویه** مستعمل در … **ص** انزروت صبر زعفران حضض ماميثا
… افیون اسفیداج کثیرا اشق اقلیمیا ذهب … زجاج محرق …

… شادنج نحاس محرق … اقاقیا توتیا … فلفل ابیض …
… لعاب … **ادویه** مستعمل … **ص** اقلیمیا ذهب
زعفران افیون فلفل صمغ ماميثا انزروت زرنیخ احمر زنجبیل …
فلفل … عروق … فربیون … فلفل مراره …
… مراره … مراره العقاب مراره …
مراره … حنظل اشق … توتیا مراره …
… مراره … مراره … **ادویه**
مستعمله در … اجفان و غلظ آن … **ص** … محرق سنبل زعفران
کحل اشق رصاص محرق … صمغ … مراره … فلفل
ابیض … روغن بلسان **ادویه** مستعمله در ناصور … **ص** … انزروت
دم الاخوین … اسفیداج صمغ عربی افیون اقلیمیا ذهب … نحاس محرق مروارید
… زعفران عروق زرنیخ احمر شکر طبرزد **مقاله ششم** در تدبیر گوش مشتمل بر … **فصل**
اول در بعضی فواید کلی که معالجین را در علاج امراض گوش باید دانست آنست که هرچه در … تقطیر نمایند
… گرم باشد … سرد … هوای سرد و گرم … آب … گوش …
محفوظ دارند … خصوصا وقت خواب … واجب است
در … تقطیر روغن … در گوش … احتیاط باید کرد
… حادث … خوف حدوث … شیاف …
… شیاف …
… خصوصا خواب … کثرت کلام …
و خوردن …
گوش …

افیون و شیر عورت حل کرده و بطریق افیون را در درد غیر حاصل شود استعمال نکنند که خوف است
سیاه او الب غلظت روغن در گوش نگیرند و موجب [illegible] گردد بخلاف شیر که با وجود او رخاوت
و تسکین بسیار از جهت جلا و رطوبت مانع التصاق است باید که استعمال مخدرات نکنند و وقت
ضرورت کنند که اگر زیاده از آن موجب قرار اثر میکرد و خاکستر افیون از افیون قوی تر است در تخدیر
و تخفیف حس و [illegible] وجع [illegible] باشد افیون را سوخته با قدری چند بیامیزند و استعمال نمایند
در هرگاه که ضربان و وجع شدید بود و خوف تشنج بود پس لا جارست از استعمال مرخیات و در علاج
نفی دم که بجز آن باشد مشغول شوند [illegible] از بخوف وجع [illegible] کم وقتی که خوف [illegible]
باشد و غیر [illegible] از قابضات و با کادیات و با مبردات [illegible] نمایند قال [illegible] الا من کان
به مهم بعرض [illegible] اختلاف [illegible] قال [illegible] **فصل** دوم در مرکبات النفیه **انکباب** برای [illegible]
سیح گوش خلط غلیظ باشد [illegible] نافع **ص** [illegible] صعتر [illegible] با سرکه [illegible] آب [illegible]
دارند و [illegible] بنصف [illegible] سرکه [illegible] در گوش [illegible] در گوش رود
انکباب معمول [illegible] **ص** گل [illegible] کل [illegible] اکلیل [illegible]
[illegible] سر [illegible] هرگاه تحلیل مطلوب باشد با پونه و اکلیل الملک بیامیزند و هرگاه تسکین
وجع [illegible] منظور بود تخم کاهو و [illegible] بخوانند **انکباب** که [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] مرزنجوش [illegible] انکباب نمایند **فصل سوم** در مرکبات جایه [illegible] **حب** [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] منقول از ریاض [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] درم [illegible] حنظل [illegible] دو دانگ [illegible]
سازند [illegible] **دوای** [illegible] در گوش [illegible] **ص** [illegible]
آتش گرم کنند و بانک روغن گاو [illegible] قطره [illegible] **دوای** که برای
[illegible] گوش **ص** [illegible] در گوش [illegible]
فصل چهارم در مرکبات [illegible] **روغن** [illegible] **ص** روغن گل ده درم روغن بادام [illegible]

[illegible] درم سرکه کهنه شش درم بجوشانند تا روغن بماند **روغن** که در درد گوش و ثقل سمع [illegible] گوش [illegible]
نافع و بتجربه مولف رسیده **ص** روغن کنجد یک [illegible] آب [illegible] بجوشانند تا روغن بماند **[illegible]** که برای
کری گوش از مجموعه **ص** مرزنجوش خردل [illegible] تخم حنظل [illegible] کوفته [illegible] کاو [illegible]
وقت حاجت بروغن بادام تلخ [illegible] در گوش بچکانند **فصل پنجم** در مرکبات ضماریه و طلائیه و [illegible]
ضمادی که درم [illegible] گوش [illegible] **ص** [illegible] اکلیل الملک [illegible]
بنفشه و [illegible] ضماد کنند **ضمادی** که [illegible] گوش که [illegible] رسیده [illegible] استعمال
[illegible] **ص** پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه تخم خطمی تخم کتان [illegible]
سرشته ضماد کنند **طلائی** که ورم [illegible] گوش [illegible] نافع است **ص** صندل [illegible]
مامیثا صبر زعفران [illegible] گلاب طلا نمایند **عطوسی** که [illegible] گوش [illegible] خلط غلیظ
[illegible] بتنقیه **ص** کندس [illegible] السودا [illegible] ساخته در بینی دمند [illegible]
فصل ششم در مرکبات [illegible] **فتیله** که [illegible] کهنه [illegible] از ریاض
خوند **ص** زهره گاو [illegible] عسل یک [illegible] آمیزند و لته کهنه [illegible] ساخته بدان [illegible]
صبح و شام در گوش نهند [illegible] قرص جدید عتیق [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] ساخته در عسل بیامیزند و قوی تر بود **قرص** نافع [illegible] گوش [illegible]
جمیع [illegible] منقول از ریاض [illegible] **ص** [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
مثقال زعفران چهار مثقال عصاره [illegible] گلاب [illegible] مثقال بادام [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] ساخته اقراص سازند وقت حاجت [illegible] گوش [illegible]
با روغن گل و [illegible] سائیده قطور نمایند **قرص** که [illegible] گوش [illegible]
[illegible] نافع بود **ص** [illegible] صبر [illegible] واحد [illegible] قرص [illegible]
وقت حاجت [illegible] روغن گل [illegible] بچکانند **قطور** [illegible] **ص** روغن [illegible]
درم زهره گاو تازه دو مثقال [illegible] قطره [illegible]

گوش بچکانند نافع است قطور زحیر القلع و ... و چرک پاک کند ص انزروت صبر بوره

ارمنی زبد البحر و دم الاخوین ... کنند هر دو را نکار ... الحدید کوفته بیخته بسرکه آمیخته در گوش

چکانند بعد از آن که چند نوبت ماء العسل چکانیده باشند و ایضا فتیله ... العسل ... الامند

و داروهای مذکور آلوده در گوش نهند قطور جهت درد حار ص افیون یکدرم سماق

ابیض سه درم روغن گل چهار درم سرکه کهنه سه درم باهم ممزوج ساخته در گوش بچکانند

قطور زحیر الغلیظ ... نافع است ص کندر زعفران فرفیون جند بید ستر خربق

سفید هر یک سه درم نطرون بوره ارمنی هر یک پنج درم کوفته و بیخته در شراب ... حل

کرده بچکانند قطور جهت طرش ص خربق سفید یکدرم جند بید ستر نیم درم مشک دانگی

با آب مرزنجوش بسایند و بچکانند ... جند بید ستر نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته با سرکه

... بچکانند کماد جهت وقر و صمم و طرش که سبب خلط غلیظ خام بود و باید از بعد منقیه

... ص چند قوقی برگ غار مرزنجوش برنجاسف تمام صعتر بابونه بجوشانند و اسفنج

... کرده با این طبیخ در شانه کماد ... حوالی گوش و پس گوش تکمید نمایند مرهم

موجوده یعنی شنکار جهت قرحه گوش و سیلان مده و تسکین وجع از مجموعه ص

انزروت سفیداب هر یک یکدرم موجوده یکدرم موم سفید سه درم روغن کنجد ده

درم مرهم ساخته بکاغذ خطائی فتیله کرده در گوش نهند مرهم مصری جهت جراحت اندرون

گوش ص سرکه هفت درم عسل هشت درم باهم بجوشانند تا بقوام آید پس پنج درم

زنگار سحق کرده بر آن افشانند و مرهم سازند و فتیله بدان آلوده در گوش نهند مرهم

باسلیقون کبیر جهت قرحه گوش ص موم نیم رطل زفت رومی جاوشیر ... البنج

علک الانباط هر یک پنج اوقیه زیت ... رطل موم را در روغن زیت بگدازند و داروها

بدان آمیزند و فتیله بدان آلوده در گوش نهند فصل هفتم در داروهای مفرده که ...

سوده در آب ... تقطیر نمایند تسکین درد نماید ...

وجع اذن حار نشاف ... و سرکه و روغن گل سائیده ... قطور نمایند ...

طبیخ ... مسکن ... ادویه که در قروح ... گوش که منفعه منفع

شده باشد و گاه باشد که استخوان برهنه کف نفخ و ... قطران با عسل آمیخته زهره

گاو با شیر زنان فتیله ... نطرون و عسل ... در گوش کند ... بجهت

در گوش که باریم باشد نافع بود بول کودک نابالغ در ... انار جوشانیده قطور

نمایند فتیله زهره گاو ... فتیله عسل آلوده انزروت مسحوق ... باشد

تنقیه چرک باید ... آب را در گوش رفته باشد ... باشد

فورا بیرون آید چوب ... با ... که ... باشد

... و ... چهار انگشت ... منه

بجیده و در روغن زیت با روغن دیگر مالاسند و طرف ثانی خوب مذکور که در گوش

خواهند نهاد هموار کنند ... که اندر گوش ... و چسبان بود تا هموار داخل باشد

و دیگر طرف خالی نماید ... سازند پس آن ظرف که ... است ... هر گاه

وی اندر گوش کما ینبغی محبوس کنند ... بیرون کنند تا ... ضرورت

خلا آب منجذب شود و ... این عمل باید هر مریض بر همان ... منقطع باشد تا

سهولت ... و هر گاه آب اندک بود ... باشد که بناء حرارت ... منجذب شود

... باید ... الدهن و السراج آب برگ ... مرزه ... در گوش

چکانند ... و ... این عمل کنند ... قطره

شیر ... در گوش چکانند ... برگ ... حرارت

... خواه ... طفل ... باشند و خوب مالیده باشند چند قطره از آن

در گوش چکانند ... جهت چرک گوش نافع است

... در گوش ... آن قطره

قطره چند از آب لیمو چکانند و مداومت نمایند هم تا زایل شود و بوی بد گم شود و
چرک گوش طفلان را حاجت دوا نیست بعد بلوغ خود بخود دفع میشود و اگر بعد
بلوغ بماند همین علاج کافیست حنظل تازه در آتش کنند چون پخته شود منفذ او بکنند
و فشرده در گوش چکانند کرم بمیرد و دیگر طرش را نافع است بیخ تازه بکوبند
و شیره آن بچکانند ... چند روز متواتر همین عمل کنند و حنظل و
نیز اگر کوفته در گوش نهند کرم گوش را بکشد و روغن بادام تلخ نیز در گوش
چکانند و در دفع ... در حمام روند و گوش را بر خشت گرم در خانه اندرونی حمام
ارند تا کرم برآید قطور که رطوبت صرف که از گوش سایل شود دفع کند ...
سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکانند قطور که قرحه دیرینه و چرک را ... شود
حل خبث الحدید چند قطره بچکانند و صفت وی چنان است که خبث الحدید
بکوبند و در سرکه بجوشانند و خشک ساخته باز بجوشانند تا هفت کرت همچنین ...
بجوشانند بعده خشک کرده در سرکه کهنه بریزند القوام عسل آید قطور از سیلان
خون از گوش ... اما ریح گوش نیست و آنچه درست اندر سرکه میرانند
و بچکانند قطره آب بارتنگ مع اقاقیا و اقاقیا نیز جالینوس ... شیره
کرنب با سرکه نیم گرم بچکانند خون را اگر در گوش بسته باشد بگذارد و قطور که کرم
بکشد خواه از خارج در گوش در آمده باشد خواه همان جا تولید یافته شیره برگ
شفتالو و شیره ... تنها یا مرکب بچکانند و اگر قدری سقمونیا نیز آمیزند
قوی تر باشد و شیره ... تنها و شیره پیاز تنها و صبر با آب و مرارت تنها نیز
قاتل کرم و قطور جهت درد گوش از سبب سوئی و هوا باشد بلغمی در
زیت ... گرم بکشد و بخار طبیخ شلغم تنها برای درد گوش که از سبب ...
بارده باشد مفید است ... نقل گوش ... نافع ...

صعتر و نمک با هم بخایند و آب دهن با یک قطره در گوش چکانند ...
تازه در جامه کرده قطره چند بچکانند همین عمل دارد و درد ... ورم گوش سرد منفعت ساز ...
نبات معروف است برگ وی بگیرند و قطره چند بچکانند چند نوبت چنین کنند تا کرم برآید و آب
پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا اسبغول یا تخم کتان آمیخته همین عمل دارد و داروی که
قرحه گوش تازه را نافع ... یمانی ... آهن ... خشک شود بعد از
آن بکوبند و با مثل آن ... سائیده با فشرند و در عسل ... چکانند و داروی نافع
جهت سیلان خون از گوش و مجرب در این باب بگیرند کلیه ... و قدری از شحم آن
و ملح کرده نیم بریان کنند و فشرده آب آن بگیرند و در گوش چکانند و ثقل اذن را
نیز این دوا نافع است روغن خسته زردآلو حار و حاد است نفع میکند بردی اذن
و تفتیح میکند سده را اثر او مداومت این مزیل است طرش و وجع اذن بارد را و
طریق استخراج این مثل استخراج روغن بادام است ... در روغن کنجد بریان کنند تا سیاه
شود تقطیر نمایند نافع است برای گوش سمع قطور مومیائی با روغن گل نافع است
برای سمع قطوری که شیره و قرحه گوش را ... با لعاب حلبه و تخم کتان و تخم مرو
فرادی یا مجموع با شیر زنان آمیخته در گوش چکانند الکتاب ... گوش مجرب
است برای ثقل اذن و وجع بارد ان برای خروج خون از گوش صبر کنند ...
کوفته در آب کراث سائیده قطور نمایند و دوای هندی که مسیح علیم است کوفته
بیخته در گوش اندازند که هرچه در گوش باشد بمیرد و بیرون آید آزموده و مجرب است
و دیگر قطور کرده شود از صبر و سقمونیا محلول در آب کرم حیوانی که در گوش رفته
باشد بمیرد و در شیر عورت ... حل شود در گوش چکانند وجع گوش را ساکن
کرد اند و اگر درد گوش زیاده باشد قدری افیون در شیر عورت حل کرده در گوش
چکانند و گاهی همراه افیون کافور نیز اضافه میشود و تقطیر شیاف ابیض افیون

باشیر عورت با آب گشنیز سبز بغیر مجرب است و در گوش ریختن یک قیراط افیون
که در شیر حل کرده بگرم کرده باشند نیکو و لا که در گوش پیدا شود و یا خراب شده باشد نافع است

فصل هشتم در ادویه مستعمله در طنین و طرش و ریاح و اوجاع و دوی و سیلان مده
و دیگر امراض گوش ص حل خمیر تخفیف عسل زنجار کندش زعفران بوره ارمنی قرنفل
جند بیدستر خربق ابیض مرطوب افیون میعه سائله علک الانباط روغن خیری
الفندر روغن بادام تلخ زهره گاو قرومانا انجیر خشک بزرالبنج دم الاخوین عصاره
برگ شفتالو عصاره برگ لوبیه عصاره قشر ترب سقمونیا زراوند بزر جاسف و جوس
عصاره سداب روغن سوسن شیاف ابیض انزروت حب الفقد تخم حنظل
فلفل لویت انار تخم فنجنگشت حضض زرو بو عصاره افسنتین قسط روغن زیت سنبل
ابهل شب یمانی برنج کابلی فلفل ابیض فلفل حب الغار خردل عصاره حصرم عصاره
بلیلی اک صنوبر **مقاله هفتم** در تدبیر الف مشتمل بر ... فصل **فصل اول** از مقاله هفتم در
بعضی فواید اگر چه در امراض حاره دیدیم علی الدوام روایح غیر معتاد و مثل رایحه
مشک باطل مبلول و جز آن می آید و شیئی در رایحه حاضر نیست پس باید دانست
که مریض مشرف بهلاک است و بعضی معالجات الف مخصوص باین نیستند که از
راه الف بکار برده شود مثل غرغره و اطلیه که بر راس میگذارند و بعضی مخصوص اند
مثل نخولات و شمومات و سعوطات و نشوقات و نفوخات و هر کس را که
سعوط نمای باید که دهن او پر از آب کنی و بگو تا بر پشت بخوابد و سر را بسوی راست
کنند و دو ابرو را بالا کشند تا اثر دوا بهترین وجه رسد اکثر بعد استعمال ادویه در سر لدغ
شدید پیدا می شود پس باید که بحه دفع میکرده و بسا است ارتعاج می شوند
مرض علاجیکه تسکین آن نماید و بهترین علاج نگاهداشتن خرقه تر با آب گرم بر سر وقت
سعوط نمودن است حاد حریف نگاهداشتن خرقه باید بر سر ... شده شوند و با

روغن گل با خلاف بر سر ... ادویه نزله و زکام و در امراض الف مذکور میشود اگر بعضی اطبا
در اصطلاح راس و در کتبه اند اگر از طرف حلق ماده نازل شود آنرا نزله گویند و اگر بطرف بینی
زکام و بعضی زکام میگویند آنرا که در آن ماده نازل بطرف بینی و چشم و جلد و روی
و مانجه بطرف مقدم اعضای وی شود و رقیق و شور و منصوب شد ... تشنج بود و اگر نزله
گاهی بطرف ریه دوی و جز آن می افتد و موجب قرحه میکرد و گاهی متولد میشود از آن
قولنج خصوصا از مخاطی خام و عطاس صاحب نزله در ابتدای اکثر است منع نفع
و بعد نفع نافع از جهت استفراغ فضول و صاحب این علة را لازم است که بر امتلاء
بطن خواب نکند و از شراب آب سرد و آب یخ احتراز کنند و نیز صاحب این مرض
را فصد مناسب نیست مگر در بعض صور مثلا اگر ماده کثیر و حاد باشد خوف افتادن بطرف
ریه و حدوث قرحه باشد پس الوقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و حسب
الوسع بر سر روغن بمالند **فصل دویم** در مرکبات باتیه و تابیه **برشعثای** معناه
وی بر اس ... جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و دالو و طنین و لقوه
و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و لیثیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی
مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای آلت و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان
لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده و کبد و سده و ضعف کبد و انواع
استسقاء و سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال امن دهنده از مضار دی و
ذرلع حیات عنیفه و سعال نافع و بادزهر جمیع سموم ص فلفل سیاه فلفل سفید
و بزرالبنج سفید هر یک ... مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل
عاقرقرحا فرفیون هر یک یکمثقال ادویه جدا جدا بکوبند بعده وزن نمایند و همراه عسل
صاف کرده سه چند ... بسرشند و شش ماه در جو دارند پس بعمل آرند و مقدار شربت
او نهایت نصف مثقال است و اقلش دانکی و قوت او تا ... سال باقی است **مرطبی** نزله

نام لعوقی است در منع ریختن مواد نزله و دفع سرفه و از مجربات است ص اسطوخودوس
مجدرم گل گاوزبان تخم ... گشنیز خشک هر یک ده درم تخم کاهو بیست درم بزرالبنج
کوکنار هر یک سه درم تخم خشخاش سفید چهل درم جوشانیده بجوشانند و قند سفید ... صد
درم اضافه نمایند و بقوام آورند و گل سرخ گشنیز رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا مرجان هر یک
مجدرم نرم سائیده در آن ریزند شربت سه مثقال نوشانند اما بقدر وزن برای طبیب مناسب حال
مریض است **فصل سیوم** در مرکبات حابیه **حب** جهت نزله و زکام از مجربات است ص ...
... زعفران هر یکی یک مثقال رب السوس دو مثقال دارچینی افیون هر یکی سه مثقال صمغ
عربی از هر یک یک مثقال کثیرا و نشاسته هر یکی پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار
شربت تا دو حب است **حب نزله** منقول از خط قبله گاهی ص افیون بزرالبنج زعفران هر
یک یکتوله رب السوس هفت ماشه کثیرا چهار ماشه اجزا را جدا جدا کوفته بیخته بعد از آن
وزن همه تر زوج ساخته حبها بقدر موتک و یا ماش ساخته در سایه خشک نموده یک حب
صبح و یک حب شام میل نمایند **حب افیون** ممسک مفید جهت زکام و نزله ...
میل ... منقول از بیاض عم مرحوم ص مصطکی دو دام زعفران سه درم جند بیدستر از
نیم دام فلفل گرد یکدام عود یکدام لونگ ... دو دام دارچینی یکدام افیون صاف کم هم
سنگ ادویه اجزا را کوفته و بیخته با گلاب خمیر کرده حب سازند و بقدر احتمال الضعیف بکار
برند **حب مومیایی** جهت دفع نزله و زکام و تقویت دماغ و امساک ... نافع بود ص
مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی ... صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه
مصطکی خولنجان بهمن سفید بهمن سرخ هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیایی
کانی ... هر یک شش ماشه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب نموده آب کوکنار
خمیر کرده برابر نخود حبها سازند یک حب دو حب صبح و شام خورده باشند **فصل چهارم** در
مرکبات خاصیه و دالیه و ... **خمیره خشخاش** جهت سرسام و بیخوابی و صداع و ...

نزلات حاره و اصلاح ... سینه و سرفه و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه ...
و تسکین حرارت مطلق نافع است قوت آن تا دو سال باقی ماند ص کوکنار کلان با تخم
صد عدد ... سازند با پوست جدا جدا هم کوب کنند و تخم را نرم سائیده و با هم نیم من
آب باران بر آن ریزند و بپالایند و یک و نیم من قند سفید انداخته قوام دهند و خمیره
سازند **دوائیکه** ... ص ... هر یک ... درم
کوفته بیخته با شهد ... سعوط کنند **دوایی** که جراحت بینی
ص آب برگ چغندر آب بلیله و بلیله و آمله و قدری زنگ ... سعوط در بینی باید
... صحت یابد **دوایی** با لوز بینی را سعوط دهد و آن کوشت ... بینی هم
... نوشادر و ... زنگار ... شهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ
بینی نهند و از کوشت ... **روغن** برای سیلان آب از الف و علتی
... زکام از بیاض عم مرحوم ص لادن را در روغن کنجد حل کرده بجوشانند تا
تمام حل شود ... قدری قرنفل مسحوق منخول ... خصوص
... آن بمالند **فصل پنجم** در مرکبات سینه و شش **سعوطی** قوی ...
ص ... سوخته ... اجزای ...
کوفته بیخته ... شراب انگوری ... کنند و اگر ...
... شراب انگوری ... کنند و این دارو بارها ...
... در بینی نهند هم مفید افتد **سعوطی** ... که خون ... باز دارد ص کافور
چهار دانگ افیون ... صدف سوخته ... قرطاس سوخته ...
سوخته ... دم الاخوین
هر یکی چهار درم بکوبند و ... عصاره ... لسان الحمل ... خشک کنند ...
... عصاره سرشته و خشک ... حبها ساخته ... حب ...

ودر بینی چکانند سعوطی برای سده انف که موجب عطسه در صورت باشد صح جندبیدستر از هر یک
یکدام مشک زعفران افیون از هر یک دانق عدس ۲ درم خوب سائیده حب بسته در آب
مرزنجوش حل نموده سعوط نمایند شیاف که اطبای قدیم بجهت خون آوردن از بینی ساخته اند صح کندس
موش مرغ فرفیون کوفته بیخته بزهره گاو سرشته شیاف سازند و بوقت حاجت در بینی نهند که
رعاف جاری گردد فصل سیوم در مرکبات حماویه و طلائیه وغیره ضمادی که بر سر و جبهه گذاشتن
رعاف بند کند صح کافور افیون هر یک ربع جزو عصاره لحیة التیس گل ارمنی گلنار عدس
مقشر هر یک یک جزو کوفته و بیخته بسرکه انگوری سرشته بر ناف گذارند طلائی از مرض انف لا [illegible]
بعو صح مالش زعفران مرداسنگ گل ارمنی خطمی کوفته بیخته با آب طرفا سرشته به تخفیف
بینی بدست راست کنند و انبوبه منبه بیچیده در بینی گذارند و بالای آن این طلا مالند طلا جهت
رعاف منقول از بیاض عم مرحوم صح نشاسته صندل سرخ گل سرخ طباشیر بسرکه و گلاب سائیده بر بینی
طلا کنند غرغره که از زکام و نزله بازدارد صندلین هر یک [illegible] مثقال اقاقیا گلنار تخم خرفه گل سرخ
هر یک سه درم عدس سماق تخم خشخاش هر یک چهار درم پوست خشخاش [illegible] درم در [illegible] آب
بجوشانند تا بنزده استار بماند بپالایند و بیست درم گلاب بزوری [illegible] مقدار پنج استار
غرغره نمایند فصل هفتم در مرکبات شمومیه فتیله جهت رعاف صح ملقطا اقاقیا موی خرگوش
خاک کهنه سرگین خر همه را با آب گشنیز بسرشند و فتیله ساخته در بینی نهند فتیله که گنده بینی برد صح
پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الذریره بزرالبنج هر یک یکدرم و نیم [illegible] قرنفل [illegible]
یک یکدرم فتیله با شراب تر کنند و دوا کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند فتیله که در بینی
بینی را نفع دهد صح بلوط سیاه [illegible] مازو [illegible] سوخته هر یک یکدرم زراوند
طویل سه درم کنند و دوازده درم جمله کوفته در روغن [illegible] تر کنند بپالایند و باز بجوشانند
تا بقوام عسل آید فتیله را آلوده در بینی نهند و مکرر [illegible] کنند قلونیا رومی معجونیست منسوب
طرف افلن واو حکیم رومی بوده که اول ترتیب نموده این معجون مبارکست [illegible]

فصل [illegible] در اعطاس

و دردها را ساکن کند و [illegible] و استسقای دموی و قولنج و نفخه و سیلان طمث را نافع
باشد صح فلفل سفید دارفلفل بزرالبنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال تخم کرفس کوهی سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال تخم کرفس فطراساليون نیم مثقال سادج
هندی سلیخه حب بلسان عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال و در بعضی نسخها عوض تخم کرفس
فطراسالیون نوشته مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربت دانگی تا نیم مثقال از جهت قولنج در طبیخ شبت و از جهت [illegible] در طبیخ [illegible]
و از جهت درد معده در طبیخ انیسون و از جهت درد سپرز با سکنجبین و از جهت درد مثانه
در طبیخ رازیانه و از جهت بازداشتن خون در طبیخ سماق دهند فصل هشتم در مرکبات قافیه و لاعقه
قهوه که در زکام بلغمی نفع تمام دارد منقول از بیاض عم مرحوم صح زنجبیل گل [illegible] کوکنار [illegible] یکدرم
در ظرف سفالی [illegible] آب بجوشانند که بقدر نیم [illegible] خواسته باشند شیرین کرده والا
شربت یک پیاله قهوه خوری اگر گرم گرم بنوشند و برای درد سر و نیز نافع است قهوه جهت قروح انف
صح مرداسنگ یکدرم سفیده قلعی موم هر یک [illegible] درم روغن گل [illegible] مرتب سازند و با شحم و جاج
بمالند قیروطی معمول نافع قروح [illegible] و خشک ریشه صح سماق [illegible] روغن بادام [illegible]
دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین قلیل [illegible] بسیار سازند فطوح معمول والد شریف
ادام الله ظلاله علی رووسنا صح تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزرالبنج دم الاخوین صمغ عربی
کتیرا [illegible] انزروت اگر حاجت شود کافور قیصوری نیز اضافه نمایند همه [illegible] کوفته بیخته
بسفیده تخم مرغ آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند سرشته بر شقیقه بچسپانند فصل نهم
در مرکبات [illegible] مرهم [illegible] مجرب [illegible] حکیم [illegible] قروح بینی [illegible] الذی صح گل
بنفشه [illegible] در آب خوب بجوشانند [illegible] خوب [illegible]
نمایند و یک مثقال لعاب بهدانه و یک مثقال روغن گل و نیم مثقال موم سفید [illegible] نمایند
تا شل را در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیده و مرداسنگ از هر یک [illegible] نرم کوفته

مخلوط ساخته بر سر کوفته بیخته بدستور بیمار بر بینی او اندازند یا باب چهار بون سنسبر باشند نقوعی
که در بینی کنند بلا سعوط دانه می مازو سوخته یک درم مرتب یا بادبرگ ... درم زرنیخ سرخ چهار درم کوفته
بیخته قدری در بینی دمند بعد از آنکه بلا خوب شسته و پاک کرده باشند نقوعی که کوشت فرو برد
... می ... چهار درم قلقدیس ... درم زرنیخ ... سیاه جلغطار بر
... بیخته ... رعاف شدید بلا بند کند می ... جلغطار سوخته
... سوخته معقول مازو ... سوخته مطفی ... کافور کاغذ
سوخته با یک ساخته در بینی دمند نطول که سده بینی ... لادن چوب ... ساتید
... سر بخاران ... با سبوس کندم و در سر که جوشانیده سر بخاران دارند فصل دوم
ادویه ... ساییده ... رعاف ... مینمایند ... با بول خر
ساییده ... سده بینی ... همین فایده ...
سر ... سیاه ... آب ... خلاص ... ترتیب ... بول خر
... الف ... سیاه ... ریحان ... قطرات ... الف
... سده ... شخص ... بوی نیک ... بوی ... شخص که بوی ...
و بوی ... جند ... چکانند ... خفقان ...
... و خاکستر ... در بینی دمند رعاف بند کند ... گرم ... سر که ...
باشند ... و تکرار نقصان و ...
... بر آتش ... شراب ... همین حکم ... صندل
سفید ... ریحانی ...
بوی ... با شراب ... مشک ...
... بار ... چند قطره ...
... سعوط نمایند ... و سرکه و گلاب و لعاب ... نمایند

فصل ... امراض ...

... الف ... آب ... مرزنجوش ... نفع میکند بقروح الف سعوط عصاره جوز
... تازه ... کافور ... الف ... عصر کرده
... سعوط نمایند برای رعاف ... سعوط ... میکند ...
... روغن بنفشه بادام ... مشک ... استنشاق فرمایند رعاف ...
... شیر ... برای سده ضعیف ...
... تازه که ... گرم باشد مانع رعاف است ...
با سویق و سرکه ... آب ... الف ...
کوفته ... کرده در بینی نهند ... الیه ... در بینی ... رعاف بند
سازد ... ساییده ... در بینی نهند همین فایده کند ...
و ... کافور ساییده آمیخته ... در بینی نهند ... استنشاق ...
... رعاف میکند ... گرم باشد ... حرارت آن
... نفع میکند ... سیاه ...
... در بینی دمند قطع میکند رعاف ... خشک ... خاکستر آن در
بینی دمند ... ساییده ... نمایند عصاره ... برای قروح الف نافع است
... الف ... برای ابتدای بثور الف نافع است
... ساییده در الف ... الف ... الف ...
... شراب ریحانی ... سعد ... رطوبات عفنه
... ساییده ... و بعد از آن از شراب و بعد از آن
نفوخ مذکور نافع است ... الصابون ... سعد و زعفران و مر مکی و مازو
و ... زرنیخ سرخ ... کوفته در بینی دمند و روغن بنفشه ... لعاب ...
... تخم ... کافور ... آمیخته سعوط نمایند ...

بندد و برف بیاموخته ازین با هم رسیدن نرم سفید بر جبهه طلا نمایند تا از رعاف حادث از حجاب و
نمر ان منتشره نافره بالا ساینده آب او خوشنند و وجه و جبین و مقدم راس را طلا نمایند
با منتشره خشک با آب سایند و بنوشند خوردن یخ و برف بسیار و بر سر گذاشتن مخصوص
در حجاب نافع رعاف است خشک را با سفیده تخم مرغ آمیخته و کافور بر آن پاشیده و شجر سایل
الدم کذا زیر گل سرشوی که گل طالقانی باشد و آمده با آب سائیده سر و چهره و گردن طلا نمایند
هر گاه خشک شود دیگر اعاده نمایند تکرار عمل رعاف بند شود مجرب سرمه قطع میکند رعاف
را که حادث از حجاب و دماغ باشد زبل حمام محرق در بینی نفوخ نمایند قاطع رعاف است شجر
شکر و شجر سندروس قطع رگها نماید خواه حار باشد خواه بارد و از اینی سرخ را با خون رعاف خشک
و سوخته محرق آن را با سفنج در بینی دمند رعاف بند شود رض الف اگر ضعیف باشد صبر و عفاف
و اقاقیا و لسان الحمل طلا و نافع است سر لیس بگذارند و بر ام پارچه طویل طلا نمایند پس یکی
از آن از سر بینی با بیمار که سر گشته دوی از رگ تا خاکوش دیگر و هر گاه خون
باز ایستد خشک شود سه قطره روغن زنبق خاصه اگر کاو بود در بینی چکانند و چون از معالجات
خاطر جمع شود پارچه با آب تر کند فرو انزروت با کسی تا با آب خمیر کرده بر بنهند تا رعاف
بند شود دیگر مجرب و معمول کافور قدری در آب فشرده سرگین خر حل نموده در بینی چکانند در
حال رعاف را بند نماید و اگر قدری افیون اضافه نمایند اقوی خواهد شد دیگر [illegible] سوخته
در بینی دمند در حال رعاف را بند کند و تسعیط روغن گل و روغن بید شد در التسکین
عطاس بلا و شمیدن تفاح و سویق و فکر مانع عطاس است و مالیدن خنصرین از ابهامین
و مالیدن بینی و گوش و چشم نیز نافع است و پوشیدن کلاه کاغذ [illegible] نافع باشد دوم فصل
یازدهم در ادویه مستعمله در امراض انف [illegible] بکار برند ملقطا [illegible] عفص محرق توبال نحاس
زراوند کندر اسفیداج قرنک جنت الفضه ایارج محرق زرنیخ احمر [illegible] سنگ بورق [illegible]
اما رطینا قصب الذریره [illegible] صبر شیح حنظل [illegible] شونیز کلنار افیون [illegible] کافور [illegible]

شود اقاقیا عصاره لحیه التیس صندل شنج محرق نسج عنکبوت نوشادر اشق [illegible] و طلس
محرق شنج کوهی محرق دم الاخوین انزروت محرق نحاس قلقند برادة نحاس عصاره لسان الحمل
اسفنج محرق فایده اخراج شی غریب از انف باید او معطسات کنند و وقت عطسه دهان
و بینی صحیح بند نمایند یا از التی مناسب بر آرند و فصد قیفال از جانب مخالف از رگ کشودن
رعاف را نفع میکند و کذا بستن شانه بغیر شرط بر ثدی و لیکن آن نیز نافع و اگر رعاف از طرف
چپ باشد بر طحال کذا نشستن شانه نفع می نماید و اگر از طرف راست باشد کذا بستن شانه بر جگر و دلک
قدمین و بستن آن و شانه کشیدن بر ساقین و بستن خصیتین نیز در این باب قوی الاثر است
مقاله ششم در تدبیر امراض شفت و لسان و لثه و دندان مشتمل بر نه فصل فصل اول در معالجه
اسنان در امور مفیده چون سخن با تلبث و دهان رسید و ذکر بعضی قواعد اینها مخصوص باید کرد
و دوا اند که ادویه محتاج الیها در علاج الشقاق اشفه و غیر آنها شد که با وجود عفص و حب النیل
بسم [illegible] و بدین اسره و مقعد در این باب [illegible] الکثار [illegible] کافی [illegible] بیان
از الوان میکنند و گاهی از لمس و گاهی از طعم و حافظ صحت اسنان را باید احتراز از تواتر
قی و طعام و شراب و از الحاح بر قی خصوصا از حامض و از مضغ چیزی علک خصوص
که حلو البوش مثل حلوا سوهان و انجیر و از قطع چیزی سخت و از انچه دندان را کند کند و از انچه
شدید البرد باشد خصوصا بر حار و علی العکس و باید پرهیز دندان را از هر چه بایکن آن باشد که
و از [illegible] خلال بهی که دندان و حوالی آن را آسیب رسد و نیز باید اهتمام بلازم مسواک باشد و خلال
[illegible] استقصای نکنند تا آب دندان و تری آن منتشر [illegible] نزلات [illegible]
[illegible] قبول شود و باید که مسواک از چوبی کنند که مقوی دندان باشد مثل چوب
اراک و [illegible] که مطلع خفیف چوب مسواک نباشند در استعمال آن مداومت نه نمایند
جلا [illegible] بعضی چوبها مجرد [illegible] دندان دندان [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] احتراز [illegible] مسواک [illegible] دندان [illegible]

لهاند وا زماکول مصوص وارند بس از ان وقت خواب غسل روغن گل کنند و اگر محتاج تبرید باشند
وغسل روغن بان و ناردین اگر محتاج شوند تسخین کنند و بهتر انست که اول از غسل و دلک
نمایند و اگر از سردی باشد و اگر شخص برطوبت با قله حرارت بان از شکر دلک کنند بعد از ان
مرهم بعمل آرند و اگر در رها جهت تقویت بلده و مرتبه مضمضه با سنون مناسبه بعمل آورند باشند
اولی و انسب بود و در استعمال محذوره و قاعده که بالای گذشته مرعی دارند فصل دوم در مرکبات
نافعه و حافظه تریاق الاسنان دوائیست مجرب درد دندان را که از سردی البوم کند جند بیدستر
حلتیت فلفل زراوند مدحرج زنجبیل میعه افیون بزر البنج مساوی کوفته بیخته بعسل سرشند
و پنبه را بدان آلوده بر دندان نهند یا حب ساخته در دهن گیرند تریاق الاسنان نسخه دیگر جهت درد
اسنان که بسبب سردی باشد نهایت مجربست ص فلفل کوه عاقرقرحا انگوزه کجور دمک الاسود
کوفته بیخته با عسل غلوله سازند و در سایه خشک کنند و یک غلوله بر دندان بدارند حب دیگر
بوی آسیر و پیاز و شراب از دهن گم کند ص مشک طباشیر هریک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال
تنج و قرنفل [illegible] بوارجیل [illegible] کوفی هریک [illegible] درم صندل [illegible] سائیده ده درم
کلابی که [illegible] بمقدار دانگی [illegible] حب سازند و در دهن گیرند حب که حرقت
لسان را که از خوردن چیزهای تیز و شیرین بهم رسد زایل کند ص مغز تخم خیار بوره مغز تخم کدو
مغز تخم کدو شیرین از هر یک کثیرا ترنجبین کوفته حب سازند حب جهت استرخای زبان رسیدن
داشتن نفع تمام بخشد ص علک البطم دو درم حلتیت یک درم کوفته با هم سرشند حب سازند حب که
داشتن آن بر دندان [illegible] تسکین وجع آن کند ص تخم مرو یک درم عاقرقرحا میویزج هریک
سه درم شیر کاو ده مثقال آب گشنیز سبز بیست مثقال [illegible] سائیده حب سازند و بر دندان نهند
و اگر [illegible] با میویزج سیاه بکوبند بر دندان نهند همین عمل کند حب جهت [illegible] آواز از مجموعه
ص مغز بادام تلخ تخم کتان [illegible] مغز جلغوزه سائیده حب بسته در دهن دارند فصل سوم
در مرکبات دالیه دوائیست مجرب جهت ضفدع ص [illegible] محرق [illegible] ابیض [illegible]

کرده بر زبان گذارند دوائی [illegible] کند [illegible] ص زراوند مدحرج گندم
الاخوین [illegible] سوسن مساوی کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی سرشته استعمال نمایند دوائی دیگر
اکلساعیه را نافع است ص [illegible] فلفطار و فلفدلس نمک سوخته نوشادر هریک نصف جزو
بازو [illegible] کاغذ مصری سوخته آهک زنجار یعنی [illegible] هریک جزو نیم زعفران [illegible]
نصف جزو ربع جزو کوفته بیخته اقراص سازند و در سرکه حل کرده مضمضه کنند و در دهن بدارند
دوائی دیگر [illegible] مفید است ص عدس [illegible] الکلیل و خطمی اندر آب بپزند و بکوبند [illegible]
ماکیان [illegible] سازند و بر [illegible] نهند دوائی جهت درد دندان ص برگ [illegible] نمک سنگ هریک جزو
کرده در جامه بندند و زیر دندان گیرند فصل چهارم در مرکبات دالیه ذرورها جهت قلاع شدید [illegible]
خارها بر زبان بهم رسد و باصطلاح اهل [illegible] احتیاج [illegible] از مجموعه خصوص [illegible] شدن
بر برگ [illegible] و مالیدن [illegible] نفع عجیب می بخشد ص [illegible] کتیره سفید کباب
چینی سنگ جراحت الاحمر کلان طباشیر سوده [illegible] کوفته بیخته بکار برند ذرور مجرب [illegible]
هر قسم [illegible] خواه نو و خواه کهنه باشد ص کتیره سفید طباشیر سفید دانه الایچی [illegible]
زیره [illegible] کباب چینی [illegible] سیاه [illegible] سوخته از هریک [illegible]
[illegible] خشک [illegible] کوفته بیخته بر زبان [illegible] قدر که [illegible] کند خوب است
ذرور [illegible] نافع جهت [illegible] دندان که کم شده باشد [illegible]
نافع [illegible] اطلاطن [illegible] از هریک دو مثقال [illegible]
سوخته سه مثقال کاغذ عطاری سوخته مثقال نمک [illegible] سوخته سماق [illegible]
هریک دو مثقال [illegible] سوخته طباشیر سفید سوخته غنچه گل سرخ از هریک مثقال نمک [illegible] عاقرقرحا
[illegible] از هریک نیم مثقال [illegible] هلیله [illegible] مازو خام سوخته صندل
سفید [illegible] قرنفل [illegible]
سوخته از هریک یک مثقال دم الاخوین [illegible] از هریک نیم مثقال مقدم اجزا را کوفته [illegible]

بجهة رد حر، فی وبای دندان بساینند ذرور قلاع و خوش کن دهان را نفع تمام دارد مجربست ص
دانه الایچی بهودی گسته کرم سوخته تهنکری سوخته جمله برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند ذرور برای
قلاع ابیض ص طباشیر بامیتا سلیخه زرد کلنار مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند فصل ششم در
سنونها برای اثبات عمود اسنان منقول از بیاض حکیم مرحوم ص سعد کلنار سماق عود محرق نسب
یمانی مساوی کوفته بیخته سنون سازند ایضاً سنون مقوی دندان و لثه و مسکن وجع و دم
ص مشک جلاجت مازو کلنار تهنکری ارسه کتهه سفید طباشیر بیر اکسیر سعد کوفه عاقرقرحا ریوند چینی
نوشادر سوخته پس هر یک کوفته مالند و سنون جامع النفع معمول و مجرب جد الجد رح ص تهنکری
سفید ۳ توله کتهه سفید ۳ توله براده آهن ۳ توله پوست درخت مولسری ۳ توله کسب تونی
پوست انار نیم توله پوست هلیله نه ماشه چوب چینی توله نیلا توتهه ۲ توله هر سته بطریق سنون
بمالند بعد از آن بروغن گل مضمضه نمایند بجهة استحکام دندان و تقویت لثه عدیل ندارد سنون
بجهة استحکام دندان و نشف رطوبت لثه معمول جد الجد رح ص سپاکوی صوری فلفل
بالسویه ساییده هر روز سه مرتبه دلوک نمایند برای رطوبت نزله و ریاح که موجب درد باشد
نافع است سنون که بوی دهن خوش کند و دندان محکم سازد و جلا دهد و گوشت بیخ دندان
برویاند ص سفال چینی کف دریا اشخار نمک اندرانی از هر یک سه درم چوب سوخته عدد خوشه
عاقرقرحا از هر یک دو درم قرنفل کبابه چینی از هر یک نیم درم کوفته بیخته سنون سازند سنون
که خون از دهن باز دارد ص مازو کتهه سپاری نیم سوخته بلغار نیم سوخته برابر همه از سنگ
نصف وزن سنون سازند سنونی که ناصور بن دندان را باصلاح آورد ص بیخ سوسن
عاقرقرحا از هر یک یکدرم نمک کلنار مازو سماق از هر یک سه درم کوفته بیخته سنون
سازند سنون بجهة درد دندان و استحکام آن ص هلیله تهه بریان کرده کت سفید نمک
سفید کوت زیره سفید بریان مغز تخم جیل کشنیز بریان هر یک یکدرم دار فلفل نیم دام
سنون سازند سنونی که جهة خوشبوی دهان از مجموعه ص هلیله بلیله آمله گل سرخ کلنار هر یک

هشت درم نمک اندرانی ده درم الوجو دوازده درم نمک تابو خو مرغ که ما قبل نوشته شد
سلابه کرده با ادویه آمیخته سنون سازند سنون که ورم لثه و ناصور را سود دارد ص کات
قسط شیرین توتیای بریان زنجبیل مساوی کوفته بیخته سنون سازند سنونی که حضرت بستاوی
جهت نواب مجد الدوله تجویز فرموده بودند برای تقویت لثه بلا نظیر است ص کف دریا زرشک
دو ماشه مصطکی دو ماشه زرد چوبه ۲ ماشه کلنار ۲ ماشه گل سرخ ۲ ماشه سعد سفید ساییده ۲ ماشه
الایچی خورد ۲ ماشه گل سپوتا ۲ ماشه زیره سیاه بریان کرده ۲ ماشه طباشیر سفید ۲ ماشه کوفته بیخته
سنون سازند سنون که اهل هند مسی نامند و هر روز یکبار بزنند ص کچنی انار مازو سبز نیم بابو
سلکهو تهه ۱۲ دام کتهه سفید ۴ دام الایچی خورد قدری باریک سوده استعمال نمایند سنون
که رنگ سیه بخشد ص شنگرف سوت کچنی نیلوتهوتهه بیر اکسیس کتهه بابتر از هر یک یکدام جمله
کوفته بیخته در آب لیمون خوب کهرل کنند پس باریک بدان تر نمایند و خشک ساخته بدارند
عند الحاجت قدری از آن خیسکرده بر دندان بمالند و بالای او پان بخورند دندان رنگین شود
فصل هفتم در مرکبات ضمادیه و قاقیه و قائمه حصار طلقیه و ظفره و حصیه اسنان نافع است
ص بگیرند شحم بط و شحم دجاج و شحم و شحم حباری مساوی روغن خیری قدر کفایت شحوم
را در روغن بگدازند و قدری موم و زوفای رطب و حلبه و خطمی داخل کنند مثل قیروطی ساخته
طلای لثه کنند و به بیماری که رکنند که دندان را از جا بجنبد و حفاظت کنند اگر طفل را درس
ترعرع باشد و زود از این ضماد کفایت میکند طریق از اینجا تر اوقون حلبه خطمی انیسون
کرکندم را در آب بخیسانند تا بمالیده و شعیر مقشر پخته و شیره آن مثل شیر غلیظ
کشیده داخل ادویه مذکور کنند و جهة مرض مذکور مالیدن خون خفاش در ماه سلخ جبه
متتابع نیز نافع است و این لبقره جهة مرض مذکور خردل معجون که به تجربه استعمال میکنند فائده نمودار
منقول از شرح حکیم علاجیه اکثر لثه متعفنه سقوط اسنان و تغیر آن نافع نوشته اند ص
اقاقیا دوازده درم لوزه موضوفه ده درم نمک یمانی زرنیخ سرخ هر یک هفت درم زرنیخ زرد

شنیدم کوفته بیخته [illegible] قرصها سازند قرص برای لثه دامیه عفنه و اکله عجیب و مجرب است سنبل

ازهر یک [illegible] ص سماق [illegible] کوفته بیخته در سرکه آمیخته قرص سازند

وقت حاجت [illegible] گل ارمنی درم بکار برند

قیروطی از شقاق لب [illegible] مفید است و شقاق دست و پا نیز نافع است ص موم زرد [illegible]

[illegible] لعاب بهدانه روغن گل سرخ و موم را در روغن [illegible] گداخته [illegible]

آن را حل کرده [illegible] بکار برند مجرب است **فصل هفتم** در مرکبات معینه

مضمضه که جهت خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت آن و برای قلاع

مجرب است ص شکر [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مغسول [illegible] مثقال

بنفشه را سائیده با سایر اجزای در سرکه [illegible] مثقال آمیخته [illegible] بکار دارند

جهت قطع خون و دفع تعفن و رویانیدن گوشت [illegible] مضمضه نمایند و برای قلاع و جوشش

دهان [illegible] **مضمضه** نافع برای درد دندان [illegible]

خصوصاً از انصباب ماده [illegible] ص عاقرقرحا بزر البنج [illegible]

[illegible] مضمضه نمایند **مضمضه** برای وجع اسنان که از کرم

[illegible] ص [illegible]

[illegible] مضمضه نمایند **مضمضه** نافع برای استرخاء لثه [illegible] ص خردل [illegible] عاقرقرحا [illegible]

[illegible] مضمضه نمایند **مضمضه** بجهت [illegible]

دندان که بسبب حرارت شدید باشد و قلاع مفرط الحراره نیز نفع میکند ص آب گشنیز سبز

آب [illegible] آب عنب الثعلب سبز لعاب اسبغول آب برگ خرفه کافور [illegible]

بعض [illegible] **مرهم** برای خشکی [illegible] و شقاق ص موم [illegible] روغن کدو و بادام [illegible]

و عدس [illegible] گل [illegible] کوفته بیخته [illegible]

[illegible] **معجون** [illegible] ص [illegible] سکر [illegible] بیل

زنجبیل [illegible] نصف جزو [illegible] اطراف [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] معجون سازند [illegible]

بخورند **فصل هشتم** در ادویه مفرده **سماق** [illegible]

[illegible]

[illegible] دندان [illegible] زبان [illegible] زبان [illegible] قلاع [illegible]

مجرب است و کذلک [illegible] **دیگر** [illegible] زبان [illegible]

برای قلاع بلغمی بتجربه رسیده مضمضه است [illegible] اقسام قلاع [illegible] کافور

[illegible] مضمضه [illegible] نافع است برای

قلاع [illegible] باشد کافور را خاصیت عجیب است در قلاع دموی و صفراوی و سوداوی

اگر قلاع [illegible] باشد [illegible] بکار برند و در قلاع بلغمی [illegible] باشد

[illegible] عاقرقرحا [illegible] و مضمضه [illegible] باشد

است مضمضه برای کرم دندان [illegible] کرم [illegible]

[illegible] مضمضه [illegible] دندان

دندان [illegible] تکرار [illegible] بنفشه [illegible] قلاع

[illegible] برای قلاع سوداوی [illegible]

[illegible] قلاع [illegible] لعاب [illegible]

[illegible] نافع است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود منقیه نافع است برای وجع دندان نافع است در ساعت ساکن کند من لوبیا و ورق کهنه
و نمک سائیده بر آن پاشیده کرم مجمعه بر دندان و دهان بگذارند برای تسکین وجع دندان
کرم و ورم لثه نافع باشد پوست درخت بید و سیل در آب جوشانیده کرم کرم مضمضه نمایند
پوست درخت لازم کوفته در آب جوشانیده که رنگین شود مضمضه نمایند برای
درد دندان پوست درخت کیکر ریزه ریزه کرده جوشانیده مضمضه نمایند و کل چکیده ام
سیاه رنگ سائیده بمالند برای کرم دندان بقدر برنجی عرق کوکو در بیخ دندان
کرم دار نهند و پارچه بر آن گذارند تا آنکه تاب اندک کوکو در سر کرم حل نمایند بستور نهند
یا اگر چوب نیم یا ارزن سفید بگذارند مسلخ خیره و قیمتی کوفته شود در خل مضمضه نمایند شود
بان نافع است برای وجع اسنان عفص نافع است بصفدع لسان و کذلک
بیخ سوسن اسمانجونی زعفران مساوی کوفته بیخته تحت لسان بر ضفدع بمالند و نافع
است و دائم بخاید آنرا بیله بهتر یا ارشته که از اسفید شود نرم سعد بقدر یکسیخ از خیر
یا شند دوا در جاری شود و بیخ ناخن دارند یا بر بیرد و دائم خوانند بیشتره بان خوردن
یا مضغ نمایند انجره البسیار نافع است تدبیر کودکان که دندان ایشان آسانی بر آید علاج
آنست موضع محل بر آمدن دندانست بچیزهای نرم و چرب بمالند چون چربی بط و مرغ و
مسکه و روغن بادام و موم و در روغن گل و شیر ستر اندران موضع مالیدن نفع کلی
دارد و اگر درد قوی و طفل اضطراب نماید اگر بجوشانند و با روغن گل بر بیخ دندان
بمالند و آب عنب الثعلب بروغن بزنند و انگشت بدان چرب نموده بر زبان
و نمک بمالند و نباید گذاشت که چیزی خایند تا ماده بتحلیل خرج نشود و در وقت
ظاهر شدن دندان سر و گوش و بناگوش چرب دارند و در گوش روغن بادام
و روغن گل شیر گرم بچکانند و تغیر لون اسنان بعد تنقیه اگر ریم باشد بمالیدن
دفن سعتر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن کرم مضمضه با دفنب الثعلب و سرکه

١٩٥

کرده باشند نافع است در سیاه و سبز شدن دندان و دهن بور و بابخ کرد و افسنتین و
دارچینی و در سنبله و مصطکی مفید است بخوری که کرم دندان را بسیار نافع است بخوری جو
درخت خرزهره تازه و فوفل امروبه قصب کنند و یک سر آن چوب بیرون گذارند و دو
آتش در آرند و سرانبوبه قصب که طرف دوم است بر جرس دارند تا دود برسد بخور
که دود دندان بکشد و بر آید من تخم گندنا کوفته بقطران خمیر کرده بر آتش اندازند و بطریق معلوم
دود بگیرند بخور دیگر و درین باب من تخم گندنا تخم پیاز بزیه مساوی بر آتش انداخته دود بگیرند
بزرالبنج و میعه بر هم سحق کرده بنادق سازند و بآن دود بگیرند بخور این دوا از مجموعه
و فرادی وجع دندان مطلق را خصوصا گرم خونی را ساکن کنند و تحلیل ماده نماید و تخم حنظل
بیخ حنظل تخم پیاز سفید ابرک سداب جعده خردل عاقرقرحا سیر حرمل یا یکی
دارو بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند و طرف دوم قمع بر دندان نهند تا دود بدان
رسد و کذلک شفتالو تر و ورم حار زبان نفع می‌بخشد نقع بیخ و کوک سم گاو سوخته
در خمیر سحق کرده وجع اسنان را نافع است و کذلک جاوشیر تسکین می‌کند وجع اسنان را و
بر کردن آن در کاواکی دندان میکنند با کال دندان و کذلک دارشیشعان مضموغ
بسر تسکین میبخشد وجع اسنان را دوای که زرنباد و دندان را نافع است خوردن
حنظل را حل بکمیت برنارد و طلا کردن آن بر اسنان ماوف بخاصیت نفع می‌بخشد اگر ابتدا
علت از سردی بود استعمال حب الغار و شبت در آب نیند و بطبخ و تکمید دائم مفید است و اگر
کفایت نکند و کذلک با بابونج قیقرا با تریاق کنند و دوم حسن و خون خفاش نیز نافع است و اگر
این علت از گرمی بود نرم بروغن گل که در آن صندل و قدری کافور حل کرده باشند
بکنند و استعمال لعاب بزر قطونا بگلاب و مضغ بقله الحمقاء و بزر آن نیز مفید است مضمضه
بروغن زیت بری محکم میکند دندان متحرک را نفع میکند لثه دائم مضمضه بعصاره
هم چنین بطبخ آن هم چنین بمضمضه بگلاب لثه را قوت دهد و محکم کند تعلیق بیخ

که زلور ارقی در لعق نفع میکند بخاصیت و جمع حبل البکن نفث الدم میکند قطور لبن بنوع قلع
غیر میکند پس قشا کل را و ساکن میکند و جمع آنرا و گاهی با قطران ضم کرده تقطیر میکند پس قوی
میشود ... تقطیر نمایند شاخ گوزن سوخته قلاع صبیان
... الوقوع ... اگر خمیر کوه بر نفس خ پس نهند درد ساکن
کند در وقوع شقاق و جفاف ... گون ناف و مقعد بروغن بنفشه و روغن بیلوفر
و جز ... سماق ... لسان الحمل مالیده مضمضه نمایند قلاع احمر را مفید است
جهت قلاع سرخ و سفید حضض را در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهت کرم دندان
در آغاز که بیخ دندان جانخ نکرده باشد بیار و بیخ و برگ و شاخ و گل و بار قنابی تازه و
آنرا کوفته شیره بگیرند و چند روز متواتر با شیره مضمضه کنند و آنکه حرقت لسان را
نفع دارد هرچه سرد و رطب باشد بدان مضمضه کنند و اگر لبس حرارت فم معده بود آب
وی نیز نمایند و آنکه شقاق اللسان را نفع دارد اسغول با قدری شکر در دهان کیرند
و ماء الشعیر نوشند و بزر الخیار و قیر وطی و هرچه مرطب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و
روغن مغز تخم کدو در دهن چکانند اگر بسبب شقاق یبوست دماغ باشد اما اگر موجب شقاق
اجتماع اخلاط در معده بود تنقیه معده مقدم دارند گشنیز تر و خشک بسیار بخایند و قدری
از آب او بلع نمایند لاجرم شعیر و پیاز و غیره ... نکنند و آنکه بوی شراب قطع کند سعد
مضغ نمایند و اگر کبابه نیز بار او نمایند قوی تر باشد سعد کبابه و زنیان بخایند و کوفته بیخته
بر دندان و دهن بمالند مغز گردو و نمک سنگ با آب لیموی بسایند و بر زبان بمالند تا گرد
بسیار بر آید برای البخر جولب دیگر شکر طبرزد باشد با ... بسایند برای البخر بمالند
و دهن کسی که دو از ذنبار طوبت بیرون آید بر رب الخیر و دو ... نیم عدد بادام بیخ اسری
بادام جمله با آب بسایند و غرغره کنند و نیز سرخی و بثور زبان را مفید است و بثوب
... با آب لیمو بسایند و بر زبان بمالند و آنکه کرم دندان را افزواید تخم پیاز بر آتش بسوزند و دود ...

امرا بوسطال الستیه ... و دوای که در دو دندان ... کنند ... بار
بمالند و اگر بسیار جمالنه بسوزند و هم چند قوی تخم خرفه ... نمک بسایند سنون سازند
و گاهی بام ... کرد و دندان دور کنند ... مساوی استعمال
نمایند و دیگر کرم دندان متحرک را استوار سازند و دندان دور کنند ... بار
بارک کوفته بر دندان بمالند و سرکه با نمک در دهن گرفتن و دو دندان خواه بسبب گرمی باشد
خواه بسبب سردی دور کنند مغز بادام در آب سائیده طلا نمایند شقاق لب را مجرب است
و کذلک مغز تخم کدو و چسبانیدن زلو بر لب کنار آن جهار رگ نیز شقاق لب را مجرب است

فصل ... در ادویه مستعمله فی علاج امراض الفم منها ما یستعمل اوجاع اللسان ص ما
عنب الثعلب ماء الهندبا ماء ورق الخس وماء العدس المطبوخ ماء قشور الرمان المطبوخ ماء اصل
السوس المطبوخ ... بزر الحلبه التمر المطبوخ تین یابس مطبوخ رب التوت ماء السماق
المطبوخ ... سنبل ... بزر الکرفس ... مصطکی ...
... انیسون کمون ... فلفل عاقرقرحا ... زنجبیل ...
زرنجونی ... ما یستعمل فی القلاع والاکله فی الفم ص ما ینبت ... لسان
الحمل بزر الورد ... کلنار ... ورق الزیتون ... ورق العلیق سعد ...
اصل السوس ... عاقرقرحا ... الورد ... سماق قشور ...
... سنبل ... ما یستعمل فی اوجاع الاسنان والسنونات
... فلفل ... عفص ... افیون بزر البنج
... خردل ... زعفران ... عاقرقرحا ... قشور الرمان ...
... محرق ... زنجبیل ... فلفل ...
محرق ... شعیر محرق ... جلنار ... سعد ...
خرف ... سنبل ... القصب مصطکی ...

بلوط الترياق الاكبر سنجر بيا مقالهٔ نهم در امراض حلق مشتمل بر سه فصل فصل اول از مقاله
نهم در رفع حوایج باید اول در ابتدای اماس کام و در نواحی حلق اول ماده فاعله را از فصد و
اسهالات تفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب گردانند اگر چه از گذاشتن حجامت بر
مواضع بعیده و از ربط اطراف ربط مولم باشد و اخراج دم کثیر دفعةً خصوصا وقتیکه قوت
ضعیف باشد نکنند بلکه قلیل قلیل تا روز سیوم متفاریق بگیرند و بعضی اوقات بسبب غلبه دم
در خناق احتباس خون معتاد مباشد مثل خون بواسیر و حیض پس در همچو صورت
واجب است تدبیری که مزیل آن احتباس کند مثل فصد رگ صافن و حجامت ساق
پس ثابت است که در بعضی ساعت عارضه رفع میکرد و ثابت است که حجامت لطرف اعاده
روز دوم میشوند فصل دویم در مرکبات الفیه و حاشیه انیر خبیر میگوید که در بن دندانها
زیر دوهم مرکبیست که دمیده می شود در حلق انیر الملوک نافع است بورم حلق و سقوط
لهاة و انقلاع و بثره و بجره دهان صفت کافور دانگ فاغله زعفران هر یک یکدرم طباشیر
عفص سماق هر یک ده درم بزر الورد سه درم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه هر یک چهار درم
حاشا نخود درم کوفته بیخته بدمند انیر صغیر منقول از خلاصه نافع است برای استرخاء
اللهاة صفت صمغ عربی و صمغ نبطی و عاقر قرحا و حاشا از هر یک جزوی کشنیز خشک
دو جزوی اصل السوس نیم جز کوفته بیخته در حلق وقت حاجت نفوخ نمایند حب که
خناق صفراوی و دموی را در ابتدای علت زیر زبان نگاه دارند صفت کافور یکدانگ تخم
گل تخم خرفه مقشر طباشیر سماق کثیرا هر یک یکدرم کوفته بلعاب بیخته سرشته حب
سازند حب که در بحة الصوت که از سوء المزاج بارد باشد مستعمل میشود صفت فلفل
یکدرم خولنجان سه درم کندر بادام هر یک چهار درم مرمکی شش درم کوفته حب سازند
و در زیر زبان نگاه دارند حب جهت بستگی آواز مجموع صفت مغز بادام تلخ تخم کتان بریان
مغز حلغوزه سائیده حب بسته در دهن دارند حسوی برای بحة الصوت که بسبب

منقی تازه یک رطل تخم خطمی نیم و از صمغ عربی هر یک ده درم جو را در پنج رطل آب تر
نمایند یک شبانه روز پس بجوشانند تا ثلث برسد و قند سفید یا نبات بیک من اضافه کنند
و بقوام آرند شربت بقدر درم شربت عناب سرفه و درد سینه را نافع است و ماشرا و غلیظ خون را
مفید صفت عناب ولایتی یکرطل بجوشانند و یا در رطل آب سه رطل قند بقوام آرند شربت انجبار نافع
حکیم ارزانی جهت اقسام سرفه خشک نافع است و مواب دق مفید صفت عناب ولایتی سپستان
کلان شفت دانه اصل السوس مقشر تخم خیار تخم خطمی گل نیلوفر گل بنفشه هر یک بقدر درم بیدانه تخم درم
کثیرا صمغ عربی هر یک سه درم برگ اروسه یک رطل قند سفید [illegible] رطل مغز صمغ عربی و کثیرا ایمه را
بجوشانند و تطاق معمول با قند بقوام آرند بعده کثیرا و صمغ کوفته و بیخته داخل نمایند دار و سه عباسی
ب از بابا سفید کل اد درخت مشهورست و کثر الوجود شربت عنب سعال را نفع دارد و در شش بوام
را مفید بود صفت انگور شیرین از کرم قدیم بگیرند و آب شیرین نشسته شیره [illegible] بقدر که خواهند
بجوشانند تا ثلث بماند و بجهت شیره خام قند سفید آمیزند و کف آن دارند و بقوام آرند شربت
زوفا معمول را قم که ضیق و سعال را که بسبب بلغم غلیظ باشد نافع است صفت زوفا خشک جبلی درم
اصل السوس زوفا و سپستان [illegible] هر یک ده درم مغز بادام مغز حلغوزه حلبه تخم بادیان
انیسون هر یک نخود درم مصطکی دارچینی زنجبیل هر یک پنج درم مویز منقی سه درم عناب سپستان هر یک صد دانه
انجیر سفید سی دانه جو [illegible] در چهار رطل آب گرم ترکنند [illegible] بکوبند [illegible]
ما که نصف بماند صاف کنند با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شربت تکمیه یا دو وقیه شربت انجبار
نفث الدم و اسهال دموی و سیلان طمث را نافع است معده و جگر گرم را اسود دارد
در شفای صفت اقاقیا دو مثقال صندلین سائیده و هر یک پنج مثقال انجبار هفت
مثقال قند سفید نیم من شربت سازند شربت حلبه در نفع ضیق سینه و نفث المده
و قرحه صدر را نافع است صفت مویز منقی هر یک ده درم حلبه [illegible] درم انجیر تازه مائره
عدد عسل یا قند بطریق متعارف تیار نمایند شربت زوفا معتدل معمول و

مجرب حکیم محمد تقی لاهوری ص بهدانه نیلوفر هر یک یک توله تخم حلبه [illegible] توله بنفشه پوست
خشخاش تخم کتان تخم خطمی هر یک سه توله پرسیاوشان زوفای خشک هر یک پنج توله
تخم خشخاش ده توله [illegible] و پنج دانه عناب سپستان مویز هر یک صد دانه
عسل سفید نیم سیر عالمگیری قند سفید یا [illegible] سیر عالمگیری شربت سازند شربت
سپستان سرد و تر است جهت سرفه و درد سینه و خشونت حلق و سینه و حرارت
آن ذات الصدر و ذات الریه و حمیات صفراوی و درد حلق و حنجره بغایت نافع
است و شکم نرم کند و یبوست امعا [illegible] بالکل [illegible]
معده و امعا را که از یبوست [illegible] ماده [illegible] ساکن نماید ص سپستان
خوب فربه یک چهار یک [illegible] من آب بجوشانند تا سیوم حصه بماند بمالند و صاف
کنند و قند سفید یکمن آمیخته و بقوام آرند شربت [illegible] تا ده مثقال شربت خشخاش تخم
ص کوکنار نیم آثار [illegible] مشک یک توله عنبر اشهب [illegible] ماشه نبات سفید [illegible] آثار جمله مقشر
در [illegible] جوشانیده ده عدد بطریق متعارف تیار نمایند شربت [illegible] برای [illegible]
و سرفه مجرب ص کاوزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب از هر یک [illegible] توله اصل
السوس [illegible] تخم خطمی گل سرخ از هر یک یک توله مقشر [illegible] و پنج عدد خشخاش
دو توله پوست کوکنار [illegible] و قند سفید یک آثار [illegible] بدستور شربت
سازند شربت [illegible] نافع برای ذات الجنب ص عناب سپستان گل نیلوفر [illegible]
[illegible] چند آب شیرین بجوشانند تا [illegible] بماند مالیده صاف نموده [illegible]
و شکر سفید [illegible] موافق حاجت انداخته کف گرفته صاف نموده بجوشانند تا بقوام آید شربت
آید خوراک مقدار ده درم فصل هفتم در مرکبات ضمادیه ضماد منفع مسکن وجع ذات
الجنب بالیف والد حکیم علیخان مرحوم ص [illegible]
یک دو کف [illegible] عنب الثعلب [illegible] لعاب گل خطمی سفید لعاب تخم مرو لعاب بهدانه

شیر تازه گاو روغن مغز تخم کدو روغن بنفشه [illegible] بیضه انداخته [illegible]
طرف محتاجه و جنب ضماد کنند ضمادی برای [illegible] ص بنفشه [illegible]
جو [illegible] اکلیل الملک مساوی الاجزا [illegible] از موم و روغن بنفشه [illegible]
نیم گرم ضماد نمایند فصل هشتم در مرکبات طلائیه و غیره طلائی که ماده ذات الریه [illegible]
اول موم روغن بنفشه بادام [illegible] و لعاب خطمی اضافه کنند و [illegible]
[illegible] خطمی و بیخ [illegible] و [illegible] زیاده کنند و [illegible] بعمل آرند غرغره [illegible]
خشخاش [illegible] سفید [illegible] پوست نیم کوفته ورق [illegible] گل سرخ و تخم کاهو [illegible]
آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند فصل نهم در مرکبات قافیه قرص بنفشه که جهت
خشونت سینه و سرفه و ذات الجنب و [illegible] و اسهال صفرا کند ص بنفشه
ده درم [illegible] یک مثقال رب السوس کثیرا [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته بیخته
بلعاب [illegible] که [illegible] بگلاب [illegible] اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص خشخاش جهت
[illegible] سینه و [illegible] ص زعفران نیم درم رب السوس [illegible] کثیرا هر یک دو درم خشخاش
سفید خشخاش سیاه هر یک سه درم گل سرخ صمغ عربی هر یک چهار درم طباشیر سفید
[illegible] با آب خالص اقراص سازند شربتی یک مثقال [illegible] مثقال با شربت
خشخاش قرص سرطان [illegible] ص سرطان محرق [illegible] خشخاش سفید و خشخاش
سیاه صمغ عربی مغز تخم خیار هر یک دو درم افیون کافور قیصوری مصطکی [illegible]
هر یک نیم درم طباشیر زعفران [illegible] هر یک [illegible] خرفه [illegible] کثیرا رب السوس
مغز بهدانه هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با آب خالص قرص سازند قرص [illegible] منقول
از تحفه جهت سل و سرفه حاره و سیلان خون از هر عضو باطنی و برای دق و اسهال
مراری [illegible] ص بزر البنج افیون زعفران هر یک [illegible] مثقال تخم
خرفه کثیرا [illegible] خشخاش سفید [illegible] گل سرخ طباشیر طین رومی طین [illegible]

ہر یک پنج ماشہ سرطان سوختہ دو مثقال کتیرا رب السوس صمغ عربی نشاستہ مغسول شاخ
گاو کوهی سوختہ الجبار ہر یک سہ مثقال با لعاب اسبغول قرص سازند شربت یک
مثقال قرص طباشیر کافوری نافع است جهت سرفه و حمی دق و حمیات محرقه و تشنگی بی
نشانند ص کافور یک درم طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل و سفید مغز تخم خیار مغز
تخم بارتنگ تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم نورک از هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب
بهیدانه سرشند و اقراص سازند شربت یکمثقال قوت این قرص تا شش ماه باقی می
ماند قرص خشخاش برای قرحه ریه و سرفه و درد و نفث کیرند ص صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک
سه درم رب السوس تخم کاهو طباشیر مغز پنبه دانه از هر یک چهار درم گل ارمنی تخم
خطمی از هر یک سه درم تخم خشخاش هفت درم بلعاب اسبغول قرص بندند قرص ریوند
چینی برای نفث الدم که از جگر باشد منقول از بیاض عم مرحوم ص ریوند چینی دو مثقال
لک مغسول شقاقل تخم کرفس نیم درم صمغ عربی دو مثقال گل ارمنی دو درم افسنتین دو
درم همه را کوفته بیخته با آب لسان الحمل قرص سازند هر یک مقدار نیم مثقال
و شربت الجبار با شربت زرشک آب انار دبی اختیار نمایند قرص آس نافع برای
سعال مع اسهال ص حب الآس خشخاش سفید از هر یک پنج درم برسیاوشان
سه درم صمغ عربی دو درم حب الغبیراء نشاسته از هر یک دو درم بلعاب اسبغول
قرص سازند خوراک سه درم بشراب حب الآس قرص کهربا نافع است برای نفث
الدم و سیلان دم از هر عضوی که باشد ص کهربا سه درم وارد نیم تخم خرفه مقشر از هر یک
پنج درم شاخ گوزن سوخته پوست بیضه سوخته کتیرا صمغ عربی از هر یک سه درم گشنیز خشک
بریان تخم خشخاش سیاه و تخم خشخاش سفید از هر یک شش درم ودع محرق بزر البنج
سفید از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب لسان الحمل قرصها سازند وزن یکمثقال خوراک
یک قرص است قرص کافور از شیخ الرئیس نافع برای سل ص کافور قیصوری

زعفران

زعفران سرطان محرق رب السوس از هر یک یک درم تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هر یک دو درم
مغز تخم کدو مقشر مغز تخم خیار از هر یک دو درم رب کندر والاخدل معاصری از هر یک سه
درم گل سرخ چهار درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول اقراص سازند تا قم گوبد کاسنی درین
میندازند بهتر است قیروطی جهت ذات الجنب و ذات الصدر مجرب است ص کتیرا کوفته
موم سفید هر یک یکمثقال روغن بنفشه پنج مثقال قیروطی سازند گرم گرم استعمال نمایند
و اگر ماده سرد باشد بدل روغن بنفشه روغن نرگس یا روغن یاسمین یا روغن
سوسن کنند فصل دهم در مرکبات لامیه لعوق برآمدن خون از گلو از دو الدو
جهت الصلاح اوده و بواسیر الاسود والدم ص تخم خرفه طباشیر هر یکی دو درم مغز تخم کدو
و مغز تخم خیار هر یکی سه درم لعاب ذرقطونا لعاب تخم بارتنگ نبات خورد هر یک
بیست درم برسم ترتیب کنند و یک کفچه بخورند لعوق معتدل صمغ سرفه خشک
بلا سعو والدم ص صمغ عربی در آب بگدازند و صاف نمایند پس روغن بادام بران ریزند و
بجوشانند تا که غلیظ شود بوقت بلیسانند لعوق خشخاش برای سل و حرقت
صدر و ریه و نفث الدم و سعال رطب از بلغم لزج بسیار نافع است و آواز صاف کند
ص پوست خشخاش سفید پنجاه درم و در رطل آب شیرین بجوشانند تا قدری نصف
بماند فرو آورند صاف نمایند و یک رطل شکر طبرزد داخل نموده باز بجوشانند تا مثل قوام
عسل شود و رب السوس و مغز بادام شیرین مقشر و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم کوفته
اضافه نمایند شربت ده درم لعوق تخم کتان نافع برای اوجاع ریه ص لعاب تخم کتان
عسل مصفی و شکر سرخ از هر یک یک رطل همه بجوشانند تا بقوام عسل بیاید خوراک ده درم
است لعوق بادام سرفه و خشونت حلق و حنجره را نافع است ص صمغ عربی کتیرا
رب السوس هر یک پنج درم قند سفید بیست درم مغز بادام مغز کدو هر یک سه درم کوفته
بیخته بجلاب سرشند و بروغن بادام چرب سازند لعوق زوفا ریه و سرفه کهنه

بلغم نافع است و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند صح زوفای یابس بیخ سوسن آسمانگون
از هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند و با یک رطل عسل
صاف بقوام آرند و صاحب اغراض نوشته که زوفا و بیخ سوسن را کوفته بیخته با سکنجبین
یا با انگبین بسرشند و اگر بیخ سوسن حاضر نباشد سوسن نیز عوض او کنند لعوق برای سعال
اطفال صح مغز فندق مغز چلغوزه حلبه از هر یک [illegible] درم با عسل بسرشند و بخورانند لعوق
برای سل منقول از بیاض عم مرحوم صح مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز بهدانه مغز پنبه
دانه تخم خشخاش انزروت سفید کتیرا حلبه سرطان محرق مغز چلغوزه [illegible]
خشک از هر یک هشت درم کوفته بیخته شربت زوفا بسرشته تناول نمایند شربت
یک مثقال فصل یازدهم در مرکبات میمیه مطبوخ برای ذات الجنب بعد فصد منقول از
بیاض عم مرحوم صح عناب ده دانه سپستان [illegible] ده دانه تخم خطمی سفید تخم خباری از
هر یک شش ماشه عنب الثعلب گل بنفشه یکیک تولچه گل نیلوفر شش ماشه جوشانیده
صاف نموده لعاب بهدانه و لعاب اسپغول [illegible] و با شیر خشت و ترنجبین
[illegible] بسرشته بخورند معجون اسعال جهت سرفه که بسبب آن چوب باشد نافع است
صح مغز چلغوزه سه درم مغز پسته پنج درم مغز بادام مقشر [illegible] از هر یک ده درم قند
سفید شش درم معجون سازند شربت مثقالی [illegible] معجون [illegible] جهت ربو و ضیق
النفس واضح [illegible] سینه مجرب صح [illegible] فلفل برابر یک مثقال مغز بادام بیخ زراوند
مدحرج تخم الجزره هر یک بیست مثقال رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان از
هر یکی ده مثقال بعضی بعوض پرسیاوشان مشک [illegible] کنند عسل سه چند بقوام
[illegible] شربت یک مثقال و بعضی نیم مثقال نوشته اند معجون برای ربو و ضیق و رطوبت لزجه
[illegible] از صدر خارج میکند منقول از بیاض عم مرحوم صح زراوند مدحرج تخم الجزره [illegible] فلفل
بادام بیخ [illegible] زوفای یابس پرسیاوشان از هر یک [illegible] رب السوس [illegible] کوفته

بیخته با عسل لف گرفته معجون سازند شربت سه درم تا چهار درم معجون نافع برای ربو دار
رطوبت با لا بود صح جند بیدستر زراوند مدحرج اشق از هر یک یک مثقال فلفل ده دانه
کوفته بیخته رب عنب معجون سازند شربت مقدار باقلا همراه سکنجبین مربای بادام جهت
سرفه و خشونت سینه نافع است صح بادام تازه از پوست پاک کرده با عسل چند جوش داده
بگذارند و بعد سه چهار روز عسل تازه انداخته جوش دهند و نگاه دارند مربای کدو سینه و شش را مانند
بلا نافع بود صح کدوی تازه [illegible] و مغز آن را بیرون کنند [illegible] پاره پاره کنند با
عسل جوشانیده بقوام آورند منقول از شفائی ماء الزوفا نافع برای ربو و ضیق النفس
از بیاض عم مرحوم صح عناب بیست دانه سپستان شصت دانه تین ابیض ده عدد زبیب
خراسانی بیست درم تخم خطمی و خباری از هر یک سه درم اصل السوس محکوک مرضوض پنج درم
فطراسالیون دقیق و غلیظ [illegible] اصل الکبر [illegible] از هر یک
چهار درم پوست بیخ بادیان بیخ کرفس از هر یک پنج درم زوفای یابس چهار درم بیخ سوسن
آسمانگونی فراسیون زراوند مدحرج از هر یک سه درم سنبل هندی مصطکی سنبل الطیب از هر یک
دو درم در نه رطل آب بجوشانند وقتیکه یک نیم رطل بماند صاف نمایند و هر روز چهار اوقیه با یک
مثقال معجون [illegible] حب الصنوبر بخورند و اگر قوی خواهند تریاق [illegible] پنج درم [illegible] بخورند ماء الاصول منقول
نافع برای ضیق النفس و بحوحة الصوت حادث از اخلاط غلیظ و بلغم لزج صح پوست بیخ بادیان هفت مثقال
اصل السوس خراشیده نیمکوفته بیخ سوسن آسمانگون فراسیون فطراسالیون غلیظ از هر یک دو مثقال [illegible]
خشک [illegible] زبیب [illegible] از هر یک پانزده مثقال در چهار رطل آب باران بجوشانند وقتیکه یک رطل باقی ماند
از آتش فرود آورده مالیده صاف نموده این همه را در سه روز [illegible] مناسبه بخورند ماء اللحم نافع برای ضیق
النفس وقتیکه با ضعف قلب و خفقان باشد صح گاوزبان گیلانی بادرنجبویه دارچینی [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] تخم کرفس قرنفل زوفای خشک [illegible] پرسیاوشان همه را
نیمکوفته در آب باران و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه [illegible] روز [illegible] گوشت [illegible]

دراج و گوشت کبک یا بره یا جوجه مطبوخ در نقوع انداخته و قدری اسبغول مطبوخ و بر روی اسبغول قدری از عنبر و زعفران
بسته او پخته باشد و متعارف تقطیر نمایند که وقت شرب یا با جلاب به بیمار دهند فصل دوازدهم در کتاب
داوریه و جهوری که جمع اقسام سرفه خصوص اطفال را بسیار مجرب است ص به هر کدام کلی از کتیرا و صمغ عربی به وزن یک پنج
کوفته بیخته با شیره امیخته با نقدر قوت قرص بسته بدهند فصل سیزدهم او دویه مفرده فنه بلادرم و الای که بخیر ... بعقید
بلوط قبه و ران جوشانیده صاف کرده شربت حل کنند و بلادرم روغن بادام شیرین حل کرده بنوشند تنقیه
ریه و تقطیع رطوبت می کنند و بر بوی نفع بین می بخشد اشق بالعسل بالبا و شعیر لعوق کنند تنقیه ریه
و صدر کنند بول صبیان لعسر نفس و انتصاب الذئب نافع است باد جبوبه کوفته بیخته بالعسل لعوق ساخته
بعسر نفس انتصابی و سعال مزمن نافع است طبیخ قیصوم نافع است بعسر نفس انتصابی شونیز
یک مثقال جهت انتصاب نفس و ضیق نفس مفید است دادوی ان او در لین میکنند علیو ازیا
تمام سوخته قدری از ان گرفته با قدری مشک و گلاب بدهند بر بو و ضیق بسیار نافع است و ... که
سعوط النفع ولو زمر و آنکه گرب بالقدر بروده است طبیعه در بیضه نیم برشت بدهند و بر بو هم نفع
میکنند حکیم علی در شرح کتاب ثانی قانون نوشته که چاره از سبب خوردن دوای گرم نفث الدم
داشت دوائی دیگر حاضر نبود از شیره مغز تخم خربزه همراه شربت انار شیرین علاج کردم شفا یافت
دو درم میعه سائله را هر روز تا یک هفته بدهند بسفال بالیس مزمن نافع است خوردن میعه و کار
زوفی و طلا از خارج کردن بوجع صدر هم مفید است و دوائیکه بسعال و بو و بحوحت صوت نافع است
یک مثقال ... را سائیده در بیضه مرغ بخورند و اگر دو درم ... که هر جسو ... باشد
یک هفته روز بخورند نفع میکند بسعال مزمن و تنقیه میکند صدر و ریه را ... اگر تعلیق کنند
امرا با شهد دو درم گشنیز خشک با آب لسان الحمل خوردن حبس میکند نفث الدم را ... از نفث الدم
تا یک مثقال با آب انار ... جهت نفث دم مفید است دوائیکه ... مجرب است ... آب
گرم حل کنند و با شکر شیرین کرده تجرع نمایند و هم چنین العق اسفیدج محرق خاصه که با زفت ملوث
کرده سوخته باشند سل و نفث دم نافع است دوائیکه ... را نافع است ... گوفته

...

بیخته تا بیست بدهند مقدار فلفل کتابی در لوزه طفل با خرخره عارض می شود و ... واجب است که ... کتان
مدقوق با عسل امیخته لعوق نمایند جهت اعرابی یعنی شنگ ... از دو ماشه تا نیم تولیه با شیر الاغ و
عسل و با عرق بادرنگ در اسهال و صوی او و بوا اسیر و گذاشت با دیگر اودیه مناسبه مثل طباشیر و ...
و صمغ ... و گل ارمنی مغزه بعمل آرند بسیر برطباشیر در سرفه که بسبب حرارت و یبوست بود نفع
بسیار دارد برای سرفه بلغمی با نیم پخته و گل حکمت ... در تنور ... تخم سرفه آب او با
نبات با نیم گرم بخورند برای سرفه خشک مسکه تازه با نبات بخورند اقلا با ... بد ...
سرفه خشک شیر گاو ولا جوشانیده با ... انزم کوفته بروغن بادام چرب نموده ... نبات
امیخته بخورند ... اسراء ... و عجیب الفعل است ... یک ساعت ... کنند
بگیرند ... در صمغ وستی کنند و قدری روغن گاو امیخته قرص سازند بر قرص بلادرم و وقت
حاجت یک قرص در آتش انداخته دخان بگیرند جهت ... با عسل لعوق ساخته بعمل آرند تنقیه صدر و
و اعانت بر نفث و تسکین او جاع ... میکنند و ... نیز این عمل کنند فصل چهاردهم
در ادویه مستعمله سعال با نفث الدم و المده ص کندر و دم الاخوین ... افیون طباشیر
و گل ارمنی ساوج ... و ... اکثیرا ... بارتنگ ... خشخاش
اقاقیا گل ... عصاره ... التیس ... اقاقیا الرمان ماز و بلوط عصاره
سماق شراب کنار ... شعیر ... اسپغول ... زعفران سرمه ساوج و ...
تخم خرفه ... عصاره لسان الحمل زرد او ند تخم ... حب الاس ... بلوط ادویه
مستعمله در ربو و ضیق النفس و سعال خشک ص کربت تخم ... زرد او ند ... حنین
شیخ ... ربه الثعلب تخم ... فلفل ... زعفران ... الورق
السوس زوفا یابس ... تخم خربزه ... سوس ... بادام ... دار چینی
فصل پانزدهم در مرض و به خاصیه ... چون طفل را عارض گردد
نفس زود زود زند و گویا زیر اضلاع حادث ... ضلع ... و مسهلات و ...
... نظر در کتاب ثانی در ...

باید کرد و سینهٔ مریض را از هوای سرد و اغذیهٔ بارده محفوظ باید داشت و چون عرصه باشد ماده را
بپزانند و مسهل باید داد و الا انتظار این نباید کرد و رفع ماده به مسهل و شیاف مناسبه و در دفع
باید نمود مغلی که درین مرض بکار آید ص اصل السوس گاوزبان منقی مویز سیاه و سپستان انجیر گل
بنفشه تخم خبازی و عنب الثعلب بقدر مناسب جوشانیده صاف نموده قدری نبات داخل نموده باید داد
و در روز دوم اگر مرض قوی باشد روز اول نیم زوفا و نیم سوس اضافه باید کرد و در روز سیوم تخم خطمی و تخم
خلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت روز دوم سپوس گندم گل گاوزبان بیخ سوس و برگ
گاوزبان جوشانیده صاف نموده شربت زوفا اضافه کرده بدهند مغلی دیگر که اندرین باب مفید است
ص برگ لسان زوفا الف حب صنوبر انجیر جوشانیده صاف نموده رب السوس سائیده نبات اضافه
نموده بخورانند و سینهٔ مریض را از منشفات مثل آن نجنجو مالیدن بسیار مفید است ضماد منقول
از مجربات الکبری ص صمغ عربی بکتیرا ... نیم توله هر سه را کوبیده و تاب ... کرده ... نمایند
و بر سینه ضماد کنند دوائی برای ضیق الاطفال که در هندی ... خوانند ص قرنفل جلاطین
تخم ... مساوی الوزن بمقدار ... بدهند ... در سه روز رفع میشود مجرب است
منقول از بیاض عم مرحوم حب برای ... اطفال مجرب است ص قرنفل بیخ ... فلفل دراز
خوب مساوی گرفته ... حب بمقدار ... با موتهه بدهند و وقت حاجت یک حب بدهند
و بقدر یک ... خون ... در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند مفید است کذلک مالیدن آن
بر ناف و ناخنهای قدری حب برای ... اطفال منقول از بیاض جد امجد مرحوم ص ...
سبز ... بقدر دانه ...
بیشتر از آن حب سازند و وقت احتیاج یک حب ... حب در آب ... شیر مادر ...
بدهند مجرب است فصل اول در امراض قلب و ثدی مشتمل بر سیزده فصل در بعضی فوائد چون
اول عقلی و نقلی و ... بر شرافت و ریاست دل میکند طبیب را باید در علاجش
بقلب ... نوع در تدبیر این ... باید ... و فصد ... در جمیع استفراغ افراط

... باید موجب سقوط قوت و بلا ... و در امتلاء دموی فصد باسلیق ... باید و
در امتلاء بخاری فصد باسلیق چپ و چون اکثر ادویه ... باید ... استعمال
ادویه قلبیه ... تقویت دل ...
تبدیل مزاج ... باید ... ادویه حاره ادویه قلبیه بکار برند ... موجب تحریک
ضعف خلط دل ... در قلب حادث شود و در تبدیل
مزاج حار اقتصار بر ادویه بارده ... باید زیرا که روح ... سوء مزاج قلب ...
و کم شده ... بر قلب ... روح شود موجب اطفاء و اختناق ... لازم است
استعمال ادویه قلبیه حاره همراه ادویه بارده ... باذن خالقها ادویه بارده اصلاح مزاج
قلب کنند و از حاره تقویت روح و دل نمایند و از ... ادویه بارده روح را ...
و اگر دوائی معتدل یا قریب باعتدال مثل گاوزبان ... بالخاصیه تقویت کند ضعف
... طبیب ... خلط ادویه حاره یا بارده ...
ادویه بارده ... خلط ادویه حاره نمی توانند ... زعفران ...
داخل می کنند و در علاج سوء مزاج یابس ... غذا رطب ... حمام بعد
آن ... قلت حرکت و ... کثرت نوم ... طعام حاره ...
سرد مفید است و اگر ... مفرح ... اشربه و ادویه معتدله ...
تبدیل سوء مزاج رطب ادویه مجففه و ریاضت معتدله ... کثرت حمام قبل الطعام و
تلطیف غذا و ... تدابیر مناسبه بکار باید برد و اگر ... حرارت باشد استعمال حمام ...
عوض آن ... و اگر ... سوء مزاج با ماده باشد باستفراغ آن ...
اگر سبب ... غلبه صفرا بر مزاج ... ماء الشعیر و گلاب و دیگر ادویه ...
حامضه مناسبه بکار برند و اگر محتاج اخراج شوند ... تمر هندی و شیر خشت و امثالها استفراغ
نمایند و اگر غلبه ... معلوم شود ... با قدری ...

خصوص زوار بار رطب دهند و هم چنین از غلبه سودا و ریا بید اغذیه مجموع مرطبه مثل مرغ فربه
و غیر آن بخورانند و از آب نیم گرم نطول نمایند و پستان را یک تمام بپذیرا از روغن بنفشه
بادام تعریق کنند و در صورت غلبه دم فصد نمایند و دیگر تدابیر مناسبه بکار برند فصل دویم
در مرکبات جمیله و حاذیه سوارش که برای تقویت قلب و دفع خفقان و ازاله وسواس
سوداوی نفع عظیم دارد از مخترعات یگانه روزگار حضرت قبله گاهی مدظله العالی ص مربی
بلیله پنج عدد امله مربی چهار عدد و الایچی خورد پوست باشد کشنیز خشک یک توله بید مشک تقطیع
نبات دو وزن ادویه مربیات را در آب یک شبانه روز تر نمایند بعد از آن مربیات را شسته
مع ادویه دیگر سائیده در بید مشک حل که در قوام نبات معجون سازند حب طلا و مروارید
در تقویت قلب و دفع سموم و از الضرر هوای سمیه و اصلاح اخلاط فاسده بدل بی نظیر است
ص یاقوت سرخ معدنی خطائی و یاقوت رمانی و مروارید ناسفته کهربا و گل ارمنی مغسول و درونج
عقرب و حب بلسان و شقاقل مصری و بهمن سرخ و بهمن سفید و حب العار و طباشیر سفید
و دارچینی از هر یک مثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب و مشک خالص و ورق طلا و ورق نقره از
هر یک یکدانگ و نیم جواهر را بر صفحه سنگ سماق با گلاب حلا به کرده ورق طلا و ورق نقره
را با آب صمغ عربی محلول حل کرده مشک و زعفران را با گلاب حل کرده عنبر را با روغن بلسان نیم مثقال
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته و همه را در هم نیکو سرشته حبها سازند هر حبی بمقدار قیراطی و
هر روز یک عدد از این حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند از قرابادین علوی خان مرحوم
فصل سیوم در مرکبات خاتیه خمیره صندل منقول از بیاض مذکور ص براده صندل بیست مثقال
در نیم آثار گلاب تر نموده یک شبانه روز بگذارند بعد از آن بجوشانند و شیره آن بگیرند و با
یک من قند خمیره سازند خمیره مروارید من مخترعات حضرت قبله گاهی ص مروارید ناسفته
یک توله ابریشم کهربا شمعی صندل سفید طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات
سفید پاو آثار عسل کشمیری مصفی پنج توله در گلاب و بید مشک قوام نموده کشته سازند خمیره

فقط

ابریشم بار دوم ص ابریشم خام صد مثقال در آبی که عکر طلا آب و نقره آب نموده باشند و نان گشنیز
بجوشانند و عرق گاوزبان بیست مثقال و قدری گلاب و بید مشک هر دو آن داخل کرده بجوشانند
پس با رب سیب شیرین و رب به شیرین از هر یک پنجاه درم و قند سفید شصت درم
ارنده و عنبر اشهب دو درم مشک یکدرم در آخر قوام بیامیزند پس طباشیر سفید سعد و مروارید
ناسفته سعد از هر یک مثقال کهربای شمعی و بسد و گل سرخ و صندل سفید هر یک دو مثقال
سوده ساییده در آن داخل کنند و خوب تیز زده بردارند خمیره ابریشم دیگر نافع بسیار
و در تقویت قلب بی نظیر است ص ابریشم خام مقرض پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق
بید مشک دو رطل ابریشم را در عرق یک شبانه روز بخیسانند پس با آتش ملایم بجوشانند تا خوب
ابریشم لعاب و ملایم شود پس کاملاً بجوشانند و صاف نمایند پس بگیرند دو رطل قند سفید
و یک رطل عسل مصفی داخل مطبوخ ابریشم نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بقوام آورند
پس عنبر اشهب چهار مثقال و ورق طلا سه مثقال و ورق نقره یک مثقال در آن حل کنند
و ابریشم مقرض و گل گاوزبان و طباشیر سفید و غنچه گل سرخ و عود هندی خام و صندل
سفید از هر یک دو مثقال مصطکی رومی یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربای
شمعی مرجان قرمزی از هر یک یک مثقال هر سه را بر سنگ سماق با گلاب حلا به کرده مشک یک
مثقال ادویه را کوفته بیخته در قند و عسل بقوام آورند مخلوط نموده نیکو بر هم زنند تا مخلوط
شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربت یک مثقال خمیره عنبر مقوی قلب است و پیران
را موافق است ص بگیرند شکر سفید یک من صاف کرده بقوام آورند و کف سفیده تخم مرغ
بر آن زده بهتر زنند تا نیکو سفید شود عنبر اشهب چهار مثقال با نبات سفید کوفته بیخته
اندک اندک بر آن ریزند و بهتر زنند تا نیکو مخلوط شود شربت یک مثقال خمیره گاوزبان
تالیف محمد حسین ذکر یا انفع مفرحات است و نافع است از برای مالیخولیا و وسواس و خفقان و
و انواع جنون و ضعف معده و دماغ و قلب و کبد و از برای ابتدای استسقا و نسیان

ضعف باه ص بگیرند اسارون تشان قاقله لسان الثور تخم خشخاش از هر یک نیم اوقیه مصطکی
رومی زراوند طباشیر سفید ابریشم خام زرنب قرنفل دارچینی از هر یک چهار درم مجموع را
کوفته سرشته [illegible] در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند تا بمقدار ربع آب بماند
پس مالیده و صاف نمایند و داخل نمایند در آب صافی آن آب عناب آب سیب شیرین
آب سیب ترش آب انناس آب زرشک شستی آب انگور آب انار ترش آب [illegible]
از هر یک چهار اوقیه پس اینها همه را داخل کرده بقوام آورند مجموع یعنی مطبوخ اول و این آبها
قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند عود هندی سیاه رنگ [illegible] چهار اوقیه مروارید
ناسفته مرجان [illegible] کهربای شمعی از هر یک سه درم یاقوت رمانی یک و نیم درم همه را در
گلاب و عرق مشک سلاید از هر یک نیم رطل آب لیمو آب نارنج از هر یک چهار اوقیه صلایه
کرده داخل نمایند و بر هم زنند چون بقوام لایق آید عنبر اشهب محلول دو درم ورق
طلا محلول ورق نقره محلول مشک خالص زعفران بگلاب سوده [illegible]
آورده باشند در آن حل کرده در ظرف چینی یا زجاجی یا نقره نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا سه
درم خمیره گاوزبان مفرح و مقوی دل و دماغ و دفع ملال سوداویه نماید و اصحاب مالیخولیا
و وسواس و جنون را نافع است ص بگیرند شکر سفید و یا کف سیر و سفیده تخم مرغ صاف
نمایند پس بتر زبانها کرده گل گاوزبان تازه یک کف یک کف در آن داخل نمایند
و باز بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود نگاه دارند شربت ده درم و اگر خواسته باشند ده مثقال
عنبر اشهب محلول در آن داخل نمایند و آنرا خمیره گاوزبان عنبری گویند و شربت
از آن سه مثقال است و اگر گل گاوزبان تازه بهم نرسد گل خشک آنرا بهم کرده بدستور
مذکور خمیره سازند لیکن اگر از گل خشک سازند در یک من گل چهار من شکر باید [illegible]
داخل کرده و اگر عنبری خواهند چهار مثقال عنبر داخل کنند خمیره یاقوت وسواس
سوداوی و خفقان را و ضعف قلب و مالیخولیا را نافع است ص آب سیب شیرین آب [illegible]

به شیرین آب امرود و گلاب عرق بید مشک از هر یک [illegible] مثقال عرق گاوزبان عرق صندل
از هر یک پنجاه مثقال قند سفید دو من طیبی قند را با آبها و عرقها یکجوش سازند و کف آنرا بگیرند
پس بقوام آورند تند [illegible] بر زنند که سفید شود یاقوت رمانی ده مثقال بگلاب صلایه کرده عنبر اشهب
یک مثقال لاجورد مغسول [illegible] مهره خطائی از هر یک سه مثقال بدستور مرتب سازند و در ظرف
چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت تا پنج مثقال الف دواء المسک بارد ص ابریشم
مقرض مروارید کهربا طباشیر گل سرخ گشنیز خشک تخم کاهو یک یک مثقال صندل سفید [illegible]
[illegible] یکدو مثقال [illegible] ورق نقره یک [illegible] مثقال مشک [illegible] عنبر اشهب [illegible] گل
گاوزبان پنج مثقال آب سیب پنج مثقال رب سیب [illegible] مثقال قند برابر ادویه عسل
دو برابر ادویه دواء المسک بارد نافع از برای خفقان که حادث از شرب خمر بود و مقوی
قلب است منقول از خط حکیم علوی‌خان مرحوم ص ورق گل سرخ و طباشیر سفید و گشنیز خشک
تخم گل گاوزبان و کهربا از هر یک یک جزو مروارید ناسفته مشک [illegible] جزو نبات
سفید سه وزن ادویه و آب سیب ترش قدری بدستور مرتب سازند شربتی یک
مثقال تناول نمایند دواء المسک معتدل نافع است از برای خفقان و فالج و لقوه و فرح و
خبث نفس و استرخاء و کثرت امتلائی و مقوی قلب است و معده را [illegible] میسازد و کثیف
رطوبت را دفع میکند و معین است بر هضم غذا ص زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک
ده درم ابریشم مقرض سوخته درم بهمن سفید بهمن سرخ سنبل الطیب ساذج هندی
قاقله قرنفل از هر یک پنج درم [illegible] دار فلفل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل ثمن ابریشم
را مقرض نمایند [illegible] مثقال [illegible] پس جواهر را با مشک سحق خوب صلایه کنند و باقی ادویه
را کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی نیم مثقال دواء المسک معتدل تألیف
علوی‌خان نافع است از برای خفقان سوداوی و مالیخولیای مراقی و مقوی قلب و دماغ و
کبد است و حبس نفس و وسواس سوداوی زائل کند و معده را قوت دهد و تحلیل [illegible]

سعداری با ونافع صعود ابهابه نافع است وجرب است اطریفل کبیر مروارید ناسفته وکهربای شمعی

وورق نقره وابریشم مقرض وداروچینی وبهمن سرخ وبهمن سفید ودرونج عقربی وزعفران

از هر یک دو درم مصطکی دارسیسه وصندل بوا از هر یک یکدرم صندل سفید وطباشیر سفید وصندل

سرخ واسطوخودوس کشنیز خشک مقشر وگل گاوزبان وآمله منقی ولسان ونخم خرفه مقشر وورق نقره از هر یک

سه درم زرشک منقی بیجدرم عود هندی وبادرنجبویه از هر یک یکدرم ونیم عنبر اشهب ومشک

تبتی از هر یک چهار دانگ رب سیب شیرین وقند سفید وعسل هر سه برابر هر سه وزن

مجموع ادویه بدستور معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال کنند شربتی یک مثقال

دوائی که بخفقان حار وبارد نافع است از مجموعه ص عنبر مشک زهر مهره ساییده عطر

صندل هر یک یکماشه مرجان صلایه کرده ورق نقره وورق طلا هر یک نیم ماشه روغن

بادام بمقدار پخته شهد خالص بمقدار پخته هم بالایکجا کرده یکسان به الا الاتصال

لیسانیده وآن بعد شروع کنند وهر روز یک تا شبه بنفرایند ودر هفت روز به هفت

ماشه برسانند دوائی نافع سبب وبرسوت که دست وپا سرد مشوش ص کنند دزنار

از رب هر یک پنج ماشه جدوار چهار ماشه مشک نیم ماشه فقرالیهود یکماشه در آب بغیر

جوشانیده صاف نموده بخورند دیگر نافع برسوت وجهوله ص تخم دهتوره سیاه یکدرم زنجبیل

مویز سیاه هر یک شش ماشه مشک نیم ماشه کوفته وبیخته باب حب بسته خوراک یکسرخ

صبح اگر چند روز بکار دارند موافقت بکند شام هم یک حب بخورند دوائی نافع برسوت وجهوله

ص شنگرف رومی تخم سنبل الطیب از هر واحد یک ماشه سوای شنگرف کوفته بیخته شنگرف

را باب حل نموده دوا را آمیخته بسحق نموده حب کود البسته عند الحاجت یک حب بخورند فصل

پنجم در کتاب کشکول سفوف طباشیر منقول از شفائی دل گرم را نافع است دوا ص شیخ

طباشیر سفید هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم کهربا مصطکی مروارید هر یک یکدرم کافور

دوانگی شربت دو درم با سکنجبین سفرجلی سفوف دیگر شیر زنان کنند ونیز بیفزایند منقول

از شفائی ص تخم شلغم رطب تخم خرفه تخم کاهو تخم بادرنجبویه تخم خیار از هر واحد برابر وقند سفید

نیم بجای آن وچون الو بخورند کوفته بیخته صبح وشام با شیر بخورند بعد از آن تخم ریحان

بخورند وشیر بنوشند سفوف درونج از شفائی خفقان سرد وسودا ص درونج عقربی

گاوزبان کبابه از هر یک سه درم زرنباد دو درم بکوبند وبیزند شربتی یک مثقال با سیب خام یک

شراب کشنیز با ماء العسل بزر قطونا بلوقه را با یک رطل آب بپزند ولعاب آنرا بگیرند وبا یک رطل ونیم

شکر الیبوح خالص بر آتش گذاشته بقوام آرند واستعمال کنند شربت صندل اترج جهت تسکین سوزش

دل وتب محرق نافع ص صندل سفید سوهان کرده بیست درم یکشبانروز در آب غوره وسرکه

هر یک نیم استار ودر آن تر کرده بعد از آن بجوشانند تا به نیم آید صاف کنند وبا یک من شکر بقوام آرند

شربت نافع جهت تقویت دل ومعده نافع ص قند سفید بقدری که خواهند بگیرند وبجای آب عرق گاوزبان

اندازند تا حل شود وکف بردارند وبقوام غلیظ آرند پس آب ترشاده نارنج چهار اوقیه فی

یک رطل قند بیندازند ودو سه جوش داده فرود آرند زعفران ربع درم وفی یک رطل قند در گلاب

حل کرده بیامیزند وبدارند شربت ترنج جهت خفقان گرم وامراض حاده وحل بخارات مجرب است ص ترش

ترنج را بگیرد وآن آب بکوبند تا از تر ترسیب در جرم آن نماند پس در مثقال هر یک عدد ترنج استار

ونیم مثقال قند اضافه نموده بقوام آرند شربت به کتنوج نسخه ذات جهت قوت دل وخفقان

وضعف معده نافع ص ترنج سه عدد در آب کشیده صاف نموده یا در جمعبوری بقدر شیشی

قسط کرده دوصد مثقال است صاف کرده با صد مثقال عسل کف گرفته بقوام آرند وبعض

فرموده اند که ترنج قسط راست سطور ترتیب در دهند وبعض یکرطل است ترنج را دو درم است ومثقال

آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام می آرند شربت

تفاح مقوی ومفرح دل است مثل آن شربت دوائی در تقویت اعضای رئیسه ودفع

خفقان وتحریک شهوت طعام واصلاح حال وحفظ جنین ودفع وسواس وخوف

واز برای کسی که از آن سگ دیوانه گزیده باشد نافع ترین اشیاست ص بگیرند سیب

سیرین شامی یا اصفهانی و پوست انار را بکنند و حبه جدا کنند و تخم انار را نیز تمام دور کنند
و بکوبند و هر رطلی از آن را با ده رطل آب باران آن مقدار بجوشانند که ربع بماند بعد بپالایند
و واصل کنند در آن سدس وزن آن آب اترج یا آب لیمون هر کدام که باشد بگیرند باز
هر یک رطل از آن افسنتین پنج درم مصطکی رومی چهار درم دانه هیل بوا [illegible] قرنفل
از هر یک یک درم کوفته در کیسه کتان [illegible] کرده در آن اندازند و بپزند و دائم کفش بگیرند و
شیره آن را برآورند و صاف کنند و [illegible] در ظرفی چینی [illegible] نگاه دارند
شربت انار شیرین از شفائی خواص [illegible] در قی باز دارد و معده را قوت دهد صح انار
ترش و شیرین با هم بکوبند [illegible] و آب آن را بگیرند دو من و یکمن [illegible] آب نعناع
اضافه کرده بقوام آرند فصل ششم در ترکیبات سفینه منقوط شربت ابریشم جهت تقویت
دل و دماغ و وبا و امساک بسیار نافع است منقول از ریاض [illegible] صح ابریشم خام چهل توله
باریک نموده در چهار شیشه عرق بیدمشک و گلاب بسته [illegible] بجوشانند و بعد [illegible]
و صاف نموده هفت توله شراب فواکه [illegible] نبات سفید داخل کرده کف آن را
بالیده تخم مرغ گرفته بعد از آن [illegible] بقوام آید زعفران [illegible]
هندی مصطکی یک مثقال صندل سفید سنبل الطیب یک دانگ مثقال هیل قرنفل [illegible] درونج
عقرب یک و نیم مثقال بعد تیار شدن عنبر اشهب سه مثقال مشک نیم مثقال ورق طلا یک مثقال
ورق نقره [illegible] مثقال داخل نمایند و یک ساعت خوب [illegible] شربت اسفغول
خفقان صفراوی و سرفه گرم و خشک و خشونت قصبه ریه و امثال آن نافع است عبارت اینجا
ورق دو و نیم [illegible] شربت انار ترش قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت دهد از شفائی
صح آب انار ترش دو من نعناع ترخ [illegible] مصطکی [illegible] از هر یک دو درم [illegible]
بیرون نیم درم کوفته در آب انار بجوشانند سوای مصطکی [illegible] اضافه کنند و یک
من قند بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را اضافه نمایند شربت انار شیرین جگر و دل را قوت

[illegible] ملایمت اند صح آب انار شیرین [illegible] بجوشانند [illegible] و بعد [illegible] من آب [illegible]
اضافه نموده بقوام آورند شربت گاوزبان دفع خفقان [illegible] سوداوی امراض [illegible] نافع
خفقان [illegible] صح آب گاوزبان تازه [illegible] بجوشانند و کف
آن را بردارند و بقوام آورند و [illegible] مثقال گلاب در آن [illegible] و اگر گاوزبان تازه
نباشد [illegible] داخل کنند شربت لیمو [illegible] به نسخه [illegible] صح آب [illegible]
دو جزو آب لیمو [illegible] مجموع [illegible] بقوام آورند [illegible]
[illegible] و قند سفید [illegible] و گلاب بیدمشک [illegible] قدری [illegible]
فصل هفتم در ترکیبات ضمادها و طلاها ضماد برای [illegible] از ریاض [illegible] صح [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] کل [illegible] برابر [illegible] طلا [illegible]
[illegible] ضماد نمایند ضماد که چون [illegible] بعد [illegible] ضماد نمایند [illegible]
[illegible] صح [illegible] پوست انار [illegible] طلا نمایند [illegible]
[illegible] ضماد برای خوردی [illegible] پستان صح [illegible]
[illegible] برابر [illegible] بعد از آن ضماد کنند [illegible]
ضمادی دیگر که حرارت دل را نافع است صح صندل [illegible] گلاب [illegible] کافور [illegible]
و دل ضماد کنند ضمادی که شیر در پستان زیاده کند صح تخم [illegible] درم
کوفته بپخته [illegible] ضماد کنند ضماد دیگر شیر غلیظ را [illegible] صح [illegible]
[illegible] پستان ضماد کنند ضماد دیگر [illegible] پستان [illegible] صح تخم
کتان [illegible] مساوی کوفته
[illegible] ضماد کنند ضمادی [illegible] پستان [illegible]
[illegible] صح [illegible] کاو [illegible]
[illegible] طلا [illegible] پستان

راسو و الو من بان کندم خشک کرده کوفته الو با طلا الو حلیله خطمی هریک یکجزو ... زعفران
نصف جزو کوفته و بیخته بوزن ده تخم مرغ ... کنند و طلا کنند **فصل ششم** در مرکبات عطریه
عرق عنبر از مجربات در تقویت دل و دماغ و اعضای رئیسه و تعدیل و جهت دفع غشی و اغما
قوت سریع الاثر است چنانچه بعضی بسیار از کثرت استفراغ طمث و بعضی ز سعال از کثرت
جریان خون لو باسیر بحالت ... رسیده بودند و بمجرد آشامیدن این عرق بحال آمدند
و فواید عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نموده **من** مشک خالص یک مثقال عنبر
اشهب مصطکی رومی هریک دو مثقال زرنباد عود قماری کبابه خندان اسطوخودوس سنبل الطیب
بهمنین سقاقل مصری سادج هندی دارچینی زعفران قرنفل جوزبوا گل سرخ طباشیر
سفید قاقله کبار قاقله صغار علف هندی پوست اترج ابریشم مقرض صندل سفید هریک
بادرنجبویه تازه سعد کوفی خرفه کشنیز خشک گل گاوزبان گیلانی انیسون ... بادیان ...
... هریک پنج مثقال آب سیب ولایتی تازه نیم سیر عالم کبری آب انار ... یک سیر عرق
بیدمشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هریک دو نیم سیر گلاب قسم اول پنج سیر ادویه را
هم کوفته همه را با عرق ها یکجا کرده شب ... گذارند و صباح آب سیب ... هم داخل کرده در دیگ
... عنبر اشهب و مشک بیخته بسته عرق کشند قدر خوراک از یک فنجان قهوه خوری
تا چهار فنجان و طبیب ... مزاج و حالت مریض در این عرق بعضی تصرفات جایز است چنانچه
جهت تقویت معده آب ... و جهت تسخین و تقویت آن ... پنج مثقال ...
جنس ... گل سنجد ... داخل کنند **عرق ...** تفریح و نشاط آورد و مقوی باه است **من**
... رسیده ... آنرا ... کرده ... آب ... تا گل
... آنرا ... بجا آرند ... سیاه داخل ... و نیم پوست ...
... و یکصد مثقال پوست ... همه را ... کنند و طلا ...
تا ... صندل سفید ... گل سرخ دارچینی و گل گاوزبان و پوست اترج ...

و پنج مثقال داخل کرده عرق کشند و ... در آن عرق سعد کوفی و سادج هندی و چوب چینی
... و هفت مثقال زنجبیل ... هریک ... مثقال داخل کرده ... عرق ...
و در ... دو مثقال و دو و نیم عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هریک یک مثقال ...
... **غالیه** که مقوی قلب و دماغ و حارست **من** عنبر اشهب دو درم مشک یکدرم ...
... بان ... **فصل نهم** از مقاله ... در مرکبات قاطعه **قرص مروارید** دل و دماغ را قوت
دهد و خفقان گرم و یرقان را نافع باشد **من** گل سرخ دو درم طباشیر مروارید ... از هریک ...
... تخم کدو ... تخم خرفه سه درم زعفران نیم درم کوفته بیخته ...
... اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین **قرص مشک** دل و معده و جگر را قوت
... و خفقان و غشی و اوجاع معده ... **من** مصطکی قرنفل دارچینی
... سنبل ... پوست ... قاقله هریک یک مثقال مشک ... کوفته بیخته ...
... اقراص سازند شربتی یک مثقال بعضی عنبر ... **قرص عنبر**
... عنبر اشهب ... نبات ... نبات ... عنبر ...
طبق نقره ... قرص سازند و بعضی ... یک مثقال عنبر ... مثقال نبات داخل میکنند **فصل دهم**
در مرکبات ... **...** صندل سفید و نیم ... عنبر اشهب مشک ...
... از هریک ... عرق ... گلاب ...
... **...** ... مرحوم **من** حلوان ... سفید ...
... صندل سفید ... گشنیز گاوزبان ...
مصطکی ... زعفران ... طباشیر ... یکتوله ...
گلاب ... آب باران ... سعد کوفی یکتوله عنبر اشهب چهار ماشه ...
... **مربای زردک** جهت تقویت دل و تصفیه صوت و تنقیه ... نواز دل ... و تقویت
باه نافع است **من** زردک کلان ... انداخته و پوست ... ریزه ریزه کنند ... عسل

بجوشانند تا مهرا شود بعده بیرون آورده در عسل مصفا نهند و یک جوش دهند و ... پس از چهل روز
بکار برند و اگر عود قرنفل و دارچینی و زنجبیل و ... جوز بوا و زرنباد و کبابه هریک نیم مثقال
اضافه نمایند جهت تقویت معده و جگر نیز مفید آید و این ادویه را چو کوفته نیم کوب در پارچه
... بسته وقت جوش دادن بیندازند یا سائیده بر بالای آن بیفشانند و اگر قدری مشک و زعفران نیز ضم
کنند خوب تر است **مربای سیب** معده و دل را قوت دهد منقول از شفائیه صفت سیب را از
پوست پاک کرده دانه بیرون آورده در آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس با قند بقوام آورده
مربای به مقوی دل و معده ص به کنند خوب و پاکیزه و بزرگ دانه تخم و قشر پاک کرده چهار
پاره نمایند و در عسل بگذارند و آب اگر جزو بجوشانند پس سرد کرده در ظرف نهند و بعضی تنها بجوشانند
و برداشته باشد که در مربیات مستعمل است بعضی از آن داخل میکنند **مربای ترنج** دل و معده
را قوت دهد و فرح آورد منقول از شفائیه ص پوست ترنج را در نمک کنند و تا بیخ شانند
تا نیم پخته شود و بیرون کرده بیفشارند عسل صاف بر سر آن کنند و با آتش نرم بجوشانند
تا بقوام آید و اگر با قند خواهند همین دستور است **مربای اناناس** مقوی دل و مفرح و نافع
خفقان ص اناناس را از پوست و رشته بالای آن و استخوان درونی او پاک کرده و مغز میانه
ازو در ورق ... استخوان بالا پارچه طولانی بریده در پاتیله اول پارچه طولانی استخوان
و آنکه مغز بالای آن و نهالی ... سیده که آب انداخته بر دهن پاتیله سر پوش گذاشته
سر پوش را بخمیر آرد گرفته تا آتش ملایم جوش دهند که در ... بیشتر آید و در بالا
مغز بیرون استخوان را ... بعد از آن قوام از نبات یا قند سفید و رنگ کرده با قدری گلاب
و مشک و عنبر معطر ساخته و ... بالا و در آن قوام انداخته چون جوش دهند که ... شیره
نبات در ... و در ظرف لطیف بردارند و اگر جاشنی دار خواهند ترشی لیمو وقت قوام
نبات بیندازند **معجون طلا** مقوی دل و دافع خفقان و غشی و منشط و مقوی معده و جمیع
اعضا ص عنبر اشهب مشک خالص مروارید ناسفته یاقوت رمانی هریک یک مثقال ورق طلا شش مثقال

عسل ... مثقال آب سیب شیرین آب انار شیرین نبات هریک ربع رطل عرق بید مشک عرق گاوزبان
هریک یک رطل معجون سازند **معجون صندل** قدوة المحققین رئیس المدققین والد شریف اکثر با
تالیف علاج فرموده اند و فواید غریب و عجیب مشاهده نموده اند در سند کلان جناب اقدس ...
بعد از آن خفقان دایمی بود و جد امجد مغفور حکیم علویخان مرحوم و دیگر اطبا با نواع علاج متوجه بودند مگر
مرض رو بانحطاط نمی آورد و ... علیه الاعتماد همین ترکیب علاج و ... شفا کامل
حاصل عطا شد **صفت** صندل سفید در آب شیرین سائیده سی درم آب ... آب انار
ترش ... هریک نصف رطل شکر سفید سه رطل اول شکر را بقوام آورند بعد از آن صندل
سفید را با پارچه صاف کرده ... قریب بقوام آید پس آب انار ... داخل
کنند و بعد قوام معجون از ... طباشیر چهار درم زعفران ... درم اضافه نمایند
و در ظرف نقره یا شیشه نگاه دارند شربت از دو درم تا چهار درم **معجون** جهت خفقان
مفید ص قرنفل سنبل ... قاقله ... قشور اللؤلؤ ... ابریشم خام مقرض
یا محرق ... لولو ... همین ... صندل عنبر هریک درم مشک نصف درم ...
نقاع معجون سازند شربت یک مثقال **مفرح لولوی** حکیم الملک صندل سفید سائیده ...
دو تولچه طباشیر ابریشم مقرض هریک تولچه کشنیز ... تولچه مشک ... کافور نیم تولچه گاوزبان
... مغز تخم خیار ... تولچه ورق نقره سه تولچه ... عسل سفید ...
دهد و نافع بسیار دارد ص مروارید ناسفته تولچه یاقوت ... کهربا ... گاوزبان
ابریشم مقرض ... پوست ... عقرب ...
سفید چهار تولچه شربت سیب ... تولچه ورق طلا ورق نقره ... تولچه ...
تولچه **مفرح یاقوتی** معتدل که در سرکار نواب اعتماد الدوله واصف خان و نواب مهدی علیخان
و نور جهان بیگم تیار میشد مقوی اعضای رئیسه و نافع بسیار دارد ص یاقوت رمانی لعل
زعفران صندل سفید از هریک دو مثقال عود هندی عنبر اشهب مشک خطائی ورق طلا ...

نقره ورق عنبر اشهب گل سرخ از هر یک یکدرم ده مثقال ابریشم مروارید ناسفته گاوزبان مصطکی گل مختوم
دارچینی ابریشم مقرض پوست اترج بهمن سفید زرنباد درونج مغز تخم کدو اظفار الطیب زرشک
بیدانه تخم خرفه فرنجمشک طباشیر مغز تخم خیار تخم کاهو از هر یک هفت مثقال لاجورد مغسول
کافور بهم کشنیز گل ارمنی بادرنجبویه قرنفل سنبل بادرنگ مشک از هر واحد سه نیم مثقال بعد
و بجوشانند آب سیب ... سیر اکبری آب انار ملس چهار سیر اکبری آب نیم سیر اکبری عرق
گاوزبان بیست و چهار درم عرق بید مشک چهار سیر اکبری گلاب ... شش سیر عسل
سفید ... انار نبات ... سیر قند چهار سیر اکبری معجون سازند **مفرح حار** خفقان و
ضعف دل که از سردی باشد زایل کند **مس** بادرنجبویه سه درم زرنباد درونج عقرب گاوزبان
هر یک نیم درم کوفته بیخته با شربت سیب و عسل کف گرفته سرشتند **مفرح دلگشای یاقوتی**
ورق طلا ورق نقره هر یک یکدرم پوست بیرون پسته یکدرم طباشیر بهمنین گل سرخ بسد
کهربا مروارید ناسفته هر یک یک مثقال صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم تخم خرفه
مقشر درم زرشک بیدانه ده درم آب ترنج چهل مثقال قند سفید یکمن **مفرح ابریشم**
یا هر روت **مس** ابریشم خام پنجاه مثقال در عرق گاوزبان چهل مثقال و گلاب و بیدمشک
... بخیسانند و باز بجوشانند و بیفشارند و در رب به و رب سیب شیرین از هر یک
بیست و پنج درم قند سفید ... درهم بقوام آرند و یکدرم مشک و دو درم عنبر اشهب
داخل نموده فرود آرند و بعد سرد شدن کهربا بسد گل سرخ صندل سفید از هر یک یک مثقال طباشیر
سفید مروارید بسد از هر یک یک و نیم درم داخل نموده بردارند خوراک یک مثقال **مفرح لولو**
مس مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک درم زر او ... درونج عقرب از هر یک یکدرم
مشک تبتی خالص یک دانگ نبات ده درم خوراک یک مثقال و در بعضی نسخ ...
دو دانگ **مفرح بارد** ساده نافع خفقان که از غلبه صفرا ... حادث شود **مس**
تخم کشنیز خشک مقشر سه درم ورد گل سرخ یک و نیم درم طباشیر سفید یکدرم شربت سیب

شیرین ... یعنی معجون ... خوراک یک مثقال با شربت سیب بخورند جمله چهار **مفرح کبیر**
تالیف حکیم علی گیلانی **مس** یاقوت رمانی یاقوت زرد و کبود کافوری کهربای شمعی کباب چینی
بادرنجبویه درونج عقرب زرنباد و صندل سفید صندل سرخ کشنیز خشک مغز عنبر اشهب بادرنگ
از هر حیوانی از هر یک سه مثقال بادرنجبویه هفت مثقال گاوزبان پوست ترنج طباشیر
سفید ابریشم خام مقرض از هر یک شش مثقال بهمن سرخ و سفید سنبل الطیب قاقله کبار
و صغار گل ارمنی گل مختوم زعفران جدوار خطائی ورق طلا و ورق نقره از هر یک یک مثقال
زنجبیل خراسانیده زرشک منقی ساذج هندی سعد کوفی شقاقل مصری گل نیلوفر از هر یک چهار مثقال
مشک نیم دو مثقال آب به شیرین گلاب آب انار شیرین عرق گاوزبان عرق صندل
نبات سفید از هر یک پنجاه مثقال عسل مصفی دو وزن ادویه به دستور متعارف ترتیب
سازند مفرح دلگشای که میرزا محمد رضا موسوی قلمی نموده که مکرر از برای خود ساخته ام و از برای
سایر اعزه نیز و کمال تقویت داده **فصل از دهم** در مرکبات یاقوتیه **یاقوتی بارد** به نسخه
حکیم علیخان **مس** یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی ورق نقره از هر یک نیم مثقال
لعل بدخشی زمرد سبز عنبر اشهب از هر یک چهار دانگ طباشیر سفید صندل سفید کشنیز خشک
مقشر هر یک یک مثقال آمله منقی دو توله ورق طلا یک ... نبات سفید نیم آثار آب انار
شیرین ... آثار عسل مصفی نیم توله به دستور بپزند **یاقوتی حار** منقول از میزان الطبایع
مس یاقوت رمانی دو درم مروارید ناسفته قرنفل زنجبیل خولنجان سنبل الطیب دارفلفل جوزبوا
جوز بوا قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی ساذج هندی لسان العصافیر درونج بادرنجبویه
گاوزبان مصطکی خولنجان فرنجمشک صندل سفید زراوند مدحرج سلیخه ورق گل سرخ از
هر یک دو درم ابریشم خام ... درم پوست اترج سه درم زعفران پوست بلیله از هر یک یکدرم
بهمن سرخ یکدرم مشک خالص عنبر اشهب از هر یک نیم دانگ عسل مصفی ... وزن
همه ادویه و چهار درم ... دانگ ... معجون سازند خوراک یک مثقال جمله ...

ووجع ... معتدل مشغول از ربا من نجم مرحوم مى یاقوت دو مثقال لعل مروارید عنبر
صندلین مصطکی ... و درونج ... دارچینی کشنیز از هر یک تولهٔ مشک نیم تولهٔ تخم خیار تولهٔ
طباشیر چهار تولهٔ ورق طلا ورق نقره ابریشم مقرض از هر یک دو تولهٔ کافور نیم ماشه گلاب
چهار شیشه ... دوازده دام عسل ... دام **فصل دوازدهم** در ادویهٔ مفرده
... و در تنور بریان نماید بعد از آن که خوب پخته شود ... و دو حصه کنند
... استخوان ... و در ظرف چینی تمام شب ... نگاه دارند و قت صبح گلاب
... قدری ... نبات سفید ساییده بر آن کنند روز اول یک عدد روز دوم دو عدد
روز سیوم سه عدد ... نماید ... دواء سریع الاثر است در ...
و ضعف قلب **دوائی** که خفقان ... مجرب است **مى** افتیمون ده
درم ... نصف رطل شیر تازه ... ساییده ... ده مثقال شکر سفید ... بنوشند
دوائی ... شیر ... که در پستان ... شده باشد نرم کند ... بزند ... ریانه
... بنوشند **دوائیکه** شیر ... کند ... بزند و صاف کنند قدری شکر
داخل کرده بنوشند **دوائیکه** تسکین وجع ... کند ... در روغن گل پخته
... نافع آید **ضمادی** که ضعف دل و خفقان را نافع است ... ضماد
نمایند **ضمادیکه** شیر را کم کند **مى** ... کوفته ... ضماد کنند بعد استعمال خفقان ...
... در جلو معده ... استعمال ... این ... طلا شود
... کوفته قدری ... ضماد کنند **ضمادیکه** شیر منجمد را منحل سازد و تسکین وجع
... نماید **مى** ... جرم ... ضماد کنند **ضمادیکه** ورم پستان را
... **مى** ... با شراب انگوری ... ضماد کنند ...
کوفته ... روغن گل ... ضماد کنند **ضمادیکه** در ورم ... پستان ...
... **طلائی** شیر را که در پستان ...

منجمد شده باشد منحل کند ... طلا کنند **نطولی** آب ... بر سینه و پستان ...
بسته میکند و اگر ... ورم ... باشد قدری ... بر آن ... نطول کنند
وجودیکه ... بعد استعمال ... باشد نافع است **مى** مشک قدری در آب ... حل کنند
و در حلق ... خاصیت عجیب دارد و ... مقوی قلب و مفرح و ... خفقان
است اگر خفقان حار باشد ... دل گرم ... کافور ... **مقوی دل**
و جوهر روح ... کننده ... مفرح قلب ... حار ...
... تقویت و تفریح قلب نفع میکند خفقان حار **مشک** ... طلا مفرح قوی
و تقوی قلب ... خفقان سوداوی ... مصالح ذکر است **فودری یا مسیح** مقوی
قلب ... شیر ... **ضمادیکه** شیر را در پستان ...
... کند **مى** ... خشک کوفته ... روغن ...
ضماد کنند **ضمادیکه** در ورم گرم پستان ... **مى** ... و آب ... بر ...
نهند و اگر ورم ... آب ... عنب الثعلب و روغن گل آمیخته
ضماد نمایند ... ورم ... زیره کوفته ... نهند ... ضماد ... است ...
شدن ... **فصل سیزدهم** در ... مستعمل در امراض قلب **معجون**
مصطکی دار فلفل دارچینی ... تخم ... کشنیز خشک
سنبل ... ابریشم خام ... طباشیر ... کافور ... مشک ... کافور
... مقوی ... عود ... گل ... تخم
... زعفران افتیمون ... قرنفل ... نیم ...
... تخم ... تخم ... تخم ... تخم خرفه تخم ...
تخم ... کشنیز ... تخم خیار تخم ... صندل ... گلاب شکر طبرزد ...
... عسل خالص ... **معجون دوازدهم** در ... معده ...

شانزده فصل **فصل اول** در بعضی فوائد ادویه مستعمله در مرض البعض مشروبه اند و بعضی موضوعه
و اما ادویه موضوعه گذشته بیشتر باید گفتن و باید در فصل لعوقات واجب باشد
که تا مرور فصل و اندک [illegible] در بین ادویه قوت از عطریه باشد چنانکه در ادویه که مستعمل در
اضمده معده بیشتر و ادویه مشروبه باید در فصل لعوقات واجب آنها باشد که تا مرور فصل
و اندک اندک نفع و اما دلیل بر آنکه ورم یا قرحه است و ورم نیست آنست که در ورم از
در آن لقمه طعام موجب شدت الم می شود لا شک لقمه خود که در وی کیفیت حرافت و حموضت
و قبض باشد و اما در قرحه پس عکس آنست تا آنکه [illegible] معتدل المقدار الم میکند و قلیل
المقدار که در وی کیفیت غالب باشد موجب الم میگردد و معده علاج که مرض [illegible] مشروبات
و اضمده و اطلیه و لطولات و مرزجات و مراهم هرگاه که معده را سوء مزاج مادی
عارض گردد و نوع ماده متحقق نشود پس بهترین اشیاء برای استفراغ ماده ایارج است
و [illegible] تنقیه معده بعدی از خلط خاص و بر معده خلط دیگر نضجت پس معقول [illegible]
تقویت معده لکن تا این خلط را قبول نکند و اگر خلط بارد باشد پس مصطکی و
اقراص ورد و جز آن بکار برند و اگر خلط حار است رب [illegible] و اقراص [illegible] استعمال باید
و شراب خشخاش شدید النفع است [illegible] معده و شیخ گفته که
که در میان معده [illegible] از ورم [illegible] از آن [illegible] و جز آن پس [illegible]
غذا و دوا [illegible] از [illegible] کند پس آهسته آهسته [illegible]
در استفراغ و قصد استعمال نمایند زیرا که [illegible] مانع است از وصول کیلوس اطراف کند
و در این صورت بدل ما یتحلل چنانچه [illegible] و وقوع استفراغ موجب اختلال
قوت و سلامت مریض خواهد گشت و ادویه مستعمله را در تقویت معده باید از [illegible]
داریم [illegible] از برزد معده مانند [illegible] و بعضی این حکم را تحقیق
بجا [illegible] و داشته اند و در [illegible] حکم [illegible] بلیغ [illegible] اند و اکاکه

ضعف دوم

ضعف [illegible] معده [illegible] حکم [illegible] دو الحدار غذا نمایند با دوا [illegible] علاج [illegible]
قریب عضو [illegible] متحد [illegible] بگردد و دوا مانع [illegible] گوارنده از غیر خود است [illegible]
در ادویه این عضو بعضی ادویه عطریه بکار [illegible] جمله مشابه [illegible] فساد
در غذا معلوم گشته و [illegible] از معده منحدر نشود باشد و واجب است که [illegible] نمایند و [illegible] ادویه
مقویه استعمال کنند و چون [illegible] صادق شود ادویه خفیفه و لطیفه [illegible]
و هرگاه که از معده منحدر شد پس ادویه [illegible] استعمال نمایند و بعد [illegible]
[illegible] چیزی بخورند و [illegible] الوسع از امتلا و [illegible] الترتیب [illegible]
[illegible] معده است از آن احتراز [illegible] غذا [illegible] خون از نفس معده خواه [illegible]
و خواه [illegible] معده است فافهم و اقتصرت [illegible] المقدر [illegible] التطویل [illegible]

فصل دویم از مقاله [illegible] در [illegible] مرکبات [illegible] **انوشدارو** لغت فارسی است [illegible]
آن دارو [illegible] است و [illegible] نیز گویند و بعضی گفته اند که [illegible]
گفته اند که [illegible] موضوع و [illegible] و [illegible]
[illegible] که از [illegible] باشد [illegible] در این معجون [illegible]
اجزاء [illegible] است [illegible] گشته و در نسخ نوشدارو تفاوت بسیار است [illegible]
معمول [illegible] است مرقوم میگردد و اکثری از اطبا انوشدارو [illegible] گفته اند
با برای آنکه [illegible] این نسخه [illegible] است [illegible] بعضی [illegible] از [illegible]
نسخه واقع شده است و اولی آنکه [illegible] استعمال نمایند و [illegible] باقی [illegible]
از [illegible] طعام و بعد از طعام [illegible] خورند و [illegible]
با اشیاء بارده باید [illegible] و بالجمله این معجون در تقویت معده و باه و [illegible]
تمام [illegible] دهن و [illegible] خفقان و [illegible] آید **انوشدارو**
[illegible] نسخه قرابادین شفائی **صفت** آن [illegible] سعد کوفی [illegible]

و مصطکی و اسارون و سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار و کبار و زرنباد جوز بوا
قرنفل زعفران از هر یک دو درم آمله منقی یک رطل قند و عسل منزوع الرغوه صد و بیست مثقال
آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز آن شیر بیندازند و در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف آید
و آن شیره را با شیره آمله صاف کنند و با قند و عسل صاف بقوام آورند و ادویه را کوفته
بیخته زیر سازند جوارش لولوی مص مروارید ناسفته بسد محرق ابریشم طباشیر سفید بهمن سرخ
بهمن سفید سنبل الطیب ابریشم مقرض شیر آمله از هر یک سه مثقال سعد کوفی زعفران
عنبر اشهب از هر یک یک مثقال قند سفید و عسل مصفی از هر یک نود مثقال بدستور
ترتیب سازند [illegible] معده را قوت دهد و بلغم دفع کند و اشتهای طعام آورد
منقول از شفائی و شربت او با قدری لک چند روز جهت لاغر کردن بدن از مجربات
است و قطور آن در چشم مانع [illegible] آمده و اگر [illegible] باشد و دار السرطان مجرب مص
نان تازه گرم را در کوزه آب [illegible] بگذارند تا سبز شود بعد از آن [illegible] کنند
و در آفتاب نهند ده روز [illegible] گرم [illegible] ده روز دیگر [illegible] آب [illegible]
آن تازه کنند ده روز دیگر شیره انگور [illegible] آن تازه کنند و بعد از آن [illegible] گرم
کوفته و بیخته بر سر آن [illegible] و چون خواهند که الکحال [illegible]
یک من [illegible] من [illegible] بر سر آن کنند و [illegible] گرم [illegible]
کوفته در آن اندازند و چهل روز در آفتاب بگذارند بعد از آن استعمال نمایند و بعضی
در ساختن این طریق دیگر هم نوشته اند لیکن احسن همین است فصل سیم در
مرکبات باهیه و غیره [illegible] قوت و اسهال معده را دفع کند مص [illegible] سفید
یکدرم کنند [illegible] از هر یک پنج درم افیون چهار درم حب الآس ده درم کوفته بیخته [illegible]
سازند بادمهرج معرب [illegible] بر قوت معده و جگر و رحم و احتباس [illegible]
را نافع بود و ریاح غلیظ را دفع کند و سده جگر و سپرز را بگشاید منقول از شفائی مص

لاغری بدن
اسهال
بادمهرج

زرنباد

زرنباد درونج عقرب افیون جند بیدستر عاقرقرحا فلفل دارفلفل سلیخه [illegible] بزر البنج
قسط [illegible] جاوشیر زعفران از هر یک شش درم حلتیت شش درم [illegible] از هر یک دوازده درم
مروارید ناسفته ده درم عسل سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند جوارش
معرب گوارش یعنی هاضوم است جوارش عنبر خفقان و سردی معده و [illegible]
اوجاع رحم را بالغایت نافع بود و برای پیران بسیار خوب است از شفائی مص
قاقله صغار بسباسه دارچینی از هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل از هر یک ده درم درونج
مصطکی عنبر قرفه قرنفل زعفران از هر یک دو درم جوز بوا پنج درم مشک یکدرم کوفته بیخته
بعسل سرشند شربتی یک مثقال جوارش شهریاران مر قوت جگر و معده و قولنج و عسر البول
را نافع بود مص قرنفل و قرفه دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوز بوا بهمن مصطکی قاقله
حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم [illegible] سه درم [illegible] سفید مجوف حب [illegible]
از هر یک شش درم قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته بعسل سرشند شربتی چهار مثقال
تا هفت مثقال با آب گرم دهند جوارش اترج معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد
و بوی دهن خوش کند مص پوست اترج خشک شش درم قرنفل جوز بوا دار فلفل قرفه
قاقله خولنجان مصطکی زنجبیل از هر یک یکدرم مشک [illegible] کوفته بیخته بعسل سرشند
جوارش عود معده باد را گرم کند و اشتهای طعام آورد و هضم را قوت دهد مص
قرنفل سه درم سنبل الطیب یکدرم عود پنج درم نبات سفید یکمن نبات را با گلاب بگدازند و
بقوام آرند [illegible] بگیرند و [illegible] را کوفته بیخته بر آن پاشند و بر روی سنگ
ریزند جوارش مشک خفقان و بواسیر را نافع بود و بادهای معده را بشکند مص جوز بوا
قاقله زنجبیل دار فلفل از هر یک ده درم مشک خالص نیم مثقال قند سفید شصت درم
کوفته بیخته بعسل سرشند جوارش خوزیا منسوب است بسوی اطبای خوزستان
طعام را هضم کند و اسهال باز دارد و سپرز را بگدازد و استسقا را نافع بود و [illegible]

[illegible] جوارش عنبر [illegible] خصوصا برای پیران

بول کند **صح** قسط قرفه سنبل الطیب حب بلسان سلیخه از هر یک ده درم جوز بوا پنج عدد
قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج مارسنگ از هر یک چهار درم بسباسه
درونج عقربا از هر یک سه درم راوند چینی زراوند مدحرج اشنه از هر یک پنج درم هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی مرو حی زنجبیل بربان گلها از هر یک بیست درم هلیله ده عدد تخم مویز منقی
همه لوبیه نبات ... وزن لوبیه در گلاب بگدازند و بقوام آورند و داروها را کوفته بیخته بدان
بسرشند و بعد از ... ماه استعمال نمایند **جوارشن بسباسه** بواسیر و قوت معده و سوء هضم را نافع
بود و بادهای غلیظ دفع کند **صح** بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دارچینی اسارون
از هر یک یک درم قاقله کبار زنجبیل درم فلفل دو درم قرنفل یک درم و نیم قند سفید بیست درم
کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال **جوارشن دارچینی** ضعف معده و
گرده و مثانه را نافع بود و بادهای غلیظ بشکند و اخلاط غلیظ دفع کند **صح** دارچینی
عود هندی اسارون از هر یک شش درم قرنفل فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب اسارون
از هر یک پنج درم زنجبیل ده درم نعناع شش درم خیربوا خرفه از هر یک دو درم مصطکی انیسون
لاریانه سلیخه از هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارشن زنجبیل** ضعف معده
و امعاء و حیضه را نافع بود و طعام هضم کند و باد را بشکند و اسهال بازدارد **صح** زنجبیل
بیست درم صمغ عربی خیربوا از هر یک ده درم قرنفل دارچینی از هر یک پنج درم جوز بوا یک عدد
زعفران یک درم پسته چهار درم و در بعضی نسخه عوض پسته بسباسه است شکر طبرزد
یک مثقال **جوارشن فواکه** معده و دل و جگر و احشا را قوت دهد و قی بازدارد و صفرا
دفع کند و ثقل بدان دافع خمار آید **صح** آب انار شیرین و ترش آب سیب آب به
آب امرود آب غوره آب نعناع آب سماق آب لیمو مجموعه مساوی بجوشانند
تا ربعی بماند پس فرود آورده قند بقوام آورند و کفچه بزنند و آنچه باقیست داخل نمایند در روغن
سنگ ریزند **جوارشن کافور** جهت ضعف معده و جگر نافع است و اعانت میدهد

جوارش زنجبیل

جوارش کافور

تمام شد مقالهٔ هفتم ... ورق ...

غبار و کرم خانی دواء ارسند و حادث شود **صح** شیر تازه ... روغن بادام شیرین تا دو
سفید جریره سازند و نیم گرم بخورند **حسوی** که بحة الصوت ... را نافع است **صح** الو
با طلا الو تخم کتان شکر ... حسو سازند **صح** ... در لعاب ...
دواء الحزن خناق بلغمی و سوداوی را ... مثل بعد از خون با ماء العسل بدان غرغره
یا بر خارج حلق طلا نمایند و یا بجو ... حلق و مقعد **صح** هزار اسپند تخم ...
بوره ارمنی نوشادر مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند **دواء و خزف الطعن** که خناق
ضعف ... بعد از فصد و تنقیه و استعمال غرغره از راه اضطرار بکار آید **صح**
... شود ... کرده
باچه ... سرگین آن بگیرند ... و سرگین مذکور را از هر یک جزوی بگیرند
بکوبند و بحلق ... دیگر سرگین و زعفران گل سرخ هر یک مساوی ... و در نسخه
دیگر سرگین عفص قشور رمان خردل مساوی ... **دواء الخطاطیف** صغر خناق
بلغمی و سوداوی را نافع است چون بدان غرغره کنند و یا خارج حلق طلا نمایند **صح** اشنه
سنبل الطیب هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون نانخواه هزار اسپند دارچینی مرمکی زراوند
طویل زعفران هر یک ده درم گل سرخ بیست درم قسط ... الخطاطیف هر یکی شش درم مازو
تازه ده عدد کوفته بیخته با عسل بسرشند بکار برند **دواء** که ... را بر دارد و ... خای اثر النفع
است **صح** پوست انار شیرین گلنار طباشیر از هر یک یک جزو عفص اخضر اقاقیا ... را
هر یک نصف جزو کوفته بیخته بر مغز ... مثل ... بر دارند ... انگشت ...
بر ... کرده ... دوا دارند **دوائی** که در قلع و استعمال ... مجرب است **صح**
تخم ... کوفته بیخته یک حصه در دو حصه ... آمیزند و ... آب ... رسیده ... اندازند
و ... بر آن ... تا ... ساعت ... بسازند و در آفتاب بدارند تا ... هفته و
چون ... هفته بگذرد و ... هر روز یک ... بخورند ... و ...

آن بر حذر هد و بعنایت الهی در یک هفته دفع نماید مجرب است و هر چند این دوا بد بو کننده
میباشد نفع او زیاده است **ولوک** جمیع اقسام خناق را نفع دهد **ص** اصل السوس گندم الکلیل
الملک بابونه خطمی زوفا نمک در آب بپزند و بانها الارض مطبوخ نمایند تا که سرخ شود **فصل**
چهارم در مرکبات رابعه و سبعیه و شیشیه **روغن** برای خناق و موی وقت منتهی که
در ... ده باشد استعمال نمایند تلیین و نفع نماید **ص** عصارهٔ برگ تاک و عصارهٔ
برگ کاسنی و شیرهٔ تخم خیار مقشر و لعاب گل خطمی و شیرهٔ عدس مقشر و عصارهٔ برگ خبازی
و عصارهٔ بابونه روغن بنفشه روغن خیری بجوشانند تا وقتیکه آب فانی گردد و روغن
باقی ماند و بعضی عوض روغن خیری روغن گل می اندازند و بر گلون نیمگرم ملزم کنند ... نمایند
سعوط نافع خناق **ص** مغز تخم شفتالو مقشر با نیم مثقال محروث نیم مثقال بکوبند و
روغن ... بر آرند و سه روز متواتر بعمل آرند و بعضی گویند جمیع محروث که حلتیت است اقوی
از محروث است **شربت توت** یونانیان این را دیامیرون خوانند نافع است در جمیع
حالات خناق و ذبحه و هم نفع میرسانند بورم حاد دهان **کیفیت** عصیر توت سیاه پنج رطل
و طلا ... رطل و عسل مصفی یک رطل و همه را با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام عسل رقیق آید
و زعفران مر عصارهٔ ... هر یک ... درم شب ... درم و نیم سائیده بران پاشند و حل کرده
بر دارند **شربت توت شاهی** موافق نسخهٔ شاهی بگیرند آب توت سیاه ... رطل و بجوشانند
تا نصف بماند بیست رطل شکر سفید بقوام آرند **فصل پنجم** در مرکبات ضمادیه و طلائیه **ضماد** برای
خناق **ص** حلبه تخم کتان شبت بابونه برگ کرنب و تخم او مرزنجوش کوفته و بیخته روغن نرگس
و پیه بط گداخته آمیز نمایند و بر خارج حلق ضماد نمایند **ضماد** برای نافع است خاصه از رطوبت بلغمی
ص عفص سبز فشار کنند و روی آتش کوفته بیخته و در سرکه خمیر ساخته بر موضع ضماد نمایند
ضماد خناز یر مجرب و معمول فخر ... الاطبا ... **ص** مر ... ماشه صبر ... ماشه بلخواه
... ماشه ابرسا ... ماشه زراوند ... ماشه فلفل سیاه یک ماشه فلفلمویه یک ماشه قسط ... ماشه فرفیون

... ماشه قند ... ماشه تخم کتان ... ماشه حلبه تخم ... ماشه قصب الذریره ... ماشه اشق ... ماشه مقل ... ماشه
راتینج ... ماشه حلتیت ... ماشه میتین یک ماشه همه را کوفته بیخته و در آب قرص سازند و وقت
حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند **ضماد** محلل خنازیر **ص** خردل تخم الخیره کبریت زبد البحر ... بونه
مقل اشق روغن کتان ترکیب کرده بر خنازیر گذارند **ضمادی** که خنازیر را متفتح سازد **ص** آرد
جو و آرد گندم آرد باقلا هر کدام ... درم بیخ کبر ... ابرسا رفت تر هر کدام ... درم موم ...
هر کدام ... درم زرنیخ ... بگذارند مجموع را بهم سرشته ضماد کنند و بعضی ببول صبیان مجموع را
سرشند **ضماد عجیب المحلل** خنازیر **ص** زراوند گندم ... هر کدام ... اشق هم جزو با قدری عسل
نرم کرده اند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد کنند **ضماد** محلل خنازیر
ص خردل تخم الخیره کبریت زبد البحر بابونه مقل اشق روغن کتان همه ترکیب کرده بر خنازیر گذارند
طلاء برای خناق **ص** گل ارمنی خوش صندل سفید شیاف ماميثا ... کوفته
بآب عنب الثعلب و آب بار ... و گلاب و قلیل خل سائیده بیرون حلق طلا نمایند **فصل**
ششم در مرکبات غرغره **غرغره** دیگر برای خناق دهد بخار صفراوی و دموی و تسکین حرارت
نماید **ص** گل سرخ طباشیر ... الوبخارا ... زعفران از هر یک ... درم تخم ... درم ... و سبز
سماق از هر یک نصف درم شکر طبرزد چهار درم کوفته با سکنجبین محلول با آب کشنیز آمیخته
غرغره نمایند **غرغره** دیگر برای ورم حلق و وقتیکه میل بصلابت داشته باشد **ص** تخم کتان حلبه
از هر یک ... درم الخیر ... خشک عناب سپستان منقی دانه بیرون کرده از هر یک بیست دانه
بابونه مرزنجوش صعتر از هر یک ... درم در ... رطل آب بجوشانند تا وقتیکه یک رطل بماند
مغز فلوس ده درم مالیده صاف نموده و ... درم رب السوس و رب انار شیرین ... حل کرده
غرغره نمایند **غرغره** مبخر ورم دموی حلق و خنیله جمیع ... گل سرخ بصفره زند
استحاله خون طرف ... و بسبب نفخ منفجر ... **ص** برق ... و ورق الخطاطیف
در سرکه تازه بگذارند بعد از ... حاره غرغره نمایند **غرغره** **مبخر** که جهت ورم حلق در ابتدای

مجرب است صفت عناب عدس عنب الثعلب که در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند غرغره
جهت ورم گلو و خناق حار مشغول از مجموعه صفت اصل السوس کتان سفید آمله مساوی در آب جوشانیده
صاف نموده غرغره نمایند و بجهت ورم زبان مضمضه بان نیز نافع است دیگر برای خناق بلغمی
صفت حلبه ده درم بزرکتان ده درم حب الرشاد بیخ ده درم در آب جوشانیده غرغره نمایند غرغره
از برای خناق و وجع گلو سعوط اوی منقول از خط و سبتا علیه الاعتماد سلمه الله تعالی صفت برگ
خیار کلنار فارسی زیره جو به افاقیا برگ مورد کشنیز خشک عدس دانه کزمازج پوست بیخ
پوست بیخ خیلی گل سیوتی از هر یک یکتوله به دستور غرغره ساییده و غرغره نمایند بعد از آن گفته
نشستن در دم الاخوین [illegible] کشنیز طراثیث [illegible] اقاقیا [illegible] عصاره لحیة التیس از هر
یک [illegible] کوفته ساییده غرغره نافع بجهت بحة الصوت که از نزله حادث شده باشد صفت پوست
خشخاش عدس [illegible] هر یک [illegible] مثقال کتیرا یک مثقال بزر البنج [illegible] جوشانیده غرغره نمایند
فصل ششم در ذکر کتابات لامیه و میمیه و نونیه لعوق بادام خشونت حلق و حنجره و سرفه را
سودا نافع صفت مغز تخم کدو و مغز بادام هر یک [illegible] درم صمغ عربی الکثیرا نشاسته رب السوس
هر یک ده درم قند سفید [illegible] درم کوفته بروغن بادام چرب کنند و بجلاب سرشته
و لعوق سازند و بعضی مغز [illegible] داخل است لعوق علک الانباط نافع
بخشونت حلق و انقطاع صوت و نفث الدم و قیح و بلغم و مفتح سده صفت مر زعفران
لبان هر واحد نصف وقیه فلفل سفید [illegible] مطحون حمص مطحون حمص را [illegible]
بیخ سوسن [illegible] وقیه فندق مشوی علک
الانباط و عروق سوسن صمغ عربی هر واحد [illegible] وقیه [illegible] مقشر [illegible]
واحد [illegible] وقیه بزرکتان مقلو [illegible] هم [illegible] ساییده
و با عسل [illegible] مطبوخ سرشته و بقدر [illegible] صبح و شام بخورند و وقت حاجت [illegible] زیر زبان
دارند و در اکثر نسخ ترتیب ساختن و استعمال این چنین نوشته که روا [illegible] کوفته

و بعد

و بیخته با شیر خر سرشته و قرص سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت کوفته با عسل لعوق کنند
لعوق حلبه نافع است بجهت [illegible] صفت بزرکتان ده درم حلبه مغز بادام مقشر هر کدام چهار درم
کثیرا اصل السوس [illegible] مغز چلغوزه نشاسته و صمغ عربی هر کدام [illegible] درم کوفته بیخته بعسل
مصفی سرشته دم رسل نافع خناق سرد و ورم حار و سینه طاعون و سرطان را صفت [illegible]
[illegible] هر کدام چهار درم [illegible] زنجار [illegible] درم [illegible] زراوند طویل هر کدام نصف درم
[illegible] درم مقل [illegible] هر کدام چهار درم سحق کنند آنچه قابل سحق است در [illegible] بگذارند
آنچه [illegible] است و باید [illegible] در تابستان یک رطل باشد و در زمستان [illegible] رطل لعوق
که علق متعلق حلق را ساقط کند صفت [illegible] خردل کوفته و بیخته در حلق بدمند فصل هفتم
در ادویه مفرده [illegible] علاوه [illegible] رسیده [illegible]
شده باشد [illegible] فلفل [illegible] علاوه [illegible] بردارند [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] علاوه [illegible] بردارند [illegible]
در آب کشنیز سبز [illegible] عنب الثعلب سبز ساییده طلا نمایند برای خناق و ورم گلو مجرب
و [illegible] خطاطیف [illegible] علاوه [illegible] بردارند [illegible]
ساییده [illegible] با گل [illegible] سوخته [illegible] غرغره مغز
فلوس و در آب کشنیز سبز برای خناق بسیار نافع است و در ابتدای [illegible]
[illegible] خناق [illegible] گلان [illegible] شکافته [illegible]
[illegible] بخار آتش گرم [illegible] عصاره [illegible] رطب [illegible] قوی النفع است
در ابتدای غرغره لعاب اسپغول در اواخر [illegible] حلق و خشونت و [illegible]
است سماق را در گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره کردن مفید است و [illegible] مفتح
غرغره [illegible] نافع است [illegible] نافع
نافع است برای ورم [illegible] نافع است برای ورم [illegible] غرغره

برای خناق

زلو

طبیخ حاشا نافع است برای ورم باد و لهات و غرغره برای خناق بلعاب بهدانه نافع است برای
ورم حار لهات حماض را سوزانیده و خاکستر او خاییدن حلق بطبوخ نمایند نافع است برای ورم
ان زلو که در دهان یا غیر آن تعلق گرفته باشد و سرکه و نمک ماسیر که و انگبین و هم آمیخته غرغره
کنند و ابرسا سائیده در سرکه یا روغن گل مسیح آمیخته غرغره نمودن بیرون آید و اگر گل سیاه
در خرقه نهند و دهن علیل بدان پر کنند زلو از هر جا که باشد بسوی گل میل کند پس گل
بیرون آرند زلو نیز بیرون آید و اگر نوم بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد
کنند پس کوزه آب سرد بر لب نهند و نظر نمایند مریض را که دهن گشاده دارد همین
عمل کنند و گرفتن مجالت در دهان یا نهادن او بر لب بدستور این همه بد انچه گفته شد
در صورتی است که زلو فرو تر از حلق باشد و نظر در نیاید چرا اگر بنظر بیاید بمنقاش
بیرون توان برد و چون گرفتن وی بمنقاش بکشند ساعتی هم چنان ضایع باشند تا دی
از عضو تعلق بگذارد چه اگر بقوت بر کشند و سر زلو منقطع شده
در همانجا بماند ورم بهدانه کنند و اغات قوی آید و اگر زلو از راه حلق بسوی بالای
بالای کام جانب بینی است بر آمده در آنجا تعلق گرفته باشد شونیز عصاره قثاء الحمار خرفی
در سرکه بخیسانند و در بینی چکانند یا استنشاق کنند و انچه بهر غرغره گفته شد بدان استعط
نمایند و اگر زلو از موضع تعلق جدا شده در معده افتد اگر قی آسان باشد فورا
قی فرمایند و الا اسهال دهند اگر دفع شد فبها و الا شونیز و قیصوم و افسنتین و شونیز
و ترمس و قسط و برنگ کابلی مقشر و سرخی برگ شام و ورم اندر سرکه و آب بپزند و
بپالایند و بنوشانند تا اگر زلو زنده باشد آنرا بکشد و فرو آید و اجوان را جوشانیده
غرغره نمودن نیز علق متعلق را بیرون آرد مجرب است و کذلک گرد تنبول هم آمیخته سحوان
را هم بحلق مانده باشد و نتواند اند فرو برد و متعذر است و بکاهد هم جوشیدن را با آب گرم
بیامیزند غرغره بطبیخ لوبیا حلبه زبون نافع است کسی را که چون آب بخورد از بینی بر آید

مجرب و معمول

ایضا الفصل

مجرب معمول سید الاطباء سنگ ارنب را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا بهوای دهن
سنگ ارنب بموضع خناق برسد باذن الله و رانگ مدت ورم خناقی را تحلیل میرساند
خولنجان را در دهن داشتن بحة الصوت را مجرب است و انکه بحة الصوت از سبب خوردن
سرد و ریاح باشد مفید است جیری سوخته که بر سر فتیله چراغ زیاده شود و بیاسی گل چراغ
گویند با پان تمجیده بخورند قی می آید و گلوی گشاده و انکه بحة صوت را سود و مرغ
با قند سیاه بپزند وقت خفتن شکم سیر بخورند و بعد از دو پانی گرم قاشق آب گرم بنوشند
و بخورانند و آب سرد باز ننوشند هم سه روز چنین کنند گشاید غرغره خمیر بس را زیاب
انار شیرین با آب برگ خرفه با گشنیز سبز حل کرده غرغره نمایند الدار رب شاه توت ده مثقال
در آب گشنیز سبز مثقال با آب عدس حل کرده غرغره نمایند و نیز لقمه و شوکه و غیره مما که فیستب
بحلق شده باشد اگر بحبس در آید نیز بنور یا غیر آن بیرون آرند و الا آب بنوشند و لقمه بزرگ
بخورند و قی نمایند و در حمام روند و روغن زیت بسیار بنوشند پس لقمه بزرگ از گوشت گاو یا
از انجیر خشک بریسمان بسته بلع نمایند پس و فتیله نجاو زکند سیب را آب بر و نوشند
پس بکشند بسرعت و از مخرجات فرشی است که اسفنج الخیط بسته بلع نمایند و فتیله
ماند نجاو نمایند آب بر و بخورند پس بزودی بر کشند و نیز عرق الاداء انست که آنرا سرنگون
او بزند تا از جوف او آب جمع شده بر آید پس زنجبیل و فلفل را در سرکه بجوشانند و مضمضه
نمود و حلق ریزند و بعد افاقت چند روز زرد الو بخورد و شیر حریره ساخته بدهند تا ملیح ریزه
املاح آرد و نیز مخنوق الوهیق بروغن بنفشه و آب گرم غرغره نمایند و برای جذب
ماده متصاعد بطرف اسفل فصد قیفال نمایند و حقنه کنند و پای شونیزه نمایند و اقدام
بیوسته مالند فصل نهم از مقاله نهم فی الادویة المستعمله فی امراض الحلق فصل اول شیار
عاقر قرحا فطرون خلیت زعفران فرنسخ خلفل و عصاره توت خودم عصاره حصرم شب
حرمل بزر الفجل الخوه زمام حطاطیف افسنتین بزر الکرفس اذخر زراوند اب السوس اصل السوس

برای عرق الماء

ونوحا ما عفص نشا اسارون خلنبار وارخینی مامیران سماق مامیثا وازطلق عصاره
لحیة التیس وقصب الذریره اقاقیا قشور الرمان ماء لسان الحمل ماء عصا الراعی ماء عنب
الثعلب وحضض الوبو خیارشنبر وعسل حبر حنطه اشق قیمولیا جوز السرو وطین ارمنی
ماء الرامین ماء بارح قیفر ایلاج شحم الحنظل بابونج اکلیل الملک شبت مابس نخاله ورد خل
بورق ملح شکر احمر بنفشه سبستان خطمی شعیر ادویه نشوخه در حلق خناق من کرم نافع
شب یمانی حلتیا عفص قشور الرمان عاقرقرحا حلتیت نوشادر نطرون فوتنج فلفل
مرزنجوش اصل السوس حب الکلب قسط بحری لورق مرزرق الحطاطیف جرد الدیک
وزیت بزرنجل جندبیدستر عصاره الکرنب بعقدت العنب وارخینی مقاله دویم در
امراض ریه وقصبه آن وصدر وجنب مشتمل بانزده فصل اول از مقاله دویم در بعضی
فواید خون اگر خارج شود نقلا بس از اجرای فم است واگر بتنحنح بس از ناحیه حلق واگر به
تنحنح خارج کند از قصبه باشد وگاه به سعال پس از نواحی صدر وریه است واگر خون جراحت
بریه بسبب دوام حرکت آن بدیر بهتر میشود از ریه بود پس دران خوف بسیار واند
از آنکه از صدر است زیرا که خون که از صدر می آید بزودی به میشود بعد از اگر بشود خیال ان
خور ریم شود الو خاله خرکه در ریه است کسی ماء ابتلا به نفث الدم باشد واجب است
که [illegible] هرگاه احساس با ابتلا کاید بزودی فصد کند و خصوصا هرگاه از صدر او در حلق
تنگ بود با سعال باشد ونیز واجب است احتراز از هرچه از تحریک دم نماید مثل
اغذیه مسخنه وجماع وآواز بلند ونبیذ ودیدن بسوی اشیای سرخ وکثرت شراب
وحمام واز مفتحات مثل کرفس وکنجد وجزر آن ونیز عتیق الشان لا اخر نماید واما
بیر باره عنبر گلی نافع بود واما اغذیه موافقه پس هرچه مغری و مسدد بود بتر دوم باشد
وگاه بود که ادویه مخدره مخلوط با ادویه جبر ده ومغریه استعمال نموده میشود برای [illegible]
جلنکی دم ولزوم تنوم فصل دویم در کتاب الفضه وبا نیه ارسطون صغیر این

نقط

نفع فاصل است با جلیل القدر قیل باالیف لا ارسطون ارسطون صغیر نافع است بسل و سرفه و رحم
و وجع شکم وحمی مختلط و ربع وقولنج و وجع رحم من سلیخه ربع درم عاقرقرحا زعفران فرفیون
هریک سه درم اقاقیا فلفل کبریت اصفر سنبل هریک یک وقیه افیون یک وقیه و چهار درم تمام
دو وقیه کوفته و بیخته بعسل معجون سازند شربت کامله یک مثقال بخور نافع برای ربو سعال
مزمن ونفث مثل وضیق النفس [illegible] وساعت دور کند و بقرص [illegible] مسیح است من زراوند
مدحرج [illegible] سایده مساوی [illegible] ادویه از روغن گاو وجیر نموده [illegible] سازند وقمع
ودوان بکیرند علی الریق فصل سیوم در کتاب جمیه وحابیه وخابیه جلاب برای سعال
کاین از رطوبت ریه من اصل السوس سه درم انجیر زرد خشک ده عدد فستق دانه بیرون کرده
ده درم در آب جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند حب نبطیا که جهت سرفه شدید که
از شدت آن طعام بقی بر آید واطبا از علاج او در مانده باشند نفع دارد وضیق النفس را نیز
مفید است از قادری من فلفل سه درم دار فلفل شش درم انار دانه چهار ده درم قند سیاه
بیست و چهار درم جوز کبار که نوعی از بوره ارمنی است یکنیم درم ادویه کوفته بیخته بقند سرشته
حب سازند اکثر اقسام سرفه را سود آلود واز انار دانه که دراو و به سعال واقع شده
باآنکه حموضات دروی منع است متوحش نشوند که شیخ علیه الرحمه نیز در قانون اندر باب سعال
حبی نوشته که تمر هندی دارد و بعد این حب ساید پس منع از حموضات در سرفه مفید آن
باشد که ترشی تنها بود بالجمله ترکیب علیشا اورا باشد فافهم انتهی عبارت القاری حب
که نافع است اطفال را که از سرفه بسیار قی کنند و سرفه خشک بزرگان و خوردن را که مانع
از خواب باشد و زنب و نوازل حاده را دفع می کند من نشاسته وصمغ عربی رب السوس خشخاش
سفید افیون مساوی کوفته و بیخته بلعاب بهدانه حب سازند هر حبی که بقدر نخودی باشد حب
جاوشیر جهت ربو وضیق النفس و برای اعانت دفع ماده موجب حبس این امراض
خواه در قصبه ریه بود وخواه در عروق باشد ایمن باغلن گوشت آن باشد من جاوشیر

نیم درم در آب دارچینی حل کنند و نیم درم شحم حنظل سائیده اضافه کنند و با ماء العسل بدهند و چون
جاوشیر درین علت بسیار نافع است و در اختیار آن اضطرار نیست دفع اضرار این دوا که با عصاب
دارد تدهین اعصاب بروغن گرم خوش بو باید کرد حب الفطن که تلیین خشونت
صدر کند ص بهیدانه مغز بادام مقشر هر یک چهار درم اصل السوس نیم درم رب السوس چهار
مثقال مستویه باهم آمیخته بعسل کف گرفته و روغن بادام حبها سازند حب الصدر سرفه
کهنه و ربو و ضیق النفس و املاس سینه را نافع است ص تربد سفید غاریقون هر یکی سه درم
اصل السوس شحم حنظل ایاره فیقرا انزروت هر یکی دو درم با آب حب سازند شربتی یک مثقال
با ماء العسل بدهند حب که بجهت سرفه و ربو و سرفه و [illegible] و [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] جمیع امراض بارده بلغمی و سوداوی و قوت باه و هضم طعام نافع است
منقول از بیاض عم خود مرحوم ص میناگوی صنوبری نیم پاو و کلاب نیم پاو و میناگوی را
در کلاب شب تر کنند صبح خوب سائیده گولیها مقدار نخود بندند و اینه اجزا را علیحده خشک
لب بندند مرچ دو دام الایچی خورد یکدام و الایچی کلان یکدام جوز بوا دو دام زعفران یکدام
بجنته جوتری نیم دام مشک سه ماشه عنبر سه ماشه بعد از آن این اجزای مذکوره را با گولی
میناگو که در کلاب سائیده شده بعود باده لب بندند و گولیها مقدار نخود ببندند
و همراه پان میخورده باشند حب مجرب برای سرفه و ضیق النفس بلغمی و در ازاله
طحال منفعت منقول از بیاض عم مرحوم ص سماق برشته ایلوه برابر با قند سیاه حب
بندند و وقت حاجت بخورند حب هندی جهت سرفه اطفال ص زنجبیل کاکر اشنکا
زنتیس دارچینی هیل بالسویه کوفته بیخته حب بندند و وقت حاجت بعسل سرشته تعلق نمایند
حب الاشق نافع برای ربو که حادث از بلغم غلیظ شود برابرات که ماده در اقسام
قصبه یا در شرائین یا در جرم ریه باشد ص اشق یکدرم در آب بادیان سبز بنیند از ند
تا [illegible] منحل شود بعد از آن نیم درم جند بیدستر [illegible] بندند و باهم آمیخته حبها بندند و با ماء العسل

بخورند حب جدوار نافع از نزلات بارده و ربو و سرفه مقوی اعضای رئیسه ص جدوار
مجرب و درونج عقربی دارچینی قرنفل طباشیر سفید صبو سیاه از هر یک دو درم زعفران [illegible]
مصطگی عود هندی افیون بزر البنج سفید هر یک [illegible] درم مشک خالص جند بیدستر هر یک نیم درم کوفته بیخته
بگلاب یا آب [illegible] مثل نخود حبها سازند شربت یک حب حب غاریقون از علویخان مرحوم نافع برای
اکثر اقسام ضیق النفس و سعال بلغمی و صفراوی و سوداوی و ضیق صدر و ربو ص غاریقون [illegible] درم
سفید افتیمون افریطی [illegible] کتیرا هر یک ثلث درم کل بنفشه عصاره سوس [illegible] هر یک
نیم درم انزروت سفید [illegible] حب صنوبر [illegible] دو دانق [illegible] خوب [illegible] در روغن بادام
بکوب و به سرشته بگلاب شکری خمیر کرده حبها بندند [illegible] یک شربت کامل حب نافع برای سعال
که حادث از نزلات حاره رقیقه بود و سعال [illegible] میکند و تالیف والد حکیم علویخان مرحوم ص
بزر البنج سفید مصطگی کهربا [illegible] کتیرا [illegible] صمغ عربی [illegible] گاو زبان تخم خشخاش مغز
تخم خیارین افیون [illegible] از هر یک [illegible] مثقال ریوند چینی یک مثقال و نیم گل ارمنی چهار مثقال
رب السوس [illegible] مثقال و نیم لوبیت [illegible] نشاسته یک مثقال زعفران نیم مثقال کوفته و بیخته
بعصاره لوبیت خشخاش حبها بندند مقدار فلفل شربت یک حب است حب برای اکثر اقسام
مجرب است ص شکر [illegible] کتیرا از هر یک ده درم صمغ عربی پنج درم کوفته بیخته
بلعاب بهیدانه حبها بندند [illegible] حب السعال معمول ص صمغ عربی [illegible]
کتیرا از هر یک سه درم مغز بهیدانه تخم کدو تخم خیارین از هر یک دو درم مغز بادام مقشر
خشخاش سفید از هر یک چهار درم شکر طبرزد فانید از هر یک [illegible] درم کوفته بیخته بلعاب
از قطونا حب سازند و اگر سرفه بلغمی باشد رب السوس و [illegible] از هر یک چهار درم زعفران یکدرم
اضافه نمایند از شفائی حب برای سل [illegible] حرارت و نفث الدم تالیف والد حکیم
علویخان مرحوم ص کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر سفید [illegible] دم الاخوین
[illegible] سائیده [illegible] مغسول صمغ عربی کتیرا رب السوس کل محرق [illegible]

از هر یک یکدانگ مغز تخم کدو مغز تخم خربوزه از هر یک سه دانگ کوفته و بیخته حبها بندد و جلاب
شربت است با شیرانی یا شیر عورت یا شیر بز هر چه از اینها میسر آید بخورند حب میر محمد مسیح کوکب
استاد و والد حکیم علویخان مرحوم برای سل ص کافور قیصوری زعفران از هر یک دو دانگ افیون
مطبوخ رب السوس تخم خطمی گل ارمنی از هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان محرق رشته گل
نیلوفر گل بنفشه تخم خشخاش مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه صندل سفید ترنجبین گل گاو
زبان پوست خشخاش از هر یک یک مثقال مغز بهدانه شیرینی نیم مثقال کوفته بیکو بیخته و ترنجبین
را که در اخته ادویه کوفته بیخته انداخته بلعاب اسبغول حبها مقدار نخود بسته بندد و پنج حب
با شیر اول شب بدهند و وقت شام سه حب با آب بید مشک قطر یا با آن جو بخورند حسوی
دیگر در جلاب بگیرند خشخاش سفید باریک سائیده در آب مالیده شیره کشیده صاف کنند
بستر در همین آب شعیر مقشر صوف و باقلی سفید مقشر هر یک ده درم با کوبنده بپزند تا بقوام
ماء الشعیر آید برابر آن لبن حلیب و قدر حاجت مغز فستق سفید و شکر طبرزد و روغن تازه
با روغن تخم کدو انداخته بپزند دیگر دلمه از آتش فرود آورده مغز حب السفرجل مغز تخم کدو
شیرین هر یک نیم درم سائیده صمغ عربی کتیرا از هر یک یک درم کوفته و بیخته داخل کرده بخورند
حسوی مغموم برای تقویت دماغ و نزله ص خشخاش سفید شش ماشه مغز بادام مقشر
شش ماشه همه را شیره کوفته نبات داخل نموده بجوشانند تا بآتش ملایم تا مثل حریره شود
و کاهی زعفران اضافه نمایند و جهت معده بحالات کشنیز خشک داخل کنند حسوی دیگر بگیرند
سبوس گندم یک قبضه و این را در آب تر نمایند و صاف نموده بر آتش بگذارند و دل سسته هفت
درم شکر سفید ده درم روغن بادام و روغن شیره هر یک نیم درم اضافه نمایند و بملایمت
تحریک کنند و چنانکه چسبیده شود تحسی نمایند حسو شعیر برای نفث الدم نافع است ص بگیرند شعیر
مقشر ده درم عناب بکوفته برگ لسان الحمل عناب شربت نیلوفر داخل کرده باز بجوشانند
تا مثل حریره شود و استعمال نمایند حسو برای ذات الجنب سعال و ادویه ص آرد گندم بادام

حلوای خشخاش

شیرینی و شکر سفید بدستور شربت که بکار برند حلوای خشخاش وقتیکه صاحب سل را استعمال شود
بخورند و هندوس ص آرد مغسول بگیرند و برابر آن خشخاش سفید آمیخته بجوشانند با شیر بز
و قلیل شکر سفید و رب به شیرین داخل کرده حلوا سازند و بخورند و دهند فصل چهارم در
مرکبات و الیه و رابیه و یاقوتوزا صاحب برهان قاطع گوید که بلغت یونان شربت خشخاش
را گویند که از پوست خشخاش بجوشانند و بعضی آنرا از تخم آن و نزد بعضی بر مطلق شربت خشخاش
اطلاق میکنند منع نزلات کند و سرفه خشک را بغایت نافع است صفت خشخاش
سفید با پوست بیست عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیاری یا بهدانه شیرینی از هر یک نیم درم
اصل السوس بیست درم برگ خطمی پانزده درم مجموع چند شش رطل آب باران بجوشانند تا شبانه
روز تا نرم شود بس با آتش نرم بپزند تا بجوشانند و بنیمه آید بعد از آن صاف نموده و
یک من قند اضافه کرده بقوام آرند و بعضی بعوض قند یک رطل فانیذ و یک رطل عسل
می اندازند دیاقوزا مستعمل از بیاض حکیم مرحوم ص کوکنار نیم پاو گل بنفشه اصل السوس هر یک
نیم تولی تخم خطمی پرسیاوشان هر واحد چهار درم عناب ولایتی پانزده عدد صمغ عربی کتیرا
هر یک نیم تولی زوفای خشک سه درم مغز تخم خیارین پنج درم بهدانه شش درم خباری
[illegible] درم مویز منقی سی دانه لعوق سپستان نیم آثار آب باران یک شبانه روز خیسانیده
بعد از آن بآتش نرم ملایم جوش دهند صاف نموده با نیم آثار قند سفید بقوام آرند هرگاه
بقوام درست شود ترنجبین سفید هشت توله خشخاش سفید چهار توله مغز تخم کدو
نوزده را شیره کشند و در قوام مذکور با آتش ملایم کم کم شیره داخل نمایند و قوام را حرکت دهند
باشند تا از شیره جذب شود و قوام بجدی رسد که با انگشت بچسبند بعد از آن رب السوس صمغ عربی
کتیرا انداخته با ریگ نموده قوام بدارند و تیره ده لکدار ارند شربت از یکدرم تا دو درم
دو دانگه جهت دفع سینه و سرفه مجرب است و ماده سینه را بسهول بر آرد بگیرند انار شیرین
و سیران بقدر یکدرم تر شده و سولاخ کرده دفعات قدری کنجالیس واشته باشند

روغن بادام شیرین و در آن ریخته بر روی آتش نرم گذارند تا روغن از جلاب نشیند و [illegible] رسید
ترنجبین [illegible] این قسم انار فواید [illegible] می بخشد و به دستور ابشا میدهند
آب انار شیرین با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که بقوام باشد همین اثر
دارد دیگر مرکب بسیار نافع برای سعال خشک و دافع انصباب نوازل از طرف
قصبه ریه و صدر و تلیین صدر مینماید و [illegible] خشخاش سفید خشخاش سیاه [illegible] عدد تخم
کثیرا صمغ عربی سفید تخم خیار بهیدانه از هر یک پنج درم اصل السوس محکوک مرضوض
اسبغول از هر یک بیست درم در آب باران سه روز تر نمایند و بجوشانند و با آتش ملایم تا [illegible]
شود و آب نصف بماند مالیده صاف نموده با سه رطل قند سفید بقوام آرند خوراک پنج
مثقال و بعضی بعوض قند [illegible] میکنند و بعضی یک رطل [illegible] و یک رطل عسل می اندازند
اوفق است دیگر صمغ عربی یک دانگ [illegible] سه دانگ [illegible] سفیده [illegible]
بخورند دوا الکرب تنگی نفس و سرفه [illegible] نافع است و جهت ریم که از سینه برآید
و برای تبهای کهنه و لرزه و استسقاء و سپرز و عسر البول و سنگ گرده و مثانه
و مضرت ادویه سمیه و لدغ عقرب و رتیلا مفید ص کوکنار مغز بزر البنج سفید
قردمانا میعه سایله هر یک چهار درم سداب قسط تلخ هر یک پنج درم افیون و زعفران
هر یک یکدرم سلیخه شش درم فلفل [illegible] درم فلفل سفید یازده درم کوفته
بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال دوائی که سرفه و سل و دق
را سود دارد [illegible] که گل او سفید باشد [illegible] سبز [illegible]
خاکستر وی [illegible] معمول است [illegible] یکدرم و کثیرا صمغ عربی
و طباشیر هر یک سه درم کوفته بیخته [illegible] بقدر حاجت بدهند دوائی برای دفع
دمه ص [illegible] رب انار نمک سنگ [illegible] فلفل دراز [illegible] اجوائن [illegible]
[illegible] آب انار رسیده [illegible] نمک سنگ و اجوائن و فلفل

نگاه دارند

نگاهدارند و [illegible] آتش [illegible] از همه خاکستر [illegible]
نهار بخورند از نمک و شیر [illegible] پرهیز نمایند و روغن گاو هر قدر که خواهند بخورند دوائی دیگر
از سرفه و دق بلا نافع است ص طباشیر پنجدرم و از فلفل چهار درم زنجبیل سه درم
فلفل [illegible] از هر یک یکدرم و نبات [illegible] سفوف ساخته
سه درم بدهند دوائی دیگر ضیق النفس و سرفه کهنه را مجرب است ص شبرم حنظل [illegible]
و بوره [illegible] کوفته فلفل و زنجبیل [illegible] کوفته بیخته یکدرم با آب عسل بدهند دوائی
نافع برای سعال [illegible] غلیظ [illegible] و دشوار باشد [illegible]
و تقطیع و تلیین [illegible] آن می نمایند و [illegible] نفث [illegible] را دفع میکند روغنی
نافع برای سل اگر [illegible] حرارت [illegible] باشد [illegible] با شیر خر دهند و اگر
[illegible] ص زبیب منقی [illegible] درم عناب خراسانی [illegible] دانه
[illegible] خشک [illegible] اصل السوس [illegible] ده درم [illegible] بعضی نسخه
بیست درم فلوس خیار شنبر کوفته در آب باران [illegible] بجوشانند و [illegible]
[illegible] روغن بادام شیرین و روغن تخم خشخاش و روغن
مغز تخم کدو و شکر [illegible] اضافه [illegible] بجوشانند تا آب [illegible]
و روغن بماند [illegible] فصل پنجم در مرکبات سینه سفوفی
که سل و سعال و تب دق و تب [illegible] نافع است جهت منع
نزلات حاره مجرب ص تخم خطمی [illegible] اقاقیا هر یک دو درم مغز بادام سه درم
کثیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم [illegible] رب السوس طباشیر مغز تخم
خیار گل ارمنی [illegible] هر یک چهار درم [illegible] درم خشخاش
سفید سرطان سوخته هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی [illegible] مثقال
سفوف سرطان مسلول [illegible] نافع است ص سرطان نهری [illegible] درم

طلبی قرص طبی صمغ عربی اختی انیسون سفید و سیاه تخم کاهو خطمی هر یک سه درم صندل سفید
دو درم شکر العشر طباشیر هر یک سه درم گل سرخ تخم خشخاش تخم خرفه هر یک نیم درم مغز
خیارین مغز تخم کدو گل ارمنی عصاره لسان الحمل گل مختوم هر یک چهار درم زعفران
یک درم کوفته بیخته شربت [illegible] درم با نیم دانگ کافور [illegible] و السرطان [illegible] خشخاش
و شیره تخم خرفه [illegible] جهت سرفه کهنه و ضیق و [illegible] و سعوادی [illegible]
ولتقویت معده و دماغ مکرر به تجربه رسیده صح [illegible] ده درم زوفا یابس اصل السوس
مخکوک گل گاو زبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک نیم درم نعناع
[illegible] بیخ سوسن کبود [illegible] هر یک سه درم حلبه انجیر صد و پنجاه عدد مویز چهار صد
و پنجاه درم آب [illegible] یک شبان روز ترکنند پس بجوشانند تا به نصف رسد صاف
نموده با سه صد درم قند سفید بقوام آورند و هر روز نیم درم تا ده درم با طبیخ پرسیاوشان
و [illegible] مانند آن بنوشند فصل [illegible] در مرکبات شربتها شراب حب الآس
سرفه با اسهال را نافع است صح حب الآس بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و صالایند و
[illegible] قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده
بیفزایند بهتر باشد شربت زوفا ساده ضیق و سرفه را نافع است صح زوفا یابس
[illegible] پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم یک شبانه روز ترکنند و بجوشانند و صاف نمایند
و قند سفید یا شکر سفید چهار رطل و عسل یک رطل آمیخته بقوام آرند شربت [illegible]
مرکب که بلغم غلیظ مجاری النفس را [illegible] و سینه را نرم کند و ضیق و سرفه را سود دارد
صح رازیانه کرفس هر یک نیم درم زوفا یابس هفت درم انجیر ده عدد مویز سی
درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل السوس ابریسم هر یک سه درم پرسیاوشان شش درم
قند سفید [illegible] رطل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربت از ده درم تا
پانزده درم با یک درم مغز بادام [illegible] شربت [illegible] سرفه و [illegible] صدر را سود دارد

هضم باشد و نفع [illegible] و ریاح صح کافور زعفران عود قاقلی کبابه کاشم قرنفل [illegible] سنبل [illegible]
صندل سفید فلفل دار فلفل دارچینی شیطرج ناردشک [illegible] خولنجان جوزبوا زرنباد سعد فلفلمویه
جمله برابر شکر سفید هم چند همه جوارش [illegible] جهت ضعف معده و جگر نافع است و اعانت [illegible] هضم
طعام و دفع [illegible] ریاح صح کافور زعفران عود قاقلی کبابه کاشم خرفه قرنفل [illegible] سنبل
بسباسه صندل سفید فلفل دار فلفل دارچینی شیطرج ناردشک شقاقل خولنجان جوزبوا زرنباد
سعد فلفل مویه جمله برابر شکر سفید هم چند همه جوارش آمله معده و دل و جگر را قوت دهد و
اشتها آورد و غذا هضم نماید و این جوارش را استاد بارها [illegible] و نفع بین مشاهده کرده
صح آمله مقشر نیم درم عود مصطکی هر یک سه درم عنبر نیم مثقال قند سفید نیم من با آب لیمو [illegible]
سماق هر یک ده درم بدستور مشهور تیار نمایند جوارش تمر هندی این عمل [illegible] جهت تقویت
معده و جگر و دل و منع قی و انبعاث اشتها مجرب است صح تمر هندی از لیف و دانه پاک کرده
مویز کلان از دانه پاک نموده [illegible] خمیر ترکرده و انار دانه شامی هر یک یک رطل بگیرند و جدا جدا بکوبند
تا تمر هندی و مویز هم چون مرهم شود و انار دانه [illegible] نمایند پس هر سه یکجا کرده خوب مخلوط
سازند بعده قند سفید [illegible] آنقدر که طعم [illegible] بحلاوت گراید و [illegible] بقوام آرند
و چون قریب بقوام رسد ادویه ثلثه مدقوق را در آن آمیزند و حرکت دهند تا جمله یکسان گردد
و در [illegible] با آب لیمو و سرکه نیز و آب حصرم [illegible] و [illegible] حرارت کرده
باشند اگر غوره موجود نباشد آب انار ترش عوض وی کنند و در آخر طبخ اوراق نعناع و
ورق ریحان صعتری و حماحم بقدر حاجت مضاف کنند و عند نزول از آتش فلفل و زنجبیل
و قرفه [illegible] و قرنفل [illegible] و جوزبوا و عود قاقلی آنقدر که طعم [illegible] پدید آید کوفته و بیخته
باشند [illegible] و در ظرف [illegible] کرده [illegible] باشند
نگذارند و استعمال نمایند و این دوا باید که در [illegible] پخته شود جوارش عود شیرین منقول از
خط [illegible] و قبله مرحوم صح عود هندی دارچینی جوزبوا قرفه قاقله صغار قرنفل خولنجان دار فلفل

از هر یک پنج درم اسارون زعفران از هر یک دو درم نبات نصف رطل مشک [illegible] نصف مثقال
عسل مصفی سوای نبات بقدر وزن ادویه چنانچه رسم است جوارش سازند جوارش عود ترش [illegible]
من رب سیب ترش ده مثقال رب بهتر ترش رب زرشک آب انار ترش از هر یک ده مثقال
آب نارنج ترش و آب لیمو کاغذی از هر یک بیست مثقال نبات سفید دویست مثقال عسل مصفی
بیست مثقال عود هندی بیست مثقال مروارید ناسفته [illegible] پوست بیرون پسته مصطکی طباشیر صندل
سفید [illegible] و ساذج هندی پوست ترنج بادرنجبویه دارچینی دانه هیل از هر یک چهار
مثقال زعفران یک مثقال چنانچه رسم است مرتب نمایند جوارش [illegible] خالص [illegible] معمول
اصفهان من قند سفید [illegible] آب لیمو هشت درم شربت حب الآس هفت درم آب
انار ترش هفت درم شربت لیمو آب [illegible] شیره [illegible] آمله هر یک چهار درم گلاب دو درم
مصطکی دانه الاچی زرمهره هر یک سه ماشه گل سرخ زرنباد [illegible] ترکی جوز بوا عود طباشیر هر یک دو ماشه
معجون سازند جوارش حب الآس هیضه و اسهال معده را نافع بود و قی که از بلغم و رطوبت بود
باز دارد من ساذج هندی حماما هر یک چهار درم جوز بوا تخم کرفس نانخواه هر یک پنج درم مصطکی [illegible]
ماما انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سلیخه قاقله قسط هر یک شش درم فلفل دار فلفل قرنفل زنجبیل
هر یک ده درم هلیله سیاه پوست هلیله زرد مقشر طباشیر هر یک بیست درم حب الآس
نود مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک درم جوارش خولنجان برای هضم طعام و طرد
ریاح و سردی جگر سفید من تخم کرفس انیسون زیره کرمانی سنبل هر یک یک درم خولنجان قرفه فلفل
سعد هر یک دو درم هیل دارچینی ناردشک هر یک سه درم دار فلفل شش درم زنجبیل هشت درم
مانند شکر سفید بسته چند شربت [illegible] درم جوارش اسهال صفراوی مشقت کند من سقمونیا
نیم درم عود خام مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible] سفید چهار درم بعسل سرشند شربت پنج درم تا [illegible] گرم
جوارش [illegible] صاحب ذخیره گوید من در [illegible] تلخ [illegible] را دیدم که [illegible] معده بود و [illegible]
علاج کوفند [illegible] داروئی شفا نیافت الا باین جوارش گویند [illegible] اول مرتبه ساخته شده

حب الآس

جهت خفقان و بیماریهای رحم و معده و بواسیر بسیار نافع است من آن عنبر اشهب یک مثقال
روغن بلسان دو درم انیسون ناردشک تخم کرفس چند بیدستر افیون بزر البنج سفید هر یک [illegible]
فرنجمشک زعفران هر یک سه درم قرنفل [illegible] قاقله جوز بوا هر یک پنج درم عنبر اشهب و روغن
بلسان بگدازند و افیون را در شراب حل کنند و بعسل کف گرفته سرشند و [illegible] بگذارند و
گروهی [illegible] ماه می بینند شربت دو درم جوارش آمله معده را قوت دهد و استرخای آن ببرد و جگر را
گرم نکند و دل را قوت نماید و اسهال صفراوی را منفعت بخشد و معده را باصلاح آورد من
شیر آمله مقشر ده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق منقی زرشک منقی گل سرخ بادرنجبویه
پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال گشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال مروارید
ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب
شیرین از هر یک وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش املج دیگر معده و قلب را قوت دهد
و خفقان را زایل کند و قوت تمام آورد و کبد را قوی گرداند و این جوارش بغایت نافع بسیار است
صفته آب به اصفهانی و آب سیب و آب ترنج و آب انار شیرین و آب امرود و آب سیب ترش
و آب لیمو و آب زرشک منقی و آب سماق از هر یک [illegible] نبات سفید یک من گلاب عرق
بید مشک از هر یک نیم رطل شیر آمله بیست درم شیر آمله در آب به بپزند تا مهرا شود و بالا کنند
و با آبها جوش دهند تا بقوام آورند پس مصطکی و عود خام و زعفران و طباشیر و سنبل الطیب
و خرفه و دارچینی از هر یک پنج درم پوست بیرون پسته پوست ترنج حب الآس از هر یک سه درم کوفته
بیخته با آن سرشته جوارش سازند جوارش [illegible] معده را قوت دهد و طعام هضم کند و [illegible]
طعام آورد و نفخ [illegible] و باه را قوت دهد و [illegible] معده و کلیه و مثانه را زایل کند و آب
آمدن از دهان باز دارد و فواق و [illegible] باشد اخلاط آن تخم کرفس و تخم کدو و تخم
شبت و رازیانه و گشنیز خشک و نانخواه از هر یک [illegible] مصطکی و عاقرقرحا از هر یک یک مثقال
عود قماری خام و قرنفل از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل [illegible]

جوارش آمله

جوارش [illegible]

سنجری بالمساوات جوارش سازند **جوارش خبث الحدید** بنسخهٔ شیخ الرئیس صالح است برای ضعف
معده و حرارت مزاج اخلاط آن خبث الحدید مدبر بصری و پوست هلیله سیاه و پوست بلیله
و آمله منقی و گل سرخ و گلنار فارسی و از هر جزو مساوی همه را در شراب ریحانی بجوشانند
تا غلیظ شود پس بپالایند و نگاهدارند و هر روز از آن مقدار سه اوقیه بیاشامند **جوارش تفاح**
جهت تقویت معده و قلب و احشا و دماغ نافع است و اخصه بالقوی کرده اند **اخلاط آن**
بگیرند یک رطل سیب اصفهانی رسیده که پوست و تخم آن برآورده و رگه باشند و با شراب ریحانی
بجوشانند تا مهرا شود پس بپالایند و نیم رطل قند سفید و نیم رطل عسل منزوع القوام آورند پس
فلفل و دارفلفل و قرنفل از هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران نیم مثقال عود هندی
پنج مثقال کوفته و بیخته با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند **جوارش سفرجلی** همچنین نسخهٔ
مومن شکم می‌بندد و اخصه بالقوت می‌بدد و جهت تقویت معده و احشا و دماغ نافع است **صفت**
آن بگیرند سفرجل اصفهانی پوست و دانه آن پاک کرده یک رطل عسل مصفی بر سر آن با شراب
ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از میزر وزن موی بپالایند و با نیم رطل نبات سفید و نیم رطل عسل
مصفی بپزند تا القوام آید پس فلفل و دارفلفل و قرنفل از هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال
زعفران نیم مثقال عود هندی پنج مثقال کوفته بیخته با آن بسرشند **جوارش سوسنی** تالیف اطبای
روم است ضعف معده و کبد و مقدمه استسقا را نافع است **صفت** آن الجدان سیاه یک
رطل رازیانه و نانخواه و تخم کرفس از هر یک اوقیه بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل فلفل سیاه
چهار اوقیه کوفته بیخته باشند وزن مجموعه ادویه عسل مصفی بدستور جوارش سازند **جوارش طباشیر**
مقوی معده است و نافع صعود ابخره صفرا و بر از معده و دماغ و نافع است از برای دوار و
سدر حادث بسبب سوء مزاج صفراوی معده **صفت** گل سرخ منزوع الاقماع صندل سفید و گلاب
آمله منقی طباشیر سفید کشنیز خشک از هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق مصطکی از
هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال مجموعه ادویه را در شیره بنفشه او و به آب با گلاب بقوام آورده

بسرشند شربتی از آن یک مثقال **جوارش عنبر** از تالیف حکیم علویخان جهت ضعف معده و شیخ مفید و نشاط
بغت کرده است که سالیان استعمال یافته باشند **صفت** عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی خالص
چهار دانگ با گلاب چهل مثقال نبات سفید بیست و یک مثقال مشک و عنبر را با مقدار ده مثقال نبات
سفید کوبیده از پارچه تنزیبی بگذرانند پس همه نبات را در گلاب حل نموده بقوام آورند و عنبر زنند
و اندک اندک عنبر و مشک سحق کرده داخل نمایند و قرصها سازند و هر قرصی یک مثقال و وقت حاجت
آنرا تناول نمایند مولف گوید پس در بصورت الملاق قرص برین اولیست **جوارش کمونی** مسهل
جشا و تقویت معده کند و نافع است از برای امتلای بلغم و بطلان ذوق و کثرت سیلان آب
از سبب رطوبت معده باشد **اخلاط آن** کمون کرمانی بدر همراه آن شش درم فلفل از هر یک پنج درم مر
سفید طبرزد نیز پنج درم خولنجان و سداب و صعتر و بوره ارمنی از هر یک دو درم و نیم افتیمون ده درم
عسل منزوع سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **جوارش**
مصطکی مفرد سردی معده و جگر را نافع بود و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد **صفت**
آن مصطکی سه مثقال کوفته و یک من قند سفید و شش درم گلاب بقوام آورند و بر روغن
از بر روغن بادام یا روغن شیره چرب کرده باشند ریزند **جوارش مصطکی مرکب** سردی معده
و ضعف آن و قلب نافع بود و اسهال بلغمی را نافع و از برای ضعف جگر و رفتن آب دهان و
خفقان نافع بود مفید **صفت** آن مصطکی رومی و فلفل سیاه و نانخواه و کبابه چینی و زیره کرمانی و مر
و زرنباد و بادرنج گل سرخ و پوست اترج و تخم کاسنی و رازیانه و کندر و کشنیز خشک و بادرنجبویه
و گل گاوزبان و زرنباد و سنبل الطیب و زعفران از هر یک پنج مثقال دارچینی زنجبیل قاقله از هر یک
ده مثقال قند سفید عسل منزوع مساوی سه وزن ادویه بدستور جوارش سازند **جوارش**
قرطم این جوارش حافظ صحت مزاج است و ملین طبیعت و مقوی معده **اخلاط آن**
قرطم مقشر مغز بادام مقشر شیرین از هر یک ده جزو افسنتین اسفناخ فستق از هر یک یک جزو
عسل منزوع بوزن تمام اجزا بدستور جوارش سازند و اگر جزو مصطکی افزایند اقوی بود و گفته اند که

قند مستعمل از وی یک مثقال تا پانزده درم است جوارش عنبر این جوارش را عیسی بن صهاربخت جهت [illegible]
الوس نامند ضعف قلب و خفقان را نافع است و معده را گرم کند و طعام هضم کند و در اسهال
بلغمی نافع بود و جهت امراض بارده معده بغایت مفید است ص کندر سفید شش درم فلفل
دار فلفل از هر یک ده درم و در نسخه دیگر از هر یک پانزده درم است سنبل سفید شش درم زنجبیل
خولنجان از هر یک پانزده درم و در نسخه دیگر از هر یک ده درم است جوزبوا و قرنفل از هر یک سه درم
مشک خالص نیم درم اجزا را جدا جدا کوفته و بیخته وزن کنند بعسل مصفی سرشته شربتی سه درم دوا
جوارشی گرم است در اول درجه سیوم و خشک است در وسط درجه دوم جوارش صندلی مقوی
دل و دماغ و حابس اسهال صفراوی و دافع خفقان معمول و مجرب حکیم معصوم شیرازی و مجرب
ملا محمد باقر ص مروارید ناسفته مرجان قرمزی از هر یک دو درم صندل سفید با گلاب سوده خشک کرده
ده درم صندل سرخ با گلاب سوده خشک کرده پنج درم طباشیر سفید تخم خرفه مقشر لیمو تخم کشنیز
خشک بریان کرده لب تیر دانه بسته از هر یک سه درم مصطکی زعفران از هر یک یک درم مشک تبتی
خالص نیم درم آب ترش ترنج پنجاه درم گلاب سی درم قند سفید یمنی قند را در گلاب گداخته
بقوام آورند و در آخر قوام آب ترش ترنج داخل سازند و بقوام عسل منعقد آورده چنانچه رسم
است معجون سازند خوراک از سه درم تا پنج درم است جوارش کمونی زیره کرمانی در سرکه تر کرده فلفل
فلفل زنجبیل از هر یک سه درم سداب چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه دارچینی قرفه سنبل
الطیب مصطکی از هر یک چهار درم عسل سه چندان شربت یک مثقال جوارش آمله مقوی معده
ص و اندرونی جهت اشتعال در شیر یک شبانه روز بخیسانند و بشویند و در آب جوشانیده
صاف نموده در شکر سفید یک آثار بقوام آرند جوارش خوانند نوع بوعلی سینا و از جمله مجربات است
ص آن عود هندی سه درم سنبل مشک تبتی دو دانگ کافور ریاحی دانگ و نیم بسباسه [illegible] مشک
سعد فلنجمشک ورق زر [illegible] از هر یک دو مثقال دارچینی مصطکی زنجبیل قرنفل از هر یک سه درم
لسان الثور پنج درم سنبل تخم بادروج [illegible] از هر یکی سه درم [illegible]

صفت

ساختن گلقند

مقوی معده [illegible] شربت [illegible] گلقند و خفقان و تنگی دل ببرد جلنجبین معروف گل انگبین
است قوتش تا چهار سال باقی است و شکری او را گلقند و گلشکر پارسی گویند قوتش تا دو
سال و در اول و در آخر درجه دوم گرم و خشک و در دوم گرم و در [illegible] معتدل مقوی معده و دماغ
و مجفف رطوبات غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود ابخره بدماغ و عسلی جهت سرد مزاجان و فصول
بالغه اصلح و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و لقوه و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول
و با ربع ابو زبره جهت تحلیل ریاح غلیظه و در دفع [illegible] و هضم طعام نافع و چون او را با ربع ابو زبره جهت
تحلیل ریاح غلیظه و [illegible] و هضم طعام نافع و چون او را با ربع [illegible] و تخم کرفس بجوشانند و صاف
نمایند و گرم بنوشند جهت تقویت معده و زوال القوه و [illegible] و ابتدای [illegible] مفاصل مجرب دانسته
اند و شکری او جهت ابتداء وسواس و جنون نافع و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس
و نصف آن مربای بنفشه ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازاله [illegible] کهنه و بخار و ضعف ناصره
[illegible] و دوار سر و شقیقه و اخلاط سوخته و دفع سده بر مجرب میدانند و چون با تمر هندی و عناب
بجوشانند جهت ازاله امراض مذکوره بغایت مفید است و بهترین قسم گلقند را چون با [illegible]
جوشانند و صاف نمایند با شراب [illegible] شربت [illegible] و گویند مفرح حار و محدث
تشنگی است و مصلح او خشخاش و قدر شربت [illegible] در مطبوخ تا چهار ده مثقال و از جرمش
چهار مثقال است و طبع او [illegible] قبل از آب باشد تا تلطیف برسد و ضرر او بحکم خلاف قیاس
و تجربه است و بعضی [illegible] تب دق و در استسقا الاستسقا واقع است [illegible]
[illegible] گلقند دهند تا [illegible] شود و شیخ رئیس [illegible] مسلول را گلقند بسیار دهند چنانکه بجای
نان خورش [illegible] نفع عظیم خواهد کرد و حکایت [illegible] است [illegible]
مبتلا بمرض سل [illegible] گلقند بسیاری خورد که از بیان آن [illegible] شود
محمول بر کذب خواهند کرد حق تعالی آنرا شفا داد صفت گل سرخ را از اقماع و تخم پاک کرده باد
[illegible] چندان بنفشه [illegible] در [illegible] شود تا قند [illegible] با شکر [illegible] آمیخته کنند

باشد و خوردن هر روز صبح و شام هر هم نمایند پس چهل روز در آفتاب گذارند و هر گاه شکر بگیرند دیگر
آمیخته و شکر سه چندان یا چهار چند گل سرخ باید و ظرف را مملو نکرده اند تا جوش تواند زد
و بعضی بعد از آن به نه روز تحریک و اختلاط لازم میدانند و عسلی را باید بوزن مذکور عسل کف
زده اضافه نموده در آفتاب گذارند و بعضی یک جزو برگ گل با هم چند او قند یا شکر می‌آمیزند
تا یک‌جا مخلوط گردد پس عسل کف گرفته قوام آورده هم وزن جمله اضافه می‌نمایند و می‌مالند
تا یک اقسه سه شود و هر گاه گل تازه بهم نرسد در گلاب ترکرده نرم ساخته به دستور مرتب
سازند و گلقند یا قند قلیل الحرارت است نسبت به عسلی و گلقند گل به و تفاح مقوی معده
و دل و دماغ است و ترتیب همین است که بیان شد جوارشی ترکیب هندی در تقویت معده
مکرر به تجربه رسیده و چون زنهار بعد و للوت استعمال کنند جهت ... شهوت و قطع
سیلان آب ... و خوشی آن نافع ص سباسه زعفران الایچی خورد از هر یک ... خولنجان
سه ماشه قرنفل ... دارچینی کل ... از هر یک ... نعنی
... هر یک ... مغز بادام روغن زرد هر یک نیم ... سه ماشه شهد ...
با ورق نقره بیست و یک عدد جوارشی دیگر ص ... بیست درم ... یک ...
تر نمایند بعد از آن به آب ... و ... بکار ... و ... قند
بقوام آرند و بالای آن این دارو ها کوفته ... شیر سفید الایچی خورد
کلان ... تخم حماض از هر یک چهار ماشه زعفران دارچینی هر یک ... ماشه ...
... ماشه به دستور ... سازند فصل چهارم در مرکبات حاشیه حب الافاویه ...
... و طبع را نرم کند و قولنج بگشاید ص زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دار فلفل
... مصطگی از هر یک یک مثقال سقمونیا یک مثقال قند سفید هفت مثقال کوفته بیخته
حبها سازند هر یک بمقدار نخودی یا حب یک ... دفع کند حب تخم ... ذکر ...
حب ... تلاین کند و قولنج بگشاید ص قرنفل زنجبیل ... هر یک ... دار فلفل

نانخواه

شکر طبرزد هر یک جزوی کوفته بیخته به آب حب سازند قدر خوراک یک درم حب زنجبیل طعام
در قعر معده بنشاند و تخمه را زایل کند و شکم براند و نفع تحلیل نماید قبل از غذا و بعد از
غذا قوت دهد ص زنجبیل قرنفل فلفل دار فلفل ... سه درم قند سفید ...
کوفته بیخته به آب حب سازند شربتی یک درم تا دو درم باریا حب فراخ شکمی آورد
جهت هضم و تقویت معده و طرد ریاح غلیظ و دفع فواق شاید معمول است ص ...
شاه‌تره ... نمک سیاه نمک سنگ هر یک سه مثقال نعناع ... هر یک پنج مثقال ... بلیله
... آمله ... فلفل گرد دار فلفل زنجبیل ... ترکی ... زیره کرمانی هر یک نیم مثقال
تخم کشنیز ... نانخواه بادیان هر یک ... کوفته بیخته به آب لیمو خمیر کرده در آفتاب
خشک کنند باز به آب ... سبز ... خشک ... تر ... به همان آب خمیر
کرده خشک ساخته باز به آب خمیر کرده حبها برابر نخود ... بکار برند حب شکار ...
آورد و درد معده و شکم و گرانی آن را دفع کند ص شکار ... درم ... دو درم و نیم
فلفل سیاه ... درم ... ده درم کوفته در شیره درخت ...
... به آب ... حبها بندند بقدر نخود و جهت تحلیل باد ... حب
دهند و اگر رفع قبض مطلوب شود ... بدهند و ... مطلق در شکم
... حب قرص الورد جهت تنقیه
محل معده از بلغم و ریح و تسکین وجع معده مجرب است ص ... درم
هلیله سیاه ... بلیله کابلی مصطگی هر یک درم و نصف ... هفت درم
به آب ... حبها بندند شربتی یک مثقال با شربت افسنتین یا ... حب ...
معمول ... هضم طعام و دفع ریاح ... مجرب است صفت
زنجبیل ... قرنفل دار فلفل هر یک ... درم الایچی خورد ... نمک سیاه نمک سنگ هر
یک ... اصفر ... هفت بار ... حبها بمقدار حمص سازند حب ...

شکر و نارنجی و نانشیانی و سیب و انار و میوه‌ها خوب باشند و بادام و پستا و شیر و ملاحظه نمایند که رفع هضم خواهد شد **طریق مربا نمودن کوفی نجهاک** از کتب ... قسم اول سفید پیدا کرده ریسمان باو بسته سر کار و سیخ انار و در ظرف گلی انداخته ملائی آن سر پوش گذاشته ریسمان بسته نجهاک را در شیر آو بیزان نمایند و پس آتش دهند و نجهاک مرا آورده نگاهدارند و شیر را جائی دفن نمایند و باید که تا شش ماه سبز را نجهیدن او گذاشته باشد **حب** برای هضم طعام و تحلیل ریاح و نفع معده و قولنج و اعتقال طبیعت و دفع ریاح بارد و فصل باد و نافع است **ص** زنجبیل و بو هلیله زرد و سفید مقشر املهٔ منقی فلفل کرفس نمک سنگ نرم کوفته با آب ماست هندی سرشته گولی بندند بقدر ... خوراک ... باشد تا گلاب ... گرم و در طبع مجرب برای تقویت معده انار دانه همون ادویه اضافه نمایند حلوا و به مقوی معده و دل و جگر و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیت است هر یک از آن را که خواهند بعد از پاک کردن لویت و تخم بکوبند و با قدری روغن بریان کرده عسل کف گرفته با شکر قوام آورده دستور متعارف مرتب سازند و مغز پسته و امثاله بقدر احتیاج مخلوط سازند **فصل ثنیم** در مرکبات حاده و دوالیه **خندقیقون** مقوی معده و جگر و احشا را نافع باشد و اضمه را قوت دهد و از برای پیران مفید **ص** شراب کهنه ده رطل عسل صاف سه رطل زنجبیل ده درم دارچینی زعفران از هر یک مثقال قرنفل مشک از هر یک نیم درم دارچینی فلفل از هر یک یک درم ادویه را نیم کوفته سوای مشک و زعفران در کیسه کنند و سر کیسه را محکم بندند و شراب و عسل را بجوش آرند و کیسه را در آن افکنند و مرسا ... نمایند تا شراب بقوام آید پس کیسه را بردارند و مشک و زعفران را در آن حل کنند و انگاه بکار برند از شفا و **وخرنا** معنی آن محلل الریاح است بادها بشکند و قولنج را نافع باشد منقول از شفائیه

انگوزه
جهت تقویت معده و باه

منقول از بیاض عم مرحوم جهت تقویت معده و باه مجرب **ص** انگوزه خالص چهار توله زنجبیل سه توله قرنفل یاو کم توله خولنجان توله ثعلب مصری نیم توله دار فلفل سه نیم توله مصطکی کبابه چینی قاقله از هر یک یک توله کنند نیم توله لسان العصافیر سه توله قاقله صغار یکنیم توله بهمن فلفل گرد هر یک سه و نیم توله رازیانه دارچینی هر یک سه توله هلیله کابلی دو توله هلیله سیاه یاو کم توله تخم زردک فلفلمویه هر یک یاو کم توله سنبل الطیب یک نیم توله شقاقل مصری یا سه توله مویز منقی نیم آثار اکبری مغز چلغوزه کمیاب اکبری مغز بادام نیم یاو اکبری سیاه دانه سه و نیم توله نانخواه چهار توله مقل ازرق یاو کم توله هلیله سیاه و کابلی را در روغن زیتون آنقدر بجوشانند که سرخ شود سیاه نشود پس از این پاک نموده همه اجزای را کوفته و بیخته با مویز و مغز چلغوزه و بادام آنقدر بکوبند که یکی شود و جبها بقدر کنار جنگلی سازند شربت از یک حب تا سه

معجون ... در شنبه ...

حب **حب دیگر** جهت وجع معده و دفع ریاح و زیادتی اشتها مجرب است و پیش از طعام و بعد از طعام می‌توان داد **ص** سهاگه تیلیه جوا کهار نوشادر هر یک نیم درم نمک سنده نمک سوچر نمک سانبهر هر یک یک دام زنجبیل فلفل هر یک کم دام هلیله بلیله آمله هر یک چهار دام دوا را کوفته بیخته با آب لیمون مقدار کنار جنگلی حبها سازند شربت تا کم حب در صورت شدت قبض سه حب هم می‌توان داد **حب** بابت والد میان شیخ محمد جیو برای زیادتی اشتها منقول از بیاض کلان عم مرحوم **ص** دانه الائچی خورد و عاقرقرحا گجراتی از هر یک دو ماشه و نیم جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک پنج ماشه زنجبیل سنوه فلفلدراز قرنفل دارچینی قسم اول نجهاک که در شیر پرورده باشند از هر یک کم ماشه و نیم این همه ادویه را در رس لوکف تا کم پاس کهرل نمایند و مقدار کنار خورد بسته گولی بسته نگاهدارند و هر روز وقت صبح یک حبه در جغرات ... بخورند و بالای آن بره ماس در جغرات انداخته بخورند و غذا مرغ ...

ص زراوند سفید طلبه از هر یک سه درم و زرنباد عقربا فلفل دار فلفل عاقرقرحا اسارون
سلیخه قسط زعفران زنجبیل از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته سازند شربتی دو
درم دوائی که قی صفراوی باز دارد ص زرشک بیدانه انار ترش سماق دانه جدا
کرده پوست بیرون کرده هر یک یک جزو طباشیر گل سرخ غوره خشک هر یک نیم جزو
کوفته بیخته از دو درم تا سه مثقال از وی بگیرند و با آب انار شیرین و آب انار
ترش با شربت ریواس مبرد بخورند دوائی که قوای اربعه معده و امعا را
قوت دهد و هم مشتهی است و هم هضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند و اگر قبض بود بگشاید
بهر آنکه هر قوتی که ضعیف باشد وی را قوی می‌سازد و مجرب است ص انار دانه ترش
که بهم نکوبند شانزده درم زنجبیل زیره سفید هر یک دو درم زیره سفید زیره سیاه نیز
یک پوست هلیله بریان نمک سنگ بیک درم جمله را بکوبند و با زنگ سازند و قبل
از طعام و بعد آن دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت خورند درست لیکن اگر
قبض مطلوب باشد او را پیش از طعام بخورند تا رنگ تیره شود و اگر تلیین مقصود
باشد بعد از طعام بخورند تا جرش لیس بود دوائی الفرس جهت
ضعف معده که سبب آن برودت و رطوبت باشد نافع بود از شفائی ص
هلیله سیاه بروغن گاو بریان کرده ده درم نانخواه صعتر فارسی از هر یک سه درم
حرف مقلو پنج درم خبث الحدید ده درم شربتی سه درم با شراب کهنه دواء
الخطایا جهت ورم معده و جگر و طحال و صلابت و سده‌های کهنه ص حنطایا
فلفل هر یک ده درم قسط اسارون سنبل زراوند هر یک یک وقیه کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بیامیزند تا چون عسل غلیظ گردد شربتی یک درم با آب سداب دوائی که
در ورم معده قریب بانفجار بکار آید ص تخم مرو تخم کتان تخم خطمی مساوی کوفته بیخته
هر روز سه درم با جلاب و قند سفید بخورانند دوائی که جهت بدهضمی و حفظ

از جمله باب اصل هدایت ص پوست بیخ بخور اشنه منقی کرده آب سائیده در چشم کشند
دوائی الکرکب تالیف حکیم محمد مومن تنکابنی تریاق معده گفته که این دوا از تقویت
احشا و جگر و معده و از برای فالج و تشنج و نسیان و القوه و تقویت باه و در دفع ضرر سموم
و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف معده معتدل است و در
اول درجه ثالثه گرم و موافق بسیار قوی است و قدر شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال
ص سنبل الطیب قسط تلخ و سلیخه و مصطکی و حب الغار و زنجبیل و قرنفل و بسباسه از هر
یک دو مثقال زراوند طویل فلفل سیاه تخم کرفس افسنتین نانخواه زیره کرمانی قنطوریون
دقیق اسارون کرفس زراوند مدحرج لیمو و شتنی نعناع خشک تخم الخرم کنند از هر یک
چهار مثقال عود هندی فلفل سفید از هر یک پنج مثقال زعفران یک مثقال و نیم مشک نیم
فرفیون از هر یک مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند دوائی که حکاک المری را نافع است و درین بیشتر از بخار معده صفته نسبت
کوبانند تخم ترب بجوشانند و قی کنند و بسیار که کهنه غرغره نمایند و بهر تسکین لذع و حکه
شیر تازه با شکر آمیخته جرعه جرعه نوشند و درین مرض تشریب شراب کهنه شیرین
نافع ترین چیزهاست دوائی که تفرق اتصال مری را نافع است ص صمغ عربی نشاسته
گل ارمنی با رب ساخته اندک اندک میخورند و بجهت سبب در تنقیه و خیار کوشند
دوائی که ورم سرد مری را نافع است ص شبت بابونه اکلیل الملک تخم کتان در آب
بجوشانند و آب وی در مضمضه آمیخته جرعه جرعه نوشند در بیره بکو در لغت هندی
است و معنی وی نمیدانند و از اطبا هند است و گفته اند نافع است از برای جمیع
امراض سوداوی و بلغمی و از برای جمیع امراض بارده معده و کبد و استسقا و از برای
استسقا ص قند سیاه بست شاهتره جهار لوبت مغیلان نخ شاهتره جهانی
برگ جبر حمار ابی آبرا آنها کنند سیر پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی پوست

بلیله سیاه آمله منقی از هر یک پنج توله اسارون سلیخه سیاه حب البلسان عود البلسان اسطو
خودوس بادرنجبویه بسفایج فستقی افسنتین رومی مصطکی انیسون دارچینی بادیانه
زعفران هر یک سه درم برگ [illegible] از هر یک چهار توله چوب چینی [illegible] ریزه [illegible] غنچه گل سرخ
[illegible] الاصابع از هر یک [illegible] سنبل الطیب ناگکیسر کباب چینی مقل ازرق [illegible] قوی
و طراسالیون از هر یک [illegible] توله همه را نیم کوفته با قند سیاه [illegible] مغیلان در خم
[illegible] آب در آن که خم را در سرگین اسپ دفن کنند و بگذارند تا در جوش
خود و چون برسد یعنی از جوش فرو نشیند آنرا صافی نموده در شیشها کرده نگاه دارند
هر صبح و شام چهار پیاله قهوه خوری از آن بنوشند و اگر خواسته باشند از آن عرق
کشیده بنوشند لاکن بغیر عرق کشیدن بهتر است [illegible] نیز از طعام [illegible]
و منافع بسیار از برای آن ذکر نموده اند ص بلادر کبیر بلیله کابلی نیم سیر دار فلفل قرنفل
از هر یک سه توله فلفل فلفلمویه از هر یک سه [illegible] یک سیر گل داودی پنج سیر قند سیاه [illegible]
وزن همه ادویه را نیم کوفته قند را حل کرده ادویه را در آن انداخته در میان خم کرده دفن
نمایند چون برسد بپالایند و بکار برند فصل ششم در مرکبات راتبه ادهان معجون [illegible]
است مسیح بالسم و مولف جهت ضعف معده و سوء مزاج و بواسیر و وسواس
سوداوی سودمند است و مقوی باه و حافظ جنین و مصلح گرده و مثانه و منفعت [illegible]
ص افیون فرفیون هر یک سه درم گل سرخ پنج درم جند بیدستر یک استار تخم کرفس کرویا
سفید تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز تخم جرجیر عاقرقرحا تودری اسپید تودری سرخ
تخم گندنا تخم کتان تخم جندقوقا تخم بادیانه نانخواه مغز تخم اترج خرفه لیمونیه نارجیل
حلبه مرزنجوش زیره کرمانی تخم شبت تخم گزر هر یک ده درم حب الرشاد تخم
حرمل هر یک [illegible] استار وج قسط زراوند مدحرج شیطرج خولنجان زرنباد بهمن سفید
بهمن سرخ ریوند چینی درونج خولنجان صمغ هر یک [illegible] استار قرنفل سنبل [illegible]

ساذج

ساذج هندی فاقله قرفه دارسینی سعد جوزبوا قطب الذریره زرنباد اکلیل الملک مر ماخوذ
حب البلسان هر یک بیست درم سلیخه [illegible] حب الآس [illegible] لسان العصافیر
سنبل هر یک بیست و چهار درم فلفل دراز فلفل الجبل هر یک پنج استار بلیله سیاه
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله هر یک بیست استار فانید طبرزد همه دارو را
کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل کف گرفته سرشته شربتی یک مثقال آب فاتر
روغن سوسن رطوبت معده و اختناق رحم را نافع باشد و گرده و مثانه سرد را گرم
کند ص آن سلیخه حب البلسان قسط از هر یک [illegible] درم قرفه قرنفل مصطکی از هر یک پنج درم گل
سوسن [illegible] عدد زعفران ده درم [illegible] از روی گل سوسن برداشته [illegible] رطل و نیم روغن کنجد
در شیشه کنند و دارو را کوفته بیخته بر روی آن ریزند و [illegible] آفتاب نهند در سایه بعد
از چهل روز بیرون آرند و بکار برند و روغن سوسن که در فالج گذشته سوای اختلاف
وزن دیگر فرق ندارد روغن لاله معده سرد را گرم کند ص برگ لاله از نبات آن جدا
کنند و در شیشه که روغن زیت بر سر آن ریزند و یکماه در آفتاب بیاویزند و روغن مصطکی
معده را قوت دهد ص روغن زیت پنجاه درم در شیشه کنند و دو درم مصطکی برو
ریزند و دم گلی را نیم آب کنند و آن شیشه را در میان دیگ بگذارند تا آب بجوشد چندان
که مصطکی گداخته شود روغن به جگر و معده را قوت دهد و حبس عرق کند و اگر بر روی
لعاب کنند و بخورند اسهال را ببندد ص آب به دو جزو آب برگ مورد یک جزو روغن
گل یک جزو همه را بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن افسنتین معده را قوت
دهد و جگر و جمیع اعضا را نیز [illegible] و اکلاً صفت آن افسنتین رومی تازه دو سیر
و نیم بکوبند روغن زیت یا روغن جوز یا روغن بادام تلخ یا روغن خسته زردالو تلخ
که نیم من باشد انداخته در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب آویزند روغن زیت محلل
جهت تقویت معده [illegible] و در تحلیل ریاح وی و جگر [illegible] منفعة مقل ازرق

سنبل الطيب مصطکی رومی علک البطم هر یک سه مثقال اسارون افسنتین قصب الذریره
هر یک دو مثقال روغن بابونه روغن گل سرخ هر یک نیم رطل ادویه را جوکوب نموده با
روغنها مخلوط کرده در آفتاب گذارند و اگر تابستان باشد هر روز بر هم زنند تا ده روز
در [illegible] گرم نگاه دارند روغن علقم یعنی روغن حنظل است و بعضی ترجمه روغن
[illegible] الحار [illegible] و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا جهت استسقا و [illegible]
[illegible] و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تقویت باه بهتر از روغن [illegible]
[illegible] میدانند صفت عصاره قثاء الحمار ده رطل میوه سالم پانزده مثقال [illegible]
شحم حنظل [illegible] مدحرج زوفا خشک [illegible] کوهی و بری [illegible] برگ [illegible]
بیخ سوسن اسمانجونی هر یک ده مثقال عاقرقرحا چهار مثقال روغن زیتون آب
صاف بالمناصفه پانزده رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته
روغن بماند پس صاف کرده استعمال نمایند روغن خطیانا نفع [illegible] جهت [illegible]
و فتق مفید و باد [illegible] و غیره آن باشد [illegible] و ورم بلغمی
را نافع است ص [illegible] مدحرج سعد سلیخه [illegible] بیخ کبر هر یک جزوی خطیانا [illegible]
رومی [illegible] همه را نرم کوفته با روغن بادام [illegible] رطل [illegible] ده روز در
آفتاب نهند روغن دارشیشعان معده را قوی کند و شکم [illegible] ص
[illegible] زیره دو وقیه چوب سلیخه قسط هر یک چهار وقیه دارشیشعان شش
وقیه همه را نیمکوفته با روغن کنجد هفت رطل با آتش نرم بجوشانند و مالیده صاف
نموده بکار برند روغن مصطکی مرکب [illegible] افسنتین رطلی علک البطم سه رطل
[illegible] مصطکی پنج رطل قردمانا هفت رطل چوب درخت مصطکی هفت
رطل عود بلسان ده رطل عود بلسان شراب خوشبو پنج قسط آب ده قسط روغن
زیت پنجاه قسط [illegible] چیزهای خشک [illegible] روز بگذارند و با روغن

زیت یکی الی سه ساعت بجوشانند پس مصطکی و علک البطم مخلوط ساخته صاف کنند
و [illegible] بکار دارند روغن ناردین منقول از منصوری محمد بن زکریا صاحب
[illegible] الدکان گفته [illegible] نقل کردم من از این نسخه از خط قاضی فتح الدین ص روغن
ناردین سنبل رومی شش درم سعد کوفی قصب الذریره مصطکی رومی از هر یک
مثقال اجزا را نرم کوبیده در روغن [illegible] در آفتاب گذارند و هر
روز [illegible] بر هم زنند پس بپالایند و بکار دارند رب فواکه جهت تقویت معده و دفع
غثیان و قی نافع است [illegible] ص [illegible] آب به آب انار آب امرود
غوره آب زعرور آب زرشک [illegible] از هر یک نیم جزوی بجوشانند تا [illegible] آید و اگر
آب حماض [illegible] مضاف سازند بهتر است فصل [illegible] در مرکبات سینه سفوف [illegible]
معده سرد [illegible] ص [illegible] قرنفل [illegible] از هر یک [illegible] سنبل مصطکی از هر یک سه درم عود خام
بیست درم شکر [illegible] سفوف انیسون
بادهای معده را دفع نماید و معده را از خلط غلیظ پاک کند ص انیسون نانخواه تخم کرفس
از هر یک پنج درم [illegible] چهار درم [illegible] قسط مصطکی از هر یک سه درم [illegible] سفید
سی درم کوفته بیخته [illegible] شربتی پنج درم سفوف الرمان ضعف معده
و امعا و اسهال [illegible] نافع است ص انار دانه بریان کرده ده درم بلوط سماق زیره
[illegible] حب الاس [illegible] بریان [illegible] از هر یک پنج درم عود خام
[illegible] کوفته بیخته [illegible] شربتی سه درم سفوف حب الاس
[illegible] و معده را قوت دهد ص دانه انگور [illegible] از هر یک چهار درم حب الاس
سماق از هر یک [illegible] کلنار از هر یک [illegible] کوفته بیخته سفوف سازند سفوف [illegible]
[illegible] زنان حامله را دفع کند و معده را قوت دهد و اشتها آرد ص [illegible]
تخم کرفس نانخواه زیره [illegible] از هر یک دو درم [illegible] سه درم کنجد [illegible] ده درم

نبات نود مثقال کوفته بیخته استعمال نمایند سفوف انفرود باد را بشکند و معده را
قوت دهد ص گرد بادیان انیسون زیره کرمانی قاقله قرنفل نانخواه تخم کرفس از هریک دو درم قرنفل
سه درم زنجبیل دارفلفل از هریک دو دانگ قند سفید مثقال کوفته بیخته شربتی دو درم
سفوف نمک که اشتها آورد و مناسب محرورین است و منع اسهال و [illegible] نماید بگیرند
نمک اندرانی و خود [illegible] بشکنند و [illegible] آهسته با سفال گرم [illegible] نهند و سرکه تیز تا آن
[illegible] باشند و [illegible] نهند نمک چون خوب خشک شود [illegible] باشند و همین سان [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] باشند [illegible] و عصاره زرشک انار دانه
ریحان و سماق که منقی [illegible] هریک [illegible] درم [illegible] اضافه کنند و کوفته بیخته
قدر حاجت بخورند سفوف نعناع معده را قوت دهد و باد را دفع کند و نفخ [illegible]
و پیش از غذا و بعد از غذا توان خورد ص نعناع خشک ده درم سماق پنج درم فلفل دو درم نمک
پنج درم کوفته بیخته از یک درم تا دو مثقال بخورند سفوف اذخر اشتهای غذا آورد و معده را قوت
دهد ص بیخ اذخر یک درم سنبل یک درم کوفته بیخته با آب سرد بخورند سفوف قرنفل جهت ضعف
معده مجرب است ص قرنفل [illegible] هریک سه درم انیسون مصطکی هریک دو درم زنجبیل نبات [illegible]
یک درم کوفته بیخته دو درم پیش از غذا بخورند سفوف نانخواه جهت بادها و درد معده و سپرز و
تقویت هضم و رفع [illegible] و خلالات بغایت نافع است ص نانخواه تخم کرفس [illegible] قند [illegible]
هم چند شربتی دو درم سفوف کهربا جهت ضعف معده که با وی حرارت باشد نافع باشد
ص کهربا گل سرخ هریک پنج درم [illegible] دو درم [illegible] ده درم [illegible] طباشیر هریک [illegible] درم [illegible]
زعفران کافور هریک دو دانگ کوفته بیخته شربتی یک درم با شربت انار سفوف ورد جهت
ضعف شهوت طعام که [illegible] نافع است صفته گل سرخ
پنج درم سماق دو درم قاقله کبار یک درم کوفته بیخته شربتی دو درم سفوف حالکی [illegible]
و [illegible] پیش از غذا و بعد از غذا توان استعمال کرد [illegible]

و [illegible] بلکه معتدل است و محلل ریاح و مقوی اعضای باطنه خصوصا معده و کبد و [illegible]
[illegible] و هاضم و [illegible] و مقوی باه ص زرنباد [illegible]
درم انیسون نه درم کرویه شامی [illegible] درم [illegible] طباشیر صندل [illegible]
هریک [illegible] درم هلیله کابلی [illegible] هریک [illegible] درم مصطکی [illegible] رومی [illegible]
[illegible] کرویا دارچینی قسط [illegible] قرنفل هریک چهار درم [illegible] شکر سفید
[illegible] شربتی [illegible] درم سفوف [illegible] معده را [illegible] و [illegible]
[illegible] ص هلیله کابلی [illegible] هریک ده درم [illegible] سفید سه درم [illegible]
ادویه شربتی دو درم سفوف [illegible] جهت [illegible] معده و [illegible] مفاصل و
[illegible] نافع و [illegible] لون و [illegible] و کلف [illegible] کلیه و [illegible]
[illegible] جماع و [illegible] و [illegible] نافع [illegible]
[illegible] ص نمک [illegible] چهار رطل [illegible]
[illegible] در ظرف سفال [illegible] تنور [illegible] آتش تنور سرد شود [illegible]
[illegible] هندی [illegible] هریک [illegible] درم تخم کرفس [illegible] درم فلفل سیاه [illegible]
درم فلفل [illegible] درم اذخر [illegible] درم افتیمون سنبل الطیب [illegible] هریک
[illegible] درم دارچینی [illegible] زنجبیل انیسون اصل السوس هریک چهار درم [illegible]
[illegible] معده [illegible] نمک [illegible] مخلوط نمایند و در ظرف [illegible] سفال [illegible]
[illegible] و [illegible] سفوف [illegible] باشد و جهت [illegible] دو دانگ [illegible]
[illegible] و برای هضم [illegible] طعام [illegible] حاجت و برای [illegible]
[illegible] عسل [illegible] باشند [illegible] عبارت از
[illegible] عوض [illegible] مخلوط کنند ١٢ مثقال
[illegible] سفوف [illegible] منسوب [illegible] اشتها [illegible] آورد و تقویت معده

و تخفیف رطوبات به تر کند نیز تقعد آلد **ص** عود قرنفل هر یک دو درم باشد نعناع بادیان یک درهم شاه
جهانه کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک دو درم باشد تا چهار درم باشد **سفوف حماض** که بیماری سفوفی
التی نوشته اند نسخه شهوت طبعی و شهوات ردیه زائل حامله نافع **ص** قاقله حب بلوط کیابه صمغی
مساوی شکر سفید برابر همه شربت دو درم تا یکدرم و در نسخه بجای کیابه لسان الثور است **سفوف خرنوب**
اسهال معده و استفراغ معده را نافع است و تقویت امعاء نیز کند **ص** خرنوب نبطی بادرانه
زیره کرمانی بذر سماق ثابت کنار حب الآس مصطکی بلوط کشنیز خشک بریان کرده مساوی کوفته بیخته
شربتی یک مثقال **سفوف قرب ص** تخم حماض زرشک بهدانه مویز تخم خشخاش کشنیز خشک
بریان کرده گل سرخ خرنوب شامی بلوط طباشیر هر یک یکدرم سماق حب الآس هر یک دو درم انار
دانه چهار درم کوفته بیخته سفوف سازند **سفوف زرشک** ضعف معده را نافع باشد
و شکم به بندد **ص** سماق یا بخواه زنجبیل انار دانه بریان کرده زرشک منقی آلو کنار هر یک دو درم
کوفته بیخته شربتی یک مثقال و در بعضی نسخه شکر طبرزد بیست درم افزوده اند **سفوف سماق**
تشنگی نشاند و اسهال صفراوی و استفراغ معده و بعض را نافع باشد **ص** صمغ عربی گلنار هر یک
دو درم حب الآس انار دانه بریان کرده هر یک پنج درم سماق ده درم خرنوب پانزده درم کوفته بیخته
یک مثقال بخورانند **سفوف شمار** که عبارت از بادیان است غذا هضم کند و اشتها آورد و بادها
تحلیل کند **ص** زرد پوست دو درم پوست بیخ کبر چهار درم مصطکی تخم کشوث هر یک نیم وقیه
پوست بیخ کرفس شش درم گل نفشه هفت درم انیسون یک وقیه بیخ سوس دو وقیه شمار سه وقیه
کوفته و بیخته هم چندوی شکر آمیخته سفوف سازند **سفوف فی** که درد معده با بولا
است منقول از شرح حکیم علی **ص** عود خام مصطکی سنبل قاقله جوز بوا هر یک دو درم سعد
مرماحور انیسون تخم کرفس هر یک سه درم گل سرخ چهار درم کوفته بیخته یک مثقال با شربت
سیب یا شراب ریحانی بخورند **سفوف فیکه** شهوت کلبی را که نسبت طبع بود مفید است
ص خرنوب شامی خرنوب نبطی هر یک نه درم بکک لوبیه خشک بکک سلاب خشک

برگ مورد بخور مریم خشک هر یک دو درم بلوط بریان خشک حب الآس هر یک یکدرم زیره کرمانی بلور
ریان ده درم و اگر در مزاج گرمی باشد بذر قطونا بریان اضافه کنند و بقدر حاجت افزونی فعل
آرند **سفوف فیکه** قی صفراوی باز دارد **ص** کافور نیم دانگ طباشیر دو درم گل نیشابوری سه
درم گل سرخ سماق هر یک یکدرم شربتی یکدرم با آب انار ترش یا آب سیب ترش **سفوف دیگر**
بقی بلغمی مفید باشد **ص** سک نیم جزو عود مصطکی هر یک جزوی ریوند چینی پودینه خشک با نخواه
دو سه درم شبت بذر خیار بنده خشک کوه هر یک دو جزو شربتی یک مثقال با آب
به و اگر عطش و تیز باشد آب به و آب اطراف زرد بدهند **سفوف فیکه** منع غثیان
و قی محرورین کند **ص** عود و رمی لویت بیرون لسنه پودینه خشک هر یک دو درم گل سرخ
طباشیر هر یک یکدرم زرشک سماق انار دانه ترش هر یک پانزده درم شربت مثقالی
با آب انار و شربت پودینه **سفوف مخترع** بعضی اهل تجربه که در امر هضم و دفع قبض
مثل این کمیات و در کار اشتها حکم سیماب دارد **ص** کما زنگ کما کما زنجبیلی کما موسی
یعنی ترب کما برنگ پودینه کما برگ کتان جمله را جدا جدا نمک برآورده بر بیخ نمک را
و عطر یا نخواه که برابر مجموع باشد باید یک پاس پیس سفوف کنم لقا چهار بند قدر
خوراک از نیم ماشه تا ماشه **سفوف** بجهته شکر نیج منقول از بیاض حکیم مرحوم **ص**
هر زنگی بیخ بیل گری بادیان کوکنار زال مورسلی اسپغول بیخ کشنیز خود بوا تاک موتهه
کیری گتیر انبه همه از ده برابر هم خام و نیم پخته کرده همه اجزا شکر سفید آمیخته یک
چمچه صبح و یک چمچه شام بخورند مجرب است **سفوف دیگر** برای شکر نیج هر نوعی که باشد
مجرب است **ص** موچرس مابین کل دهاوه از هر یک یکدرم مصطکی دو دام بیل گری کوکنار
رال خشک هر یک یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند یک ماشه شام بخورند و غذا
برنج ساده و دال مونگ نفع بخشد این مرض را دفع کند **سفوف سیریز** از سفوفهای
هندی است در کثرت نفع نظیر ندارد و اشتها آورد و قرب بیرد و رنگ را سرخ کند

★ سفوف که مشهور ... و بعضی بهار ایام نفع میرساند معمول جدی والی و عمی ... من ونقل والده الالچی خورد

مصطکی کنگول دارچینی زنجبیل فلفل دراز عنبر الاشهب موی ... صندل سفید اگر ...

کنول لته زیره سفید زیره سیاه پنج ... از هر یک نیم ماشه کافور نیم سرخ ...

نبات هموزن ادویه سفوف سازند شربتی نیم ماشه با آب ★ سفوف ملح ...

معمول و مجرب من نمک سانبر یکرطل نمک سنگ پانزده مثقال نمک اندرانی ...

مثقال نوشادر پانزده مثقال تخم کرفس پنج مثقال فلفل سیاه بادکم چهار مثقال

فلفل سفید ... مثقال عاقرقرحا اذخر بادکم دو مثقال افتیمون سنبل ...

کمون هر یک یک نیم مثقال دارچینی تخم الجدان مغز تخم معصفر زنجبیل انیسون اصل السوس

از هر یک یکدرم سانبر را صاف کرده استعمال نمایند و اگر ... نمک را صاف کنند

خوب میشود و اگر نوشادر کانی بهم نرسد همین نوشادر را صاف کرده استعمال نمایند

شربتی از یک ماشه تا دو ماشه سفوف ... بجهت شاه جهان پادشاه برای ضعف معده

و اسهال والله اعلم نفع بسیار بخشیده من قرنفل عنبر مصطکی الالچی خورد عود غرقی

الطیب ... سوخته کهنا فارسی مشک ... مرجان کهربای شمعی ... از هر یک

پوست بیرون پسته مغز بیل طباشیر از هر یک ماشه کوفته بیخته سفوف سازند شربتی ...

از هر یک یکدرم تا یک مثقال سفوف طباشیر لولوی امراض حاره معده و کبد ...

مفید باشد من آن طباشیر سفید صندل سفید سماق ... از هر یک ... درم مروارید

ناسفته کشنیز خشک ... از هر یک چهار درم غنچه گل سرخ ده درم ابریشم مقرض

ورق طلا ورق نقره از هر یک یکدرم بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال

سفوف ... مقوی معده و دماغ است و مانع صعود بخارات از معده بدماغ

... استعمال کنند بعد از تنقیه معده و نافع است از برای سنبات که سبب

صعود بخارات بلغمیه از معده بدماغ باشد من ... زنجبیل کندر ... از هر یک

و کشنیز خشک چهار جزو نبات سفید ... جزو کوفته بیخته شربتی ... درم با ... درم تا ...

به شیرین یا شور حلوا غذا با قلیه یا توابل حاره سفوف ... شکم ... و معده را

قوت دهد و قی رفع کند و لون را نیکو گرداند و اشتهای طعام آورد من ... اصفهانی

از لوبیت و دانه یک کف نیم من در سرکه بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن کوفته نیم من

عسل در سرکه آن ریزند و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و این دارو ها کوفته و بیخته

بان آمیزند زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه زعفران از هر یک

دو درم شربتی چهار مثقال سکنجبین ... تپهای محرقه و جگر و معده گرم را سود دارد

و تشنگی نشاند من آب انار ترش و شیرین از هر یک نیم من بقوام آورند و قدری

زرشک و یک چهار یک سرکه صاف و یک من قند اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام

آید و اگر بدل سرکه آب ترشی کنند شاید سکنجبین لیموئی معده و جگر را قوت

دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بگشاید و طعام هضم کند و خفقان را فایده بخشد

من آب ... مثقال سرکه صاف و گلاب و آب لیمو از هر یک سی مثقال قند یکمن

بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین افسنتین درد معده را که بسبب صفرا باشد نفع دهد

... افسنتین در سرکه تر کنند و از آن سرکه سکنجبین سازند چنانچه رسم است

سکنجبین وردی معده گرم را نفع دارد من گلقند شکری در گلاب گرم حل کنند

و صاف نمایند و سرکه آن قدر که مطلوب باشد آمیخته بقوام آورند سکنجبین ...

در تقویت معده و جگر بی نظیر است ... من ... در سرکه تر کنند و صاف ساخته

با قند یا عسل ... چنانچه دستور است سکنجبین نعناعی از مخترعات شاه ...

جهت اشتها و هضم طعام و تفتیح سده جگر و تقویت معده و دل و دفع غثیان

و قی نافع است من سیب ... شیرین صد درم سرکه چهل درم آب انار ترش

آب لیمو گلاب بید مشک هر یک بیست درم قند سفید یک من و نیم پودینه سبز

یک مثقال بود بنه و در طبخ بیندازند همچنان تا به چون خوب بجوشد بیرون آرند. شکنجبین
فوائد از تالیف مولف ص آب انار ترش و شیرین آب سیب آب به ترش
و آب به شیرین آب غوره آب نارنگ آب فالسه هندی آب تمر هندی از هر یک
درم سرکه انگوری شصت و چهار درم آب نعناع سه درم و عسل و نبات یکایک آثار
بقوام آرند و از جنس مشک هر یک یکدرم طباشیر سفید چهار درم هر سه را خوب باریک
نموده با قدری از این سکنجبین خوب مخلوط نمایند و بعد از آن در تمام سکنجبین
خوب بیامیزند سکنجبین بالخواه طعام هضم کند و اشتها آورد و معده را مفید است ص
بالخواه زیره سیاه زوفا جعده جبلی هر یک یک توله سرکه کهنه یک قسط و نیم عسل نیم قسط
ادویه را در سرکه تر کنند یک شبانه روز بپزند تا به ثلث رسد و صاف کنند و عسل آمیخته
بقوام آورند و با آب قلیل البرد بدهند سکنجبین تمر هندی تالیف علویخان مرحوم نافع
است از برای شدت حرارت و حمیات حاده وقتیکه با قبض طبیعت باشد و ادرار
صفراوی و مقوی معده و کبد حاره است ص بگیرند زرشک منقی نیم رطل و دو
دو رطل آب خالص و [illegible] اوقیه گلاب بخیسانند یک شب و صبح صافی آن را از
غیر مالیدن جرم آن بدست بگیرند و [illegible] رطل شکر سفید چند دانگه بجوشند و قدری
سفیده تخم مرغ مخلوط با آب بر سر آن بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاورد
مصفی نموده باز در دیگ سنگین کرده مقدار نیم رطل سرکه انگوری چند داخل کرده بجوشانند
تا بقوام آید نگاه دارند سکنجبین مسهل ص بگیرند یک من شکر سفید و در دیگ
سنگین کرده سطح آنرا مستوی سازند پس بریزند بر آن سرکه عنصل و با آتش ملایم
برفق بپزند و ببینند چون دیگر کف بر سر نمی آید صاف نموده داخل کنند در آن [illegible]
مغز حب القرطم کوبیده و نیکو بر هم زنند و بگیرند بیست درم تربد سفید مصمغ نرم
کوبیده و در پارچه کنند که آن پارچه متخلل النسج باشد و سر آنرا محکم ببندند و [illegible]

پارچه کالند

پارچه کالند و بفشارند تا مائی باند و در آن صره خیری از تربد و بقوام سکنجبین آید پس فرود
آورده سرد کرده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند شربت از ده درم تا بیست درم سنجبینا
بسین مهمله و جیم و رای معجمه و تحتانی و نون تحتانی ثانی و الف معنی آن وی کثیر المنافع
است در قلیل الدواء الحال بالجمله دوای مذکور معروف و مجرب است و جهت گرم کردن
معده و ازاله تخمه و تفتیح سده جگر و تحلیل صلابات احشا و دفع بادهای غلیظ و
تسکین وجع دندان و تآکل آن و جهت بطو استمرار و قولنج و عسر بول از برودت
بلغم بول باشد نافع نسخهای وی متعدد است صفت چند بید ستر و از جنس افیون اسارون
قوه موم و قوه هر یک یکدرم فلفل دار فلفل بابرود قسط هر یک شش درم زعفران نیم درم
و در نسخه شش قیراط و بعضی هر شش درم افرفیون بازرد و نبو در عسل کرته چند چله
باشند حل کرده ادویه مسحوقه منخوله در آن انداخته بعد شش ماه بکار برند شربت
از دانگی تا دو مثقال سنبهالک سونهته دوائی هندی است هاضم و مشتهی و دافع قسم
باد و مبهی و مقوی دل و بواسیر نافع بود صفت سونهته زیره سیاه زیره سفید
و هلیله سیاه تخم شبت تیر الانوک جوتری صندل سفید لوده کرانی مویز اگر
هلیله هر یک پنجاه و [illegible] دام زنجبیل روغن بادام گاو هر یک شانزده دام شکر
تری چهار و نیم سیر اول زنجبیل [illegible] در روغن انار سفید بجوشانند تا غلیظ شود
روغن انداخته بخته کنند بعد از آن شکر تری و اندک آب صاف نموده باهم بسرشند
و مثل حلوا بپزند و در روغن داخل کنند و هر روز یکدام تا یکدام از آن بخورند فصل هشتم در شراب
شربت افسنتین معده را پاک کند از اخلاط فاسده ص افسنتین رومی
یکدرم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید ده درم و دو من آب بجوشانند و بیالایند
و یک من قند اضافه کرده بقوام آرند شربت دینارین اسهال صفراوی را نافع باشد و بی
بارد القوه مسهل صفرا باشد و معده را قوت دهد ص ریباس را سرد نبات بکار برند چون

بیندازند و در روغن شکیل با چوبی بجوشانند و آب آن بگیرند و صاف کنند و بجو
تا ثلثی آید و ریحانی بگذارند و دیگر باره بپالایند و هر یک آب یک من قند اضافه
نموده بقوام آورند **شربت به** دل را قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام
آورد و طبع را نرم کند و قی باز دارد **صفت** به ترش و شیرین اندرون را پاک کنند و آب
آن بگیرند و پنج من آب یک من قند اضافه کرده بقوام آورند **شربت حماض** صفرا
بشکند و قی باز دارد و معده و دل را قوت دهد و خفقان گرم را نافع باشد **صفت** آب
حماض پنجاه مثقال قند سفید یکی شربت بپزند چنانکه رسم است **شربت لیمو** معده
را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بشکند و قی باز دارد و هاضمه را قوی گرداند و دفع خمار
کند بخش آن مانند حماض است **شربت عود** معده را قوت دهد و بوی دهن خوش
کند و هاضمه را قوی گرداند **صفت** عود هندی آمله مقشر از هر یک ده درم سنبل قرنفل
مصطکی جوزبوا از هر یک دو درم مجموعه را نیم کوفته در کیسه کتان کنند و در سه چهار یک
گلاب بجوشانند و کیسه را خوب بمالند تا قوت به گلاب دهد و با یک من قند بقوام
آورند و آن گلاب بر سر آن ریزند و دیگر بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و نیم درم مشک
خالص سوده در آن حل کنند **شربت حب الآس** معده را قوت دهد و اسهال باز دارد
صفت حب الآس امرود خشک از هر یک پنجاه درم قرطاس از هر یک ده درم آب [illegible]
و به دوا را از هر یک کمی و ادویه را کوفته در آن آب بجوشانند تا ثلثی آید بپالایند و
دیگر بجوشانند و بقوام آورند **شربت تمر هندی** طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده
را قوت دهد و قی باز دارد **صفت** نیم من تمر هندی را بجوشانند و شیره آن را بگیرند و
بپالایند و یک من قند اضافه نموده بقوام آرند **شربت عنبر** دهد معده و اعصاب را قوت
داده و خفقان بارد را زایل گرداند **صفت** عسل دو من با دو من آب بجوشانند و کف آن
را بردارند تا بقوام آید عنبر و زعفران سوده از هر یک یکمثقال اضافه نموده شربت [illegible]

شربت زرشک معده را قوت دهد و امراض بلغمی را نافع باشد و صفرا را موافق بود **صفت**
عسل یک من قند سفید یک من و دو من آب بجوشانند تا بقوام آید نیم درم زعفران سوده
و یک مثقال مشک اضافه نموده بیاشامند شربتی سه درم **شربت عسل** بنسخه دیگر معده جگر را
گرم کند **صفت** سنبل مصطکی دارچینی قاقله عود هندی ابیل جوزبوا از هر یک یکدرم قرنفل نیم درم مجموعه
را نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید و بپالایند و پنج رطل عسل بقوام آورند
شربت خبث الحدید معده را قوت دهد و هاضمه را قوی گرداند و لون را نیکو کند و باه [illegible]
را نافع بود **صفت** تخم کرفس بادیان زیره کرمانی نانخواه انیسون صعتر الحمار کاشم [illegible]
فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی قرفه جوزبوا سنبل تخم جرجیر تخم پیاز سعد زنجبیل از هر یک یکمثقال
خبث الحدید ده مثقال در شش مقابل ادویه شراب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند
شربتی دو سه درم **شربت عود [illegible]** معده و جگر و دل و دماغ را قوت دهد و
[illegible] و هضم [illegible] دفع کند **صفت** [illegible] ترش
و شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از هر یک صد و پنجاه درم آب [illegible]
صد درم قند بقوام آورند و عود قماری بیست درم صندل سفید سه درم بادرنجبویه گل
سرخ قرنفل مصطکی از هر یک [illegible] درم سنبل الطیب اسارون [illegible] ورق
نقره از هر یک یکدرم عنبر مشک ورق طلا از هر یک نیم درم در آن حل کنند **شراب ریواس**
جهت تقویت معده و تجوید هضم و تنبیه شهوت جماع و بسط النفس و دفع فزع و
از وبا و حرارت غریزی و تسمین بدن و تعدیل مزاج و تحسین لون و تصفیه حواس
و تنقیه فضول رویه نافع است و قوت میدهد جگر و دل و جمیع اعضای باطنه و اطفال
را و مولد خون و مدر بول است و منافع کثیر موصوف **صفت** بیخ ریواس خشک پنجاه
مثقال [illegible] فراخ بسته و آب انگور شیرین که صفا و رطل بر رطل [illegible]
سه ماه در آفتاب بگذارند پس صاف کنند به قدر حاجت و تحمل طبیعت استعمال کنند

شربت افسنتين تسكين فواق از سبب طعام غليظ بود صح افسنتين بوده نيم زيره كنند بالسويه
در آب بپزند و قند سفيد قدري آميخته تجرع كنند و اگر سبب فواق برد معده بود افسنتين
و انيسون و تخم كرفس همان و سنبل بعض آن بنوه و اگر فواق بسبب باد غليظ بود تخم سداب
يابس و نانخواه كوفته در شراب پخته تجرع كنند يا با مثلث يا آب بپزند شراب
بقراطيس جهت معده و جگر و سپرز نافع است و فساد مزاج بارده را مصلح آورده
اند كه بقراطيس بسبب استعمال اين در تمام عمر خود بمرض مبتلا نشده صح تخم سوسن
آسمانجوني نيم قيراط و رازيانه فلفل هر يك يكدرم سليخه چهار درم جمله را با ريك ساخته
در ظرف چيني يا آبگينه بنهند و شراب جيد الجوهر هفت رطل و نيم بران ريخته
سر ظرف را از گل محكم كنند و چهار روز بگذارند پس قبل غذا و بعد غذا بخورند شراب
دارچيني موافق معده بارده است صح شراب پانزده قسط عسل سه قسط دار
چيني هشت وقيه مصطكي زعفران بقدر كفايه شراب كرفس شهوت طعام برانگيزد
معده را اسود منفذ و محلل فضول و دافع عسر البول بود صح تخم كرفس تازه هفتاد
مثقال كوفته بيخته در خرقه كتان بسته در عصير عنب بيندازند و دو ماه بگذارند پس
صاف كرده بردارند شراب ورد ساده مقوي معده و مسكن عطش و حرقت احشا
و مقوي قلب بود و طبع را نرم كند و حمي را نافع است و چون [illegible] اول بالعصر است
بالآخره قبض مي آرد صح گل سرخ تازه از اقماع و تخم پاك كنند دو رطل و برا در چهار رطل
آب بجوشانند تا نيک بجوشد صاف كنند و بر هر رطل ازين آب صاف دو رطل
قند سفيد آميخته بقوام آرند و كف بردارند و بعضي قند را در آب مي كنند و در اين
هنگام خوشتر مي باشد و از آنكه عمل او بعصر كمتر است سرد اعانت ميدهد او را با آب
شربت ريباس جهت حبس قي كه بهيج دوا نه ايستد اختراع نموده صفته قسب يكجزو تخم
خشخاش نيم جزو [illegible] خشخاش نيم جزو [illegible] نعناع بقدر كه همه را نيكو بپزند

كلاب

گلاب بقدر كه يك انگشت بالا بايستد آب خالص سه چند آنها با آتش نرم بپزند تا قسب مهرا شود
پس صاف كرده برفق منعقد سازند شربت كه هرگاه معده و ورم گرم باشد بجهت تفتيح و انفجار
استعمال نمود صح زعفران صبر هر يك دو دانگ و نيم درم با لعاب تخم كتان و لعاب تخم حلبه
هر يك [illegible] ورم شربت الجبن و دواء قيه حل كرده گرم نموده بدهند شربت سنبل تاليف ابن السويه [illegible]
[illegible] از جميع بدن فرو آرد و معده را قوي گرداند صفته گل سرخ تازه منزوع الاقماع دو رطل
در چهار رطل آب خالص يك شبانه روز بخيسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس افسنتين
افتيمون در وي افكنند ديگ جوش ديگر داده از آتش فرود آرند و نيكو بمالند و صاف نمايند
و بپالايند و يك رطل و نيم عسل جيد داخل كنند و بجوشانند و كف آنرا بگيرند سنبل الطيب
آنرا ساييده در پارچه كتاني بسته در ان افكنند و چندان بمالند كه پاره [illegible]
شود پس عود هندي و مشك اصلي [illegible] از هر يك نيم دانگ كوفته بيخته در وي افكنند
و بپزند تا بقوام عسل آيد پس بر داشته نگاه دارند و استعمال كنند شربت ورد مكرر مقوي
از رياض والد علويخان مرحوم صح بگيرند ده آثار گل سرخ منقي از اقماع و تخم [illegible] آنرا در [illegible] كنند
و در قمقمه چيني باده من گلاب خوشبو مكرر بخيسانند و سه روز در آفتاب بگذارند پس
در ديگ كرده بجوشانند تا ربع آن بر رود يعني هفت و نيم من گلاب باقيمانده پس گل
سرخ را نيكو بمالند و صاف نمايند تا چيزي از رطوبت نماند در آن ثفل پس آنرا بپالايند
و مقدار ده استار ديگر گل سرخ منقي داخل كنند و بجوشانند تا پنج من گلاب باقيمانده
پس گلها را بمالند و صاف نمايند به دستور و بپالايند و مرتبه سيوم ده استار ديگر گل سرخ
در آن داخل كرده بجوشانند تا سه من و نيم گلاب باقيماند پس بمالند و بپالايند و مرتبه چهارم
ده استار ورق گل سرخ داخل نمايند و بجوشانند تا يک من گلاب باقيماند آنرا نيكو
بمالند و صاف نمايند قسري قوي كه مطلق رطوبت در ثفل نماند و بپالايند و در آن يک من
شكر سفيد داخل نمايند و بجوشانند تا كف بر سر آورد پس قدري سفيده تخم مرغ [illegible]

باب بران زنند بالف الا مع شعولس تمام کف آنرا بگیرند در مرتبه دیگر آنرا صاف نموده بجوشانند
بالقوام جلاب آید فرو آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نهند در وقت حاجت از کوفته
باشد و کوفته آنرا با گلاب برف سرد کرده بیاشامند فصل نهم در مرکبات ضماد و ضماد منقوط
ضماد دیگر نافع است از جهت اورام صلبه معده و جگر صفت زعفران صبر از هر یک یک درم افسنتین
سنبل از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته با آب گرم ضماد نمایند ضماد دیگر معده را بازو را آرام کند و قوت
دهد صفت سعد مصطکی سنبل قسط افسنتین از هر یک نیم درم قرنفل دارچینی قصب الذریره از هر یک
دو درم کوفته بیخته با آب ضماد نمایند ضماد دیگر اگر معده نفخ کند و … آورده و اگر … ضعف کند شکم براند
و … صندل و … صفت … عصاره … از هر یک مثقال …
… از هر یک چهار مثقال روغن … ده درم موم سفید … از هر یک نیم درم
موم و … را در روغن … کوفته بیخته با آن ضم کنند و بر روی کاغذ
پاره کنند و ضماد کنند ضماد دیگر که چون … کشند و … معده … اسهال …
کند و چون زیر … ضماد کنند اسهال صفرا کند و چون … ضماد کنند
بلغم براند و این ضماد از اسرار اطبا است و اطفال و پسران و کسانی که …
بدوای اسهال نباشد بدین معالجه کنند صفت … مغز … یک کف …
و آن مقدار از شیر تازه که آنرا … ریزند و بجوشانند تا … شیر را
کند بعد از آن مساوی آن روغن گاو اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید استعمال بر
ناف کنند و چون خواهند که قطع اسهال شود … بردارند و آن موضع را بگلاب بشویند
ضماد دیگر قروح معده را نافع است صفت افیون زعفران از هر یک نیم دانگ مروارید …
یک مثقال سپیده … نیم درم روغن گل نیم درم ضماد کنند چنانچه رسم است
ضماد دیگر ورم معده و جگر و سپرز را … نفع دهد و خلابات نرم کند و … را
… آید و مجرب است صفت … رطب … و … مرغ از هر یک

ده درم حل کرده بیکدرم ضماد نمایند ضماد دیگر منع قی کند صفت کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود … جزو
صندلین هر یک چهار جزو گل سرخ مشک هر یک نیم جزو و آب سماق ضماد کنند ضماد دیگر برای
درد معده حادث از حرارت نافع آید صفت … سفیداب سفرجل آب آس آب سیب
گلاب و اندکی کافور بر معده و اطراف ضماد نمایند فصل دهم در مرکبات طلائیه طلای که
ورم کهنه معده را سود دارد صفت موم شش درم سنبل مصطکی سیاه هر یک نیم درم … تخم کرنب
هر یک ده درم روغن ناردین پانزده درم صمغ را در شراب حل کنند و با موم و روغن … سرشته کنند
طلا کنند طلای که ورم معده را نفع دهد صفت دارچینی خاکستر … با عسل آمیخته بر معده طلا
طلای دیگر خلفه را که در معده افتد نفع دهد صفت صندل سفید گل سرخ مشک کافور بگلاب
کنند و بالای آن پارچه بگلاب تر کرده بنهند و چون گرم شود اعاده کنند طلای که معده
را قوت دهد صفت سنبل سعد گل سرخ رامک مصطکی قصب الذریره هر یک جزوی طلای که قی
… نافع است صفت رامک مشک کوسفاق هر یک جزوی با آب برگ مورد بر معده
طلا کنند طلای که قی باز دارد و شکم ببندد صفت گل سرخ نیم درم اقاقیا گلنار و …
جوز السرو صندل سفید و سرخ عدس برگ مورد هر یک شش درم طباشیر … درم با آب
… شکم و معده … طلا کنند طلا برای ضعف معده و وجع فواد صفت دارچینی عود
… صندل سفید از هر یک … با گلاب ساییده روغن مصطکی … بر معده
طلا کنند فصل یازدهم در مرکبات عینیه عرق بادیان جهت قوت معده و دفع … شکم
و قولنج ریحی و غیره … باشد مجرب … منقول از بیاض عم مرحوم صفت گل سرخ
… لیمو … برگ تنبول از هر یک … دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل الایچی
… گلاب چهار شیشه … شیشه آب باران … شیشه …
… عرق … جهت تقویت معده و ریاح و …
است صفت دارچینی چهار درم قرنفل نانخواه انیسون بادیان هر یک … تخم کرفس

یکدیگر و کدام مشک چهار دانگ زعفران کشمش پاشیده و چهار دانگ از آب اوویه شب تر کنایند و صبح

آن از عرق بکشند قرص دواء المسک در کتاب کفایه و قرابادین قرص زنجفیل در درد معده و امعا

و اسهال و حرارت دارد و بر دائمها دفع کند و باد بشکند و غذا را هضم کند نافع است ص زعفران انگلی

تخم سداب کرفس زنجبیل جاوشیر مغز چلغوزه هر یک ششدرم فلفل پنج درم عسل سه وزن

ادویه شربتی یک مثقال امیر قرنفلین معده را قوت دهد و باه زیاده کند و

حرقت ادرار را دفع کند ص پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی شیطرج هندی تخم کرفس

زنجبیل سطلیخ بسلیخه قرنفل بسباسه خولنجان دار شیشعان هر یک ششدرم پوست هلیله آمله

بقدر بالنخواه دار فلفل هر یک چهار درم تودری قرفه سنبل جوز بوا فلفل سونه زنجبیل هر یک

هشت درم سعد ده درم مشک دو مثقال عنبر نیم مثقال خبث الحدید بریم چند ادویه

روغن گاو چهل مثقال عسل صاف دو و نیم چند ادویه بطریق معهود معجون کنند و بعد شش ماه

استعمال نمایند شربتی دو درم به بیند مویز یا شیر تازه قیوذنجی در درد معده و جگر

امعا از سبب رطوبت و حمیات بلغمی و تب ربع و حمیات کهنه را نافع است ص پوست بیخ

بهدی ابونیه کوهی قطراسالیون سیساليوس هر یک دوازده درم تخم کرفس

بابونه جاوشیر هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل چار درم کوفته بیخته با عسل

خالص سرشتند شربتی یک درم با آب گرم قرص کوکب معده ضعیف را قوت دهد

و کلادر و سر فضول آن جمع شود و چون بر پیشانی طلا کنند صداع را نافع بود و منع

نزلات بکند و چون با زهره آن یا مغز بند و بر دندان کرم خورده نهند درد و ساکن کند

و چون با آب مرزنجوش در گوش چکانند و نیز بر نشانند و نفث الدم و سیلان خون را

از هر موضع که باشد باز دارد و سرخ هنبه و تبهای دایره را نافع بود و چون با آب مرزنجوش

دهند و چون با آب سداب بیاشامند بجمیع زهرها و گزیدن جانوران مفید آید و اگر شربت

بنوشند اسهالات و مویرا و قروح امعا و مثانه را سود مند باشد ص مرجند بیستر

سنبل سنبیجه گل مختوم پوست بیخ تفاح از هر یک چهار درم افیون چار درم زعفران قسط کولک الارض

وانیزاطلق نیز گویند از هر یک پنجدرم انیسون دو درم سیساليوس بزرالبنج صمغ عربی تخم

کرفس از هر یک هشت درم صمغ چهار او در شراب ریحانی حل کنند و دوارو را کوفته بیخته آن

سرشته اقراص سازند قرص یکدرم و در سایه خشک کنند قرص [illegible] در درد معده و تهیج

بلغمی را سود دارد ص ورق گل سرخ شش درم رب السوس چار درم سنبل الطیب رومی

طباشیر دو درم عصاره غافث چهار درم کوفته بیخته بمیفختج سرشته قرص سازند قرص

افسنتین از جهت درد معده که پس از طعام پدید آید نافع بود ص افسنتین رومی

انیسون تخم کرفس هر یک سه درم کوفته بیخته با آب صاف اقراص سازند قرص ورد شش

قی و هیضه باز دارد و خواب آورد ص قرنفل ده درم سک قرفه طالیس از هر یک سه درم مصطکی

انیسون پوست بیخ تفاح هر یک درمی کوفته اقراص سازند قرص کندر قی و هیضه را باز دارد

ص کندر شش درم قرفه پنجدرم قاقله سک هر یک سه درم مشک کافور هر یک دانگی قرنفل درمی

کوفته و بیخته قرص سازند شربتی مثقال با ده درم شراب انار منعنع قرص حب الآس

که اسهال و قی باز دارد ص سماق حب الآس کزمازج گل ارمنی نشاسته بریان کرده طباشیر

یک ده درم مقل درمی پوست انار پوست ماز و هر یک پنجدرم کوفته بیخته اقراص سازند

شربتی سه درم با آب سیب یا شراب به قرص مصطکی منع و یکبر معده را قوت دهد و طعام هضم

کند و اشتها آورد ص قرنفل مصطکی از هر یک شش درم قاقله سنبل بسباسه از هر یک سه درم عود خام

قرفه پوست ترنج از هر یک پنجدرم زعفران جوز بوا زنجبیل دار فلفل از هر یک یکدرم قند سفید وزن

ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با آب به یا سیب قرص اقاقیا معده را قوت

دهد و استرخای و تشنج او را نافع آید و طبیعت به بندد ص اقاقیا شش درم صمغ عربی کتیرا از

هر یک سه درم گل سرخ گلنار هر یک چار درم قشار کندر عود هندی هر یک یکدرم زرشک جید زعفران

هر یک نیم درم بکوبند و بحریر بیزند و با آب اقراص سازند از هر یک درم تا یک مثقال ورب

سبب یارب به یا با آب سیر و بدهند قرص سماق مجرب است جهت کسی که طعام قی کند و شهوت
غذا باز دارد ص سماق سه درم زرشک و طباشیر زیره هر یک بگلاب تر کنند و خشک کنند
هر یک ۲ درم پوست پسته یکدرم مصطکی نیم درم کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند شربتی
از یکدرم تا دو درم با شربت چهار درم نعنع یا به یا مربای انگوری قرص مشک نسخه مجرب ذکریا است
معده و دل و جگر را بقوت دهد و اوجاع بارده معده را زایل کند و غشی و خفقان
بارد را نافع آید ص مصطکی قرنفل عود دارچینی سنبل سک جوزبوا کبابه هیل پوست ترنج
ماقد هر یک یک مثقال مشک دانکی کوفته بیخته بشراب بدلجانی اقراص سازند شربتی
یک مثقال قرص ورد مسمی به بیدالورد نافع است از برای اسهالهای کبدی و طحالی و
معده و حمیات سوداوی و بلغمی ص گل سرخ منزوع الاقماع هفت درم رب السوس
پنجدرم فقاح اذخر سنبل الطیب سلیخه سوداء مرمکی زعفران مصطکی رومی از هر یک ۲ درم
مر و زعفران را در سرکه انگوری حل سازند و بمالند و بپالایند و باقی ادویه را کوفته بیخته
اقراص سازند و اگر خواسته باشند ادویه را با سه وزن مجموع عسل مصفی سرشته معجون
سازند فصل سیزدهم در مرکبات کافیه و لامیه کادی تالیف شاه ارزانی جهت تسکین
درد معده و امعاء و کلیه و جگر و سپرز و جمیع اعضا نافع است و سریع العمل و قولنج
را نجات مفید صفت بابونه گل سرخ سنبل حلبه تخم کتان تخم شبت سبوس گندم
اکلیل حلبه را هر چه بهم رسد بجوشانند پس در مثانه گاو اندازند و تکمید کنند و اگر اسفنج با ملد
بدین ترکیب بر عضو نهند قوی تر باشد لعوق ماروان جهت تقویت معده و دفع قی عنیف
مجرب است ص گل سرخ آلو سفید پوست بیرون پسته انار دانه زرشک دانه از هر یک پانزده
مثقال سماق هفت مثقال نعناع تخم مورد هر یک شش مثقال جمله را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل بماند صاف کنند همراه آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی هر یک بیست و
دو نیم مثقال سرکه شصت و ۲ مثقال نبات ۲ چند مثقال بقوام آرند و اندک اندک

بلیسند

بلیسند لعوق نعناعی فساد شهوت را اگر از بلغم و صفرا باشد نافع است ص نعناع سعد
یک مثقال راوند چینی یکدرم خشخاش نیم درم ورد یکدرم کوفته و بیخته در پنجدرم شربت بنج
آمیخته لعق نمایند فصل چهارم در مرکبات منقیه منقی صفرا ماء الشعیر بیست درم آب سیر منقی پخته
بیست درم آنکه املج خیارزه را پخته باشند و سکنجبین هر یک ده درم منقی بلغم ص خردل
سفید یکدرم بوره نیم درم نمک نفطی نمک هندی هر یک ربع درم جمله کوفته با عسل آمیخته صبح
درم طبیخ شبت چهل درم سکنجبین عسلی حلکه بنوشند منقی سوداء ص تربد مقطع یکدرم
نمک هندی پنجدرم شبت خرفه جمله را در دو رطل آب بپزند تا که نصف بماند سکنجبین عسلی
آمیخته بنوشند منقی صفرا و بلغم ص سکنجبین عسلی ده مثقال نمک ۲ مثقال آب ترب
چهل مثقال و هم آمیخته بنوشند منقی رطوبات معده و مره صفرا و مره سودا است ص
تخم ترب تخم شبت تخم خربوزه اصل السوس هر یک سه مثقال بپزند و آب او با انگبین و با سکنجبین
بنوشند منقی معمول بلاد عجم ص آب برگ سبز آب ترب نمک قدری آب شبت همه
را مخلوط ساخته بنوشند باید دانست که قی منع است کسانیکه باریک گردن و تنگ سینه
بوند و بدن نحیف بود زیرا که در میان سینه یا در گلو یا در سر آفت باشد و قی باعتدال منقی
معده و موجب جودت هضم و سبکی سر است و با فراط مضر جگر و چشم و مضعف معده و
مسقط قوت و موجب لاغری و برای قی وقت معین نباید نمود بلکه بلا تعیین در
ماهی ۲ بار متوالی قی باید کرد و شرط توالی برای آن است که اگر از اول چیزی ماده باقی
مانده باشد قی دوم برآید و اولی ترین وقت برای قی زمان ضعیف است و باید
چشم منقی بر فاده بسته بعد باشند ... چشم وی را از عقب بندند چنانچه الحال رسم
است و ما که از قی فارغ شود چشم نکشاید و بعضی مردم ساخته است که خریطه از ...
برگ و ریحان رفاده ... بر چشم گذارد و بهتر این است که شکم نیز بر فاده مربوط
نمایند لیکن بلاتیت و بعد الفراغ از قی حار فرایح تمضمض بسرکه مخلوط آب نمایند و

از گلاب و آب ورد بشویند و اشیای مناسبه مقوی معده بکار برند و هم چنین
صاحب امزجه بارده و رطبه و یابسه اشیای مناسبه بعد قی بعمل آرند و صاحب مزاج
حار را باید که بعد از قی چیزی ملایم بخورند و کذلک ضعیف و لاغر بخلاف مرطوب مزاج که
از قی برنهار و بعد از امتلا بهتر است و منکشف بهذا القدر من المقال کیلا یوجب الملال
معجون افستین جهت درد معده و وجع الفواد که از خلط سوداوی باشد نافع
است ص افستین هفت درم انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم سلیخه ده درم افیون
چند هر یک سه درم عسل سه چند همه بطریق متعارف معجون سازند معجون سنگدان جهت
معده و تحلیل ریح وی نافع است و دل را قوت دهد ص پوست سنگدان خروس طباشیر
هر یک سه مثقال گل سرخ پنج درم نعناع خشک بریان حب الآس هر یک سه درم [illegible]
و بپخته بشراب [illegible] معجون سازند شربتی دو مثقال معجون اذخر نافع است جهت کسانی که
بسبب درد معده طعام را قی کنند ص بیخ اذخر سعد از هر یک یک درم نانخواه هلیله اسود
هلیله فلفل کندر هر یک نیم درم زنجبیل دارچینی سلیخه [illegible] هر یک ربع درم مصطکی عود
خام هر یک ثلث درم قرنفل مسک دانگی مویز با دانه سه چند همه [illegible] دانه از مویز برآرند
و با آب بسایند پس به همین آب دانه مویز کوفته مویز نیز [illegible] بپزند [illegible] تا غلیظ
شود بعد از آن ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند شربتی بقدر بادام معجون زرنباد جهت باد که
در معده و حوالی جمع آید و ایذا دهد نافع است ص زرنباد درونج هر یک سه درم مروارید [illegible] کهربا
ابریشم [illegible] قرنفل زعفران جند بیدستر هر یک یک و نیم درم سنبل [illegible] هر یک نیم درم
کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال معجون طباشیر حرارت و رطوبات معده را نافع
است و معده را قوت دهد و اشتها آرد و تشنگی بنشاند و حرارت فاسد دفع کند ص
طباشیر سفید گل سرخ هر یک ده درم سماق منقی از حب سه درم گلنار قاقله کبار هر یک یک درم
مصطکی نیم درم شربتی سه درم با آب سیب یا به معجون فیقرا جهت شهوت طین و دیگر

چیزهای بد

چیزهای بد نافع است ص ایارج فیقرا ده درم هلیله کابلی [illegible] کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم بطبیخ بابونه معجون اصطمخیقون [illegible] مزاج و درد معده را
سود دارد ص قسط [illegible] سنبل سلیخه مصطکی از هر یک دوازده درم زراوند طویل فلفل سیاه فلفل
سفید تخم کرفس [illegible] انیسون نانخواه زیره کرمانی [illegible] اسارون افستین
[illegible] نعناع خشک از هر یک چهار درم کوفته بعسل سرشته معجون سازند معجون افستین
درد معده و جگر که از سردی [illegible] نافع بود ص انیسون تخم کرفس افستین
مغز بادام تلخ مساوی کوفته باشند چندان عسل معجون سازند شربتی سه درم معجون [illegible] معده
و جگر را نافع آید ص سنبل الطیب فقاح اذخر قصب الذریره از هر یک چهار درم مویز منقی سلیخه
از هر یک پنج درم زعفران [illegible] انیسون از هر یک یک درم فلفل [illegible] از هر یک سه درم [illegible] مویز را
در شراب [illegible] حل کنند [illegible] کوفته بیخته [illegible] با عسل معجون سازند معجون
نانخواه معده را پاک کند و اشتهای طعام آورد و باه را قوت دهد ص سعتر نانخواه زوفا نعناع
خشک شونیز زیره کرمانی از هر یک پنج مثقال [illegible] زنجبیل جوز بوا فلفل از هر یک
سه مثقال [illegible] دو مثقال کوفته بیخته با سه چند عسل معجون سازند معجون [illegible] ضعف معده
و بواسیر را سود دهد ص پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد آمله [illegible] گل سرخ هر یک ده درم
[illegible] سنبل اذخر مصطکی هر یک هفت درم خبث الحدید [illegible] صد درم کوفته بیخته
بعسل معجون سازند شربتی سه درم معجون قسط اوجاع کبد و معده را نافع بود ص دارچینی سلیخه
خشک هر یک شش درم انیسون ریوند چینی تخم کرفس هر یک ده درم اسارون [illegible] درم زعفران
هشت درم فقاح اذخر [illegible] و چهار درم [illegible] شراب حل کنند [illegible] کوفته ممزوج کنند
و با عسل معجون سازند معجون خبث معده را پاک کند و قی بلغم و سوداوی را باز دارد و دوار را
نیز نافع بود ص هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی [illegible] از هر یک سه درم افتیمون چهار درم
نمک هندی سه درم ایارج فیقرا ده درم غاریقون چهار درم کوفته بیخته با سکنجبین ساده بسرشند شربتی

مربای هلیله

شود و آب گرم **معجون** نافع برای ضعف معده از ریاض علم مرحوم **ص** هلیله سیاه املج …
حصرم بالیس از هر یک یک وقیه کمون کرمانی هر یک خواه نعناع از هر یک پنج درم مصطکی عود از هر یک یکدرم
کوفته بیخته با عسل معجون سازند **مربای هلیله** مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و اکسیر را
نفع کند و گویند این مربا را یکسال تمام بخورند از جمیع آفات در امان و خوردن مربا پرهیز نمایند
موی سفید نشود و اکثر هلیله سبز و تر ساخته شود و نفع بیشتر است نسبت آنکه از هلیله خشک
سازند و بهترین طریق ساختن این است **ص** صد عدد هلیله بزرگ بگیرند و نیم کوب یا خشک
و در ظرف سنگ نهند و آب این قدر ریزند که آنرا بپوشاند و خاکستر تاک پنجاه درم بر آن
پاشند و ده روز بگذارند و هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند و تازه کنند پس هلیله‌ها
بیرون آرند و نرم بشویند تا لویت جدا شود بعده در دیگ نهند و همان قدر آب که و را
بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر … نیز ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته شود
پس بیرون آرند و مکرر بشویند و بپارچه خشک کنند تا علت لویت بحال نماند و جدا
کرده پس هر هلیله را بانگشت خلخله ده جا الی بزنند پس در ظرف سنگ نهند و عسل
صاف بر آن اندازند آنقدر که او را بپوشد و بیست روز بگذارند و هر سه روز عسل
تغیر دهند و هم گاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در هلیله اثر کند و بعد
نصف که عسل چند صاف اندازند آنقدر که در بپوشد و در ظرف سنگ بدارند و پس از
چهل روز بکار برند و اگر خواهند در ادویه سازند و چینی زنجبیل قرنفل بسباسه جوز بوا عود
مصطکی مشک کوفته بیخته بیفزایند و صد عدد هلیله را از ادویه مسطوره هر یک یک وقیه
و مشک نیم درم کافی است و اگر بجای عسل قند گیرند قلیل الحرارت باشند و در ایام
مناسب تر بود و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک جهت استمساک
اجزاء او و رفع کودوبن عفوصت بجوشانند و بعد طبخ نهند و هند که هم معروف **مربای آمله**
منافع او چون منافع هلیله مربی است و در ازدیاد و حفظ نافع تر و طریق ترتیب او چنان

مربای آمله

است کرد و هلیله کوفته علامت آنکه مربی آمده … توان ساخت **مربای زنجبیل**
گرم و خشک است معده را نیکو گرداند و درد مثانه را نیز نافع است بول را براند و باه را
کند و تنها … بلغم را نیز سودمند **صفت آن** زنجبیل تر را … دیگ کنند و شب روز …
بر آن … بپزند و بعد از آن بر آرند و بشویند و بآب عسل بجوشانند تا بقوام آید
مربای فلفل تقویت معده و جگر و دل و دماغ و بهر امراض … لغایت نافع است
ص پوست بیرون … سبز بود … مربای اترج نیز … **مربای کوکمان** مقوی باه
و معده **ص** کوکمان تازه که … شده باشد … ازان …
بجوشانند تا بقوام آید **مطبوخ اکلیل الملک** که ده درم بلغم معده بعد از گذشتن ضعف
روز بعد استعمال آب رازیانه تازه و آب کرفس تازه هر یک دو وقیه با پنج درم روغن
بادام شیرین بکار برند **ص** اکلیل الملک بیخ رازیانه از هر یک ده درم در چهار رطل …
آب بپزند تا ربع باقی ماند … چهار وقیه با پنج درم روغن بید انجیر و سه درم روغن
بادام شیرین دهند **مطبوخ انار دانه** معده را قوت دهد و قی باز دارد **ص** انار دانه ده درم
مصطکی نعناع هر یک یکدرم در یک رطل آب جوش دهند تا به نیم آید پس صاف کنند و عود
و مشک … کوفته بیخته اضافه نمایند و بنوشند **مطبوخ** مجرب و معمول است جهت
سنگ … **ص** … خس هر یک … هر یک نیم …
آب بجوشانند و صاف نموده عسل … اضافه کرده بخورند و در مزاج گرم وزن
ادویه گرم کم نمایند و در صغیر و ضعیف البته وزن جمیع کم نمایند و در قوی بیفزایند
مطبوخ برای سوداء مزاج معده و ریح بارده **ص** … نیم مثقال دارچینی قرنفل
بادیان خطائی … مصطکی هر یک یکدرم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع آید
عسل چهار درم اضافه نمایند **ماء الجبن** … اخلاط غلیظ دفع نماید
… و استسقاء … نافع بود **ص** …

ماء العسل

از هریک نیمی در سته رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند صاف کرده برصبح و شام بیست درم
باشد درم روغن بید الخیر بنوشند از شفاف ماء العسل معده را قوت دهد و اشتها آورد
و بول براند و امراض بلغمی را نافع بود منقول از شفائی من عسل یک جزو و آب سه جزو بجوشانند
تا ثلث باند اگر خواهند دارچینی خولنجان مصطکی زعفران زنجبیل هیل جوزبوا بسباسه
کوفته بیخته بقدر احتیاج اضافه نمایند فصل یازدهم در ادویه مفرده برای وجع فؤاد
باید و بعضی عطر گلاب طلا و شدید المنفعه است در وجع فؤاد جهار اسبغول مجرب الفواق
شمیم عود العطاس و هو بالهندی نکچهکنی دوائی عجیب برای فواق عود قماری
نرم ساییده در عسل سرشته سه مرتبه یا چهار مرتبه لعق نمایند همان وقت قطع
مرض می نماید جالینوس گفته که پوست اندرون سنگدان خروس خشک نموده
اندکی بخورند معده را قوی میسازد اند طبیخ پوست پسته ساده یا با دارچینی مسکن حمی
و غثیان است جدوار نیم مثقال در گلاب ساییده بخورند مقوی معده است مشک
فاوزهر معدنی و حیوانی و تریاق فاروق قدر یک قرص با ماء العسل جهت نفخ معده
و سقوط اشتها نافع است دوای عجیب بگیرند قرنفل در سیب ترش نمایند چنانکه سر
قرنفل اندکی بیرون ماند و تمام قرنفل در سیب داخل شود و چند روز همچنین نگاه دارند
این قرنفل برای نفخه و وجع فؤاد و تقویت معده بیعدیل و گلاب آن سیب
و نیز از این سبب اندکی ساییده الاطفال اگر قی عارض میشود اگر بخورانند نفع

جهت تقویت معده

داده و آزموده است سفرجل خوبون اینجهت تقویت معده نهایت موثر و
چون سفرجل را در آب جوش بگیرند و پارچه بر او گذارند و بر جا گسترده کرم این [illegible] گذارند
[illegible] و بالای او خشک شود و سفرجل بریان کنند در تقویت معده نهایت قوی

آب سفرجل

الاثر است و اگر آب سفرجل بریان را کوفته بیخته بگیرند و شربت انار شیرین منعنع
و مصطکی ساییده قدری اضافه نمایند دوا اجید است و همچنین حکم فقاع است

والکثر آب این را با شیاء مقوی معده مناسبه استعمال نموده شده و فواید جلیله
مشاهده شده خمیر آن جو طلا را نه تا مرشی شود و در وقع حل کرده بعد از یک شب [illegible]
با کرطل از آن بنوشند التهاب مفرط معده و تشنگی را و قی صفراوی و خفقه و تپها و
اسهال صفراوی بیعدیل است آب کاسنی عرق آن شده و آب خیار شنبه [illegible]
حلقوم بنوشند در ورم گرم معده را نافع و [illegible] اللطیف گوید این لبن حامض غلیظ
است بعد از آنکه مسکه از آن جدا کرده شد و بسیاری از اطبا اشتباه واقع
شده است یکی را مفان و دیگری استعمال می نمایند و صاحب ذخیره گوید آن
آب حاف است که از گذشتن و فرع در جامه خشک [illegible] جدا گردد و ایلاقی هم چنین
گفته لیکن این مخالف کلام اطباست که در اکثر مقام واقع شده است اعنی قولهم
الماء الذی فوق الرائب و در بیجا اقوال دیگر هم هست ترک نموده لفلتة الجدوی و مزاج
این شیر در است و بصفراوی مزاج موافق تر و ملین چون صاحب گرم مزاج که از ادویه
گرم تنفر کند سقمونیا مشوی بقدر دانگی در شیر او قیه رائب حل کرده بخورد و سقوط
اشتها اگر بسبب امتلاء صفرا باشد دور کند فصل شانزدهم از مقاله دوازدهم در ادویه
مستعمله در ضمادات و اطلیه وجع معده صفته صندل گلاب آب حزف آب اطراف
بیدانه آب قشر کدو طحلب کافور سعد اذخر سنبل قصب الذریره مصطکی و نوا آب
نعناع بابونه آنوخلبه آنوجوانشق حب البان کنند موم تخم کرنب روغن ناردین [illegible]
سایه قسط افسنتین روغن قسط روغن مصطکی تخم کتان قرنفل دارچینی قنه حب
بلسان قرد مانا ماد وام بخ شحم بط روغن بابونه شحم و جاج خطمی شبت ادویه مستعمله
در نفخه من کند زکل ارمنی کبابه قاقله سک کافور مشک قرنفل انار دانه سماق افیون
سعد ورق اترج نعناع قرفه فستق [illegible] مصطکی عفص حب الاس کلنار کزمازج پوست
انار خرنوب بلوط [illegible] شاه بلوط ادویه مستعمله در اضمده نفخه صفته عصاره لحیته التیس

اقاقیا عنبر اشهب سماق گلنار صندل زعفران پوست انار سویق عدس سویق شعیر آب ورق
آس آب به آب سیب کافور بعد آب اطراف گرم رماو قصب مرکند کعک کمون
گل ارمنی ادویه مستعمله در فواق ص تخم کرفس دو قوه پوست پسته وج افسنتین پودینه
اسارون قسط قطر اسالیون سعد کمون جند بیدستر زنجبیل زراوند سداب نانخواه
کندر بالنگ سعتر تمام آب گرم لعاب اسبغول ماء الشعیر روغن بادام شیرین ادویه
مستعمله در شهوت ردیه ص بلوط افسنتین بلیله املج نعنع خبث الحدید ایارج فیقرا انگ
[illegible] الانباط کمون نانخواه قاقله مرکب اذخر سکر عصاره غافث اذخر ادویه مستعمله
در علاج قی صفراوی ص حب الآس مصطکی نعنع سک ورد گلاب سماق زعفران آب
برگ مورد طباشیر سعد زرشک دارچینی پوست بیرون پسته سویق عنبر آب اطراف
گرم ادویه مستعمله در قی بلغمی ص انار دانه تمام پوست اترج کمون سک خیار لوا قصب
الذریره سنبل مصطکی زعفران عود افسنتین قرنفل سعد کبابه طباشیر فرنجمشک پودینه
قاقله بسباسه فودنج پوست پسته دارچینی ورد افسنتین آب به آب سیب ادویه
مستعمله در قی الدم ص منع که اثبات شد گشنیز خشک ورد لک سماق کندر گلنار
تخم خرفه عصاره لحیة التیس شاخ گوزن سوخته اقاقیا طین رومی دم الاخوین آب
بارتنگ زعفران تخم خشخاش نشاسته مصطکی بزر البنج مقاله بیست و سیم فی
تدبیر الکبد والطحال والمرارة مشتمل بر چهار فصل فصل اول قلم شکسته رقم می
خواست که مراره و طحال را در مبحث علاحده بگفتار لیکن ارتباط این هر سه عضو با
کبد بر آن آورد که همه در یک مبحث منتظم گردند پوشیده نماند که جگر عضو رئیس است
و صحت وی موجب صحت و سوء ترتیب آن خطاترین اشیاست هر کبد را او
خوردن آب دفعه بر زنها خصوص بعد حمام و جماع بار امیت [illegible] که شود [illegible] لطف
برید کبد میشود و لزوجات تمامها خار انکبد زیراکه موجب سده میشود و گندم گون [illegible]

علت باشد از جمله لزوجات است نسبت بکبد اگر چه بعد هضم کبدی است با عضای دیگر
نرج و ادویه تا خو کبد هر چه درو مراره باشد که بسبب آن تفتیح کند یا قوت دیگر باشد که
بجهت آن تفتیح نماید و یا قبض که بسبب آن قبض تقویت کند و یا عطریت که بجهت آن
مناسب جوهر روح باشد و منع عفونت نماید مثل دارچینی و تفاح و اذخر و غیر آن و باید
ادویه محلله بر کبد استعمال نکنند مگر آنکه با ادویه قابضه یار باشد و احتیاط مبالغه در تبرید کبد
نه نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد گشت و نه در تسخین کبد که منجر بذبول است و بهترین
وقت خوردن دوا آن است که طعام از معده بجگر گذشته و هضم درو پذیرفته و فضول از
جدا گشته باشد ماکول و مشروب مانع نفوذ غذا نشوند و از جمله خطا در علاج کبد آن است
که استعمال نماید هر گاه که ماده در حدبه کبد باشد و او را هر گاه در تقعیر ادویه کبدیه باید
نهایت باریک بودن تا بسوی کبد برسند و ادویه ملطفه از شان او آن است که حدت
در خون پیدا نماید و اگر چه تفتیح میکند پس طبیب لازم است که لطف این اشیا نظر
داشته و بر سده که در میان کبد و مراره باد در میان مراره و امعا بسبب التحام و
باشد توقع بهترین نباید داشت و در سده که در میان امعا و مراره واقع شود
براز سفید می باشد بخلاف آنکه در کبد و مراره باشد باید دانست که هر گاه طحال
فربه شود بدن لاغر میگردد و گاهی موجب میشود امتلاء طحال حیات مختلفه را در فرق
در علاج طحال و کبد باعتبار قوت و ضعف هست زیراکه ما ممکن بر کبد استعمال ادویه
حاره مثل حل تقطیف روا نیست و از ادویه که مخصوص طحال اند از آن جمله [illegible]
بیخ کبر و اسقولوقندریون و ثوم بری و اشق است فصل دویم در مرکبات الغیه
اثاناسیا لفظ یونانی است و معنی وی منفذات و بعضی گفته اند که معنی وی
الم و بهتر کنم است و چون که دو ادویه که دوا الکبد قریب و شاخ ماعز و داخل میشود مسیح بدوا
[illegible] الذیب و الماعز نیز شده او جاع کبد و طحال و معده و اسهال بلغمی و سعال مزمن

وحمی بلغمی و خدر و وجع کلیه و مثانه و بواسیر را نافع بود و اسهال بلغم کند و بول را روان کند
حابو صفت آن مرافیون زعفران جندبیدستر بزرالبنج قسط فوه دارچینی غافت خشخاش
شانج زراوند سوخته جگر گرگ خشک کرده مجموعه مساوی آنچه کوفتنی است بکوبند
وآنچه گداختنی است بگدازند و در شراب و عسل صاف معجون سازند و شش ماه بعد استعمال
نمایند شربتی نیم مثقال تا یکدرم آب سیب منقول از شفائی اقروسیا بلغت یونانی
یعنی جالب المواد است و از تالیف بقراط جهت پادشاهی که شکایت میکرد از ضعف معده
گرم است در ثانیه و یابس در ثالثه جگر و سپرز و معده و کلیه را قوت دهد و سده بگشاید و
در ابتدای استسقا نافع باشد و علل بارده را دفع نماید و بول براند و سنگ از گرده و
مثانه بیرون آورد و بدن را قوت دهد و آنچه بروی شش ماه گذشته باشد بهتر بود و قوت این
یک نیم و گویند تا به سال باقی می ماند صفته قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم
زیره کرمانی دو قو عود بلسان سلیخه فوه نانخواه اذخر تخم کرفس هر یک یکدرم وج
زعفران هر یک دو درم مرصاف سه درم حب الغار ده عدد کوفته بیخته بعسل کف
گرفته سرشته و در بعضی کتب عسل شش چند نوشته اند شربتی یک بندقه با
آب گرم یا ماء الاصول فصل سیم در مرکبات ثانیه تریاق الطحال بجهت اقسام امراض
طحال چون وجع و حرارت و صلابت و اورام و غیر آن نافع از معالجات بقراط
صفته مغز چلغوزه کرسنه تخم الجزر هر یک دو دانگ زراوند مدحرج هر یک دو درم پوست بیخ
کبر [illegible] بازرد اشق سوفا [illegible] بیخ کذبری یا زعفران بلوط سبعه الرمان هر یک
سه درم ساذج هندی قردمانا [illegible] جاوشیر مسلطرامشیع بیخ سوسن اسمانجونی [illegible]
انیسون ساساليوس فوه صباغين وج هر یک چهار درم حب بلسان حب البان
اسقولوقندریون بیخ لبلاب عنصل مشوی سنبل شامی سنبل سفید پوست بیخ
جعده هر یک پنج درم ورق لسان الحمل ورق علیق زیره کرمانی هر یک [illegible] درم طحال

تریاق طحال

مراره یعنی زهره

حمار وحشی طحال اسب طحال ثعلب هر یک پانزده درم فرفیون [illegible] درم آنچه کوفتنی است
بکوبند وجمیعا در شراب بگدازند و با عسل منزوع الرغوه معجون سازند و بعد فصد و [illegible]
سایر قوابض جهت صلابت با سکنجبین بزوری و جهت تهیج با ماء الاصول و برای ورم
دموی و صفراوی با سکنجبین ساده و ماء الشعیر و جهت ضماد از برای تهیج با سرکه حل
ساخته و جهت ضماد صلابت با آب کرفس گداخته با موم و روغن انداخته و جهت ورم
دموی و صفراوی ضماد و قدر قلیل آن با آب لسان الحمل و آب برگ بزرقطونا و حی العالم و
عصا الراعی مستعمل است و اگر خواهند که جهت اورام دموی و صفراوی بخورانند با آب کدوی
مشوی بدهند و اگر کدوی تازه نباشد کدوی خشک یا سحیق که اضافه نموده با سکنجبین و با آب
کاسنی و آب عنب الثعلب و مانند آن استعمال نمایند تریاق الکبد جهت جمیع امراض حاره
و بارده کبد منفعت منقول از شرح حکیم علی صفته دارچینی خشک فلفل زیره کرمانی سنبل الطیب
بیخ سوسن اسمانجونی هر یک درمی شیطرج تخم فنجنکشت تخم لسان الحمل بیخ لسان
الحمل تخم بلسون بیخ بلسون پوست بیخ غار پوست بیخ غافت مغز بادام شیرین مغز بادام
تلخ بیخ کوف جعده غاریقون بابونه حب البان زعفران هر یک یکدرم و نیم پوست بیخ کبر
خشک کهربا راوند چینی فوه هر یک یکدرم و ثلث یکدرم بوره ارمنی ملح اندرانی زوفا خشک
فوه تخم جبلی ساذج هندی مصطکی تخم [illegible] تخم خروب السوس هر یک [illegible] درم سرخس و [illegible]
هر یک [illegible] درم و نیم تخم کرفس انیسون افسنتین رومی ورق حی العالم قنطوریون باریک
صاف کهربا راوند چینی فوه هر یک یکدرم و ثلث یکدرم بوره ارمنی ملح اندرانی [illegible] میعه سایله
میعه یابسه هر یک سه درم اسارون فطراساليون فقاح اذخر بیخ اذخر تخم الجزر [illegible]
کرم افتیمون هر یک شش درم کبد [illegible] خشک [illegible] حب الاس زرنب طالیفی ورق طرخشقوق
حب کاکنج هر یک ده درم عیدان الملک راوند چینی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم
عصاره افسنتین [illegible] هر یک بیست درم همه را سوای زبیب و ورق طرخشقوق و حب

جهت جمیع امراض [illegible]

کاکنج کوفته بیخته با این شش جزو بیامیزند و ترکیب دهند اما باید صنف این دوا محبوب امتزاج خواهد یافت پس با عسل سرشتن مناسب تر مینماید **فصل چهارم** در مرکبات حابیه **حب غاریقون**
سده را بگشاید و در استسقا و امراض کبد را نافع باشد **صفت آن** افتیمون و صبر از هر
یک شش درم غاریقون چهار درم انیسون و فطراسالیون تخم کرفس و تخم خیار از هر یک دو درم
سقمونیا یکدرم کوفته بیخته با آب خالص حب سازند **حب ماذریون** استسقاء زقی را نافع باشد
صفت ریوند چینی عصاره غافث تخم کرفس از هر یک سه درم غاریقون پنج درم ماذریون مدبر ده درم
کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم **حب بهرامی** استسقاء بلغمی را نافع بود **صفت آن**
صبر سقوطری دو درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه تربد سفید مصطکی
از هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم غاریقون سه درم حنا یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو
درم **حب اشخار** جهت صلابت طحال از تألیفات **ص** پوست هلیله زرد زنجبیل اشخار سفید شقاقل
بریان کوزیره سفید نمک سنگ برابر کوفته بیخته تقند سیاه کهنه سه سال هم چند سرشته حبها
خود ساخته از دو ماشه تا چهار ماشه بدهند **حب** برای صلابت طحال **ص** زنجبیل فلفل زرد
چوب چینی کشنیز چوا کها برابر کوفته در شیره کهیکوار یعنی گل خطمی حب بسته یکی هر روز بخورد
فصل پنجم در مرکبات دوائیه **دوائی** که در ابتدای ورم کبد زمانیکه بسبب آسیبی که از
خارج رسیده باشد استعمال شود گرم و ورم و حرارت را زایل کند و خون باز دارد **ص** ریوند
چینی گلنار دم الاخوین ثلث بادیان مساوی شربتی یک مثقال با آب **دوائی** جهت
یرقان اصفر و اسود معمول حکیم شاه محمد مرحوم **ص** طباشیر دار هلد هر یک پنج ماشه سائیده
با عسل بیدام جمع نموده بخورانند **دواء الکرکم** منافع این خوب و منافع کثیر است **صفت**
زعفران سلیخه سنبل هر یک دو درم فقاح اذخر قسط دارچینی هر یک یکدرم کوفته بیخته یک
شبانه روز در شراب انگوری تر کنند روز دیگر بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال
دبید ابرسا نافع است از برای فساد مزاج و معده و اجتماع ماده اصفر و بطن کرده است

از

است از استسقاء زقی و طبل و بطنی است **ص** ابرسا بیست و چهار درم فلفل سیاه بیست
درم زنجبیل الجندان از هر یک دو درم انیسون مصطکی دارفلفل از هر یک چهار درم نانخواه
تخم کرفس از هر یک شش درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی مقدار یک عفصه **دوائیکه** صلابت طحال کم کند و مجرب است **ص** برگ اکله که خود
بخود از درخت ریخته باشد صد عدد نمک سنگ اشخار سهاگه زنجبیل نمک سیاه نمک
سفید چوا کهار هر یک بیست درم المونج ده درم روغن سرشف ده درم شیر اکله آمیخته
بر برگهای اکله هر دو قت طلا کنند و در دیگ گلی تو نهند و سر دیگ بخمیر بگیرند پس دیگ
را بگل پاکیزه گرفته بعد خشک شدن میان یاحیک دشتی گذاشته آتش قوی دهند
و بعد از سرد شدن سر دیگ بگشایند جمله اجزا خاکستر شده را هر روز در شش انگشت آب
شبانه بخورند و از ترشی و شیرینی و اشیاء دیگر و ماهی پرهیز نمایند **فصل ششم** در مرکبات
لابیه و سینیه **روغن سنوقل** جهت ورم صلب جگر بسیار نافع **ص** پوست بیخ
کوفته و برگ جمسوم کوفته عوص دو بیست هر یک کفی همه را در آب کشنیز سبز دو رطل تر کنند
پس روغن خیری خالص بیست درم بر آن انداخته یک شبانه روز بگذارند و در این
مدت در هر ساعت حرکت دهند روز دوم بگیرند و دیگ پاکیزه و مصفی و بجوشانند و آن
آب و سبوس گندم تا دیگ خوب صاف شود و باندازند پس دواها را در دیگ انداخته
باتش نرم بجوشانند تا آب کشنیز جذب شود صاف کنند و بکار برند **سکنجبین ریوند**
یرقان و درد جگر را که از گرمی باشد سود دارد **صفت** تخم کاسنی نیم کوفته بیست درم گل سرخ
تخم شاهتره تخم کشوث هر یک ده درم ریوند پنج درم ریوند را نرم کوفته در خرقه بندند
و باقی ادویه دیگر در ده من آب بجوشانند و در میان آن کیسه ریوند را بمالند تا شیره تمام
باز دهد بعده صاف کنند و با یکمن قند سفید و چهل مثقال سرکه بپزند بالقوام آید شربتی
پانزده درم **سکنجبین قوی** استسقاء و صلابت سپرز و ورم صلب جگر را نافع است

وسده بگشاید صفت رازیانه از بیخ بیخ رازیانه پوست بیخ کبر انیسون کاسنی زوفا یابس
خوه غافث افسنتین از هر یک ده درم تخم کشوث تخم کرفس پوست بیخ کرفس جعده سنبل
اسارون از هر یک هفت درم در آب صد درم سرکه بخیسانند و بعد جوشانیدن و صاف کردن
بایک من قند بقوام آرند سکنجبین [illegible] سختی جگر و سپرز را نافع است و جهت سده و قطع
اخلاط غلیظ و وجع و ضیق النفس رطوبی مفید صفت پیاز عنصل نیم رطل بکارد چوبین ماهر [illegible]
قطع کنند [illegible] سرکه کهنه نیم رطل اندازند با آتش نرم بپزند تا که پیاز عنصل [illegible] شود پس
صاف کنند و [illegible] رطل سرکه قند سفید یک نیم رطل آمیخته با آتش نرم بقوام آرند و اثنای طبخ کف
[illegible] فرو دارند و بکار برند سکنجبین مازریون استسقاء رقی را نافع است صفت سرکه
ده استار آب صاف نیم من و برگ مازریون یک وقیه در سرکه و آب یک هفته
تر دارند پس بجوشانند و صاف کنند و قند سفید بکمی آمیزند و بقوام آرند و اگر آب سفرجل
پنج استار و عوض آب گلاب آمیزند بهتر باشد سکنجبین بزوری اصول سده جگر و سپرز
بگشاید و بلغم بر آید و صفرا نشاند و معده را سود دارد و ص انیسون تخم کشوث رازیانه
پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس از هر یک پنجدرم تخم کاسنی ده درم همه را نیمکوب کنند و در یک
نیم رطل سرکه کنند و نیم رطل آب خالص یک شبانه روز تر دارند و با آتش نرم بپزند تا قدری
آب کم شود و قند سفید پنج رطل [illegible] بقوام آرند سکنجبین ساده صفرا را دفع کند و محرور
مزاج را موافق باشد و تبهای حاده و جگر گرم را مفید بود و تشنگی بنشاند و سده بگشاید
و بول براند صفت قند سفید یک من در دیگ کنند و کف [illegible] چهار یک سرکه صاف بر سر
آن ریزند و بقوام آورند یک وقیه گلاب بر سر آن ریخته فرو گیرند سکنجبین بزوری بارد
سده جگر بگشاید و بول براند و استسقاء و تبهای حاده را نافع بود و تشنگی بنشاند
صفت پوست بیخ کاسنی هفت درم [illegible] از هر یک پنجدرم خیارین و کاسنی نیمکوفته در یک
چهار یک سرکه [illegible] و آب بخیسانند یک شبان روز روز دیگر بجوشانند و بپالایند و بایک

می فرو

من قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده جگر و معده بگشاید و بول براند و فضول بلغم از
معده پاک کند و مستسقی را نافع باشد صفت تخم کاسنی نیم کوفته تخم کشوث تخم کرفس رازیانه انیسون
از هر یک پنجدرم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم در آب و سرکه بخیسانند [illegible]
دیگر روز بایک من قند بقوام آرند سکنجبین بزوری معتدل سده جگر و سپرز را بگشاید و تبهای
مرکبه دور نماید و بول براند صفت تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم جمیع نیمکوفته در [illegible]
رطل آب و بیست درم سرکه بخیسانند یک شبانه روز روز دیگر جوشانیده بایک من قند بقوام آرند
سکنجبین دیناری نسخه اقرابادین نافع امراض جگر و سده آن صفت ریوند یک مثقال پوست
بیخ کبر پوست بیخ کاسنی تخم کرفس تخم کشوث بیخ [illegible] سه مثقال تخم کاسنی پنج مثقال [illegible]
تخم گل [illegible] مثقال در یک سیر سرکه انگوری و [illegible] سیر آب بخیسانیده بجوشانند
و بایک سیر قند بقوام آرند شربتی [illegible] تا پنج مثقال تا ده مثقال سفوف هلیله [illegible] درم جگر را نافع
بود صفت پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک
پنجدرم کوفته شربتی سه درم با شیر شتر سفوف دیگر باد را دفع کند و استسقاء طحلی را نافع
بود صفت تخم کرفس رازیانه انیسون اسارون قسط ریوند چینی از هر یک دو درم زیره کرمانی [illegible]
درم سنبل سعد از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته شربتی یک مثقال سفوف که بجهت استسقاء
مجرب است صفت حلتیت سه درم فلفل دراز زنجبیل نانخواه هر یک شش درم پوست هلیله
زرد شیطرج قسط بهمن سفید [illegible] هر یک نه درم کوفته بیخته سفوف سازند قدر استعمال و
طریق آن برای طبیب است سفوف دیگر که جهت سپرز مجرب است صفت زوفا خشک پوست
بیخ کبر عنب الثعلب [illegible] تخم [illegible] سداب [illegible] شربتی [illegible] درم با سکنجبین
سفوف لک جهت یرقان و ورم جگر و حمی صفراوی نافع است ص لک مغسول یکدرم طباشیر تخم [illegible] درم
زعفران دو درم ریوند چینی دو دانگ و نیم کافور دو دانگ شربتی [illegible] درم با شراب تمرهندی یا شراب آلو
سفوف که جهت سپرز مجرب است و در یک هفته زایل میکند منقول از تذکره ص مرجان سوخته

در ورم

یکدرم کثیرا هم دانگ بنوشند و دستور شربتی یک مثقال و عرق بهار چهار مثقال و مرجان هم دانگ تا یک مثقال مقوی دل او
نمایند مجرب است **فصل نهم** در مرکبات شربتیه منقوله **شربت بزوری** مخرج عم منفعت **صفت** تخم کاسنی تخم
بادیان هر یک بیست درم تخم کشوث تخم کرفس هر یک سه درم تخم خربزه گاوزبان غافث هر یک پنجدرم
تخم خیارین گل سرخ هر یک ده درم تخم کاسنی هم درم ریوند چینی مثقال نبات یک آثار دستور شربت سازند
شربت ریوند مفرد جگر را قوت دهد و سده بگشاید ریوند بیست درم در سه رطل آب تر کنند یکشبانه
روز با آتش نرم بجوشانند و با سه رطل قند سفید بقوام آورند **شربت ریوند مرکب** جهت امراض
جگر و سپرز و تفتیح سده و تلیین طبع نافع **صفت** ریوند ده درم تربد موصوف غاریقون اسفایج
تخم کاسنی هر یک پنجدرم زنجبیل هم درم ثلث قند سفید صد درم شربت سازند و قدر حاجت بنوشند
شربت بزوری جهت امراض جگر و تفتیح سده و اصلاح مزاج وی نافع **صفت** پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه
هر یک سه درم تخم کاسنی یک اوقیه بیخ کرفس گاوزبان اصل السوس مقشر تخم کشوث تخم قثا و
تخم خطمی هر یک ده درم شکاعا بادآورد هر یک پنجدرم لک مغسول چهار درم انبرباریس صندل سفید حشیش
غافث افسنتین رومی هر یک سه درم اسارون یک مثقال آنچه کوفتنی است بکوبند
و در آب بسیار گرم یکشبانه روز تر دارند بعده صاف کرده با پنج رطل قند سفید و صد درم آب تخم
کاسنی و نیم رطل سرکه و نیم رطل گلقند هم اوقیه آب لیموی اخضر و شش اوقیه آب رازیانه بقوام
آرند و بعد فرود آوردن از آتش ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته آمیز کنند و بدار و دیگر نسخه
او در شب می آید **شربت بزوری معتدل** معمول **صفت** تخم کاسنی تخم خیارزه تخم خیار بادرنگ تخم
خربزه هر یک یکمثقال و ربع آن بیخ کاسنی هم مثقال و نیم بیخ بادیان یک مثقال و ربع قند سفید
دو دانگ مثقال بطریق متعارف تیار سازند **شربت زرشک** مزاج حار گیرند و معده و قلب را نافع اشتها
و اشتهای طعام آورد **صفت** زرشک منقی بیست و پنج مثقال شب در آب خالص هم صد مثقال
بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف آید پس بگیرند آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین
آب سیب ترش آب به ترش آب انار ترش آب لیمو سرکه انگوری هر یک پنجاه مثقال و

و بعد بالا در یم لعقه چند جوش دهند و کف بردارند پس فرود آورده بگذارند که دو قوام نیم گرم شود آب
صافی از او بگیرند چنانچه درد داخل نشود و با یکمن رطل قند سفید بقوام آرند پس فرود آورده سرد
کنند نگاه دارند شربتی یک اوقیه **شیافه** که استسقا طحالی را نافع بود و ماء الاصفر دفع کند **صفت** سلاف
مرمکی بلادر یانه تخم کرفس تربد سفید بوده ارمنی هر یک یکدرم شکر سرخ پنجدرم با آب سلاف شیاف
سازند **شیافی** که در استسقا زقی استفراغ زرد آب کند **صفت** غاریقون هفت قیراط
مس سوخته هم نصف درمی با جو دانه هم ثلث عدد انجیر پنجاه عدد کوفته بیخته با مغز بادام
شیافه ساخته بردارند **فصل هشتم** در مرکبات ضمادیه و طلائیه **ضماد** با دستی و سینه بلا
هم کنند خاکستر چوب رز و خاکستر شبک برصاوی اسپه که سرشته در حمام ضماد کنند **ضماد دیگر**
و ورم جگر که از گرمی بود سود دهد منقول از کامل الصناعه کافور مصطکی سادج هندی هر یک یکدرم
فوفل گل ارمنی هر یک هم درم نیلوفر بنفشه هر یک سه درم صندل سفید گل سرخ هر یک پنجدرم
صندل سرخ نه درم کوفته بیخته با موم و روغن گل یا روغن مورد یا روغن بید یا روغن
نیلوفر بقدر حاجت ضماد نمایند **ضماد دیگر** در ورم جگر که از سردی بود مفید است زعفران هم درم حب
بلسان عود بلسان مصطکی سنبل الطیب اسارون قسط سلیخه هر یک سه درم اکلیل الملک
حب سفرطلیا ارمنی افسنتین هر یک پنجدرم کوفته بیخته با موم سرخ و روغن سوسن
یا روغن قسط یا روغن ناردین بحسب حاجت آمیخته ضماد کنند **ضماد دیگر** ورم و بدبلغمی را نافع
دهد و انفجار کند **صفت** بابونه اکلیل الملک بیخ بنفشه بیخ خطمی لیمو نیه انجیر مویز منقی حبیر سایر زرابی
روغن خشکه اجزا مساوی ضماد کنند **طلاء** اماس و بعض جگر را نافع بود و درد ساکن
گرداند **صفت** گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک هر یک پنجدرم گل سرخ تخم کاسنی تخم
کشوث شیاف مامیثا هر یکی سه درم اسارون ریوند چینی هر یک هم درم مصطکی
نیم درم زعفران هم دانگ سحق بیخته با آب کاسنی و گلاب طلا کنند **فصل نهم** در مرکبات
قاقیه و کافیه **قرص زرشک** کبیر درم معده و جگر و تبهای بلغمی و استسقا را نافع بود

در ورم جگر

ص عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک سه درم گل سرخ ترنجبین هریک
شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث
فوه لک مغسول ریوند چینی هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بآب ترنجبین سرشته
اقراص سازند قرص زرشک حار ص زرشک پنج درم لک مغسول ریوند چینی عصاره
غافث سنبل انیسون مصطکی هریک درمی کوفته بیخته اقراص سازند قرص ریوند ورم
وصلابت جگر و سپرز و تبهای کهنه را نافع باشد ص ریوند چینی شش درم فوه لک مغسول
[illegible] سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هریک یکدرم کوفته بیخته بآب خالص
اقراص سازند قرص غافث یرقان و ورم جگر و سپرز و تبهای ربع و کهنه را نافع بود و سده
بگشاید عصاره غافث بیست درم سنبل ده درم طباشیر سفید چهار درم کوفته بیخته
بآب هندبا سرشته اقراص سازند قرص شیرم استسقاء زقی را نافع بود ص شیرم
بلیله زرد مساوی کوفته بیخته قرص ساخته شربتی دانگی با سکنجبین و بتدریج می افزایند
قرص فرنجمشک سده جگر و سپرز بگشاید ص تخم فرنجمشک تخم کاسنی خرفه کدو مساوی
کوفته بیخته با سکنجبین ساده سرشته اقراص سازند قرص ایرسا سپرز صلب را نرم کند ص
ایرسا چهار درم فلفل سفید اشق هریک دو درم اشق را در سرکه حل کنند و باقی ادویه
کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین بزوری قرص فوه
طحال را نافع بود ص فوه دوازده درم زیره پوست بیخ کبر زراوند طویل هریک دو درم کوفته
بیخته با سکنجبین سرشته اقراص سازند و با طبیخ انیسون استعمال نمایند قرص سنبل
ورم صلب کبد و معده و جگر را نافع بود ص سنبل فقاح اذخر سلیخه ریوند چینی قصب الذریره
هریک سه درم زعفران مر انیسون قسط تلخ فلفل هریک یکدرم مقل مصطکی هریک دو درم
اشق نیم درم و مقل را در شراب مثلث حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بیخته بآن
سرشته اقراص سازند جهت ورم و درد معده با شراب و جهت ورم کبد با سکنجبین

دهند قرص مازریون استسقاء زقی حار را نافع است ص تخم کاسنی ده درم مازریون
غاریقون عصاره غافث از هریک یکدرم و چهار دانگ گل سرخ مغز کدو خیار هریک دو درم
و نیم کوفته مجموع را ده قرص سازند و هر روزی یکی قرص بدهند قرص راوند ترکیب جالینوس
است سپرز صلب را بگدازد ص راوند چهار مثقال فلفل سفید سنبل اسارون اشق
هریک دو مثقال اشق را در سرکه عنصل حل کرده ادویه دیگر کوفته بیخته بآن سرشته اقراص
کنند شربتی یک مثقال با سکنجبین قرص کاکنج بارد استسقاء حار را نافع بود ص مازریون
غاریقون پوست هلیله زرد هریک پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل [illegible]
تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس هریک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر [illegible]
سنجری از هریک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده داروهای دیگر را کوفته بآن سرشته
شربتی دو درم تا چهار درم قرص کاکنج حار نافع است استسقاء را اگر آن حرارت نباشد ص
مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج هریک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی
عصاره غافث سنبل الطیب انیسون هریک دو درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل
شربتی سه درم تا چهار درم کاد دیگر جهت درد جگر که با تب باشد ص برگ عنب الثعلب برگ
کاسنی هریک یکدسته در آب بپزند و بروغن بنفشه آمیخته ضماد کنند فصل دوم در مرکبات
میمیه و نونیه ماء الاصول حرارت جگر و یرقان را نافع است ص برگ کشوث برگ کاسنی
برگ عنب الثعلب کاکنج لبلاب رازیانه جمله را هر چه بهم رسد بکوبند و بیفشرند و [illegible]
بقند شیرین کنند خوش شود معجون ریوند درد جگر و معده و اورام رحم را نافع باشد ص
ریوند چینی شهدانه بیخ [illegible] بیخ کرفس رازیانه انیسون با خواه مساوی بعسل
سرشته کنند و بعضی بدل شهدانه را انیسون میکنند شربتی یک مثقال با ماء العسل معجون
حب الغار نسخه محمد زکریا قولنج بگشاید و استسقاء طبلی و جمیع امراض ریحی را که با آن
حرارت نباشد نافع بود ص سداب خشک پنج درم نانخواه زیره کرمانی کاشم شونیز سعتر

کرد و باقی اسارون مغز بادام تلخ جعفوده فلفل بود بنه دار فلفل موج رو ماحب الغار جنید بیدستر

از هر یک ده درم جاوشیر سه درم سکبینج چهار درم صمغها را در شراب حل کنند و داروها را

کوفته و داخل نموده بعسل سرشته شربتی تا مثقال **معجون کمال** ورم جگر را نافع بود **ص** گل سرخ چهار

درم تخم سوسن هفت درم ریوند چینی لک مغسول از هر یک یک مثقال و نیم سلیخه زعفران بلادر

حل کنند و داروها را کوفته بیخته بدان مخلوط ساز ند و بعسل سرشته **معجون خطبا** صلابت

جگر و درد معده و گرده و مثانه را نافع باشد و سده بگشاید **ص** خطبا نارد می فلفل

ده درم قسط اسارون سنبل ریوند چینی از هر یک هفت مثقال کوفته باشند و زن

ادویه عسل سرشته شربتی دو درم با آب سداب **مطبوخ ریوند** سده جگر مفتوح بگشاید

ص ریوند چینی دو درم افسنتین فقاح اذخر هر یک هفت درم جلبه ده درم سونیز منقی حیل

درم الخیر بیست عدد سداب بر یکدسته علی الرسم بپزند شربتی چهار وقیه با روغن بادام

نقوعی که یرقان اسود را مفید است **ص** طباشیر غیره گل سرخ ده درم زبیب تلخ استاند

همه را در آب گرم بخیسانند یک شبانه روز پس هر روز چهار وقیه با شکر یک هفته بخورند

فصل یازدهم از مقاله سیم در ادویه مفرده **دوائیکه** در تذویب صلابت سپرز

و استسقا نیز می افزاید عرق کنند یک لعقه زیکسی در آب آمیخته بنوشند و بتدریج بیفزایند

شربت کامل وی چهار سرخ است **دیگر** نوشادر نیم درم با آب ترب بنوشند و ترب و کجند

مساوی بگیرند و بکوبند و گرم گرم بر سپرز ضماد کنند مجرب است **دیگر** ده درم سپرز بلاد انو سما

بریان یک حصه خردل شش حصه کوفته بیخته قدر یک مثقال بخورند **دیگر** افسنتین را با روغن

گل و موم نرم ساخته ضماد کنند برای وجع کبد مفید است **دیگر** ابی در طبخ افسنتین بپزند

و ضماد کنند برای تهیج و استسقا جدوار بنفش در آب عنب الثعلب سپرز طلا نمایند

و بجهت استسقا بابونه زرنباد و زنجبیل **دوائی** که درد کبد را ساکن کند و عصاره برگ سپرز

و نرم وقیه با سکنجبین بدین آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب تلخ کبر

طحال

طحال در استسقا

طحال را بسیار نفع میکند و بعضی گفته اند که اگر گوشت قنفذ خشک کنند و با رب بخورند دو درم

با سه درم بدهند استسقای لحمی را نافع و به حرف جالینوس ... و آب ... برند حکم

ماقی اوس بنوشند با یک هفته بجهت یرقان مجرب است ... عصاره نیلوفر ... میکنند

جبن رطب و زبد البحر را میکنند یرقان را از چشم بعد زوال مرض براز سفید طب کر استخوان

باشند و قیتکه با زعفران مساوی الوزن در چشم کشند دم و میکنند یرقان ... گفته اند کر سمک صنعا

خرانی وقتیکه سه روز متوالی هر روز سه عدد صاحب یرقان بخورد نفع نماید نفع عظیم میکند

بخاصه دیگر با لخاصیت طحال را نافع است **ضماد** نافع آلو جو آب ورق طرق و ...

ضماد نمایند این بیطار گوید در وایش با سکنجبین بخورند چند روز منفعت تمام بخشد

تخم کبر با سکنجبین بزوری العتیق نمایند ماده را بطریق بول و براز بیرون میکند و قرص بوده

و قرص کبر و قرص بنجنکشت و قرص اشق پس از طعام خوردن انسب است **فصل دوم**

الادویه المستعمله فی امراض الکبد عصاره افسنتین عصاره امیرباریس عصاره غافث

عصاره ریوند تخم کاسنی تخم خیار ریوند تخم خیار زه تخم خرفه گل سرخ صندل سنبل مصطکی تخم کرفس بادیان

لک ناخواه انیسون اذخر فوه اسارون خطبا تخم کرفس فوه ابهل بادام تلخ قسط سلیخه

تخم بادیان زعفران فطر اسالیون کمادریوس کافیطوس طباشیر اسقولوفندریون تخم

کشوث تخم کبر حب بلسان حب البان سلیخه اکلیل الملک فلفل قصب الذریره درونج زراوند

افیون زنجبیل قرنفل خولنجان اخریق سنبل شونیز سعد دارچینی عود ترمس حب الغار رو فوه

فلفل ساذج بلیله زراوند غرفه اشنه مشک حقنه رب السوس بهدانه اسقطعلی رو

بجوبیه زیره عاقرقرحا کافور تخم کدو کاهو اصل السوس تخم شبت تربخین گزانج مرسنبل رومی

میعه سایله عود بلسان زرنباد ماء الحمص فی ضماد اوجاع الکبد سنبل مصطکی سعد اذخر قصب الذریره

صندل زعفران آب سیب فوه قثا کافور روغن گل موم بنفشه ساذج افسنتین موم

اسقیل صبر حب الغار عود روغن جنبلی روغن آس گل سرخ حماما قسط تلخ خطمی نیلوفر بابونه

اتوجو اکلیل الملک بیخ ازخر لادن سلیخه جوسلیخه قردمانا بادام تلخ روغن قسط عود بلسان
ادویه مستعمله در اطلیه وضمادات استسقا من اتوجو سنبل بعر غنم وابل بورق زیره گل ارمنی
حماما قردمانا سنبل مقل صبر مرکند رجب بلسان لادن سلیخه قسط عاقرقرحا میعه یابسه زراوند
گل سرخ سیسالیوس اکلیل الملک قرنفل مصطکی شحم حنظل شبرم حب النیل سقمونیا بیخ خطمی
میعه سائله تربد اصل السوس سرگین گاو نمک زهره گاو مویزج صمغ صنوبر بیخ کبر شحم روغن
گل جرجیر بیخ ابی جبر بیخ مرخ فربیون قثاء الحمار ادویه مستعمله در امراض طحال من حب الغار کزمازک
بیخ کبر بودینه غافث طباشیر اسطوخودوس افسنتین فوه لک ریوند جوز السرو جعده ترنج
دسقولوقندریون زعفران ایارج فیقرا غاریقون هلیله زروج انیسون تخم کاسنی بادآورد
اشق مقل زراوند نمک هندی تخم خرفه بیخ کبر سداب حرف شاهتره سونیز هلیله کابلی
تمر کبر تخم کشوث زرشک دارفلفل اسارون مصطکی حب البان کاکنج قسط جاوشیر اطراف
الطرفا بابونج عنصل فلفل سفید اصل السوس کمادریوس تخم خیار زه ادویه که داخل می
شوند در ضمادات اوجاع طحال خردل بیخ کبر بیخ غافث بیک سلاب اشق مقل ازرق
باقلا حلبه اتوجو اکلیل الملک تخم کتان بابونه سنبل خروس تین السعد اشنه کزمازک
کندر صبر سکنجبین جاوشیر ادویه مستعمله در علاج یرقان من هلیله کابلی وهو شاهتره افسنتین
غافث تمر هندی غاریقون بیخ سوسن بیخ کاسنی الوزبیب طالیقی بیخ افتیمون صبر ایارج
فیقرا نمک هندی بیخ بادیان اسقولوقندریون بیخ کبر افتیمون خربق سیاه سقاع عناب
ریوند سقمونیا جوارشن عصاره قثاء الحمار کشوث بزر القطف تخم ترب انیسون تخم کرفس
طباشیر بادیان زعفران کافور عصاره افسنتین صندل تخم خیار زه زرشک تخم خیار بادرنگ تخم
کاسنی تخم خرفه گل سرخ لحم کاهو فقاع اذخر فصل سیزدهم در طریق استعمال شیر در امراض
کبد و طحال بگیرند شیر از شتر جوانی صحیح که بعید العهد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن
او گذشته باشد و اول ضعف روز بیش از شروع شیر باید از شتر لاغر جو و نون لطف

و بعد از مسهل

و بعد از مسهل ولقه باشند مثل قیصوم و شیح و کشوث و کاسنی و عنب الثعلب سیر و امثال
آن و شتر اعرابی جهت این کار بهتر است و از چهار درم تا شش درم باشد در ابتداء شروع نماید
و هر روز بعضی قدر اکتفا کنند و شربت بسیار با گل انگبین یا غیر مرکبی مناسب اضافه
نموده بخورند و بعد از سه روز هر روز نیم درم بیفزایند و زیادتی وزن شیر مقدار استعمال
آن بیست یکروز یا چهل روز یا زیاده از آن موقوف برای طبیب است و باید هرگاه که
شروع شیر کرده شود در غذا کم باید کرد و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدری تقلیل
نمایند تا اینکه بموقوف شیر و کفوف غذا مناسب استعمال کرده شود و اگر معده مریض
ضعیف باشد و اشتها کم بود غذا موقوف کنند و اکتفا بر شیر نمایند و هرگاه که کوهی در
مرض کبد جمع شود استعمال شیر جایز نیست و تا مرض مستحکم نشود شیر نباید داد و
و اگر با شیر بول شتر بیامیزند در ازاله استسقا نافع تر خواهد بود و وقتیکه ورم احشاء باشد
روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب است و بعد از ده روز
لیا است که شکم نرم میشود و لیا است که قبض میشود اگر استطلاق شود معلوم
باید کرد که بدن اعتقاد میکند یا شیر منتفع میشود در صورت تحقیق فکر اعداد ضرور
است و اگر شکم نرم شود در نوب و رشانه تا انضمه لکار نبرند با شیر بلکه و روز موقوف
نمایند باید از همان وقت که شیر دوشیده شود بخورند تا نگذارند که سرد شود و اگر از پستان
شیر خورند مناسب تر است و این سفوف تصنیف استاد مد ظله العالی بعد
هفتم همراه شیر داده شود نظر و عدیل خود ندارد و فواید کثیره مشاهده شده من عصاره غافث
غاریقون نرم سفید تربد سفید گل سرخ از هر واحد یک مثقال ریوند چینی سنا مکی هلیله
کابلی از هر یک نیم مثقال باشد کوفته بیخته سفوف سازند و بکار برند جمله خوراک است فصل چهاردهم
از مقاله سیزدهم در ترتیب آب دادن مستسقی باید دانست که آب خالص و آب
سرد صاحب استسقا را مضر است و تا امکان آب کم باید داد و آب این نوبت

و نقوه باب و طلا ... این مرض مناسب بود و مس آب از عرق گاو زبان یا عرق عنب الثعلب
عرق کاسنی عرق بادرنگ عرق ... هندی و امثال آن ... استعمال نمایند بهتر است
مستسقی که آب خورد باید اندک اندک از کوزه که لوله تنگ داشته باشد بخورد و بعضی
نوشته اند در آب براده چوب گز و خبث آهن بیندازند و یکروز بگذارند و صاف
نموده بر سر هر صد رطل آب مذکور سه رطل سرکه انداخته بجوشانند تا ثلث بماند و در سبوی
متخلخل پر کنند تا مترشح گردد و آن مترشح را مستسقی بخورد و بعضی هشتم حصه آب سرکه را
داخل می نمایند و اگر براده چوب گز و خبث آهن در آب باران داخل نمایند بهتر
خواهد بود **مقاله چهارم در مبحث امعاء و مقعد مشتمل بر سه فصل است فصل**
اول حکیم علی الاطلاق جل جلاله پیدا کرد امعاء را کثیر العدد و پیچ در پیچ تا آنکه طعام
که از معده با امعاء میرود زمانی در این پیچها مکث نماید و جرم امعاء عصبی است
و از رحم شریف تر است ازینجا که اما ماده امعاء بطرف رحم میکند ... معده ما نا است

علاج اسهال

لهذا هر چه مقوی معده است مقوی امعاء است و علاج اسهال بکه ... مدرات
و مفرحات و موسعات مسام و معرقات زیرا که جمیع اشیاء مذکوره تحریک ماده
بسوی خلاف جهت اسهال میکند و باید دانست که تنویم انفع اشیاء برای کسی که
اسهال دارد و از جالبات اسهال حمام و ... است از چیز یکه توسیع مسام نماید و
وضع محاجم بر شکم صاحب اسهال مدت چهار ساعت بند میکند ... اسهال را و شیخ
فرموده که من این را تجربه کرده ام و از لطیف حوالی اسهال اسهال است و فیکه سبب اسهال
خلط باشد که ریخته شود بر معده و امعاء و طعام را همراه خود از معده و امعاء ببرد و باید
دانست که بیماریهای مقعد عسر البرء اند زیرا که مقعد ممر است هر وقت ثقل بر وی بگذرد
تحریک می نماید و موجب زیادتی الم میگردد دوم آنکه ... الحس است اندک چیز سبب
وجع می گردد و وجع جذاب مواد است سیوم آنکه موضع با سفل است ازین سبب

الطغار

الحذار فضول بر مقعد آسان نمیشود چهارم آنکه مقعد منکوس است تا غذا تحت نفوذ است مشکل
میشود چسبانیدن ادویه بر مقعد و پنجم آنکه عروق در مقعد بسیار اند پس منافذ فضول
شوند و کثرت منافذ فضول موجب اطاله مرض است ششم آنکه از هوا مستور است فضول
در دو گرد می آیند مستعد تعفن میگردند و هفتم آنکه بسبب عدم سکون این عضو طبیعت
منافع دوا علی الوجه التمام ظاهر نمی سازد **فصل دویم** در مرکبات النفیسه **اطریفل مقل** جهت بواسیر
نفع عظیم دارد **ص** پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله منقی هر یک ده درم مقل سی درم مقل
را در آب گندنا بگدازند و صاف ... مثقال عسل اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام آید و ادویه را
کوفته بیخته با آن سرشته **اطریفل ملین ص** پوست هلیله کابلی آمله مقشر هلیله سیاه مصطکی بسفایج
هر یک ده درم ... ریوند چینی اسطوخودوس سقمونیا هر یک پنج درم اجزا کوفته بیخته با ...
ادویه عسل مصفی معجون سازند **اطریفل دیدان** و کرمهای ... را بکشد و حب القرع را زایل کند
ص ... کابلی ده درم ترید سفید مجوف حب النیل قسط تلخ هر یک پنج درم قنبیل ترمس افسنتین
... درمنه ترکی افتیمون نمک نفط خردل حنظل سعد ... هر یک سه درم کوفته بیخته
با سه وزن ادویه عسل سرشته شربتی ... مثقال تا چهار مثقال ... **ابزن** که از جهت
بلغم ... مفید است **ص** تخم کتان حلبه خطمی بجوشانند و در طبیخ وی که ... گرم باشد بنشینند
ابزن دیگر که جهت ورم ... **ص** حلبه ... تخم کتان بیخ خطمی ... روغن گل در
... آمیخته ... ابزن نمایند **ابزن** که در قولنج ریحی که باد غلیظ ریحی که در طبقات
... باشد نافع است **ص** افسنتین زیره سیاه ... جند
بیدستر ... بجوشانند و عسل ... و اگر ازین آب در مثانه ...
... نافع تمام دارد
فصل سیوم در مرکبات ... جهت تسکین وجع بواسیر ...
... **ص** ...

ازرق پوست بیخ کبر پوست تخم مرغ پوست انار کلاه بادنجان فرفیون شاخ گوزن شاخ
گاو کراز کله گاو پوست سنگ پشت گرفته باشند مشک دانه دار خراطین خشک موی سر آدمی خار خشک
پیه دانه همه برابر مجموعه را جوکوب کرده بقدر نیم دام بر آتش لیکن سنگ گداخته دو سه بکیرند
و از بیوا محافظت بکنند و بیش از نیم اگر دواهای ظاهر بود جست و یک زلو بگذارند تا از راه
نیش ماده منتشر شود و الا حاجت نیست ترياق الذهب جهت قوت و ضعف معده
و امعا و قبض شکم و تقویت اعضاء رئیسه معتدل است ص مروارید ناسفته مرجان کهربا
عقیق یشب عاج طباشیر طراثیث کشنیز خشک بریان صندل سفید بهمنین فوفل سعد
زیره کرمانی مدبر مصطکی کرویا بادروج سنبل ارمنی شادنه عدس صمغ عربی آبنوس کنار سنجد
حب الآس غوره دانه عناب بریان کرده پوست بیرون پسته تخم زبیب هر یک سه درم
ورق النقره یک درم تخم خرفه بریان کرده خشخاش سفید و دانه انگور بزنگ هر یک پنج درم صمغ
خام بزر البنج هر یک ... درم رب به شیرین رب سیب رب ... بالسویه هر چند با
سه چند همه ادویه کوفته با شربه باسر شند فصل چهارم در مرکبات جیبه جوارشی تمریه
قولنج و عسر البول را بگشاید صفت زیره کرمانی مدبر نوره ارمنی فطراسالیون زنجبیل
فلفل سفید هر یک ... درم و نیم سقمونیا مشوی پنج درم خرمای دانه بیرون کرده مغز بادام
مغز بریان کرده هر یک ده مثقال ورق سداب ده درم خرما را در سرکه خیسانیده
یک شبانروز کوفته از غربال بیرون کنند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه بر سر
تر کنند و بجوشانند تا بقوام آید دارو را کوفته و بیخته با آن بسرشند شربتی پنج مثقال
تا هفت مثقال با آب گرم جوارشی طباشیر تب و اسهال صفراوی را نافع بود صفت آن
طباشیر سفید گل سرخ تخم ... هر یک ده درم تخم حماض صمغ عربی هر یک هفت درم گلنار کافور
سماق عصاره لحیة التیس هر یک شش درم زعفران افیون هر یک ... درم کوفته بیخته
بشراب سیب بسرشند شربتی ... درم جوارشی سماق اسهال صفراوی را باز دارد

ترياق الذهب

سماق

ص سماق پست دام تخم ... ده درم خرنوب نبطی سه درم صمغ عربی گلنار فارسی انار دانه
هر یک پنج درم کوفته بیخته با ... قرص کنند ... کوفته کعک ... شربتی سه درم جوارشی
طبع نرم کند و قولنج بگشاید ص خیار شنبر پنج درم ... دارچینی هر یک ... درم مازو ... قرنفل هر یک
سه درم دار فلفل پنج درم زنجبیل شش درم سقمونیا بیست درم نبات سی درم کوفته
بیخته معجون سازند شربتی از یک درم تا سه درم جوارشی معتدله زحیر و مغص هر
بواسیر را نافع بود ص ... تخم تره تیزک بریان کرده زیره مدبر هر یک یک درم مصطکی شش
درم هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو یک درم ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب
ساخته بجلاب بسرشند جوارشی که قولنج و لقوه و بواسیر و باد ها را که در معده بود سود دارد
ص ان سقمونیا ... سفید هر یک پنج درم فلفل قاقله هر یک سه درم زنجبیل دارچینی
... قرنفل سنبل خیار لوا از هر یک دو درم و نیم قند سفید ... درم کوفته و بیخته
بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال جوارشی خوزی جهت ضعف ماسکه معده و امعا
سود دارد ص هلیله سیاه ... بریان کرده خبث الحدید در سرکه ... هر یک ده درم
حرف بریان پنج درم نانخواه سعتر فارسی هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل بسرشند فصل
پنجم در مرکبات حبابیه حب مقل بواسیر را نافع بود ص پوست هلیله زرد هلیله کابلی
مقل ازرق هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل ... درم مقل
و سکبینج را در آب گندنا حل کنند تا حل شود دارو های دیگر را کوفته بیخته با آن بسرشند و حب
سازند حب مقل دیگر درد معده و امعاء و بواسیر را نافع بود ص هلیله سیاه بلیله آمله
مغز هر یک جزوی مقل برابر همه مقل را در آب گندنا حل کنند و دارو ها را کوفته
بیخته با آن بسرشند و حب سازند شربتی ... درم و نیم حب کافور برای اسهال حار و جراحات
و درجات محرقه حاده و عفن خالص بعد تنقیه نیز استعمال میکنند ص کافور
قیصوری طباشیر صندل سفید نشاسته صمغ عربی مساوی الوزن گرفته حب سازند برابر نخود

قولنج

جوارش ... جهت ضعف

ولوقت حاجت بدهند و در حبات بالسر به بوا و دیر قیاسه با اعتقاد طبیعت با لقوع
الو و تمر هندی باید و لوکا به و درین حب زهر مهره اضافه می کنند حب مقل قابض
خون زحیر از بواسیر باز دارد ص هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله
مقشر مقل ازرق هریک سه درم مرجان کهربا و دوغ سوخته هریک یکدرم مقل را در آب
انگوران حل سازند و دارو ها را اصلاح کرده باتن کسر کنند و حب سازند شربتی سه
درم حب کر شکم به بندد ص مازو سبز کز مازج افیون مساوی کوفته با آب حب سازند
شربتی سه اوانگ حب الزحیر اسهال کهنه و زحیر را نافع باشد کاه که تب و حرارت
باشد ص چند بید ستر اسارون میعه سایله بزرالبنج سیاه و کندر مساوی کوفته
و بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم تا شش درم حب بواسیر ص هلیله کابلی
نیم پاو در آوند گلی کرده در آتش بسیار سرخ که باشند بروغن باد ... خوب چرب
نموده انداز ند و سر بسته نمایند تا پوست و استخوان از هم جدا شود کوفته بیخته هموزن
آن حضض مکی آمیخته حب بقدر نخود ... با آب بدهند دو سوم وقت حب ده ده و
هر ... آب خورند باشند حب خبث الحدید با بواسیر و سردی معده ولاغری لول
و سرعت انزال وصاحب جذام بالیده و ... و رنج آرزوی گل خوردن کنند و طعام
ضعیف بلوغ و رنگ روی را خوب کند ولاغر را فربه سازد و قوت باه دهد و معده
را نافع باشد و باد ... و حبس خون بواسیر کند و بحبس ... کرسنه ... بر
برطرف نماید ص بنسخه میرزا ابراهیم که در منهاج نوشته اند خبث الحدید که بنفت روز
تاب کند تا بخیسانند و هر روز آب کنند تا تازه و داخل کنند بعد از ان خشک سازند و در
علاج ... آهنی بریان و تخم ترب و تخم کندنا و تخم سپندان سفید هریک جزوی تخم جرجیر تخم
کرفس تخم کندر تخم پیاز و حلبه هریک ربع جزوی کوفته بیخته با آب کنند و سرشته حبها
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی بیست و یک حبه در هفته یکبار هم ... حب اسرائیل

ازلقای

ازلقای جهت قولنج نافع است ص تقمونیا تف جزوا نرزوت تخم حنظل هریک نیم جزو
شبرم سکبینج هریک یکجزو کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته و بقدر نخود حبها سازند
و شربتی پنج حب مجلس راند حبی که در حبس اسهال قوی مجرب است ص سماق بریان
یک حصه شکرف سه حصه افیون چار حصه باریک ساخته نصف آن بعسل سرشته
حبها بندد بقدر فلفل و نصف دیگر با آب لیموس اگر اسهال قوی ... میشود حب ساده ...
واگر در روز غلبه میکند حب لیمون بدهند حب جهت اسهال هر قسم اطفال مجرب است
ص گل خوردنی کعبه و جوز افیون هریک یکماشه جاکسو رسوت ترنجبین ... سفید مقشر
هلدی از بالاخر ... مغز آن گرفته کونیل لکانی کونیل شاخ غیب کونیل ... مول
کوفته بیخته حبها مقدار دانه موشه بسازند و یک حب تا دو حب بدهند حریره جهت
بنج و زحیر از تالیف مولف ص لعاب ریشه خطمی لعاب بهدانه و شیره خشخاش
ولعاب اسبغول شیره نشاسته روغن بادام آب که در ان کتیره و صمغ عربی
کوفته باشند و نبات جسانیده با شکر نبات بقدر مناسب گرفته تیار نمایند حریره
جهت حبس اسهال خون بابی خون و جهت بواسیر مشغول از لقایه ص صمغ عربی نشاسته
نشاسته روغن بادام هریک نیم توله با دنگ لودا ده یک توله با قدری نبات حریره
کرده بدهند واگر حبس اسهال باشد بغیر نبات بعمل آرند فصل ششم در بیان حقنه باید دانست
که وضع حقنه بقراط است جالینوس گفته که استاد بقراط اخذ نموده است عمل حقنه
از طایر که ماهی بسیار خورده بود و چون درد در شکم او غلبه نمود بکنار دریا شور آمده و
بنقار آب دریا گرفته در دبر خود کرد و بعد ساعتی آن آب با جمیع فضلات خارج و نجات
یافته و پرواز نمود و در مقدار مطبوخ حقنه مسهله اطبا را اختلاف است اما آنچه معمول
مولف و اکثر اطبا است سه ثلث رطل است بدو شش مرتبه بعض باید آورد و باید که نیم گرم
حقنه نمایند زیرا که اگر سرد باشد تولید ریاح خواهد کرد و بسیار گرم مورث غشی و کرب

است و نیز معتدل در رقت و غلظت باشد چه از غلظ خواهد بود باعث قرحه امعا خواهد
در حقنه موجب انتشار و ریدن و حقنه در وقت معتدل استعمال نمایند و بهتر این است که
پس از حقنه مسهله آب نیم گرم و ادهان مناسبه حقنه کنند و ترکیب حقنه مسهله است و
میشود و در حقنها بسیار دارو هم چنانچه در مطبوخات مسهله لیکن باید دانست که مسهلات بعضی
چون جوز و هلیلجات داخل حقنه نمی توان کرد چنانکه بعضی ادویه حقنه و مطبوخات مثل بزره
کاو و شارح اسباب در نسخه حقنه هلیلجات اضافه کرده است و صاحب تحفة المؤمنین نیز
بیرون نموده و جنده در تعلیقات شرح اسباب فنا و این را ظاهر ساخته و اگر چه اکثری
از اطبا شحم حنظل در حقنه داخل کرده اند لیکن بهتر آنست که داخل نکنند و باید دانست که
حقنه دوای مبارک کثیر النفع است خصوص در اقرحه عاصیه از عمل مسهلات مشروبه و
تسکین میدهد اوجاع امعا و قولنج و کلیه و مثانه و اورام آنها را و محقنه باشکال مختلف
ذکر نموده اند و بهترین شکل آنست که انبوبه دایره باشد که منقسم بدو قسم بود یک
قسم یک ثلث دایره و قسم دویم دو ثلث و در میان این هر دو قسم مجوف از اول تا
آخر جای از جید سازند و این حجاب را طرف انبوبه با قسم صغیر وصل نمایند و وصل
شدید و در وسط جز صغیر منفذی سازند که ریح از آن منفذ بیرون آید و اولی آنست
که آن منفذ را نمایند تا ریح بزودی مندفع گردد بجهت آنکه ریح خبر نیست که بر میگردد از حقنه
قبل از جماع و محقنه را باید مثل دم کار تیار نمایند و کیسه را به وجه احسن بر محقنه بسته استعمال
کنند و بعضی گفته اند که محقنه بمقدار یک شبر باشد و انبوبه بحجم خنصر از طرفی که داخل مقعد
میشود و رفق محقنه بهتر این است که از جلود باشد و عند الضروره از مثانه گاو سازند
و از قطع نی نیز این عمل توان کرد و در وقت حقنه مخصوص در بیماریهای کلیه و درد کمر
مریض را مستلقی دارند و سر و سرین را بر بالش نهند تا میان پشت بزمین چسپیده
باشد و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بزانو خوابانیده شکم او گشته دارند

و سر و سینه بر بالش نهند و بلطف در وصل کنند و در حقنه که مستوی است نهاده مستلقی سازند
و سرین مرتفع دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر ران و سر بالین گذارند و
التفصیل فی الکتب المبسوطة من اراد الاطلاع فلیرجع الیها حقنه که زحیر و ریح [illegible]
من جو مقشر برنج گل سرخ جوشانیده صاف کنند و روغن گل آمیخته نیمگرم حقنه کنند حقنه دیگر
که قرحه امعا بسوزد و الم من افیون زعفران هر یک نیم درم صمغ عربی یکدرم گل سرخ چهار درم [illegible]
کوفته بیخته با عصاره الرایب آب برگ خرفه بیامیزند و یک زرده بیضه مرغ پخته [illegible]
گل بقدر کفایت [illegible] بران افکنند و حقنه کنند حقنه که جهت اسهال صفراوی [illegible]
و سده باشد سود دارد و مجرب نوشته اند من تخم خبازی دو درم عنب الثعلب دو نیم درم
بلوط [illegible] درم جو مقشر چهار درم بنفشه [illegible] هر یک نیم درم سپستان بیست عدد
انجیر کوفتنی است بکوبند و همه را بجوشانند و صاف نمایند و روغن تخم کدو [illegible] درم شیر
خشت [illegible] درم لعاب اسپغول دو درم آمیزند و حقنه کنند حقنه که [illegible] و اسهال
خون صفراوی را نافع است من آب برگ خرفه آب لسان الحمل هر یک چهل مثقال تخم
مرغ روغن گل آمیخته یک حقنه اقاقیا نیم درم دم الاخوین چهار دانگ کاغذ سوخته
سفید آب [illegible] مرجان گل مختوم هر یک یکدرم با یکدیگر ممزوج نموده استعمال نمایند حقنه
دیگر که قولنج و اوجاع مفاصل بارده و آلام رحم و امراض دماغی و عصبانی بارده را نافع
است صفت [illegible] گل سرخ گل بابونه و بزرکتان و حلبه و شحم حنظل و منضج القرطم و [illegible]
و برگ کلم و [illegible] جوشانیده بپالایند طلوس خیار سنبر و گلقند در آن حل [illegible] بپالایند
و روغن حب الخروع داخل کرده بوره ارمنی و نمک هندی سفید [illegible] زنند
تا نیکو مخلوط شود و حقنه نمایند حمول که جهت زحیر مجرب است من زرده تخم مرغ و روغن گل
آمیخته مردارسنگ مغسول صمغ عربی اسفیداج از هر یک ساخته در آن آمیزند و [illegible]
بدان الوده [illegible] فصل هفتم در مرکبات خانیه و والیه خیری که جهته [illegible]

بعلت محرقی است ص [illegible] و کلاه [illegible] رسانیده و لثه [illegible]

دارا بایه در ظرفی رویان کرده دوام بلا سائیده و بعد ساییدن در آب حل کنند و ساعتی بگذارند و

بعد از آن ترو نشیند و همان آب نیم سیر آلو خشکار بلا خمیر کنند و خمیر را در پارچه لک بسته در

ظرفی پر آب بیاویزند بنحوی که خمیر در میان آب باشد و بعد یک پهر آورده بر تابه نان تنک

بپزند و تنها یا با نان خورش مناسب بخورند و دوای جید برای زلق الامعاء منقول از

دیباج ص منقی خشک کوفته غبار سائیده و استخوان سوخته و مغز بلوط و النخه و

بزر ریحان و سماق و خرنوب شوکی و تخم کرفس و زیره و داخل ترکه و نان فطیر

خشک و کندر و نانخواه همه اجزاء مساوی کوفته بیخته غبار نمایند و اگر خواهند النخه اول

بالضعف جزو اندو در یک ساعت قمحه بخورند و قدر [illegible] درم می باشد و قسمی النخه

اول از یک جزو باشد و اگر النخه زیاده باشد از بیست درم کم بخورند [illegible]

میکنند داروی نیکو حب القرع [illegible] و اخراج کند از [illegible] شفائی ص

آن [illegible] حب النیل قرنفل سنبل [illegible] از هر یک نخود درم [illegible] درم تربد سفید

زنگ کابلی مقشر از هر یک یک درم نمک هندی [illegible] کوفته بیخته با شیر و شکر [illegible] بخورند

دوای نیکو صاحبان [illegible] القرع [illegible] خشک [illegible] درم و نیم تخم کاسنی تخم خرفه از هر یک

[illegible] درم گل سرخ نخود درم بزرقطونا ده درم شیر [illegible] درم [illegible] نیم اوقیه [illegible] اسفنجه

و حقنه کردن شراب انگوری نیز سود دارد دوای نیکو [illegible] خاصیت دارد ص زنگ کابلی

مقشر [illegible] درم تربد سفید [illegible] درم قرنفل یک درم نمک هندی [illegible] درم کوفته بیخته [illegible]

[illegible] تناول نمایند دوای نیکو حب القرع [illegible] ص [illegible] قرنفل [illegible]

[illegible] افتیمون [illegible]

[illegible] درم [illegible] سقمونیا [illegible] کوفته [illegible]

[illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] درم و نیم [illegible] درم قند سفید [illegible] شربت [illegible] درم و [illegible]

دوای نیکو و دیدان صغار [illegible] مقعده [illegible] و حکه [illegible] شوند و [illegible]

[illegible] با روغن خسته [illegible] آلو با روغن خسته [illegible] سفید [illegible]

بقدر قلیل [illegible] کرم [illegible] آلوده [illegible] کنند دوای [illegible] مثقال

تخم ریحان [illegible] صندل سفید از هر یک یک مثقال در شربت انجبار [illegible] بخورند دوای [illegible] کرم معده

را [illegible] ص توت [illegible] شاه توت [illegible] بیخ [illegible]

[illegible] کرم معده [illegible] دوا [illegible]

مثقال زیبق [illegible] مثقال [illegible] سیماب [illegible]

آب [illegible]

[illegible] حب [illegible]

وقت خواب بخورند [illegible] بستان [illegible]

از بیاض [illegible] دوای [illegible] اسهال [illegible]

اجوائن [illegible] سفید [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

باید [illegible]

کنند [illegible] شکر سفید [illegible]

[illegible] دوای نیکو جهت اسهال [illegible]

مجرب است [illegible] افیون [illegible]

کوفته بیخته [illegible] دوای نیکو جهت

[illegible]

[illegible]

یک تولد و دانق و کوزین هر روز بخورد همین قدر را سه روز بدهند و تا نه روز بگذارد
دوا دیگر جهت زحیر مجرب است ص زنجبیل بادیان مغز بیل هر یک پنج ماشه نبات ده ماشه
کوفته بیخته روز اول پنج ماشه دهند و روز دوم ده ماشه و روز سیوم چهارده ماشه همراه آب
دیگر که انواع کرم بیفکند برگ سیب با برگ کیله هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته بخورند
دیگر که همین کار کند نمک هندی یک دانگ تخم حنظل یک دانگ و نیم ایارج فیقرا و منه ترکی
افسنتین هر یک یک درم و دو دانگ مجموع یک شربت است ودیگر دوا حب النیل نمک هندی
یک درم قنبیل یک درم تربد سفید دو درم ترنگ کابلی مقشر سه درم کوفته بیخته به موم
بسرشند و تناول نمایند دیگر که در بلغم و در اسهال خونی دهند ص دانه مویز ساییده استخوان
سوخته بلوط مقشر گل ارمنی جنگک بریان سماق خرنوب تخم کرفس زیره مویزان قطیر خشک
کنند یا نخواه مساوی پنیر مایه خرگوش یا پنیر مایه بز و یا آهو نیم جزو کوفته بیخته هر یک ساعت
قدری بخورند تا شش ساعت دوا دیگر جهت اسهال خون مجرب است ص مغز خسته انبه
که خسته جامن مغز کوچه برابر کوفته بیخته آب نشسته برنج ساییده بقدر قوت مریض بدهند
دیگر جهت بواسیر بی‌نظیر از لقائی ص اندر جو مغز جنیر که هر واحد یک دانگ مصری یک نیم
دانگ کوفته بیخته یکجا با ... که بخورند غذا دال ... مقشر با خشکه دیگر دیگ ...
لفظ فارسی است مرکب مولیس عمل نیز گویند و ترجمه وی قدر علی قدر ... و ...
از العنصر ترکیب این مرکب مفهوم میگردد و اسقاط بواسیر کند و بهر کوفت ... باشد
رفع سالو ص سیماب ... هر یک ربع رطل دلقار آهک آب ندیده هر یک نیم رطل
سنحار ... حل کنند در زنج ... هر یک ... رطل و نیم ... اجزا ... ساییده ... سیماب
کشته شود پس خشک کنند و ... ساییده ... کنند
... دارد و ... دارد و ...
... اگر ... می‌ماند ... و ... کنند ... بریزند ...

برگ سیب ... در روغن گاو ... ساخته بنهند فصل هفتم در علاجات والد ...
که نافع جهت قروح مقعد و نواسیر و ... شود ص سفیده ارزیز ... بالنار و ...
کوفته بیخته عضوهای ... روغن گاو چرب کنند و هم اسهال ... باشند دیگر
خون بواسیر بند دهد ص ... دم الاخوین ... کوفته بیخته خانه عنکبوت با
... بسفیده تخم مرغ ترکنند با این ادویه ... آلوده کنند ... نیز مفید ... روغن زیت
بجوشانند ... روغن گرم ترکنند و بدان موضع را داغ کنند پس این ... باشند فصل ...
در ترکیبات ... روغن بادنجان ... را ... کنند و ... روغن تخم کدو ترکنند ...
... و قریب ... با تنور گرم ... و روغن را از ان برآرند جهت ... مفید ...
دیگر جهت ساقط کردن ... بواسیر مجرب ... ص کوکو ... برابر ...
... کنند و ... تقطیر نمایند و در حال ... که ... آتش نرم ...
روغنی که قبض و خشکی روده و معده رفع کند از لقائی ... گوشت ... استخوان و
در یک من آب بجوشانند تا یک سیر ... بعده دو سیر روغن گاو داخل کرده باز بجوشانند که
... آب بماند بعده ... سیر کاو ... برگ ... چم ... اضافه کرده باز
جوشانند ... آب جذب شود و روغن بماند وقت حاجت یک مثقال یا دو مثقال گرم
میل نمایند روغن ... مسهل ... و اعصاب و از رطوبات پاک کند ص ...
پاک و بریان کرده ... کوفته در آب بجوشانند و کف بگیرند در ظرفی تا تمام کف گرفته شود
... پس ... بجوشانند که تمام روغن صاف برآید و نیز طریق روغن ... روغن ...
... و ... جگر ... نافع باشد و ... ص ...
تخم ... مصطکی ... دو درم ... سوسن ...
... درم ... هر یک ... درم ... هر یک ... درم ...
... الشیاف ... چهار درم مجموع ... کوفته ...

روز دو آب بجوشانند و بجوشانند تا نیم بماند بالا بیندو بعد پنجاه درم روغن بید انجیر ساده بر روی
آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی از درم تا سه درم با ماء اصل بدهند و
تدهین این روغن نیز نفع نماید **فصل پنجم** در مرکبات مسهله **سفوف جلی** مسهل معده را قوت
دهد و اشتهای طعام آورد و قولنج را بگشاید **ص** بادام شیرین از پوست و دانه پاک کنند و در سرکه
یا شراب بجوشانند تا دو اشعه و از حرارت بیرون کنند و یک من عسل صاف بر سر آن ریزند و بجوشانند
تا بقوام آید و این داروها کوفته بیخته با آن بسرشند و بخیل دار فلفل دارچینی صعتر و کبابه و زعفران
هر یک سه درم تربد سفید سه درم مصطکی بخدرم سقمونیا ده درم شربتی پنج مثقال اهنعت مثقال یا بیست گرم
سفوف البستان صاحب مزاج گرم را موافق باشد و در فصل البستان توان داد از این جهت مجدود آن را
این نام نهادند **ص** سقمونیا دو درم و نیم تربد سفید ده درم مغز تخم خیار و کدو هر یک دو درم ورق گل
سرخ طباشیر هر یک دو درم نیم ترنجبین عصاره به هر یک پنجاه درم آب به و ترنجبین را بجوشانند
جمله تخم ترنجبین گداخته شود و بقوام آید پس داروها کوفته با آن بسرشند این ده شربت است **سفوف**
سقلیا نافع بواسیر و مغاص و اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده را نافع بود **ص** تخم تره تیزک بیست درم
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک کرده بریان پنج مثقال برگ کتان تخم کنند تا هلیله سیاه در روغن
زیت بریان کرده هر یک سه مثقال مصطکی یک مثقال سوا تخم تره تیزک مجموع را کوفته بیخته بیاز نمایند شربتی
سه درم آب سرد **سفوف** بهوری از جهت زحیر مجرب است **ص** تخم تره تیزک بریان کرده بزرقطونا
بریان کرده اسپغول بریان کرده هر یک دو درم زیره کرمانی تخم کنند تا تخم شبت خشخاش انیسون تخم کرفس بزر
البنج هر یک دو درم و نیم افیون سه درم و دانگی کوفته بیخته هو درم از آن سفوف سازند **سفوف**
برای اسهال مجرب است خصوصاً برای معتادی افیون که علاج آن دشوار است **ص** گل
ارمنی سائیده یا دوغ گاومیش دوغ گاو باشد بخورند **دیگر** برای اسهال خون **ص** صمغ عربی کتیرا
طباشیر سنگ جراحت هر یک یک مثقال با رب یا شربت ریباس بخورند **سفوف** الطین و این را
سفوف النساء خوانند اسهال مراری و دموی را نافع باشد **ص** بزرقطونا ریحان تخم خرفه ناشسته

199

تخم حماض بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی طباشیر مساوی کوفته بیخته بعد از آن تخم اول را
بلکه بریان میزند شربتی سه درم بر روغن بادام یا روغن گل حب نعناع یا گلاب تر کنند و در وقت
سفوف که نافع است از جهت اسهال که با او سرفه بود حب الآس بادام بریان خرنوب خشخاش
از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کوفته بیخته سفوف سازند **سفوف بکیه** اسهال و زحیر و مغص را نافع
است **ص** تخم تره تیزک بریان کرده نخود مثقال بزر بریان گل ارمنی بزرقطونا هر یک دو درم
تخم کرفس بریان کرده تخم مرو هر یک دو درم و نیم صمغ عربی یک درم سوای تخم تره تیزک و تخم مرو و بزر
قطونا کوفته بیخته سفوف سازند **سفوف** هندی که برای بواسیر خونی و...
ص تخم گشنیز خشک سوخته تخم گوشت هلیله سیاه یکدام نرم کوفته سفوف سازند
تا بسی مثل با آب بخورند و بعد از آن قدری بخورند نخورند غذا از عرق نمک و دال
و بعضی چند سته یکقدر بخورند یکی صبح و یکی شام مداومت نمایند از بیماری تخم مرحوم **سفوف** سنالو [illegible]
اخراج اخلاط بلغم و دفع درد و سالم و قولنج کند و کرم بکشد **ص** سنامکی زنجبیل پوست هلیله زرد
نمک سیاه مساوی کوفته بیخته از هفت ماشه تا یک تولہ با آب گرم و با اطفال موافق سن
ایشان باید داد **سفوف کبیر** حابس اسهال دموی و غیر دموی و مجرب منقول از دستخط حاجی
جلال الدین که قرابادین خود نوشته بود بکیرند بارتنگ بریان تنکو بریان تخم ریحان بریان مورد
بریان حب الرشاد بریان تخم حماض بریان این همه چهار چهار درم دارند صمغ عربی بریان طباشیر
گل ارمنی گل قبرسی گل مختوم گلنار فارسی حب الآس پوست بیرون پسته پوست اندرون پسته
سوخته خرما سوخته دانه مویز دانه انبر باریس عفص پوست انار حب بلوط سه
بلوط خرنوب شامی خرنوب نبطی شاخ گاو کوهی سوخته کهربا سوخته مروارید ناسفته و مرجان
سوخته ودع سوخته جوز السرو سوخته پوست کوکنار سوخته زرشک بریان پوست
کنار آلو نخود [illegible] سوخته کنار سوخته قرظ گلنار تخم خشخاش و لیفه خیار تخم خطمی انزروت بریان
نماید اقاقیا سنگ لالک صندل سائیده و خشک کرده پوست خشخاش زیره کرمانی

دنغ کرد در عنکا ... ناز دود و در سر از جبا سائیده و بریان کرده دم الاخوین بیخ الجبار تخم تورک بریان
هر یکی جزوی اختیه جاسی سوخته خسته ابنج سوخته هر یک نیم جزوی کاه ربا اندکی همه را
کوفته بیخته با تخمها آمیخته سفوف سازند هر روز دو درم با نیم مثقال با آب سرد سفوف دیگر
خروع بیخ انجره بلا فایده بخشند زیره نانخواه کاشم کرویا هر یک جزوی انیسون نیم جزو با
فانید سنجری سفوف کنند شربتی پنج درم جهت این مرض که مذکور شد فلانی و وجع قولنج نیز
نافع است سفوف قشر الرمان که عند افراط اسهال و افراط عمل مسهل مفید او نیز انار
... ص لوبیت انار ماز و هر یک یک درم کعک هم درم کندر چهار درم بزر البنج ربع درم افیون
دانکی و این یک شربت کامل است قوی المزاج را با مثبه بدهند سفوف اقاقیا الرمان جهت
اسهال مفرد لینه نفع کثیر دارد و بسی عجیب است و مراد از اقاقیا درین جا گل انار است
و قید ... کردیم که تفسیر مر اقاقیا بلغت عرب کرده اند ص گلنار ... بار ... سماق ... بلوط ...
السوک ... گلنار تخم مورد انار دانه ترش قرظ ... بزر البنج سفید ... طراثیث طین ...
کشنیز بریان دانه انگور بریان لوبیت انار ... افیون ... بریان پنج چند
همه را کوفته ... حاجت بدهند ... با آب سرد و ... با آب گرم سفوف جهت اسهال
مرادی ... حاده بغایت نافع است و مجرب صفت ... گل سرخ ...
... بریان سماق ... هر یک سه مثقال گل ارمنی دانه انگور که در سرکه پرورده باشند
و بریان ... هر یک پنج مثقال گل طباشیر گل مختوم ... هر یک ... مثقال مصطکی ...
هر یک ... مثقال ... سفوف برای رفتن خون
... مجرب است ص ... سفوف
ساخته با آب گرم فرو برند سفوف ... جهت اسهال صفراوی مجرب است ص ... کندر
حب الآس ... سفوف لؤلؤی علوی ...
... جهت ... اسهال ... و حرارت ... [illegible]

و قوی مراق ترتیب داده و نفع بسیار مشاهده شده ص مروارید ناسفته ...
مهره ... هر یک یک مثقال ورق طلا عنبر اشهب هر یک یکدانگ و نیم ورق نقره ...
مثقال و یکدانگ و نیم صندل سفید ابریشم مقرض طباشیر سفید لوبیت ...
هیل بریان کشنیز خشک بریان آمله منقی هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده هر یک یک مثقال
و نیم زرشک منقی سماق منقی انار دانه دارچینی هر یک یک مثقال مصطکی رومی مثقال
کوفته بیخته سفوف سازند فصل یازدهم در مرکبات شربتها شراب آلوی مسهل صفرا
و بلغم را دفع کند ص آلوی سیاه ... هندی ... زرد ... هر یک
بیست درم در ... کنند ... پنج ... آب بجوشانند ... من ...
و یک من ترنجبین صاف کرده اضافه نمایند و شربت ... فرو گیرند و یک مثقال
سقمونیا در آن حل کنند شربت الجبار اسهال و معوی ... الدم و سیلان طمث
را نافع است و معده و جگر گرم را قوت دهد ص صندل سرخ و سفید هر یک پنج مثقال
الجبار هفت مثقال ... مثقال قند سفید نیم من بطریق معهود شربت سازند
شربت حب الآس ... هر یک مثقال حب الآس ... مثقال لوبیت بیخ الجبار گلنار
سرخ تخم ... هر یک دو درم آب به شیرین گلاب هر یک ... مثقال شراب
صندل ... مثقال ... معهود شربت سازند شربت ابریشم ... که چون بواسیر
افراط کند و ... بکار آید ص ابریشم خام ... خالص ... لطیف
کنند ... باشد بهتر است ... الحکیم ... تا ... باید که ... در اول ... یا
در انتهای آن ... مقوی قلب چون گاو زبان و ... و امثال
آن با او جمع میکنند و بعد از طبخ ابریشم صاف کرده شربت سیب ...
با شکر سفید ... با شربت و امثال آن اضافه کنند و ... طلایم ...
... مروارید سائیده و ... و سائر مقویات ... [illegible]

قوالب منا سب حال اضافه کو شربت سازند و سر و کشند و در شیشه نگاه دارند شیاف مسهل
قولنج بلاکت بد و بلغم و صفرا دفع کند و دود لذت بخشاید سکبینج مس جاوشیر مقل بوره
ارمنی اشق انزروت و زنجبیل سورنجان شقاقل شحم حنظل تخم کرفس رازیانه انیسون
نمک سندی اجندبید ستر زرنباد ماهی زهره قسط سعد سداب خشک مساوی کوفته
بیخته با آب سداب تازه سرشته و شیاف سازند شیاف زحیر زعفران حضض مر
افیون کندر مساوی کوفته بیخته شیاف سازند شیاف خیار چنبر قولنج بلاکت با بد و طبع را
نرم کند ... بسفایه ده درم سنا مکی پنجدرم خطمی شش درم نمک هندی نه درم عسل خیارشنبر
شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند شیاف قطع دم بواسیر و طمث کند عفص
حضض کندر جلنار شب قرطاس محرق کحل طین ارمنی صمغ عربی جزو بدق و نخل
و بیخ بمار الآس و سیف و نخل و بلوط بیاضحوق بمار الآس و نخل شیاف فکم
... در عقب مسهل استعمال کنند اگر در استعمال تقصیری رفته باشد و کرم فراجانرا نافع
بود مس مرخیس پنجدرم صابون رقی خطمی نمک طعام هر یک دو درم شکر سرخ پنجدرم
بدستور شیاف سازند شیاف فکم سیکم را به بندد اقاقیا صمغ عربی کلنار از مازو بلوط بیخ
رمان کهنه کوفته بیخته شیاف سازند شیاف جهت رفع قبض و دفع سده المفاصل
مجربست نعناع مربد سفید شکل مویش هر یک یک مثقال کوفته بیخته بعسل خیار شنبر سرشته
شیاف ساخته وقت بردا شتن بروغن زیت بیا چرب کرده بردارند شیاف سکندری
جهت زحیر شدید و وجع قوی الاثر است و مجرب کندر ماذریون افیون مر بالسویه
شیاف سازند شیاف کرد و قطع خون مجربست خواه از بواسیر خواه با سهال باشد و
خروج مقعد را نیز مفید است مرصاف اقاقیا مر زالنج صمغ عربی بیخ لو ولهه بالسویه
با آب مورد سرشته شیاف سازند فصل دوم اندر مرهم و مرکبات ضماد ضماد جاورس
... قطع اسهال مجرب است جاورس سه درم آرد جو پنجدرم گل سرخ برگ مورد کند کعک

هر یک ده درم با آب به یا طبیخ او سرشته ضماد نمایند ضماد که بواسیر و شقاق مقعد و ورم
آن و اسهال بواسیر و خون حیض را سود دارد و مجربست سفیده ارزیز حضض موم هر یک
جزوی کل خطمی مقل هر یک اجزو روغن گل پنج جزو روغن بزرک مقدار جزو کوبیده و در
روغنها بجوشانند تا بهم خیف بسد لس صاف شود نگاه دارند ضماد برای خروج مقعد کرا
... و درم تا باشد علاکس ... زمان جفت بلوط جوز السرو هر یک یک جزو همه را در
آتش بجوشانند و بالای آن روغن گل انداخته در ظرفی نگاه دارند و وقت حاجت
ضماد نمایند فانه نافع من جلیم علیه ضماد بواسیر کم کند با تخم کتان مقل ازرقی هر یک نیم
درم بروغن کاو سرشته ضماد کنند ضماد که اسهال صفراوی را نافع است برگ مورد
گل سرخ گل نار صندل با رو آمله لادن سماق حضض اقاقیا مساوی کوفته بیخته
آب برگ مورد سرشته بر شکم ضماد کنند ضماد دیگر بواسیر و ورم مقعد و زحیر را نافع
است مغز ساق کاو ده درم موم سفید شش درم اقاقیا دم الاخوین کندر مر هر یک
نیم درم مردار سنگ اسفیداج ارزیز از هر یک یکدرم و نیم مقل یکدرم افیون دو انکی
روغن گل بیست درم بطریق معهود ضماد کنند فصل سیزدهم در مرکبات طلا طلا
جهت وجع اعضا و کزاز بواسیر نیز سود زنجبیل یک مثقال فلفل دو مثقال دار فلفل سه درم یک
مثقال جلی پنج مثقال سورنجان یا بوم نیم مثقال موم پنج مثقال و روغن کاو
بیست مثقال آمیخته طلا نمایند طلا که بواسیر را تباه کند و زنجبیل افکند ... بوره
... درم زرنیخ ... درم سم الفار یکدرم و نیم زنگار یکدرم نرم کوفته باره بیضه مرغ ...
و قدری از آن آمیخته طلا کنند و اگر علت ضعیف باشد سه روز نهند هر روز دو بار و اگر
قوی باشد پنج روز نهند هر روز دو بار تا علت تباه شود پس مرهمی سازند از سیاه ...
و روغن گاو و بر علت بنهند تا بیفتد و در نیموت بدان جایگاه آب نرسد تا زخم
بهتر شود و خون علت افتاده باشد مرهمی کنند از انزروت و دم الاخوین ...

بعض فرج مالو بسبب برآید قرص [illegible] درم لعاب قابضه وقافیه وکافیه قرص [illegible]
به شریان و قولنج و عقص زنجی و امراض زنان حامله که از رطوبت باشد سود دارد و
باد های غلیظ را بشکند فرفیون عاقرقرحا سنبل زعفران هر یک هفت درم افیون
بزرالبنج هر یک بیست درم کوفته بیخته بعسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
فالوده برای اسهال دموی [illegible] سه مثقال صمغ عربی شش مثقال بزر قطونا هم
مثقال بارتنگ هم مثقال بطور معلوم فالوده ساخته در شربت صندل حل نموده بخورند
قرص [illegible] برای ورم نافع است زنجبیل [illegible] خشک [illegible] سفید کوفته
قرص سازند شربت یکدرم [illegible] قرص انجبار اسهال دموی و افراط طمث
و قی [illegible] نافع است بیخ انجبار چهار درم گل سرخ صمغ عربی کهربا تخم خرفه از هر یک سه درم
[illegible] گل ارمنی [illegible] طباشیر رب السوس هر یک دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته و بیخته
باب [illegible] قرص سازند قرص [illegible] تخم کرفس انیسون و اذخر هر یک شش درم
افسنتین مصطکی هر یک چهار درم فلفل [illegible] افیون جند بیدستر هر یک دو درم آب
خالص قرص سازند شربتی یک مثقال قرص حب الآس اسهال [illegible] نافع باشد حب
الآس ده درم [illegible] تخم خرفه هر یک پنج درم رب السوس صمغ عربی [illegible]
یک یکدرم و نیم کوفته اقراص سازند شربت سه درم قرص خشخاش جهت اسهال
دموی و صفراوی و سحج و بواسیر و رفع عفونت و تسکین حرارت و اوجاع امعاء
مجرب است زعفران نصف حبه کافور [illegible] دم الاخوین سه حبه مصطکی [illegible]
پوست خشخاش گل مختوم گل ارمنی طباشیر صمغ عربی نشاسته هر یک ربع مثقال
جمله یک شربت قرص [illegible] و سحج [illegible] و رفع [illegible] العسل [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

با آب برگ [illegible] قرص ها سازند و از یکدرم تا دو درم بکار برند قرص زعفران سحج کهنه
که او شکم را لازم کند و صفرا سوخته را [illegible]
بنشانند زعفران صندل هر یک دو درم صمغ عربی شکر عسکری گل
سفید تراشیده بیست درم همه را کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته قرص
نمایند و بوقت حاجت مثقالی با آب نیم گرم بخورند قرص [illegible]
دموی و صفراوی و سحج و بواسیر و رفع عفونت مفید و تسکین درد
میکند صفته پوست خشخاش طین مختوم طین ارمنی طباشیر صمغ عربی [illegible]
هر یک ربع [illegible] دم الاخوین [illegible] مصطکی خرنوب نبطی کافور [illegible] زعفران نیم
یک شربت است قرص طباشیر کلناری جهت قطع اسهال صفراوی و دموی و رفع
التهاب معده و تسکین وجع امعاء و دفع سحج مجرب است صفته زعفران یکدرم
کثیرا دو درم نشاسته سه درم طباشیر گلنار گل ارمنی صمغ عربی کوکنار هر یک پنج درم
ورق گل سرخ تخم خرفه بریان هر یک ده درم قرصها سازند وقت استعمال یکی بخورند
و در شراب صندل یا شربت ورد یا شربت [illegible] یا شربت به آمیخته بنوشند
قرص گل جهت سحج و اسهال خون مجرب است صفته صمغ عربی کثیرا نشاسته
بریان هر یک یکدرم و نیم گل سرخ تخم حماض بریان هر یک سه درم بلعاب اسبغول قرص
کنند شربت یک مثقال [illegible] قرص [illegible] این قرص جلا دهنده است و مخرج
بلغم خام و صفرا [illegible] صفته [illegible]
[illegible] پوست بلیله کابلی پوست بلیله [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
بوزن مجموع ادویه [illegible]
جوشانند و چون [illegible]

خلطی نیکولیس قرصها سازند هر قرص ده درم با آنکه جوشانیده باشند و ران کشنیز
خشک از او تا صبح و اول صبح صافی نموده باشند پس بدو رستکرده بجلیس تا
... میکند و غذا وقت عصر شیر یا نخود آب که با روغن زیتون
باشند پس اگر احتیاج باخراج بلغم زجاجی باشد باید در اضافه کرد
با قرص ربع جزو ... شحم حنظل و در نسخه کوتوالی وزن نیز دو درم و
... اسقالون ... از هر یک یک درم است و گفته اند که شربتی ازین قرص
درم ... و در ... باید بار **قرص بزور** منقول از قرابادین قانون نافع است
از برای اسهال طبیعت و قرحه و جام درم و از برای آنکه غذا در معده آن هضم نشود
و از برای مغص شدید و زحیر و ... بواسیر و آمدن خون از بواسیر و نزف طمث
زنان بی ... وقت **ص** حب الآس تخم بلاذر رازیانه و انیسون و نانخواه و تخم
کرفس و بزر البنج سفید از هر یک یک وقیه افیون شش درم کوفته بیخته بشراب ریحانی
سرشته اقراص سازند هر ... بوزن نیم درم و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی یک قرص با آنچه مناسب باشد از لعابات **قرص بنفشه** مسهل
قولنج بگشاید و صداع و ضیق النفس و تبهای مرکب از بلغم و صفرا و سودا را
مفید بود **ص** گل بنفشه خشک ده درم تربد سفید ... درم رب السوس ... درم و
نیم سقمونیا مشوی سه درم مصطکی رومی یک درم و نیم کتیرای سفید یک درم با نیم درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی ... درم و نیم با جلاب شکری و بجهت قولنج
و ... **قرص** خون آمدن از هر عضو که باشد باز دارد **ص** ... گل
اصفهانی از هر یک یک درم ... داربند سفته اقاقیا از هر یک سه درم دم الاخوین
و صمغ عربی کتیرا از هر یک ... درم همه را ... اقراص سازند شربتی از نیم درم
تا یک مثقال **کهربایی** ... بلوط کنند ...

کند

خون آمدن

قولنج

قرص خون آمدن

عضو باز دارد

کنند شیح محرق مردارسنگ اقلیمیا فضه برابر باریک ساخته بر رفاده نهاده بر بند بندگاه از درون
تخم کرفس نانخواه حلبه و پارچه کهنه بگرم بر ناف نهند وجع ساکن کند و قولنج بگشاید
فصل یازدهم در مرکبات مسهله **ماء الاصول** جهت قرب سددی مفید ص سنبل الطیب مصطکی
رومی اسارون هیل قاقله از هر یک نیم مثقال عود بلسان ... از هر یک سه درم تخم کرفس
رازیانه انیسون زیره کرمانی ... از هر یک پنج درم پوست کرفس پوست بیخ رازیانه
اذخر از هر یک پانزده درم مویز منقی بیست درم همه را ... رطل آب بریزند تا بر طرح
نیم آید هر روز از آن چهار وقیه با نیم مثقال ... بنوشند **مطبوخ البزور** نافع اسهال
صفراوی منقول از قلانسی بگیرند **ص** ... رطل مخلوط کنند بدان پنج درم حب
الآس ... برگ ... طاقه ... طاقه نعناع و ده طاقه
کرفس و ده عدد ... بجوشانند ... و بگیرند
و نیم رطل صاف کنند ... و نیم درم ... کعک ... بنوشند
مربای فلوس خیارشنبر مخترع متاخرین ملین طبع کند ... که ... و ... قولنج
ثقلی باشد نافع است و اصلا بوی ناخوش ندارد و با طعام چون ... خشکه ...
میتوان خورد بگیر خیارشنبر خام که هنوز نو که باشند ... فلوس ...
از پوست جدا کنند و قدری ... بجوشانند در آب حل کنند فلوس
خیارشنبر را ساعتی در آن بگذارند تا ... از آن آب بر آورده با آب
خالص دوسه مرتبه بشویند و قند را در آب ... حل کنند بر سر آتش گذارند
تا ... بقوام رسد آنگاه فلوس خیارشنبر را در آن اندازند ... و ...
بالقوام آید و اگر خوشبو خواهند قدری مشک و عنبر در آن حل کنند **مرهم** ... شقاق مقعد
ص موم سفید ... روغن گل ... موم را در روغن گداخته ...
داخل مرهم سازند **مرهم کافوری** که شقاق مقعد ... مفید بود **ص** موم

مربای فلوس

شقاق مقعد

مرهم

سفید هر یک نیم درم روغن گل ده درم مقدار سنگ ... هر یک ... درم افیون درم کافور
پنج درم همه را نرم بکوبند و روغن را گرم ساخته موم در و گداخته بعد از آن ادویه آمیخته
با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر ورم نباشد مرهم مقل نفع دارد موم روغن کنجد
بیضه بط منفعر ساق گاو و گوره ... مثقال برابر بگیرند و مثقال را در لعاب تخم کتان حل
ساخته بیارمایند و باقی را گداخته مخلوط سازند مرهم که بر آمدن مقعد و وجع آن را مفید
است ص عنب الثعلب ... مقل هر یک ... مثقال گل سرخ دو مثقال کوفته بیخته با آب شیر
تازه بیخته و زرده تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرهم سازند از بیاض عم مرحوم معجون
زبل الذئب قولنج را در زمان نفع نماید ص زبل الذئب چهار درم تربد پنج درم تخم انیسون
انیسون هر یک ... درم کوفته بیخته با عسل معجون کنند شربتی ... درم تا چهار درم معجون
تربدی قولنج را نافع باشد و بلغم را دفع کند و دو ... بر باید ص قاقله کبار و صغار زنجبیل
دارچینی عود قرنفل ... قرنفل فلفل هر یک پنج درم شکر سرخ تربد سفید هر یک ... مثقال
عسل بقدر احتیاج معجون سازند شربتی ... درم معجون که استعمال کنند قولنج را
که با حرارت و تپ بود سود دهد ص جند بیدستر اسارون ... ساییده بزر البنج
کنند کوفته با عسل بسرشند شربتی دو درم معجون ... با بواسیر و بادی ... در وجع
باشد نسکین کند و اماس مقعد را که خون از وی آید سود دارد ص هلیله کابلی آمله
بلیله تخم ... تخم ... هر یک پنج درم مقل ده درم مقل را در آب
کند ناحل نماید ... آن ... بسرشند شربتی ... درم معجون سنا ... قولنج
را بغایت نافع است و اخراج ... سوداوی نماید ص رب السوس ... انیسون
بسفایج گل سرخ هر یک پنج مثقال هلیله سیاه ... هلیله کابلی ... روغن بادام تخم
کاسنی هر یک ... مثقال سنا مکی بنفشه هر یک سه مثقال عسل ... چند ... عسل را
نخست ... در آن سنا و گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه هر یک ده مثقال هلیله کابلی

بلیله ...

جهت مثقال جوشانیده باشند بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته در آن بسرشند شربتی
پنج مثقال معجون که قولنج نکشاید و للعلاس ... که بسبب السدد و الثقل و ارماد فاتق باشد سود
دهد ص بازدالوس مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل جوز بوا اجزا مساوی کوفته بیخته
سقمونیا بوزن کل شکر با آب بقوام آورده بسرشند شربتی از یک درم تا دو مثقال معجون ...
جهت حیات و حب القرع مجرب است ص سرخس ... کابلی مقشر هر یک یک درم
تربد مقل هر یک دو درم کوفته ادویه بیخته با عسل بسرشند جمله یک شربت است
باید که قبل از تناول این دوا یک ساعت شیر تازه دو شیره بنوشند قدری او ...
و قبل از دوا سه روز پرهیز نمایند مرقی که طبع نرم کند قولنج را نفع دهد ص خروس
سفید را بدوانند که مانده شود پس ذبح کنند و پر او بگیرند و بمصالح خورش ساخته بنوشند
و اگر بسفایج چهار مثقال با ... ساخته بر آن بپاشند استعمال خلط سود اکنند و شوربا
با کلیان با بسفایج چهار مثقال یا بریک ساخته بر آن بپاشند استعمال خلط سودا کنند
و شوربا را با کلیان با بسفایج همین عمل دارد فصل شانزدهم از مقاله چهاردهم در تدبیر
آشامیدن روغن بید انجیر در قولنج باید این است که بعد تنقیه بدن بحسب ...
و امثال آن روز اول دو مثقال با ماء الشعیر ... بدهند و باید که پیش از خوردن روغن
... را با هم آمیخته خوب بخیسانند تا منجمد گردد و بعد دو روز ... بیند ... دو
روز دو نیم مثقال روغن بخورانند و بدستور هر روز نیم مثقال زیاده کنند تا روز هفتم
بعد از آن اگر خواهند کم نخواهند تا به دو مثقال باز آیند و اگر نخواهند همان قدر چند روز
نمایند و در روز آشامیدن این روغن تاخیر غذا از شش ساعت تا ده ساعت واجب
دانند و تا بیمار باشد بوی آن روغن در آرزو ... غذا سازند و اگر رغبت ... بسیار
باشد زیرباجات ترتیب کنند و از مزورات ماء العسل اختیار کنند و روغن به
دندان بسیار مضر است بعد شرب آن با نمک ... دندان را دلک کنند ...

روغن گل خالص بمالند و بعد از فراغ استعمال این روغن اباریج فیقرا با شحم معوی
کرده یا غیر معوی اگر حاجت افتد بدهند که دافع مضرت این روغن از سر چشم است فصل
واجب

قابض از مقاله چهارم قسم دوم از مفرده قال الجرجانی یدق بزر الخشخاش الابیض
والاسود ویستعمل مع الشراب القوی القابض فیحبس الاسهال العتیق برای سنگرفتن
وضعف معده و بیخ شکم که اهندی مروره گویند نیز با دود دام پخته و رشته با آب
جوشانیده که نیم او باز صاف نموده نوشند اول روز و شام همان مسلوق بلا بار
و هم زیلب و نیم با دوا جوشانیده که نیم او باز صاف نموده نوشند شود که بحری و
وال خشک در هر صبح یک هفته آزار بر طرف شود و نیز بالاگیاهی است از قبیل تره
گیاه و لبو ریا با قسم از بحرات آرند برای اسهال بخ ششته تا نیم تو له نرم سوده با بات
ملفوف نموده بخورانند و من الادویة الجیدة اللبن المطبوخ فیه الحدید حتی تذهب مائیته
و قد برا و فیه صمغ عطه و طباشیر مقلو قشور خشخاش هر کاه بسایند و با شربت الجبار و
حب الآس آمیخته لعوق کنند قرص ریوند کلانفع بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع است
رسوت سرشته باشد چکه ملفوف نموده بخورند غذا دال کلتهی با بات قال حکیم علی
جیلانی فی شرح القانون فی هذا المقام و للزراوند خاصیة عجیبة فی قطع اسهال الدم
و سحج الامعاء و قروحها و خصوصا اذا سقی مع عصارة ورق لسان الحمل و قلیل من
الشراب العتیق و قد یدق الزراوند و یلبث بدهن اللوز و دهن الورد و یسقی النصف
درهم منه فی ماء التفاح الحامض القابض جدوار خوب چیده در عرق میند بیشند سایند
علاج از دربینه الوده که صاحب آن احتمال نماید علتش زایل کند و اگر این عمل سه مرتبه کند اثرش
ماند و این دوا ازاله مرض مذکور تاثیر عظیم است و بعضی اطبا نوشته اند که این دوا
علاج اکثر معدوم نموده مرض زایل گشت و بعید نیست که این قسم از بلغم بود و چیزی بود
که در امعا باشد و برای همین این تدبیر کثیر النفع است و در ازاله و یدان صغار

کرده و مقعد غذای شود برای دفع قولنج معز تخم بید انجیر بلا اشیرکا و سحق نماید و بمثل
خمیر شود و گرم کرده بر بند جهت قولنج ساکن شود و دیدان اطفال پوست هلیله زرد و ایلوه مغز
تخم میوه با آب پخته طلا نمایند و اگر اضعال شدید باشد ایلوه زرد خالص تا تو له با پوست
هلیله زرد تو له نرم ساییده با آب بیزند و روغن بید انجیر داخل نموده بر ناف و عانه طلا کنند
سماق بلا در آب بمالند و آب آن را امیل نمایند و حقنه کنند بادی دوا است که دافع کرم
این حقنه و بخور جهت قطع خون بواسیر و دافع مغص نیز فرموده جهت ریاح بواسیر از مجربات
است و حکیم علی بیزبانی معنی تصریح نموده در اسهال که بدون پیچش بود و در امعاء کرم
اید ساک ترب که بیخ و برگ ترب پخته بخورند بسیار مفید است اولا بقدر دو دام بخورند
بعد از آن زیاده کنند و کرمان خورش با خشکه و غیره باشد اسهال نمایند و تخم ریحان
سرشته بلا سفوف ساخته از شش ماشه تا نیم تو له صبح و آخر روز با آب سرد بخورند برای زحیر
و بیخ مفید و معمول اطبا است و برای سیلان خون بواسیر عمل حکیم عبد الملک ترب
سیاه در رفت و غلظی از رشته بلا سبت عزه یک مد و بلا بابتر تو له نبات بخورند و اگر
نابست و نیز در بعل آرند و بر بواسیر عمل کنند برای سیلان دم بواسیر معمول است نوشت
ماشه ماشه بلا ملفوف با آب کف کنند یا بار حیات مرغی ملفوف کنند بخورند و مانند
جلیده ملفوف ساخته فرو برند و نیز نافع است غذا دال خشکه کلتهی و نان مرغی کم نمک
کوه صلی سیاه کوفته پخته با حجام کاو نیم باو بالکیبا و نیز نوشند برای سیلان خون بواسیر
نافع است صبر با آب کنند ساییده چند نوبت بر بواسیر طلا نمایند بواسیر بلا که از مقعد رسته
باشد بیند انو و کرم صفار بکشد و النعناع ینفع اصحاب البواسیر ضماد الورق و هوا
بیخ و دواو فی ذلک و دوا برای انواع کرم بر کها و نرم و زخت ارند یعنی بید انجیر بالند
و شیره او در مقعد بیرون و اندرون ریزند و دوا آنکه قتل دیدان نماید مجرب است
از حکمای هند منقول بلا بعد و بر دانه که از هو نیز بر آید باز یک کاهی بر کند شخص کلان

رفع و یدان

حب ... دانه مشقی موصوف و خوردن آنچه عدد یاد کرده علاوه طبع بکار نشانند **فصل نوزدهم** از مقاله
چهارم در ادویه که در علاج قولنج استعمال می کنند سکبینج مقل جاوشیر تخم کرفس
تربدیان خواه سداب تخم شبت زنجبیل دارفلفل ایارج فیقرا شحم حنظل بلیله زرد تخم
خطمی سقمونیا مصطکی قرنفل قردمانا جوز بوا انیسون اصل آب سفرجل سداب شونیز صعتر
حب النیل کاشم کرویا فطراسالیون بادام مغز فلفل بودینه وج جندبیدستر افیون
بزرالبنج سیسرم زعفران صبر بورق تخم کتان تخم حلبه قنطوریون حب الرشاد فاقلهٔ بسباسه افتیمون
شیرخشت دارچینی حرمل شکر طبرزد بلیله کابلی انیسون فلفل سفید فرفیون حب البلسان
الایچی کلان شیطرج مازریون بادیان سقمونیا نانخواه حلبه ... نمک هندی خولنجان افسنتین
ادویه که در حقنه در انواع قولنج داخل می شوند شحم حنظل قنطوریون بخور مریم عرطنیثا بوره
صعتر سداب حلبه تخم کتان حب الخیر سیاه سکبینج مغز قرطم زیره نخاله ورق چقندر ارمنی
جاوشیر عسل قطران روغن کاو مقل جندبیدستر بابونه شبت تخم کرفس بادیان غافث خطمی
روغن زیت روغن حب الخیر جربیاه و جاج ادویه که در شیافات قولنج داخل می کنند موم
شحم حنظل سقمونیا عصاره قثاء الحمار افیون جندبیدستر مقل نمک اندرانی نبات عسل
سکبینج زیره کاو شکر خطمی صابون ... ادویه مستعمله در علاج امراض امعاء مستعمل طین
ارمنی تخم مرو تخم خرفه زرورد مازو تخم حماض تخم خطمی طباشیر گل سرخ نشاسته برگ کلنار
قرط ثمرة العوسج بلوط ثمرة التوت الفج نانخواه تخم ریحان اقاقیا عصارهٔ لحیة
التیس بزرالبنج تخم شبت افیون تخم کرفس جندبیدستر اسارون میعه سایله کندر مازو
انار ساق انیسون حب الاس تخم قوابعوکبار زیره کرویا ... بسر کندر ... سادج دم
الاخوین وج حرف تخم گندنا ... تخم سداب ... محرق تخم خشخاش طین
رومی ادویه که در حقنه امراض امعاء داخل می کنند ... گل سرخ جریاه تازه کرده
بزرعصارهٔ لحیة التیس دم الاخوین کلنار حب الاس بلوط ... سفید روغن

گل سپید

گل سپید محرق انار محرق نشاسته کعک ازرنج ... ازرنج سرخ سپید محرق مازو نوره غیر مطفاه
انار عدس مقشر گل ارمنی شاخ گوزن سوخته سفید معادن سنگ مرق الجالس محرق افیون
اقاقیا ادویه که در شیافات امراض امعاء داخل می شود اقلیمیا فضه و قشیبا کندر زعفران
دم الاخوین افیون مازو صمغ عربی عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا گل ارمنی سفیده گل رومی شاخ
گوزن سوخته سنگ کاغذ سوخته کلنار اقماع الرمان حضض زاج سرمه میعه سایله معادن سنگ
سفیدروس ادویه مستعمله در علاج قروب استطلاق طباشیر گل سرخ سماق تخم حماض تخم خرفه کلنار
صمغ ... حب الاس شاه بلوط خرنوب خشخاش حب الرمان کرویا کشنیز خشک ... سنگ تخم
زبیب خرنوب نبطی قرط نانخواه طراثیث بلوط اقماع الرمان زیره سوق زاج عفص
افیون اقاقیا سرمه بزرالبنج مقل مکی سعد قرنفل دارچینی نشاسته سنبل مصطکی گل ارمنی
عصارهٔ لحیة التیس ... اذخر انیسون تخم کرفس قصب الذریره عود جوزبوا
فلفل خولنجان جوارش سفرجل جوارش خوزی **ادویه** مستعمله در علاج مقعد بلیله کابلی
بلیله آمله صدف سوخته کهربا ... مقل ازرق صمغ گوگان کلنار ... مازو لحیة التیس
کندر افیون توبال آهن تخم کتان کشنیز خشک **ادویه** که در مراهم و ... داخل می کنند اکلیل
الملک بابونه زعفران افیون تخم کتان حلبه خطمی ... مرداسنج موم روغن کنجد مغز
ساق گاو ... سنام الجمل مقل ازرق میعه سایله ... نوی المشمش آب کشنیز ...
... کرات مسلوق ... کرفس ورق دفلی ... الجدوان ... سوسن عسل بلادر
حرف سفید ... خطمی ... حرمل اشنان انزروت ... زرنیخ سرخ شاخ
گوزن ... انار ... جوب ... **مقاله یازدهم** در امراض کلیه و مثانه مشتمل
بر یازده فصل **فصل اول** از مقاله یازدهم در قواعد مفیده خون در بول از جهت ...
باشد از تولد حصاة این بباید ... همچنین بول سیاه که ... بیماری باشد
و بول تولد سنگ است ... امراض کلیه ... بول غلیظ ...

در علاج استسقا

رسوب سیاه بود هیکل جو دو لیتاب که در بستن همیانی در دو کرده شدید پیدا می‌شود
هرگاه که درد گرده و مثانه ورم گرم یا قرحه یا جراحت یا سقطه یا علتی دیگر از غلبه خون حادث
گردد اول فصد باسلیق کشایند بعد از آن حب غاریقون خلط تنقیه نمایند و فی در اکثر
امراض سوده دارد و ترشامیدن آبی که از چشمه آهن بر آید مقوی مثانه است و نمک
آهن تاب و تناول طعام که در دیگ آهنی پخته باشند و حادترین چیزی برای مثانه
استعمال نمایند خصوصا حاب است و استسقای تناول غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ
وحبس بول باعث آن وحبابات بالای بول دلیل مرض گرده بود و جماع طویل ویطی انزال
مورث آفت مجاری بول و در بول الدم حجامت کعب نفع تمام دارد و در ریاح شمالیه
و باران شمالیه و فصول بارده وجع مثانه زیاده می‌شود و عقب جماع بول کردن
موجب سلس البول و بول در فراش شود و فرق میان قولنج و درد گرده آنست
که درد قولنج میل بسوی پیش ناف و شکم دارد و زیر آید و فرد تر شود و درد گرده هر جا که
گرده بود در آن که برابر گرده بود حذر کند و در سنگ مثانه و خارش و گرانی در بن قضیب
پدید آید و نزار خود را و بدان مرض زنو یابد و پیوسته دست بر زهار بمالد و بول آن بان نا صاف
بیرون آید و سنگ مثانه بزرگ و در ثقالت بود نسبت بسنگ گرده و هرگاه که درد و
گرانی در پشت پدید آید و هم چون حوال از جمله باید دانست که سنگ ... تولد کرد است
قال جالینوس ینبغی ان یکون فی ید صاحب الحصاة خاتم من ... وفی رحله
خیط من سامیر الحدید فانه تفتت الحصاة قلیلا حتی یخرج ولا یتولد بعد ذلک فاحفظ
تلک القوا علنا فانها ینفعک کثیرا فی التداوی **فصل دویم** در مرکبات الغیه **آبزن**
که در آخر ورم حار مثانه بکار آید **ص** حلبه تخم کتان بابونه اذخر سعد سنبل حماما قردمانا جوشانیده
آبزن کنند **آبزن** که بول بسته بگشاید **ص** سداب بودینه بری اسف کتان بابونه
اذخر سنبل تمام مرزنجوش شبت خطمی لبوبق ترب ورق شلغم ورق کلم شیح

بابونه

بابونه شبت همه را بپزند و در آن بنشینند حتی است که هرگاه احتیاج بول شود صواب آنست که بول
کنند و در آن **ص** و از شیحان قردمانا سعد کوفی سنبل الطیب حماما اذخر حلبه تخم کتان
شلغم خشک کلم در آب جوشانیده در طشتی کنند علیل در آن بنشیند **آبزن** که حصاة و
ریگ از گرده و مثانه پاک کند **ص** بابونه تخم شبت خار خسک هم کوفته اکلیل الملک مرزنجوش
تخم کرفس حلبه فوتنج پرسیاوشان بنفشه خطمی همه را بجوشانند و بیمار را در آن نشانند
آبزن برای بول ورم کلوی **ص** برگ آس عفص کلنار جوز السرو لوبیا انار گل سرخ در
آب جوشانیده و در آن بنشینند **آبزن** که سنگ گرده بیرون آید **ص** لوبیا نخود بادیان
تخم خربزه نیم کوفته لوبیا تخ خطمی هر یک هفت درم خار خسک شش درم بنفشه چهار درم
اشنان سه درم همه را در ده من آب بجوشانند تا پنج من بماند صاف نموده در طشتی
کنند و در آن نشیند **آبزن** که سنگ گرده و مثانه را پاره کند و بیرون آید و بول براند **ص** بابونه
گل سرخ خطمی اکلیل الملک از هر یک ده درم لوبیا خربزه خشک پرسیاوشان
حب القلقل نیم کوفته هر یک هفت درم اشنان اصل السوس لوبیا تخ بنگ زیانه هر
یک پنج درم کاکنج حلبه هر یک چهار درم بنجاسف گل بنفشه هر یک شش درم دو قوه گل
نیلوفر اصل السوس هر یک سه مثقال در ده من آب بجوشانند تا به نصف رسد و در
حمام در طشتی کنند علیل در آن بنشیند و چون از حمام بر آید روغن عقرب در احلیل بچکانند
فصل سیوم در مرکبات باطنه و آن تالیفه **بنادق** البزور در حرقة بول و قروح گرده و مثانه
و عسر البول را نافع باشد **ص** مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو و بزر
البنج خرفه تخم خطمی مغز بادام مغز ... کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی
تخم کرفس هر یک دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم بشراب خشخاش
بدهند **تریاق** المثانه تالیف ابو ماهر جهت قروح گرده و مثانه و مجاری البول و در حابس
آن و حرقه بول و مرض بغایت مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع و در

جفت و شکستن دمع دواء نافع اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضای رئیسه
قدر شربت در اول علت یک مثقال باشد و قدر نیم آن الاخیر و هفت درم ماء العسل
و در مزاج بسیار حار با شربت بوری غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت
درم آب برگ نارنگ مطبوخ و هفت درم ماء العسل و در آخر علت که حرکت باک شده
باشد و خون با آب آید یک مثقال و ربع با شربت میوه یا رب غوره و امثال آن
و جهت ادرار حیض با آب تخم منقوع و مانند آن از ادویه مدره حیض و دمع حرقی
و شناخ کاو کوهی سوخته لبد هر دار یره هر یک یکمثقال و نیم افیون رب السوس هر یک
دو مثقال سماق منقی غوره خشک طین فارسی که گل شیرازی است ریوند
طلق محلول خشخاش سفید و سیاه بزر البنج هر یک سه مثقال عصاره لحیة التیس قطرا
لیمون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون هر یک چهار مثقال گل مختوم تخم خطمی
و خبازی تخم خرفه تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین دم الاخوین هر یک
پنج مثقال صمغ الوز کثیرا حب القلقل حب صنوبر خرنوب نبطی مغز
بادام کوهی مغز بادام شیرین مغز فستق هر یک هفت مثقال گل ارمنی
مغسول ده مثقال گل قبرسی پانزده مثقال حب الکاکنج جبلی عود عسل کف گرفته
سه وزن ادویه یا لقدر هفتاد مثقال فصل چهارم در مرکبات جمیعه و حابسه
جلابی که صاحب ورم حار مثانه را صحیح نموده شد من گل بنفشه چهار درم تخم کاسنی سه
درم عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده شکر سفید ترنجبین هر یک [illegible] درم در آن
حل کرده صاف نموده نوشند و غذا ماء الشعیر باشد با شراب خشخاش یا بنفشه
و شراب نیلوفر حب البزور للقراط لو یدکر او قرحه قضیب و مثانه با سعود دارد
و سنگ بول بکشاید من تخم خطمی مغز تخم خیارین هر یک جزوی مغز تخم خربزه تخم خرفه
تخم خشخاش سفید هر یک نیم جزو کوفته بیخته بلعاب اسبغول حبها سازند و

بر مثقال

قرحه قضیب و مثانه

جوارش

حلوای فرنگ

و یک مثقال وقت سحر بکار دارند جوارش که در جرب کلیه بکار آید من شکر طبرزد پانزده
درم کنجد بریان ده درم نشاسته چهار درم آنرا کشته در کنجد پاک نموده علی الرسم جوارش
سازند و بروغن بادام اضافه کنند حلوای فرنگ مسمی شیر مرغ مقوی [redacted]
بغایت این است شیر خالص یک آثار زرده تخم مرغ پنج عدد نبات سفید نیم پاو مشک
یک ماشه عنبر اشهب هم ماشه گلاب تبریزی یک تولا شیر بجوشانند چنانکه یک ثلث فانی
گردد پس نبات سوده داخل نموده باز بجوشانند تا بقوام جوارش آید آنگاه زرده تخم مرغ
باهم ممزوج نموده مشک و عنبر را در گلاب سوده در زرده مذکور آمیخته داخل شیر کرده بقوام جوارش
آمده نمایند و با زنجبیر تا بقوام کهنه آید و بتوان از آن گولی ساخت آنگاه در دیگچه
بر نموده صاف کرده در میان دیگچه گذاشته دیگچه بر سر آخر گذاشته و طبقی بر دیگچه پوشیده
بالای طبق آتش نهند تا خوب پخته شود که پای سرخ بر روی آن بدید پس سرد نموده
از کار و بریده از چهار دام تا شش دام بخورند فصل پنجم در مرکبات دالیه دوائی نافع
برای قروح کلیه من مغز تخم خیار با درنگ سبع و نیم عدد مغز حب الصنوبر هم ازانه عدد
مغز بادام شیرین مقشر پنج عدد زعفران قدری کوفته با شتا بخورند پس اگر حرارت
بسیار باشد بدل حب الصنوبر تخم خیار بکنند دوائی دیگر جهت تفتیت حصاة و اخراج
حصاة من مغز تخم خربوزه حب القلقل زجاج ابیض محرق دو قوه مساوی گرفته یکدرم
با آب خشک یا آب ترب بیاشامند دوائی دیگر که مجرب است از برای تفتیت
حصاة من تخم خربوزه بزر قرطم زعفران حب القلقل کوفته با شراب مناسبه بیاشامند
دوائی برای وجع حرقه کلیه و سوزاک منقول از بیاض حکیم مرحوم من بیخ کیله بوت
پنج فال اصل السوس تخم خبازی هر یک یک توله سوای همه [illegible] فوا الاطون نیک
سائیده و اصل السوس بلعاب بر آورده [illegible] نوشند در هفته بفضل الهی [illegible]
دوا هندی جهت سنگ بر بول او کم ما بیشتر [illegible] این مرض را بزبان هندی [illegible]

دوا هندی
سنگ بر بول او
کمسه ها بیشتر

از اقسام هر میوه نوشته اند ص گزانگبین پوست رویس چهیون مسواکها سه رطل ساوی
گرفته ساییده و ده درم باشد و ده درم شیر مریض را بخورانند و اوده باشند دیگر ص طباشیر
بسیار المناص و در آب خوشاییده مریض را بخورانند دیگر جهت بول خون
نافع است و هم سلس البول و اولاد زندی را و ینی را واجب است ص بلوط را سه وزن او
کندر گرفته با روغن زیتون سرشته دارو سبت نمایند روغن عقرب سنگ مثانه را پاره پاره
کند و بیرون آرد ص بلو و چینی سعد کوفی حنظیا بادرومی لوستی ج کبر هر یک یکوقیه روغن
بادام یک رطل دارو ها را کوفته بیخته در شیشه کنند و روغن بران ریزند و یک هفته در
آفتاب نهند و بعد از آن بالا بیند و ۵۴ عقرب زنده و در آن اندازند و سر شیشه
را به بندند و یک هفته دیگر در آفتاب نهند و قطره از آن در احلیل چکانند
دیگر جهت قرحه مثانه معمول و مجرب است ص صمغ عربی کثیرا النشاسته اقلیمیای
نقره هر یک یک مثقال سفیداب مغز تخم خیارین هر یک دو مثقال سنگ جراحت نیم توله
خوب باریک ساییده شیاف ها بسته بعد از ان وقت حاجت بشیر دختر ساییده
بچکانند فصل هفتم در مرکبات سفوف که در باب بیضلع نافع است ص صندل سفید
یکدرم نشاسته کثیرا الحم کاهو تخم خرفه هر یک سه درم صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق منقی بلوط
هر یک چند درم کوفته بیخته بکار برند و همراه بعضی اشربه که جامع قبض و حموضه باشد استعمال
کنند سفوف جهت قرحه مزمن که با حرکت شود با او تقطیر البول و سلس البول نیز
باشد نافع است و جهت درد مینه مفید و صاحب تحفه گفته در امراض مذکوره چند مرتبه
بتجربه رسیده و بسیار موثر افتاده ص گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بلوط
کندر و کهربا هر یک دو درم بلوط پانزده درم شربتی ۲ مثقال با آب سرد و در ایام استعمال
این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوف که چکیدن بول را ملو و سیلان منی را
اراده باز دارد و اصلاح حال مثانه نمایند ص گل سرخ گلنار هر یکی چند درم سنگ تخم کرفس

تخم کوکنار تخم سداب هر یکی سه درم انیسون بزر البنج بلوط کندر سه درم سلاجیت
درم سعد سه درم زیره دو درم تخم خرفه چهار درم کوفته بیخته بوزن آن فانید آمیخته تیار
نمایند چند درم تا هفت درم بخورند سفوف برای التقویت کرده و الا جهت مولف تجویز کرده
فرموده بود و بندر ص کوند کثیرا المیا شیر گل ارمنی گل قبرسی گل مختوم صندل سفید گلنار اقاقیا
ساییده رب السوس گل سرخ شادنج عدسی مقشر خرفه مقشر خارخسک بزر و کلو
ست سلاجیت قلعی کشته مروارید ناسفته هر واحد تخم خشخاش مغز تخم خیارین هر یک چهار
ماشه نشاسته مغز تخم کدو بادام مغز فندق مغز چلغوزه موچرس هر یک سه ماشه
سفوف سازند فصل هشتم در مرکبات سفیده منقوط شربت آلو بالو اخراج ریگ و سنگ گرده
و مثانه کند و ادرار بول نماید ص آلو بالو نیم رطل بلا درم رطل آب شب بخیسانند و صباح
بجوشانند تا که آب نیم آید صاف نموده در رطل نبات سفید بقوام آرند قدر شربت
دو تولـ زیاده هم توان داد شربت خسک جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر بول نفع
داده و باه بیفزاید ص خسک تازه بود بکوبند و اندک آب بپاشند تا عصاره او بر آید پس
یک رطل از این عصاره و قیه عسل و دو رطل قند آمیخته بقوام آرند و اگر خشک بود در آن
و قیه باشد و قیه از خسک یک رطل قند کنند و باید آن را انجوب که یک شبانه روز در آب
تر نمایند و با آتش نرم بپزند و صاف کرده قند آمیخته بقوام آرند شربت حب در عسر البول
که بسبب بستن خون در مثانه باشد بکار آید ص حب دو درم یک شبانه روز جوشانیده
و صاف کنند و از آن سرکه سکنجبین سازند شربت کاکنج جهت قرحه مثانه و سوزاک
مفید ص انیسون تخم کرفس دو درم پرسیاوشان بنفشه گاوزبان هر چند درم خارخسک
هفت درم کاکنج ده درم تخم خیار سه درم قند نیم سیر بطریق معلوم بقوام آرند شربت
نجیل بفتح نون و کسر جیم و سکون تحتانی و آخر لام سرد است و خشک با عتدال و جهت
تفتیت سنگ و عسر بول و قرحه مثانه و مغص نافع است ص نجیل تر از سواحل

بگیرند و تاب بشویند تا گل و در شود پس در هاون با صلایه رخام بکوبند و اثنای کوفتن قدری
آب می باشند زیرا که بخیل آب کم دارد و چون خوب کوفته شود بیفشارند و آب هر قدر که
بر آید نصف وی قند سفید آمیخته و بقوام آرند و اگر در تغلیه وی کرسنه بود و نخواهند
بگیرند نیم رطل و بجوشانند تا قوت وی در آب بر آید بمالند و صاف نمایند و نیم رطل
و قند نیم رطل آمیخته نمایند شربت لیمون ریگ از گرده و مثانه پاک گرداند صفته لیمون سه مثقال
درم من آب بجوشانند و دست مالند و پالایند و با یک من قند بقوام آرند شربت
هفت درم فصل نهم در مرکبات ضمادیه ضمادی که مرض ذیابیطس را سود دهد صفته برگ
بید برگ حی العالم اطراف زر برگ به آلو جو سرکه روغن گل در هم آمیخته بر پشت
ضماد نمایند و بر سپیغوله بر آن نهند ضماد دیگر ورم صفراوی کلیه که با سوزش و سوختگی
باشند بکار آید صفته موم سپید روغن گل روغن بنفشه بادام آب گشنیز تر آب برگ
خرفه گلاب سرکه با هم آمیخته خرقه بدان تر کرده بر کمر نهند ضماد دیگر بجهت انفجار ورم مفید است
صفته آلو گوسفند سرکین کبوتر کرم [illegible] ضماد سابق اضافه نمایند ضماد دیگر تحلیل ورم کلیه
کند صفته آرد گندم نیم پخته برگ حلبه برگ کلم بیخ [illegible] خطمی شبت بابونه با عسل و
روغن شیره بپزند و ضماد کنند و اگر پیه بط و پیه مرغ خانگی اضافه کنند بهتر بود
فصل دهم در مرکبات طلائیه طلاء دیگر مجرب است برای درد حوالی کلیه که ریحی باشد و
نیز در اکثر اوجاع ریحی خصوصا مفاصل و موج هایی که بفارسی لغز [illegible] گویند نافع است
صفته زرده تخم مرغ در ظرف مس داخل نموده بر روی آتش انداخته به چوب سحق [illegible]
دران ریخته قدری آب داخل نموده بر روی آتش خوب بسته بمالند تا گداخته
و غلیظ مثل مرهم شود بر محل درد ضماد نمایند و برگ نان بالای آن گذاشته بپارچه بنده
بسته دارند در سه روز بالکل دفع شود و ریح محتقن را وا کند طبیخ دیگر که در وجع
کلیه و مثانه و سنگ و ریگ کلیه و مثانه را نافع بود صفته بادیان انیسون تخم خربوزه تخم

خیارین

شربت
از ریگ گرده و مثانه

خیارین خارخسک پرسیاوشان تخم خیار [illegible] گل بنفشه تخم کشوث حب القلقل بقدر باید
گرفته در عرق خارشتر یک رطل طبیخ بلیغ بدهند هر گاه سیوم حصه بماند شربت بزوری با
شربت دینار هفت مثقال داخل کرده بخورانند فصل یازدهم در مرکبات اقراص قرص
ذیابیطس صفته طباشیر پنج جزو تخم خرفه تخم کاهو هر یک هفت جزو تخم حماض گل سرخ گشنیز
خشک گل ارمنی هر یک سه جزو صندل سفید گلنار سماق هر یک دو جزو کافور نیم جزو با آب
برگ خرفه قرصها سازند یک مثقال با آب انار بخورانند قرص طین جهت بول الدم و قروح مثانه
نافع بود صفته گل مختوم طباشیر کتیرا صمغ عربی صمغ فارسی تخم خرفه مغز تخم خیارین با لعاب به کوفته
بیخته بلعاب اسپغول سرشته و بالگشتاب بدهند نسخه دیگری مغز تخم خربوزه نیم کوفته
قرص دیگر جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر بول و بول الدم بغایت مجرب است صفته افیون
تخم کرفس بزر البنج سفید تشیده اشخاش هر یک یک مثقال تخم رازیانه دو مثقال زعفران تخم حماض
بری مغز چلغوزه مغز بادام [illegible] هر یک سه مثقال مغز تخم خیارین انزروت [illegible] مثقال کاکنج
جمیع شش مثقال بکوبند و کوفته بیخته با [illegible] سرشته قرص [illegible] سازند قرص [illegible] جرب مثانه
را نافع باشد صفته [illegible] دم الاخوین گلنار هر یک سه درم کتیرا [illegible] درم صمغ عربی
دو درم گرفته بیخته با آب خرفه قرص سازند و بشراب حب الآس بخورانند قرص دیگر
بجهت زرق در مثانه صفته مرداسنگ سفیداب قلعی نشسته بوره مغسول [illegible] شسته
اقراص سازند و در وقت حاجت بشیر زنان حل کرده زرق نمایند قطور بجهت قروح مثانه
و مجاری بول صفته صمغ عربی نشسته [illegible] شیر دختران حل کرده [illegible] قطور سازند زرق نمایند
بچکانند قیروطی نافع از برای ورم حار مثانه مستعمل در آغاز علت منقول از [illegible]
علوبخان صفته آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب آب کاکنج آب حی العالم روغن بنفشه
و موم سفید بدستور تیار نمایند فصل دوازدهم در مرکبات معجونیه معجون عقارب برای
تفتیت حصاة گرده و مثانه ازان سرافیون صفته عقارب سوخته سه درم و نصف

ذیابیطس

معجون عقارب

مع کاکنج پنج درم و نصف چند سد سنبل چهار درم کوفته بیخته سه چندان عسل کف گرفته معجون سازند
بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت دو مثقال با آب کرفس معجون که بول فی الفراش را باز دارد
ص مرکب از اقاقیا شیاف مامیثا هر یک دو درم کف کاهی بریان سه درم تخم خطمی هفت درم
بلوط تخم کتان هلیله کابلی بریان هر یک ده درم کوفته بیخته با شهد آمیزند شربت سه درم
معجون حجر الیهود منقول از ریاض علیخان مرحوم که سنگ کرده و مثانه را بریزاند و اخراج حصاة
و رمل نماید ص حجر الیهود پنجاه درم کاکنج اسارون فوه ماهی مغز تخم خربزه تخم جزر تخم کرفس
مغز حب القرطم دو قو مغز تخم خیار مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو مغز تخم قثاء انیسون هر یک
پنج درم کوفته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشند شربت دو درم تا سه درم معجون
جهت فراش بول شخصی قریب پنجاه نوبت بول میکرد بعد او مدت این ترکیب مرض
او برطرف شد ص فلفل دو ماشه کندر قسط شیرین سعد کوفی بلوط هر یک پنج ماشه زنجبیل
سه ماشه دار فلفل پنج ماشه عسل سه وزن ادویه معجون ماسک البول تالیف علویخان
که سلس بول در فراش و سیلان منی و ودی و مذی که با یبس از علاج آنها حاصل
آمده باشد مفید است و به تجربه رسیده ص کندر ابی شمعی یک مثقال و چهار دانگ
و هلیله سیاه پوست هلیله کابلی که این هر سه را در روغن گاو بریان کرده باشند کات [illegible]
سفید هر یک دو مثقال جفت بلوط انار کندر هر یک نیم مثقال شیدانج حب الآس
هر یک چهار مثقال و خصیة الثعلب یک مثقال کوفته بیخته مویز سرخ را مقدار سه هفت
مثقال کوفته در گلاب بپزند تا سطبر شود ادویه را با آن سرشتم هر روز دو درم اعطا [illegible]
نمایند بعد از این شراب صندل ده درم گلاب ده درم تخم بالنگو دو درم کرده بنوشند
فصل سیزدهم در ترکیبات نوشته نطول برای سنگ گرده و وجع آن بسیار مفید و مستعمل
و الاطباء ص [illegible] الخیر سیاوشان خار خسک نیم کوفته گل بابونه گل بنفشه اکلیل الملک
گل خطمی تخم کرفس حلبه عنب الثعلب مرزنجوش پوست بیخ [illegible] کاکنج [illegible]

بکوبند

برگ سداب سنبل سرخ انیسون تخم کشوث بزرکتان هر واحد دو توله پوست خربوزه سبوس گندم
هر یک چهار دام تخم حلبون یکمونده در دیگ [illegible] آب جوشانیده صاف نموده نطول نمایند
نقوع هلیله از مجربات اطباء هند از برای قروح کلیه و از مجرب شده ص پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی پوست هلیله اهله منقی گشنیز خشک [illegible] هر یک پنج درم [illegible] مقشر [illegible]
درم و نیم مجموع را نیمکوفته در پیاله آب جاری گرم بخیسانند تمام شب [illegible] فردا [illegible]
که مرتب شود و باید که بنجور متوالی با این نقوع مداومت کنند و اگر مرض بسیار قوی باشد
هفت روز بعد بعون الله تعالی شفا حاصل شود فصل چهاردهم از مقاله [illegible] در
ادویه مفرده چون صفرا غون که بهندی [illegible] گویند بهر طریقی که باشد بالخاصیت نافع
حصاة است دوائی مجرب برای رفع حبس البول [illegible] خورده شود [illegible]
با برگ پان بخورند دوا برای بول که بکسی بالای آن هجوم نمایند کلوی خشک را نرم سائیده
با شکر تری آمیخته نهار دو کف هر روز بخورند و پای برهنه راه بروند دوا دیگر پوست [illegible]
[illegible] با اطماس را با [illegible] با صندل را در آب جوشانیده صاف نموده بخورند مرض
[illegible] زائل شود و همچنین اگر پوست بیخ [illegible] با پوست نیم با [illegible] چوب [illegible] در آب
جوشانیده صاف نموده بخورانند نفع خواهد نمود و سلاجیت را اگر [illegible] مطبوخ
یار کنند در نفع اقوی خواهد بود دوا بجهت سنگ گرده مجرب است ترب را خالی کرده چهار
درم تخم نفت در آن بریزند و بالای آن [illegible] ترب بند کرده گل حکمت کرده [illegible] گرفته
در تنور نگاه دارند [illegible] حصاة بدهند [illegible] روز دوا
[illegible] حبس بول بگشاید ص زعفران یک [illegible] بجری [illegible] بدهند [illegible]
[illegible] مثانه [illegible] بنوشند [illegible] با شراب نیلوفر [illegible] درم
سرطان نهری بریان کرده کوفته با عسل یا شکر بدهند [illegible] خون آن [illegible]
[illegible] سینه [illegible]

آلو و سپستان نمک طبرزد بول براند و جزر کوزه کشنه و بیخ بادیان مالیدن فود البول گرم باید
کافور ریاحی و راحیل نهاران مغز تخم خرزهره سائیده بر ناف طلا کردن سوزه قلیه ساییده
بر عانه نهاران و قدری آب بران پاشیدن و زمانی هم چنان مستلقی بودن و ورق
طلا بر ناف خود نهادن همین عمل دارد ادویه سوزش بول نفع تمام دارد
و درخت موز که هندی آن را کیله گویند قدری تنه شق کنند و در ان ظرفی وصل کنند که
آب ازان ترشح شود و در ظرف درآید تمام شب بگذارند پس هر قدر آب جمع
آمده باشد صباح وقت حاجت بدهند الحجر در بار العسل بخورند تا سهل البول و خام
کنند ابتلاع و ورم کلیه کنند صمغ عربی با صمغ آلوبالو گرم ضماد کنند صاحب جلالیه
نوشته از تقیح اورام کلیه نمایند بعد گرم آب [illegible] که لیکن حاجت گویند
براده و کنند و خشک نموده با آن شش مثقال نفع حقیقت چون ۳ روز متواتر
بنوشند جهت بول و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند فصل پانزدهم
از مقاله یازدهم در ادویه مستعمله در امراض کلیه و مثانه تخم خربوزه تخم خیار
تخم خشخاش تخم خیارزه تخم کدو صمغ بادام کتیرا انیسون تخم خرفه تخم خطمی
گل ارمنی ریوند چینی طین رومی صنوبر تخم کتان بهدانه حب کاکنج
رب السوس شکر طبرزد صمغ گلنار دم الاخوین عصاره لحیة التیس صمغ
البطم مغز بادام تخم کرفس فقاع اذخر بادآورد صمغ مقل بابونه زعفران
اسارون فطراساليون مرفوده دوقوقو حب بلسان قسط حماما قردمانا
بزرالبنج ادویه مستعمله سلس البول اقاقیا گل سرخ گلنار صمغ کتیرا لادن طباشیر
لادن تخم کاهو سعد تخم خرفه کافور طین رومی عصاره لحیة التیس سنبل السطوخودوس
حب الآس رب السوس صندل حب محلب مرخولنجان قرفه و ج بلاسی کتیرا
بلوط که در سرکه خیسانیده باشند بلیله کابلی آمله کشنیز آرد در سرکه خیسانیده

باشند عدس ادویه مستعمله در بول دم و بول مده کهربا صمغ جوز گلنار عصاره لحیة التیس صمغ کندر
دم الاخوین تخم کرفس بزرالبنج تخم خیارزه انیسون فرفیون کتیرا اسپغول ازمایه بادام تلخ حب
صنوبر زعفران کاکنج شاخ گوزن سوخته تخم خرفه عدس سپید گل ارمنی ادویه که مستعمل است در
حصاه گرده و مثانه سنگ اسفنج سنگ سرطان اسقولوقندریون تخم خطمی فطراساليون
تخم خربوزه تخم خیارزه تخم ترب دوقو تخم شلغم بری تخم کرفس تخم بادیان حب المحلب خشک زعفران
الحجر خشک زراوند خاکستر عقرب فلفل خطیا بادار فلفل بیخ کاکنج جندبیدستر اسارون
فوه انیسون وج کتیرا حب البلسان کرنب بزرالبنج میوه سایه قسط سداب افتیمون مغز
دار فلفل سفیدیخ کبر حب الغار اذخر سعد کوفی سنبل حرمل قردمانا مقل اشق سکنجبین
دارچینی جعده تخم شبت مرزجاج محرق مقاله شانزدهم در امراض اعضای تناسل مشتمل
بر بیست فصل فصل اول در تقویت باه باید دانست که سبب ضعف باه گاهی در نفس
قضیب و گاهی در عضو دیگر می باشد پس هر گاه که باعث ضعف باه عضو دیگر باشد
اول بعلاج او باید پرداخت و حادث می شود وجع قضیب از اسباب مختلف و از انست
که حادث میشود از حبس بول و نفع میکند ازان احتقان طلیه و ورم و هر وقت برون استعمال
کرده شود که فضول منحدر خواهد شد و بعد حقنه حوالی عانه و قضیب تکمید کنند و مقداری
کنلی جلد نمایند و بران ماء الفاتر ریزند و لبا است که مبرد و ورم خصیه از سعالی که عارض
میشود و ماده بسوی عالی منتقل میگردد و در اماس گرم خایه و قضیب رگ باسلیق
باید زد و در ورم بابونه ضماد معتدل و محلل بکار باید داشت و اگر ورم در بیرون خایه بود رگ
از هر جانب نیز و حجامت از هر جانب کردن و طبیخ نرم درشتن نشانی که ماده
بجانب مقعد فرود آید بهترین علاج است و از بیماریهای رحم علتی است رجا که زنان را پدید
آید و حال ایشان درین علت همچون حال زنان حامله بود چنانچه شکم و پستان بزرگ میشود
و شهوت طعام باطل میگردد و فم رحم بند شود و در شکم حرکتی باشد خاصه که هر گاه

و ست بر شکم بر نهند و بمالند و بیفشارند و باشد که چهار سال و پنج سال این علت بماند
و هم چو پاره گوشت بر آید و باشد با دو با حیض گشاده شود و خون بسیار رود و خلاص یابد
و باشد تا آخر عمر آن علت بماند و علاج نه پذیرد و باستسقا انجامد علاج حبوب و ادویه مفرده
که درین کتاب مذکور است بکار برند و اما علامات اماس صلب رحم آنست که مجری بول و
براز گرفته شود و [illegible] سرطان مذکور شود و ضعف تولد نکند و بیمار ضعیف و لاغر
شود خاصه ساقها و خفقان بادها و آماس کند و باشد که شکم بزرگ کند علاج رگ
باسلیق زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سود باید و مرهم و ادهان و
و جز آن که درین کتاب بیاید استعمال نمایند و الکلام فی هذه المقام طویل و لیکتف بهذا
القدر القلیل حتی لا یکون هذا المختصر مطولا **فصل دویم** در مرکبات الغذا ابزنی بجهت زنان
حامله که حیض نبیند سود مند است صن عدس پوست انار گلنار مازو بلوط جفت بلوط
در آب بپخته و در آن نشینند آبزنی قابض خون که در نشیب ده من خون رفته باشد
تا باز ایستد باید اول قرص کهربا و رب مورد بخورند و بعد از آن بگیرند ثمرة الطرفا جوز السرو
پوست انار هر یک کوفته گلنار هر یک پنج درم گل سرخ برگ مورد هر یک ده درم در ده من
آب بجوشانند تا پنج من بماند در طشتی ریزند و در آن نشینند و هر ساعت [illegible] ریزند
همین آب را چند مرتبه تکرار کنند و حجامت بلا شرط زیر پستان بکار برند که جذب ماده
بآن جانب کند آبزنی که فرزند در شکم مادر بگذارد [illegible] از مدت ولادت بیرون
نیاید صن صندل سفید نیم کوفته برگ نیلوفر و تخم مورد اقاقیا هر یک سه درم گلنار چهار
درم گل سرخ ده درم در پنج من آب بجوشانند تا دو من آب بماند و [illegible]
و چهل درم آب کاسنی و پنجاه درم آب سیب کیا آمیخته بیمار را در آن نشانند آبزنی که
[illegible] کند صن سلیخه مرزنجوش اذخر لبونه قسط اکلیل الملک شونیز کرنب و سداب
فودنج کرفس جاشیر قردمانا هر یک جزوی بپزند و در آن نشینند آبزنی که بچه

مرده را بیرون آورد صن شکاعی اسطوخودوس [illegible] سلیخه یا بخواه و نمام مرزنجوش
تخم بابونه حلبه فراسیون جعده عود بلسان اسارون هر یک جزوی بجوشانند و در آن
نشانند آبزنی که فرج را گرم و نرم و تنگ کند و دردها و [illegible] صن عاقرقرحا
عصاره لحیة التیس هر یک درم جوز السرو پنج درم جمله را کوفته در شراب [illegible] بجوشانند
و صاف کنند و زنان حامله را در آن نشانند اطریفل گشنیزی جهت سرعت انزال و گشاد
مجرای بول و منع بول مجرب است صن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر
یک دو درم گشنیز خشک چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده [illegible] در نبات
سفید [illegible] و چهار درم بقوام آرند شربتی سه درم اطریفل خبث الحدید [illegible]
ادویه قانون نافع است از برای سوء هضم [illegible] و معده و دفع خارش [illegible] و سرعت انزال
و زیاده میکند قوت باه را صن پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر تخم کرفس [illegible]
هندی یا بخواه صعتر فارسی هر یک یک وقیه [illegible] سنبل الطیب [illegible] هر یک سه درم
دار چینی چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل [illegible] هندی هر یک نیم اوقیه خبث الحدید
[illegible] کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب [illegible]
نموده بعسل [illegible] وزن مجموعه را [illegible] و در ظرف چینی بگذارند [illegible]
شش ماه استعمال نمایند **فصل سیوم** در مرکبات بخور بخوری که او را حیض کند صن جاوشیر [illegible]
المقل الطیب عود الطیب میعه یابسه تبخیر کنند تنها یا مجموع بخوری که مشیمه و بچه مرده را بیرون
آورد و جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع بود صن مر یا زوفا و شیر گوگرد
[illegible] کوفته [illegible] بسرشند و اقراص سازند و تبخیر کنند و در بعضی کتب تخم
حنظل نیز مرقوم است بخوری که بر آبستنی یاری دهد صن میعه سائله حب الغار بارزد
بالسویه کوفته بیخته بعسل آمیخته بسرشند و بعد از پاک شدن سه روز متواتر هر روز
یک درم از آن تبخیر کنند و بعد از آن مباشرت نمایند بخوری که حیض [illegible] صن سداب

خشک کوفته بیخته با موم لواخته بر نیم گرم کرده بسته و تکمید کنند **فصل چهارم** در ورم کبات (?)
نایه و خصیه **تدبیر** که از برای ورم انثیین صاحب کتاب عین الحیوة ذکر کرده است
که رگی بر پشت ابهام است بگشاید از دست مخالف و گوش را از جانب مخالف ورم نیز
سوراخ کنند یعنی اگر ورم در خصیه راست باشد رگ پشت ابهام دست چپ بگشاید
و گوش دست چپ را سوراخ کنند سوراخ فراخ و اگر در خصیه چپ بود رگ ابهام دست
راست را بگشاید و گوش راست را سوراخ کند و اگر هر دو طرف باشد رگ هر دو طرف را
بگشاید و گوش هر دو طرف باید سوراخ کرد **تدبیر** دیگر حکیم صدر الدین نقل کرد که مرا ورم خصیه بود
اطبا از علاجش عاجز آمده بودند شخصی گفت به من که قریب به بند دست از طرف ابهام
از جانب که ورم در آن جانب است داغ باید نمود که رفع ورم و الم آن میشود چنین کردم بعد از
سه روز بالکلیه رفع آزار و ورم شده و باز از هر دو عود کرد و باز چنان کردم رفع گردید
دیگر عود نکرد **جوارش** ملکی باه را قوت دهد و شهوت را زیاده کند و در مجامعت قوتی — قوت باه
عظیم پیدا کند مجرب است **صفت** مشک دو دانگ (?) و نیم قاقله کبار هر یک یک مثقال قرنفل جوز
الطیب بسباسه لسان العصافیر زنجبیل اذخر دارچینی مصطکی عود هندی زعفران
از هر یک سه درم اشنه سه مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل بقدر کفایت بر سر آن
ریزند و بر آتش نهند تا به نزدیک انعقاد آید پس فرود آرند و ادویه کوفته بیخته بر آن
افشانند و بکفچه برهم زنند تا نیک سرشته شود بر دارند شربتی یک مثقال بالغایت مجرب
است **جوارش** سقنقور باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و قوت مجامعت بر وجه تمام تر — سقنقور
بخشد و در باب شهوت جماع و قوت باه اقوی از این دوا نبود **صفت** تخم جلیون (?) تخم پیاز
تخم شلغم تخم اسپست تخم گندنا تخم جرجیر تخم الجزر شاه بلوط حشیشة الخضر لسان العصافیر
کنجد مغز تخم ترب تخم تودری سرخ و تودری زرد مغز جلغوزه حب الرشاد از
هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم دارچینی سیلانی جوز بوا

بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک ده درم سقنقور پنج درم خصیة الثعلب مصری ده درم
قضیب گاو خشک کرده سوهان نموده ده درم عسل مصفی سه درم فانید بوزن مجموع
ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی سرشند شربتی دو درم با مثلث یا شیر تازه گرم شده یا
ماء العسل ناشتا تناول نمایند و بعضی عسل را داخل نکرده اند در اصل باشد در جوارش نبات
بار عسل نباید کرد زیرا که سبب تلخی طعم و حالیه آن مرکب را خوش طعم نمیکند این
جوارش گرم است در اول درجه ثالثه و خشک در وسط درجه ثانیه و نسخه این جوارش
را صاحب حاوی صغیر ذکر کرده نسخه سطور تخم جزر و تودری و دارچینی و اسقیل و
خصیة الثعلب و قضیب گاو و فانید ندارد و در نسخه که حکیم معصوم ذکر کرده تخم گندنا شاه بلوط
و تودری و فانید و اسقیل ندارد و باقی مساوی النسخه شیخ است و در اکثر نسخه‌های حالا
خصیة الثعلب و قضیب گاو نیست **جوارش بلادر** از تالیف حکما است و بعضی گفته
اند که این نسخه بوحی حضرت سلیمان علی نبینا و علیهما السلام نازل شده زیاده میکند
باه را و صالح است از برای وجع معده که مزمن شده باشد و از برای اسهال و فراموشی و نسیان
و نیکو میکند رنگ را تیز میکرداند فکر را **صفت** فلفل دارفلفل بلیله سیاه پوست بلیله آمله دمشقی
[illegible] سنبل هر یکی چهار درم قسط تلخ بلادر مویز کابلی نبات سفید حب النار هر یک سه درم سعد
کوفی هفت درم بلادر را با بهای کوبیده و باقی ادویه کوفته بیخته مسکه گاو و عسل نحل
کف گرفته مساوی الجمیع سرشته به قوام آید دوا و ادویه را با آن سرشته و بعد از شش ماه بوزن
دو درم از آن با مطبوخ کرفس و لازم یانه بخورند و در ایام خوردن این جوارش باید که از غضب
و غم و حزن و شراب بسیار نوشیدن و جماع کردن و خوردن گوشت ملاحظه نمایند **جوارش**
خبث الحدید قوت باه را زیاده کند و ضعف معده را سود دارد و گونه را صاف نماید و تولید
را مفید بود **صفت** بلیله سیاه آمله منقی دارفلفل زنجبیل زیره کرمانی مدبر تخم پوست بلیله
تخم کرفس تخم گندنا تخم جرجیر تخم شلغم تخم کدو سلیخه سعد کوفی دارچینی قرنفل بلادر بسباسه

بو اغنجه گل سرخ قاقله سک عود هندی مشک تبتی هریک ... درم تخم سپیدان سفید ... اودویه
جبت الحدید هم برابر ساوی وزن تمام ادویه کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه
سرشند جوارش زعفران از مجربات هند و گفته اند که نشاط آورد و باه را قوت دهد و سپاس
نماید من زعفران عود هندی بسباسه قاقله قرنفل خولنجان دارچینی زنجبیل دانه هیل مصطکی هریک
شش درم مغز بادام چهار درم شکر سفید سی و پنج درم شکر را بقوام آورند کوفته بیخته
بان سرشند و ملاحق طبیعت بخورند جوارش حضرت سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
گویند آنحضرت را اعتقاد تمام بود بر این جوارش همه را خوش شد ساختنی من لسان العصافیر
تخم پیاز تخم شلغم تخم کوکنه کبابه چینی تخم تره تیزک عاقرقرحا تخم گندر کرانبج و در نسخه دیگر
کرانبج ماهی روبیان است و در نسخه دیگر بجای او ماهی شقنقور است و اگر ... بشیند
بهتر است هریک سه درم کوفته بیخته یکجا کنند از آن سر انگشت گیرند بر ... زرده
بیضه نیم برشت اندازند بخورند با نیم گرم بخورند سه روز و بار ... کنند فایده بسیاری بینند
نسخه دیگر لسان العصافیر تخم پیاز تخم شلغم تخم کوکنه تخم جزر عاقرقرحا موصلی سیاه موصلی
سفید هریک سه درم کوفته بیخته بیاورند بیضه را سر آن بگشایند و قدری از این دوا در آن
اندازند و بیضه را بر آتش نهند چون بجوش آید بگیرند گرم بخورند جوارش بکر جهت ... قوی
کرداند و باه بیفزاید و معده را قوت دهد من بگیرند صمغ عربی نیم آثار و دو آثار شیر روغن
گاو بر آن کنند پس برآورند صمغ عربی را جدا داند و روغن را جدا بعد از آن بیاورند ... شکنده
و موصلی سیاه و زنجبیل هریک بیست درم کنکول پانزده درم دارچینی خولنجان کبابه چینی
بسباسه عاقرقرحا هریک چهار درم قرنفل جوزبوا هریک ده درم جمله را کوفته و بیخته در
روغنی که صمغ را در آن بریان کرده اند چرب سازند و شکر سرخ ... آثار شیر و نبات سفید
دو سیر بقوام آورند و صمغ را کوفته در آن داخل کرده بر هم زنند تا چون حلوا شود از آتش
فرود آورند و ادویه کوفته را در آن داخل کرده نگاه دارند و هر روز بیست درم بخورند جوارش

کمونه

کمونی که بسیار مفید است از برای برودت احشا و فتق و قیله و از برای برودت معده
و جشای حامض و فواق حادث از کثرت بلغم و فضول رطبه من زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده
یک روز و یک شب خیسانیده خشک کرده بریان نموده باشند برگ سداب خشک فلفل سیاه زنجبیل
هریک سه و پنج درم بوره ارمنی ده درم مجموعه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی
سرشند یک مثقال جلابه که مفید است از برای نقصان باه وقتیکه بسبب آن ضعف
شهوت و استفراغ کثیر باشد من نبات سفید ده درم عرق گاوزبان ده درم تودری
سرخ و تودری سفید از هریک سه درم نبات را در عرق حل کرده تودرین را بر آن پاشیده
بر ... نوشند غذا نخود آب گوشت بره و گوشت دراج و کبک و هر چه معمول از گوشت
بره و گوشت مرغابی و مرغ خانگی بخورند فصل پنجم در مرکبات حبها حب مجرب نقل از
کتب هندی بغایت ممسک من کافور چینی مشک جوزبوا جوتری افیون مساوی
کوفته بیخته در شیره برگ تنبول سائیده بمقدار چاره حب بندند وقت حاجت
با ... حل کرده بخورند ایضاً حب ممسک من زعفران قرنفل جوزبوا افیون مشک عسل
کف گرفته بمقدار نخود حب بندند و یکی از این حب هنگام جماع بخورند با شیره برگ تنبول حب ...
که نواب اعتماد الدوله میخوردند من جند بیدستر یک درم فلفل مصطکی عود خام دارچینی هریک یک درم
پوست ترنج دو درم زعفران سه درم افیون صاف که هم سنگ ادویه کوفته بیخته بگلاب
خمیر کرده حبها سازند و قدر احتمال بکار برند حب افیون ممسک معمول از ... خود
عم مرحوم من افیون عاقرقرحا جوزبوا مشک هریک دو ماشه کوفته بیخته حبها بمقدار فلفل
گوندند حب که در دشواری زادن بکار آید بعد از آن که طبخ حلبه و خبازی و لعاب
بزرکتان و روغن کنجد نیم گرم بر نشست و ... ریخته باشند و نشسته ... شکاه
بر روغن شبت و بابونه مالیده باشند من دارچینی ابهل هریک ده درم سلیخه هفت
درم فرفیون ... قسط هریک پنج درم میعه ده درم افیون یک درم مشک یک ...

ونيم حب بسازد وشربتش ده درم با دو اوقيه شراب لب حب لدر دفع غم عظيم مقوي اعضا
والوجه بالجمله عظيم جهل سال از استعمال اين بامر حق تعالي باز آيد مى مشك دو سرخ افيون
جوزبوا زعفران هر يك يك ماشه جدوار اعظم نيم درم قند سياه كهنه يك درم ونيم [illegible]
درم قرنفل هر چهار عدد دواها را كوفته بيخته با قند آميخته علوا ها مقدار كنار بسته بعد پاك
شدن از حيض زن وشوهر دو كنند وتا سه روز بخورند حب مشكل مجرب حكيم ولي براي دفع
بدبوي مى عاقرقرحا جوزبوا البسباسه دارچيني قرنفل اسيد كندر سياه افيون كوفته
بيخته در شهد حب بسازند بوزن دو درم شب يك حب با شير گاو ودر روز چهار درم
صبح ويك شام با شير گاو بخورند تا آنكه همه حبها خورده شود حب مشك امساك مني وقوي
داني خوش كند ودندان محكم نمايد ونشاط آورد مى قرنفل فلفل خولنجان عاقرقرحا هر
يكدرم ورق گل سرخ صندل سفيد عود هندي طباشير سفيد كافور قيصوري مشك خالص
هر يك يكدانگ ونيم مجموعه را كوفته بيخته بگلاب سرشته حبها سازند هر حبي بقدر نخودي
از علوي خان حب فادزهر تاليف علويخان براي تقويت باه مجرب است مى فادزهر حيواني
فادزهر معدني عود هندي قرنفل دارچيني جوزبوا البسباسه سنبل الطيب شقاقل بهمن سفيد
بهمن سرخ خصية الثعلب مصري هر يك نيم مثقال عنبر اشهب نيم دانگ زعفران يك دانگ
ونيم كوفته بيخته بآب حب سازند هر حبي بقدر نخودي وبورق طلا وعلق پيچيده در ساية خشك
كنند شربتي دو حب حب موميائي وعنبر تاليف والد علويخان كه بجهت نقصان باه و [illegible]
بسبب آن استرخاي آلت وضعف قوي باشد بي نظير است مى موميائي [illegible]
مصطكي رومي هر يك يكدانگ عنبر اشهب يكجزو هر سه را در قنجان چيني كه روغن مغز
بسته داخل نموده قنجان را در ظرف مسي كه در آن گلاب وعرق بهار نارنج پر كرده باشند
گذاشته بنحويكه گلاب وعرق داخل قنجان نشود وآن ظرف مس را در ميان پاتيل
پرآب بر روي سه پايه بگذارند ونيز پاتيل را محكم بسته آتش در زير او كنند تا موميائي

وغيره گداخته شود پس فادزهر حيواني وفادزهر معدني مشك خالص هر يك يكجزو مرواريد
ناسفته طباشير سفيد قرنفل البسباسه جوزبوا بهمن سرخ بهمن سفيد دارچيني شقاقل
زنجبيل درونج عقربي عود هندي عود صليب خصية الثعلب مصري جدوار خطائي هر يك
يكدانگ كوفته بيخته با آن سرشته حبها سازند وبورق طلا پيچيده پنج حب را بايد
وهر روز يك حصه را تناول كنند بعد از آن نبات سفيد پنج مثقال تخم بالنگو يكمثقال
عرق گاوزبان گلاب عرق بيدمشك هفت درم نوشند بعون الله تعالي مفيد خواهد
شد حب جدوار ديگر تاليف والد علويخان بجهت تقويت باه بي نظير مى جدوار خطائي
نيم مثقال فادزهر حيواني ورق طلا هر يك نيم دانگ قرنفل جوزبوا زعفران عاقرقرحا جند
بيدستر جوزبوا البسباسه بيل بوا دارچيني هر يك يكدانگ كوفته بيخته حبها سازند هر حبي بقدر
نخودي دو حب وقت صبح ودو حب وقت خواب فرو برند بعد از آن پياله شير گرم كه
يكدانگ زنجبيل سوده وده درم نبات سفيد داخل كرده نوشند حب ديگر از مجربات اطباي
هند بجهت امساك مني تخم وهستوره يعني تخم جوز ماثل تخم كندر تخم [illegible] البنج فوفل
عاقرقرحا تخم [illegible] هر يك [illegible] قرنفل جوزبوا دارچيني زنجبيل موصلي سياه زعفران البسباسه
هر يك نخوده همه را نيم كوفته دو درم سير ونيم شيرازه گاو بپزند تا غليظ شود پس آنرا بر روي
سنگ باد رسته بمالند تا همواره گرده حبها سازند هر حبي بقدر جوزبوا شربتي يك حب
حب جدوار تاليف علويخان نوشته كه قائم مقام افيون است ونيز مقوي باه است
وبراي شخصي كه بار [illegible] معلوم [illegible] بعد خوردن آن شب بسر حق لقا باو بخشيد
مى افيون گازروني بنجوزه عنبر وزن آن زعفران ومصطكي وزن آن جدوار كوفته در
ميان نارجيل با دوا تاري پر كرده خمير گرفته در تنور اندازند كه رشته و بجسانند تا تمام شير بجذب
رسد بعد از آن همين دستور در روغن گاو بريزند كه روغن بالاي آن برسد تا بسه پخ
بسوزد بعد از آن بر او [illegible] خمير دور سازند [illegible] سياه تا [illegible] دور نمايند [illegible]

جامع اجزای اندرون خوب بسایند تا چون مرهم شود و از ارجیل [illegible] اول [illegible]
وسته بکوبند آسان بکوفتن می آید بعد از این مرهم برای هر شصت مثقال [illegible]
بهمنین بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مغز [illegible] یک
یک نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا ابزرالنج بیخ لفاح جوز بوا هر یک چهار دانگ
با روغن بلسان نبات هر یک ۳ مثقال گرفته کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده
بگلاب یکجا خوب بسایند تا نیکو مخلوط شود بقدر نخود حب سازند و در ورق نقره پیچیده
نگاهدارند شربتی از یک حب تا دو حب ممسک قوی و مقوی باه است حب افیون
ممسک و مسمن اعتماد الدوله ص مصطکی فلفل کبابه عود قرنفل دارچینی هر یک بادام زعفران
[illegible] درم جند بیدستر بادام پوست کنده دو دام افیون صاف کرده نیم [illegible] اجزا را
کوفته بیخته بالگلاب خمیر ساخته حبها بندند حریره اهل هند زنان را بعد از زائیدن می
خورانند ص روغن زرد با و سیر خوب داغ کنند و با و سیر رسیده و [illegible] خوب بریان
نمایند [illegible] یک نیم با و نبات یا قند سفید یا قند سیاه شربت ساخته [illegible]
و [illegible] بقدر [illegible] بهم [illegible] توان [illegible]
[illegible] و فلفل دراز و فلفل [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] کوفته اضافه نمایند [illegible] حریره دیگر مقوی باه ص بگیرند مغز بادام مغز فندق
هر یک بیست دانه پسته [illegible] با آب شیره [illegible] ملایم بپزند و نبات
بقدر حاجت و مسکه قدری [illegible]
[illegible] سفید هر یک [illegible] خوب سائیده داخل کنند [illegible] شیره کشیده
همراه شیره مذکور ریزند و تناول نمایند حلوای جوز که بسیار مفید است ص بگیرند جوز بوا
کوبیده با آب بپزند و با عسل بقدر کفاف بقوام آورده روغن گاو و مغز چلغوزه و مغز
پسته [illegible] و مغز گردکان و مغز بادام شیرین و مغز حب الرشاد و مغز نارجیل [illegible] سیاه

در باب حلویات

[illegible] سنده و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب الصنوبر خوب [illegible] داخل
کنند و حلوا سازند حلوای خوب [illegible] که بنهایت مقوی باه است ص آرد گندم [illegible]
تبریز بروغن زیتون و روغن گاو هر یک نیم من تبریز بریان نموده عسل مصفی یک من
و نیم سنگ تبریز داخل کرده با تش ملایم بپزند تا چون قوام حلوا شود پس مغز چلغوزه مغز
نارجیل که پوست سیاه او را تراشیده هر یک بیست مثقال نیم کوفته اضافه نموده قدری
[illegible] خوب چینی اعلی یکصد مثقال قرنفل دانه هیل دارچینی [illegible]
زرنباد [illegible] زنجبیل [illegible] لسان العصافیر سورنجان دار فلفل خولنجان
سعد کوفی هر یک پانزده مثقال کوفته بیخته داخل کرده در ظرف چینی [illegible] نگاهدارند
و در وقت حاجت بقدر جوز بخورند حلوای مرغ سیاه از برای تقویت باه مجرب است
و این نسخه از اطبای فرنگ است ص بگیرند مرغ سیاه که او را بفارسی مرغ حبشی و به
هندی مرغ [illegible] کوفته و برابر چهار وزن آن گلاب داخل کنند و بپزند تا گوشت
حلوا شود پس [illegible] صاف کنند و شیره آنرا گرفته و نبات سفید [illegible]
مغز بادام شیرین مغز حب الصنوبر کبار مغز پسته [illegible] هر یک [illegible] مثقال
شقاقل بیخ [illegible] مثقال مجموعه را نرم کوبیده در مرق داخل کنند باز بپزند تا چون حلوا شود
در ظرف چینی نگاهدارند هر روز بقدر جوزی از این که چهار مثقال باشد بخورند حلوا [illegible]
موافق [illegible] و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ است و جهت تقویت باه و [illegible]
و اعصاب نافع است ص گندم را در آب بخیسانند چند آنکه نرم گردد پس در کیسه کرده
در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر او پاشند تا شروع کنند سبز شدن پس
در آفتاب خشک کرده آرد کنند تا آنکه شیره او را برآورند و بقدر که آرد کرده باشند
نصف وزن آن [illegible] وزن آن آرد [illegible] مخلوط کرده آب [illegible]
[illegible] تا آرد طبخ تمام یافته غلیظ شود و [illegible]

شیره او را بر او نهاده باشند بقدر نصف قدری آنکه پس از آن شیره که اندکی سپیده داخل
کرده طبخ نمایند تا غلیظ شود پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد داخل کرده بجوشانند
تا روغن را جذب کند بعد از آن شیره شکر و دوشاب بقدری که از برای شیرین
شدن او مقصود باشد داخل کرده چندان بجوشانند که روغن را جذب کند پس آن را
آن شود پس مغز بادام بریان و مغز پسته و مغز نارجیل که پوست سیاه او را کنده
باشند نیکو کوفته داخل کنند و بعد لمحه از آتش برگرفته دارچینی و دانه هیل و جوزبوا و قرنفل و بسباسه

حلوای تخم مرغ

نخود بریان قدری که ذائقه را موافق آید کوفته بیخته داخل کرده قرصها سازند حلوای
تخم مرغ صن زرده تخم مرغ بیست عدد نبات سفید پنجاه مثقال نبات را در عرق
نارنج و عرق بید مشک و آب جدا جدا حل کرده بعد از آن زرده تخم مرغ را حل کرده بپزند تا
چون تر حلوا شود و جوزبوا و بسباسه هر یک یک مثقال زعفران مشک تبتی هر یک
دانگ داخل کرده پنج مثقال آن را صبح و سه مثقال وقت شام بخورند و اگر مزاج سرد
باشد هر وقت پنج مثقال بستانند خوردن حلوای مغزی شکر را صاف کرده بقوام آورده
بچوب بزنند تا سفید شود از مغزها مانند مغز پسته مغز بادام مقشر و فندق و مغز کوکنار و
مغز نارجیل که پوست آن را تراشیده ریزه ریزه کرده باشند و امثال این حبوب داخل
کرده قرصها سازند و هر وقت خواسته باشند بخورند حلوای شکرپاره مولد خون صالح
است و ملین سینه و موافق سعال که از بلغم متکون شده باشد و باهی و مسمن
است صن آرد میده بروغن گاو با آتش نرم بریان کنند و شکر سفید را بقوام آورده
بچوب بزنند تا سفید شود پس اندک اندک داخل آرد و روغن کرده بکار کنند و برهم زنند
و بلوازمه تا منعقد شود پس برهم کرده ورق ورق ببرند حلوای لوز اترا لوزینه گویند
محرک باه است و فربه می کند و نافع است از برای صاحبان مزاج بارد صن شکر سفید
بقوام آورده بچوب بزنند تا سفید شود پس مغز بادام مقشر را کوبیده بحدی که

روغن آن بر نیاید و بان مخلوط کرده در میان رکابی چینی پهن کنند و اگر خواسته باشند
او را بقطعات مربع ببرند و اگر بعوض بادام از مغز پسته یا مغز فندق یا مغز ... امثال
این حبوب لباب سازند روا است حلوای سوهان بروستانی در نفع مثل لطایف است
صن آرد میده بروغن گاو و شیره تازه خمیر کرده بر دو ورق غلیظی بمالند بحجم یک ... کاغذ
مثل یک سیر انگشت بفاصله او را قطع قطعه ببرند و در روی آتش و یا در میان
روغن او را برشته کنند پس آن را از میان او برآورده میان او را از مغز پسته و مغز
بادام و قند سفید و دانه هیل کوفته پر کنند فصل ششم در مرکبات خاصه و دوائیه ...
ممسک چون قبل از جماع بدو ساعت بخورند امساک بسیار کند و سرعت انزال ...
است صن بگیرند خشخاش سیاه پرده انجم نیم رطل و نیم کوفته در شش من آب جدا جدا
بجوشانند چون آب بثلث رسید بمالند و صاف نمایند پس یک رطل نبات سفید بقوام
شیره او را زند بعد از آن از آتش فرود آورده زنجبیل بیست درم جوزبوا دو درم افیون یک درم
زعفران نیم درم کوفته بیخته داخل کرده بپزند تا بشکر مخلوط شود و خمیر کرده در ظرف چینی
نگاه دارند دواء الخراطین که جهت تقویت باه و نعوظ مستعمل است مجرب است بیارند
خراطین پنج اثار در آب انداخته اندک اندک نمک برآنها بپاشند خاک از خود بیندازند پس
خراطین بیجان آب در ظرف آهنی انداخته و پنج اثار نمک دیگر انداخته با آتش ملایم بر
جوشانند و با مغز چون که خراطین ... باشند تا آب جذب شود ...
و خراطین هم تمام نمک شود و از همین نمک در طعام انداخته دواء جهت سیلان منی و ...
بر سود منی و مقوی است صن مغز تخم کدو سفید یک سیر شاه جهانی موصلی ...
سیر شاه جهانی بهیل دراز ... سیر شاه جهانی شیر گاو تازه ... سیر شاه جهانی اجزا را کوفته
بیخته با شیر بجوشانند که شیر در خورد بعده دارچینی ربع سیر ... هر کدام بخته ...
نگاه دارند هر کدام بخته ... نرم ... بخته شکر سفید ... برابر ادویه ...

[illegible] شیر از فتیله داخل نمایند و معجون سازند خوراک آن روده ماشه تا هفت و یک ماشه دوایی
[illegible] برای قرحه سوراخ [illegible] می خار خشک [illegible] کوفته [illegible] در چهار کوزه آب پر کنند و بجوشانند
تا ربع باقی ماند صاف [illegible] شکر سفید چهار دام داخل کرده بخورند [illegible] همراه این
جوشانده با همراه شیره [illegible] نفع عظیم نماید دوایی دیگر می بیخ کنگی بیخ [illegible]
[illegible] آب [illegible] سه هفته ناهار بخورند افراط حیض باز دارند دوایی
[illegible] ولادت را مانع است و اسقاط مشیمه کند منقول از [illegible] می [illegible]
[illegible] بالسویه [illegible] درم با آب کرفس با آب [illegible] معصوره دوایی که
اسقاط کند می [illegible] درم هر کدام [illegible] سه درم [illegible]
است صبح و شام با طبیخ [illegible] دوایی که جهت جمیع اقسام ورم رحم نافع است
می اسبغول تخم کتان [illegible] باشند آمیخته زن بردارند دوایی که گفته
قبل [illegible] از اقتصاص بکارت [illegible] ولادت بهم رسد و [illegible] یکسان
کوبیده باشد [illegible] می سوم سفید [illegible] کرده بر مغز ساق گاو بالسویه بگدازند
و صاف کنند و بهم آمیزند و قدری [illegible] مخلوط
سازند و [illegible] شقاق [illegible] کند دوایی که استحاضه را نافع است می
[illegible] کلهانه چهار [illegible] برابر کوفته بیخته [illegible] چهار ماشه [illegible] آمیخته
با آب [illegible] بخورند دوایی برای [illegible] زن منقول از بیاض عم مرحوم [illegible] و چهار
[illegible] سفید [illegible] ماشه و حب الآس سه ماشه [illegible] سرخ [illegible]
زعفران [illegible] سه عدد [illegible] سه ماشه کوفته بیخته در پارچه کتان [illegible]
دوایی برای ورم رحم مجرب است منقول از بیاض عم مرحوم می روغن گل و روغن
بنفشه [illegible] مغز ساق گاو [illegible] کرده [illegible]
[illegible] سه ماشه زعفران [illegible] استعمال نمایند دوایی که فرج زنان را تنگ

[illegible] رطوبت [illegible] می بگیرد [illegible]
پس بگیرد [illegible] آب [illegible] خشک نماید و هم چنین [illegible]
[illegible] کنند پس قدری موافق از آن [illegible]
چون ترک [illegible] و بیش سوم [illegible] در نهایت تنگ شود [illegible]
و [illegible] دوایی که جراحت [illegible] بخصوص ختنه [illegible] چون ختنه کنند بگذارند
تا خون تمام [illegible] کات هندی مرداسنگ
بلیله بلیلج [illegible] صبر اجزا مساوی کوفته بیخته بر جراحت [illegible]
[illegible] کنند و بر جراحت و بر محل ختنه [illegible] روز [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حاجت نباشد مجرب است دوایی برای فروج [illegible]
این اعضا عجیب الفعل است [illegible] می [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] بیخته [illegible] روغن نیل که [illegible] مورچه [illegible]
بگیرد یکصد مورچه سیاه کلان که در مقبره ها می باشند در شیشه [illegible] روغن
ریخته [illegible] هفته بگذارند پس بمالند [illegible] سخت میکند قضیب
[illegible] بزرگ [illegible] صلب میکند [illegible] موجب [illegible] بعد از آنکه [illegible]
از [illegible] شده باشد مجرب است [illegible] روغن ثوم [illegible]
الراهب نامند [illegible] در کل امراض بارده مجرب است [illegible]
باه [illegible] میکند و جهت [illegible] عصب و درد [illegible]
است و چون در زمستان استعمال نمایند [illegible] ثوم [illegible]
[illegible] فلفل سداب [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] روغن زیتون بجوشانند تا ثلث [illegible]
نگاهدارند [illegible] روغن [illegible]

و تقویت باه بیعدیل است و چون با عسل معاجین بایند طبخ و بهند منافع آنرا التجدید
نمی توان کرد و چون با شونیز استخراج روغن او نمایند در جمیع اوجاع بارده از سوده است
و به غایت موثر است و استخراج روغن اینجوان مختلف است و بهترین التقطیر است
من تخم و بلاتیم کوفته در قرع مطین کرده بطریقیکه کلوی قرع خالی باشد و از لیف مانند
آن کلوی قرع را پر کنند تا در وقت معکوس کردن آن آلا تخم او از شیشه بیرون نیاید
و کوزه مرتب و بهند و طبقه و کلوی قرع بالا از سوراخ طبقه اول بطریق انبیق کوزه
بیرون آید و سلم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را به آن قرع وصل نمایند و بر
اطراف سلم آتش سرگین نهند عالی کمی برافروزند تا روغن از طبقهای کلوی قرع
بقابله بچکد و در شیشه نگاهدارند روغن ناردجیل مسخن است و نافع است از برای انقطاع
باه و دفع بلاحدت بخشد مفید است از برای وجع مثانه و توان از اکثر اوقیه و نقوی است
و وجع درگین و بواسیر مستولدا از مره سودا است خصوصا و فسکه بانشا منه آنرا با
روغن مغز استخوان الوبار و روغن مغز استه سفتالو و چون بر بواسیر طلا کنند
نافع است بر دوالسیف بر خفقان است و خاجره بحرکت در می آید و باه بلا و هم چنین
اشامیدن آن محرک باه است و مقدار شربت یک و نیم مثقال است من استخراج
آن را این نحو است که بکوبند و بیز نهند در آب و روغن بالا از شراب بگیرند و این نوع تقطیر
اصلح است از آنکه آنرا بکوبند و بطریق عصر روغن آنرا بگیرند روغن کنگر برای فتق نافع
است من حنظل کلان دو عدد و روغن کنجد نیم اثار آب چاه یک اثار حنظل را پاره
کرده در آب و روغن اندازند که آب سوخته روغن باند صاف نموده نگاهدارند
و در روزی چهار پنج مرتبه تدهین نمایند نافع است روغن ناتوره جهت سرعت انزال
بلانظیر است چون کف پا را بدان چرب کنند من ناتوره تازه از نوبت باز کنند
کوفته و در شیشه بلند کرده ان گشند و سر شیشه بموم استحکام نمایند و شیشه را

دران گل حکمت کنند و در کانه بزرگ آتش توان کرد ترتیب نمایند و نیز کانه سوراخ
کنند و سر شیشه بالا از آن بیرون کنند و در زیر شیشه پیاله و کانه را بر بالای اثاره نهند و آتش
از بالای شیشه کنند و در اندرون کانه در روغن که از آن بچکد نگاهدارند روغن ... در ترکیبات
ادویه و شیشه ذرور برای قرحه سوزاک بی نظیر است الیف جدا الجدید من سفیده کاشغری
کتیرا انزروت سفید صمغ عربی نشاسته دم الاخوین برگ نیم همه را مساوی گرفته کوفته بیخته
در شیره برگ نیم کولی بسته در شیر دختران یا شیر خر یا با شیر بز سائیده دو چهار دفعه بکوبند
بعمل آرند ذرور برای قرحه سوزاک منقول از بیاض عم مرحوم من گل ارمنی توتیا چنین خالص
نه ماشه نیله تهوتهه شش ماشه سفیده کاشغری یکتوله همه را کوفته در شیر دختر یا در شیر خر یا در آب
... تا سه روز چهار دفعه پچکاری نمایند ذرور دیگر که در قرحه احلیل و حرقة البول
نافع است من سفیداب صمغ عربی نشاسته دم الاخوین کوفته بیخته در شیر دختران شیاف
سازند و نگاهدارند و در وقت حاجت در شیر دختران سائیده در احلیل پچکانند ذرور
برای دفع قرحه سوزاک معمول عم مرحوم من تباشیر توله نیله تهوتهه شش ماشه ... بالاخوب
بریان نمود در یک اثار باده بالا آب در شیشه انداخته چهار گهری بجنبانند که خوب حل شود
بعد از آن هر روز پنج نیمکشی دفعه پچکاری نمایند سفوف برای سوزاک مجرب است من قلمی
شوره دانه الایچی خورد طباشیر سفید کباب چینی مروارید هم ماشه کوفته بیخته سفوف سازند
خوراک در روز اول یکماشه روز دوم یک و نیم ماشه با قدری آب بابادویه مناسب بگیر
برای سفوف دیگر که ... مجرب است من اصل السوس دو درم تخم کاهو
سه درم کثیرا چهار درم گل سرخ تخم سداب تخم خشخاش ... کوفته بیخته شربت سه
درم سفوف جهة بندگشاد من جهال دلک جهال مولسری جهال گوکهرو کوند سنبل
موصلی سنبل منجیثه کوند ببول کوند دهاک کوند کولر تخم بریان برابر کوفته بیخته قدر
خوراک کامل نیم درم است سفوف جهت سوزاک قدیم و جریان ریم از ...

من سلاجیت کلوی تازه ایلاچی کلان آنیسه سفید سوده تودا کبر حسن برابر کوفته
بیخته یک ماشه با آب کیله بدهند سفوف جهت ادرار بول بسته مجرب است من شوره
قلمی و خردل هر یک یک دام بیخته سحق کرده با آب ناشتا بدهند و در طب فرشته که اکثر ادرار
بول بسته بود و هیچ دوائی نشد آخر حکیم مصری شش تولہ شوره قلمی در آب حل
کرده داده بفاصله دو گهری دو تولہ دیگر داد شفا یافت سفوف برای سیلان
رطوبات رحم من خسته تمر هندی را در آب تر نمایند تا که تمامی قوت وی در آب بیاید
آن وقت خسته مذکور را مغز نموده باز در آب مذکور تر نمایند تا که تمامی آب بخورد و خشک
شود بعد از آن برگرفته و باریک سائیده هم وزن آن مغز تخم ازاد درخت یعنی تخم
نکاین و صندل سفید آمیخته برابر جمیع نبات آمیخته سفوف سازند و یک تولہ
با آب بخورند سفوف برای اندمال قرحه خوب است تصنیف یگانه روزگار حضرت استاد
مد ظله من کوندر کثیرا دم الاخوین گل ارمنی طباشیر رب السوس گل مختوم کلنار حب الآس تخم
خشخاش هر یک ده ماشه نشاسته تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خربوزه تخم خرفه مقشر از
هر واحد شش ماشه ربوب خیرو هم ماشه کوفته بیخته سفوف سازند سفوف مغلظ منی و
ممسک مولف من سنگهاره خشک شش ماشه ماز و سه ماشه نشاسته
تالمکهانه هر یک چهار ماشه کوند شش ماشه خصیة الثعلب چهار ماشه مصطگی سه ماشه
نبات سفید هم وزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک شش تا هفت ماشه سفوف
برای التغلیظ منی منقول از بیاض عم مرحوم من عاقرقرحا جابح بند تخم کونچه کلنار تخم اوشکن
موچرس بهیج بهلی بیخ اندرجو شیرین تال مکهانه سمندر سوکه موصلی سیاه موصلی سفید
[illegible] سنگهاره خشک مصطگی رومی خصیة الثعلب کباب چینی دانه الاچی کلان
طباشیر خار خشک مکه شش ماشه کوند کتیرا [illegible] السوره تخم خشخاش هر یک چهار ماشه
کوفته بیخته برابر آن شکر سفید داخل کرده بقدر [illegible] سفوف تا [illegible] بخورند

سفوف برای سو ظلال با خون و درم من اصل السوس مقشر سوده ماشه [illegible] سلاجیت
شوره قلمی جواکهار الاچی کلان گل [illegible] برگ [illegible] زیره سفید [illegible] ماشه نبات [illegible]
و هفت ماشه سفوف ساخته بکدام بخته با آب سرد بخورند سفوف برای حرقت من [illegible]
[illegible] جواکهار الاچی کلان [illegible] سلاجیت هر یک [illegible] ماشه سفوف ساخته
[illegible] نیم ماشه با آب سرد بخورند ایضاً سفوف گل [illegible] ماشه [illegible] چینی [illegible]
جواکهار [illegible] شوره قلمی [illegible] الاچی کلان [illegible] اصل السوس [illegible]
تخم کنزوو نیم ماشه زیره سفید دو و نیم ماشه برگ حنا دو و نیم ماشه [illegible]
نبات سی و دو ماشه جوکوب نموده هر روز پنج ماشه این سفوف [illegible] ماشه [illegible]
[illegible] با آب [illegible] ترکنند صبح مالیده صاف نموده بنوشند سفوف [illegible] دراز [illegible]
برای شیر گاو بجوشانند که شیر [illegible] در سایه خشک کنند [illegible] باشد
[illegible] سائیده هر روز سه درم [illegible] نبات سفوف نموده [illegible] سیر شیر گاو [illegible] بنوشند
سفوف برای غلظ منی من [illegible] نشاسته [illegible] ایلاچی کلان هر یک دو ماشه
[illegible] هر یک [illegible] ماشه موچرس چهار ماشه نبات [illegible] کوفته بیخته سفوف
سازند و هفت ماشه بخورند سفوف برای سرعت انزال من [illegible] درخت [illegible]
[illegible] سپستان
[illegible] کوفته سفوف سازند فصل نهم در مرکبات شتیفیه شربت عنبیاه
[illegible] کنند [illegible] من عصیر انگور [illegible] ده [illegible]
کوفته [illegible] افکنده [illegible] شراب [illegible]
تخم [illegible] لسان العصافیر [illegible] قلفل [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] شربت
[illegible] شراب مویز که بسیار نافع است و

و قوت تمام بدن دهد و رنگ [illegible] بالند و دل و دماغ را قوی گرداند و ضعف و سستی دور کند

و قوت باه بیفزاید انگور سیاه شاداب را بدست بمالند و صاف کنند شیره آن را در ظرف

چینی یا کاسه که در آفتاب نگاه دارند و اگر آفتاب تند باشد [illegible] شود و در [illegible] کنند

و اطراف آن را بسر کین [illegible] کنند و در ایام تابستان تا یک هفته نگاه دارند و بعد از آن

این ادویه را [illegible] در شیره [illegible] کنند و این است قند سفید یک نیم سیر سنبل الطیب

[illegible] نیم تولچه قرنفل دارچینی ساذج الایچی خورد هر یک یک تولچه شراب کند در دل [illegible] نافع

باه را قوت دهد [illegible] شیره [illegible] که [illegible] ده من [illegible] درم و درم کنند و در

[illegible] آب [illegible] بالای آن [illegible] خمیر محکم کنند که بخار او بیرون نرود

و با آتش آهسته [illegible] دیگ [illegible] بالند و آب آن بگیرند و صاف

کنند و برابر آن عسل [illegible] و سنبل و قرنفل و خولنجان و دارچینی هر یک یکدرم زعفران

نیم درم مجموع را کوفته داخل کنند [illegible] بالند و بپزند تا بقوام آید

شراب [illegible] سرعت انزال را بی نظیر است آب انگور خام شش رطل سماق مازو

گلنار ورق گل سرخ کشنیز خشک کندر سعتر و سعد از هر یک ده درم زعفران [illegible]

هر یک یکدرم خبث الحدید [illegible] مثقال بجوشانند تا ثلثی باقی ماند صاف کرده استعمال نمایند

شراب [illegible] که موافقت تمام دارد از برای اصحاب نقصان باه بگیرند [illegible] و شلغم و

[illegible] و آب [illegible] صاف کنند پس بگیرند آب مویزی که [illegible] جوشانیده باشند [illegible]

جوشانیده [illegible] مطبوخ اول [illegible] مخلوط [illegible] تا [illegible]

شیرینی او داخل [illegible] شراب [illegible] باه را قوت [illegible]

[illegible] انگور رسیده شیرین یکصد من [illegible]

[illegible] و قرنفل [illegible] جوز بوا [illegible]

[illegible] هر یک ده درم [illegible] کوفته داخل کنند [illegible]

چند روز بر هم زنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و باید که اولا در ظرف خم [illegible]

و با مشک و عنبر [illegible] سازند و در وقت حاجت بنوشند شرابی که [illegible] آن حلال است

و حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا در رساله [illegible] طب که

جهت مامون عباسی در حفظ صحت و تدبیر اغذیه و اشربه [illegible] نوشته [illegible]

ذکر فرموده اند بگیرند [illegible] مویز منقی ده رطل و بشویند تا از غبار پاک شود پس [illegible]

در آب صافی بمقداری که چهار انگشت آب بر روی مویز باشد [illegible]

[illegible] و در فصل [illegible] یک روز [illegible] در فصل تابستان [illegible]

کنند و باید که آبی که مویز را در آن [illegible] آب [illegible] باشد [illegible] شیرین باشد

[illegible] چشمه [illegible] بود و آب آن چشمه [illegible] و سفید و خفیف باشد

[illegible] قابل باشد در قبول کیفیتهای که عارض آن شود از گرمی و سردی [illegible]

بسرعت کند و این دلیل [illegible] و بعد از آن مویز خیسانیده [illegible] گردد

[illegible] شود پس بیفشارند و صاف کنند و بگذارند [illegible]

[illegible] مقدار او [illegible] در آن فرو برده [illegible]

بجوشانند [illegible] و یک ثلث باقی ماند پس

بگیرند عسل النحل مصفی یک رطل و داخل آن کنند و باید که پیش از داخل کردن مقدار آن آب

مویز را [illegible] اندازه بگیرند و بعد از داخل کردن [illegible] مقدار بجوشانند که مقدار عسل

برود [illegible] و باید که بگیرند پارچه [illegible] در آن زنجبیل و وزن یکدرم و از قرنفل

نیم درم و از دارچینی مثل آن و از زعفران یکدرم و از سنبل الطیب یکدرم و از [illegible] مثل

آن و از مصطکی نیم درم [illegible] کوبیده باشند هر یک علیحده و بخته باشند پس همه را

در آن پارچه کرده و سر آن را [illegible] و رقیق [illegible] عسل داخل کنند

[illegible] در آن و یک [illegible] در شراب بمالند [illegible] کنند و

و در فوائد او قوت اعضا یا عقاقیری که در آن حرفه است ... آن شراب مشهور ... ان شاء الله تعالی

باشد و با آتش ملایم بجوشانند تا آنکه مقدار عسل بر رود پس از آتش بر گرفته سرد کنند و در

ظرفی چینی کند بعد از شش ماه که مطبوع بگیرد و استعمال کنند و مقدار آنکه آشامیده شود از آن

یک اوقیه باید و او قیه از آب خالص و آن حضرت علیه السلام نعداد و در صفت این شراب

خطاب با مأمون که میفرماید که بخوری از طعام مقداری که وصف کرده ایم از برای تو

بیاشام از این شراب سه قدح بعد از طعام پس چون چنین کنی نمی رسد ترا بآن

الله تعالی در آن روز و آن شب از اوجاع بارده مزمنه مانند نقرس و ریاح و غیر این از

اوجاع عصب و دماغ و معده و بعضی اوجاع کبد و طحال و امعاء و احشا پس اگر بعد از

آن آشامیدن این شراب اشتهای صادق از برای آشامیدن آب شد پس باید آشامید

از آب مقدار نصف آنچه آشامیدی قبل از آشامیدن شراب پس بدرستیکه این اصلح

است ... بود و معین است بر جماع و اشد است از برای ضبط بدن و حفظ آن نیز آن حضرت

در ضمن ذکر فصول سنه و شهور رومیه فرموده اند که در شهر آذار که اول فصل ربیع است فرموده

اند که باید بیاشامی این شراب را در آن اوان بعد از تعدیل آن با آب و در فصل تموز که وسط

فصل تابستان است فرموده اند که باید ... در خروج کون آب این شراب و نیز

آن حضرت فرموده اند که چون در فصل زمستان حجامت کنی باید که بخوری بعد از آن طعام و ...

بران از این شراب شیاف که سردی و تری را فرو بر دهد ص میوه ساید چند بید ستر قسط حادّ

حب بلسان حب البان قسط تلخ سنبل الطیب اجزاء مساوی صمغها را با شراب انگور کهنه

حل کنند و داروها کوفته بیخته بدان سرشته شیافها سازند و شیئی چند بر هم بسته

مجامعت بجهار ساعت بکار باید داشت شیاف که حیض بسته بگشاید و در رحم و کم

گاه و لاسیو داده و بار و دهو ... که در بیو ... بسبب بسته شدن حیض بدید آمده باشد ...

داد ص بگیرند ... دانه ... خشک سعد ... ازهر یکی ... درم

و نیم انگور ... تخم کرفس ... دو درم ... کنند ... بکار برد فصل دویم

در مرکبات ضادیه ضماد دیگر ... داده ص آلو ... سعد کل ارمنی زیره موم ... گوسفند

مساوی کوفته با آب ... بسرشته ضماد نمایند ضماد دیگر ... داد ص سعد

بوره ارمنی زیره ... کرفس سوخته شحم حنظل صبر سقوطری ... بلدرم آلو ... گند

گوسفند ... گل ارمنی سرگین گاو خشک هر یک ... درم کوفته بیخته ... ضماد کنند ضماد دیگر

جهت سیلان طمث که بسبب گشادن سر رگها باشد ص خرما ... اقاقیا ... بار

بلوط ... برگ ... حب الآس ...

کوفته بیخته با آب برگ مورد بر شکم و زهار و لیف نهند ضماد دیگر استخاضه زن ...

غیر ... باز داده ص عدس مقشر پوست انار ... برگ مورد خشک ... و هر یک ...

کوفته بیخته بخل ... سرشته بر لیف و زهار ضماد کنند ضماد دیگر جهت زنان حامله که چون خون به

بیند ص ... پوست انار گلنار ... بر ناف و بر زهار ضماد کنند و اگر سعو باشد قرص کهربا

و هر چه در باب افراط طمث معلوم شده بکار دارند ضماد دیگر که حیض آید ص شحم حنظل

برگ ... قسط ... جر ... زیره ... سرشته بر ناف و زهار ضماد کنند ضماد دیگر

درد دشواری ... بکار آید ص تخم کتان بکوبند و در ... و روغن کنجد بجوشانند

و بر زهار و نهیگاه نهند ضماد که افراط طمث را نافع است عدس مقشر پوست انار ...

برگ مورد مساوی کوفته و بیخته ... و بر لیف و شکم و عانه ضماد کنند ضماد که

ورم ... نافع است ص آلو ... بابونه زیره ... روغن کنجد ضماد کنند

ضماد ... که بجهت تحلیل اورام حاره قضیب و انثیین که ... داشته باشد

مفید است ص گل بنفشه گل خطمی سفید هر یک ... خار خسک ... هر یک ... درم

بابونه اکلیل الملک هر یک چهار درم برگ ... درم ... کوفته بیخته با آب کاسنی

تازه سرشته ضماد نمایند ضماد جهت ورمی در انثیین که اطبا عاجز آمده باشند از علاج آن

ص زماد و مرهم خرخطمی یک جزو مرهم ... کوفته بیخته سرشته ضماد نمایند ... دوا نافع

ورم است ضمادی که منع بزرگ شدن خصیتین کند ص طین قیمولیا اسفیداب قلعی

از هر یک دو درم ثبت یا مازو سبز هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل و روغن گل سرخ سرشته

احتلام

چند مرتبه ضماد نمایند ضماد که مفید است از برای بسیاری احتلام و قبلند سبب آن ضعف

قوت ماسکه اوعیه منی باشد منقول از خط والد علوی‌خان ص صندل سفید عود هندی

صندل ... سک الملک ... در بندی اقاقیا قسط تلخ و ... کوفته با آب برگ مورد

و سرکه سرشته روغن قسط روغن گل سرخ با آن ممزوج کرده ضماد کنند ضماد عجیب برای

فتق ص ... ضماد کنند مصطکی و جوز السرو و عفص ... انزروت هر یک برابر

... عفص السمک در خل خمر گداخته با دیگر ادویه جمع کرده ضماد کنند از علوی‌خان مرحوم ضماد ممسک

ص کافور لوبیت پنج کنجد سفید ... قرنفل کوفته بیخته در عسل انداخته ضماد سازند

ضماد برای ورم بارد خصیه ص کبر و سوخته بنوله کنجد سیاه حلبه برابر کوفته با بول

ماده گاو بجوشند بگرم ضماد نمایند در سه روز ورم و صلابت تمام برطرف شود ضماد مجرب برای ورم

خصیه که غیر حار باشد و موجب ... ص مغز بیدانجیر زیره کرمانی گل بابونه اکلیل الملک باقلا

... جو نخود برگ قنب هر یک یک جزو مویز منقی حلبه هر یک نیم جزو ضماد برای ...

خون حیض و نفاس ص ... حصه حنظل یا یک حصه کوفته بیخته در آب سرشته بر کف

پا و دست ضماد نمایند مجرب است ضماد برای ورم صلب رحم چون بزیر ناف ضماد نمایند

نفع کلی میکند معمول و مجرب است ص شیر شتر و شیر ... روغن بیدانجیر ...

... مخلوط نموده بر آتش ... تا که منعقد گردد بعد از آن زنجبیل ...

... کوفته بیخته با آن ممزوج نمایند ضماد از برای حالبی ... جزو شیره برگ ... جزو

جوز القی ... یک جزو روغن کنجد نیم جزو ... کوفته و بیخته در ...

انداخته ... کهل نمایند و وقت حاجت بکار برند مجرب است ضماد مقوی ...

... بلیله مغز ... سفید ... هر یک ... درم روغن کنجد ...

استعمال نمایند فصل دوازدهم در مرکبات طلائیه طلاء بجهت حالق و ضعف باه ص سم

... دو دام زنجبیل یکدام کنبلی سفید مقل یکدام عاقرقرحا یکدام زنجبیل یا دو دام

فلفل دراز یا دو دام فلفل موبه یا دو دام کوفته و بیخته ... بروغن ... سحق بلیغ

چند خوب سحق خواهد شد نفع خوب خواهد نمود و مقدار ... گرفته بر قضیب طلا کنند و

بالای آن برگ پان بندد و از بیاض عم مرحوم طلاء منزل ص سیماب یکدام کافور یکدرم و آب

شراب حل کرده بر قضیب طلا نمایند بعد از خشک شدن مشغول شود ...

قوت منزل شود طلاء دیگر از شیخ ابوعلی سینا بجهت خارش قضیب گفته که مجرب است

ص اقاقیا ماميثا هر یک یکدرم نوشادر یکدانگ زعفران نیم دانگ اشنان ...

مجموع ادویه کوفته بیخته بروغن زنبق سرشته طلا نمایند طلاء دیگر برای سستی قضیب

که بسبب جلق باشد ص سپیدان حب الخروع خردل هر یک سه درم کوفته با روغن

یاسمین سرشته گرم کرده ... خصیه مالند ...

طلاء حالق ص ... یکدام ... یکدام ... جوز بوا یکدام ...

خشک یکدام زنجبیل یکدام ... سفید یکدام عاقرقرحا یکدام ... یکدام

دارچینی یکدام قرنفل دو دام جوتری دو دام زعفران ... هر یک ... دام ...

... هر یک ... دام ... کافور نیم ... آدمی ...

... سفید هر یک ... دام ... عدد مغز ... چهار عدد ...

... عدد ... چهار عدد مغز ... عدد ...

و چربه بنوله دو عدد همه را کوفته کهل نمایند ... امتحان ...

... گرفته از دست نرم کنند ... ادویه ... مذکور ...

و اگر ... سخت کند ... تیار شده ... طلاء ...

حارس ... روحصه را مفید باشد صن مبر سعوطی او بشار هر یک چهار دانگ ...
یکدرم مستاف ماسار سانی اما فما هر یک سه درم سعد و منجوش گلاب و ...
طلا باشد و اگر خواهند که حارس ضعیف و حقیر ... سنقد را مانع باشد گل سرخ و صندلین
هر یک سه درم ریاله کند طلا که جماع ضعیف را الفت و ماخانه که ...سیاه و بنفشه هر سرخ ده و روغن
بریان کنند چندانکه بشود روغن ... طلا کند حوکی برزن که نمایند دیوانه و شیفته
او شود طلا که چون زن در حرج کند برد رغبت نماید مرد ... آن زن کند تحفه است
... کند بار روغن گاو طلا نماید طلا که جهت عنین به تجربه رسیده صن سبتی
که ضعف سر ساند می باشد بوزن یک نخود قرنفل سه عدد تاب برگ پان ...
ملا به نموه طلا کند طلا برای التعظیم ذکر صن ضفدع خشک و کلان بنابه شود که لعد خشک
شدن با ادانار مغز بادام ... خشک با ادانار ... خشک با ادانار همه را
نرم کوفته در شیشه گل حکمت انداخته جوره کنند و بکار برند طلا که عجب
است صن سبتی عوک ... سفید ... هر یک یکدرم
لف دریا فلفل دراز ... سفید کوفته بیخته طلا نمایند حبیب که حیفی براند صن اسارو
یکدرم سداب یکدرم ... دو درم ... نیخ یکدرم عسل ده درم بجوشانند
و صاف کنند و سه روز متوالی بخورند نصل دوازدهم در مرکبات عنین معجون
... تخم ... ده عدد ... تخم ... زرد ... تخم کنجشک از هر یک بیست عدد ... ده
کفی مجموعه را مخلوط کند بار روغن گاو و نیم ... نبات سفید بیست درم دارچینی
سه درم سعد ... باشد و بخورند و اگر مزاج سرد باشد بعوض نبات عسل
داخل کنند روغن چوب چینی ضعف باه را نهایت مفید باشد و تقویت ...
کند و تفریح قلب و تحسین لون نماید و معده را قوت دهد و طعام را هضم کند
و جهت شگفتگی خاطر فایده مند است صن دارچینی گل سرخ ریحان هر یک ... اوقیه

سنبل الطیب ... هندی قرنفل ... زرنباد ... گل گاوزبان ابریشم مقرض
هر یک یک اوقیه بهمن سرخ بهمن سفید صندل سفید عود هندی اشنه هر یک نیم
اوقیه زعفران سه درم مصطکی دو درم مشک خالص نیم درم عنبر اشهب یکدرم جوز
اعلی عرقی یکصد و پنجاه مثقال سیب شیرین رسیده پنجاه عدد گلاب ... رطل نبات
سفید دو اوقیه چوب چینی بدم ... تجاری چون نخود ریزه ریزه کند و سیب را پاره
پاره کنند و ادویه را آنچه کوفتنی است نیم کوفته مجموعه را یک شب در گلاب بخیسانند
پس از آن عرق بکشند و زعفران و مصطکی و مشک و عنبر اشهب را در پارچه کتانی ...
در جایی که عرق کشیده میشود بیاویزند و با تش ملایم عرق کشند و سر و بن آب را جدا
نگاهدارند و هر روز بعد از هضم اول سه چهار پیاله قهوه خوری ... نوشند عرق
دوات که بخوبی این عرق نیست شهوت را زیاده کند و طعام هضم نماید و خمار ... آید
و خوش کیف و مقوی قلب است صن قند سیاه ... جهانگیری ... سیر
جهانگیری را در خم کنند چون برسد ... داده عرق کشند ... سیر
و این ادویه نیم کوب کرده ... بخیسانند قرنفل سه ماشه عنبر لادن ...
عود هندی صندل سفید ... ماشه گاوزبان یک ... دارچینی سه دام
مشک ... در پوتلی بسته در کوزه کنند و عرق دو آتشه بکشند و اگر خواهند ... سیر
و اگر ملایم خواهند پانزده سیر بکشند و ... نبات انداخته نگاهدارند ... بر طرف
شود عرق ... خواص این عرق از احصا بیرون است در تقویت باه و ...
نظیر ندارد و پیر صد ساله را جوانی باز آورد و نهایت خوب و مرغوب است صن قند سیاه
ده من مویز سیاه یک من پوست مغیلان نیم من هلیله بلیله آمله سنبل الطیب
اشنه هر یک پاو سیر ... گلاب ... خولنجان ...
و الایچی خورد و کلان ... هر کدام نیم پاو گل ...

نیم سیر اند جو کوفته موی به صندل سرخ صندل سفید موصلی سیاه موصلی سفید تخم اوتنگن
زعفران خالص تربد گشنیز گنگلی اگر هر کدام پاو سیر اسگند نیم سیر ستاور سیر
برگ دو سیر بادیان پاو سیر این همه را جو کوب کرده همراه قند و مویز و گس درهم اندازند
نصف خم شیر گاو و نصف خم آب بران ریزند بعده ده روز داده سیر قند بهانه دهند
چون بجوشد و کف بر زمین بانو عرق یک آتش ملایم بکشند چند ملایم تر بهتر بعد
از آن ادویه دیگر نوشته خواهد شد جو کوب نموده سه روز در آن یک آتش بجوشانند
[illegible] در ظرف را مضبوط بندند تا تندی کم نشود ادویه این است تخم اوتنگن و پنج بند
[illegible] واند جو خصیة الثعلب عود عنبر لادن قرنفل دارچینی تخم کنجد تخم شلغم بادرنجبویه کنند
تخم کوکنار بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ [illegible] شقاقل مصری کشنیز خشک
زنجبیل [illegible] سنبل الطیب [illegible] مرزنجوش
[illegible] سنبل [illegible]
گاوزبان بادرنجبویه [illegible] عقرقرحا [illegible] کلان
[illegible] گلاب [illegible] موصلی سیاه و سفید و صندل سفید [illegible]
گل سرخ پاو سیر چوب چینی پاو سیر پوست ترنج نیم پاو تخم کاسنی نیم پاو گل [illegible] نیم پاو
قسط شیرین [illegible] توله [illegible] دو توله بعد سه روز [illegible] نبات و شانزده سیر
شیر گاو داخل کرده عرق دو آتشه بچکانند و [illegible] زعفران پنج توله مشک سه توله
عنبر اشهب یک توله در شیشه [illegible] بعده [illegible]
طبیعت [illegible] طعام [illegible] بسیار عجیب است عرق [illegible] مقوی [illegible] عجیب
و غریب است من گل گاوزبان پاو [illegible] قرنفل ثعلب مصری دارچینی هر یک یکدام
کشمش نیم پاو نبات [illegible] آب باران [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] جوش [illegible] مرحوم [illegible]

گویند [illegible] المجربین [illegible] برای امساک منی بگیرند من [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]
[illegible] آتش [illegible] بالای آن شیره [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] بچکانند [illegible] بسته شود چون [illegible] وقت [illegible]
در دهان [illegible] انزال [illegible] شود [illegible] برای [illegible]
[illegible] مجرب نوشته اند بگیرند [illegible]
[illegible] در سایه خشک نمایند بعد از آن بگیرند [illegible]
و [illegible] در سایه خشک نمایند بعد از آن [illegible] اول [illegible]
و بالای آن [illegible] نمایند و هرگاه [illegible] شود [illegible]
[illegible] تفریح شود فصل سی و دوم در مرکبات [illegible] شفا [illegible]
است برای کسانی که مزاج ایشان سرد و خشک باشد [illegible] ده درم دارچینی [illegible]
[illegible] داخل [illegible] طعام بجای آب [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] شیرین [illegible] بهتر است و خصوص
هرگاه غذای آن از گوشت [illegible] فلونیا [illegible] مسک [illegible]
[illegible] من فلفل [illegible] سنبل الطیب عاقرقرحا [illegible]
[illegible] افیون مصری [illegible] زعفران [illegible] خولنجان دارچینی [illegible] دو توله
دار فلفل [illegible] شش توله [illegible] بهمن سفید [illegible] بهمن سرخ [illegible] خصیة الثعلب
[illegible] عنبر [illegible]
توله مشک [illegible] عنبر اشهب [illegible] قند سفید [illegible] فلونیا
[illegible] فرزجه [illegible] جنین [illegible] من [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]

ابهل دارچینی تخم مرو بالسویه بزهره گاو فرزجه سازند فرزجه که قطع خون حیض نماید مجرب است
صمغ عربی کافور هر یک یکدرم کوفته در هم سرشته شیاف سازند فرزجه جهت تحلیل اورام صلبه
رحم مس موم سپید از هر یک پیه مرغ مقل ازرق هر یک سه درم خطمی تخم کتان هر یک سه درم
باعسل سرشته و بردارند فرزجه دافع وجع رحم که از آب کشیده بود و هر قسم ازاراحی نبود بدو سازند
منقول از رساله مس بازنگ کف دریا هر یک نخجه به روز خشک نمک لاهوری هر یک … حصه
جدا کوفته بیخته شیر بونی بندد و یکی در … هم و هم در اطراف آن … روز چنین
عمل کند منقیه رحم نموده و جمع دو رساند مجرب است فرزجه جهت حمل رحم نفع مس سداب نعناع
دبیت انار عدس مقشر در گلاب و قدری سرکه بیز نموده بپشم پاره بردارند و در حاوی کبیر
گفته بهبینه بیز نموده بردارند فرزجه که منع آبستنی کند مس حنظل فوتنج سرگین فیل خردل
فلفل استخوان … بر مساوی کوفته بیخته بصمغ ساید سرشته با پشم پاره بردارند …
آبستنی … از حامله … گفته اند که چون یک حب … یک سال حامله
نشود … فرزجه معمول حضرت استادی جهت دفع عقم مس
خورند … یکمثقال کوفته بیخته و آب … شیاف سازند
بعد از طهر استعمال نمایند فرزجه که بچه مرده فرود آورد مرجان و شیر خرنوب سفید مساوی کوفته
بیخته بزهره گاو سرشته استعمال نمایند فرزجه که حمله رحم را که آنرا … النساء گویند نفع بود مس
سداب نعناع دبیت انار … عدس مقشر در گلاب و قدری سرکه بیز نموده بپشم پاره برکنند
فرزجه دیگر که فرج را تنگ کند و گرم و خوشبو سازد مس زعفران سعد کوفی عود هندی قرنفل …
… فقاح اذخر … هر یک … درم مازو … عفص … مشک خالص …
… کوفته بیخته گلاب سرشته … فرزجه نمایند فرزجه جهت تنگ کردن فرج
… مازو … مس …
سبز … الوتنت …

جبلی هر یک خمس مجرب و مروارید ناسفته عنبر مجرب و ادویه را نرم کوبند و سحق کنند … بعد
واندکی آنرا بعد از طهر و قبل … بگیرد و اثری که … از تنگی فرج مشاهده خواهد کرد فرزجه
برای ابواسیر رحم دم الاخوین کنجد مغز تخم … برابر کوفته فرزجه سازند فصل چهاردهم در مرکبات
قابضه قرص صموغ تسهیل ولادت نماید و بچه مرده فرزند را در ساعت بیرون آرد مس مرجان شیر
سلیخ … هر یک یکدرم حلتیت … یک شربت است با آب سداب … طبیخ حلبه …
و تخم … عمل نماید و غذا … آب قرص برای سوزاک مس قلعی کشته … سلاجیت … اقاقیا
کثیرا گل ارمنی خشخاش صمغ عربی مغز بهدانه مغز تخم خیارین خرفه مقشر تخم … مغز تخم کدو … کشنیز
کوفته بیخته بلعاب اسبغول … اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاه دارند
و بقدر … ماشه با شیر … گاو … باب فرو برند قیروطی که چون … کنند بعد
از فصد و استفراغ بنهایت مفید است بگیرند مس آب … تازه و آب کشت بید
و آب برگ … روغن … بادام و روغن خیری و موم سفید داخل کنند چندان بجوشانند
که آب … روغن … بماند … خوب … عانه و قطن و اصل فخذ …
وجع دوران … قرص … از برای قروح عفونت اکال مس …
… آب … هر یک … اسبغول
… سازند فصل سیزدهم در مرکبات لامیه لبوب ابریشم از اختراع بعضی
متاخرین تقویت گرده و باه کند و تولید منی بافراط نماید مس مغز بادام مغز حب الخضرا مغز
حب الزلم مغز حب القلقل … بهمن سفید تخم خشخاش دارچینی زنجبیل دار فلفل
… تخم … خولنجان هر یک نیم توله زعفران یک توله مغز فندق مغز چلغوزه
مغز پسته … شقاقل هر یک چهار توله
ابریشم مقرض … توله ابریشم خام … گلاب … عسل … لبوب
جوارکه در تقویت باه اثر تمام دارد مس عطر … است یک

توی تخم الجزر تخم شلغم تخم پیاز سفید عنبر اشهب خشخاش افیون ابریشم ورق طلا ورق
نقره هر دو دار بولعل بستان آکر ماشی هر یک دو توله و چهار ماشه مغز تخم خیار تخم بهمنین تخم
خربوزه هر یک سه توله کنجد مغز خصیة الثعلب خولنجان زنجبیل تخم اسپست عرق شقاقل مغز
کنجشک خایه خصیه خروس خشک کرده شقاقل مصری هر یک سه توله و چهار ماشه تخم کاهو
چهار توله و چهار ماشه مغز بادام مقشر مغز چلغوزه مغز نارجیل هر یک هفت توله آب
ناشپاتی یک آثار و یک پاو عسل سفید نبات سفید عرق گاوزبان گلاب هر یک دو سیر
رب سیب شیرین چهار صد عدد معجون سازند لبوب باه و معمول از ذخیره که جهت نقصان
باه و ضعف سبب آن حرارت باشد مفید است و صاحبان مزاج معتدل را نیز مفید بود
ص مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید هر یک شش درم مغز تخم کدو پنجدرم مغز
تخم خربوزه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه مقشر هر یک سه درم کتیرا دو درم تودری
... تودری گلگون تخم کزر تخم ... مغز چلغوزه هر یک یکدرم زنجبیل خولنجان شقاقل هر
یکدرم کوفته بیخته ترنجبین یک من ترنجبین را صاف نموده بقوام آورده ادویه را بدان
بسرشند شربتی دو درم معجون که جهت نواب لطیف خان ترتیب شده بود مقوی باه
و دماغ است ص مغز بادام مقشر نیم آثار تخم خشخاش یک آثار قوام داده بطور حلوا
بپزند چون تیار شود مشک تبتی سه ماشه زعفران شش ماشه بگلاب سحق بالای آن
بریزند و در ظرف چینی نگاهدارند ... بخورند فصل شانزدهم در مرکبات ...
معجون جهت تقویت باه از لقائی ص مشک یک مثقال عنبر اشهب زعفران لسان
العصافیر هر یک دو مثقال نعناع نارجیل تخم پیاز مغز چلغوزه تخم ... خشک ...
مغز پسته دانه الجزر هر یک سه مثقال مغز پسته تودری سرخ تودری سفید هر یک
چهار مثقال ... مغز تخم خیار ... بهمنین زنجبیل تخم خشخاش حبة الخضرا هر یک
پنج مثقال ... ستر اعرابی ده مثقال و خصیة الثعلب هشت مثقال ...

چهل عدد قند سفید سه برابر ادویه معجون ... جهت سلس البول و تقطیر آن ...
ص ... تخم سداب هر یک یکدرم کندر حب الآس جوز بوا ... قرنفل ... سیاه
هر یک دو درم ... نیز ... هر یک سه درم ... خشک پنجدرم ...
درم کوفته بیخته بعسل ... مثقال ... معجون ... که حضرت قبله
گاهی جهت میرزا یوسف علیخان تجویز نموده بودند برای تقویت باه و تحلیل منی
و تقویت جمیع اعضای رئیسه و مرئوسه بیعدیل است ص مروارید ناسفته زعفران
هر یک نیم مثقال مشک تبتی عنبر اشهب دارچینی ماهی شقنقور اعرابی ... لسان العصافیر
هر یک یکنیم ماشه خولنجان قسط شیرین سعد کوفی هر واحد نیم مثقال صندل سفید
دو مثقال چوب چینی دوازده مثقال ... سنبل الطیب مصطکی ... عود غرقی
اسارون گل ... سنگ ... هر یک ... مثقال صندل سرخ خشک ... هر یک
مثقال تودری سرخ هر یک ... مثقال ... مغز ... مثقال جوز بوا ... شقاقل
مصری ... بهمن ... تخم خشخاش مغز تخم خربوزه مغز تخم خیار ...
تخم کاسنی خرفه مقشر هر یک دو مثقال مغز فندق مغز گردکان مغز چلغوزه هر واحد
یک مثقال خصیة الثعلب ... دو مثقال مغز نارجیل مغز حبة الخضرا ... هر یک
... مثقال مغز ... تخم کدو لسان العصافیر هر واحد یک مثقال ...
... خشک دو مثقال عسل کشمیری دو وزن ادویه قند سفید ... ادویه ... گلاب
دوازده دام بالطریق مشهور معجون سازند شربتی از شش ماشه تا نه ماشه و از ترشی
پرهیز نماید معجون از حکیم علویخان مرحوم در خواص نوشته برای شخصی که همه اطفال
او پیش از وقت ساقط می شدند اگر طفلی احیاناً در وقت متولد شده در عرض یکسال
زنده نمی ماند و بمرض ام الصبیان وفات میکرد این معجون را تالیف نموده در ایام حمل
... چون بماه ششم رسد مدت حمل ... و ... بعون الله تعالی

فرزند نرینه متولد شود و بعد از تولد هر فرقی با طفل برسد و بحد کمال رسید و نوشته
که بسیاری از رجال انواع مختلف استعمال نمودم سودمند یافتم ص مروارید ناسفته کهربای
شمعی بسد محرق مغسول صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید عفص اخضر درونج
عقرب عود الصلیب هریک دو مثقال و نیم تخم پنجدانه تخم خرفه مقشر هریک پنج مثقال
[illegible] اوراق طلا و ورق نقره هریک بیست عدد ابریشم مقرض بیخ الجبار شامی گل ارمنی هریک دو مثقال
عنبر اشهب [illegible] دانگ شراب غوره مصفا دو پنج مثقال نبات سفید یکصد و پنج مثقال
عسل مصفی پنجاه مثقال بدستور ترتیب سازند شربتی یک مثقال معجون برای رفع آب از
فرج مجربات منقول از بیاض عم مرحوم ص موی بسیاری طباشیر سفید گل مختوم
[illegible] سرخ حب الآس هلیله بلیله آمله هریک شش ماشه و موصلی سیاه و سفید [illegible]
نوبت [illegible] در آب و آب [illegible] ترش دو دام نبات و عسل [illegible] ادویه [illegible]
بطریق معمول معجون بسازند و یک تولد [illegible] ناشتا خورده باشند و از ترشی و ادویه
منفخه پرهیز نمایند معجون هندی معروف بمعجون سنبل در تقویت باه و تولید منی
و سیاه داشتن مو و کمال داشتن جوانی از مجربات اهل هند است و جهت سنبل
جوان تازه [illegible] و بیخ او که از زمان سفیدی برمی آید مانند [illegible] بریده در سایه
خشک نموده سفوف کنند از جامه بگذرانیده همون وزن آن شکر تری با نبات معجون سازند
و مقدار یکدرم هر صبح ناشتا استعمال نمایند و تا ده درم برسانند و از ترشی پرهیز نمایند معجون
فلاسفه اثر ماده الحیواة گویند اضعاف قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان
و سلس البول و [illegible] دور کرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی زیاده کند و باه برانگیزد
و دندان را سخت نماید و دل را قوت دهد و نشاط آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهن
خوشبو کند و پیران را موافق بود ص زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر شیطرج هندی
زراوند مدحرج خصی الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه ناسفته تازه هریک ده درم تخم بابونه یکدرم

موی [illegible] سه دام عسل مصفی [illegible] ادویه بطریق متعارف معجون سازند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جهت قوت باه فرموده ص [illegible] فلفل دارچینی
دار فلفل قرنفل مصطکی بهم را مقابل عسل کف گرفته چندان معجون سازند معجون [illegible]
تقطیر البول ادرار بول را نافع بود و سیلان منی را باز دارد خاصه مرد پیر را ص اقاقیا [illegible] هریک
سه درم صمغ عدس قصب الذریره تخم حماض صمغ عربی طباشیر سفید دو درم کندر یک درم
تخم [illegible] دو مثقال کوفته بیخته بگلاب بسرشند شربتی یکدرم [illegible]
معجون که حیض را بگشاید و زادن سهل کند و بچه مرده بیفکند ص مرداسنگ فلفل هریک دو دام
مشک یک [illegible] هریک [illegible] قوه [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] ده درم مشک بانگبین مصفی سرشند شربت سه درم [illegible]
[illegible] روغن کنجد معجون که اطبا متفق شده برای او [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] بیان کرده شود [illegible] کرده ص حب [illegible] بیست و پنج درم [illegible]
[illegible] مثقال مغز تخم کدو شیرین پنج مثقال مغز تخم خیارین [illegible] مثقال صندل سفید [illegible]
شقاقل گاوزبان سورنجان [illegible] اسطوخودوس [illegible] هریک پنج مثقال مغز بادام
مغز فندق مغز پسته مغز چلغوزه مغز [illegible] کنجد سیاه و سفید خشخاش تخم [illegible]
مغز تخم [illegible] تخم خرفه تخم کرفس مصطکی شقاقل بوزیدان [illegible] مغسول
اسفند [illegible] شیطرج [illegible] ورق الخیال [illegible] هریک دو نیم مثقال
مغز حب الزلم مغز [illegible] دانه تخم بلیسون خردل تخم الجرجیر تخم کندر تخم شلغم تخم [illegible]
تخم [illegible] تخم بابونه انیسون سیاه دانه [illegible] کبابه چینی قرنفل حب الغار حب الفلفل [illegible]
[illegible] هریک [illegible] شیطرج [illegible] زرنباد [illegible]
خطمی [illegible] شیرین [illegible] عود خام صندل ابریشم مقرض دار فلفل هریک [illegible]
[illegible] بهمنین [illegible] مثقال فلفل سفید نیم مثقال حب [illegible] بیخ بابونه زعفران گل مختوم [illegible]

واحد نیم اسنه ... بسفایج قصب الذریره کافور خشک مروارید ناسفته هر یک دو نیم مثقال یاقوت
لیف هر یک چهار نیم مثقال ورق طلا ورق نقره هر یک صد عدد مشک خالص عنبر اشهب
هر یک چهار و نیم مثقال شکر چندانکه به معجون ساخته در ظرف چینی نگاه دارند شربت موافق مزاج
معجون ابریشم از حکیم رضا می ابریشم خام نیم آثار ابریشم مقرض ده تولی عنبر اشهب مشک خالص
یک یک تولی عرق بیدمشک دو آثار گلاب یک نیم آثار عرق گاوزبان یک سیر آب به شیرین بیست عدد
آب سیب شیرین پنجاه عدد آب انار شیرین ده عدد مقشر پسته مغز چلغوزه ده ده دام مغز
... هفت دام و مغز کدو کان پنج دام مغز حبة الخضرا سه دام دارچینی تازه پنج دام مغز فندق
... و جوز منقح ... ده دام تودری سرخ و سفید چهار دام بهمن سرخ بهمن سفید چهار دام
جفنی دو دام زنجبیل سه دام عسل سفید یک سیر قند سفید ... آثار ورق طلا ورق نقره ...
ابریشم را در عرق و آب میوه ها بجوشانند تا خوب لعابش بیاید و ورق ها را با عسل حل
نمایند و قند سفید را بقوام آورده به دستور متعارف معجون سازند شربت یک تولی **معجون**
برای تقویت باه و امراض بارده و درد مفاصل مفید است **می** مغز کیکوار با وانار شیر گاو
و شکر سفید هر یک آثار ... بالا مغز با دام شش دام مشک یک نیم ... زعفران ... پسته
جوز را هر یک شش دام اول کیکوار را قطعه قطعه کرده پوست دور نموده او درست افشرده
در شیر انداخته بر آتش ملایم بپزند و بخوبی بپزند که کیکوار همه مخلوط شیر شود بعد شکر اضافه نمایند
بعد از آن مغزیات بیامیزند و وقت فرود آوردن مشک و زعفران و گلاب سوده ...
و در ظرف چینی نگاه دارند **معجون** برای فرس البول که شخصی را عارض شده بود و صدور حمه ... که
بیشتر بول میکرد و تداوی آن ترکیب مرض او در رکوید **می** کند در رومی قسط شیرین
هر یک پنج دانه سعد کوفی ده دانه زنجبیل سه دانه فلفل ... دانه بلوط ... نیم دانه عسل سه وزن
بطریق معهود معجون سازند **معجون آجر** نفوذ شدید ... نماید و نفع میکند برای آنکه عاجز باشد
از انزال بکار آید **می** دارچینی خصیة الثعلب شقاقل جوزبوا لسان العصافیر مصطکی رومی

زعفران دارچینی قرنفل بوزیدان کل سرخ بهمنین تخم بیسون تخم کندر هر یک ... مثقال مشک وافیون عنبر
یک درم مغز حب الفلفل ... درم ... مثقال عسل ... وزن ادویه بطریق متعارف
معجون سازند **معجون شقنقور** منقول از قرابادین ... باه راو ...
از برای پادشاهان بکمبر ند **می** سره شقنقور یک اوقیه و نیم تخم ... تخم ... درم
شلغم تربی تخم پیاز سفید تخم الجرجیر تخم جزر هر یک اوقیه فلفل ...
یک درم ... زعفران ... چهار درم مغز چلغوزه ده اوقیه و نیم ...
خانه های ... لسان العصافیر شش درم مجموع را کوفته ...
مجموع ادویه را بیخته کرده بعسل مصفی دو وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت ...
یکدرم با شراب شیرین بعد از تحلیل غذا استعمال نمایند **معجون** مقوی باه آورده اند
که حضرت جبرئیل از حضرت عزت بحضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم آورده هر که مقدار یک نخود از آن بخورد او را بسیار نفع دهد و سند آن ... نظیر ...
ولیکن اطبا خواص این معجون را در امر تقویت باه زیاده از حد مرقوم ساخته اند **می**
خولنجان سنبل الطیب جوزبوا عاقرقرحا دارچینی کبابه هر یک دو دام ... ابکر
مصطکی قرنفل هر یک یکدام مشک خالص یک کف نبات سفید سه وزن ادویه ...
معجون سازند و هر چند کهنه شود بهتر است شربت یکدرم است **معجون** که شیخ ابوعلی
سینا میگوید در جواب خواجه رسید نوشته چون سوال هم خالی از کیفیت نبود
قلم شکسته رقم بنگارش آن مبادرت نمود فی الواقع که این معجون منافع بسیار
دارد و بعضی سایل و مسئول را با اسم دیگر تغیر نموده اند **سه** قطعه سوال **سه** حکیم حاذقا
و کامل انتظام ملت و دین ... که با تو جرخ ستیزه نمی تواند ستیزه ... تو آن حکیم مسیحا دمی
و درین ایام که در زمان تو علت ز خلق بگریزد ... مرا است علتی از ضعف ...
... گزین جهت دل ... بخون در آمیزد ... چار حقه ... ای حکیم ... آن ...

حرارتی که در شهوت [illegible] زیاد گیرد جوانان مغرور و خود بین است که به هیچ کس از جای بر
نمی خیزد خروس [illegible] خیز بود لیک اکنون چو جوانان زیر خانه برنمی خیزد
میشنوی ملتفت در این ابیات و گر [illegible] در آمیزد هنوز نا شده اندر سرا
جوش مستان [illegible] خدایا من دل خسته را دوا کن
[illegible] قطعه جواب [illegible] خصالی که نظم سخن ز لجر طبع
[illegible] سوال کرده از ضعف [illegible] ز [illegible] سوالی
[illegible] ناجیل و شقاقل و قرنفل و بهمن زنجبیل و فلفل [illegible]
زعفران [illegible] مغز چلغوزه مشک و عنبر و مغز [illegible] آمیزد جاوجینی و [illegible]
بسته [illegible] همه ادویه بر آمیزد هر صباح از آن حصه یکدرم بخورد [illegible] کرده سخت
کنده [illegible] غذای خویش همه [illegible] سازد [illegible]
حقیقت دیگران عضو [illegible] گردد که از صلابت او [illegible]
[illegible] که هر که از [illegible] زخم گه ضرب او [illegible]
مطبوع نو کرده که از [illegible] معجون مقوی باه و ممسک که بتجربه فقیر آمده ص تخم [illegible]
[illegible] تخم [illegible] عاقرقرحا [illegible] تخم [illegible]
کوندو [illegible] صمغ عربی ثعلب مصری هر یک یکدام موصلی سفید [illegible] دو دام دارچینی [illegible]
قرنفل جوتری هر یک هفت ماشه [illegible] یکدام زعفران چهار ماشه [illegible] یکدام
مصطکی رومی [illegible] عسل کشمیری [illegible] معجون سازند معجون تالیف
علویخان که در باه و امساک مجرب نوشته ص مروارید ناسفته [illegible] هر یک یک توله بهمنین
شقاقل زنجبیل خولنجان تخم الجرجیر تخم شلغم تخم گندنا تخم خشخاش هر یک [illegible] توله مغز پسته مغز
ناجیل مغز چلغوزه [illegible] مغز [illegible] حب الخضرا [illegible]
هر یک چهار توله [illegible] ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص

[illegible]

هر یک [illegible] مغز تخم خربوزه [illegible] هر یک [illegible] زنجبیل [illegible]
توده [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] توله شیر [illegible] ساده خشک [illegible] یکدام [illegible]
ده توله [illegible] قند سفید عسل هر یک [illegible] توله [illegible]
هر یک [illegible] توله بقوام آورده ادویه را [illegible] سازند
با معجون سازند معجون خبث الحدید مفید از برای سرعت انزال [illegible] هر یکدرم
الکف [illegible] ص بهمن سفید و سرخ هر یک پنج مثقال [illegible]
عاقرقرحا هر یک دو درم حب الآس [illegible] مثقال [illegible]
درم افیون [illegible] خصیة الثعلب مصری تخم [illegible] هر یک پنج
مثقال تخم [illegible] ده درم خبث الحدید [illegible] پنج مثقال مجموع را
کوفته بیخته [illegible] کف گرفته دو وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی [illegible] درم
[illegible] سرعت انزال [illegible]
سرعت انزال [illegible] معجون برای دفع سرعت انزال ص [illegible]
[illegible] هر یک ده درم [illegible] هر یک یکدرم [illegible] پوست هلیله کابلی پوست هلیله
[illegible] هلیله سیاه هر یک یکدرم [illegible] خشک ده درم عسل سه وزن ادویه شربت
دو مثقال مفرح [illegible] دفع سرعت انزال و امساک منی [illegible] نفع [illegible]
[illegible] ص [illegible] لسان العصافیر [illegible] بزر البنج [illegible] هر یک
یکدرم کوفته بیخته [illegible] روغن بادام شیرین ده درم [illegible] دارچینی زعفران [illegible]
[illegible] قاقله کبار [illegible] سفید تخم خشخاش تخم [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] یکدرم
کوفته بیخته اگر خواسته باشند مقدار پانزده درم افیون داخل کنند [illegible]
درم عسل کف گرفته معجون سازند شربتی [illegible] مربای زنجبیل [illegible]

کرده و نیست را قوت و هدو منی بغزاید و باه را زیاده کند و قوت را مالش(؟) دهد و ریح صاف
کرداند و طعام را هضم کند و بول را بگشاید و معده را از بلغم پاک کند و گزیدن مار و گزدم
را سود دارد و کسیکه او را خوردن باشد اگر مار و گزدم او را بگزد کار نکند **حب** بکیرند کنجد
زنجبیل خشک وا او را کوفته در دهن گاو بریان کنند و در دو من عسل کف گرفته اندازند
و نگاهدارند ... جزو باه را زیاده کند و مجرب کرده شده است **حب** بگیرند کوکنار تازه
کرده زیره ... خشک شده باشد و او را از جمیع قشور پاک کنند و عسل مصفی
... به ... کنند و با هم دو شبانه روز جوش داده در ظرف چینی یا در جایی نگاه
دارند و بعد از چهل روز استعمال کنند **معجون** که در تقویت قضیب عنین بر نهایت موثر
است **حب** آب پیاز عنصل پیاز نرگس هر یک او قیه در بیست و هشت مثقال زیت و
قدری آب بجوشانند تا مهرا شود و آب سوخته گردد و روغن بماند پس صاف کرده زیره
کنجشک و تخم الجزره عاقرقرحا خردل سرخ هر یک ده مثقال عنبر اشهب نیم مثقال اضافه
نموده مکرر بر قضیب و عانه و انثیین ضماد کنند و اگر مومیای و فرفیون رومی با زهره مرغ
و دار چینی دان اضافه کنند باعث زیادتی قوت آن شود و چون سورنجان مرکبی با آن
مخلوط کنند نهایت مقوی میگردد و از مجربات است **روغنی** دیگر قوی **حب** زهره گرگ [illegible]
دانگ مشک ترکی نیم درم بروغن نرگس مخلوط کرده بمالند و اگر کسی باشد که قضیب کوچک
باشد چون ... را بر قضیب بمالد سخت و بزرگ گردد و نهایت **مرهمی** که مارها و ورم و جراحت
و صلابت آن بتجربه در آمده و کاه خطا ندیده شده **حب** موم روغن گل منغوساتی(؟)
کاو چربی کرده بزر هر یک بکتوله زردی بیضه مرغ یک عدد زعفران بابونه کنند هر یک ...
ریشه بر بند سازند و بعضی اوقات در شیره عنب الثعلب سبز که استعمال شده است
مفید است **مرهم** داخلیون اورام صلبه را نرم کند و پخته کرده اندر جهت امراض جلد
... خواهد آمد **مرهم** دال تالیف والد علویخان نوشته که جهت قرحه قضیب بی نظیر است و مکرر

بتجربه رسیده **حب** زال سفیداب قلعی دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی سرخ توتیای
هندی کلنار فارسی فلفل هر یک جزوی موم دو جزو روغن گاو یا بز ده وزن موم توتیای
هندی را در سفال آب خورده بریان کنند یا با آن ادویه کوفته بیخته موم را بروغن گداخته
ادویه را مخلوط کرده مرهم سازند و پارچه کتان نازکی را باندازه زخم متوازی کرده مرهم را
بران بمالند چنانکه تار های کتان نمایان باشد و بر روی زخم بگذارند و هر روز یکمرتبه
زخم را با آب برگ حنا یا آب چوب چینی بشویند و از نو مرهم را بر روی پارچه گذارده
گذاشته کوچک تر متوازی که باشند مالیده بچسبانند تا آنکه زخم رفع گردد **مرهم** ...
بجهت قروح خبیثه و خنازیر و سرطان **حب** مرداسنگ نقره هر یک یکدرم البان ...
هر یک ده درم علک البطم شش درم صمغ عربی ده استار زنجفر شش درم زیت بقدری
که کفایت کند بدستور مرهم سازند **مرهم** محلل قوی که بجهت تحلیل اورام انثیین مفید است
حب موم غیر مستعمل علک الصنوبر هر یک پنج اوقیه بروغن شبت و روغن گل سرخ
هر یک پنج اوقیه گداخته زیره دو اوقیه و نیم سرگین حمام یک اوقیه و نیم مرّ بالاترم کوفته
بیخته و روغن اول مخلوط کرده بر هم زنند تا سرد شود پس بکار برند **دوا اللحم** ... دیگر
حب گوشت مرغ دو قطعه گوشت کبک دو قطعه گوشت بره فربه که از چربی جدا کرده باشند
یک من تبریز مجموعه را ریزه کرده دار چینی صعتر فارسی سلیخه عود هندی اعود صلیب قرنفل
مصطکی تخواه صندل سفید صندل سرخ سنبل خولنجان زرنباد جوز بوا بسباسه دارچیل
سنبل الطیب سادج زنجبیل هر یک سه مثقال کوفته بران گوشت نشر کرده باشند
و یکشب بگذارند روز دیگر ... من تبریز گلاب و یکمن نیم تبریز عرق بید مشک ... طلایم
عرق بکشند عنبر اشهب دانگ در وقت عرق کشیدن در جایی که بیحلاد بگذارند
فصل هفدهم در مرکبات لونیه **نطولی** که بجهت ورم بابو قضیب و انثیین هرگاه
ماده غلیظ باشد مفید است **حب** نعناع مرزنجوش بابونه هر سه بار و آب بزند

که علّت [illegible] وقت را آهسته آهسته بطول بمالند والقان [illegible] زهره گاو و عسل و اهل نفس

سحق کنند تا چون مرهم شود و بکار برند مقوی الباه چنین فرموده‌اند من بزر [illegible] سفید

هر یک [illegible] درم و نیم دو [illegible] شیح هر یک دو درم انیسون تخم رازیانه هر یک سه درم

سنبل الطیب افسنتین هر یک چهار درم تخم خربوزه نیم کوفته هفت درم همه نیم کوفته در

کیسه کنند و [illegible] آب باران بریزند و سه روز در آفتاب نهند و شب در خانه گرم [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible] بجوشانند تا [illegible] نیم من باز آید [illegible]

[illegible] زیاده کنند و باه را قوت دهد و سمین بدن [illegible] و غذا بسیار دهد و

بدن را فربه کند و بهتر آنست از رطب سازند من بگیرند دو من رطب یا تمر [illegible]

[illegible] من آب داخل کنند و بجوشانند تا بنصف رسد و بعد از آن [illegible] که در گل گرفته

باشند بریزند و قدری مشک خالص با جوز بوا و قرنفل و [illegible] دارچینی زنجبیل [illegible] هندی

[illegible] و در آن بریزند و هر روز بر هم زنند و بعد از آن نگاه دارند تا ده روز [illegible]

پانزده روز باشد و صاف کنند و در خم چینی نگاه دارند و [illegible] باشد بعد [illegible]

[illegible] از صاف کردن [illegible] شده و در شکر قوی [illegible]

از برای زیاده کردن باه و نعوظ و [illegible] بهتر است نسخه دیگر [illegible]

[illegible] باشد و بعد از آن بهم [illegible] باشد [illegible] کوفته

[illegible] قند سیاه [illegible] هفت ساله [illegible] باشد [illegible] سحق نموده بقدر [illegible]

بسته تا چهار روز [illegible] برای [illegible] است دیگر برای [illegible] دو درم

دو درم [illegible] مجرب است [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] منقول از [illegible] سفید کوفته [illegible] بعد

[illegible] و پس از آن [illegible] کنند

[illegible] این عمل [illegible] نفع تمام [illegible] بول [illegible]

[illegible] بول [illegible] چنین [illegible] دیگر بطول [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] آب [illegible] بعد از آن [illegible]

آب [illegible] باشند و شبانه روز [illegible] چندان بجوشانند که نصف آب بماند

آنگاه صاف نموده و در شیشه [illegible] نگاه دارند و در ایام [illegible] بعد از بول

[illegible] چون چنین کنند [illegible]

اسقاط میکند مجرب است [illegible] قند سیاه [illegible]

[illegible] و [illegible] سرگین [illegible]

بیرون [illegible] ایضا دوائی [illegible] بول [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] قدری [illegible] آب [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] قدری [illegible] زهره گاو [illegible]

حمل ساقط شود دوائی که [illegible] مجرب است من [illegible]

[illegible] نگاه دارند [illegible] من [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خشک سازند [illegible] خشک سازند بعد از

چهل روز [illegible] دفن نمایند پس [illegible]

پاره [illegible] روغن [illegible] منقول از [illegible] مرحوم دیگر

برای [illegible] من افیون [illegible] اول [illegible] آب [illegible]

[illegible] کنند و بران موضع مرهم نهند چند روز [illegible] عمل نمایند دیگر [illegible]

[illegible] هیجان [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible]

[illegible] هیجان شهوت [illegible] و مجرب است دیگر [illegible]

[illegible] روغن [illegible] کنند چند [illegible] روغن [illegible]

در ماشه ... تسهیل ولادت ...

نگاه دارد و قوت مجامعت چندی باران روغن بر قضیب مالد و مجامعت کند ...

بکند که شود دیگر ... آب ... تا ... بگذارند و سرین و بکمر مردی بمالند

تقویت باه — تا از هر کم چنبری سوده پس بر قضیب طلا نماید و ... کند کوچک گرداند دیگر

بوره ارمنی ... بسایند بعسل سرشته بر قضیب و عانه و خصیتین بمالند و در تقویت

باه نفع بسیار ... گرخون رحم ... بند و حرکت بدن آدمی که در حمام جمع شود و در رحم

بسایند ... صحت شود ... با گوهر و نبات آمیخته یکتوله با شیر ماده گاو

خورند ... مجرب است دوائی برای قرحه که با حرکت و قیح باشد ... پنج دانه ...

... هر دانه ... چهار پاره کرده با شنبلید در آب خیسانیده و صبح فرو برند تا هفت

روز دوائی که از مجربات اطبا است جهت ... عورت ... وقت شام ...

صبح ... کرده نگاه دارند و وقت صبح ... شکر سرخ در ان آمیخته بخورند

دوائی که بخاصیت زنی به سرعت انزال کند و از جماع تعب حاصل نشود ... دم سگ

هرگاه سگ نر با سگ ماده جفت کنند و بند شود در ان حالت دم سگ قطع کرده

بگیرند و چهل روز در زمین دفن کنند تا گوشت و پوست پوسیده عقدها استخوان ...

این عقدها را بخیط بسته و جعده مجامع ببندد ... کند دیگر بگیرند دانه ...

چهار روز در آب خیسانند و پوست آن را دور کنند و مغز و ... و چندان ...

و حب بندند بمقدار حب بخورند بغایت مجرب است دوائی که بخاصیت تسهیل

ولادت کند مقناطیس در دست گرفتن و خاکستر ... طلا کردن ...

را بستن و تعلیق ... و ... کردن ...

پوست ... چهار مثقال ... سائیده در آب بجوشانند و صاف ... آب ...

با شربت ... ده ... جوشانده ... و بیخ خطمی و تخم ...

برای تسهیل ولادت ... با عسل شیرین ... ببندند ... سجد

... تا ... کرده بلعوق ... و تا ... بر قضیب طلا کنند و ... تمام ...

شود دیگر ... روغن گل سرخ ... حصول ... از ان ... کرده ...

جهت ... جماع ... مجرب است دیگر قطعه اسفنج ... بده ...

و بعد ... نفع ... کند ... گرم ... بیخ ... سایند

اندرون عورت بمالد ... قادر شود دیگر در عسر البول ... چون ...

با سکنجبین متواتر نوشیدن نفع بین دارد و حب ...

و سکنجبین و ... الاتفاق بخورند نفع تمام دارد و ...

آب ... و سکنجبین ... ساده ... مقشر ... درم ...

... بادام ... روغن ... و ... شود ... دانه ...

... کند و ... در وی ... و هر یک را اندازد و بشوید ... ساده ... استعمال نماید دیگر

بیله ... و هر ... سائیده بر قضیب بمالد و مجامعت نماید ... قادر شود

دیگر بستن ... اسرب بر عانه قطع باه میکند ... اگر بخورند ...

... بسته باشند ... که در ان استخوان ...

... باشند ... کند ...

... تقویت ... و مجرب است دیگر ... کند بگیرند خراطین و بشویند و خشک کنند

و ... سائیده و در روغن ... آمیخته بر قضیب ... طلا کنند و ...

بشویند و بمالند و همین ... تمام دارد و ... و ...

... روغن ... تا ... منجذب شده ...

طلا ... عضو ... از زلو ... آب ...

از جای محفوظ نگهدارد ... تا تمام آب خشک شود ...

... طلا نماید ... قضیب ... تمام دارد و اگر آب ... باشد

عوض او فقری شده و اصل نمایند و اگر بار دیگر پس زانو گل بیاو نقره باشد اندکی بر او شند
و از آن بیار قضیب را مالند تا سنج شود پس شیر میش بمالند و صبر کنند و در روز چند
مرتبه این عمل نمایند تعظیم و کبر نماید و اگر زفت بعد مالیدن شیر بر بندند ساعتی نگاه دارند
باز کشایند و هم چنین کنند نیز تعظیم نماید و دیگر در تقویت و کبر عجیب الاثر است تخم
الجزر بلو بنده و بارنگ سب سایند در حریر باشیر گاو اخته آمیخته بر قضیب و حوالی آن
بمالند و هر شب شیر تنها نیز کافی است و بدانند که چیزی که نیست کمی نمی آید و حد کنکی [illegible]
[illegible] باشد و از گوشت ملوله خشک کوبیده سائیده در عسل آمیخته
مالند و گفته اند آن زن کنعو دیگر طلا قریب تا آنکه بالا گوشته بکیر [illegible]
برای او لاحمه دور کنند و هم چنان زنده بر ریسمان بسته پیش خانه [illegible]
تا او را بگیرند پس او را ذبح کنند و در روغن گاو بریان نمایند تا مهرا شود و در شیشه نگاه دارند
وقت کار قضیب را بآن مجموع چرب کنند هر قدر که جماع کنند قضیب سست نشود و اگر کف پا را
چرب نماید قوی نخواهد شد دیگر که جرقه شده فرج و سوزش بول را نافع است و در
ایام حمل نیز استعمال نتوان نمود [illegible] کافور ریاحی در گلاب [illegible] سائیده بمالند جهت

جهت علاج

قادری گویند که زنی معتاد بگوید که در ایام حمل در فرج او پیدا می شود و پس رحم آهسته
آهسته بعد چهار ماه کشاده می شود و در ماه ششم یا هفتم بچه می انداخت و هیچ دوا
فایده نمیکرد و آخر الامر من اجازت دادم یابی دوا [illegible] دیگر عنبر [illegible]
از تمام سائیده بود دیگر لوبان [illegible] ریزه ریزه کرده در ظرف گلی انداخته سر آنرا
[illegible] برهمی با کوزه که آتش محکم بسته و در زیر یک آب چوب بلیته آتش ملایم
کنند و بالمره را ابزار آتش سرد نمایند هر گاه که گرم شود بدل نمایند تا هفت مرتبه [illegible]
آب گفته مرتبه هشتم کوزه را سر دیک [illegible] پیاله شده باشد آنرا
در [illegible] کنند و عند الحاجت طلا نموده برگ پان [illegible] عجایب سائیده شود

حمل

و این است لوبان برای خوشبو نمودن عرق بدن و شخص [illegible] نیز تعقد کرده باید
دو مثقال همراه برگ پان بخورند بسیار نفع می بخشد جعفر طوسی [illegible] که چون موی
طرفین عارض یا تحت و فرق الساقی [illegible] که با آتش کندم آمیخته الطعام [illegible]
کنند در تحت او مردی آرام گیرد صاحب [illegible] او نیز چون ناخنهای [illegible]
موی را بگیرند و بسوزانند و بشخص بخورانند آن شخص در عشق او بیقرار گردد
ارسطو در کتاب خواص گفته چون ناخن [illegible] دست و پای [illegible] در [illegible]
[illegible] بسوزانند و مثل غبار [illegible] شراب یا شربت بهر زنی که بخورانند عاشق
آن مرد بیقرار گردد و دیگر گفته که با این ناخنها ناخنهای [illegible] بخورد [illegible]
از خواص او آنست که چون بگیرند و از آن بکشند تمامی با گل و تخم و بیخ و جمیع اجزاء
آنرا خشک کرده در خرقه پیچیده تا [illegible] که آنرا ابریشم بسته در گریبان تعلیق کنند [illegible]
قبول مردم و محبت و [illegible] او می شود گفته اند که چون زحل در سنبله باشد مقناطیس

طلسم

را در گلاب [illegible] چون سرمه بسایند و چون مریخ در میزان بود این را مثل سرمه
بسایند و مقناطیس [illegible] در چشم کشند و آهن را بچشم زنی که خواسته باشد
و مردی بدید مرد و بر زن نظر کنند باعث محبت مفرط او و زن با و مرد [illegible]
مفارقت را محال یافته اند از کتاب طلسمات عطارد جهت افراط محبت نقش

ایضا

نموده اند که [illegible] که قسمی است از لاجورد نگین ساخته و در اول روز جمعه
مرد در میزان باشد مثال زهره برابر آن نقش کنند و آن صورت این است که [illegible]
[illegible] در دست دارد و در باطن نگین این حروف [illegible] نقش کنند [illegible]
لا [illegible] و بر انگشتری نقره خالص احمر نصب نمایند [illegible] سال بر زنان [illegible]
کنند و زن از و مرد [illegible] بخورد و آن شخص نزد جمیع زنان محبوب باشد و [illegible]
[illegible] را در [illegible] و آب آمیخته و در وقت مجامعت بر حشفه خود طلا کنند و

عورت بی قرار

ونزد بی عورت شود آن عورت بی او قرار ندارد بگیرد هرکس که خون حیض او را باسه هم
بیامیزد و در چشم کشد در انقطاع خلاق عزیز باید هر مردی که پیه گرگ را بر قضیب مالد و
جماع کند دوستی زنان شود و در بستن مردان باید که پیه مور استاند و در جایی که
بکل معصفر باشد و گره بندد و در زیر درخت سپستان دفن کند و اگر درخت
مذکور نباشد دفن کند آنجا که خواند باید از آن و زیر هر گیاه دفن کند و هرگاه
میرون او را گشاده کند و اگر دفن کرده نباید و فراموش شود محل دفن آن نداند
و نشانه کرد کجا دفن کرده باید دانه مروارید در جام زری کند در روی کند
و بر بطن او اندازد و گشاده کند فصل نوزدهم از مقاله شانزدهم در ادویه مستعمله
در بلاغ ورم خصیه و حکه و قوبا آب عنب الثعلب آب کاسنی آلو باقلا زعفران
آلو جو برگ کاکنج آلو عدس کنند زیره برگ کزبره الخیر خشک مرقسطرا زراوند
فرفیون علک الانباط زفت اقاقیا میوه سایه و روغن گل ماشیا صبر نوشادر
رشتان تخم فنجنکشت تخم حلبه بابونه منقی ادویه که در امراض رحم مستعمل اند لعاب
حلبه شحم بط چربه مرغ گل سرخ طین رومی پوست خشخاش سنبل بیخ سوسن
افیون مرکند مغز بادام چربه گاو مسکه میش مرهم داخلیون مقل زعفران
روغن ناردین منجمه سلیخه روغن گل مغز ساق گوزن مغز ساق گاو درشته نان
گندم کوه شراب ترشنده باشند موم آلو باقلا ماشا خطمی آلو جو کافور زنبق
زوفا تر علک انباط ماز و جاوشیر اشق مصطکی جند بیدستر میعه سایله فلفل
فودنج تخم الجزر روغن شبت شبعانه بابونه عاقرقرحا اکلیل الملک شونیز
حاما روغن نرگس ادویه مستعمله در ادویه ادرار حیض که از داخل استعمال نمایند
لوبیای سرخ حلبه انیسون سداب افتیمون کاشم تخم حرمل فراسالیون
عصاره سداب روغن حبلی فرفیون غاریقون فلفل دوقوه سلیخه شونیز حاما

جندبهل

جندبیدستر ابهل زراوند فنجنکشت لوبیه سنبل تخم کرفس قوه
رازیانج نانخواه مشکطرامشیع فراسیون برنجاسف عاقرقرحا جعده
گاوزبان زراوند حاما ادویه که مستعمل است در ادرار حیض از خارج فرزجه
بیخ حنظل کنند عصاره حنظل انیسون بورق مرافسنتین فودنج نانخواه زراوند لوبیه
سداب شونیز الجزر خشک شیح ترمس اشق عصاره قثاء الحمار جاوشیر زیره کاشم
حنظل مقل عرطنیثا بادآورد زیره شیوطا اسارون کندش فلفل حلتیت
زوفا زیره عرق بادیان علک الانباط منقی ابهل فرفیون بادریون اظفار الطیب
عود اذخر میعه یابسه سکبینج ادویه مستعمله در احتباس حیض که از داخل استعمال کنند
شادنج دم الاخوین کهربا کلنار کنند ساذج تخم خرفه طین رومی گل ارمنی
و بیخ سوخته طباشیر عصاره لحیة التیس شاخ گوزن سوخته ماز و حب الآس تخم
فنجنکشت پوست انار ادویه که در احتباس استعمال میکنند از خارج سرمه
سفوف طین رومی حب الآس سوخته زیره فشار کنند پوست انار بلوط کاکنج
سوخته صدف شاخ گوزن سوخته مصطکی لادن ماز و سوخته که در سرکه داده باشند
آب آس عصاره لحیة التیس اقاقیا کهربا سوخته دم الاخوین
ساذج اسفنج سوخته پارچه کتان سوخته گل سرخ قرط زردی بیضه پوست
استخوان خرما سوخته ادویه مستعمله داخل برای حمل روغن سنبل روغن بلسان
تریاق افعی بیخ جاوشیر جندبیدستر مشک حفض شراب کهنه
اظفار الطیب خرنوب نعناع انزروت روغن گاو عسل حلتیت ماز و طباشیر زنجبیل شکر
خولنجان نانخواه تخم کرفس بادیان بزرالبنج حریر خام مروارید کهربا الایجی کلان عاقرقرحا
مصطکی بیخ سیطرج فاقله قرنفل دارفلفل زیره سداب مرزنجوش
فودنج مشکطرامشیع ادویه مستعمله از خارج برای حمل زعفران حاما

...ی الملک ساذج فرود ما شیم بطخ شیر زجاج و موم زردی بیضهٔ مرغ بلسان
مصطکی مقل میعه سایله عسل و بیخ جاوشیر سماق بیخ نرگس مغز سرکوزن قربوا المازر
صمغ بادام بیخ مایه خرگوش بعرارغب شب مرخوذ سداب خشک قسط روغن
سوسن بنفشه جند بیدستر فرفیون جاوشیر حب بلسان حب البان مازو زنبق حب
... سنبل الطیب خرگوش بارزد ... زنجبیل ... حب الغار میعه
... و کبریت **دیگر** از متقار شانزده هم درد اعالی جنید برای زنی که
اسقاط کند بچه را مجرب است بنویسد و تعلیق کند بسم الله الرحمن الرحیم و لبثوا
فی کهفهم ثلث مائة سنین و ازدادوا تسعا فلا یظهر علی غیبه احدا اللهم کما سکنت
السموات علی الارض الا باذنک امسک ما خلقت فی رحم فلانه بنت فلانه حتی
یبلغ تسعة اشهر و سلمها الیها باذنک یرضع و لقسیع و باذنک حملت و باذنک تضعه و
انت ربها و هی امسک بسم الله ساحر و موهوب شارع حوبت محمد صلی الله علیه و آله
و سلم **دیگر** برای عسر ولادت مجرب نوشته اند زنی که از تنگی زه شکند برو بنویسد و
جای که سلم درد کند بگذارند بسم الله الرحمن الرحیم اجیبه بحق بسم الله الرحمن الرحیم
دیگر این را بر ورق طلا بنویسد و در زیر زبان نگاهدارد و جماع نماید و مادامی که زیر زبان خود
بود قضیب قایم خواهد ماند **دیگر** برای امساک وقت جماع نزدیک انزال این
اسما تلاوت کند و هرگاه که خواهد انزال شود تلاوت موقوف نماید و اسما این است
انشی انشی ... وث وث و تات و تات عمل هندی باید دانست
که بول و براز جدا شود ... وحل دانو و کاملین این فن بابین طور مقرر
نموده اند که باید که پیش از انکه احتیاج بمکان ضرور شود بول نماید و هرگاه احتیاج بمکان
ضرور بمرتبهٔ کمال شود آن زمان به بیت الخلا رود و از رشته انگشت که عبارت از خنصر
و بنصر و وسطی است بیخ قضیب بطرف خانه جمع نمایند و همین طور نگاهدارند تا که از شکاف

فصل

ضرور انقراغ حاصل گردد بعد از آن بگذارند اول چند قطره بعد از آن سلسل نیخ
قطرهٔ بول خواهد آمد و وقتیکه این استعمال شد قطرهٔ بول هم نخواهد آمد و ا...
بیخ قضیب هم نخواهد ماند و اگر کسی ... قبض باشد این عمل از وی
راست می آید بعد از آنکه برین چیزی قادر شد بعد فراغ از بیت الخلا
اندرون کشیده باشد و هر قدر که زیاده تر در این عمل کند مفید خواهد ...
گفته اند که بچهار مرتبه در روز و شب این عمل را باید کرد ... این عمل
مرتبه رسیده قادر است بر منزل شدن و نشدن خود و ترکیب ...
که در جماع شروع کند و هرگاه که داند که آب منی بر می آید مقعد را بزور اندرون
و الت را بزور قایم دارد و همین بیخ تا یک لحظه مقعد را بطرف جوف بالا کشیده
ماند منی بمکان خود برگردد چون داند در حالا منی بمکان خود رفت باز شروع در
کار کنند و این طریق که بیان کرده نهایت مجرب است و هیچ تخلف ندارد و صیح بدانکه
کسی این طور عمل نکند و بر همین قدر اکتفا کنند تا هم فایدهٔ جلیله مشاهده نماید لیکن
تا آن مرتبه بعضی از انکه از مکان ضرور فارغ می شوند بطور خاص می نشیند و آن
بدون مشاهده راست نمی آید لهذا نوشته نشد و آسان ترین تدبیر منع این امر
آنست که مشغول و مصروف بطرف لذت این امر نشود بلکه خیالات امورات دیگر
پیش خاطر آورد و چون داند که انزال قریب رسیده ساکت ماند بعد از لحظه باز شروع
نماید و همین طور مرعی دارد و اولی است که از یکعدد معین اول شروع نماید مثل نیخ
یا هفت مرتبه عدد طاق زیاده کرده باشند و دیگر آنکه چون داند منی بر می جهد از
آلت خنصر و وسطی که نزد خصیه است مقعد است بزور بگیرد و قایم بمقعد داند که آب
منی باز خواهد گردید چون باز گرده بکار مشغول شود و همین طریق مرعی دارد و بهتر
آنست که اکثر نشسته باشند یا نشسته بایش که رسیده باشد برارباب دانش

و بعضی تجنب از ان نمود و بهتر انست که مخفی نیست که عمده ترین وجهی که از این عمل منظور است
نیامدن نسل و زن خود بدون توافق انزالین صورت نمی بندد پس لازم که سعی
در انزال امادا و بیشتر ذکر شد در کتب تجربی ثبت شده ان موجب سیلان منی است
و دفع و فی الجمله دفع می انو الهند انسخه اینها هم علاجی می کرده که بود مادده بقدر سرخ
باشیر تر تازه باشد خوب حلابه نمایند بعد از ان کافور بودن بکیرند و دروا انداخته دیگر
حلابه نمایند و در ظرفی نگهدارند بوقت کار بقدر دو سرخ در فرج زن اندازند که منی ریخته
شود مرفوع کند و آن بدین طریق حاصل میکردد عملی معروف بسوع التذاذ خود شود
دو مرد منزل کرده و درمیان انزالین توافق پدید آید چنانچه درین معنی حدیث خیر البشر
صلی الله علیه و آله و سلم نیز واقع است مع هذا اگر فاعل زود فارغ شود و انتظار انزال
طرف ثانی ننماید و هنوز اثر شهوت باقی ماند بسبب حالتی که در قریب انزال می باشد
شود اگر دران وقت زن علاج جنسی در باب غرض مطلب خود نماید زیرا که دران وقت
هم چو حالتی بزن رو میدهد که اگر عضوی از اعضای او قطع کنند بالشعور نشود هر که خبر دارد
شود اگر مرد از جنس کنایه زخیل میشود که اثر عمل بر عضو خود طلا نمود متعارف که آن
موجب استلذاذ است و اگر مرد سرعت انزال داشته باشد تدارک آن بعلاجها
و دواها که ذکر یافته است نماید و اگر قصر آله با عمق فرج و بعد رحم باعث این امر باشد
تدارک او کفته میشود و حالتی و اضطرابی که مرد را نیز در وقت خروج منی میشود و
زنان را چند مرتبه زیاده از ان رو میدهد و هر گاه عورت در جماع خود بمرد متصل ساخته
و سرین را مرتفع کند و نفس متواتر بگیرد و خود را بزور بر اندام مرد چسپاند و در حرکات
مضطربانه بظهور می آید باید دانست که منزل میشود پس آنوقت حرکت را کمتر کند
تا احساس خروج منی زن نماید و نیز چون مرد آنوقت حرکت کمتر کند و زن مضطر
شد از جهت خروج منی خود متحرک گشته و اداهای مضطربانه که موجب خندی

شوق و التذاذ کرده نماید تا که منزل شود طریقی مجرب در منزل کردانیدن عورت باید
مرد هوشیار در حین مقاربت از اثر خود احساس رحم زن نموده آلت خود را بفحص
نگاه دارد که دهن رحم بر سر حشفه باشد چون چنین وضع نمود باید از متواتر و متصل
حرکت بهمواری نماید چنانچه دهن رحم از سر حشفه بر لب آلت شود و چون چنین
حرکت کند از دغدغه و مساس حشفه دهن رحم استلذاذ بزن حاصل کردد و زود انزال
شود و در حالت انزال چون عروق و مجاری آب منی زنها وسیع است با وجود رقت
آب و فق شدید از حرکت رحم در حین ریختن آب منی در جوف فرج پدید آید و هر گاه
این وضع و رعایت باشد و خطا در داشت دهن رحم بر سر حشفه و لب آلت نموده
و در حرکت متواتر متصل بهمواری قصوری نشد چنانچه رحم در حین حرکت از ان موضع
منحرف نشد امید انزال زن اسهل ترین وجهی زودتر حاصل میکردد و اگر تخلف
نموده دیگر ممکن نیست و کسیکه بلکه این امر او را حاصل میکردد هر منزل نمودن زنان
قادر است و این امر اختیاری او میشود هر گاه چنین کند البته مقصد حاصل میکردد و
اگر بسبب قصر آلت با عمق رحم آلت برحم نرسد باید که اول زن را امر کند که شیء معتدل
نماید و پاره از عطریات بلطف را بهاو با اطراف خارج فرج و نیز ها ربالد که با این حیله رحم
میل بسوئی پایین خواهد نمود و مطلب بوجه احسن حاصل میکردد و باید دانست که
بعضی جماع بشکلی میکنند و بعضی دیگر بشکلی دیگر پس هر کسی بشکلی معتاد باشد و این عمل
را باسانی در ان شکل بعمل آید بر همان شکل جماع نماید و از جمله سهل ترین اشکال اینکه
زن از ان لذت بسیار حاصل نماید و زود منزل گردد انست که زیر ابر جای مستوی به
خواباند و در زیر سرین او تکیه عریض که کنده نباشد گذارند تا نسبت سرو با عانه فی الجمله
مرتفع شود و مرد از بالای را بها بیاید چنانچه بر اسب سوار می شود و مشغول گردد و در
زمانی اندک منزل گردد و لذت بسیاری برد انواع دیگر اشکال در رساله باهیه مذکور است

از خواهد اران پساد مطالعه نمایند دیگر برای گشادن مردان بر هفت تخم مرغ بنویسد و هفت
روز بخورد البته گشاده گردد

علم	کلالم	حام	لسار	طالع	اه	عه

وفقه از برای گشادن مردان بنویسد بر هفت دانه انجیر و ناشتا دهد هر که بخورد گشاده
گردد بفرمان خدا تعالی

مقاله هفدهم

مشتمل بر نه فصول است فصل اول در ضعف [illegible] النقرس و دوالی و مفاصل [illegible]
[illegible] عرق النسا و النقرس و دوالی از امراض خبیث است کمتر از این مرض بر تمام حاصل شود
و دوالی آنست که صاحب این مرض مشی و حرکت کمتر کند که پای بسته باشد علاج
این مرض در ابتدا فصد باسلیق و قی و اسهال طبیعت بحبوب مذکوره و تحلیل
ماده با ضماد و اطلیه مسطوره مناسب و هرگاه بسبب تحکم شدن خون از نفس عضو باید گرفت
و هرگاه دوالی بصاحب اوجاع مفاصل عارض گردد از وجع خلاص شود و اوجاع مفاصل
خصوص نقرس از امراض متوارثه است و اوجاع مفاصل اکثر بسبب امتلاء از
اغذیه و اشربه و توالی تخم و دوام استعمال جماع خصوص بر امتلاء حاصل میشود و پرهیز
از فواکه رطب لازم دانند و هرگاه سبب مرض ماده باشد از اطراف خلاف نمایند
و تقویت عضو کنند تا قبول ماده نکند و در جوان اسافل پیوند باشد فی النفع از اسهال
خواهد بود و شیخ ابو علی سینا در قانون ذکر کرده که یکی از اسباب این علت آنست که
قولنج را علاج کنند بر وجهی که قوت رگهای قوی گردد و خلطهای فرودی را قبول نکنند و
باطراف و پیوندها افکنند و اکثر غضب شدید باعث این مرض میشود زیرا که در خشم حرکت
عنیف میشود و حرارت خشم فرو نمی‌آید که در تن بود بجنباند و بحرکت عنیف در پیوندها افتد و
علاج وجع الورک پس در بعضی اوقات مخالف علاج سایر اوجاع مفاصل است زیرا که در
ابتدا [illegible] در وجع الورک آن است که ضرر شدید میکند برای آنکه ماده در عمق است
در [illegible] بند میکنند پس بتحلیل مشغول [illegible] آن را ماده میکند و عضو [illegible]

کرده میشود در وقت فرحات مرکز ماده رقیق بسیار باشد فاهم و استقم فصل دوم
در مرکبات الاغذیه و ادویه آبزن جهت دوالی و نشستن پای که از رطوبت بود و دوالی که بسبب
رنگ باشد سودمند است من بابونه قیصوم خشک اکلیل الملک هر یک ده درم مکسر تخم
بادیان هر یک هفت درم گل خطمی چهار درم بوزینه مرزنجوش سبز خشک هر یک شش درم
همه را با شش من آب بجوشانند تا سه من باز آید در حمام در آن نشینند آبزن دیگر
مطابق کامل الصناعه جهت نقرس و وجع مفاصل مزمن هرگاه بدن لاغر شده باشد
فایده میکند بکار آید من بگیر [illegible] ذبح کرده تحلیه بندند و در دیگ کنند و آب شیرین القدر
که بپوشاند بر آن ریزند و گوشت خروس مقدار چهار [illegible] و نخود سیاه و سفید هر یک [illegible]
ترک و جرجیر و کندر و شلغم و سداب و لبلاب و رازیانه و برگ کرفس و کرات نبطی
هر یک یکدرم کرنب نبطی هفتاد درم زیت رکابی یک رطل یا زده درم [illegible]
تا ثلث رسد پس صاف کنند و در این [illegible] تا وقت [illegible] روز متواتر استعمال
و هر روز گرم کنند و بعد [illegible] لباس لطیف [illegible] مفاصل [illegible] نافع است حمل
کرده شد [illegible]
فصل سیوم در مرکبات حاویه حب سورنجان مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع
بود من صبر سقوطری [illegible] هر یک یکدرم سورنجان [illegible] کتیرا [illegible]
هر یک نیم درم [illegible] و تمام [illegible] حب سازند حب
شیطرج عرق النسا را و اوجاع مفاصل و وجع ظهر را نافع باشد من [illegible]
ده درم صبر سقوطری بیست درم فلفل دار فلفل هر یک یکدرم [illegible] درم شیطرج
نمک هندی [illegible] زنجبیل هر یک دو درم [illegible] چهار درم [illegible] حب سازند
حب [illegible] مجرب جهت نقرس من [illegible] هر یک ده درم [illegible]
شیطرج زنجبیل دار فلفل [illegible] هندی هر یک شش درم [illegible] سیاه دو درم صبر [illegible] درم سورنجان

مثل آنها دو به کوفته بیخته بعسل زاد ورسرآب حل کرده با هم سرشته حب ها چون نخود سازند

دو درم حب عافرقرحا نافع بوجع مفاصل صفت کثیرا فلفل سفید هر یک یکدرم سکبینج شحم حنظل

افتیمون صمغ عربی عاقرقرحا هر یک شش درم هلیله زرد هشت درم صبر پانزده درم تربد سفید

درم حب کنند شربتی دو درم و بحسب قوت و ضعف مزاج کم و زیاده توان کرد حب سورنجان

بامراض بلغمی خلو خاصه نقرس نفع دارد صفت ایارج فیقرا تربد هر یک ده درم شحم حنظل

قنطوریون سورنجان هر یک زنجبیل بوزیدان هر یک یکدرم فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج

فلفل خردل جند بیدستر هر یک یکدرم شربتی تا دو درم و این حب را مقیم الرئیس نیز گویند

و گاهی در این نسخه سقمونیا و حلتیت و جاوشیر هر یک یکدرم زیاده میکنند تا قوی تر

گردد سفوف حسکه وجع مفاصل را که از خلط غلیظ سوداوی باشد سود دارد صفت ایارج فیقرا

سه درم غاریقون سنبل الطیب هر یک نیم مثقال تربد مجوف ثلث مثقال سورنجان بوزیدان

نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته حبها بندند یک شربت است فصل چهارم

در مرکبات دوالیه دوای که منسوبست بیحیی بن خالد و بغایت اثر نیک دارد و مجربست صفت سورنجان

ده درم سنا مکی یکدرم زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل اسارون هر یک دو درم بعسل سرشته شربتی

دو مثقال بآب گرم و اگر بی عسل سفوف بآب خورند یک مثقال کافیست دوای مجرب از غایت تجربت وجع

استعمال کند صفت تخم کاهو تخم بنج سفید هر یک ده درم شیطرج افیون هر یک دو درم همه را بیخته مثل چلغوزه

حب کنند و یک حب دهند و اگر بی عسل سفوف استعمال نمایند نیز روا است دوای دیگر از مسکنات وجع

نقرس است صفت خیسو عرجا یا ثعلب هر کدام کرد است و بدهیم چنان تا تاب بی آنکه پوست اول

دور کنند یا سلم پاک نمایند و در دیگ کلان انداخته با آب و نمک و شبت نیز تا گرم اسفوسپیس

صاف سازند و در آن نشینند در حالتیکه گرم باشد و سه روز پی هم صبح و شام بعمل

آرند و هر بار دو ساعت در آن بدارند مریض را پس بر آورده با آب گرم غسل دهند و احتیاط

نمایند تا هوا او سرد نرسد و بیارچه بدن را بپوشند و این عمل سه روز اول ماه و سه روز

وسط ماه و سه روز آخر ماه باید کرد و خر لوش و خار و خس قائم مقام خیسو است دوای دیگر

وجع بارده مفاصل را دور نماید و به تجربه رسیده فلفل دراز جوک فلفل موم سرخ سندو

یا ماه نمک اندر جو هینگ پنج سرسف جو کماه زنجبیل اجموی کرو میسور بادیه سیاه هر یک چهار درم

ترپهلا شش درم گوگل یکسیر جمله کوفته بمقدار سه درم غلولها بندند و یکی صبح و یکی شام بخورند

و از جمیع ترشیها و چیزهای نفاخ پرهیز نمایند دوای دیگر وجع الورک و وجع الرکبه را مجرب

است صفت میتی اجوائن هالون کلونجی هر چهار برابر کنجد یک آنکه بکوبند و هر صباح آن قدر که

در دهن در سه انگشت در آید بخورند با آب دور کاسنی و فرفیون مزاج گرم را نیز دوای

دیگر جهت عرق النسا از تجربات خود است و صاحب تحفه بسفوف سنا نامیده صفت

سورنجان یکدرم سنا مکی شش درم شیطرج دو درم زعفران نیم درم شربتی سه درم مع

سه درم شکر دوای که چندین مرتبه بتجربه رسیده بعد از حقنه استعمال کرده میشود صفت

سورنجان مصری پنج مثقال بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را سائیده در گلقند

آفتابی دو توله آمیخته با عرق خار خسک عرق گاوزبان هر یک هفت توله شربت

اصول دو توله هفت روز بخورند دوائی دیگر که بغایت مجرب است و جامع مفاصل و

امثال آنرا صفت سورنجان هفت درم زیره کرمانی بریان کرده قود نه هر یک دو درم فلفل

یکدرم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم دوای الجرمل همین خاصیت

دارد صفت هزار اسپند تخم ترب حلتیت و بوره ارمنی نوشادر مساوی کوفته بیخته

استعمال کنند دوای الاربع جهت وجع مفاصل مجرب و ممتحن است صفت کمادریوس

کمافیطوس حنطیانا مرمکی اسطوخودوس مساوی هر روز یک مثقال از ابتدا و زمستان تا

شروع تابستان بخورند دوای دیگر که در یک ساعت نفع کند صفت زنجبیل سورنجان هر یک

یکدرم صبر دو درم شربتی دو درم دوای دیگر که اثر نیک دارد و مجربست صفت اسارون

زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل هر یک دو درم سنا مکی یکدرم سورنجان ده درم بعسل سرشته

اما شربتی دو درم با آب نیم گرم و اگر بر سبیل سفوف باشد بخورند یک مثقال کافی است **فصل**
پنجم از مقاله هفدهم در مرکبات دانسته **روغن** وقتی درد نشست کهنه را دور کند و رفع جرب
در ساعت نماید مجرب است **من** روغن زیت یک رطل برگ خرزهره یک وقیه جرم باهم بدوشا
آب با آب انداخته بپزند و صافی کرده نگاه دارند و نشف بر نیف بمالند و صباح استحمام
نمایند و غذا را اسفیداج کنند **روغن خفاش** نافع جهت عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع
مفاصل **من** جند بیدستر قسط تلخ هر یک سه درم زراوند چهار درم عصاره مرزنجوش روغن
زیت هر یک رطلی شیر گ... ده دوازده عدد همه یک جا بپزند چندانکه آب برود و روغن
بماند پس استعمال نمایند **روغن** مفاصل منقول از بیاض کلان عم مرحوم **من** افیون
بیست دام روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار گیله بیست عدد افیون را در شیر حل نمایند
پس روغن و گیله نیز داخل کرده در ظرف آهن بجوشانند با آتش ملایم تا شیر برود و
روغن بماند فرو آورند و صاف نموده استعمال نمایند **روغن** زنجبیل جهت صلابت مفاصل
و وجع آن و ورمهای غلیظ مجرب است **من** روغن کنجد ... شیر آب زنجبیل تازه که آنرا
در جیچال الوتک مسلکوبیده ... بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند **روغن نی**
منقول از خط والد شریف **من** نی ... شده را که تمام خشک شده باشد بند بند جدا
کرده در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری و ... اخذ کنند پس بطریق روغن
اجرا یا قرع معکوس تقطیر نمایند **روغن** قسط دردی جگر و معده سرد و مفاصل و استرخا
نافع باشد **من** قصب الذریره سنبل ساذج هندی ... سوسن قرنفل اشنه
قسط هر یک ده درم مر صاف قرنفل هر یک پنج درم و نیم کوفته در شش من آب بپزند تا یک
من آید با نیم من روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن حنا** موی را سیاه
کند و عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد **من** برگ حنا نیم من و دو من آب
بجوشانند ... بیالایند و با نیم من روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند **روغن**

سورنجان مفاصل را نافع باشد **من** سورنجان مصری و آب کرفس هر یک ده مثقال قصب الذریره
را بکوفته بخیسانند و یک شبانه روز و روز دیگر بجوشانند ... صاف بیالایند و آب کرفس
اضافه نموده تا چهار وقیه روغن زیت بجوشانند تا آب رفته روغن بماند **فصل ششم** از مقاله
هفدهم در مرکبات سفینه و شبیه **سفوف** سورنجان نقرس و مفاصل و عرق النسا را نافع
بود **من** سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم پوست هلیله زرد مغز بادام مقشر
هر یک سه درم زعفران پنج درم سقمونیا پنج درم گل سرخ شش درم قند سفید شش درم اگر
بلغم باشد تربد سفید پنج مثقال سقمونیا پنج درم اضافه نمایند **سفوف** سورنجان ...
از خط والد شریف **من** سورنجان هفت درم پوست هلیله کابلی ... ورق گل سرخ
هر یک پنج درم پوست بیخ کبر ورق حنا زعفران هلیله سیاه هر واحد سه درم سنا مکی دو درم
سقمونیا درم مغز بادام شیرین قند سفید هر یک پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی
دو درم با آب سرد **سفوف** سورنجان از علوی خان مرحوم **من** سورنجان مصری سفید هفت
مثقال غنچه گل سرخ ... و سنا مکی هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد و تربد سفید
مجوف تراشیده به روغن بادام شیرین چرب نموده هر یک چهار مثقال سقمونیا مشوی ...
مغسول ... هر یک یک مثقال زنجبیل ... فستقی تراشیده مصطکی رب السوس
هر یک دو مثقال زعفران دو دانگ قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند
شربتی دو درم با آب سرد **سفوف** نقرس منقول از این مجموعه ... جهت نقرس باید و درد
مفاصل باشد مجرب است و گفته که بالکلیه دفع میکند **من** نانخواه ابهل برگ سداب ... کرفس
بلادر زوفا هر یک دو جزو بادام تلخ سنبل قسط شیرین زراوند مدحرج هر یک نیم جزو
کوفته بیخته هر یک روز دو درم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نمایند تا وسط بهار بکار برند
و بعد تناول این سفوف تا چهار ساعت از مأکول و مشروب چیزی نخورند و باید که ... تنقیه
بدن استعمال نمایند **شراب** منقول از رساله ... مولانا ... سید الکحل علی

موسی رضا علیه التحیة والثنا این شرابست حلال نافع نقرس و [illegible] و بادها
بیارد مویز منقی ده رطل پاکیزه شسته در ظرف پاکیزه کنند و آب صافی و اگر آب باران باشد
بهتر آن قدر بریزد که مقدار چهار انگشت از سر آن بلند شود و شبانروز بگذارند و در زمستان
یک شبانروز و در تابستان پس در دیگی کرده بر آتش آرمیده نهند تا بجوشد که [illegible]
شود پس سرد سازند و دیگر باره در دیگ کرده بر آتش عرضه دهند آن قدر بجوشانند که ثلث بماند
باز دیگر رطل انگبین صاف اضافه نموده رقیق بجوشانند که باندازه اول باز آید و انگبین
[illegible] زنجبیل زعفران هر یک یک درم قرنفل دارچینی سنبل عود خام مصطکی هر یک نیم درم
کوفته بیخته در پارچه پاکیزه بسته بخوبی که بر سر دیگ گذاشته باشد و نیز هنگامی که انگبین
یک جوش بزنند [illegible] خرقه را [illegible] بعد از آن بیرون برآورد و پس از آتش
سرد کنند و آنرا نیز سرد ساخته در ظرفی پاکیزه سر آن استوار بندند و [illegible] ماه بگذارند
پس بقدر حاجت شربتی از وی دوازده درم با هم چندان آب آمیخته بکار برد و در حین طعام
بر سر قدح از این شراب اقتصار کنند تا از بیماریهای بسیار در امان باشد شربت [illegible]
اوجاع مفاصل و تبهای گرم را نافع بود و طبع نرم کند ص هلیله زرد صد عدد با آب گرم
شسته نیم کوفته در ظرفی واسع کنند و آب بر سر آن بریزند چندانکه یک بند انگشت بالا
بیاید و سه روز در آفتاب نهند و بعد از آن آب وی بگیرند و نگاه دارند و آب جدید بر هلیله
بریزند چندان قدر و سه روز در آفتاب داشته این آب نیز بستانند و آب اول
دوم هم آمیزند و ترنجبین صد و پنجاه مثقال در آن حل نمایند و صاف ساخته بر آتش
نهند و بقوام آورده فرود گیرند و سقمونیا مشوی مسحوق یک مثقال اضافه فرمایند
و حین حاجت بنوشند شربت مفاصل [illegible] بیخ کبر [illegible] انیسون [illegible]
بیخ سورنجان هر یک ده درم [illegible] قند سفید یک من [illegible]
بپزند فصل هفتم از مقاله هفتم در مرکبات ضمادیه و طلائیه ضماد بجهت مفاصل گرم

و نقرس لعابی مفید است ص صندلین اکلیل الملک هر یک ده درم [illegible] مثقال
اقاقیا ده درم زعفران یک درم افیون پنج لفاح یک مثقال و هم با آب کشنیز سبز ضماد نمایند ضماد
بجهت نقرس لعابی مجرب است ص مرزنجوش گل خطمی اسبغول آلوچه سورنجان بالسویه
با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون [illegible] ضماد کنند نقرس
[illegible] که کهنه ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجرب است ص [illegible] سلیمانی
نامند [illegible] هر یک سه مثقال با آب ساییده با آب دهن [illegible] سیماب کشته شود [illegible]
پنج ده مثقال در آب حل نموده اضافه کنند ضماد دیگر جهت مفاصل که قریب [illegible]
باشد مجرب است ص مغز تخم سیدالخیر سه جزو و روغن تازه گاوی عسل هر یک جزوی
بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی ساییده آن قدر که غلیظ سازد اضافه کرده نیم گرم
استعمال نمایند ضماد باجه که جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر ضربانی مجرب است ص
مغز سر استخوان پاچه ده روغن گل [illegible] افیون یک زعفران [illegible] ضماد
مفاصل گرم که در وقت تسکین الم کند ص افیون زعفران بالسویه با شیر ساییده با
روغن گل سرخ ضماد نمایند ضماد که در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب است
ص حلبه با آب [illegible] بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بچندان حلبه اضافه کرده
بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم گرم ضماد نمایند ضماد مفاصل حاره و نقرس [illegible] مجرب است
و دفع [illegible] مواد نماید ص صبر زرد زعفران [illegible] بالسویه با آب کلم بر نهند و اگر حرارت
زیاده باشد با آب کاسنی بکار برند ضماد که درد اعضا را که جهت باد بود [illegible] رسد و
جهت کزاز مجرب است ص فلفل دو جزو فاقله نوشادر هر یک سه زنجبیل یک سورنجان
با زرده روغن کهنه گاوی [illegible] موم زرد بیخ ضماد دیگر که جهت مفاصل و دیگر اورام مجرب
است ص [illegible] اسبغول مرزنجوش گل خطمی سورنجان اکلیل الملک هر یک ده مثقال
خولنجان شیاف مامیثا آلوچه هر یک مثقال بیخ لفاح زعفران افیون هر یک دو مثقال کوفته

بپخته اقراص سازند و وقت حاجت جهت اوجاع بارده با شیاف حاره بخورها زیاده استعمال
نمایند ضماد دیگر تسکین وجع مفاصل است ص لب خیار شنبر سپید افیون بالسویه بشیر گاو ضماد
نمایند و چون نیم گرم شود تبدیل کنند ضماد که نقرس بارده را سود دارد و بقایای اورام
بارده را تحلیل دهد ص مقل کنند حلبه برگ اسپغول کوفته بشراب ضماد کنند ضماد که نقرس
و اورام حاره را نافع بود صندل سرخ عدس مقشر خوفل شیاف مامیثا گل ارمنی کوفته
بپخته بگلاب و آب کاسنی ضماد کنند ضماد که عرق النسا و وجع الورک را نافع باشد
ص پوست بیخ کبر فودنه کوهی عاقرقرحا هر یک دو درم عصاره قثاء الحمار حب الغار
هر یک درمی زفت پنج درم زفت را در روغن زیت بگدازند و باقی ادویه را کوفته بپخته
بشراب عسل ضماد کنند ضماد که جمیع اقسام وجع مفاصل را نافع بود ص بابونه خطمی اکلیل
الملک هر یک بیست درم اشق جاوشیر مقل هر یک ده درم موم سفید هر یک پنجاه درم
روغن شبت بیست درم ضماد کنند چنانچه رسم است ضماد که نقرس مرکب را سود
دارد ص جوز السرو تخم مرو معفات تخم خطمی آلو جو سوختگان مساوی بروغن گل و زرده
تخم مرغ ضماد کنند ضماد اسپغول برای اورام حاره مفاصل و ورم فرج و بیخ ران و قضیب
و سایر اعضا از مجربات است صفته اسپغول کوکنار بالسویه کوفته بپخته با آب برگ [illegible]
مهرا شود و روغن گل بقدر حاجت آمیخته بر نهند و احسن آنکه اگر تسکین حرارت بیشتر
مطلوب باشد اسپغول را نافع و ناکوفته هم چنان نابت داخل ضماد نمایند زیرا که آب [illegible]
او لزوم است و از کوفتن اثر آن بر طرف میکنند و ناکوفته تبرید نمیاید و اگر انضاج هم باشد
کوفته بعمل آرند ضماد دیگر محلل و مسکن ص زعفران کافور هر یک نیم مثقال کعک جبایر
یک و دو درم عدس مقشر سه درم ماش گل سرخ اصل السوس گل نیلوفر هر یک پنج درم بنفشه
[illegible] کنار المحلب خطمی هر یک هفت درم کوکنار با تخم بیست عدد کوفته بپخته با روغن گل و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر بقدر حاجت زرده بیضه پنج عدد سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر جهت

کوزی انست که از ما دبانند بسیمی [illegible] که این بلا از معصیه ام مجرب است ص فرفیون دو دیا
مرجانی قسط قصب الذریره هر یک ده درم موم سفید یک وقیه روغن ناردین چندانکه
باید همه را با هم بسایند تا چون مرهم شود ضماد کنند که و نقرس [illegible] کنند ص مقل ازرق [illegible] اشق
جاوشیر سکبینج جند بیدستر فرفیون بابونه و در روغن سوسن و روغن حب الغار و روغن
سداب حل نمود و درهم سرشته ضماد نمایند ضماد بعد از تنقیه بسیار مفید است منقول از
بیاض عم مرحوم ص برگ حنای سبز [illegible] شیره کشیده [illegible] ساییده
و صابون [illegible] نرم کوفته با آب ساییده با هم سرشته نیم گرم ضماد نمایند ضماد یجذب المادة
الی الظاهر و یحلل ص بزر السداب البری حب الغار الحندقوقا نطرون شیح ارمنی فرفیون
شحم حنظل الخرواع جاوشیر اسفارین [illegible] استار و نصف کبریت استار یتخذ منها
و یوضع علی العضو و یترک الی ان یسقط بنفسه ضماد دیگر ص حلبه تخم کتان خطمی
بابونه اکلیل الملک آلو جو پزند و با روغن بابونه یا روغن نرگس یا روغن خیری و آب
نیم گرم ضماد کنند ضماد جهت وجع ورک مجرب است ص حرف دو روی [illegible] سرکه بوره ارمنی
موبیزج عاقرقرحا کوفته بپخته برفت آمیخته برورک ضماد کنند ضماد که عرق النسا و نقرس
کند ص خردل سرگین کبوتر مساوی نرم بکوبند و بطبیخ انجیر یا شیر انجیر بسرشند و ضماد
کنند تا ریش شود و صدید بالا آید و چند روز بگذارند تا ماده پاک کند ضماد دیگر ص آب
کاهو آب لسان الحمل مغز نان آلو جو قدری گل سرخ با هم مخلوط ساخته جرقه کتان
بدان تر کرده ضماد کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد معتدل است ص عرطنیثا سوخته
با عسل و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد مجرب حکیم کمال الدین حسین
جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع ورک بارد ص [illegible] بشکل [illegible] سرخ یکرنگ را
که چند روز او را در [illegible] حلبه جوشانیده باشند و با روغن سداب و روغن زیتون حل کنند
و اگر روغن [illegible] مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر کنند و قدری آب و سرکه [illegible]

شده بجوشانند و چون مرهم شود بعد از آن بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید الخیر را
بروغن مذکور آلوده بر بندند و صبح بحمام رفته بشویند ضماد برای وجع مفاصل حار من
سورنجان زرشک سماق با فشا و روغن گل بابونه سرکه برابر باهم مخلوط نموده ضماد نمایند
ضماد از [illegible] بگیرند صوف یک رطل و بروغن سداب یا روغن قثاء الحمار تر
کرده و ورق عاقرقرحا کوفته بر آن پاشیده و قدری سرکه طلا کنند طلا که بداء الفیل
نافع است من صبر اقاقیا عصاره لحیة التیس شبت کوفته بیخته با سرکه کهنه سرشته
طلا کنند و بالای آن عصابه بر بندند و در بستن از طرف عقب شروع کنند طلا مخدر
افیون جند بیدستر هریک یک جزو زعفران نصف جزو طلا برای وجع رگها که از ریاح غلیظ
مرحوم من بگیرند حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند صاف نموده
با روغن زیتون بیست و پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود بعده حب النار [illegible]
در آن انداخته بجوشانند تا که تمام آب برود و روغن بماند لیس سورنجان و بیخ بنفشه
و [illegible] هریک سه مثقال کوفته بیخته داخل کنند و در محل وجع طلا نمایند فصل هشتم
در معالجات بعضی مرکبات مسهله مطبوخ که جهت وجع المفاصل بلغمی قوی الاثر است من
سورنجان سفید بوزیدان هریک سه درم ماء زهره یک تربد چهار قوه تخم کرفس انیسون
تربت حنظل هریک دو درم جلاب را در یک نیم رطل آب بجوشانند تا نصف رطل
بماند صاف کنند و بنوشند مطبوخ جهة وجع المفاصل که از صفرا و بلغم باشد من
بیخ کرفس و بیخ کاسنی گاوزبان هریک سه درم تخم کرفس دو درم تخم کشوث انیسون
بوزیدان ریوند هریک یک درم سورنجان یک مثقال گل سرخ یک کف شاهتره ده درم مویز
منقی سی عدد آلو سه عدد بپزند چنانچه رسم است و صاف کنند و هم ثلث رطل از آن
بگیرند و فلوس خیار شنبر و تمرهندی خسته بر آورده و دوازده لیف پاک کرده هریک ده درم
شیرخشت چهل درم و در آن حل کنند و صاف سازند لیس مجموعه داخل و ترنجبین ده مثقال

مثقال و انیسون نیم وانک کوفته بیخته بسرشیر و کنند و آب کاسنی پنجاه درم افزوده بنوشند و
[illegible] و اناحب حال و در تقدیر اوزان ادویه مختار نیست مطبوخ بوزیدان خداوند سو
زانو و درد پشت همه بیوند تا را بشود و الم من زنجبیل بادرنج هریک سه مثقال بوزیدان
دو مثقال سطرطیوس سورنجان بیخ اذخر هریک پنج درم تربت بیخ کرفس تربت بیخ بادیان
هریک هفت درم مویز منقی حلبه هریک ده درم همه را چنانچه رسم است بپزند سه بیخ
چهار وقیه باد و مثقال روغن بید الخیر مطبوخ سورنجان اوجاع مفاصل را نافع باشد من
سورنجان بادرنجبویه تربت بیخ رازیانه تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هریک دو درم
پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هریک سه درم گل سرخ هلیله زرد هریک چهار درم
گلی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست مثقال در آن
حل کرده صباح بنوشند مطبوخ قوی الاثر برای استفراغ ماده وجع ورک و عرق النسا
معمول است من مصطکی انیسون هریک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هریک سه درم قوه سطرطیوس
سورنجان بوزیدان هریک پنج درم بیخ کرفس هفت درم رازیانه هفت درم حلبه مویز منقی
هریک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهار حصه بماند صاف نموده ثلث رطل
هر روز با روغن خروع بقدر تحمل طبیعت بنوشند مطبوخ برای مفاصل از ریاح غلیظ مرحوم
من بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب پرسیاوشان گاوزبان گیلانی سورنجان هریک
[illegible] گل بابونه بادآورده خطمی خبازی شاهتره گل سرخ [illegible] ماشه تخم کاسنی بیخ
کاسنی اصل السوس هریک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون تخم کرفس بیخ کرفس
بیخ کبر زنجبیل هریک سه ماشه منقی بیست دانه گلقند آفتابی چهار توله آلوبخارا هفت دانه
بعد از هفته تنقیه سنامکی افزایند و قرطاس مغز فلوس روغن بادام و اگر ضعف دارند
تربد سفید داخل نمایند و همین بیخ [illegible] و میان و در مسهل و کم [illegible] سفوف مسهل
تا سه روز بدهند بعد از تنقیه کامل معجون سورنجان مداومت نمایند بعد از آن مدتها

بعض از ندالث فی جوالسد معجون که در مفاصل و قولنج و اسود والدمی صفت سورنجان ده درم
سناملکی بجده درم اسارون زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل هر یک دو درم کوفته با عسل معجون
سازند شربتی دو مثقال با آب گرم معجون جوب چینی که اکثر در امراض و امزجه بارده
و اوجاع مفاصل و درد اعضا خصوص که بسبب آتشک باشد نافع است صفت جوب
چینی سه مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر یک
یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سناملکی لسان العصافیر
هر یک پنج مثقال زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا عود و ارخطائی هر یک دو مثقال با عسل معجون
سازند قدر شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسط دو مثقال و در امزجه
قویه سه مثقال ملاحظه پرهیز کمتر دارد معجون مسیحی درد و نشت و درد پا را نافع بود
و قوت دهد و معده را پاک گرداند و موی را دیر سفید کند و سودا را نافع باشد و
سرعت انزال را سود دارد صفت گل سرخ سعد کوفی سداب عاقرقرحا قرنفل سنبل
مصطکی زرنباد زعفران قاقلتین جوزبوا مساوی قند و عسل مصفی بقدر اشباع قند
را در گلاب بگدازند و با عسل بقوام آورند و دارو ها کوفته بیخته آن سرشند معجون
نقرس بلغمی را نافع است صفت بوست هلیله زرد سورنجان عاقرقرحا هر یک بجده درم
فلفل سفید یک درم و نیم زیره کرمانی هفت درم ... چهار درم زنجبیل دو درم افیون نیم
مثقال کوفته بیخته بعسل سرشند شربتی دو مثقال معجون مجرب برای نقرس صفت
سورنجان شش مثقال بوست بیخ کبر دارفلفل فلفل ... کرمانی هر یک مثقال ...
نفطی نوشادر زبدالبحر ... هر یک نصف درم ترید ده مثقال ... زنجبیل هر
یک دو درم و نیم عسل سه وزن ... معجون سازند معجون کندی ...
جهت نقرس و وجع معده مجرب است ... در آخر تحلیل ماده ...
کنند صفت نفطی نوشادر زبدالبحر ... هر یک دانگ و نیم فلفل دارفلفل زنجبیل ...

زیره کرمانی ورق گرم هر یک یک درم سورنجان مصری تازه ده درم ... ده درم عسل سه چند ادویه
شربتی بجده درم با آب گرم معجون یحیی بن خالد جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب است
و مجرب صفت اسارون زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل هر یک دو درم سناملکی بجده درم سورنجان
ده درم بعسل سرشند معجون سورنجان اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلغمی
و صفراوی را نافع است صفت سورنجان سفید شش درم بوزیدان ... کبر زیره
شیطرج هر یک دو درم هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه فلفل ... هندی هر یک
... زبدالبحر هر یک یک درم و نیم گل سرخ جلجلان زنجبیل سقمونیا هر یک سه درم ترید سفید پانزده
درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام دو استار شربتی یک استار با آب گرم روزی که
تنقیه مطلوب باشد و جهت دوام سه درم معجون جوب چینی تألیف حکیم ...
فی نافع از برای اوجاع مفاصل و تقویت باه ... بالغ النفع است و حکیم مذکور نوشته
که ما در تقویت باه و سایر قوی تجربه کرده ایم صفت دارچینی سورنجان مصری ... مصری
خصیة الثعلب مصری و لسان العصافیر و عود هندی و مصطکی رومی و زعفران هر یک
سه مثقال دانه هیل قاقله کبار و خولنجان و کبابه چینی و مشک تبتی و بوزیدان زنجبیل و سنبل
الطیب و زرنباد و اسارون و ساذج هندی و دار فلفل و عنبر اشهب و عود و ارخطائی
مجرب هر یک دو مثقال مغز حب الصنوبر مغز حب الفلفل مغز ... و مغز ... هر یک
پنج مثقال مغز چلغوزه مغز ... هر یک ده مثقال جوب چینی اعلی یکصد و پنجاه
مثقال جوب چینی را ...
در دیگ بزرگ کرده ...
شاه باشد ... عسل سفید مصفی یکصد و ... ترنجبین که از خار و خاشاک
پاک کرده باشند یکصد و پنجاه مثقال ...
شود بقوام آرند و ادویه که ... معجون سازند ... هر یک ... اجزای

خشک را سوای مشک و عنبر و زعفران و مغزها علیحده کوفته و بیخته بوزن در آورند و داخل هم
سازند و مغزها را نیز جدا جدا خوب نرم نمایند و ترنجبین را قدری در آب چینی حل کرده صاف
نموده با عسل و آب چینی بقوام آورند و آنگاه عنبر را حل نموده اولا داخل نمایند پس زعفران را
نرم کوفته بیخته با گلاب بغایت نرم نموده داخل نمایند و بعد از آن مغزها را و در آخر سایر اجزا
را و بعد از تمامی مشک را با قدری نبات سائیده اضافه کرده خوب بر هم زنند تا تمامی با
یکدیگر مخلوط و ممزوج شود بردارند و در حقه چینی نمایند اما باید که حقه پر نباشد و جای نفس
کشیدن معجون بماند قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال **ماء الاصول** جهت اوجاع مفاصل
که از برد و بلغم باشد **ص** پوست بیخ کبر بیخ کرفس بیخ رازیانه هر یک ده درم انیسون نانخواه
سورنجان بوزیدان بابونه بیخ ادخر تخم کرفس تخم رازیانه پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق
هر یک پنجدرم در سه رطل آب بپزند تا نصف برود و صاف سازند شربتی ده درم مع
یک مثقال روغن بیدانجیر **ماء الاصول** که در قلع کردن نقرس و وجع الورک عدیل ندارد
ص پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم پوست بیخ کبر پوست حنظل قنطوریون
دقیق شیطرج هندی نانخواه انیسون سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر یک پنجدرم در سه رطل
آب بجوشانند تا ثلث بماند و صاف سازند و هر روز یک وقیه از وی بگیرند و روغن
بیدانجیر یک مثقال آمیخته بنوشند و اگر علت قوی باشد در وی ایارج فیقرا صاحب جلس را
شرف بر زمانه کرده باشد عوض بیدانجیر روغن کلکلانج کنند فانه عجیب لبسیر مقیم الزمنی
ماء الاصول بارد اوجاع مفاصل حار را نافع باشد **ص** عناب سپستان هر یک سی عدد
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم تخم کاسنی رازیانه هر یک پنجدرم سورنجان
سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه آید و صاف کنند و هر روز سی درم مع ده درم
گلقند بنوشند **فصل نهم** از مقاله ششم در مفردات از برای تعقد و وجع مفاصل
تخم شبت را کوفته در آب بپزند و بخار آن بعضو رسانند که درین باب کثیر النفع است

خوردن

خوردن لبان برای وجع ظهر مجربست طلا نمودن سورنجان در آب کشنیز سبز برای
وجع مفاصل مفید است و خوردن سورنجان و بوزیدان برای وجع مفاصل نافع بود
جهت تسکین درد مفاصل مجربست استخوان آدمی سوخته باریک ساخته با گلاب سرشته
و حبها کنند و قدری بدهند و صاحب تحفه گوید که آشامیدن استخوان سوخته انسان
سه روز هر روز یک مثقال با مثال آن شکر جهت عرق النسا و مفاصل و وجع نقابت
از معده است و دو انگشت و پوست اگر از باد بود و یا از بلغم سوده و الو شاخ آهو در آوند کرده با گل حکمت
بگیرند و در آتش افگنند تا بسوزد آنگاه برآورده آس کنند و هر روز قدری از آن با روغن گاو
بخورند مجربست حکیم علی گوید روغن گل را در صلایه و دسته که از اسرب مصنوع باشد
بمالند و آن روغن را بر مفاصل طلا کنند نافع است وجع را سحاقه و خراقه اسرب جهت
وجع مفاصل نیز مفید است و بستن قطعه سرب بر التواء مفاصل و تعقد آن افزا
آن کند **ادویه** که در اوجاع مفاصل و نقرس و غیره استعمال میکنند ایارج تربد لوغاذیان
و سورنجان ماهی زهره مقل مر هلیله نمک هندی سکبینج تخم کرفس شیطرج زنجبیل صمغ
انیسون نانخواه حرمل اشق وج جاوشیر قنطوریون قسط نمک اندرانی صبر شحم حنظل
غاریقون خردل اسارون وج قردمانا تخم سداب فرفیون زراوند فوه زوفا خشک
عرطنیثا قرنفل حنظیانا حاشا قنه سلیخه لودنیه قطراساليون جعده فراسیون
کماقیطوس کمادریوس اسطوخودوس شبت نخاله قرطم بیخ کبر مری خربق سیاه خربق
سفید عاقرقرحا مازریون حلتیت فلفل جندبیدستر سرگین غنم حرف آلو جو لوبیا حنظل
تخم ترب تخم جرجیر برگ غار نفطون برگ کرنب زردی بیضه بادام تلخ بابونه تین اسود
خشک سداب موم بوره **مقاله نوزدهم** در مبحث حمیات مشتمل بر هشت فصل
فصل اول در بعضی فواید اگرچه رعایت روز بحران در اکثر امراض مفید است اما در حمیات
واجب زیرا که بارها مشاهده شده که مسهل در روز بحران واقع گردیده باعث هلاک مریض

گشته و صاحب مزاج حار یابس که لاغر باشد استعداد او بدق است که در علاج حمی نهایت احتیاط کرد و اندک
حرارت بدق می انجامد و جمیع اشربه غیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند
بخلاف شربت نیلوفر که این بالخاصیت تسکین صفرا می شود و انتفاع آب کشنیز و درین اشربه
نیز مانع استحاله است و لعقها اند که بجهت وجهیه مضرت بسیار دارد و هرگز استعمال نباید کرد
و روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام ازین مضرت خالی نبود
خوردن عدس بعد زوال حمیات نافع مشکل گفته اند و در تب نوبت جهد کنند که نوبه در
خلو معده گذرد و روز نوبت قی با سکنجبین و امثال آن کنند و مسهل نخورند و کاهی
درین مقام اکثر اطبای زمانه غلط می کنند و در کتب مطوله مفصل نوشته نشده
لهذا این قدر نوشته شد و جاهلان ساخته اتفاق می شود که در روز غیر بحران نوبت می
آید و روز بحران یوم راحت می باشد پس درین صورت در بعضی روز که روز بحران
نحوی هستند مثل نهم و غیر آن مسهل ندهند و روز نوبت که مسهل نخورند که باعث
خطره است و قاعده دیگر آنست که در روز نوبت مثل هشتم نگاه کنند که نوبت
کدام وقت می آید مثلا اگر دو پهر می آید و هم چنین اگر طبیب مناسب داند بعد
انقضای نوبت مسهل استعمال نمایند مسهل هم پهر شب یک نیم پهر شب باقی
مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و درین صورت مزاج
علیل هم باید که مطلع باشد زیرا که در بعضی امزجه عمل مسهل بعد یک پهر و در بعضی بعد
۳ پهر و در بعضی بعد شش پهر می شود و باید که مسهل بعد نضج ماده واقع شود خواه ماده
حار باشد خواه بارد و اولی آنکه مسهل بعد گذشتن هفت روز داده شود مگر آنکه
ماده هیجان بود و موجب حدوث آفت عظیم باشد دران وقت در روز بحران
و قبل گذشتن سابوع هم داده می شود یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت
ساقط می شود و یا آنکه مرض تا اسبوع مهلت نمی دهد مثل آنکه قولنج شدید عارض

باشد و استعمال جلاب جات را در حمیات تجویز اند لیکن بهتر عدم استعمال آنست زیرا که
با وجود الحس احشا است بسبب قبض تام باعث عدم بروز حرارت و ماده بسوی
خارج می شود و در تب دموی اگر مانع نباشد اخراج خون زود باید کرد و انتظار نضج نباید
داشت و اگر خلط در معده باشد قی مفید است و اگر در امعا باشد مسهل بود و ابتدا
نوبت خواب ممنوع بود خاصه که شعیره و نافض و برد محسوس شود و در احشا ورم
باشد از جهت آنکه خواب مانع حرکت مواد بسوی خارج است اما در تب اخلاط
نافع شود و آب سرد در حمیات شدید الحراره است خصوصا کسی را که معتاد بود
آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف بود یا آنکه خلط غلیظ و خام
باشد و هرگاه در احشا ورم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و طعن را چون جزو
شود اصلاح شیر و ضعفا نمایند تا استعداد عفونت ازان دور شود و هرگاه نایب
قولنج عارض شود تا سده نگشاید ماء الشعیر ندهند و درین وقت حقنه مناسب
بکار برند و در علاج حمی دق تبرید و ترطیب نمایند و بعضی ادویه سرد مثل کافور
باعث تجفیف می شود و هم چنین ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین
پس باید که این چیزها را منظور داشته در علاج مشغول شود و اصلاح احد هما تا آخر
نمایند فاحفظ هذا القدر القلیل فانه یشفعک المبلغ الکثیر فصل دوم از مقاله دوم
در مرکبات الغیر و حمیه و حاشیه آبزن که در حمی دق بکار آید ص کل نیلوفر بنفشه
پوست خشخاش شعیر مقشر تخم خطمی برگ بید برگ خبازی تراشه کدو تراشه کدو
تراشه خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هرچه میسر آید
بجوشانند و علیل را دران بنشانند باید که سر بیمار بیرون از آب باشد و آب
بتدریج در آب فاتر که نسبت با ول گرمی بوده نشسته باشد بنشانند تا آب سرد
باز آید سردی آب باید از زیاده از سردی تابستان نباشد فاتر بود و بعد

آبزن که در حمیات دق

جلاب

خروج حب تب یا دهان مرطبه چون کدو و خشخاش و خیار آن ضرور است هم چنین تقطیر
در گوش والف جلاب جهت تپها که با سرفه و تشنگی و حرارت معده و جگر و جهیر
و المعوتیب و دق وجهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا
و مدر البول و عرق وجهت اورام احشا مفید است شکر سرخ یکجزو عرق بید مشک گلاب
هر یک دو جزو آب باران سه جزو بقوام آرند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید عرق
نیلوفر هر یک هم جزو اضافه کنند حب جهت سقط الغب منقول از لقائیه ص صبر سقوطری
مصطکی پوست هلیله زرد ریوند چینی عصاره غافث افسنتین گل سرخ هر یک یکجزو زعفران
نیم جزو با آب کاسنی تازه حبها سازند شربتی از یکدرم تا دو درم بدهند حب از مجربات
حکیم علی ص زعفران یکدانگ افیون تخم البنج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز بندوانه
گل نیلوفر تخم گشنیز صمغ عربی طباشیر سفید تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش
تخم خیارین هر یک سه مثقال کافور نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
بقدر نخود حبها سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خیارین شربت نیلوفر شربت
انار هر یک پنج مثقال بدهند حب اسلیت حمیات ربع را سود داد ص هلیله زرد
منزوع عصاره غافث هر یک دو درم حرف یکدرم حضض یکدرم و نیم ادویه را
کوفته بیخته با آب حبها سازند و خشک کنند شربتی یکدرم با آب گرم حب کافور
تصنیف والد حکیم علیخان از برای امراض حاره شدید الحراره و حمیات حاره و تب
دق با سهال مجرب نوشته ص کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر سفید مروارید
ناسفته صندل سفید گشنیز خشک هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز بندوانه مغز تخم
کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یک مثقال صمغ عربی دو دانگ
را با عرق صندل حل کنند و آنچه ادویه صلابه کردنی است صلابه نمایند و آنچه نخیفی است
کوفته بیخته و آنچه را نرم باید کوبید نرم کوبیده و مجموعه را در هم مخلوط کرده بلعاب سرشته

و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد حب کافور اعلا
آن کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر سفید نشاسته صندل سفید مغز تخم کدو کثیرا هر یک
یک مثقال سوده بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک
مثقال حب بلغم ربع را نافع است بگیرند ص بلادر با شیره و پوست بیخ سرخ از وی دور کنند
و مغز آنرا و مغز تخم کرنجوه بالسویه بستانند و نرم بکوبند قدری قدری آب آمیخته بقدر
فلفل حبها بندند و هر روز یک حب بخورند حب دافع اقسام تب مجرب است ص دار
فلفل مغز کرنجوه هر یک یکتوله زیره سفید برگ مغیلان هر یک توله ادویه را نرم بکوبند
و با آب حبها بندند بقدر نخود و یک حب صبح و یک حب وقت ظهر و یک حب وقت
شام بدهند بهمین سان سه روز بکنند حب الشفا که جهت اقسام صداع و
برای جمیع علل بارده و اکثر امراض حاره مفید نوشته اند و تبهای مزمنه و بائیه
را نافع بود و راقم هم در تب مرکبه تجربه نموده و در نوبته قبل از نوبت باید داد و مسکن
وجع قولنج و حافظ صحت و جوانی و مزیل اعیا و گرانی اعضا است و باین حب
ترک افیون هم توان کرد ص تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند چینی هشت درم زنجبیل
صمغ عربی هر یک چهار درم صمغ را در آب حل کنند و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته
بقدر نخود حبها بندند این حب را عم مرحوم بسیار استعمال میفرمایند حب الشفا
نسخه دیگر منقول از بیاض عم مرحوم از مجربات نوشته اند ص زنجبیل جزو دار فلفل
چینی دو جزو جوز ماثل سه جزو جمله را کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل معجون
کنند و نگاه دارند هر گاه خواهند استعمال نمایند مقدار موتی حبها بندند شربت
یک حب دو حب این حب حارث تبهای بلغمی و دردهای بلغمی را مجرب دو تبهای
سفید و سیاه رابعه سه نوبته زایل کنند والد ماجد و عم مرحوم بجهت برص
و بهق استعمال میفرمودند بسیار نفع میکرد و درین باب عدیل ندارد ص هلیله زرد

بهلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل بسحق مثل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی
مویز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک جزو مقل و سکبینج را در آب کنند تا
حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگاه دارند باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب
مقدار فلفل بندند و هر بامداد یک مثقال تناول کنند و طعام زیرباج خورند و قد وجدت
کتب هذه الحب انا جربته مرارا البعد نفیع تمام استعمال کنند **حسوی** که در قولنج بکار
آید و رطوبت افزاید **من** مغز بادام شیرین مقشر بیست درم ماش مقشر تخم خشخاش
سفید هر یک هفت درم باقلا مقشر ده درم کشک جو پاک کرده هم کوفته بیست
درم هر یک نیم من آب کدو و یک من بزند و صاف کنند و بیست درم آب انار
شیرین و چهار درم روغن بادام بر چهل درم آذین شکری و مقدار ده درم
مغز نان دروی مالیده بخورند و دو سه ساعت صبر کنند پس مستور منقور در آب نان
نشیند و حسوهای دیگر مناسب این باب در بحث سل گذشت **فصل سیوم**
از مقاله سیوم در مرکبات خانیه و دالیه و دراینه **خمیره** صندل جانفزای کافوری نافع
از برای تسکین التهاب قلب و معده و کبد و تب محرق و از برای تب دق **من**
صندل سفید مقاصری سی درم سوهان کرده و در کیسه کتانی کرده و در گلاب و عرق
بید مشک و عرق نیلوفر هر یک نیم رطل یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر بیست رطل
آب در دیگ سنگین بجوشانند و دائم کیسه را بمالند تا آب و عرقها بنصف رسد
پس کیسه را بمالند نیکو و بیفشارند و دو سه مرتبه [illegible] کنند و داخل کنند در آن آب سفرجل
شیرین و آب سفرجل [illegible] هر یک رطل قند سفید سه رطل بقوام خمیره دارند
و از آتش برگرفته صندل سفید و طباشیر سفید هر یک ده درم و [illegible] سفید
ملایم کرده هر یک دو درم کافور قیصوری نیم مثقال سوده داخل نمایند و نیز بر
هم زنند تا نیکو مخلوط شود در ظرف چینی نگاه دارند و شربتی ده درم با شیره تخم

خیارین

خمیره صندل

خیارین و شیره تخم خرفه مقشر عرق بید مشک **دوائی** که در بهای منبع عرق کنند **من**
برگ مورد کشنیز بهاسائیده بر بدن بمالند **دوائی دیگر** در زمانیکه بر چشم آبله برآید
سرمه اصفهانی کافور آب کشنیز تر حل کنند و هر ساعت بچکانند در زاویه بر چشم نهند و
تخته از سرب باندازه چشم بالای چشم بسته دارند **دوائی** که حلق را از آفت جدری نگاه
دارد **من** سماق گل سرخ عدس سرخ در گلاب جوشانیده غرغره کنند یا رب توت
و رب سرو نیز مفید بود **دوائی** که در بر آمدن جدری از رخنه در آب گیرد و علامات
رواه خود ه باشد بکار آید **من** بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی سبوس گندم مجموع باهم [illegible]
در آب جوشانیده علی الرسم بخور کنند **دوائی** که چون بر جراحت آبله باشد مفید
بود **من** گل سرخ کندر انزروت دم الاخوین همه را سائیده استعمال نمایند **دوائی**
که در زمانیکه خشک ریشه افتد اگر زیر خشک ریشه رطوبتی باشد و عمق داشته باشد
بکار آید **من** صبر مرزنجوش مردارسنگ اقلیمیا نقره سفیداب قلعی و برنج سائیده
در آن عمق کنند تا پر شود **دوائی** که نشان آبله از روی ببرد **من** پنج نی خشک بیست
درم و استخوان سوخته یا پوسیده لنگ گوسفند کهن سفال نو تخم خربزه [illegible]
آلو نخود هر یک ده درم حب البان قسط زراوند طویل هر یک پنج درم کوفته بیخته
با آب خربوزه یا آب باقلای سبز لیف طلا کنند و در [illegible] خشک [illegible]
روی را بشویند **دوائی** دیگر **من** مرداسنگ سفید کرده دو درم آلو باقلا آلو تخم نخود
نی خشک هر یک سه درم تخم خربوزه پنج درم سائیده بگلاب کنند و بعمل آرند
دوائی که در حمی مرکب از بلغم و صفرا باشد مفید بود و معمول راقم است **من** بگیرند [illegible]
و سکنجبین هر یک چهار درم با هم بیامیزند و مریض را بخورانند و عقب آن شیره
بادیان تخم کاسنی در عرقها مناسب کشیده شربت بزوری با بو هفت درم اضافه
نموده بجوشانند و [illegible] درم اضافه نموده میشود **دوائی** که در حمی صفراوی

دوائی که بر چشم آبله برآید
دوا از حلق
دوائی که آبله

هرگاه تجاوز از بیست روز نماید بکار آید مس قرص طباشیر یعنی سائیده مثقال در
سکنجبین نصف درم آمیخته بخورند و لعاب اسبغول شیره زرشک شیره تخم کاسنی
شیره تخم خیارین هر یک سه درم و عرق انیسون بر آورده شربت نیلوفر هفت
درم اضافه نموده بنوشند و اگر بلغمی همراه باشد همراه او دو سه عوض قرص طباشیر
قرص گل بخورند **دوای** که تپ ربع را مجرب است مس برگ درخت سیاه برگ بابا
کنگر یا فلفل گرد هر یک دو و نیم عدد باریک ساخته قدر فلفل حب سازند یکی
صبح و یکی شام با آب گرم بدهند **دوای الثوم** جهت ربع بلغمی مجرب است مس ثوم نیم
مثقال قسط مغز جوز هر یک دو مثقال پیش از نوبت بخورند **دوای الترنجبین** جهت حمیات
بلغمی نافع بود مس زنجبیل مصطکی هر یک ده درم ترنجبین صوف بیست درم شکر
طبرزد چهل درم شربتی هر شب یک مثقال **دوای الحلتیت** تپ ربع و گزیدن عقرب در
تیلاما نشد انهار ابتر نافع است و از جهت تپ در سکنجبین بدهند بعد از گذشتن
چهل روز و پدید آمدن نضج در مواد از جهت گزیدن جانوران زهردار در شراب
مس حلتیت سداب مرفلفل مساوی گرفته بعسل بسرشند شربتی مقدار یک جوز
دوای المسک نافع جهت خفقان حار و غشی که سبب آن حرارت باشد و مدقوق
و مسلول را نافع بود مس مروارید ناسفته کهربا شمعی لسد ابریشم مقرض هر یک
دو درم طباشیر سفید غنچه گل سرخ مفروح الاقاح و کشنیز خشک مقشر صندل سفید
تخم خرفه مقشر هر یک چهار درم مشک تبتی خالص دو دانگ دستور معهود مرتب سازند
شربتی از یک درم تا یک مثقال **دوغنی** جهت حبس عرق بکار آید **صفت آن** برگ مورد
خشک گلنار گل سرخ معصوا ابتازه پاک کرده در آب بزنند و بمقدار ربع آن روغن
داخل کنند و آن مقدار بجوشانند که روغن بماند و اگر قدری مازو نیم کوفته اضافه
نمایند خوب تر شود **فصل چهارم** از مقاله ترد هم در مرکبات سفوف و شیافه

سفوف طباشیر که در تپهای حصبه و جدری و سوختگی بکار آید و حرارت کم کند و تشنگی نشاند
در اسهال صفراوی بازدارد و مس کافور یک درم صندل سفید دو درم و نیم تخم حماض عدس
سماق زرشک منقی با عصاره آن تخم خرفه و تخم کاهو لوبیت ختمی گل سفید
هر یک پنج درم گل سرخ ده درم طباشیر سفید بیست درم سفوف سازند و هر دو بار
سه درم با سکنجبین یا شربت کفر یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار
یا شربت ریباس بخورند **سفوف** مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت تپ ربع
مس افیون نیم مثقال جند بیدستر حلتیت خوشبو قرنفل سنبل مرجانی مصیبه سائیده
دارچینی سداب خشک فلفل هر یک سه مثقال مجموع کوفته بیخته سفوف سازند
شربتی یک مثقال تا بیست مثقال شراب کهنه **دیگر** که حصبه و جمیع حمیات و علل
صفراوی سیما اسهال های اسهال را نافع است مس گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق ارزشک
هر یک یک جزو صمغ عربی گل مختوم کوکنار هر یک نیم جزو شربتی سه درم مع یک اوقیه شربت
به ترش **دیگر** جهت تپهای مرکب و تفتیح سده جگر و سپرز نافع و ادرار بول میکند
مس تخم کاسنی تخم رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربوزه هر یک پنج درم پوست
بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه هر یک هفت درم همه را نیم کوفته در شش کرت بیست درم در آب
شش رطل یک شبانروز تر کنند و بجوشانند و پالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند
شربت کفر نسخه مخزون الیاس جهت حصبه و جدری و جمیع علل دموی و صفراوی مس
کادی و تمر هندی و عناب بزرگ دانه بیرون کرده هر یک یک رطل بیخ رازیانه ده درم صندل
سرخ و سفید هر یک ده مثقال گل سرخ مجموع الاقاح و سنبل الطیب هر یک هم مثقال
نیم کوفته در چهار رطل ادویه آب خالص شیرین بجوشانند تا ربع آن بماند و پالایند و بگیرند
آب انار شیرین و آب انار ترش و سرکه انگوری یا هر یک یک رطل در دیگ سنگین داخل کنند
و بجوشانند تا نزدیک رسد بقوام آمدن پس شکر صافی سفید یک رطل داخل کنند و

و بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا بقوام آید و از آتش بگرفته حل کنند در آن سه درم زعفران
سه درم کافور قیصوری سوده و در شیشه نگاه دارند شربتی ده درم شربت کاوی
بلنسخه ترویح الارواح و جهت جدری و حصبه و شری و ماشرا و جمیع علل دمویه و از برای
رفع حرارت جگر و معده و قطع عطش نافع است ص خشب کاوی که آنرا الکدر گویند دال
مهمله و هندی لیموتره خوانند ربع رطل صندل سرخ و سفید هر واحد یک اوقیه هر سه را
نیم کوفته و در یکرطل خل الخمر عتیق تر کنند تا یک هفته پس بپالایند و سه که صافی شده از
وادویه [illegible] ثلث منقوع را اندر شش رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند بپالایند
پس بگیرند آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب لیمون و آب نقیع سماق
و آب نقیع زرشک و عصاره توت شامی و آب طبیخ عناب و آب طبیخ عدس
هر واحد نیم رطل گلاب دو اوقیه آب حامض الاترج چهار اوقیه قند سفید صد درم جلاب
سرکه مذکور و طبیخ اشیاء ثلثه مسطور آمیزند و در دیگ سنگین بقوام آورند پس طباشیر
یک اوقیه و دارزانه سنبل الطیب هر یک دو درم کافور ریاحی یک مثقال کوفته بیخته
آن را بسرشند شربت افسنتین منقول از منهاج جهت ضعف غیر خالص بعد از
ظهور آثار نضج بکار آید و معده را نیز از اخلاط فاسده پاک کند ص سنبل یک درم ترید
سفید مجوف خراشیده نیم کوفته دو درم افسنتین رومی بخدم گل سرخ پانزده
درم در سه من آب بپزند تا یک من باز آید پس صاف کنند و هر صبح مقدار چهل درم
با ده درم شکر بخورند شربت منقول از قرابادین نجیب الدین که در امراض
شدید الالتهاب و نزد غلیان صفرا و خون بودن داد ص سرکه نیز انگوری سه
رطل آب انار ترش آب حامض آب اترج آب لیمو آب غوره آب ریباس آب
تفاح حامض آب سفرجل آب زعرور و آب آلو طبیخ عدس طبیخ عناب لعاب اسپغول
هر یک یکرطل و نصف جمله بهم آمیزند پس بگیرند خشب الکدر یعنی چوب درخت

کدر

کدر یک و نیم رطل صندلین هر یک نیم رطل و بکوبند باریک و در آبهای مذکور بجوشانند بعده
نقوع باید بود آن بپزند تا بنصف رسد پس بپالایند و قند سفید آمیزند آنقدر که
حرارت [illegible] هر رطل [illegible] حامض آید بقوام آرند بعده کافور ریاحی سه مثقال طباشیر اسفار کوفته
بیخته [illegible] آن اضافه نمایند شربت انار القوا که قائم مقام شربت لیمو است و جهت جمیع
امراض دمویه و صفراویه و خفقان حار و طاعون نفع داده ص خل الخمر یک نیم رطل
آب غوره آب انار ترش آب حامض اترج آب ریباس عصاره توت نقیع
سماق عصاره زرشک هر یک ربع من عصاره لحیة التیس عصاره طرخون نقیع عدس
طبیخ عناب هر یک ثمن من قند سفید چهار من جمله باهم آمیزند و بقوام آرند بعده
کافور بخدم باریک ساخته آمیزند شربتی یک اوقیه با گلاب گواره فی العلاج شربت
آلو که جهت تبهای دموی غلیانی عفنی و حمیات صفراوی نافع است ص آلو
شیرین بزرگ سی عدد تمرهندی نیم رطل هر دو را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
بماند صاف کنند پس آب انار مز و آب حامض اترج هر یک نیم رطل اضافه نمایند و بر آتش
نرم بپزند تا بنصف رسد بعده قند سفید یکرطل و گلاب ربع رطل آمیزند و بپزند و
بقوام آرند و بر شعیر پانزده درم تا بیست درم مع دو درم تخم خرفه که بسیار باریک
ساخته باشند بخورند و اگر حرارت قوی و عطش شدید بود در هر شربت و طباشیر
یک درم [illegible] مستعمل [illegible] حاجت آمیزند و بنوشند شربت هندبا جهت تبها و تفتیح
و تقویت جگر و دل و معده نافع است ص شکر سفید سه رطل در آب حل کرده
بجوشانند و کف بجود او [illegible] پس آب کاسنی مروق یکرطل بیفزایند و بقوام آرند
و چون قریب بقوام رسد قدری آب لیمو اضافه نمایند شربت قشر اصل هندبا که
در تبهای بلغمی [illegible] نافع [illegible] داده و جهت قطع عفونت از عروق خاصه اگر همراه [illegible]
زرشک [illegible] بخورند و اشتهای [illegible] بر تفتیح سده و تقویت معده و تحسین لونا

شربت آلو جهت تبهای دموی

قطع عفونت

نافع است من بویست بیخ کاسنی نیم رطل تخم کاسنی سه اوقیه هر دو را نیم کوفته و در آن قدر
آب که مطلوب باشد تر کنند و بجوشانند و صاف نمایند پس گلاب و عرق گاوزبان
هر یک یک رطل و آب کاسنی مروق صد درم و قند سفید نیم رطل آمیخته بقوام آرند
شربت بزوری جهت تبهای کهنه و ادرار بول و حیض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه
و دفع یرقان و تفتیح سده جگر و سپرز نافع است من تخم کاسنی رازیانه تخم خربزه تخم کدو
حب القرطم هر یک پنج مثقال بویست بیخ کاسنی گل غافث گل خطمی اصل السوس سنبل
الطیب بنفشه گاوزبان هر یک سه مثقال آنچه باید کوفت بکوبند جمله را یک شبان روز در
نه رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیزند و بجوشانند تا دو رطل باند صاف
نمایند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه شربت نیلوفر
صداع حار و تبهای صفراوی را و ذات الجنب و ذات الریه و تب و سرفه را نافع باشد
من گل نیلوفر یک اوقیه و اگر تازه باشد یک چهار یک بجوشانند با یک من قند
شربت بپزند شربت بنفشه ذات الجنب و ذات الریه و تب و سرفه و صداع
و درد چشم و دنوگرده را نافع بود و بول براند و سینه را نرم کند من گل بنفشه تازه
یکچهار یک بجوشانند و بپالایند و با یک من قند بقوام آورده شربت بپزند و اگر
بنفشه تازه نباشد یک اوقیه بنفشه خشک داخل کنند و باید از و بسیار بجوشانند
شربت عناب ماشرا و آبله و حصبه و درد سینه و سرفه و حمی دموی را نافع باشد
من عناب جرجانی یکچهار یک و دو من آب بپزند و بدست بمالند و با یک من
قند شربت بپزند فصل پنجم از مقاله دوم در مرکبات ضماد به منقوط و عینیه
ضماد که در حمیات حاده زمانی که حمی با فراط باشد بکار آید جهت بر قلب ضماد کردن
تقویت آن و تلطیف حرارت مینمایند من صندل سفید گلاب آب سیب ترش
آب به آب مورد تر آب برگ بید بادنگ لادن و زانکه ضماد کنند و نیز اکثر با جمیع

بارهنگ با گلاب

بارهنگ با گلاب و صندل رنگ نموده بر قلب گذارند باعث تلطیف حرارت خواهد شد
ضماد که در حمیات غیر حاده هرگاه ماده در معده و نواحی آن باشد بر سر اشتیف بگذارند
خلط را ببرد و معده را قوت دهد من لادن سه درم بگیرند و در روغن سوسن و روغن
گل که هر یک هفت درم باشد حل کنند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک و مصطکی هر یک
دو درم اضافه سازند عرق کافور تبهای حاره و دق و سوده مفید است و از مخترعات
متأخرین من گشنیز خشک گل گاوزبان صندل سرخ و سفید تخم کاسنی تخم خیار تخم
تخم کاهو مغز تخم کدو مغز تخم خربزه تخم خرفه مقشر بنفشه طباشیر هر یک ده مثقال
گل نیلوفر غنچه گل سرخ شاهتره بید مشک تازه باقلا تازه هر یک یکتود کافور قیصوری
نیم کوفته بیست ماشه برگ کاهو کتب بید که عبارت است از ثمره بید مصری است که
از ساق شاخهای او مثل خوشه می روید که و جو مقشر تازه کاسنی تازه رازیانه
تازه سیب شیرین امرود هر یک نیم من با گلاب و عرق بید و عرق کاسنی
عرق بید مشک هر یک دو من آب مقدار ضرور علی الرسم عرق کشند عرق شیر البیط
بجهت حمی دق و سوداوی مفید من شیر مرغ انار دو نیم عرق بید مشک انار عرق بید ساده
دو انار عرق شاهتره یک انار نبات سفید نیم باو بطریق متعارف عرق کشند
عرق کافور از حکیم عبدالهادی نافع از برای سوء مزاج حار و حمی دق و محرقه حاده
من گل نیلوفر یک اوقیه تبرزد برگ کاهو کتب بید کاسنی تازه جو مقشر هر یک
نیم من صندل سفید سی مثقال کدو تازه باقلا تازه هر یک یک اوقیه گل سرخ دو من
تخم خرفه مقشر نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بید مشک عرق نیلوفر
عرق بید هر یک یک من گلاب دو من بدستور مقرر عرق کشند و در عرق کشیدن
بیست مثقال کافور قیصوری اول سوده از ته طاسی که عرق در آن می چکد
بپاشند تا عرق بر آن بچکد نسخه عرق مرکب بتالیف مؤلف من گل نیلوفر نیم

عرق کافور

عرق کافور

بادکل گاوزبان گل سرخ مغز تخم کدو تخم کاهو هر یک ... تولہ گل بید نیم باو تخم کاسنی تولہ
صندلین تولہ خرفہ سہ تولہ تخم خیارین دو تولہ طباشیر تولہ کثیرا و نیم باو برگ کاهو سبز
چهار دام کدو سبز چهار دام گل کنول دو تولہ گشنیز خشک دو تولہ خیار بالنگ عدد دوانہ انار شیرین
دو عدد دو سیب شیرین دو عدد سفرجل عدد ناشپاتی عدد در عرق بید مشک
عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بید مشک آثار آب باران بقدر
حاجت بخیسانند صبحی بطریق متعارف عرق بکشند عرق مجرب منقول از بیاض
عم مرحوم ص کاسنی چهار دام گل سرخ بنفشه نیلوفر هر یک دو تولہ گاوزبان گیلانی
یک نیم تولہ خیارین سہ تولہ تخم تربوز دو تولہ تخم کدو سہ تولہ تخم کاهو سہ تولہ تخم خرفہ
دو تولہ صندل سفید یک تولہ صندل سرخ نه ماشہ عنب الثعلب دو تولہ تخم خطمی یک نیم
تولہ خیارین یک نیم تولہ اصل السوس نه ماشہ عناب پانزده دانہ طباشیر سفید
نه ماشہ کافور چهار ماشہ مشک چهار تولہ الایچی خورد نیم تولہ بادیان دو تولہ بیخ کاسنی یک تولہ
خرفہ چهار تولہ خوب کلان دو تولہ اسبغول دو تولہ ترنجبین دو تولہ زهر مهره نیم تولہ بلوط
برگ بید بادیان تخم بالنگ هفت ماشہ بطریق مشهور عرق کشند عرق شیر معمول
الکل المدققین اشرف المحققین والد ماجد ص کدو سبز برگ کاسنی سبز برگ
کاهو هر یک چهار دام کثیرا و نیم باو گل بید گل نیلوفر هر یک نیم باو گل سرخ دو تولہ گشنیز
چهار تولہ صندلین چهار تولہ گل کنول بیخ تولہ تخم کاسنی تولہ عنب الثعلب دو تولہ گاو
زبان گیلانی دو تولہ گل گاوزبان یک تولہ تخم خیارین دو تولہ مغز تخم کدو دو تولہ تخم
کاهو دو تولہ تخم خرفہ سہ تولہ طباشیر زهر مهره هر یک تولہ گلاب دو آثار بید مشک آثار
عرق بید ساده چهار آثار عرق شاهتره آثار عرق عنب الثعلب آثار شیر بز یک آثار
آب باران بقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند **فصل ششم** از مقالہ دوم
در مرکبات تجافیه **قرص** مجرب استاد هر گاه با حرارت اسهال باشد ص مروارید

عرق شیر

نانخواه

ناسفتہ زهر مهره سائیدہ هر یک یک ماشہ طباشیر سفید دو ماشہ کهربا سائیدہ یک ماشہ گل
داغستانی دو ماشہ نشاستہ سه ماشہ صمغ عربی بو داده گلنار فارسی تخم حماض بریان
کرده هر یک دو ماشہ تخم خشخاش سه ماشہ خرفہ مقشر بو داده چهار ماشہ تخم کاهو سه ماشہ
صندلین چهار ماشہ گل سرخ دو ماشہ گشنیز خشک سه ماشہ گل ارمنی اقاقیا کوفتہ بریان
بسته حب الآس دانہ هیل از هر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ با شیره بارتنگ سبز قرص
سازند بقدر یک ماشہ **قرص** صندل مشروب است جهت حمیات حاده و عطش شدید
و گرمی جگر و معده و خشکی زبان که از التهاب الحجره صفراوی باشد ...
گفته که او مبرد و ملطف است و بتجربه سریع النفع یافتیم ص مغز تخم خیار بادرنگ کافور
کثیرا سفید هر یک نیم درم صندل سفید صندل زرد صندل سرخ رب السوس تخم خرفه
هر یک دو درم گل سرخ طباشیر قند سفید هر یک چهار درم کوفتہ بیختہ بلعاب اسبغول
که در گلاب بالا ... ماده باشند سرشتہ قرصها بندند هر قرصی دو درمی و در سایہ
خشک کنند شربتی یک قرص با آب انار یا با آب سیب شیرین و ترش
و اگر قبض مطلوب باشد با نقوع تمر هندی یا ترنجبین یا شیر خشت در آن محلول
باشد بخورند **قرص** مجرب بجهت حمیات و مفتح سده کبد ص کافور نیم مثقال گل ارمنی
چینی هر یک یکدرم کثیرا صمغ عربی رب السوس زعفران طباشیر تخم بادرنگ هر یک دو درم
بنفشه خشک نیلوفر هر یک سه درم گل سرخ پنج درم ترنجبین شکر هر یک ده درم قرص
سازند **قرص** دیگر که در تبهای مرکبه ... و دروی پای را نافع شده باشد
بکار آید منقول از منهاج ص فقاح اذخر زعفران تخم بادیان تخم کرفس هر یک سه درم عصاره
غافث سه درم و مغز بادام تلخ بو داده خشک هر یک چهار درم افسنتین
مغسول هر یک پنج درم ریوند خطائی گل سرخ سنبل هر یک شش درم ایارج فیقرا
هفت درم کوفتہ بیختہ با آب عنب الثعلب سرشتہ قرصها سازند هر قرصی دو درم

وغیر مرجح یک قرص باباء الاصول بخود ساختند قرص انبرباریس منقول از بیاض مجربات
میرزا محمد باقر غفر الله له و این قرص نافع است از برای حمیات مرکبه سده‌ای کبد و استسقا
حار ص عصاره زرشک و لک مغسول دو دارچینی و گل سرخ منزوع الاقماع عصاره
کاسنی خشک تخم کشوث هر یک دو مثقال راوند چینی یک مثقال کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب
تازه قرص انبرباریس و غیره که بعضی منافع دارد مجرب است منقول از مجربات مولانا
حکیم باقر ص زرشک منقی پانزده مثقال رب السوس گل سرخ منزوع الاقماع
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه مثقال مصطکی رومی عصاره غافث قوة الصبغ
لک مغسول سنبل الطیب اسارون عصاره افسنتین مقل اذخر تخم شاهتره
تخم کاسنی تخم کشوث راوند چینی زعفران طباشیر سفید ترنجبین فستقی هر یک دو مثقال
ترنجبین را در گلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه کوفته بیخته اقراص سازند
شربتی یک مثقال تا دو درم قرص انبرباریس تالیف ابوعلی ابن سینا نافع است
از برای حمیات مرکبه و تب ربع که ماده آن محترق از صفرا باشد ص عصاره انبرباریس
پنج درم عصاره غافث طباشیر سفید هر یک دو درم لک مغسول کندر سنبل عصاره
افسنتین راوند چینی لسان الثور هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم کوفته بیخته
با آب کاسنی تازه سرشته اقراص سازند و صاحب میزان الطبایع گفته که این
نسخه که صاحب ذخیره از شیخ الرئیس نقل کرده ده جزو است و وزن مجموع
بیست و پنج درم است و مزاجش گرم است در نصف درجه اولی و خشک است در یک
درجه و سه ربع درجه قرص انبرباریس کافوری حاجی عطش و حرارت کبد و معده
را نافع باشد و تشنگی بنشاند و التهاب را ساکن گرداند ص زرشک منقی تخم خرفه
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر یک سه مثقال طباشیر سفید ورق گل

سرخ

۲۰۹

سرخ صندل سفید هر یک یک مثقال و نیم راوند چینی نیم مثقال لک مغسول [illegible] مثقال تخم
کرفس و کافور قیصوری هر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ کوفته بیخته با آب کشوث
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کبیر منقول از منهاج
الادویه [illegible] ابن جزله و کامل الصناعة و قرابادین قلانسی این قرص [illegible]
و تب‌های کهنه و ورم کبد و معده را نافع باشد ص عصاره انبرباریس تازه
مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین هر یک سه مثقال غنچه گل سرخ منزوع
الاقماع ترنجبین خراسانی هر یک شش مثقال رب السوس تخم کشوث طباشیر
سفید تخم کاسنی مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث هر یک دو مثقال قوة
الصبغ لک مغسول راوند چینی هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال هر یک ترنجبین
در آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال قرص طباشیر سرطانی دق و سل را
نافع است ص طباشیر سفید غنچه گل سرخ منزوع الاقماع هر یک پنج درم ترنجبین
منقی ده درم کثیرا صمغ عربی هر یک یک درم و نیم تخم خرفه مقشر تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدو شیرین هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم صندل سفید
سه درم سرطان نهری رب السوس هر یک یک درم و زعفران کافور قیصوری
هر یک نیم درم کوفته بیخته به لعاب بهدانه سرشته اقراص سازند و بعضی اطبا صمغ
خام سنبل در این نسخه بوزن کافور داخل کرده اند قرص طباشیر رازی منقول
از خط حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی از برای حمیات
حاره و اعتلال کبد ص طباشیر سفید ده درم گل سرخ منزوع الاقماع پنج درم
مغز تخم کدو شیرین تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه مقشر هر یک سه درم صندل
سفید دو درم کافور قیصوری یک درم کوفته بیخته به لعاب بزرقطونا سرشته اقراص

نافع دق
مغنی دق بود

سازند شربتی یکدرم و گفته که اگر دو درم قرص بزرالبنج سفید یکدرم داخل نمایند نطفه
عجیب کند و آن از خاصیت است در شراب و تبر بهجت قرص طباشیر کافوری سود دهد سل و
سینه را و تبهای گرم را سود دارد من گل سرخ شش درم زعفران طباشیر سفید کثیرا از
هریک چهار درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر از هریک شش درم
نشاسته سه درم کافور قیصوری یکدرم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص

قرص طباشیر

سازند شربتی دو درم با سکنجبین ساده قرص طباشیر کافوری لولوئی از برای
تب دق و سل و خفقان حار و حمیات محرقه و تشنگی با اسهال باشند و نفث الدم و
قی الدم و اسهال دموی و کبدی و اسهال ذوبانی من مروارید ناسفته طباشیر و
سرطان مشوی و تخم خشخاش سفید و تخم کاهو و تخم خرفه مقشر و کثیرا از هریک سه مثقال
لبهای شمعی رب السوس و غنچه گل سرخ منزوع الاقماع هریک دو مثقال مغز تخم خیارین
پنج مثقال صمغ عربی البسد محرق هریک یک مثقال کافور قیصوری یکدرم زعفران
دو دانگ کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک
مثقال قرص طباشیر سفید یکدرم و در شکر نبتی یکدرم و نیم سفوفایی مشوی غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع هریک یکدانگ کوفته بیخته با آب کاسنی تازه سرشته اقراص
سازند جمله یک شربت است اخلاط این قرص به نسخه سید اسمعیل که در ذخیره
در مبحث حمیات حاره ذکر کرده من طباشیر عصاره زرشک هریک یکدرم سفوفایا
مشوی غنچه گل سرخ کثیرا هریک یکدانگ کوفته بیخته آب کاسنی تازه یا آب
عنب الثعلب یا آب کاکنج سرشته اقراص سازند قرص غافث حمیات و لثقه
مرکبه را نافع است و سوء مزاج کبد را سودمند بود من عصاره غافث شش درم
گل سرخ منزوع الاقماع شش درم طباشیر سفید چهار درم کوفته بیخته بدستور مقرر
اقراص سازند شربتی دو درم قرص که در اطفاء حرارت و تسکین عطش خصوصا

در الف

در سفر برگاه در روغن گداخته بود و بجهت خرفه اول بیشتر نافع است من مغز تخم خیارین مغز
تخم کدوی شیرین هریک دو جزو تخم کاهو مقشر تخم خرفه مقشر هریک نیم جزو رب السوس
پنج جزو کوفته بیخته با آب خرفه تازه و لعاب اسبغول سرشته اقراص سازند هریک چون
دانه باقلا قرص سوم بابو من روس و تخم خشخاش و تخم کاهو هریک چهار درم
شک و مغز تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه مقشر و مغز تخم کدوی شیرین هریک سه درم
افیون و بزرالبنج سفید و نشاسته و کثیرا و گل سرخ منزوع الاقماع و طباشیر و تخم
خرفه مقشر هریک دو درم کافور قیصوری و صندل سفید و کشنیز خشک هریک مثقال
کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال و اگر دو درم
سماق منقی و یکدرم زرد و بود در این اقراص نیفزایند قوی تر گردد و از این قرصها
طباشیر مجرب جهت حمیات حاده و محرقه و تسکین التهاب عطش کند من انبرباریس
منقی طباشیر گل سرخ هریک یک و نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه
صندل سفید هریک نصف درم کافور نصف دانق صمغ را کوفته بیخته بلعاب اسبغول
سرشته اقراص ساخته بر لب غربال خشک سازند شربت مثقال قرص کافور
حکیم علی من کافور سه جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو هم چهار جزو تخم خیارین چهار جزو کوفته
بیخته اقراص سازند قرص طباشیر کافوری ملین مجرب من رب السوس صندل
سفید هریک دو درم کاسنی خرفه از هریک سه درم کثیرا دو درم صمغ عربی دو درم
تخم کاهو سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هریک پنج درم زرشک بیدانه طباشیر
هریک هفت درم لو سماق پنج درم زعفران یکماشه گل ارمنی سه درم ترنجبین
ده درم کافور یکدرم بدستور قرص سازند قرص طباشیر ملین سرفه و خشونت
سینه و تبهای محرقه را نافع بود و طبع را نرم کند و نسخه منیب آنست من طباشیر
سفید چهار درم ترنجبین ده درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو نشاسته صمغ عربی

کثیرا خشخاش سفید هر یک یکدرم بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند قرص زرشک ازالی
حرارت کبد و تقویت آن و عفونت و اخلاط و تسکین بخار و تبرید دماغ مفید
من عصاره زرشک دو درم مغز خیار و مغز خیارزه و مغز کدو و تخم خرفه هر یک سه درم گل
سرخ شش درم تخم کاسنی تخم کاهو تخم حماض رازیانه خطائی طباشیر هر یک یکدرم مروارید ناسفته
نصف مثقال لاک مغسول یک مثقال کافور چهار سرخ زعفران نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب
اسبغول سرشته اقراص سازند شربت یک مثقال همراه هفت درم سکنجبین قرص طباشیر دیگر
ممسک تبهای محرقه صفراوی را نافع باشد و شکم ببندد و خون باز دارد و تشنگی بنشاند
من گل سرخ پانزده درم صمغ عربی نشاسته تخم حماض گل ارمنی هر یک ده درم طباشیر سفید
سماق زرشک منقی هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند قرص
طباشیر لولوئی من صمغ مروارید ناسفته طباشیر هر یک دو درم خشخاش بریان کرده پنجدرم
بگلاب اقراص سازند قرص طباشیر کافوری تب دق و محرقه و سرفه گرم را نافع است
و تشنگی بنشاند من طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو
تخم خرفه هر یک مثقالی کافور دانگی کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا اقراص سازند قرص زرشک
با نو من زرشک سه درم رب السوس یکدرم و نیم مغز تخم خیارین کاسنی هر یک دو درم و
نیم بگلاب اقراص سازند شربتی دو مثقال سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
قرص کافور یرقان و تب گرم را سود دارد زرشک منقی طباشیر گل سرخ هفت درم تخم
کاهو تخم خرفه و کاسنی و کثیرا هر یک سه درم مغز تخم خربوزه و کدو هر یک پنجدرم صندل سفید
رب السوس هر یک دو درم کافور یکدرم بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی
دو درم با سکنجبین قرص بنفشه سرفه را مفید باشد من بنفشه مغز بادام
شیرین مغز تخم کدو مغز تخم خیار کثیرا هر یک پنجدرم رب السوس گل ارمنی نشاسته
هر یک سه درم مصطکی یک مثقال سنبل یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی

یکدرم

قرص طباشیر

یکدرم قرص مبارک تب دق و محرقه و تبهای حاده و یرقان را نافع باشد و تشنگی بنشاند
من گل سرخ ترنجبین هر یک پنجدرم مغز تخم خیارین طباشیر هر یک دو درم و نیم مغز تخم کاهو سه درم
و نیم کوفته اقراص سازند قرص سرطان کافوری معمول استاد سلمه الله تعالی من صمغ عربی گل
سرخ طباشیر سفید شکر طبرزد کثیرا هر یک چهار ماشه اصل السوس رب السوس هر یک پنج
ماشه نشاسته خرفه سیاه مروارید ناسفته ماشه صندل سفید صندل زرد صندل سرخ گلنار
تخم کاهو سه ماشه کافور قیصوری ماشه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه تخم خشخاش
مکونه ماشه سرطان محرق کوفته بیخته بلعاب اسبغول حب سازند قرص سرطان
سل و دق و نفث الدم را نافع است من گل مختوم گل ارمنی گل سرخ نشاسته هر یک شش
درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر شادنج مغسول هر یک پنجدرم رب السوس سه درم کوفته
بیخته با آب لسان الحمل اقراص سازند قرص طباشیر افیونی اسهال مفرط را که با حرارت باشد
نافع بود من طباشیر گل سرخ تخم کاهو تخم خرفه تخم کاسنی سماق هر یک یکدرم گلنار صندل افیون
هر یک نیم درم تخم حماض یکدرم و نیم کافور دانگی با آب خالص قرص سازند شربتی یکدرم
قرص جهت شطر الغب و تبهای متعدد مجرب است من عصاره غافث شش درم طباشیر
ده درم سنبل الطیب سه درم گل سرخ پنجدرم با آب خالص قرص سازند قدر درمی شربتی
یک قرص قرص منوم از معالجه کتاب لامیه و میمیه و نونیه که خواب آورد
من تخم گل تخم تفاح هر یک یکدرم افیون دانگی کافور دانگ کوفته در قی کنند و بخورند
معجون طباشیر سو قوت حرارت بشکند و قرحه ریه و سرفه حار را نافع باشد من
کثیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم مغز تخم خیار مغز تخم خربوزه صمغ عربی فانید هر یک پنجدرم
قند سفید شصت مثقال کوفته بروغن بادام و عسل سرشته استعمال نمایند معجون جلنجبین
حمی و سل و قرحه امعاء و سرفه بلغمی و نفث الدم را نافع بود من پوست خشخاش سفید
پنجاه درم در رطل آب بجوشانند تا بر رطلی باز آید و یک رطلی قند اضافه کرده بجوشانند

خواب آور
طباشیر

تا القوام آید بعد از آن در تب السوس منقع بادام مقشر تخم کدو هر یک یکدرم کوفته با آن ممزوج
نموده لعوق سازند شربتی ده درم ماء الاصول که در تب اسهال بلغمی بکار آید صمن اصل السوس
کرفس هر یک دو درم قنطوریون و فیق سه درم غافث افسنتین شکاعی بادآورد
هر یک یکدرم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ کبر هر یک ده درم در چهار من آب بپزند تا
به نصف آید شربتی سه درم با هفت درم گلقند بخورند و سه درم مصطکی در این ماء
الاصول اضافه نمایند نافع خواهد بود ماء الاصول که انضاج اخلاط حاده کند صمن پوست
بیخ کاسنی نیم کوفته یکدرم تخم کاسنی نیم کوفته یکدرم تخم کشوث شش درم عناب بیست دانه
سپستان شانزده درم همه را در چهار من آب بپزند تا بیک من بماند صاف کنند
و سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با ده درم سکنجبین آمیخته بطرف سه روز بنوشند
مطبوخ غافث نافع است تب حمی بلغمی و ربع صمن بیخ اذخر چهار درم قنطوریون باریک شانزده
هر یک یکدرم بادآورد شکاعی گیاه غافث هر یک شش درم افتیمون هفت درم
مویز منقی هشت درم هلیله کابلی خسته بیرون کرده ده درم جمله را در پنج رطل آب بپزند
تا بیک رطل و نیم بماند هر روز چهار وقیه از این مطبوخ صاف کرده با سکنجبین
بیاشامند مطبوخ جهت بقایا شطر الغب صمن صعتر مصطکی هر یک یکدرم اصل
السوس بیخ رازیانه بیخ کرفس هر یک پنج درم شکاعی غافث هر یک سه درم کشنیز
خشک گل سرخ هر یک چهار درم مرزنجوش بیست درم در سه رطل آب بپزند تا بنیم
آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بگیرند مطبوخی که اصلاح تب مختلفة الاوقات کند
صمن مصطکی یکدرم سنبل افتیمون هر یک دو درم گل سرخ کشنیز خشک افسنتین
رومی هر یک یکدرم تخم کشوث بادآورد بیخ اذخر هر یک هفت درم بیخ کرفس بیخ رازیانه
هر یک دو درم هلیله زرد پانزده درم مویز منقی سی درم در شش رطل آب بپزند تا
بیک رطل آید صاف کنند و مقدار ثلث از یک رطل با گلقند عسلی یا با سکنجبین

بحسب قوة بیاشامند

اصلاح تب مختلفه

بحسب قوة بیاشامند مطبوخی که در ربع صفراوی بجهت قی کردن بکار آید صمن سنا
افتیمون هر یک چهار درم مرزنجوش تخم خربزه نیم کوفته تخم شبت تخم ترب هر یک
یکدرم هلیله کابلی هلیله زرد هر یک هفت درم جوشانده صاف کنند و مقدار
صد درم یا کمتر با پنجاه درم سکنجبین آمیخته بنوشند مطبوخی که در حمی مرکب بکار آید
صمن بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث بیخ کاسنی
هر یک سه درم آلو بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بپزند در گاه سیوم حصه
بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده
بنوشند مطبوخی که در ربع بلغمی استفراغ قوی کند صمن بسفایج فستقی نیم کوفته هر یک
بادرنجبویه لسان الثور افسنتین هر یک چهار درم هلیله زرد سنا هر یک یکدرم
افتیمون هفت درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم آلوی سیاه مویز
خراسانی هر یک بیست عدد جمله را در دو من آب بپزند تا نیم من آب بماند صاف کنند و
صد درم از آن با یکدانگ خربق سیاه نیم دانگ و نیم درم نمک نفط نیم مثقال غاریقون
بخورند مطبوخی نافع برای حمی بلغمی و ربع و درد کبد و درد معده و عسر البول صمن بیخ کرفس
بیخ رازیانه بیخ اذخر سیاوشان افتیمون مصطکی سلوی کوفته بکار برند مطبوخ
دافع تب نایبه ربع صمن هلیله کابلی سعد هر یک ده درم فلفل سوده سه درم [illegible]
همه درم کوفته با پنج رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کنند سیوم حصه از آن بخورند
مطبوخ برای تبهای کهنه و تب لرزه [illegible] صمن حب صندل سرخ کشنیز [illegible]
زنجبیل کلوی [illegible] یکدام کوفته [illegible]
هرگاه که یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند و اگر طفل باشد طبیب موافق حدث
خود کم کنند مطبوخ که در تب بلغمی همراه قرص گل دهند صمن پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
بیخ رازیانه هر یک ده درم تخم کرفس تخم رازیانه افتیمون کشوث ناخواه شکاعی بادآورد

هر یک بیست درم جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف آید پس یک اوقیه از وی و یک
اوقیه از سکنجبین بکمزند و با هم آمیخته کنند همراه قرص گل بخورند مطبوخ آلو که لطیف الفعل
است و قریب نفع جهت دفع حرارت و تلیین شکم توان داد هر گاه قوت ضعیف
باشد و فرزان کم باید و شربت جیزا یا قوی چون سقمونیا مقدور نباشد ص آلو
بخارا بیست عدد تمر هندی ده درم هر دو را در سه رطل آب بجوشانند که به ثلث رسد پس
صاف کنند و قند سفید ده درم آمیخته نمود بنوشند و چند روز بدان مداومت
کنند مطبوخ که جهت ربع مجرب است ص کوکنار بعد فراغ و عاودت هر یک یا ده دانه
فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند مطبوخ هلیله که جهت ربع نافع است ص پوست
هلیله کابلی ده درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم آلو عناب هر یک بیست عدد
پوست بیخ رازیانه دو درم شاهتره هفت درم مویز منقی پنجاه درم رسم است و صاف
کنند پس فلوس خیار شنبر و معجون و نوم هر یک پانزده درم بیامیزند و صاف کرده
بنوشند معجون ربع از مجربات عماد الدین محمود مرحوم چون روز نوبت قبل از تب
بدو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کنند و
نسخه آن است تخم لولو ص حلتیت دارچینی قرنفل نیز هر [illegible] صاف [illegible] هر یک
سه درم افیون سداب فلفل هر یک نیم درم عسل برابر جمیع نقوع مبرد در امراض
حاره و تپهاء که [illegible] آن در بدن [illegible] باشد مفید بود و در تنقیه عروق موثر
منقول از کامل ص تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک هر یک سه درم آلو بخاری عناب
سپستان هر یک بیست عدد و شب روز در آب گرم بخیسانند صاف نمایند هم رطل
را با نیم رطل شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن بدو ساعت قرص
[illegible] جزو مصطکی یک جزو [illegible] تناول نمایند اولیست نقوع آلو جهت تپ
مطبقه و غب برای استعمال نفع تمام دارد ص آلو سیاه و عناب هر یک بیست عدد

سپستان

سپستان بیست عدد مویز منقی خرمای هندی هر یک بیست درم گل سرخ برگ سنا هر یک
هفت درم تخم خرفه تخم کشوث هر یک چهار درم تخم بادیان شاهتره افسنتین هر یک ده
درم پوست هلیله زرد پانزده درم جمله را در شش من آب جوش سبک دهند بعده
اندر شیشه فراخ سر کنند و روز در آفتاب و شب در جای گرم می نهند و پس از سه روز
هر بامداد چهل درم با پانزده درم سکنجبین و ده درم شربت بنفشه بنوشند فصل هشتم
از مقاله [illegible] در مفردات ماء الاصول جهت تنقیح [illegible] و خصوص [illegible] بعد
سالک [illegible] و تپهای صفراوی و دموی مرکب بسیار مفید است هر گاه سکنجبین
بزوری و شربت بزوری و شربت دینار و حلتیت تخم خیار و خربزه و [illegible]
اضافه نمایند در تنقیح اقوی خواهد بود و در یرقان همراه آب کاسنی مروق آب
عنب الثعلب مروق آب بادیان سبز مروق آب شاهتره سبز مروق مغز
فلوس خیار شنبر و ترنجبین و امثال آن در روز [illegible] در ایام غیر [illegible] همراه
آنها سکنجبین بزوری یا [illegible] طبیب مناسب داند نافع ترین اشیاست و در
تجربه بتکرار رسیده طریق آن [illegible] برگ کاسنی سبز و پارچه [illegible] کنند تا از گرد و
غبار پاک شود و غسل نه نماید بعده در [illegible] بکوبند و آب بفشرند و از نصف توله
همراه شربت مناسب بنوشند و هر روز یکان توله دو توله بیفزایند تا یک رطل
برسد و اگر طبیب مناسب داند زیاده هم از این مقدار نماید و بهترین طریق
ترویق لطیف نصیف آب کاسنی [illegible] نوع است که آن آب افشرده او را شب
بگذارند تا اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه متمایز گردد پس رقیق آن را صاف
نموده بجوشانند و [illegible] آن آب را در ظرف انداخته بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند
و چون آب مذکور شیر بریده شود فرود آرند و قدری کم پس [illegible] بهم انداخته بالا بیند و
بگذارند و هر گاه حرارت قوی باشد غیر مطبوخ تنها یا با اقراص کافور و جزو آن

بهتر است والا مطبوخ او لبرست و مطبوخ او با کلکقند جهت تپ ربع صفراوی
است و همراه سکنجبین جهت ازالهٔ تعفن رطوبات و تبهای کهنه و تقویت معده
مفید و بدانند که کاسنی [illegible] مضر است بمزاج [illegible] سبب ورم محدب جگر باشد و سکر
مصلح او است و کاسنی بستانی بهتر از صحرائی است ماء الهندبا یا ماء [illegible] که عبارت
از چلیدن کاسنی و در حمیات مرکبه که عفونت در آن زیاد باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار
نمایند و بارها بتجربه رسیده چهار تولهٔ تخم کاسنی و مطبوخ کرده در عرقیات مناسبه [illegible]
نیک بعد از آن در ظرفی که چهار طرف آن چهار چوب بسته باشند و [illegible]
[illegible] مثل [illegible] دیگر در آن بچکانند بعد از آن صاف کرده با شربت و
اغراض مناسبه دانند بکار برند و [illegible] چهل روز یا بیست و یک روز یا کم زیاده مخصوص
برای طبیب است ماء عنب الثعلب جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد
و حمیات مرکبه نافع ترین اشیا است و طریق ساختن و [illegible] او مثل ماء الهندبا
است و واجب است که عنب الثعلب سیاه نباشد که مورث جنون است ماء
القرع نافع است برای تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه حاره و تیز
مزاج و رفع تشنگی [illegible] بگیرند کدوی شیرین و تازه و آنرا بگل [illegible] یا با خمیر آرد
جو در گیرند و بقدر [illegible] در تنوری که گرمی او فرو نشسته باشد یک
شب در آن گذارند تا مشوی گردد و پس از تنور بیرون کرده گل یا خمیر و [illegible] سر
آنرا بریده بفشارند و آب آن بگیرند صاف نموده اول روز [illegible] توله شروع
نمایند و اگر احتیاج [illegible] زیاده باشد [illegible] و برف [illegible] با اغراض و اشربه
مناسبه بکار برند و ضخامت غلاف بقدر یک انگشت باشد که در آتش معتدل
خوب پخته شود باید دانست که ماء القرع مستحیل بصفرا [illegible] در [illegible] که خوف
استحاله باشد با مخلوطات مناسبه استعمال نمایند و جائیکه [illegible] مانع استعمال [illegible]

باشد سویق جو برای این امر [illegible] است و بهترین آنست که اول کدو را در پارچه بگیرند بعد
از آن در گل یا در خمیر آرد جو بگیرند ماء الخیار هم نافع کدو و متصف است و او را [illegible]
زیاده [illegible] و حمی را از جهت [illegible] دفع میکند و مستحیل بصفرا نمی‌شود و طریق گرفتن آب او
مثل گرفتن آب کدو است اول از نیم توله شروع نمایند بعد از آن [illegible]
دو توله اضافه شود تا به رطل برسانند همراه اغراض مناسبه و [illegible]
باشد ماء الخلاف جهت [illegible] دموی و بلغمی و سوداوی و صفراوی و تقویت معده [illegible]
نفس مفید است برگ بید نرم و تازه باشد بکوبند و آب او را بگیرند [illegible]
شود از شش توله با اشربه مناسبه شروع نمایند ماء شاهتره جهت تبهای [illegible]
باشد [illegible] و امثال آن و جهت حمیات سوداوی و جرب با سکنجبین [illegible]
و سفوف [illegible] و جز آن و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین و شربت
بزوری مفید است و هرگاه تلیین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار
شنبر و امثال آن بکار برند بگیرند شاهتره تازه بکوبند و آب صاف او گرفته بقدر [illegible]
[illegible] جهت [illegible] کو [illegible] روز [illegible] صاف [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] جرب سوداوی [illegible] استعمال او
ماء الجبن [illegible] بالکل رفع نشده [illegible] آب شاهتره تازه [illegible] زیر آسمان
[illegible] و صبح [illegible] سفوف [illegible] جرب باید استعمال [illegible]
روز [illegible] بالکل رفع کند ماء الرمان جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر [illegible]
و اگر با [illegible] تقویت معده و اسهال صفراوی [illegible] مستحیل بصفرا
میشود ماء البطیخ الهندی جهت حمی دق و تبهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته
اند که مستحیل بصفرا [illegible] آب کدو [illegible] حمی دق که همراه وی حمی صفراوی
[illegible] آب کدو با اشربه که مانع استحاله [illegible] صفرا [illegible] استعمال [illegible] آب مستحیل بصفرا [illegible]

سکنجبین باید و لیکن با طبیعت مشغول اغذا شود و در آنجا که حاجت به تقاید اسهال
قوت بود و در اخلاط که سکنجبین غلیظ دهند و هر گاه معدی طبیع اجابت نکرده باشد
و ثقل در امعا باشد که سکنجبین نباید داد و که اغذا زیرا که سبب [illegible] با حقن طریق
استفراغ ماده شود باعث بلیات گردد و در این صورت اول حقنه کنند باز تلیین طبع
کنانیده بعده غذا کند قال الشیخ الرئیس ماء الشعیر مجرب هر گاه لطافت منظور شود
بمریض داده می آید و طریق پختن آن است که گوشت را بپزند تا که گداخته شود بعد از آن
همراه که نمک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دوم آن است که در بکار بردن
آب گوشت داخل نکرده تیار نمایند ماء الشعیر مقشر قابض شکم است بگیرند
مقشر ساخته بریان نماید بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه
قابضه مناسبه اضافه نمایند اصوب خواهد بود ماء الجلو در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر
النفع است گلو سبز نیم دام یا یک دام و آنرا از کارد پاره پاره کرده در ظرف گلی انداخته
آب خالص بر در بریزند و زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرده آب زلال آنرا با شربت
مناسبه بکار برند و گاهی همراه قرص طباشیر و قرص ورد نمک نیز استعمال کرده شده
است و گاهی ست این براورده قرص ساخته داده میشود نفع بیش می نماید و اکثر
بارها به تجربه درآمده و گاهی تخلف نه نموده این است بگیرند ست گلو هموزن آن
طباشیر سفید [illegible] سفوف ساخته بکمانسه در تب که با سرما و لرزه شدید می آید
بدهند و در روز اول بر طرف میشود اگر دادن این تنها نتاب دفع شود همراه قرص طباشیر
ساده یا کافوری سائیده با خیسانده خوشانیده مناسبه داده میشود و نفع
بیش می نماید و تخلف ندارد و بهترین طریق برآوردن ست گلو این است بگیرند
گلو سبز شسته و بکوبند و آب شیرین و اگر آب باران باشد بهتر است قدری یا بر و
بخیسانند و بعد فرد تا آب غلیظ افشرده شود پس آن آب را در ظرف سفالی

و بعد از دو پاس جمی صنوبری کوبیده بعد از آن آب را که او را موقوف نموده آب برآورد
استعمال نمود بعضی از دو یا جمی نکرده [illegible] اختلاط واقع شده است بر آنکه صبح غذا را
دوا کثیر المنافع مثل ماء الشعیر است و ماء الشعیر مرخی معده و مفتح احشا باشد و
تسقایع است و مفسد اوست [illegible] غذاست و ترکیب طبخ وی این است که جو سفید چند
و در ظرف دیگر [illegible] انقره با مس قلعی دار منصفه آب صاف باران ریزند و با آتش
ملایم بپزند و [illegible] بیدمشک و گلاب و شربت انار و امثال آن اضافه نموده بنوشند
[illegible] آب حکما را اختلاف است و بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی
پانزده و نزد دیگر چهار حصه آب و یک حصه جو و نزد دیگر پانزده و صاحب ذخیره
و دیگر استادان گفته اند که آنقدر آب اگر خوب پخته شود غذا اش به دفعه دوا
را باید دانست هر چه با ماء الشعیر در معده جمع شود طبیع اندر هضم و تصرف کردن
صبح و در آن منتجر گردد بهر آنکه قوتها مخالف پدید آید طبیعت خاصیت طبیعت بیمار در تصرف
مضطرب گردد و بدترین چیزی یا اکتفاء سکنجبین است بهر آنکه همواره قوام
او باطل گرداند و آن بدهضم او را با قیه از معده بیرون برد پس صواب آن باشد
که چون کسی خواهند دوا قبل از وی بدو ساعت سکنجبین دهند تا خلط
فرو هضم گرداند و خلطی از سکنجبین آنرا لطیف کرده باشد بود خود ماء الشعیر
منفع گردد و بهار مجاری پاک گرداند و باشد که با در ار بول یا بالعرق دفع مواد کند
و اگر بعد از ماء الشعیر چون چهار ساعت بگذرد شربتی دیگر از سکنجبین بدهند تا
هر چه ماء الشعیر از اعتدال گردد باشد و نضج پذیرفته باشد زود دفع شود و اثر
سردی و تری که از ماء الشعیر حاصل آمده باشد تدارک سکنجبین بهتر کند
و بدو ترتیب دادن ماء الشعیر چنان است که اندر ابتدای رفق دهند و اگر
معده ضعیف باشد و ضعف [illegible] اشتن قوت باشد فره نمک باشد نهایت

بانجفی بین کرده و این طرف بسته و رساله بکار برده و نو بالا اردو و غبار محفوظ
بعد دو روز آب بالای آن ریزد و بنمایند و وقت که ته نشین بسته باشد آن را گرفته
در سایه خشک کنند و طور دیگر آن است که آن ظرف را در آفتاب گذارند تا که
از خشک شدن است اگر خواهند بکار برند و اول از همه بارد و بعد از آن دوم و سوم
حارست در جهات که ماده آن بارد و غلیظ باشد آن است صاحب قادری گو
در هر جنید کلونج است لیکن نزد فقیر مثل سیر و حوت دار و مثل افیون چه فی
را انتهی فقیر گوید که این قول را از صواب است زیرا که در جهات بارده هرگاه این
داده شد نفع بین کرده پس ازین معلوم شد که بارد محض نیست معهذا
در تب اطفال نیز نفع میکنند پس ازین معلوم شد که گرم محض هم نیست بلکه
مرکب القوی است مثل هندبا لکن اجزاء حاره غالب اند کما لیظهر علی من یتامل
فی خواصه حفظه استعماله فی المواضع المختلفة فافهم و بیست و ششم مقاله نوزدهم در مبحث
امراض جلد و زینت و تدبیر سموم و لسع هوام و طرد حشرات و ضربه و سقطه
و جزوی آن مشتمل بر هفده فصل فصل اول در بعضی فواید باید که در جذام فصد
واجبین و الحلبین و رگ پس گوش بگشایند و خون وافر بگیرند و در خریف و ربیع
مسهل قوی بدهند و در هر ماه بطرف تنقیه طبیعت و اخراج مواد متوجه باشند
بمسهل معتدل و حب شاهتره و امثال آن و از جمیع محللات رطوبت و غیر آن
احتراز ورزند و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و بعد پاک کردن عرق که از ریاضت
بهم رسد روغن بمونه و روغن گل مالیدن مفید است و دماغ را بغرغره و سعوط تنقیه
پاک نمایند و گاهی بجهت تبرید و ترطیب روغن کدو و شیر زنان و امثال آن
در بینی چکانند و بعد از تنقیه بماء الجبن با سعوفهای مناسبه و حبوب حبس بکار
برند و حمام در نیم روز بعد از تنقیه بسیار نافع است و قی در هفته یک مرتبه دو مرتبه

نافع ترین اشیا است و علامات مرادی این مرض آنست که سبوس از بدن صاحب علت
شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی احتمال کند داروی شوربا افعی و گوشت او
مفید است و باید که اجزار انگشت یا یک وجب از طرف سر و همین قدر از طرف دم افعی
اما باید بعد از آن همراه شبت و ملح پخته بکار برند جالینوس گوید در شراب افعی مرده بود صاحب
این مرض آن شراب را خورد و اول بدن او ورم کرده بعد از آن بدن او منسلخ گردید و
بهتر شد و یکی از اطبا در این وقت افعی با صاحب این مرض داده بود اول رفع کرد بعد
از آن بهتر شد هرگاه که نفس ایشان تنگ شدن گیرد و شیر تازه خوردن نفع مینماید
باهم و سقطه و ورم و تب باشد فصد کنند بعد از آن ادویه را و غیره که تقویت عضو کنند
بکار برند مثل گل سرخ و صندل عدس مقشر گل ارمنی فوفل و امثال او و اگر با ضربه و سقطه
چیزی ازین اشیا باشد ادویه که محکم کننده عضو چون مغاث آقاقیا مرکب سر و دم
و امثال آن بکار برند باید در رغن نالد و در آب و طعام خوردن احتیاط نماید و بحسب الاتفاق
در محفلی که توهم خصومت باشد اگر مرغوب و مباشرت عطریات و تناول اطعمه و
اشربه اجتناب کنند و باید از چیز خوردن چنین که خفی رو جه اثر سم بر امتلاء معده
کمتر میشود و چیزهای قوی الطعم که مخفی تلبیس سم است هرگز نخورد و هر شخص را باید خصوصا
کسی را که اعدا او داشته باشد اعتبار باد و به که خوردن آن مانع سموم است نماید مثل
مثرودیطوس و تریاق و امثال آن و گویند مجرب است که تریاک کاو کوهی که عبارت
از اشک کاو کوهی است که در تغییر حلیم او منجمد میگردد و بقدر حبه طفل را بروز ولادت
پیش از آنکه شیر دهند بر کام وی بمالند در ایام حیوة از سموم متضرر و ... متضرر
نگردد و همین حکم استعمال زهادر هر معدنی است به همین نهج استعمال کرده شود و
چون سه روز متوالی زهادر هر معدنی هر روز بقدر برنجی با شیر دهند نیز همین اثر دارد
و ازین جمله شرب تاجیل بجرالیت کرده هر باسه شکم بار بقدر برنجی با کلات ساخته

خورانند و از ضرر تمامی سموم محفوظ باشند و در خانه نگاه داشتن طیوری که طعمه حشرات کنند
چون مرغ و طاوس و کبوتر و امثال آن نیکو است و بخور داشتن ادویه تریاقیه
مثل حجر الحیه و فادزهر معدنی و حیوانی از ضروریات است و [illegible] دانست که
تأثیر سم مطلق بعضی جا مقرون با احتراق و تلهب بود چون ذرنیخ و امثال آن
و با انجماد و تخدیر چون افیون یا تقطیع چون زنگار یا تعفین چون [illegible] و مراره
افعی و بدترین اقسام آنها انجماد و تعفین است [illegible] که کدام سم
است از بوی و لون چیزی که از قی برآید [illegible] اعراض [illegible] واجب است
توان کرد هرگاه اثر آن از شرب سم معلوم [illegible] گرم و روغن [illegible] نمایند
و روغن زیت بیشتر [illegible] و شیر تازه [illegible] بخورانند و بعد قی کنند و اگر شیر نباشد
روغن گاو تازه بخورانند و اگر شیر [illegible] روغن زیت بیشتر از روغن گاو و شیر تازه بخورانند
[illegible] قی کنند و اگر شیر نباشد روغن گاو تازه بخورانند و اگر شیر [illegible] روغن [illegible] بخورانند
[illegible] است [illegible] تریاقات [illegible] ادویه [illegible]
بکار برند و هرگاه متحقق شود که فلان سم خورده است ادویه مخصوصه آن بکار برند
و اگر متحقق نشود که کدام نوع آن سم [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] و تقطیع و در بعض مواضع بطن [illegible] سم [illegible] علاج تناول روغن [illegible]
[illegible] و امثال آن [illegible] حرارت [illegible]
ادویه مبرده [illegible] و جلاب و صندل [illegible] بر سینه گذارند و [illegible] ادویه
تریاقیه که [illegible] بکار برند و هرگاه غشی و اختلال قوت و سقوط نبض پدید آید
[illegible] سم [illegible] از جمله سموم قتاله است و مضاده با مزاج انسان دارد در این حالت [illegible]
نمایند به استعمال تریاق [illegible] و دواء المسک و امثال آن و تقویت به ماء اللحم و شراب [illegible]
[illegible] عضوی [illegible] علاج آن عضو [illegible]

شود و ادویه مبرده بکار برند و اگر معده [illegible] مستعمل [illegible] اگر از سم [illegible] باشد
عضو را محکم باید بست و بر آن عضو محاجم [illegible] نمایند که سم را جذب کند و ادویه جاذبه [illegible]
مثل گوگرد و سرگین کبوتر و [illegible] و پیاز و امثال آن و مهره مار در جذب [illegible] سم نفع
عظیم دارد و داغ نهادن بر عضو ملدوغ نافع ترین علاجات است و اگر قطع آن عضو ممکن
باشد مثل دست و پا قطع باید کرد فافهم **فصل دوم** از مقاله نوزدهم در [illegible] کتاب الغنیه **اطریفل**
همان منقول از قرابادین نجیب الدین جهت بهق و برص نافع بود و [illegible]
داء الثعلب و اعراض بلغمی زایل کند خاصه که ابتدا [illegible] مستقل شود **صن** پوست هلیله کابلی [illegible]
پوست هلیله [illegible] افتیمون [illegible] ده درم [illegible] سفید پانزده درم [illegible]
[illegible] هر یک هفت درم غاریقون [illegible] درم [illegible] هر یک شش درم شیطرج
[illegible] افسنتین [illegible] هر یک [illegible] درم فلفل دار فلفل [illegible] هر یک چهار درم کوفته
بیخته بعسل بسرشند شربتی سه درم اگر [illegible] خورند جهت اسهال [illegible]
[illegible] داء الثعلب **اطریفل** که صاحب [illegible] نافع داء الفیل و [illegible] ماده این علت
است و هر که ده روز [illegible] این بخورد سالم ماند [illegible] این مرض [illegible] **صن** پوست
هلیله کابلی پوست هلیله [illegible] موصوف زنجبیل [illegible] هر یک [illegible] کوفته بیخته بروغن بادام
چرب [illegible] بعسل بسرشند شربتی [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] **اطریفل** شاهتره جهت [illegible] و جرب و [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] زایل کند **صن** پوست هلیله زرد چهار درم پوست هلیله [illegible] سنا مکی
ده درم [illegible] شاهتره [illegible] درم کوفته بیخته [illegible]
نسخه [illegible] هلیله زرد [illegible] هلیله کابلی شاهتره هر یک [illegible] درم هلیله سیاه
[illegible] هر یک ده درم [illegible] کوفته بیخته بروغن بادام
چرب [illegible] **اطریفل**

[illegible] جهت خنازیر نافع است صن هلیله سیاه پانزده درم هلیله [illegible] هر یک [illegible] درم
افتیمون ده درم بسفایج اسطوخودوس عود خشک [illegible] کوسفند [illegible] شده [illegible]
[illegible] چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج کوتسار هر یک سه درم انیسون [illegible] سنبل
قرنفل [illegible] اسطوخودوس مصطکی هر یک [illegible] درم کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی [illegible] درم
[illegible] هر یک [illegible] درم و بسفایج و اسطوخودوس و شاهتره هر یک [illegible] درم
شیطرج [illegible] سابق است اطریفل کبیر [illegible] و برص را نافع است صن هلیله کابلی
[illegible] هر یک [illegible] ده درم دو قوریت [illegible] درم [illegible] درم مصطکی سه درم [illegible]
[illegible] درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت ایارج ارکاغانیس جهت جرب و قوبا
[illegible] طبیخ شاهتره دادن و جهت درد معده و شکم و رحم با طبیخ سداب [illegible]
[illegible] و برای [illegible] اندر طبیخ کرفس و جهت عرق النسا اندر طبیخ قنطوریون
خاصه اگر [illegible] قنطار الحمار [illegible] ترکیب کنند و جهت [illegible] دیوانه
[illegible] سرطان [illegible] سوداوی و [illegible] بلغمی و سوداوی و امتلاء [illegible] نزول
[illegible] تنگی نفس و گرفتگی آواز را مفید است صن شحم حنظل ده درم فراسیون اسطوخودوس
[illegible] لاذن [illegible] فلفل سیاه هر یک بیست درم بصل الفار فرفیون صبر زعفران
[illegible] اسارون [illegible] هر یک پانزده درم جعده دارچینی سکبینج [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] ده درم کوفته بیخته [illegible] عسل کف گرفته
[illegible] شربتی [illegible] مثقال ایقینه که برای عرق النسا [illegible] نافع [illegible] بسیار از
[illegible] لون [illegible] شده صن [illegible]
[illegible]
[illegible] کوفته بیخته [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] فصل سیوم از مقاله [illegible] جهت [illegible]

خوام نفع تمام داده صن هلیله سیاه شیطرج هندی هر یک ده درم دار فلفل پنج درم [illegible]
سفید [illegible] درم همه کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند بعسل سرشته شربتی یک مثقال [illegible]
بعد [illegible] و احوط آنکه [illegible] و خزان [illegible] داده [illegible] چندان [illegible]
[illegible] خوف مضرت باشد زیرا که [illegible] قادر [illegible]
فی [illegible] فی ادویه الجراحات برودی نافع [illegible] صن هلیله [illegible] شیطرج
هر یک چهار درم [illegible] فلفل دار فلفل [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] سفید چهار مثقال کوفته [illegible] معجون
سازند شربت یک مثقال نوشته اند بخور که آنرا در هندی [illegible] گویند برای
[illegible] از شاه [illegible] مجرب است شنگرف [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] سفید خشک هر یک [illegible]
چهار [illegible] آتش [illegible] چوب [illegible] آتش [illegible]
[illegible] بالای آتش
[illegible] بالای آتش [illegible]
[illegible] بگیرد [illegible] ده [illegible]
[illegible] یک [illegible] وقت استعمال [illegible]
[illegible] هر گاه [illegible] کنند [illegible]
کامل [illegible] تریاق افاعی که رفع سمیت هوام [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] کنند
[illegible] مجرب [illegible] در سال [illegible] استعمال
[illegible] صن صبر [illegible] زعفران هر یک [illegible] تریاق [illegible]

ترکیب افیون

افیون و جیره و وشکران و خیزران کندمی حلتیت چند بیدستر اصل فلفل مساوی
کوفته بیخته بعسل سرشته شربت مقابل یک فندق در شراب کهنه بعد از چهار کوه
بار العسل و نشیت وجع اندرانی و در حالات محققه حاده اختلاف کون و ...
سحقه بکار برند و بکند ... و چند عطر او تعوذ نافع دانند تریاق بلغ النفع که
کاتیی از المبادا ... افع اقامی مساوی تریاق کبیر فته اند می زراوند مدحرج چند
بیدستر ... فلفل سه درم افیون ده درم کوفته بیخته بسقنقور سرشته
شربتی ... حوزه تریاق در عمده الصحه نسخه الیست که بیر محمد ... فرستاده
... شعاف ... مثقال اشق یاقوت سرخ زمرد عقیق هر یک مثقال ورق
طلا ... کرفس ... بلسان حب بلسان زراوند مدحرج شامی زراوند طویل حرف بابلی
... حلتیت طیب صعتر بری کشنیز خشک فرفیون ... هر یک چهار مثقال
ورق نقره مغاث افتیمون ... لاجورد مغسول هر یک پنج مثقال
تخم بادرنجبویه کل گاوزبان ... اسارون اسطوخودوس ابرسا اصل
السوس ... افاسرستین عاقرقرحا قسط ... قصب الذریره جوز ... خطمایا
شقاقل مصری ... اذخر کباب چینی ساذج هندی ... بیخ ... بسته ...
نارمشک ... سنبل ... شیر ... شیر سفید ... شقی فطراسالیون
... هم ... صندل سرخ صندل سفید مروارید ... کل ارمنی کل
مختوم ... هر یک شش مثقال ... عنبر ... مشک مومیائی
کافی ... مغسول هر یک هفت مثقال کتیرا صمغ عربی ... تخم خرفه ... تریاک
... العصا ... فلفل ... البسباسه بهمن سرخ ... حب الغار سلیخه
... خولنجان کندر ... هر یک مثقال ... عقوبه فاقلی سفید
... لازم ... شلغم بری ... خصیه الثعلب ... سفید

الخ

زنجبیل بهمن سفید ... سرخ ... سعد کوفی سنبل الطیب رب
السوس هر یک دوازده مثقال زرنباد شیر ... خطایی هر یک چهارده مثقال
بادرنجبویه لسان الثور هر یک هرده مثقال ... ابریشم مقرض معمو
خام مصطکی رومی روغن بلسان روغن ناردین هر یک بیست مثقال قرص اندرخون
فلفل سیاه دارچینی دارفلفل هر یک بیست و چهار مثقال مخلصه قرص اسقیل هر یک بیست
و هشت مثقال زعفران سی مثقال و افیون ... و هشت مثقال نبات سفید ...
چهار یک عرق بهار عرق ... عرق دارچینی عرق قرنفل هر یک ... و پنج مثقال
گلاب ... عرق بید مشک هر یک صد درم عسل بقوام ... جمع ... و صد و
بادام تلخ و شیرین بقدر حاجت عرق صد ... عرق مخلصه عرق زرنباد ... حاجت
در عسل مجموع را در مخلصه و عرق صد و ... عرق زرنباد ... اندک عسل در آن
ریخته یک شبانه روز بگذارند و عنبر را علاحده در عسل و هم چنین مومیائی را جدا ... زده
عسل بگذارند و ... روغن بلسان و ... روغن ناردین و روغن بادام
چرب کنند مشک بکوبند جدا ... و هم چنین زعفران ... علاحده علاحده بکوبند و
بعد از آن ... بکوبند و افیون را در عرق قرنفل و عرق دارچینی و عرق ...
خیسانند و چون عسل بقوام آید از آتش بردارند اول مجموع ادویه ...
که نرم کرده باشند بعد از آن ابریشم مقرض ... عنبر ... مومیائی و ...
و افیون و زعفران ... ترکیب ... باشد بعد از آن ادویه چرب کرده ... مشک
و آنگاه ورق طلا و ورق نقره بعد از آن مبالغه نمایند که اجزا باهم خوب مخلوط شود ...
در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و پس از شش ماه استعمال نمایند شربتی ...
تا یک مثقال تریاق زنجبیل فلفل سفید زراوند ... عاقرقرحا ... سیاه
دو ... جعده ... زیتون ... الرمان ... دارچینی ...

بری مینو عصاره حسیشة الحب عبان هر یک نیم درم عصاره لفیر شسته قرص سازند
شربتی یک درمی و در بعضی نسخ سوسن عود بلسان تخم حندقوقی خود السرو
تخم کرفس اضافه کرده اند تریاق سرطان کرده دار السرطان نیز گویند گزیدن کلب را
نافع است مى حنطیانا کندر هر یک یکدرم سرطان محرق ده درم بعسل سرشته یک
شربتی یک مثقال تریاق الطین جهت سموم نافع و خاصه او است که چون سموم
بخورند تا از سم پاک نشوند نایستد و اگر بدهند و قی نیاید دلیل آن باشد که سم
نخورده مى گل مختوم حب الغار ابرسا بالسویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل
سرشند شربتی یک فندق و در نسخه ابرسا نیست قبل غذا و بعد آن توان خورد
تریاق عام النفع جهت سموم مشروبه و ... مى فلفل سفید مر از هر یک یکدرم حنطیانا
نیم درم زراوند مدحرج یکدرم و نیم تخم حرمل شونیز زیره هر یک دو درم کوفته بیخته بطریق معلوم
سرشند شربتی مثل باقلای رومی با شراب تریاق اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند
و این تریاق حار و یابس است در آخر درجه دویم محلل ریاح غلیظ و مصلح کبد و طحال است و نافع
عظم و مفتح سدها بود و نافع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهرناک و ... فضلات که محتبس است بسبب برودت میکند و اخراج جنین میت
و تسهیل ولادت نماید و نافع است از برای صرع و خفقان و قولنج بگشاید و جمیع امراض بارده
را نافع است و لکن مورث صداع و دمعه است و مصلح آن شیره تخم خرفه بقدر مى حب الغار و
حنطیانا رومی و مر صافی و زراوند طویل اجزای مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته و آن
ادویه معجون سازند شربتی از آن چهار دانگ تا یک با آب گرم و قوت این تریاق
تا دو سال باقی می ماند و بعد از چهل روز استعمال می توان کرد و بدلش نصف وزن آن قسط و فطراسالیون
است و گفته شد که بعضی اطبا بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند و حکایت کرده اند ما
رایت که یافتیم در نسخه دیگر زعفران بر اجزای اربع این تریاق زیاده کرده شد و شیخ

الی

رئیس گفته که بعضی اطبا بعوض مر زراوند طویل زراوند مدحرج میکنند و این قوی است تریاق
دیگر از معاجین کبار است و آنرا از مفرحات شمرده اند مى یاقوت رمانی و مروارید ناسفته زرد
فلفل جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی دار چینی لسان العصافیر سادج هندی و غنچه گل سرخ
مشروح الاقماع و قرنفل و زنجبیل و فوفل و سنبل هندی و هیل بوا و درونج عقربی و بادرنجبویه
و لسان الثور و مصطکی و خولنجان و فرنجمشک و صندل سفید و زراوند مدحرج و سلیخه سیاه
هر یک دو درم ابریسم شش درم پوست اترج سه درم زعفران پوست هلیله و عود از هر یک نیم
یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم دانگ اجزا را کوفته بیخته
بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال و این ترکیب ...
است و وزن اجزا را ضعف درم و چهار دانگ است و مزاجش گرم و خشک در دوم درجه و
بعضی گفته اند شربتی از این تریاق از یکدرم تا دو مثقال است تریاق ثمانیه بعد از تریاق اربعه
تالیف شده نافع است از برای گزیدن حشرات و دافع همه زهرها است و بادها بشکند و
قولنج بگشاید و تفتیح سدد کند و از برای صلابت طحال و سده های آن نافع است و فالج
و لقوه و رعشه و صرع را سود دارد و منافعش از تریاق اربعه بیشتر است این نسخه بعید
بیس حکیم است که بعد از اندروخس اول که مولف تریاق اربعه است چهار جزو بر آن
افزوده که هشت جزو شده و اینها آنرا تریاق ثمانیه نامند و این تریاق نیز باسم تریاق
صغیر مسمی است مى مر کی صافی و حب الغار و حنطیانا و قسط تلخ از هر یک شش مثقال فلفل
سفید و سلیخه سیاه هر یک چهار مثقال زعفران و دار چینی هر یک دو مثقال اجزا را کوفته و
بیخته بعسل مصفی سرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال تریاق صغیر از شیخ الرئیس
گوید نفع از برای گزیدن جانوران سبع و سموم و رفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است
مى زراوند طویل حب الغار و حنطیانا و پوست بیخ کبر و افسنتین و زرنباد جوبه و بیخ حنظل
و فاشرا اجزا مساوی کوفته و بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال

کرم شکم گزنده را لا نهایت مفید بود و خداوند قولنج و درد احشا و تفتیح رحم را لا انهایات
و تفتیح رحم را لا نهایت نافع است و تسهیل ولادت کند می مرمکی و حب الغار و قسط
تلخ و نعنع و سداب بری و جند بیدستر و عاقرقرحا و زنجبیل و فلفل و شونیز و حلتیت اجزا
مساوی کوفته و بیخته باشند و وزن تمام ادویه عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند شربتی
دو درم با آب نیمگرم فصل چهارم از مقاله نوزدهم در مرکبات جمیعه و حابیه جوارشی فربه
کننده می بهمن سرخ و زرد و دو درم کسیلا حب الخضرا تودری سفید و سرخ و زنجبیل شقاقل
شونیز مغز پسته پوست کنده مغز بادام شیرین النجد مقشر و مساوی نرم کوبند و نقل
کل حلبه شسته بریان آرد گندم با روغن گاو و بمالند و بعسل سرشند شربتی بجهت زنان قدر
گردکانی و برای مردان بقدر تخم مرغی بدهند حب شاهتره جرب و قوبا و سعفه را نافع است
می سقمونیا نیم درم و نیم هلیله سیاه پوست هلیله زرد هر یک نیم درم صبر سقوطری نیم
درم بآب شاهتره سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند و دیگر بار بسایند و آب
شاهتره تازه نمایند باشد نوبت پس حب سازند شربتی درم تا نیم مثقال حب
مسهل کبطبری در وصف آن گفته که از مسهلات مجربه است و هر گاه توقع ازاله
برص باشد البته از استعمال این حب خلاص شود می خطمی بارومی فلفل مویه اسقوردیون
تلخ سوسن آسمانجونی هر یک نیم درم خربق سیاه زنجبیل دار فلفل فلفل سفید شیطرج
عاقرقرحا سنبل الطیب مصطکی هر یک یکدرم ماذریون مدبر دو درم صبر سقوطری نیم
درم کوفته بیخته تا با برگ ترنج و شراب تند یکی بازین هم سرشته حبها از برگ بسته
دو مثقال و ربع هشت ساعت تناول نمایند و در شده گرمی هوا و شدت سردی آن بباید خورد
حب دیگر ابوماهر ترکیب داده بحب مسهل نموده طبری در تجربه آورده می خربق
سیاه نیم جزو کلکلانج یک جزو و تلخ سقمونیا یک جزو و نیم ایارج فیقرا جزو حبها سازند
قدر خوراک سه درم نوشته حب دیگر طبری از زنی بعد ملازمت حدقه معلوم نموده
وان

وان زن در بصره معالجه اطفال میکرد و بجهت برص و داء الفیل و خلق منتفع میشدند می
زنجبیل چینی فلفل سفید خربق سیاه و ایارج فیقرا مساوی کوفته بیخته بمیزند محلول شراب
سرشته و حب نمایند شربتی شش دانگ و طلا نیز استعمال میفرمود می شیطرج سرمه بارزد و
ماهی سوخته تلخ سرخ کوفته بیخته قرص کنند و سرکه انداخته طلا کنند حب بکر داء الثعلب
را که از بلغم باشد نافع است می شحم حنظل سه درم و ثلث تربد موصوف ایارج فیقرا
هر یک ده درم شربتی از دو درم تا سه درم حب که بجهت طاعون و حیا مرگ و جمیع اورام
حاره نافع است می گل ارمنی جدوار بنفش زرنباد زنجویه صندلین گل مختوم مساوی کوفته
بیخته با یکجا صلایه کرده حب ساخته نگاهدارند و در هوای سرد بقدر سه ماشه با آب و در هوای
گرم با گلاب بدهند و مکرر در موضع بمالند حب هندی بجهت برص منقول از القانون و
نفع مداومت این حب بسیار بیان نموده و مجرب نوشته می بابچی بدو مقشر پوست
بیخ کنوری که آن عبارت از الخیر و شتی است پوست بیخ نیم پوست ساخ نیم هر یک نیم
باو آنار یه لا کوفته بیخته با آب چوب کبیر ریزه ریزه کرده در ظرف مس برابر چوب انداخته
جوش دهند و هر گاه نیمه آن چوب آب با زمان کم گرفته حب ساخته و روز
یک تا یک ماه و تا یک و غذا نان بی نمک و بعد چند روز خشکه برنج سابق با روغن گاو
بخورند و طریق تدبیر بابچی این است که بابچی را در بول ماده گاو سرخ که هنوز بار نشده
باشد تر کنند و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند و بعد از سه روز بر آورده پوست
او را دور کنند و در سایه خشک نمایند حب هندی جهت خنازیر و سلعه و جمیع اقسام
غدد کلو معمول و مجرب حکیم شاه محمد مرحوم بود می الاچی خورد نیم درم سونته هرج بیل
بیشتر آلوله هر یک یا یک نیم ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و شیره آلوله سوخته سفید
خراشیده التون مغز هر یک انعه و نیم دام بجخته جو کوب کرده در نیم سیر آب
تر کنند صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده آب غلیظ آن

برانداز نمود و بیست و بجدام بجنه گوکل از قبه و در آن حلقه تا درآن [illegible] انداز نمود و بخورانیده چون
نفع نقل معجون شود و ادویهای گرم اول کوفته بیخته بعد از آن سه اشود اخلاط حب بسازند
وا ز نمود هر روز یک جدام حمام تا نیم دام بجنه بخورند حب برای دفع الثالیل من ابهر زنکی [illegible]
تولد طباشیر ترش [illegible] تا [illegible] نمک نفته در یا و آنار آب لیمو بسایند تا
آب خشک شود مقدار کنار و شیع حب بسازند یک حب صبح و یک حب شام بخورند و از [illegible]
و بادی پرهیز نمایند و در لیمو سائیده بهم طلا منعقد باشند حب الکرمات برای دوانه
هر قسم که باشد نافع است خصوصا سوداوی را من اسطوخودوس بلیله [illegible] بلیله زرد
کابلی [illegible] مساوی گرفته همه را باریک سائیده گولیها بندند و وقت حاجت در
روغن گاو حل نموده طلا نمایند بکرم آلیه شفا و بند [illegible] حب برای دفع [illegible] خانه
معمول است بیمار شود من چوب صنوبر [illegible] شونیز برگ مورد برگ سرو
گوگرد مقل هریک [illegible] توله ادویه کوفته بیخته در آب [illegible] گلوله [illegible]
خشک شود و در آتش [illegible] خشک نمایند نهایت مجرب است حب خنازیر
خنازیر و غدد و سلعه را نافع است من ایارج فیقرا سه درم غاریقون [illegible] درم و نیم
شحم حنظل یکدرم انزروت چهار درم تربد [illegible] هفت درم [illegible]
مثقال نوشادر [illegible] درم سقمونیا یک مثقال کوفته بیخته آب کنند تا حب سازند
شربتی هر روز یکدرم حب واصل [illegible] خاصیت دارد من سنبل بلیله [illegible]
مصطکی دارچینی زعفران هر یک درمی صبر سقوطری شانزده درم اسطوخودوس
شحم حنظل هر یک یکدرم تربد [illegible] هفت درم نمک هندی [illegible] درم سقمونیا چهار
درم حب جذام مجرب و معمول استاد سلمه الله تعالی من زیبق [illegible] سنبل الطیب
[illegible] درم کبریت [illegible] درم [illegible] دو درم تقشیر الزیبق بخاص
اللیمو و بدق تا [illegible] الفاقی [illegible] و یستعمل فی کل
یوم

یوم حب [illegible] العام [illegible] خشخاش [illegible] معتدل من نخود سفید که در شیر خیسانیده
خشک کرده باشند یکجزو کشک جو یکجزو کشک گندم نصف جزو و نان گندم سمید خشک
کرده سه جزو سوای خشخاش همه را در آب که در آن قدری زعفران خیسانیده باشند تر کنند
هرگاه بجنه شود خشک سائیده و شکر شیر انداز نمود و هم بخورند [illegible] ضعیف [illegible] شود دیگر
برای نافع سمن من نخود که در شیر خیسانیده خشک کرده باشند برنج و جو مقشر هر
یک سه درم [illegible] خشک کرده شش درم همه را بعد سحق مخلوط نموده شش درم گرفته
با شیر تازه حب سازند و بعد از خروج حمام بخورند قرص مجرب از مقالات [illegible] دو درم [illegible]
خار مغلوط خضاب که محافظت موی میکند و سفیدی که بغیر وقت عارض شود
دور کند من عفص جلبه [illegible] خشک سنبل لادن [illegible] جوز [illegible] خشک [illegible] شقایق
النعمان خبث الحدید [illegible] یمانی باریک کوفته بشراب عفص خمیر کنند
و قرص سازند و خشک نمایند وقت حاجت یک قرص گرفته در طبیخ [illegible]
حل کرده و در هر ماه سه روز خضاب کنند محافظت میکند [illegible] سیاه کند خضاب
که موی را سیاه کند من مازو [illegible] نرم [illegible] چرب کنند و در ظرف آهنی بریان
نمایند تا [illegible] سوخته شود پس [illegible] نیل و [illegible] هر یک یکدرم نمک اندرانی
درم همه را باریک بسایند تا چون سرمه شود و با آب گرم سرشته [illegible] ساعت
نگاه دارند بعده سر را پس [illegible] با آب گرم [illegible] بعده خشک کنند پس از این خضاب
بر نهند و برگ [illegible] بر [illegible] ساعت بدارند بعده آب [illegible] شویند
[illegible] هر یک یازده درم نمک اندرانی هفت درم است
خضاب که موی را سیاه کند من مرداسنگ آهک گل [illegible] مساوی گرفته
و آب باریک بسایند و موی طلا نمایند و برگ بید انجیر بر آن بندند و [illegible]
[illegible] نهایت [illegible] خوف [illegible] نشود [illegible]

نرم شود و روغن بمالند و بدانند که اهک اگر آب ندیده باشد موی را تمام ببرد
لیکن در آب رسید بخوف ستردن کمتر و این دوا معمول و مجرب است **خضاب**
دیگر که موی را سیاه کند و بهترین نسخها است باعتبار آنکه بمجرد مالیدن بی آنکه بر بندند
عمل میکند و حاجت تدبیر بستن نبود و در ۴ گهری اثر میکند و عکس طاوسی نمی باشد
و جلد را سیاه نمیکند و مجرب است **مس** مازو چهار حصه سنگ لاسیخ ۴ حصه نوشادر
یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در خاکستر گرم کرده و در میان آن بریان میکنند اندازه
تا سوخته سیاه شود و هر ۴ را جدا جدا باریک بسایند و وزن نمایند پس یکجا کرده در ظرف
آهنی بپزند و آب اندک آمیخته بدستور جلا نه کنند تا خوب ساییده گردد پس موی را تا
آلوده شود دوا بمالند و در بیخهای موی و حاجت بستن نبود و بعد ۴ گهری بایست
آلوده شوند پس بآب گرم و بعد از آن اگر اندک در آب بشویند پس آب
[illegible] و داخل دوا اساز نبود در شستن موی بکار میروند که عمل [illegible] بهتر میباشد
خضاب که موی را سرخ کند و دستور ساختن **مس** [illegible] ده درم [illegible]
یعنی سورنج دو درم [illegible] خشک کرده بریان [illegible] ۳ درم هر یک جدا کوفته بیخته
وزن کرده یکجا نمایند پس بگیرند خاکستر درخت انگور و آب برای [illegible]
و موی را با آب خاکستر [illegible] بشویند و عقب آن دوا [illegible] بآب بدستور [illegible]
خضاب کنند و مکرر بمالند تا رنگ دهد **خضاب** که موی را سفید کند **مس** ورق الخطاطیف
[illegible] خشک [illegible] تخم ترب [illegible] خشک [illegible] الکبر خشک کوفته بیخته
[illegible] سرشته ضماد نمایند بعد از آنکه بکبریت تبخیر کرده باشند موی [illegible]
[illegible] چهار ساعت ضماد را لازم کنند و لیکن موی [illegible] تا ساعت
[illegible] باز تبخیر کنند بکبریت و اعاده ضماد نمایند و هم چنان مکرر عمل کنند
تا که سپیدی در موی پدید آید پس دایم بروغن یاسمین [illegible] کنند **خضاب**

که موی را سیاه کند

که موی را سیاه کند و الکا دارد **مس** [illegible] بیرون [illegible] گردکان [illegible]
ده درم مازو [illegible] همه را [illegible] نمایند و در [illegible] رطل آب [illegible] رطل [illegible]
کنند و لادن ده درم روغن [illegible] مثقال [illegible] نمایند و بآتش ملایم بجوشانند
تا روغن بماند **خضاب** دیگر که موی را سیاه کند **مس** مغز جوز [illegible] مغز
آن بیرون کنند و هر ده درم ازان مغز [illegible] ده درم [illegible]
دو درم خوب بسایند باز در آن جوز کنند و سر آن محکم سازند و تمام جوز را در گل حکمت [illegible]
گیرند و اندر آتش نهند چندانکه یک ساعت نجومی بگذرد پس بیرون آید و روغن که
ازان حاصل آید بمالند **خضاب** دیگر [illegible] این خضاب [illegible]
هست [illegible] مازو [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] ساعت بمالند
خضاب دیگر منظومه یوسفی **قطعه** هر کس علاج موی سفید [illegible]
یاد [illegible] یوسف [illegible] آب سماق [illegible] حنا موی سفید را دو ساعت
سیه کند **خضاب** دیگر که مجرب است بگیرند دو دوده عفص و قدری روی سوخته و
قدری نمک [illegible] آب خمیر کنند و بعد از ساعتی خضاب کنند و بعد از دو ساعت بشویند
و قدری روغن بمالند بغایت ملایم شود و طریق [illegible] دوده عفص آنست که بگیرند
[illegible] با سفالین [illegible] عفص [illegible] آتش ملایم کنند
و تخته [illegible] شود چون عفص سوخته
شود بردارند و عفص [illegible] باشد بردارند **خضاب** دیگر
معمول جناب مستطاب سلطان [illegible] مرحوم [illegible] موی
را از [illegible] و ملایم کند **مس** نوشادر [illegible] مازو [illegible]
کنند [illegible] مازو و سوخته سیاه شود [illegible] علاحده علاحده ساییده وزن

گروه بعد دو یک جا کنند و هرگاه خواهند استعمال کنند بدین طریق که اول رأس را
سر را با آب گرم و اشنو خوب بشویند که دسومت در آن نماند بعد دستی با پارچه نو
پاک کنند که نمی و تری آب هم دور شود بعد از آن در ظرف چینی موافق خمیر کردن دوا آب
سرد با مقدار نمود بالای آن دوای مذکور انداخته مثل خضاب حل کنند که قابل ضماد کردن شود
بر موی‌ها و بیخ موی‌ها ضماد کنند هرگاه خوب خشک شود و دو ساعت بگذرد با آب گرم بشویند
و اگر در جلد سیاهی بماند بعد شستن موی‌ها تیل خوشبو بمالند و از پارچه پاک نمایند
و باز با آب گرم و اشنو بشویند **خضاب** دیگر ورق نقره تولہ را در تیزاب اسفار و سفیده
ورق در تیزاب انداخته تا دوازده روز در آفتاب نگاه دارند بعده فی تولہ ده
تولہ گلاب آمیخته بعد خضاب از گل خطمی و آب آمله بشویند تا شانه و سرب بعد از تصفیه
مواد او شانه بکنند که فی الفور سیاه میکند و هم انها میاید از حکیم جعفر اکبرآبادی **خضاب**
معمول شاه جهان بادشاه **ص** یعنی ریزه مس ریزه اسرب از هر یک یکدام نیل بری
نیم دام حنا دو دام پوست درخت سیب نیم دام وسمه دو دام مورانه دام مازو دو دام
سرلف نیم دام نمک لاهوری دام برگ [illegible] نیم دام پوست نیل نیم دام لنجد دو نیم انار
کشیس نیم دام مغز خسته انبه سیماب [illegible] در ظرف آهنی با شیره انار ترش کهرل نمایند
بکروز بعده ادویه کوفته بیخته میان ظرف انداز تا ده روز [illegible] ادویه در آن حل کنند
پس میان روغن کنجد کهرل کنند بکروز بعد از آن جمله ادویه در دیگ آهنی کنند و
در زمین بجای گرم یک ماه کامل نگاه دارند پس بر آورده میان شیشه نگاه دارند و اندکی
از آن کوفته همراه روغن زنبق نموده بمالند سیاه شود ان شاء الله تعالی **خضاب** معمول
اکمل المحققین اعنی استاد و مدظله العالی **ص** وسمه یک تولہ حنا [illegible] هر دو را
کرده و آمله خشک [illegible] خمیر کرده دو گهری در آفتاب نگاه دارند بعد از آن با
موی را بسیار سیاه میکند بعضی مردم بعد از این رابعه قی آورند کل [illegible] آهک مردار سنگ

قولی در [illegible] که کاتب [illegible] کرده بهتر
هر یک جزوی ساییده در آب آمیخته بکار برند **خضاب** معمول حکیم عبدالغفور مرحوم
ص مازو نیم دام آمله [illegible] روغن کنجد [illegible] دو دام [illegible] ریزه ریزه هر یک
یکدام [illegible] نوشادر هر یک یک دام [illegible] هم [illegible] اول مازو
را در روغن [illegible] بریان [illegible] بعده در [illegible] نهاده صاف کنند [illegible]
بسایند و جامه بیز نمایند و ادویه را جدا جدا کوفته بیخته در آب ساییده [illegible]
[illegible] نگاه دارند بعده [illegible] چون خشک شود
گرم بشویند و روغن [illegible] بمالند [illegible] خضاب نمایند
خضاب دیگر مجرب **ص** [illegible] دام [illegible] آب
داخل کرده خوب حل نمایند [illegible] دو روز در آفتاب دارند بعده خضاب
نمایند پس از چهار گهری بشویند بعد از آن [illegible] سیاه دو دام خوب باریک نموده
در آب حل کرده خضاب نمایند **خشک کند** جراحت [illegible]
و مجرب است باید چون [illegible] تمام [illegible] بعد از آن این دوا استعمال
[illegible] **ص** [illegible]
بر جراحت [illegible]
باز کنند جراحت [illegible] **فصل ششم** در [illegible]
دوائی که جالینوس گفته [illegible] سنگ دیوانه
[illegible] **ص** سرطان هندی محرق [illegible]
با آب [illegible] **دوائی** که [illegible] **ص** [illegible]
بیرون کنند [illegible] **دوائی** که
در ترقیدن [illegible] **ص** [illegible]
ترقیدن کنند **دوائی** [illegible]

صمغ مصطکی یکدرم مامیران چینی یکدرم حب المومیه ... درسرکه ده رطبی بادام ...
سه درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته هر روز سه درم با گرم ارزن با عسل آن شکر
تری آمیخته با آب گرم بخورند و اگر خواهند با شیر چند شکر تری معقوم سازند و بقدر
نخل بحل آرند **دوائی** جهت صبر و دیس که بعد از تنقیه تمام بحل آرند و عظیم النفع است
صمغ چند بیدستر دو نیم ماشه عاقرقرحا یکدرم شقایق النعمان دو درم اطریلال چهار
درم کوفته بیخته سفوف کنند هر روز یک حصه با آب گرم بخورند و در آفتاب گرم نشینند
و غذا نان با نمک خورند ماهیست و دیگر فد **دوائی** که برای ضربه معمول بنده است **صمغ**
لک مغسول مصطکی قوه دیو نوخینی هر یک هم ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بر نیم
بیضه مرغ نیم برشته انداخته بخورند خذ یک خوراک است **دوائی** برای برص از حکیم
محمد احسن چند گرفته حال بنده اند و سیده **صمغ** بابچی نیم آثار نمک سه یا کوفته بیخته بقدر
کف دست میخورده باشند غذا سوای نان نخود هیچ نخورند **دوائی** بجهت بالش و در آشنائی
خونی دو دو اسابق این دوا **صمغ** بابچی یاو آثار نمک نیم آثار کوفته در آب شیر گاو
تر نمایند و لگد اندازند و هر روز مالیده باشند **دوائی** که غد موی کند **صمغ** آنو حلبه
بذر البنج سپید ناز و هر یک سیر نوره هموار سنگ چله بام سبز شنده و بر بندند **دوائی**
از به جهت حلق شو نماید **صمغ** آهک چند تازه بر روی انفس چندان آب اندازند
و سه روز بدارند پس صاف سازند و بعد پس آن آهک دیگر اندازند و بعد از
سه روز صاف نموده همان قدر آهک دیگر اندازند و بعد سه روز صاف نمایند
پس از زرنیخ اصفر مقدار آن با ریک ساخته اندازند و در آفتاب بگذارند و بر نشه امتحان
کنند پس بصوفه بون را مالند که موحلق میکند و بعد از آن روغن گل طلا نمایند
دوائی دیگر متصرف حکیم علی **صمغ** آهک آب نادیده یکرطل زرنیخ زرد خالص سه وقیه صبر
یک مثقال هر یک را علیحده علیحده لسایند پس یکجا دیگر خلط کنند و آب گرم بقدر الکفایت

اندازند و بیضه مرغ بعد در آن اشکنند و خوب مخلوط سازند و روغن گل سه درم
اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند **دوائی** دیگر خوشبو و مجرب حکیم علی و مع مفاصل
و خاصره و کلیتین و در اورام گرم کند و تحلیل ریاح و تقویه اعضا و تسکین طلا ... نماید
صمغ قوره آب ندیده هم رطل زرنیخ خالص ورقی سه وقیه زرنباد هم مثقال صبر
سقوطری چند بیدستر هر یک مثقال علیحده علیحده بکوبند پس با مشک و سیر دیگر
بسایند تا خوب باریک شود پس بکیرند دو هم رطل و نیم کوب کنند و در آب خوب
بجوشانند و صاف نموده ادویه سحوق بعنی آب سبز شنده و بیضه مرغ عدوی
بشکنند و روغن گل ... مثقال اضافه کرده بر بدن طلا نمایند و از زرنیخ کم کنند
تا قوت نوره ضعیف گردد و موی ابرو لسترد هم زمانی معتده طلا حق بدن باشد
و نفع ... بیشتر ظاهر گردد **دوائی** دیگر دو سه بار ظاهر میکند که چند جا از موم برای
آتشک مجرب است **صمغ** جمال گوته هم علو کرکوه بیخ علو مروارسنگ اجوائن فلفل سیاه
هر یک سه نیم ماشه کوفته بیخته با آب باریک نموده سه برای کانه یک تری با آب شب مانده
بخورند و در میان غیر در داده غذا شیر گاو خالص با برنج سازند لکن قرنابستانی دو دو بر علاج گرم
و ضعیف استعمال ننماید **دوائی** بجهت آتشک **صمغ** شنگرف عاقرقرحا منجیشه سپاه
اجوائن ... همه را کوفته نموده حبها ... بسازند یکی صبح و یکی شام در حقه کشند
دوائی که چون ... **صمغ** ... سفید ... ربع
بخورند ... نیم جزو آب بیخ رطب طلا نمایند **دوائی** که بدن را فربه کند و بیه بهت
سمنه **صمغ** ... زرنباد هر یک سه درم قرقه خولنجان زیره زنجبیل ... خرفه هر
یکدرم ... گندم هر یک هفت درم خرفه سفید ... سفید ...
بهمنین ... خبث الحدید ... خشک ... هر یک ده درم کوفته
بیخته ... شام بخورند ... و باقلی ... گندم و مغز بادام و شکر

اسازند و چون بخورند دوائے دیگر که در سمین عجیب است من ابریشم سفید مقدار
زرنباد و خود گندم تخم خشخاش هر یک هفت درم کوفته بیخته بروغن بریان کنند و
گندم مسلوق سفید ده درم امیخته و با روغن بادام و شکر بخورانند دوائے دیگر که باعتقاد
سمن قوی بی‌نظیر از ان بیح دوا نیست من حب السمنه بود درمی خورانند حب فلفل هر
یکدرم حب محلب زنجبیل قرنفل دارچینی شقاقل هر یک سه درم نخودی سفید و سرخ تخم
خشخاش سفید هر یک پنج درم زعفران نیم درم خولنجان اگر باشد الوه هر یک ده مثقال
مغز فندق کتیرا روغن شیره هر یک نیم من مغز بادام آرد نخود شکر سفید فانیذ هر یک نیم من
عسل منزوع الرغوه نیم من فانیذ را بکوبند و با عسل امیزند و بر آتش نهند تا مختلط گردد پس
فرود آرند ادویه کوفته بیخته غیر از زعفران در ان امیزند و زعفران را در گلاب حل کنند و
باشکر آمیزند و بر آتش نرم نهند و بروغن اندک اندک آمیزند و بجنبانند که حلوا شود پس
این را با سابق آمیز کنند و هر روز پنجدرم بخورند و بعد او بانگ در دهان استحکام نمایند دوائے
دیگر سلعه را که بهندی رسولی گویند نفع میکند من چوبهای سیحی تو بر تو هم طرار گرفته
باب گهر ل نمایند و بقدر نصف نخود در میان کولی کذارند و بعد از سه چهار روز منفجر شده
بر آید بعد از ان مرهم کذاشته علاج نمایند تا به شدن آب برگز نرسانند که بیم مفوت
دوائے در ضعف آن اندک که از خم جراحات الکبر ابادی باشد من شنگرف بوداده
یک نیم ماشه مرم و سوخته چهار عدد سیاری چهالیه یکعدد هموار سنگ بود لعه مليه
تهو تیه بود لعه لال از هر یک نیم ماشه شنگرف هموار سنگ تهو تیه برشته اس بند
بعده مرم و سپاری چهالیه را بسایند بعده رنگ اب نمود و عابین خود اک از
علاج کنیم سرخ ماگر نیم سرخ و قسم اللقد چون تخم بکند اول نان از گندم چهار دانم بیار
نماند و بروغن زرد چرب کرده کوی نان از میان گرفته دوا در ان انداخته گلوله بندد
و بخورد بعد از ان تمام نان بخورند دوائے دیگر که در سمین بغایت نافع است من

دوا لاغر کنند

کیرا مغز بادام نیم آثار شکر هر برابر یکبر نود قدر دو دانق تا اول نمایند و مدا و مت فرمایند
مجرب است دوائے که بدن را لاغر کنند من نخوده تخم بادیان عنب زیره سرخ هر یک چهار
درم چوب لک ثالث مغسول نیم درم مرزنجوش نوره ارمنی هر یک یکدرم کوفته بیخته هر روز
یک مثقال بخورند دوائے دیگر نهل من بطیخ زرد او نوکرد خسطا هر یک دو انگی و تخم مرزنجوش
نیم درم مغسول سنبل و سیس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته تخم دانگ بخورند دوائے
که جبس عرق کنند و مسام را به بندد من مرج ثبتا ق گشنیز عدس عناب و ران تجیبانند
و چون خشک شود و آب او تنها یا با شربت خشخاش خورانند دوائے دیگر که عرق بند کند
من ماز و با قدری سفیده ارزیز با ریک ساخته با روغن گل امیزند و بر بدن بمالند
دوائے دیگر گل سرخ کف را اقاقیا حفض کنند و در روغن گل یا گلاب ساییده بمالند
و همین روغن نفع تمام دارد غذای که حبس عرق کنند بره است و کوشت مرغ
سیم و کوشت کاو و امثال آن هر چه غلیظ بود دوائے که نافع بوی صنان من گل
سرخ بکر طل و سنبل الطیب و سعد و مشک و مرو شیف هر یک یکوقیه کوفته
بیخته در گلاب قرص سازند و وقت حاجت بکار برند در علو بخار دوائے دیگر که
بوی عرق خوش کند من صندل سفید قصب الذریره و پوست ترنج مرزنجوش اشناه
توام اشته یک یکوقیه هر واحد با مجموعه ساییده در حمام بر بدن و زیر بغل باشند
دوائے دیگر توتیا آب نمک شسته خشک نمایند بگلاب و کافور سوده بکار برند
دوائے که نزف خون از جراحت و شریان باز دارد من ابهل قلقطار دم الاخوین
صبر حنین هم لاما نند سر ساییده بسیار تشخفاء باریک ولسفید رسقیه ملوث
کنند و دوائے مسحوق بران پاشند و در زخم نهند و دوائے مسحوق دیگر بالا
پاشیده به بندد دوائے دیگر اعل با هیک و نطع مسحوق جراحت را مسح کنند
پس عنزروت من پشم خرگوش را با سفیده بیضه ملوث کنند و صبر کنند و دم الاخوین

فصل

بسیار باریک سائیده بر آن نسیم باشند و در جراحت اندوه بسته شود و اگر نسیم حاجت باشد در
باریک با خانه فتیلوت عوض آن کنند دوائی دیگر حل کنند و درهم عشره در سرکه حل کنند طلا
کنند و بقدر یک ساعت غسل نمایند مجرب زنگ سبز موم روغن کنند کشن کرده ارمنی دوائی دیگر جهت
از موضع جراحت زائل سازد وانزروت را با سرکه تر کرده بر جراحت نهند یا گل ارمنی بکوبند
پوست بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته با سرکه سرشته بنادق سازند و در وقت حاجت
لعاب و قدری سرکه انگوری سائیده طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول با آب برف نهند
و اگر خشک شود تبدیل خرقه نمایند دوائی دیگر قسط فرفیون جند بیدستر مشک سائیده و در روغن
نرگس روغن سوسن حل ساخته بر بدن بمالند در چند روز تشنج که گشته شود دوائی که
جهت گشادن جراحت موضع گزیده سگ دیوانه بکار آید مجرب زفت یکم طلا جاوشیر در سرکه
حل کنند و زفت با وی البر سرشته ضماد کنند دوائی دیگر برای ورم نرم که اعضا ... دراز
بر گشت بای چشم و روی پدید آید سود دهد مجرب صبر آقاقیا فیلزهرج سعد شیاف ماميثا عنزروت
حضض گل ارمنی طلا نمایند دوائی که دمامیل را نافع است مجرب تخم کتان حلبه هر یک ده درم
اسفیده سائیده چهار درم موم سفید بیست درم بروغن یاسمین ضماد کنند دوائی جهت
انفتاح دمامیل مجرب خمیر ترش ... تخم کوفته اسپغول سلم بروغن گاو چرب ...
هر یک یک اوقیه و نصف لین التین ... حلبه تخم کتان هر یک بیست درم ... انجیر
بزند و بکار برند دوائی دیگر که ورم و دمامیل بگشاید مجرب خمیر نان سه جزو بوره ارمنی
نمک ... سرگین کبوتر سرگین خرگوش هر یک یک جزو بکوبند و بریت ... سرشته بر آن نهند
دوائی دیگر جهت اورام حاره و ورم فرج و قضیب و کنج ران و سایر اعضا الجراحات
است مجرب گل ارمنی بکوبند باریک و در آب بزند که بهر ... نیم جیفه گلنار اسپغول
خمیر نرو سحق نمایند و روغن گل بقدر مناسب اضافه کرده استعمال نمایند دوائی
دیگر جهت کیر جاده ورم سرطان خواه متقرح باشد یا نه ... مرتفع ... مجرب سفیده

اسرب سوخته ... بالسویه بروغن گل و آب خرفه و آب عنب الثعلب لعاب تخم
و آب کدو و یا آب تخم خیار هر کدام که باشد آمیخته بر نهند دوائی دیگر که جهت
سرطان متقرح و حرف حار و حکه و اورام حاره مجرب است دفع تزید نماید مجرب اسرب
را با آب کاسنی سائیده تا غلیظ شود و بروغن گل یا روغن بادام بالسویه ضماد نمایند
و اگر آب گشنیز و آب بادنجان ... نفع تمام دارد دوائی دیگر که در تلیین اورام صلبه
و تحلیل صلابات نافع تر است و قوی الاثر مجرب پیه لطیفه مالیان مغز ساق گاو موم
... بروغن بلسان ... بر عضو نهند ... سازند و ... دوا باید بر عضو تحلیل
کنند بطبیخ خطمی با آب خرف نیم گرم و تکمید ... نمایند و بر بخت ... لازم ... نهند
و چون رخاوت و سستی در ورم پدید آید محللات بر نهند دوائی دیگر جهت خنازیر
مجرب ... حضض ... جزو و آب گشنیز تازه ضماد نمایند دوائی برای دفع ...
مجرب افیون ... صابون روغن کنجد ... صابون را ریزه ریزه کرده در روغن جوشانند
... بر دهن ... حوالی آن ضماد کنند اول وقت بیماری دوا ... این
دوا بموضع ... دوائی که جهت خنازیر و ... اورام صلب سود دارد مجرب زنج
سوسن استخوان ... باریک ساخته ... سرشته ضماد نمایند دوائی جهت خنازیر
... و امثال آن مجرب سرگین گاو خشک کرده با ... خطمی همه باریک ساخته و بهم آمیخته
ضماد نمایند دوائی جهت خنازیر و اورام صلبه مجرب تخم حلبه تخم کتان تخم کرفس یکجا کنند و
ضماد نمایند دوائی دیگر جهت خنازیر که بی جراحت باشد و جهت سلع و غدد ... مؤثر
است مجرب ... درم ... اشق هر یک ... جاوشیر فرفیون هر یک ...
... ارزق چهار درم ... درم حلبه را در سرکه حل کنند و با آب گشنیز ضماد نمایند
و هر سه روز تازه سازند دوائی برای خنازیر مجرب ... نخود چهل درم حلبه ...
... سفید ... هر یک ... درم گل خطمی ... درم کوفته ...

که مجروح و مقرح باشد مجمر که بر سر بالند و از روغن گل مجروح بجمل خرقه تعین کنند از علاج کچلان
دوائی از برای نوره لازم کنند مـ برگ خوخ و عفص و حنا و گل سرخ و سنگ مقرده
با مجموعه کوفته بعد غسل بنمودن طلا نمایند دوائی که موی را دراز میکند و محافظت از ریختن
مـ سنا بید بستیراکه برگ شونیز برگ کلم سرخ برگ آس هر یک پنج درم در آب بپزند و شراب
عفص تر نمایند و در آفتاب نهند و سر را با آب آن بشویند و غسل را کوفته طلا نمایند
از علاج کچلان دوائی دیگر که اورام صلب خون خنازیر و سلعه و امثال آن را بسوزد مـ
سرطان تازه یک [illegible] و ضماد نمایند تا سه روز صبح و شام تازه نمایند بعد سه روز [illegible]
تا توره سیاه [illegible] تخم مناصفه و بکوبند و ضماد کنند از صبح تا شام و از شام تا صبح [illegible]
[illegible] میکند [illegible] دوائی جهت برص مجربات مـ
بلادر [illegible] مساوی [illegible] ضماد [illegible] منقول از جامع
مرحوم دوائی دیگر که خنازیر را سود دارد و اطلاق بلغم غلیظ کند و شیخ گفته که این
دوا [illegible] است مـ [illegible]
دو درم دوائی که بوی [illegible] صندل و [illegible] گل سرخ
و حنا و صبر همه را سائیده [illegible] ضماد کنند دوائی دیگر برای کلف مـ [illegible]
[illegible] تخم خربوزه و دقیق [illegible] اصول [illegible]
و دقیق باقلا [illegible] هر واحد [illegible] سائیده
نگاه دارند و بقدر حاجت [illegible] بر موضع طلا نمایند دوائی دیگر
مـ [illegible] باقلا [illegible] تخم خربوزه هر واحد چهار درم قسط بادام تلخ
[illegible] هر واحد دو درم تخم ترب [illegible]
کنند [illegible] انزروت سفید هر واحد درم همه را باریک کوفته [illegible]
طلا نمایند و [illegible] بشویند دوائی که موی را دراز و سیاه میکند مـ آب [illegible]

[illegible] درم قسط [illegible] چهار [illegible]
[illegible] همه را [illegible] بیست روز [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] دوائی برای [illegible]
[illegible] مـ [illegible] که در شکم [illegible] باشند [illegible]
[illegible] برابر گرفته و در شراب حل نموده طلا نمایند [illegible]
[illegible] استعمال نمایند و نفع کنند دوائی برای برص و [illegible]
[illegible] غلیظ باشد مـ بادام [illegible] برابر گرفته باریک کوفته [illegible]
باشد [illegible] طلا نمایند دوائی که [illegible]
برای [illegible] مـ [illegible]
[illegible] بعد [illegible] شروع [illegible]
[illegible] این
طلا نمایند مـ [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] طلا نمایند
و در موضع [illegible] باشد موی [illegible] دوائی که موی را باریک میکند
مـ [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] سائیده استعمال نمایند فصل [illegible]
[illegible] دوا [illegible] خاصیت [illegible] دارد مـ
[illegible] همه را [illegible] سائیده [illegible]
[illegible] جهت رطوبت [illegible] مـ

دوا که موی را باریک میکند

[illegible] کنند و مصاف دم الاخوین [illegible] یکدرم [illegible] سوخته یکدرم انزروت لوبیت اماد

[illegible] کاغذ سوخته سفید هر یک ده درم [illegible] ساختنند ذرور جبین [illegible]

نزف الدم و جراحت [illegible] من کندر صبر [illegible] هر یک یکدرم سماق زاج سفید دم الا

خوین از هر یک یکدرم [illegible] درم [illegible] مثل غبار ساییده [illegible] استعمال نمایند

[illegible] و مفردات این ترکیب هم [illegible] ذرور برای [illegible] نافع است من

[illegible] سوخته [illegible] سوختن علاوه [illegible] سوخته [illegible]

شود یکبار [illegible] سنگ [illegible] سفید [illegible] جراحت هر یک [illegible] باشد کوفته بیخته ذرور

ذرور که [illegible] خوش [illegible] کند من سعد ساذج [illegible]

هر یک ده درم [illegible] گل سرخ خشک و اطراف [illegible]

و ساذج را [illegible] ریحانی تر کنند و خشک نمود سحق نمایند پس اطراف [illegible]

و گل سرخ ساییده بعد در حمام بر بدن پراکنده کنند تا عرق را [illegible]

پراکنده کنند معمول علویخان ذرور [illegible] جراحت [illegible]

[illegible] دفعه التحام [illegible] بر سلعی [illegible] هم چنان [illegible]

کند از مجربات و از اسرار است من گل ارمنی گل سرخ هر یک [illegible] مثقال

جفت بلوط [illegible] مثقال [illegible] یکدرم [illegible] کنند [illegible] درم کلنار [illegible]

کوفته بیخته باشند ذرور [illegible] در رفع اکله و تخفیف قروح مجرب است من کافور

ربع جزو تخم ریحان [illegible] نصف جزو لوبیت پیاز سوخته دو جزو [illegible] ساختنند

ذرور که بوی عرق منتن را دور کند [illegible] من سنبل الطیب [illegible]

[illegible] سلیخه هر یک [illegible] و اظفار الطیب و [illegible] سنبل هندی [illegible]

[illegible] چهار درم [illegible]

[illegible] ساییده استعمال نمایند [illegible] ذرور [illegible]

[illegible] و الفلفل [illegible] جراحت تازه را من [illegible] دم الاخوین

[illegible] کنند و [illegible] جراحت [illegible] ذرور [illegible] از مجربات [illegible]

من [illegible] ذرور [illegible] ذرور [illegible] من [illegible]

سوخته تازه و سوخته [illegible] سنگ [illegible] هر یک [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] ذرور که نافع است [illegible] من تازه [illegible] درم [illegible]

چهار درم [illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible] استعمال

نمایند ذرور که [illegible] مجرب است من گل [illegible] سفید [illegible] معروف

[illegible] هندی سفید [illegible] هر یک [illegible] مثقال سنگ [illegible]

مثقال سنگ [illegible] گل سرخ [illegible] کوفته [illegible]

شود [illegible] کوفته بیخته [illegible] سنگ [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] سرکه انگوری [illegible] و در ظرف [illegible] نمایند [illegible] سرکه [illegible]

و در سایه خشک کنند و وقت استعمال زخم را با سرکه شسته باشند و قدری از آن

[illegible] و سرکه [illegible] روغن [illegible] کنند ذرور که داغ [illegible]

[illegible] از جراحت تازه [illegible] من [illegible] آب [illegible] کوفته [illegible] قدری [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] ذرور [illegible] جبین مقتول من [illegible]

[illegible] علی السویه [illegible] ساختنند ذرور که [illegible]

جراحت [illegible] و خشک کند [illegible] با سرکه [illegible] العسل [illegible] پس برگ سرو

[illegible] و خاکستر [illegible] و خاکستر [illegible] و خاکستر چوب [illegible]

سوخته [illegible] باشند فصل ششم [illegible]

[illegible] روغن عجیب [illegible] در حفظ [illegible] و [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] من [illegible] هر یک ده [illegible]

[illegible] صاف [illegible] بعده [illegible]

بعده اول روغن مذکور [illegible] مطبوخ [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

روغن [illegible]

اول روغن [illegible] روغن [illegible]

[illegible] من گل شقایق [illegible]

وسنبل الطیب [illegible]

[illegible] روغن خیری [illegible]

وروغن [illegible] نصف اوقیه [illegible] ونصف اوقیه [illegible]

در ان روغن [illegible] روغن که موی ابرو [illegible] داء الثعلب

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

جهت ... شده روغن از آن زیره ... تخم مرغ ... اجزا ... طلا و روی
جوشانیده بالای آتش نگذارند و زیر بالای آن چیزی از آن جدا نگذارند تا روغن از آن بچکد
یا در آفتاب نهند در ظرف پاکیزه و زیر آن ظرفی بالا نهند و در آفتاب بگذارند تا روغن
از آن جدا شود روغن دلیو دار از مخترعات حکیم علی شارح قانون است و در علاج
جراحات به منزله خرق عادت است خصوصا در جراحات تازه بالکل بر موضع زخم
... شدن این روغن بر زخم نهادن مانند ... مرهم و ... [illegible]
... مندمل کند و اگر ... روغن ... بگذارند و در یک روز
به بیضه با گوشت ملتحم شود و در کتاب گنج بادآورد می‌نویسد که این روغن را حکیم
جهت عرش آشیانی در راه کابل در حینی که ... ساخته اعضا ...
آن پادشاه جنت بارگاه دلیو مند شده بود از مالیدن آن در عرض سه شبانه روز
صحت یافت آن حضرت ... و حکیم عنایات بسیار ... فرمود و حکیم
... در تجربات خود نوشته که یکی را واقع شده که افتاده و در زخم ... آمده و از کمر تا ...
نوبت رسیده خواهش نقل روغن دلیو دار ... فرمودیم و بر روغن دلیو دار ...
اعضا و بعد از آن مالیدن روغن گل امر کردیم ... روز ... کامل
... کنند ... دلیو دار اصل السوس ... [illegible]
... گرفته ... سقف ... ساختند ... آب
... کنند ... رطل ... ثلث رطل آب صاف ...
... مثقال ... شود ... بجوشانند ... آب مذکور ... [illegible]
... بر دارند و دیگ ... قسم ... آتش ... شود و آن نقل ...
در همان ... [illegible] ... روغن
... [illegible] ...

... جذب شود و در اخراج ... روغن ... و اگر هم چنین ... سرد ...
روغن صاف از بالا بر دارند و ... در شیشه ... کنند صواب است و قوت این
روغن تا یک سال میماند و حکیم علی در مجربات خود نوشته که ... در مفاصل و ...
... ده مثقال ... و پنج مثقال ... اضافه ... اجزای ... مذکوره کنند بهتر باشد
و اگر احیانا ... بسیار ... جراحت و قرحه ... متعفن شود قدری کافور
در این روغن حل کرده قلیلی از آن استعمال میکرده باشند نافع آید روغن ...
... منقول از بیاض ... مرحوم ... برگ ... برگ ... برگ ...
... هر کدام یک سیر روغن کنجد ده سیر روغن را بر آتش گذاشته هر چهار برگ ساییده
... روغن مسطور چوب سوخته به استعمال آرند روغن هندی ... شیره
برگ نیم یک پاو روغن ... یک پاو کندر ... هلیله زنگی ...
چوبه ... نیم ... هفت ... همه اجزا را سوده ...
داخل ... حل نمایند و ... تا آتش نرم بجوشانند تا شیره
خشک شود و اجزای سوخته سیاه فام شود پس از آتش فرود آورده ...
... طلا نمایند ... روغن ... جهت جمیع اقسام زخم و ناصور
... ورم ... مجرب و محلل اورام بارده و مقوی اعضا است ... دلیو دار
... کات سفید ... سنگ ... [illegible]
... سیر ... [illegible]
چوب ... هلیله ... [illegible]
... مغیلان ... برگ حنا ... [illegible]
... سیر ... برگ نیم تازه ...
برگ ... روغن کنجد ... برگ حنا ... دلیو دار

تر است انقوزه خوب از اصل السوس و دوده چهار تولیت درخت مغیلان این
مو زیر چشم تخم حلیله زرد و بلیله آمله چوب چینی مجموع را اضلاع کرده با چهار من آب صاف بجوشانند
تا یک من آب بماند صاف نموده نگاه دارند و باقی ادویه را کوفته با آب برگ نیل و آب
بان و روغن کنجد و آب سبز را آب بسوزد و روغن بماند انگاه در ظرف چینی … شیشه
نگاهدارند و در کات و در آن بعد سرد شدن اندازند و باحتیاط بر نهند تا روغن سوخته نشود
و در اثنای پختن لخلخه حرکت داده باشند روغن دیگر قلیل الاجزا که صاحب تحفه تجربه
نموده و گفته در النعام زعفرانی تازه بهتر از نسخه اولیست من نخ بهک و پلو و آمله
چوب تولیت درخت مغیلان زرد چوبه بالسویه چهار چهار مثقال کوفته با روغن …
… و تخم کتان مبکر نو شش مثقال و … من بجوشانند تا … الیم بجوشانند
… کف نکنند تا آب بسوزد و بس صاف نموده استعمال نمایند روغن گندم و جو شعیر
… بار اصحو مفید باشد محلل و ملین … و حرارت را ساکن گرداند و اورام
حلیه و اورام حار را نافع است طریق آن چند نوع است یکی آنکه بگیرند گندم سفید یا جو
پاک کرده گل … و در شیشه کنند و مطین گردانند و در … آن شیشه قدری لیف خرما
نهند و ظرفی را در میان سوراخ کنند و شیشه را سرنگون در آن سوراخ بنهند چنانکه
سرنگون شیشه در آن سوراخ محکم باشد و سر شیشه اندکی از سوراخ بیرون آمده باشد
و ظرفی در تحت آن بنهند و آتش … در آن ظرف در حوالی شیشه کنند و دوم بر بندند
… آتش فرو … روغن منقطر شود و نوع دیگر آنکه گندم یا جو پاک کرده بر سندان …
… نهند و مطرقه … تا روغن … گرم بر روی آن کنند تا جوش زند و …
که روغن از روی بیرون آید بردارند و استعمال نمایند و نوع دیگر آنکه گندم درست
کوفته در قرع و انبیق کرده … آهسته آهسته بکشند تا روغن بچکد روغن برای قوبا
و بس مجرب است من سیماب … روغن … سیماب



بگلی شود … اضافه نمایند بعد از آن روغن انداخته … کنند و …
حاجت بکار برند روغن جهت ناسور جراحت … روغن کنجد بجوشانند
ناسور … سوخته شود بعد از آن صاف نموده یک مثقال شنگرف … داخل نمایند تا
مرهم شود و داخل زخم نمایند ان شاء الله تعالی بعد از پنجاه روز به شود روغن سمسم … حکیم
عماد الدین محمد … من … بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب السمنه مغز … دانه
مغز بادام شیرین از هر یک سه درم مغز فندق مغز … مغز تخم … دانه از هر یک چهار درم
مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا از هر یک … درم چوب
چینی ده درم موم کافوری پنجاه درم … تازه صد درم علی الرسم مرتب سازند
بعد از آنکه بحمام رفته باشند … باشند … حرارت حمام …
… روغن … موی را از …
نگاه دارد … من … آب … روغن … جزو با
… بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و قدری لادن در آن اندازند …
… روغن که جهت درازی موی و سیاهی آن … و سقوط کند …
از مجربات است من … تخم … ده درم … سه درم …
کوفته … آب … رطل …
…
کتان … هر یک ده درم سه روز …
… صاف کرده … روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند روغن مانع ریختن موی که از علت
… مجرب است و چون موی … داء الثعلب برآید استعمال این
روغن کنند موی … سیاه … من … شش مثقال برگ مورد پانزده مثقال …
صد مثقال آب بجوشانند تا نصف … صاف نموده و … مثقال

روغن بخور بجوشانند تا روغن بماند پس سی مثقال لادن در ان حل کنند روغن فتح حکیم
علی که در حفظ شعر از سفید شدن و دراز و سیاه و انبوه کردن بی نظیر است من برسیاوشان
[illegible] بلیله سیر کوهی ساق [illegible] مصطکی برگ [illegible] لادن پوست انار [illegible] پوست بلیله
[illegible] یک جزو پوست بلیله [illegible] برگ سه جزو [illegible] پنج جزو برگ [illegible]
جزو [illegible] کوفته [illegible] بیک شبانروز در آب [illegible] باتش نرم [illegible] دو او
[illegible] خوب [illegible] وصف کنند اما [illegible] دارد و همراه [illegible] باشد پس از روغن
[illegible] پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده باتش نرم بجوشانند و [illegible]
باشند در آخر [illegible] بسته [illegible] اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی نهند و
بعد از ان روغن را خشک [illegible] و هم چنان نگاه دارند [illegible] احتیاط کنند
هم آب [illegible] روغن [illegible] روغن که بجهت [illegible] زخم و بر آوردن گولی
و حلقه زره و پاره چوب و استخوان شکسته که در زخم آمده مانده باشد نظیر
ندارد [illegible] من برگ [illegible]
برگ جنگلی [illegible] روغن [illegible] خوب [illegible] در روغن [illegible]
و بر آتش [illegible] پس [illegible] بعد از ان فرود آورده
[illegible] نگاه دارند تا که [illegible]
پس روغن خالص بگیرند و نگاه دارند از بیاض عم مرحوم روغن جهت جراحتی که
در دست و پا بهم میرسد [illegible] ده توله سفید و چهار توله [illegible] اعلی است توله [illegible]
بگیرند هم [illegible] روغن [illegible] سفید [illegible] و بعد از
یک ساعت [illegible] و بعد یک ساعت دیگر نمک انداخته فرود آرند [illegible] که
در دست [illegible] و پای [illegible] باشد این روغن جرب نمایند و
بر روی آتش [illegible] گرم سازند [illegible] بر آتش [illegible]

نرم میکرده باشند روغن طلا منقول از بیاض عم مرحوم من تیزاب دوازده دام را در
ظرف [illegible] نمک طعام ده نیم مثقال را جوش کنند که در ان ریخته و این شیشه را به موم مضبوط
کرده سه چهار روز نگاه دارند بعد از ان صاف [illegible] در شیشه دیگر کنند که [illegible] در ان
ورق طلا ده نیم مثقال داخل نموده دهن مضبوط کرده نگاه دارند تا ورق طلا حل شود بعد
از ان طلای محلول را در پیاله چینی که مقعر باشد بگذارند پس از ان در ظرف سفالی آب
انداخته پیاله بر سر ان [illegible] بند کنند و گل حکمت نمایند [illegible] که آب تا نه پیاله برسد
و زیر ان آتش ملایم کنند تا حدی که تیزاب خشک شود بعد از ان بردارند و در جای نمناک
نگاه دارند و رطوبتی که از ان ظاهر شود جدا کنند و هر روز چنین میکرده باشند تا رطوبت
نبود و تمام نمک آب شده از و جدا شود این آنکه حاصل شده باز در پیاله نموده [illegible]
رطوبت از و جذب کند باز در شبنم بگذارند و رطوبتی که از و جدا شود باز [illegible] خشک
کنند تا سه مرتبه بعد از ان بردارند و طریق استعمال او آنست که بر کیفه زخم یا ناصور
خطی از این روغن بکشند زخم با التیام آید باید که اندرون زخم نرسد و ناصور و زخم کهنه
و تازه را عجیب الفعل است فصل پنجم از مقاله نوزدهم در مرکبات [illegible] سفوف خنازیر من
زیره [illegible] مصطکی شکر مساوی گرفته شربتی [illegible] از یک مثقال تا دو درم بدهند سفوف
شاهتره که اهل شام بجمیع اقسام جرب استعمال میکردند و طبری نقل کرده که بعد
از تنقیه و فصد و اصلاح غذا کار می آید من [illegible] سه درم و ثلث [illegible]
بجذام شاهتره خشک ده درم کوفته بیخته با سه چند شکر آمیخته [illegible]
استعمال نمایند شربتی سه درم تا پنج درم بقدر طاقت سفوف که بلدغ عقارب نافع
است من ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا بالسویه سفوف سازند شربتی
از یک مثقال تا دو درم سفوف که برای جذام صاحب [illegible] بسیار ستوده من [illegible]
[illegible] سفید [illegible] بابا روغن و برگ [illegible]

باجی همه اجزا را کوفته بیخته برو احلیلیا و البری [illegible] حصه کنند
سفوف اگر یک حصه صبح و یک حصه شام بخورند و غذا دال نخود بی نمک و نان نخود بی نمک [illegible]
[illegible] نمک باید داد سفوف برای جرب و سعفه و سولاک و آن [illegible]
قسم که [illegible] باشد بسیار مفید است خصوصا العوارض [illegible] تنقیه و [illegible] بالتجربه نمود من هلیله [illegible]
چهار ماشه هلیله کابلی سه ماشه بلیله [illegible] آمله ده ماشه شاهتره سه ماشه
[illegible] ده ماشه گل سرخ شش ماشه ریوند چینی پنج ماشه سنا مکی هشت ماشه
هلیله سیاه ده ماشه کوفته بیخته بوزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند [illegible]
[illegible] سفوف با آب نیم گرم وقت نماز صبح بخورند سفوف جهت برص من [illegible]
[illegible] بابچی [illegible] نیم پاو هر دو را کوفته بیخته مثل سرمه ساخته هر روز بخورند
[illegible] با آب بخورانند و غذا [illegible] نان بی نمک و روغن ندهند سفوف جهت
برص از مجربات شاه عطاء الله مرحوم من [illegible] بابچی [illegible] سوخته نیم پاو هر
دو کوفته بیخته سفوف سازند و هر روز شش ماشه تا نه ماشه همراه [illegible] بخورانند
[illegible] پرهیز کنند و در اثنای خوردن این سفوف باین گولیها طلا می
[illegible] باشند [illegible] جهت [illegible] کوفته بیخته با آب لیمو خمیر کنند گولیها ساخته نگاه دارند
وقت حاجت با آب لیمو ساییده طلا کنند دیگر جهت سرخ باد المفاصل معمول و مجرب صاحب
تجارب و تکلف نمی کند من [illegible] زیره [illegible] نیم [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] سفید [illegible] سورنجان
[illegible] اول [illegible] بخورد [illegible] دو درم [illegible] بعد یک جزو [illegible]
زیاده باشد چنانچه اگر بخورد یک درم [illegible] زیره دو درم علی هذا القیاس [illegible]
یک درم [illegible] هفتاد درم شکر [illegible] همه را نرم کوب کرده نگاه دارند [illegible]
حاجت لطفل از یک ماشه تا نه ماشه [illegible] در آب [illegible] وقت صبح صاف [illegible]

[illegible] قوت [illegible] طفل [illegible] باشد و اگر این عارضه [illegible] ورم
زیاده [illegible] باشد و جای [illegible] شده باشد نفع این دوا [illegible] برگ حنا ساییده
کنند سفوف برای سرخی چشم من [illegible] ده جزو زعفران [illegible] جزو کوفته
بیخته سفوف ساخته هر روز دو درم بخورند سفوف مسهل خفیف و غریب منقول
از خط [illegible] رحمها الله من سناء [illegible] را مساوی [illegible] نمایند و هر چند [illegible]
کنند [illegible]
[illegible] البلادر [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] گرفته
[illegible]
[illegible]
[illegible] آب خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
فایده می نماید [illegible] لازم است که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل دوم [illegible] صبغی [illegible]
[illegible] کنند من [illegible]
کنند صبغی دیگر [illegible]
[illegible]

پس استعمال کنند صبغی دیگر اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه انگوری
بخیسانند پس بسایند و نوره و کبریت زرنیخ و سیلطوج هندی بر آن آمیخته طلا کنند بعد
از آن بسرکه و نورق بشویند صبغی که بهق اسود سفید گرداند و برنگ بدن آورد من کندس
قسط هر یک ده درم تخم ترب ده درم بسرکه کهنه بمالند صبغی که نشان آبله و جراحت را
برنگ بدن آورد من مردارسنگ سفیداج [illegible] نخود آلو برنج استخوان پوسیده
مغز تخم خربوزه حب البان قسط کوفته بیخته بلعاب حلبه و تخم کتان شب بمالند و صبح
از سبوس جو آب گرم بشویند صبغی دیگر که رنگ را سرخ کند من زعفران قوه کندس
و مصطکی مساوی کوفته با آب بلبوس سرشته [illegible] بمالند و صباح با آب گرم بشویند
صبغی خلوقی مصطکی نیم جزو ورق نیل زعفران زنجفر هر یک یکجزو خون سیاوشان
اربعه جزو [illegible] بسایند [illegible] صمغ عربی [illegible] کنند [illegible] دیگر [illegible]
و آنگاه بر کتف و دست و پای نهند لغایت خوش رنگ میگردد صبغی زرین زعفران
ربع جزو ورق نیل خون سیاوشان زاگ زرنیخ حنا قلقطار هر یک جزوی نوشادر
برابر همه چون سرمه بسایند و در شیردان بزغاله کنند یا در رحم [illegible] درخم
چون قندیل [illegible] تا حل شود و اگر زیر زبل تازه دفن کنند هر روز زبل تازه
کنند تا حل شود [illegible] و بعد از آن آلو [illegible] آب حصرم که [illegible] دیگر
انگشت آنگاه چون حنا بر دست نهند مثل زر گردد صبغی طاوسی [illegible]
[illegible] نیم مثقال قلقدیس [illegible] مثقال توبال [illegible] مثقال با آب [illegible] کنند
و بر دست نهند و یک ساعت بگذارند و بشویند صبغ قرمزی یعنی نفسجی من
لاجورد [illegible] یعنی روناس و وسمه هر یک جزوی زعفران مصطکی هر یک نیم
جزو [illegible] صمغ عربی [illegible] کنند و بر دست و پای نهند [illegible] لطیف [illegible]
فصل یازدهم از مقاله نوزدهم در مرکبات ضماد [illegible] ضماد ثالیل که مجرب است

وارنج برکند من زرنیخ زرد سوده آهک آب ندیده [illegible] موی بکوبند و ضماد
[illegible] منفصل بگذارند زرنیخ بردارند و اگر [illegible] نباشد دیگر باره همین ضماد
کنند و بجای آهک [illegible] همین عمل کنند ضماد دیگر جهت جرب از شرح حکیم علی
من زنگار یکدرم حنا دو درم [illegible] را سائیده بروغن تخم کتان خمیر کرده [illegible]
و بر جای صاحب جرب خضاب کرده بخوابانند صبح بشویند [illegible] ضماد
دیگر جهت جرب رطب من مغز بادام تلخ سنای مردارسنگ هر یک سه درم [illegible] ده درم
بسرکه و روغن گل یا روغن زیت ضماد کنند ضماد خنازیر و سایر اورام بطیء التحلیل
[illegible] را نیز نافع است من تخم سوسن آسمانگونی باریک ساخته با مرهم داخلیون سرشته
ضماد نمایند ضماد دیگر جهت خنازیر بی حرارت شود و جهت سلعه لغایت موثر است
من سکبینج سه درم مقل چهار درم حلتیت اشق هر یک یکدرم جاوشیر فربیون هر یک
نصف درم [illegible] ده درم [illegible] بسرکه حل کنند ضماد کنند ضماد دیگر که تلیین و تحلیل
ماده خنازیر بجذب خون و تسخین موضع باعتدال کند من زنگار دو درم تخم حلبه
سه درم [illegible] خاکستر چوب انگور هر یک یکدرم [illegible] کاو خشک
هر یک ده درم [illegible] درم کوفته بیخته [illegible] و موم روغن [illegible]
مرغ [illegible]
آمیخته بر موضع خنازیر نهند ضماد دیگر که چون [illegible] ضماد کنند خنازیر را [illegible]
[illegible] بتحلیل برد من گندم [illegible]
[illegible] ضماد کنند ضماد [illegible]
[illegible] من [illegible] صندل سفید مساوی در عرق لیمون حل [illegible]
[illegible] ضماد نمایند ضماد برای [illegible] من [illegible]
مساوی گرفته سائیده [illegible] ضماد نمایند ضماد دیگر اسحاق [illegible]

را مازو موم حنا زیره اسفنج دانه من زفت بجو بالش نرم بگدازند و یک درم
پنج کلم سوخته داوی یا مقیر بادام آمیخته شود ضماد کنند ضماد داء الثعلب من
موی بز سرخ سوخته و صدف کوکو بالسویه بروغن زیتون سرشته اول که بیمار
واستان با [illegible] غسل بسیار مالیده بشویند پس از آن دوای مذکور بمالند ضماد داء
الثعلب و داء الحیه مجرب صاحب تحفه من کندر [illegible] شیطرج هر یک جزوی [illegible]
دو جزو بروغن زیتون بر نهند ضماد دمل من میویزه سایه چهار دام تخم کتان حلبه
از هر یک [illegible] درم موم سفید بیست درم بروغن یاسمین ضماد کنند ضماد سعفه
فرق سر نافع است من نمک سوخته زاج سوخته و دردی زیت مازو [illegible] به مقدار سنگ
را او نیز ضماد کنند ضماد دیگر جهته سعفه که بر روی اطفال باشد من کافور طوطیا
[illegible] هر یک یک درم گل سرخ دو درم موم سفید دو نیم درم سفیده ارزیز [illegible] درم
روغن گل ده درم موم را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته بآن بیامیزند
و ضماد کنند ضماد که سلعه و جمیع جراحات را نافع بود من لادن مازو مقل موم سرخ
خانه مگس عسل علک البطم مساوی ادویه سرشته ضماد کنند ضماد دیگر که سلعه را منفجر
سازد و مغنی از استعمال حدید است من گندم [illegible] ورق و قلی یک [illegible]
در شیر میش خوب بجوشانند که مثل حلوا شود ضماد کنند و اگر [illegible] قدری
و قدری توبال مس مسحوق بیفزایند [illegible] بسهولت منفجر [illegible] معالجات
[illegible] ضماد سنا جهت جرب که مجرب است من سنا مکی اهلیلج [illegible]
سفیده قلعی بالسویه بروغن گل و روغن بنفشه آمیخته بر نهند ضماد دیگر [illegible]
ورم [illegible] و جمع کند من تخم خشخاش بکوبند و در شیر بپزند و [illegible]
مرهم شود پس بگیرند گل سرخ و قدری زعفران و همه را بروغن که موم مصفی
در آن گداخته باشند آمیزند و ضماد کنند ضماد دیگر در زمانیکه ورم بسیار باشد

یا در عضوی شریف بود و دمل بسیار بود استعمال نکنند [illegible] من حی العالم [illegible]
در شراب جوشانیده ضماد کنند ضماد که چند جا از معده [illegible]
که جهت جرب مجرب است من گوگرد آنقدر که [illegible]
یک توله [illegible] ساییده [illegible] در روغن [illegible]
بر عسل [illegible] چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از آن حنا [illegible]
نمایند سه روز هم چنین کنند بفضل الهی بر طرف شود [illegible]
بکار برده و در فصل تابستان نکنند و [illegible] بسیار داشته بهتر [illegible]
ماده پخته را شور نافع کند [illegible] صاحب علت از شکافتن ابا کند من عسل بلادر
زفت [illegible] مساوی [illegible] را در ظرفی کنند و بر آتش نهند تا یکسان شود و بر نهند هم
روز بگدازد ضماد دیگر آنکه آب مازو [illegible] ضماد کنند ضماد دیگر
[illegible] مثقال بکوبند و [illegible] مثقال در آب گرم بگذارند [illegible]
و هم گرم بر نهند ضماد دیگر دمل و اورام [illegible] من بوره ارمنی [illegible]
کبوتر و سرگین خروس هر یک [illegible] سه جزو [illegible] بر نهند ضماد دیگر
که تلیین ورم [illegible] و عرق النسا و سوخته و انواع جراحات و خنازیر را نافع
است من انیسون زیره هر یک نصف قسط [illegible]
حلالادن سیاه هر یک قسط [illegible] کهنه حل کنند
پس بگدازند [illegible] علک البطم هر یک چهار رطل موم [illegible] رطل و نیم آمیخته ضماد
ضماد دیگر که کثیر المنفعت است من [illegible] اکلیل الملک حب الغار [illegible]
مرزنجوش [illegible]
زیره [illegible] تخم کرفس [illegible] رطل [illegible]
روغن سوسن روغن [illegible] ضماد دیگر که تلیین صلابات نیز نافع

بطریه الیان مغز ساق گاو موم ... همه را بروغن ...
بلعاد زند ... عضو ... از وضع دوا باید که عضو متطلین بطبخ خطمی با
باب ... نیم گرم کنند ... ضماد نمایند و ... تخت متطلین لازم دانند و هرگاه ماده
وسستی ... ورم ... محللات برنهند ضماد دیگر که در انضاج دمامیل ازاد وبه قوه
... ضماد ... صلابات را تحلیل کند و حکیم علی میگوید که بر جمیع ضماد ملاک
اکنیل ... باب من بلعو برگ خطمی ... و در گلاب بزند تا مثل خمیر شود
... ورم ... در ورم نهند و عجایبات مشاهده کنند
ضماد دیگر در انضاج دمامیل و انفجار آن من تخم کتان حلبه هر یک یکدرم تخم مرو کوفته
... بروغن گاو هر یک ... و نصف خمیر ... و فیه شیر ... همه را در
شیر ... برنهند ضماد دیگر جهت تحلیل اغفا من کبریت سرگین گاو حلبه هر یک
جزوی کوفته بیخته با آب کرفس سرشتند و ضماد نمایند ضماد دیگر بلیغ النفع من زرنیخ
زنجبیل فلفل هر یک یکجزو ... نیم جزو سحق کنند با آب کشنیز و ضماد کنند ضماد جهت
ورم من سعات گل ارمنی خطمی ماش ... صبر هر یک ده درم ... شبث ... بطارقلن
و فاق کنند ... زعفران هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب ... سرشته ضماد
نمایند ضماد دیگر از برای ... و ... من ماش ... درم لادن ده
درم زعفران ... درم گل ارمنی ... درم ... برگ مورد و عرق گل و آب برگ کرفس
سرشته ضماد کنند ضماد دیگر سعات گل ارمنی هر یک ده درم صبر مر هر یک یکدرم
و نیم کوفته بیخته با آب سرشته ضماد کنند ضماد دیگر که تعب دور کنند و ... و عرق النسا
مفید است من روغن ... روغن سوسن یک رطل و نیم موم روغن ...
هر یک یک رطل فلفل ... هر یک ... و فیه ... و فاق کنند ... ببطم ...
... یک ... ضماد که عضو را از ... منع کند و تحلیل ورم نماید من آلو خوبا

سوی آن ... آب کشنیز ... ضماد کنند ... سایش ... بروطی
از روغن گل و موم ساخته در گرما نیم گرم استعمال نمایند ضماد که خار و غیر آن را برآورد من
بیخ نی ... کوبیده ... سرشته ضماد کنند ضماد قبل از ورم کردن ...
... جذب کند من ... الفار ... مشوی ... کرسنه هر یک جدا
جدا کوفته ... سرشته ضماد کنند ضماد جهت ... من آلو با قلا ...
... بالیوبه ... بیخته ... سرشته ضماد نمایند
ضماد که ... برکند من ساجی ... سنید ... کنجد ... کوفته
... ضماد ... بالانی ... هرگاه ماده بطلع
... موضع را بروغن گاو ... کنند ... آن برگ ... نرم باشد
نهند ضماد دیگر صابون ساجی ... نوشادر شنگرف برابر ساییده با روغن کنجد
... موضع ... طلا کنند ... اصلاح ... آن
... ضماد دیگر ... عمل کند من افیون سم الفار ... سیجی دوده ...
کوفته بیخته با ... طلا کنند دیگر ... نوشادر ... روغن
کنجد طلا کنند دیگر جهت انفجار خنازیر و ورم ... مجرب است ... و ورم
... من ... جزو ... ارمنی ... جزو ... گل
دو جزو قند سیاه ... اجزا را کوفته ... بیامیزند ... نیم
گرم ... ضماد ... کند من اشنان ... با قلا ... حمص بادام
... تخم خربوزه تخم خیار ... برابر اجزا کوفته
... عسل ... طلا نمایند ...
ضماد برای ... من ... کرسنه ... اشنان ...
کوفته ... شکر طبرزد ... وزنجبیل ... فلفل ... قدری فلفل

همه را باریک سائیده در سرکه در آن خلخل خوب سائیده باشند در لعاب اسبغول حل نموده بر
آنجا نهند و ضماد نمایند و در مدت قلیل زایل کند مجرب است ضماد آخری انظرون و شیح و مر
و کبریت زرد برابر اجزای گرفته در سرکه سائیده یا با آب قدری قلیل ضماد نمایند تا ورم
بنشیند ضماد مجرب من آرد ماش و آرد جو و آرد باقلا و آرد عدس کبیر و همه را برابر سرکه
و آب جمیز بهم بخته برای ورم و دبیل ضماد کنند ضماد برای قرحه بعد آمدن من زرد
چوب و تنبول باشد سیده لکری آتشی باشد تنگات بغدادی بیخ ماشه کوفته
بیخته در روغن کنجد حل نموده ضماد نمایند ضماد برای سرطان مجرب است من عدس
پوست انار کبیر و قند کهنه با آب سحق نموده استعمال نمایند لیکن باید اول که سرطان
شق حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از هر دو ابیح باید نهاد این نفع می‌بخشد
ضماد جهت قرحه که با اعضای رسیده باشد من سیده اهله زرد چوب تخم لواز حالم
ایلوه جالون خشت کهنه برابر گرفته در آب سائیده در روغن کنجد آمیخته نیم گرم
نموده ضماد نمایند این ادویه نسخه از جامع عم مرحوم منقول شد فصل گزندگی هوام
از مقاله نوزدهم در مرکبات طائفه طرحه که اگر در خانه بکستر بود دود کنند هوام
و حشرات بگریزند من چوب انار و پوست آن و بیخ سوسن و سرو و سیم
گوزن و اظلاف جانوران و مقل و سکبینج و انگزه و برگ غار هر یک بقدر گرفته
مجمع در آب شحم حنظل نموده خشک کرده بکار برند دیگر بعو ینه در رفتنه در خانه به
گسترند حشرات از خانه بگریزند دیگر پیه سائیده شاخ گوزن شونیز هر یک مکتوع به
پوست خانه گستر مرغ اسفیداج برنگ [illegible] بیامیزند و بسوزند دیگر برگ صنوبر
شونیز برابر الیخ پوست بیخ لفاح هر یک یکدرم بعو ینه دشتی و کوبت هر یک
[illegible] درم موی بز [illegible] درم عفص چهار درم با گوگرد بیامیزند و بر آتش چوب زر
بسوزانند و آنچه بر زمین ریزد باید گستردن طرحه مارات از اظلاف و شاخ

گوزن

گوزن گوگرد موی آدمی سکبینج زفت مقل و دهارد و از هر یک قدر مناسب گرفته
بسوزند و مسکن را به بیخ خشک و آب نوشادر بپاشند و هر کانیف بسوزند
و بچکاند جهت خواب ... طلا دیگر باد فرنگ من [illegible] کفه هر یک یکدرم
برابر الیخ نیم درم روغن گاو ده درم همه را در طاس انداخته در سه چوب نیم [illegible]
بسیار سحق نمایند و هر روز طلا نمایند طلا دیگر مجرب حکیم کمال الدین حسین نافع
آتشک و جرب تر و خشک من قسط و زراوند و نوادر سیاه ورق و دهن سیماب سیران
جنس کنند تش بوره منوار سنگ هر یک پنج مثقال پیه مرغابی روغن گل هر یک بقدر
کفایه پیه را در روغن بگدازند و ادویه کوفته بیخته با آن آمیزند و لیپ بر بدن مالند
وقت حمام روند طلا دیگر که بشره را پاک کند و نمونی که بر روی پیدا شده باشد
ببرد من جو مقشر نیم کوفته در باتیه کنند و بر سر آن شیر تازه دوشیده رطلی
پس بجوشانند چنانچه از شیر نماند و بیرون آرند و خشک کنند بعد از آن بکوبند
و او زنوکه عبارت از زرد چوب است و کتیرا هر یک سه درم بکوبند با آن خوب خشک
کرده و بیز ند بکیرد و بر والس شند سفیده تخم مرغ و طلا نمایند بر روی و بعد از ساعت
بشویند و باتیه تمالند طلا دیگر برص موی من مازریون بوره عربی سیاه و فلفل
در سرکه بپزند پس مقداری انظرون در آن و براده آهن و کف دریا بسائیده
در وی بیامیزند تا غلیظ شود پس موضع را با نطرون بشویند و این دارو با ایشان
بر آن موضع در آفتاب بکرر طلا کنند و صبر نمایند تا آبله کند پس آب آبله
بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود پس دیگر باره طلا کنند طلا دیگر که بالخاصیه
نفع کند موضع برص را من بخون مار سیاه و ... کنند پس عسل بلادر طلا نمایند
و بگذارند تا قرح شود اما تو ... قرحه نمایند طلا دیگر که بالخاصیت نفع کند
برص را ببرد من شیطرج ... حفص ... شونیز کل ... شونیز

بزنج زنگار و موم و هریک بگیرد و مرهم بکوبند و بخون [illegible] سرشته و طلا نمایند دیگر تخم ترب [illegible] کرفس
شونیز [illegible] شیطرج زرنیخ سرخ و نانخواه [illegible] سیاه و پوست جوز [illegible] هریک
جزوی کوفته بیخته بشراب سرشته طلا نمایند طلا دیگر مجرب باب مجرب است
من زرنیخ [illegible] طلا در آفتاب [illegible] با سرکه [illegible] تخم ترب شیطرج [illegible] همه را کوفته
بیخته با سرکه کهنه سرشته طلا کنند طلا دیگر مجرب [illegible] جهت برص من شیطرج
هندی [illegible] سرمه [illegible] مثقوب [illegible] زعفران خبث الحدید
[illegible] در سرکه [illegible] زبد البحر [illegible] فلفل سیاه فیل زهره
[illegible] خبث النیل [illegible] توبال استخوان [illegible] سوخته [illegible] موضع
سوخته هریک [illegible] اجزا کوفته [illegible] با سرکه [illegible] تا چون مرهم شود
بعد از آن با خون مار سیاه و خون خفاش [illegible] هر موضع برص [illegible]
طلا کنند طلا برای [illegible] من تخم [illegible] زهره [illegible] اجزا برابر کوفته موضع
[illegible] با سرکه [illegible] بعد از آن سفوف مذکور را با آب طلا کنند [illegible]
روز بر طرف شود طلا سعد منقول از بیاض خود عم مرحوم من فیل [illegible]
چوب [illegible] در روغن [illegible] بگذارند طلا جهت دفع بهق اطراف من
اقاقیا [illegible] سعد شیاف مامیثا [illegible] گل ارمنی زعفران حضض [illegible]
بیخته با سرکه و آب عنب الثعلب طلا کنند دیگر جهت برص [illegible]
بوره ارمنی [illegible] کوفته [illegible] با سرکه طلا کنند طلا [illegible]
که بعد از تنقیه بدن بکار آید من [illegible] آب ترمس [illegible]
طلا نمایند [illegible] بالسویه تخم کتان و حرف و حنظل با هم کوفته با سرکه طلا [illegible]
[illegible] شراب [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] دیگر روغن [illegible]

[illegible] ساییده با هم آمیخته ضماد نمایند [illegible] مجرب است دیگر زرنیخ [illegible]
هریک جزوی [illegible] با سرکه [illegible] حل کرده [illegible] کوفته [illegible] سرشته طلا
نمایند دیگر برای نبات اللیل شیاف مامیثا [illegible] تخم [illegible]
یک دو درم [illegible] اقاقیا [illegible] درم خطمی [illegible] اکلیل الملک هریک چهار درم کوفته بیخته
با آب طلا نمایند و اگر این عارضه [illegible] حامله باشد [illegible] و دیگر
جهت بهق ابیض من شیطرج [illegible] تخم ترب [illegible] خردل با سرکه [illegible] نمایند [illegible]
آفتاب طلا کنند طلا دیگر جهت بهق سیاه من تخم ترب ده درم قسط [illegible]
[illegible] درم کوفته با سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا [illegible]
صبر و مامیثا [illegible] زعفران گل ارمنی اجزا مساوی هریک [illegible] تخم [illegible] مثقال
فرفیون [illegible] درم [illegible] سوخته [illegible] مخلوط ساخته با روغن گل یا روغن کنجد
یا روغن خیری یا سرکه سرشته طلا کنند طلا [illegible] حضض سعد
شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی اجزا مساوی بکوبند [illegible] با سرکه سرشته [illegible]
طلا کنند طلا [illegible] برص [illegible] تخم [illegible] بکوبند زهره گاو با سرکه سرشته
و چند بار [illegible] طلا کنند طلا [illegible] بگیرند
[illegible] طلا کنند [illegible] نوبت و آب گرم بشویند [illegible] طرف
شود طلا برای برص منقول از بیاض خود عم مرحوم من [illegible] انگور [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] شربت یک مثقال شبانه روز [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] ساییده [illegible] طلا نمایند دیگر برص منقول از بیاض
[illegible] من [illegible] بیخ [illegible] کوفته بیخته [illegible]
[illegible] طلا [illegible] دانگ [illegible]
[illegible] فقط گل را انداخته جوش دهند [illegible] مقدار [illegible] درم [illegible]

اب را بسر و کرده گل را پوست مال مقدار یار صلد رانیده آب بگیرد و پوست بیخ
الخیر و باجی و اهله و کور را هم آب انداخته حل ساخته حبها مثل کنار و شتی بندد و
یک حب از آب ساییده بر موضع برص طلا نمایند طلا اثر دیگر منقول از مجربات
حکیم باقر ولد عماد الدین محمود شیرازی نافع از برای اورام حاره که غیر متقابل باشند
ص صندل سرخ عصاره مامیثا گل سفید که معروف بگور خیب است حضض مکی
که فوفل و زعفران کوفته با آب سرشته بنادق سازند و نزد حاجت بگلاب
کاسنی تازه و آب گشنیز تازه و گلاب و عنب الثعلب سوده طلا نمایند طلا اثر دیگر
از نسخه دیگر منقول از خط میرزا محمد حسین حکیم برادر کوچک میرزا محمد باقر که همان
صفت دارد ص صندل سرخ گل ارمنی و شیاف مامیثا و حضض مکی و لوبسان
در بندی و سفیداب ارزیز و فوفل و کشنیز بزر البنج سفید و مقل ازرق و لوبیا
جنی از هر یک جزوی افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته با آب کشنیز تازه و گلاب
و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند طلا اثر دیگر به نسخه دیگر ص صندل
سرخ گل ارمنی عصاره مامیثا حضض مکی لوبسان در بندی صبر سقوطری اقاقیا
از هر یک جزوی افیون و زعفران از هر یک عشر جزوی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب
سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت عصاره که مناسب باشد سوده طلا
کنند طلا اثر دیگر که مسامیر را سود دارد ص از زرنیخ نوشادر زنگار با آب صابون
سرشته طلا کنند دیگر که در دفع ثالیل بعد از استفراغ سود دارد الجبن الکبار آید ص
مازو شب یمانی با شحم حنظل طلا کنند طلا جذام که بعد از استحکام علت و افاد
فصد و داحجین و در ربیع و خریف و گذاشتن محاجم بلا شرط بر خم معده و با دو
سر اسیف لگا آید ص لادن دو درم و نیم وقیه حماما سنبل قرنفل ماو فلفل
دار سلیخه قسط تنج عاقرقرحا مصطکی مر مقل حب بلسان اشق صبر معه سایله

سیسالیوس بر او ... مقل ... سعد اکلیل الملک ... روغن بلسان
هر یک یکوقیه علک موم هر یک پنج درم میعه را در روغن ناردین حل کنند و دواها دو
کوفته بیخته بروغن بلسان لت کرده بیامیزند و حرکت دهند تا یکسان شود دیگر که
سرا و از ... استعمال آن به مجذوم ص نطرون اشق فرفیون کبریت زرد و بزر
الخیر بالسویه کوفته بیخته با سرکه سرشته طلا کنند طلا دیگر از مجربات حکیم کمال الدین
حسین ص کبریت زرد قسط تلخ و شیرین مازو محرق مویز جبلیه سیاه
سوخته اشنان هر یک سه تولچه برگ درخت صنوبر ده تولچه آلو بخورا آقا قلا
هر یک دو کف با آب برگ کدو کان و سرکه خمیر کنند و در شب بمالند و ...
روز قدری از آب برگ چوز و سرکه که داخل ساخته باشند و روغن بنفشه
و روغن کدو هر یک یک پیاله و شحم سه قطعه مرغ جوان شحم و روغنها را با هم آمیخته
و لواخته صاف نمود و ... لعصاره ... و سرکه را در میان روغن
انداخته دیگر ... مزرده باشند و شب بمالند و صبح بحمام رفته بشویند و بدن
را از عرق سنگ کاو را با زعفران بمالند طلا جرب منقول از بیاض عم مرحوم
ص گندهک سیماب ... هر یک یک تولچه نیل بیخ شش تولچه
کوفته بیخته در روغن حل کرده مالش نمایند و در آفتاب نشینند و بعد از ساعتی
... بمالند و با آب گرم بشویند و در سه روز دفع شود و بجهت قوبا نیز
نافع است طلا جرب رطب ص سیماب مقتول حب الفقه برگ خزهره
اشنی مرداسنگ گندهک همه را بکوبند و بروغن گل تر کنند و شب طلا نمایند
و روز بحمام رفته بشویند دیگر مجرب بجهت جرب و حکه ص سیماب کشته ...
فضه گوگرد سفید برگ خزهره گندهک فلفل مرداسنگ بالسویه کوفته بیخته با قدری
سرکه و روغن گل طلا کنند و شب همچنان بخوابند و صباح بحمام روند و

بسرکه و اشنان اخضر بدن را بمالند پس باب گرم غسل کنند و عقب وی باب
سرد غسل کنند و بیرون آیند طلاء بجهت جرب و اکله مجربست من مرداسنگ
حنا سفید چوب هر یک خشک از هر یک مثقال نیم کهنه شش کوفته بیخته در روغن
آمیخته بمالند و ساعت در آفتاب نشینند از بیاض عم مرحوم دیگر گنده پیر
و درم سیماب کشته نیم درم زراوند طویل هفت درم بروغن گل سه روز طلا کنند
دیگر عاقرقرحا سیماب کشته موبزج خردل حنا گوگرد سوم سفید السودبروغن
و بیه جمع و طلا سازند دیگر جهت جرب متقرح که علامت آن در کتب مسطور
است بعد از هفته بکار آید منقول از معالجات بقراطی من گندنا پس … درم و روغن
گل خشته هلیله سوخته هر یک سه درم بادام تلخ سوخته … ساییده هر یک نیم درم
سیماب کشته با گوگرد کرم و روغن ده درم کوفته بسرکه و روغن زرد سحق
کرده طلا کنند دیگر جهت جرب و درع اما از طریق تجربه بعضی رسیده من سیماب
مغز بادام تلخ هر یک سه درم تخم خربوزه عنبر … پانزده درم هر شب طلا کنند تا یک
هفته دیگر که در خارش بی جرب بکار آید من آب … بسرکه و گلاب و روغن
گل در حمام طلا کنند طلاء برای جهانجخ مجربست از بیاض عم مرحوم من پاره یکدام
کنیه یکدام اجوانی خراسانی یکدام روغن گاو چهار دام در ظرف مس با چوب
نیم روز سحق نمایند بعد از آن بر جهانجخ طلا کنند و با آتش گرم گرمی دهند طلاء
جهانجخ دیگر من سر … کادی … از هر یک یکدام زرنیخ زرد و … از هر یک
نیمدام مغز تخم هندوانه نیمدرم … را با قدری آب بر روی آتش حل کنند و
اجزا کوفته بیخته واصل نمایند تا مثل مرهم شود قدری از او بر روی کاغذ …
بر روی شقاق بگذارند تا هفت روز طلاء جهت جرب رطب و یابس و
مطلوات … من سیماب … زرنیخ هر یک ده درم … در ظرف

مثقال طلا … و در حمام … پس طلا … نشیند و حرکت …
تا منعقد شود پس خوب بدست بمالند و هرگاه مثل غبار گردد استعمال نمایند دیگر جهت
هر قسم خارش نظیر ندارد من روغن … بیست مثقال گوگرد حنا هر یک یک مثقال سیماب
کشته … هر یک نیم مثقال فلفل دار فلفل بطریق معهود … جمع سازند و شب …
و صباح در حمام بشوید پس سرکه و آب گرم غسل کنند طلاء دیگر که بر لب و بر قضیب و
خصیه و مواضع رطوبت دار باشد بکار آید من بوره نیم درم قلقطار و قلقند هر یک …
هفت درم با آب ساییده طلا نمایند دیگر خراز … با طلا … خطمی
هر یک جزوی در کشکاب و لعاب حلبه بسرشند و طلا کنند طلاء دیگر زهره گاو و نیم درم
بوره ارمنی ده درم چقندر چهل درم ماء عسل بیامیزند و طلا کنند طلاء دیگر بوره چهار
درم صابون … در روی شراب یک رطل درم سرکه … بنهند و در سیلان …
و یک ساعت صبر کنند پس … و آب چقندر بشویند پس روغن … طلا نمایند دیگر
که در … بکار آید من عصاره برگ … عصاره برگ … بادام تلخ …
کوفته با … بکار برند طلاء حمره و …
را نیز فایده بخشد من … سفیده گل ارمنی کوفته بیخته آب
کشنیز … طلا کنند طلاء … من … زرنیخ … هر یک ده درم صمغ صنوبر
سی درم روغن گل شصت درم صمغ را در روغن حل کنند و ادویه را کوفته بیخته
بدان بسرشند و طلا کنند طلاء داء الثعلب که موی بریزد من قیصوم …
… دیگر جهت داء الثعلب
من … هر یک نیم درم بوره خردل کبریت … افرفیون هر یک …
… درم کوفته بیخته … هرگاه …

کند بعد در میان ایمن آرند و نسیم لطا و مرهم سفیداب معالجه کنند بعد از ان اعاده ضماد
نمایند اگر احتیاج دائمی شود طلاء مجرب منع انبات شعر کند منقول از اکمل الصناعه
ص آب الخیزران بیضه نمل زبد البحر آب تریج از هر یک قدری مساوی با هم مخلوط نموده از
هر جائیکه بایستد موی را سیاه کند دم تا ته طلا نمایند هرگز موی از ان موضع نه
براید و هم چنین اگر طلا نمایند موضع را از زیخ و شوکران و افیون هرگز موی نه براید
طلاء جهت رویانیدن موی عجیب الفعل است ص سم خر سیاه سوخته سرگین الاغ
سوخته با روغن زیتون بکار برند و مولف حاوی کبیر و اطبا متقدمین
را اعتقاد است که چون آنکه کشته شده با روغن شحم طلا کنند در همه اعضا موی
رویاند حتی در کف دست دیگر حیدی باب لوبت ذخت الخنزیر برگ
کف دریا سوخته هر یک درم فرفیون نیم درم بکوبند و با آب پیاز بسرشند تا ده روز
طلا کنند تا موضع سرخ شود بعد از ان زراوند مدحرج ولادن و افسنتین سوخته
و موبو و حضض مساوی کوفته با آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند دیگر جهت
داء الثعلب و سعفه رطب ص کندر ما کاغذ سوخته الغار مساوی همه را سوخته
با سرکه بسرشند و طلا کنند طلاء دیگر که همه انواع داء الثعلب عجیب الفعل است
ص پنج نی سوخته سرگین موش خاکستر خار پشت نوشادر بوره شنجرف اوام(?)
نیم سوخته حرتی سیاه هر یک جزوی کوفته بیخته بروغن زیت طلا نمایند و بر برگ
الخیر(?) مع خایند طلاء داخس بعد از فصد و غیره جهت تسکین وجع بکار
آید ص افیون بزر البنج کوفته با سرکه طلا کنند دیگر افیون در سرکه بگدازند و موضع
ورم را بعد از فصد چند دفعه بگیسی و کرمان(?) هر بندند و هر گاه خشک گردد اعاده
کنند و مبالغه در تحدید باب برف نیز مفید است طلاء مجرب حکیم جعفر اکبرآبادی
و جد مرحوم راقم میر رحیم الله بعد پنجاه سالگی از این طلا بر آمده بود صفت آن

براده عاج بنجال(?) برابر روغن زیتون جفت(?) مرغ سوده هر جا که طلا نمایند بر آید طلاء دیگر
جهت آماس گرم و کوفتگی اعضا و شقشق(?) آن را اسعفه(?) مفید بود ص گل ارمنی فوفل
اقاقیا هر یک دو استار صندل سفید سه استار شیاف ماشا خضض هندی اکوس(?)
ورندی(?) خطمی سفیداب قلعی مرداسنگ هر یک نیم استار کوفته بیخته با آب بید
و آب کاسنی بسرشند و بگلاب و آب کاسنی و سرکه طلا نمایند دیگر جهت
اورام ملتهبه ص صندل سرخ فوفل شیاف ماشا سفیداب قلعی گل ارمنی
یکجزو لوبت(?) سرو [illegible] افیون هر یک نیم جزو با آب خمیر کرده بشکل بنادق ساخته نگاه
دارد و وقت حاجت بگلاب یا آب گشنیز تر و قدری سرکه ساییده نمایند
و بالائی جامه با آب سرد تر کرده بنهند و چون گرم شود اعاده جامه کنند طلاء
سرطان که اول بکار آید ص حکاک سنگ اشیاء با حکاک آهن تیز کن حکاکه سرب
با آب گشنیز یا آب گشنیز تر یا آب عصاره کاهو سائیده طلا کنند دیگر که در اول
سرطان بکار آید ص سرب با ملحی از ان هاون مذکور بسایند و توتیا و صبر و سفیداب
آب اضافه کنند و در میان قهر و صلابه سرب بسایند و طلا کنند طلاء برای
داء الثعلب ص آن کبریت زیتون بیم بره سوخته موی بز سوخته اجزا مساوی
بروغن سرشته اول موضع را بپیاز و دشنان بمالند پس سرشته دو دار طلا نمایند
و چند روز چنین کنند طلاء للسعفة الرطبة الشدیدة العفونة کثیر الصدید المسمى
فی الهند کنج سه منقول از بیاض عم مرحوم ص پوست تنه برشته نیم تولچه عدسی(?)
در تنسوخته [illegible] خطمی کیلا سوخته از هر یک یک تولچه
فلفل نیم تولچه در روغن سرشف [illegible] را سرشته طلا نمایند دیگر
که موضع زیاده نشود ورنه کشتن سرطان کند ص گل ارمنی گل مختوم سفیداب
سرب با ریشه اتفاق و عصاره کاهو عصاره حی العالم با لعاب بهکوار(?) قهر

و طلا به سرب بسایند و طلا کنند طلاء سعفه گویند بلیس آن بکار آید صح توبال مس سرب
سوخته انزروت قرطاس محرق هر یک دو جزو کوکنار بوی یک جزو به سرکه سائیده
طلا کنند دیگر مجرب و گویا لوییده که سعفه را به از این دوائی نیست صح سفال تنور سوخته
مازو نمک هم جزو نرم بسایند و با سرکه سائیده طلا کنند دیگر سعفه فرمنه را
نافع است صح نمک نفطی سوخته کبریت تراب سیماب مازو زرد چوبه زراوند
مردار سنگ به سرکه انگوری و روغن گل طلا نمایند دیگر مجرب حکیم سعدالدین گیلانی
صح مردار سنگ توتیا لوبیت انار ترش مازو روناس به روغن گل [illegible] مثقال
سرکه بکیه یک ملعقه دیگر که سعفه را استیصال کند صح ورق گلاب بر هند بالقدر
مردار سنگ [illegible] پنج نفت موم سفید روغن بنفشه بادام هر یک قدری اضافه نمایند
و طلا کنند لیس به آب گرم بشویند دیگر که سعفه و شیار آنکه بر سر کودکان باشد
زایل کند صفت مغز بادام سوخته زراوند سوخته مدحرج هر یک یک جزو حنا قبیل
دم الاخوین هر یک نیم جزو سعفه آب زراوند طویل جهت القفه مردار سنگ
هر یک چهار جزو بکوبند و در سرکه تر کرده و بروغن گل تر کنند طلا نمایند طلاء که سعفه را
قاتل است صح صبر سقوطری اشیاف مامیثا زرنیخ سرخ اجزا برابر گرفته کوفته
و در روغن گل حل نموده طلا نمایند طلاء برای قمل صبیان و خارش در جمیع بدن صح
اشیاف مامیثا یک جزو توبال نصف جزو نشاسته مثل جمیع ادویه در سرکه
آمیخته بعد غسل بسیار در حمام طلا نمایند و یک ساعت گذاشته باز غسل نمایند
طلاء دیگر زرد چوبه مغز بادام تلخ کندر [illegible] کاغذ مازو سوخته پنج سوسن آسمانجونی
جوز اقاقیا قبیل اجزا مساوی کوفته بیخته بکار برند طلاء جهت [illegible] کنده
نعلی صح کافور نیم درم قلیمیای فضه قرنفل مصطکی هر یک یک نیم مثقال [illegible] نافع
نیم درم توتیای البحری سوده ده درم کوفته بیخته در شیشه کنند وقت حاجت بکار برند

تر کرده در بول طلا کنند دیگر توتیای البحری سوده بگلاب با گل تر با مقداری کافور آمیخته
خشک کنند و بکار دارند بوی نعل کم کنند طلاء قمل بغارتش هم مفید است صح مویزج
زرنیخ سرخ زراوند طویل هر یک یک جزو کوفته بیخته در روغن زیت سرشته بر اعضا طلا کنند
و بعد از یک ساعت در حمام عرق کنند و بشویند طلاء برای قوبا مفید صح تخم ترب خردل
تخم جرجیر کندش هر یک ده درم خربق سیاه هشت درم حرف ده درم کوفته بیخته
با آب کبریت سرشته طلا کنند دیگر برای قوبا مزمن مفید است منقول از قانون
صح ابرسا کبریت از هر یک نیم درم نخود لشک بر هر یک شش درم قوبا با مویزج
هر یک ده درم کوفته بیخته با سرکه سرشته طلا کنند دیگر برای قوبا مزمن مفید است منقول
از قانون جهت قوبا بالغایت نافع صح اشیاف مامیثا کنند زبد البحر کبریت توبال [illegible]
بوره ارمنی خربق سفید ترمس اشق بالسویه به سرکه طلا کنند طلاء کلف که در ابتدا
بکار آید منقول از معالجات بقراطی صح گل سرخ الوعدس ورق [illegible]
هر واحد یک جزو مویزج نیم جزو کوفته بیخته با سرکه و شراب قدری آب مویز [illegible]
طلا کنند دیگر که در انتها بکار آید و تحلیل بقایا نماید صح صبر نیم جزو ورق غار حب الغار
خاکستر قیصوم خاکستر استخوان اگر استخوان نعار باشد بهتر است کندر زرنیخ
ورق سداب جبلی پنج سداب جبلی زعفران هر یک یک جزو کوفته بیخته هم حصه
کنند یک حصه در موم روغن که از روغن ساخته باشند بیامیزند و یک حصه
را در سرکه حل کنند و آنچه که از سرکه ساخته اند در روز بمالند و شب با آب سرشته
آنچه از موم روغن ساخته اند بکار برند دیگر برای داء الثعلب و کلف صح ترمس
تخم ترب تخم جرجیر قسط مغز بادام تلخ بوره فلفل [illegible] بالسویه بکوبند و متقل را
با آب معصفر حل کنند و دوا بدان بسرشند و طلا کنند دیگر جهت کلف مجرب
صح سر لیمون کاغذی بکارد ببرند و زرد چوبه را در [illegible] کرده در آن لیمون پر کنند

... طلاء ... سرجاو ... در جای ... لعاب ... بعد از آن ...
... که ... شده ... طلا کنند ... باشد ... طلاء ... آنرا ... کنند و
... آن ص ... دو ... و ... مویز ... حب ... العصفر ...
جزوا ... کوفته ... همه ... طلا نمایند دیگر ... یکدرم
... خربزه نخاله جواری کتیرا هر یک دو درم ... درم همه را کوفته با آب ... کنند
... طلا کنند ... شویند و سه روز ... چنین کنند دیگر کتیرا ... جزو
... انزروت ... مقشر ... هر یک جزوی ... کنند هر یک جزو
... خربزه سه جزو همه را کوفته ... زنان و ... زعفران ... سرشند و طلا کنند
و صبح ... که ... تخم خربزه و ... خطمی ... کنم خوشاییده ... تر کرده
... شویند طلاء ... قلع ... کنندی ... ص لطرون ... آب گرم حل
کنند و ... ها النبر ... طوبل ... علف البطم ... غسل ... گرم ... زنند و طلا
... روز ... شایند و ... مالند ... جند ... از آن ... ازاله آثار
... طلا نمایند و ... مرتبه و ... روز ... آرند ... آب نطرون
بشویند ... کنند که ... کنند طلاء که موی ...
... ص ... موضع ...
... جزوی ... دو ... کنند و ... بعد از آن که
موضع ... باشند طلاء که ... موی ...
... ص لادن ... خواهند ... شراب ... کنند
پس ... روغن ... شایند ... شراب ... لادن ...
و شیان ... آفتاب طلا کنند و ...
... باشند ... طلاء ...

خراز و حنا ... چهل درم زرنیخ سفید ... نخاله ... هر واحد شش درم ...
شش درم کوفته بیختن ... که چون ... شود و وقت حاجت در سرکه
و قدری آب حل ... بر روغن گل و قدری ... که ... باشند باشند
طلاء که موی لحیه و حاجب برویاند ص زبد البحر ... قیصوم ... کوفته
در آن موضع دلک کنند و شراب ... باشد ... شنین ... معتدل
بعمل آرند طلاء که موی را قوت دهد و از ریختن باز دارد ص ... یک درم
مصطکی یکدرم و نیم ... هر یک ... درم لادن سه درم بر روغن گل یکدار ...
اصول شعر را بدان طلا کنند طلائی که رنگ رو را که بسبب ... آفتاب
و باد کبود شده باشد بحال آورد و روشن و صافی کند ص انزروت ...
... ایرسا ... انزروت ... ایرسا ...
کنند مصطکی ... تخم ... کوشت ... مردارسنک ...
نشاسته ... استخوان ... محلب ... بادام ... تخم ... تخم خربزه تخم
کدو تخم ترب ... کتیرا ... معصفر ... صدف ... حلبه ...
... سفیده تخم مرغ ... بهم بعمل آرند طلاء که منع ... کند
و ابتدا ... ص ... و نشان ... حب صنوبر کندر
برابر ... گرم شود پس لادن ... هر یک ... داخل کرده
بشراب ... روغن ترب ... کنند و بر سر طلا کنند و وقت ... وضع ... عسل
کنند و ... کنند ... مبتدی ... کنند طلاء که منع انبات مو کند ...
... طول ص ... سفیده ... از هر یک ... نیم
با ... نصف جزو و در آب ... جوشانیده ... بسحق ...
و بر موضع طلا نمایند و ... استعمال کنند و موی ... بد ... طلاء

جهت گسسته از جا افتاده باشد ص صبر مر هر یک نیم درم خطمی بنفشه صندل سرخ
صندل سفید مغاث گل سرخ قیمولیا اکلیل الملک هر یک نیم درم کوفته بیخته بسفیدی
بیضه مرغ سرشته و طلا نمایند دیگر همه درین باب و استخوان شکسته ...
ص بیخ لفاح نیم درم افیون ... اسفیداج رصاص ... و بندی خطمی هر یک ...
هر یک سه درم شیاف مامیثا ده درم صندل سرخ و سفید هر یک دو استار گل سرخ
گل ارمنی علک البطم هر یک سه استار کوفته بیخته با آب کاهو سرشته ...
الثعلب و سیر طلا کنند بعد ازان با آب کاسنی دیگر که ... افزون ...
یا آنکه شود ... ص زرنیخ سرخ ... سیاه هر یک نیم درم توبال مس ده درم
همه را بروغن گل بسایند و طلا کنند دیگر که ... و سختی را نرم کند ص موم
زوفای رطب پیه مرغ خانگی هر یک یکوقیه مغز ساق گاو دو وقیه روغن سوسن
شش وقیه همه را باهم سرشته و طلا کنند دیگر همه درین معنی صمغ ساینده ...
اشق هر یک نیم وقیه مقل ... روغن تخم کتان هر یک یکوقیه پیه خرس ... پیه
مرغ دو وقیه صمغها بشراب حل کنند و پیه را با روغن بگدازند و همه سرشته
و طلا کنند طلاء که پوست را که بر اطراف ناخن برخیزد سود دهد ص مصطکی
سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و نمک حل کرده طلا کنند
طلاء جهت ... که از سوختگی بهم رسد ص مغز عدس ... گل سرخ
... عدس پخته با گل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند و خرقه کتان از
آب سرد تر کرده ... سرد ساخته بران افکنند و اگر سفیده مرغ بروغن گل
طلا کنند نافع تر باشد دیگر بعد از آنکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکار برند ص
قیمولیا سفیده تخم مرغ قدری سرکه باهم آمیخته ساینده طلا کنند طلاء جهت
احراق ... طلا ... و مجامعت کند پس ازان مرهم ... طلا کنند طلاء ...

۹ اقرانطن در کثیره ... شود هر گاه در اینها تاخیر کنند خصوصا شود پس
... این طلا را کنند بیضه گرفته سر آنرا سوراخ کنند و رطوبت آنرا افکنند و از آب
بشویند تا صاف شود پس روغن ... و در بیضه ... کنند ...
پس ... روغن ... فرفیون ... افیون یکدانق جندبیدستر یکدانق مغز
حب القطن یکدانق و نصف مشک لادن از هر یک دانق صمغ عربی ... دانق
انداخته همه را جوش دهند تا باهم مخلوط شود پس سرد شود استعمال نمایند ...
موی بر طلاء که از تن جانوران ... ص نفط سفید و کبریت پخته
و خام روغن گاو ... جندبیدستر روغن زیت ... کنند ...
... سائیده مرغ خانگی ... سفید که زنده ...
... دران موضع نهند و هر ساعت که سرد شود دیگر
... سرکه ... نمک ... گاو ... جوب الخیر ... سرکین
... سرکه و سیر و نمک دیگر که ... جانوران ... ص
جندبیدستر ... کبریت سرکین ... مشک ... اجزا ...
بروغن زیت کهنه سرشته و طلا نمایند طلاء جهت هر قسم ... شراب
... خصوصا ... الاطفال مجرب ... ص و ...
... هر یک ... هر یک ... جزو ... چهار جزو کوفته
بیخته بروغن ... گرده ... طلاء ... میکند ...
... ص کبریت محرق چهار درم فرفیون محرق سه درم ...
... از هر یک ... کوفته بیخته ... سرکه طلا نمایند دیگر ...
... تخم ... تخم ...
... فرفیون ... کوفته بیخته ... طلا

نمایند طلا را قوی او را بیاب شوره و نمک بابلی اوقیه زرنیخ مقطوعة الراس والاجنحه
شده درم پس سحق کنند و هفته و نمک بابلی اندازند و بردارند و از مشک و عنبر خوب بسازند
و بموضع مالش نمایند و از پارچه صاف کنند و باز اعاده کنند تا آنکه بردارند دوا ایشان
همواره آسیا کنند طلا را نانخواه فرفیون عاقرقرحا هر دو را سائیده و در زهره گاو سرشته
طلا نمایند طلا جهت مهاسه که در هنگام جوانی بهم رسد برگ نیم پنج سوسن
سرکه بهم سائیده طلا کنند طلا را دافع داغ برص ص استخوان آهک آب رسیده
مساوی با هم آب سائیده در جائیکه برص باشد طلا کنند چون بخیلی گر آید
از جا به سطر خراشیده جم رسانند و باز طلا مذکور طلا سازند و هم چنان خشک
ساخته باز جانه سطر خراشند باز با دو سه مذکوره طلا شغل باز بیار خیه سطر خراشند
که در این تربت آن جرم دور شود و مرتبه چهارم باز طلا نمایند تا جا شسل داغ کل شود
بعد از آن آنرا به تیل کنجد چرب میکرده باشند که در اندک فرصت برنگ اصلی باز
می آید دیگر جهت برص لوبیت حبشی پنج سیر کنند مساوی آب لیمو سائیده
چون بر موضع برص طلا نمایند آنچه بهم رسانند شقوق میکرده بعد از آن با مالش
روغن هم مالند که در اندک فرصت برنگ اصلی باز می آید طلا را اجود اشنان و
آب خربزه سه روز پرورده خشک کرده کوفته بیخ جوز لوبیت ...
پنج قصب از یک پنج جزو همه را با زنک گرفته کوفته در آب سرشته بر روی ...
طلا نمایند طلا که رنگ را سیاه کند خبث الحدید که مثل غبار سائیده باشند ...
و با مدس سوخته سائیده آمیخته بر روی طلا نمایند پس بحمام رود و بدو آب گرم بردو
زند از زر ... مالش نمایند لون را سیاه کند مثل سیاب کنار کرمی آفتاب
میشود حاصل این است که مثل خبث الحدید و دین العرب بهتر از این چیزی دیگر نیست
طلا که موی گندم و حاجب بردیاید ص زبد البحر خاکستر قیصوم در زیت کهنه حل ...

کنند بر موضع مالش نمایند و شراب عرف بنوشند و نو سپر لیندا ... چنبر با لرم کنند
تا عسل اول طلاء که رعی را زنو کنند ... جزو و کوفته بیخته
با دقیق خواری آمیخته بر روشا و نمایند پس آن ... الخیر پخته باشند
غسل نمایند رنگ را زرد کنند مثل زنک فرنجی طلا جهت برای ... خرس و ... سیاه
ص لوز مقشر ا درم صدف محرق حرف سفید از هر یک دو درم مالش مقشر نصف درم
تخم سفید دو درم کرسنه درم ترمس نصف درم زبد البحر درم استخوان ... سوده
... یک درم کوفته و بیخته در باد الشعیر سرکه جمع کرده با آب در روی طلا نمایند
ایضا نطرون و اشق و مر و کبریت زرد و طلا برو زن ازرقه کوفته بیخته در سرکه کهنه
حل نموده طلا نمایند تا حرقه بکنند و بعضی حشم قیمولیا و زبل کبوتر و صابون و کندر
برابر وزن گرفته کوفته در سرکه حل کرده طلا نمایند ایضا شاخ گوزن بحدی سوزانند
که سفید شود ... دقیق ترمس ... دقیق ارسته و دقیق با قلا اجزاء برابر اشق
و نوشادر و بادام تلخ از هر یک سه جزو کتیرا و صمغ از هر یک نیم جزو طلا جدید شود مغز
بریان شیطرج فارسی از هر واحد سه درم بیخ عفص ... از هر واحد درم ... حل ...
بیخ ... تقشیف طلا نمایند اگر از این طلا صبری ... شود با شیر عورت ...
آن کنند فصل سیزدهم از مقاله نوزدهم در مرکبات ... عرق تیزاب برص
را سیر دو لویت از موضع ... کنند و لویت تازه برنگ بدل سیر و بالند
ص بیخ سفید ... جزو بیخ زولیت و چهار جزو شوره جبل و چهار جزو تقطیر
کنند و بموضع برص ... خشک بالند پس تیزاب طلا کنند دیگر مجرب
حکیم علی که برص را سوخته جراحت کند با اصلاح می آید ص ... شوره
بیخ سیاه تقطیر کنند که تیزاب حادی حکد و با مریخ بر موضع برص ...
... جهت سیر و برص مجرب است اگر سه چهار ماه استعمال شود ان شاء الله تعالی

و درمان تمام بدن سفید شده باشد خالف اصلی با آن آید من زنجویه جام لوسیت در جست
نیم قند سیاه هر واحد یک من همه را در خم با بدار نموده در سرگین اسب دفن کنند بعد از چهل
برآورده عرق کشند و نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و بادی پرهیز کنند و کم
نمک خورند غسول در لغت آلی با ترشی است لیکن که غسل کرده شود و آن دو در
طب میاه ادویه است که غسل کرده شود بآن ابدان مرضی را غسول جید من باقلا
مقشر کرسنه عدس مقشر تخم ترب تخم خربوزه مقشر نخود مقشر مستوی غسول سازند
غسول که در سبوس سرکار آید من آرد ترمس آرد باقلا کتیرا اکلیل خود [illegible]
تمام بعصاره چغندر سرشته ساعتی بر سر بندند پس بشویند دیگر قوی جهت
خزاز آرد نخود صد درم آرد جو پوره بان نخاله اکینه سعتری خرفل هر یک پانزده
درم خطمی ده درم کوفته بیخته به سرکه انگوری و قدری آب سرشته بر سر بمالند و بشویند
دو در هر هفته یک دفعه و یکم ترتیب استعمال نمایند و اطباء حلق و قبض بر دهن کل
با قدری سرکه انگوری نمایند غمره بضم مرکب است که جلا میدهد و چهره را سفید یا
سرخ میکند آنرا غمره که سفید و صاف میکند رو را من جو مقشر چهار جزو تخم خربوزه
آرد باقلا آرد نخود سبوس گندم هر یک [illegible] ترمس یکجزو کوفته و بیخته لیپ طلا
نمایند و صبح بشویند غمره جید من آرد باقلا و دقیق جو از هر یک یکجزو و دقیق حمص
یکجزو عدس مقشر کتیرا [illegible] از هر یک نصف جزو بوره نیم جزو زعفران
قدری که رنگ کند شب طلا کنند و صبح با آبی که در آن فسوس لطیف خیسانده باشند
بشویند غمره آن پخته باشند بشویند فصل چهارم از مقاله نوزدهم در مرکبات قاعده قرص
الشفیل که اجزاء تریاق کبیر است جهت سموم و [illegible] و دیوان عسر النفس نافع
و جهت استسقا بعد از آن است بگیرند پیاز عنصل کوچک [illegible] و در خمیر گندم پیچیده
در تنور بنهند تا پخته شود و بکشند بعد از آن که مغز وی بغایت نرم شده باشد

و در دیوان بسایند و بمودن آن آنکه سرشته [illegible] باشند و قدری شراب برسر آن انگور
و قوت آن تا دو ماه باقی است قرص جهت سعفه و توباد و ورم بارده و صداع بلغمی
بغایت نافع است من زنجویه مغز بادام تلخ هر یک جزوی صندل دو جزو مقل
در سرکه کهنه سه روز متوالی خیسانند و ادویه کوفته بیخته داخل نمایند و با سرکه
طلا بکنند و اقراص سازند و وقت حاجت به آب کاسنی بسایند و طلا سازند
قرص که هم برکش [illegible] نافع است و بعد از استفراغ بطبیخ هلیله و افتیمون و ماء
الجبن شود و من اشق و مقل هر یک دو درم بادرنگ چهار درم [illegible] سفید ده درم
مقل و اشق را در آب حل کنند و ادویه کوفته را بآن سرشته قرص سازند و وقت حاجت
بسرکه بسایند و طلا کنند قرص برای مبروص من حرمل سفید و تودری تخم حنظل
سفید از هر یک دو درم مورد حب الصنوبر از هر یک سه حب الخضر چهار درم
سورنجان بزر النیل عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید از هر یک یکدرم [illegible] یکدرم سویق
سفید که در سرکه خیسانیده و در سایه خشک کرده [illegible] سویق کرده با [illegible]
[illegible] صبح و هر شام [illegible]
آن شیر بنوشند قرص عرق [illegible] من کافور نیم جزو صندل سلیخه سک سنبل الطیب
شب ساوج هندی [illegible] سرخ هر یک جزوی توتیا مروارید [illegible] هر یک سه جزو کوفته بیخته
بگلاب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند و [illegible] بسایند قرص حب برای
[illegible] من صندل سرخ سلیخه سک سنبل الطیب شب [illegible] ساوج گل سرخ [illegible] هر یک
یکجزو توتیای مروارید [illegible] از هر یک سه جزو کافور نصف جزو با گلاب قرص سازند
و بعد از خشک شدن استعمال نمایند قرص برای درازی موی سر من [illegible]
[illegible] صبح [illegible] شیر [illegible] کوفته [illegible]
انداخته [illegible] شیر [illegible] خشک شود [illegible]

مذکور ابواز و بار دیگر در شیر جدید شسته و باز بعد از آن در شیر انداخته بیرون و در کلاه اینست
کنگر [illegible] شود انچون بسته شود قرص ها برابر یک فلوس بندند و خشک گردانند
وقت حاجت قرص را از آب تر نمایند و فتیله نرم شود باریک ساینده بکار برم [illegible]
فصل یازدهم از مقاله اول در مرکبات لامیه و میمیه لطوخ برای داء الثعلب
من فرفیون [illegible] روغن غار از هر یک دو مثقال کبریت آتش ندیده خربق سفید
و سیاه از هر کدام که موجود باشد از هر یک یک مثقال ادویه را کوفته و بیخته در موم
گداخته بروغن غار یا بروغن بید انجیر یا زیت مخلوط نمایند و استعمال کنند این دوا
قوی است در علاج داء الثعلب هرگاه دیر کشیده و مشکل در علاج باشد مرهمی مجرب
بجهت دفع برص و بهق و اوجاع مفاصل و دیگر امراض را نافع است نسخه آن تخم
ترب دو مثقال تخم شبت دو مثقال تخم خربوزه دو مثقال جو سائیده صافی [illegible]
کنگر و یک اوقیه سکنجبین ساده دو تولیه داخل کرده بجوش [illegible] کنند و بشرط آنکه
ته نشین [illegible] شود [illegible] نمک [illegible] و بعد از آن دوا را [illegible] نمایند
[illegible] چیزی که مقوی معده باشد موافق مزاج [illegible] نمایند مرهم ابیض نافع است
[illegible] و سوختگی [illegible] آب [illegible] استعمال این دوا [illegible]
[illegible] و این مرهم جمیع اقسام قروح نفع تام دارد و حتی ناسور را باصلاح می آورد من
مثقال سیماب هر واحد [illegible] درم حضض هندی ده درم اول مثقال حضض را در صلایه
حل کنند که خوب منحل شود بار سیماب را داخل کرده [illegible] کنند که خوب باریک [illegible]
شود بار سیماب داخل کرده [illegible] خوب باریک [illegible] شود [illegible]
[illegible] مرهم اتشک از مجربات صفیه گرد چوب چینی [illegible] درم شنگرف ده درم [illegible]
هندی یا شسته [illegible] درم [illegible] تخم مرغ که در [illegible] پخته باشند [illegible]
استعمال نمایند و اگر گرد چوب چینی نباشد سیماب [illegible]

[illegible] و در آن نایند به شود پس [illegible] مثقال داخل کنند مرهم اتابک
بجوار آنکه [illegible] از سوختگی آتش افتاده باشد بکار آید من اتابک آب ندیده [illegible]
شود [illegible] و خشک کنند و چهار وقیه از آن [illegible] وقیه موم [illegible] روغن
گل علی الرسم مرهم سازند دیگر کافور قیصوری دو ماشه مردار سنگ سفیده کاشغری
از هر یک یکدرم موم سفید ده درم روغن کنجد [illegible] سفیدی [illegible] و روغن را گرم
کرده موم [illegible] ادویه را کوفته بیخته [illegible] سرد کنند چون خوب سرد شود
سفیدی بیضه داخل نمایند دیگر مرهم [illegible] تحلیل صلابات و خنازیر و سلعات
مفید است و قوی النفع من [illegible] تخم الجزر کبریت اصفر [illegible]
اشق [illegible] جزو زیت [illegible] جزو ادویه را بغایت نازک [illegible]
شود و مقل و اشق را در زیت حل کنند و دو جزو موم [illegible] اضافه نمایند و ادویه
[illegible] مرهم شود و چون خواهند که استعمال کنند یک جزو از این دوا
بهم و یک جزو روغن گل [illegible] جزو زیت با هم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از ترشی
و مرطبات و التزام [illegible] لازم است و گاهی ادویه این مرهم را نازک ساییده
[illegible] از زیت و موم [illegible] نیز [illegible]
جراحت [illegible] عظیم عسیر الفتح باشد [illegible]
این مرهم ادویه [illegible] خطمی [illegible] ساییده بغایت خوب پخته باشد [illegible]
شود [illegible] قدری گلاب [illegible] ریخته باشند زخم کنند و مرهم مالیده گرم [illegible]
[illegible] نفع [illegible] روز [illegible] مرهم [illegible] که جهت زخم بندوق و مانند
آن و جهت ناسور [illegible] جراحت عسر الاندمال و قروح خبیثه و سوداویه که [illegible] انقطاع
یافته باشد سود دارد [illegible] که این مرهم [illegible]
و با وجود این مرهم [illegible] حاجت نیفتد من شب یمانی توتیای هندی [illegible]

هر یک بشوند و سه مثقال کات سرخ با زیت یا روغن گل و آب چاه شیرین تازه هر یک نخود
بکوبند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آنرا از طرف کاسه که … هنوز گرم است … کف مال کنند
تا مثال … شود … هر یک آن اجزا کوفته با ریک بیخته هموار نموده …
… آمیز نمود و یک بار … و دیگر … یک کف … همی مالند تا …
شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند و وقت حاجت استعمال
نمایند مرهم اربعه هم گویند … مرهم سازند و … نافع بقروح و جروح و جمیع
… ده من را تنخ سفیداب و زفت مساوی … درهم … اضافه کنند و
استعمال نمایند و در بعضی نسخ بجای … و بنظر آمده و در بعضی نسخ
بجای سفیداب موم دیده شده مرهم باسلیقون بزرگ اندمال قروح کند و صالح
است بمواضع عصبانیه و جراحات بی حرارت من مرکی را تنخ علک الانباط
هر یک چهار اوقیه زفت … اوقیه موم یک رطل … رطل موم و زفت را در
زیت بگذارند و دیگر ادویه … کوفته و بیخته با آن بیامیزند و در هاون بسایند تا مستوی
گردد مرهم جهت برص مجرب است … من نحاس محرق …
شیطرج … زراوند مساوی … در بول صبیان …
… آفتاب بگذارند و هر روز حرکت … و اگر عوض بول … کنند …
… وقت استعمال موضع را ببول صبیان … بشویند و بمالند مرهم جاوشیر
جذب پیکان و خار … کند و جراحت … و قروح …
… صفت آن را تنخ ربع رطل موم علک البطم … ثلث رطل زیت یک رطل
همه را بر آتش نرم بگذارند … اوقیه … ساخته …
در هم کشند و بکار برند مرهم جدوار از مجربات حکیم علاء است منافع این مرهم مثل
منافع مرهم … است که در روغن ها مسطور شد بلکه در التیام قروح …

قوی تر من جدوار خطائی یک مثقال … وقیه … اصل السوس … حنا
و دود سقف خانه … بریان کنند هر یک یک وقیه … درخت مغیلان هر یک
… موجود هر یک … وقیه … کوفته خوب …
سحق کنند پس … کرده … آب با آتش ملایم
جوشانند که آب قریب بذهب شدن رسد و اندکی باند پس اندکی از …
گرم گرم … را در آن بگذارند … وقیه موم …
اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و شل مرهم گردد مرهم دیگر …
کننده گرم مرهم من جدوار … چوب … مساوی …
… بسایند تا بقوام مرهم رسد و اگر خواهند که قوی تر شود قدری …
… اضافه کنند مرهم خل … مرهم جالینوس و مرهم ازرق و مرهم اسود نیز گویند
جهت اندمال جراحات و قروح عفنه و … و دفع شقاق و حکه
رطوبی و قروح رطبه و داء الثعلب و … نافع است من مردار سنگ یک رطل …
باریک بسازند و زیت … رطل و خل … رطل … بر
آتش نرم گذارند و حرکت همی دهند تا بقوام آید و مردار سنگ … شود …
بکمال طبخ آن … سیاه گردد و در نسخه زیت … مردار سنگ
… و اگر خواهند قوی التخفیف شود قدری زنجبیل … سحق …
و اینجا که حرارت بود عوض زیت روغن گل کنند و زنجبیل … مرهم
خنزیر … الشقاق … مستعمل کنند من …
… صابون … درم …
سرگین … مرغ … روغن زیت … مرهم خولان
از قرابادین علوی خان جهت اورام حاره مجرب است من خولان یعنی حضض هندیا

بعد درم موم سفید … درم روغن گل … روغن … چهار درم … حصص …
ساخته باروغن … موم … آب … مرهم … سفید …
… مردار سنگ ده درم … شمع باده درم موم سفید دو بیست درم روغن گل
حل کنند و قدری سرکه اضافه کرده پس از آن مرهم … در آن … تفاوت و در
بعضی اجزا … راو … آن زیت … و در آن زیت … مردار سنگ و بعضی
است و … مرهمی است نافع … و درم … و تسکین … حاره … درم
و تحلیل … و صلابات و سلعه و تعقد عصب … و … کند ص روغن
زیت … درم مردار سنگ … درم تخم خطمی … اسپغول تخم … و حلبه تخم کتان
هر یک … درم … درم تخم … راشب در آب … و صاف … لعاب غلیظ از آن
بگیرند و مردار سنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و به چیزی
حرکت دهند و روغن … مردار سنگ بسته شود پس از آتش … روغن سیاه گردد
… از آتش فرود آرند و لعاب در آن اندازند و خوب ساخته تا غلیظ گردد
فرو گیرند و مرهم … تا … حاصل آید و اگر خواهند قوی الاثر باشد
زفت و خاکستر … و … هر یک سه درم … یک درم …
ساخته اضافه نمایند مرهم داخلیون … در … الجاب …
… مرهم … صلبه … بحیث
… کتبه … قرح … الجدید … المرهم … مرهم الاسرع …
السلعه … و لم … صفته لعاب … لعاب تخم حلبه تخم کتان
مردار سنگ … هر یک … درم روغن زیت … هر یک … آتش
… غلیظ شود پس … زفت …
… است … درم …

خوردن این خاکستر چوب انگور … درم … سه درم … درم … مرهم … گوشت
مرهم … مرهم … جهت … صالح و دفع
فاسد و برای جراحات … و … است … ص
… کات هندی هر یک چهار مثقال … موم … روغن گاو تازه …
مجموعه … آتش … و … ازکات
… کافور … و … تا … باشد … قدری …
سوخته استعمال کنند و بعد از آن تنها … مرهم … مرهم …
و مرهم عیسی و اجزا این نسخه … که حواریین جهت عیسی علی نبینا و
علیه السلام ترکیب کرده اند برای تحلیل اورام صلبه و خنازیر و طواعین و سرطان
و تنقیه جراحات از گوشت فاسد و او ساخ و جهت رویانیدن گوشت تازه
و رفع شقاق … و … و جرب … و بواسیر … ص جاوشیر
… مرهم … هر یک دو درم … هر یک سه درم … مثقال …
مردار سنگ هر یک چهار درم … هفت درم موم سفید … هر یک چهار
درم آنچه ساییدنی است … و … حل نمایند و غیر … است
… آب … و … پس … سه … بگیرند
… رطل … ادویه … مرهم …
بعضی نسخه‌ها عوض … علک البطم … مثقال … درم و دیگر …
اجزا … مرهم … جهت … مردار
… زخم … و اصلاح اقسام جروح و التیام … ص
… است سنگ … کات سفید … توتیای …
… مردار سنگ هر یک … درم روغن کنجد چهار …

عالم گرفته بسوزد مقری را مرهم بسازد و آب حالص کرد بس پاک بشوید مرهم همدانی جهت
جراحات و قرحه لعاب تجربه ثانی الشیخ مرهم زال است و باعتدال اقرب است آزموده
کاغذ کبود سوخته پوست درخت کافور دوده پس کات هندی از هر یک ۲ درم مغاث شب مغسول
نیم مثقال سفیده ارزیز مغسول سه درم موم سفید پنج مثقال کافور قیصوری ده درم روغن
گل زیت فی ده درم مرهم بسازد مرهم سرطان که سرطان متقرح و غیر متقرح را سود دارد
سفیده اسرب توتیای مغسول هر کدام برابر آب خرفه با آب عنب الثعلب الدوع
یا خیار یا لعاب اسبغول هر کدام که حاضر باشد سحق کنند و قدری روغن گل آمیخته
بر نهند و اگر سفیده اسرب ثلث تحت بروغن سحق کنند پس آب حیای امسطور سفیده
و هند سبز رود است مرهم دیگر که سرطان متقرح را نافع بود بعضی از دو دسته اسرب
و بنیداد بکوبند و آن گل ارمنی و گل مختوم و صاف بایند بس بر مجروح با شیر بسالغه با ساده
شود و اگر ماوی یا روغن گل و آب حی العالم باشد نافع تر بود دیگر معروف بقیروطی
سرطان موم روغن از موم و روغن بنفشه کند و از آتش فرود آورده لعاب
بهدانه قدری بسبه کرده نرو قدری ابو فای تر و قدری ایضا سقوطری داخل سازند
آب تر اشنه کدو و آب برگ بید و آب ورق خیار یا اسرب کرده و خلط
نمعه مرح نامیند بعد از آنکه فند و استقراغ کرده باشند مرهم مسیح سرطان و خنازیر را نافع
بود و ورم را بخسته کند اند من معماد شک بخم رم و علک البطم سرخ هر یک ۳ درم
کند را بخواند اشق موم هر یک ده درم روغن زیت قدر حاجت مرهم
بسالغه نافع است من آن مازو و سبز مبوار ... زیر و چوب ... و کلنار
مو و عصاره ... سبز از هر یک ده جزو و موم و روغن گل ... بسازند معمول
... مرهم ... دیگر ... الواح ... مغسول و ... من کافور ریاحی ...
... سرخ ... چوب گل سرخ ... مغسول ... کاغذ سوخته ...

اندازند و نیک سائیده و سر به سانچه بپیچند و بنده تهوتیه بالای آن گذارند و
شود آنرا سائیده بیزند و بپیچند و بعد از آن تنگ چوبی بر آن اصل نمک فرو آوردند
و لعاب آن در موقع حاجت بکار برند بسیار مجرب است **مرهم زال** برای ...
م موم زرد روغن گاو گداخته فلفل سیاه توتیای سبز زاج سفیداب قلعی
... سنگ توتیای زرد سفال آب ساییده بر آن اندازند و با سارا دو ... سنجوند
آمیخته طلا نمایند **مرهم** سفیداب گوشت بر و باید و جراحت خشک کوانه و حرارت
نشاند **صفت آن** سفیداب ارزیز موم سفید از هر یک درم روغن گل
ده درم بطریق معهود مرهم سازند **مرهم** برای ناسور هرگاه نمود شدت نماید
بگیرند **م** برگ کرفس تازه و ملح و هندبا بهم آشوب و دو ... اندازند و روغن
گل و مغز بیضه و قلیل افیون اضافه نموده خوب و نیک نمایند تا خوب مخلوط شود
بکار برند **مرهم** برای داد و بیوست مجرب **م** مشک السلطانی آتشی مثقال زرد و زرد
چوب از هر یک نیم ماشه روغن گل چهار ... موم از هر یک ... **مرهم** چوب
چینی را بپزند و روغن و آنکه داده را بپزانی نماید و در یکجا روز کار کنند
م زعفران رومی زنگار بعض اعوانی ... کتان حلبه را نیم باد زند خوب الحق
... توتیا ... زنجبیل ریوند چینی ... شیر الخیر ... ادویه را کوفته
بیخته ... موم و روغن را گداخته مرهم سازند **مرهم** بجهت برای ...
زخم و دنبل وغیره **م** روغن کنجد چهار دام موم کافوری دو دام سنگ بصری ...
مرداسنگ ده دانگ ... روغن را داغ کرده ... سنگ ... و
بسوزانند تا که سیاه شود بعد از آن موم اندازند بعده از آن ... فرو آورند
مرهم داغ آتش **م** زنگار سیماب یک تولگ کنند نیم توله سفیدآب یک توله روغن
گاو هم با و سنند درسته ... کافور سه ماشه اول ... را پارچه ... در روغن

گل خوب بریان نمایند و از آتش فرود آورده سرد شود و در او خوب نیک حل نمایند
بعد از آنکه خوب حل شود و کافور را هم از خوب مذکور حل کنند و بکار برند و در بعضی
نسخه کافور نیست **مرهم دیگر** بول ... و سیاه از هر یک یک مثقال بهروزه خشک
سفیده تهوتیه ... روغن گاو ... موم یکدام اگر زخم تازه
باشد شیره ... یکدام و شیره نیز یکدام در روغن ... روغن ...
... موم ... بعد از آن ... علیحده ساییده باشند بر ...
و از ... خوب حل نمایند و اگر زخم کهنه باشد ... موقوف ... نیز
... و در روغن ... و اگر گوشت را ... باشد ... باشد
بلکه ... گوشت ... اندازند بجای ... زنگار باید انداخت و ...
گوشت ... زنگار را موقوف کنند و ... بجای زنگار ...
کنند مجرب است **مرهم** بجهت زخم ... اگر ... این مرهم ...
م ... [illegible] ... نیم ...
مرداسنگ موم سفید بطریق معلوم مرهم سازند **مرهمی** که بجهت ...
گوشت زاید ... مجرب رسیده و موضع ... **م** حب السلاطین چهار جزو
زنگار ... جزو ... خوب ساییده بر موضع ... بالای آن مرهم ...
مرهمی که از حکیم عبدالغفور بحضرت شاه صاحب رسیده ... گوشت ... باید و
چرک پاک کند **م** ... جزو ... از هر یک ... جزو ...
جزو ... مرهم سازند **مرهم دیگر** مجرب ... ماشه ...
قسم اول ... چهار دام ... دو دام ...
... موم ... اندازند بعد از آن ... اندازند
بعد از آن سیماب ... از آتش فرود ... انداخته بکار برند

مرهم هندی مجرب من آن مرسیاه نیم [illegible] سرخ دو دو دام روغن کنجد [illegible] سیر
کنده هر روزه [illegible] سوم سفید دو دو دام [illegible] سیر اول [illegible] روغن
کنجد [illegible] سوخته [illegible] صاف نموده موم را در آن بگدازند [illegible] ادویه
را کوفته بیخته داخل کنند [illegible] بسته [illegible]
صبح و شام این مرهم جرک را پاک میکند و زخم را [illegible]
[illegible] خشک کند [illegible] ادویه [illegible]
کوفته [illegible] مرهم
محلل جهت اورام صلابات اقسام در استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج
کرم نافع است و مجرب است من آن [illegible] شامی [illegible]
خرما [illegible] اجزا مساوی [illegible] جمیع ادویه مذکوره [illegible]
مرغابی [illegible] ادویه را کوفته بیخته [illegible] مرهم سازند مرهم مجرب [illegible]
[illegible] من هر روزه [illegible] روغن گل [illegible] چهار [illegible] سوم
کافوری [illegible] مرغ [illegible] بعد [illegible] مرهم داخل نمایند مرهم [illegible]
و [illegible] مقعد را نافع است و مجرب است من عنب الثعلب [illegible] گل
سرخ عدس [illegible] از هر یک [illegible] کوبیده و آب [illegible]
مرغ و روغن گل سرخ داخل نموده مرهم ساخته مقعد [illegible] مرهم برای [illegible]
مجرب [illegible] من گل بنفشه [illegible] موجود [illegible] از هر یک [illegible]
روغن [illegible] روغن [illegible] سوم سفید [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] مرهم سازند و [illegible] مرهم سیاه [illegible]
[illegible] من [illegible] سوم [illegible] سفیده [illegible] اول [illegible]

[illegible] کرده و روغن کنجد [illegible]
[illegible] قوام آید و علامت
[illegible] که چون یک قطره از آن [illegible] آب [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] آتش [illegible]
خشک [illegible] مرهم [illegible] کنند
مرهم دیگر که زخم را از چرک پاک کند من [illegible]
[illegible] سوم سفید [illegible] هر روزه [illegible]
[illegible] و روغن کنجد [illegible]
[illegible] چرک [illegible] مرهم [illegible]
زخم را از چرک پاک [illegible] مرهم [illegible] که زخم [illegible]
من [illegible] مصطکی [illegible] سفیده
[illegible] سوم سفید [illegible] هر روزه [illegible] مصطکی [illegible]
و سفیده [illegible] کرده [illegible] و موم و هر روزه را [illegible] گرم کرده صاف نمایند بعد
از آن اجزا [illegible] خوب [illegible]
و چون خوب غلیظ شود [illegible] بر زخم نهند [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] من [illegible]
[illegible] روغن [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] مرهم [illegible]
[illegible] زخم [illegible]

سازند انشاء الله تعالی و معمول شود **مرهم** [illegible] آب برگ [illegible] و روغن گاو [illegible]
سفیده خالص [illegible] و آب [illegible] [illegible] [illegible]
باشد [illegible] [illegible] [illegible] چند [illegible]
[illegible] **مرهم سفید** [illegible] **من** روغن گاو خالص ده درم سفیداب [illegible]
تولیه [illegible] نیم تولیه [illegible] موم تولیه [illegible] و روغن [illegible]
بر آتش گداز [illegible] [illegible] [illegible] و خوب [illegible]
و این طرف [illegible] [illegible] **مرهم** [illegible]
[illegible] **من** [illegible] از هر یک ده درم [illegible]
با چهار مثقال [illegible] روغن گل [illegible] درم [illegible] و آب خالص [illegible]
و [illegible] نرم [illegible] تمام [illegible] شود **مرهم** [illegible] صاحب تحفه [illegible]
پای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پای [illegible] [illegible] و [illegible] چهار سال [illegible]
من سفیداب چهار جزو روغن [illegible] چهار جزو موم چهار جزو سفیده تخم مرغ
چهار جزو کافور [illegible] جزو موم [illegible] روغن [illegible] [illegible] کافور [illegible]
و سفیده [illegible] [illegible] داخل موم و روغن [illegible] خوب [illegible]
از هر طرف [illegible] سفیده تخم [illegible] خوب [illegible]
عمل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **مرهم** [illegible] جراحات [illegible]
ورم [illegible] جراحات [illegible] **من** [illegible] گندم [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] روغن طعام [illegible] تخم مرغ [illegible] روغن [illegible] استعمال نمایند
مرهم جذام [illegible] [illegible] [illegible]

مفیدست **من** سنبل الطیب [illegible] دارفلفل [illegible] [illegible]
مقل [illegible] [illegible] صبر [illegible] [illegible]
و [illegible] روغن زیتون [illegible] هر یک [illegible]
دو مثقال زعفران نصف [illegible] موم هر یک [illegible] مثقال روغن [illegible]
معجون [illegible] [illegible] [illegible] مثقال
[illegible] ساخته [illegible] [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] [illegible]
[illegible] معجون سازند **معجون** در جذام و [illegible]
[illegible] معجون [illegible] محمد [illegible] **من** [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درم [illegible]
[illegible] معجون سازند [illegible]
[illegible] **معجون** [illegible] از خط مولانا عماد الدین مرحوم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **[illegible]** قرنفل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

... تا بعد ... [illegible] ...

... در رمان ... [illegible] ... و علوم ... مقدار

... [illegible] ... نمایند معجون برای آنکه بحری الحکه

... بلیله سیاه ده درم ... [illegible] ... فلفل درم و نصف زنجبیل

... درم و نصف کنند ... [illegible] ... درم صندل

... [illegible] ... بلیله کابلی ...

... درم سعیدی ... [illegible] ... کنند ... مطبوخ

ز حبس العرق گشند ص برگ ... [illegible] ... در گل سرخ صندل گلاب بجوشانند و جامه

را بدان ترکنند بپوشند مطبوخ بجهت ... ص پوست ... [illegible] ... یکعدد

هر ... را کوفته در چهار ... آب بجوشانند تا نصف بماند بعد از آن در دست ...

بگیرند و بعضی ... درم ... [illegible] ... داخل کنند مطبوخ جهت جذام و غیره ص

آن ... پوست ... [illegible] ... چوب ...

... [illegible] ... برای ...

... [illegible] ... مغز ... [illegible] ...

... [illegible] ... اندازند

از هر یک یکدرم ... [illegible] ... و آب بجوشانند تا که چهار دانگ باقی ماند صاف نموده ...

بخورند و اگر مطبوخ ... [illegible] ... مقدار ... جذام ... جذام و فساد خون ...

... [illegible] ... مطبوخ مجرب که بارها به تجربه در آمده و اگر ... علاج ...

... [illegible] ... احتیاج ... پرهیز ...

نماید ... [illegible] ... برای این مرض بهتر از این دوا کم دیده شد ص پوست

... [illegible] ...

و پوست ... [illegible] ... هر یک نیم ... آب بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده ...

هم ... [illegible] ... کنند و بخورند ص ...

... سوخته ... [illegible] ... از هر یک ...

... [illegible] ... پوست ... صندل ... از هر یک ...

هر کاه ... [illegible] ... درم ... صاف نموده ... عسل ... [illegible] ... مطبوخ

از ... [illegible] ... نقل شده معجون نا سمیناه ماکسیر البدن ینفع من القروح الخبیثة والامراض البلغمیة ...

للمسایح والاوجاع ... والمفاصل والعظام العارضة من المرض المعروف الذی یقال له بالفارسیة

... وذلک اجود من ... [illegible] ... المشهور لذلک المرض ... [illegible] ...

یحتاج الی الحمیة سوی ... [illegible] ... بل ینبغی ان ینعم صاحبه بالمشروبات ... وانواع الاطعمة

من الارز واللحوم الجیدة فاعرف ذلک ... [illegible] ... فقد ملک الکنوز ... من الدواء

یوخذ فی ... [illegible] ... والهند وحروف ... [illegible] ...

... منها من الاحاد واحد من العشرات و واحد من المئات ... [illegible] ...

... [illegible] ... الشمس فی ...

... من سایر البروج فی ... [illegible] ...

... [illegible] ... الکواکب المتحیرة فی ... [illegible] ...

... [illegible] ... اقسام العلم ... [illegible] ... من هذا الدواء ...

فی ... سبعة ایام ... [illegible] ... فی کل یوم وفی الیوم الثانی ... [illegible] ...

سبعة ایام ثم یخرج منه ... [illegible] ... فی ... [illegible] ...

... [illegible] ... ثم یخرج منه ... [illegible] ... بوزن نصف هذا الدواء

من هذه الادویة المذکورة فی ... [illegible] ... بالعسل ... [illegible] ... امثال الادویة

والشربة فی الابتداء ... [illegible] ... وقت النوم ... [illegible] ... المزاج ...

اربعین یوما فانه یعید الشباب بعد الذهاب ویزید الذیل **خر** فلفل اسود فلفل ابیض دارچینی جوز بوا ...
مصطکی عود بلسان سعد ... قرنفل عود قاری اسطوخودوس قاقله ... زرنباد زعفران صندل سفید
دارچینی کل واحد مثقال و باقی الوزن **خر ...** از ... در ... **خضاب** ... زرنیخ ...
... و طلا کنند ... زرنیخ و نوره ... **نوره ملوکیه** نافع ...
... بسیار ... و ... **ص** ... نیکو ... رطل آب
... سفید ... سنبل ...
... زرنیخ زرد ... بسیار ...
... سفیدی ...
... طلا کنند ...
... غسل نمایند ... **فصل هشتم**
در ادویه مفرده ... زرنیخ ...
... و همچنین ...
و اگر عصاره حنظل یا ...
... و همچنین ...
علاج کیک ... کیک ...
و طبیخ ... همچنین ...
علاج مورچه طلا کنند ...
علاج موش ...
و همچنین اگر ... موش ...
... موش ...
خضاب ... خضاب **مجرب صفت**

... الرصاص ...
روغن ... **دوای** ...
... **ص** ...
... روغن زیت ...
در روغن ... **دوای** ...
... **دوای** ...
هر روز ... **دوا** ...
و دم ...
...
... طلا ...
دوا ... روغن ...
دیگر ... **دیگر** ...
عرق ...
...
عرق ...
سوم ...
...
صورت ...
آب ...
...
...

راجبه مرتبه بر شوده جسیات حشه در شکم بنده بس سفال بنه بر حجر منقا قبس البسر کرده است
حل کرده مالنه خنازیر را تو کنه و هم تحلیل سازد و برقع طو با سرکه ضماد کردن و خرقه با آب برنج ترکرده بر وی
بچسپیدن و انگشت در آب برنج که آهنی و حفظ طلا کردن بر آن در حس و را ابتدا الکلاه آید صح سرو ضماد
کنند و چند روز بسته دارند تا زخم شود پس بوزن درمن ناخن بسیار رود پس با سرکه و فسه ضماد کنند
از برنج تا بیست و بیت تازه کنند تا ناخن معیوب بیفتد از دیگر بنده ماری و نشکافته و شاهتره تا بخشک
در سکنگس بر کنده و زند و بر روی آتش کباب کنند تا پخته شود پس شاهتره را برآوده بر موضع برص چه
بغل ضماد نمایند و شب باذن الله قطع برص نماید بجهت شقاق که در کم سرایت کرده باشد و در
بسته دوس کوبند و با روغن تخم کنه بریزند تا غلیظ شود پس در شقاق بچکانند اگر توتیا بجلاب سوده
بر کاسه سفال تو مالنه و عود را بر مجمر نهاده آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو شود بعد از آن
توتیای بر بغل مالنه کنند نیل بره و مازو آن قدر که خواهد در ظرف مس کنند و روغن زیت و الم
کنند و بریزند و بیزند تا منتق کرده و هم کوبند و باز بیت حل کرده کنند ابر قوبا بمالنه قوبا را دور کند بجهت
جهاجن که در عضوی سرخ رنگ یا سیاه رنگ هم رسد و بعفیه [illegible] در ان باشد و جلد قو بری اثبا قوبا
منقر شود مجرب است صابون عرا ر الکلاب سایدا طلا نماید خوب [illegible] تر مالیدن و برگ
و تر مالیدن و برگ کلم تر مالیدن و با آب شجار و آشنان شستن و طلا کردن بجازو کوفته
با سرکه و طلا کردن بکف بول کراز زمین بر خیزد و طلا کردن بملح و هم روز نمک و سرکه مالیدن
نیل را سعو دارد و قیمولیا بزهره گاو و سرکه سرشته بر سر نهند و دو ساعت صبر کنند و بشویند سعو غلیظ انفع
[illegible] فلفل بورق قدری بگیرند و با رنگ [illegible] در آب منجمه ترزاوه طلا کنند موی بد بری رویانند
مجرب است و دیگر برگ اراک هندی پیلو کوبند و بول شتر بسایند و بر خنازیر گذاشته برگ یا
بالا ان بندند تحلیل خنازیر کنند و هم منفوب ساخته تمام پاک کرده بند مجرب است بلکه [illegible] صابون
و طلا کنند و بر روی بکلا از ند بکلید و ساعت پس باب گرم بشوند و اعاده کنند بار ها السعفه [illegible]
که در اقع شود بر روی نفع کنند نطرون سرخ بکوبند بسرکه کنند و طلا کنند اثر خون کبود کرد

همره بعدی اندیست [illegible] و سقط زایل کند و مجلس مالیدن موضع علک [illegible] نطرون اثر کرده
بکلای برد و غنچه گل جنبه مع برگ و پوست انار ساییده مرزه طلا کنند کلف و نمک کرد رو برانها جادور
آب و کاسلق جوشانیده باشند حول انداخته موی را از ان آب شویند موی را از ریختن منع کند

مقاله بیستم منقسم بر چهار فصل فصل اول در صحت چوب چینی که [illegible] و قوی گرم [illegible] در اولی حکیم [illegible]

محمود را هم اعتقاد همین است که وی با یبس و حرارت معتدل دانسته اند و کوهی سرد در اول مرتبه
اول و خشک در اول مرتبه و دیم گمان که اند و امتزاج آب موجب [illegible]
یبس او و نزد جمیع رطوبت فضلیه بسیار دارد و لهذا التقوی باه [illegible] ضعیف [illegible]
مرطوبین اثر سوراخ دار [illegible] نبات تا مزاد ال رطوبت فضلیه و بعض گرم و خشک دانسته اند [illegible]
مجاورت آب [illegible] و حرارت ضعیف می شود و نزد محققین مرکب القوی لیکن [illegible]
احدی الکیفیتین فاعلتین [illegible] حتی القوی [illegible] و انفعا [illegible] باه و انفعا [illegible] و معده
و ضعف رطوبت [illegible] و لطف [illegible] للنفوذ [illegible] و تحلیل [illegible] و عرق و
[illegible] آن آفات [illegible] صلابات و تعقدات و قاطع [illegible] و قروح [illegible] و امراض [illegible] و اکلا و ادرام
[illegible] و اورام [illegible] و اقسام جنون و ربع و [illegible] فالج و داء الثعلب
و داء الحیه [illegible] و بهق سیاه و بلغم [illegible] امراض بلغمی [illegible] و استسقا و امثال [illegible] حسن ان و
[illegible] و تشنج [illegible] خلط و قطع عادت [illegible] و نظر و انواع [illegible] و در غایت النفع
[illegible] ضعف [illegible] بعد از [illegible] تعریق [illegible] استعمال [illegible]
حاره مفرط [illegible] و مبرود را [illegible] کثرت [illegible] و حدت [illegible] را [illegible]
قوی است [illegible] استعمال [illegible] و ضعف [illegible] و ضعف معده و دماغ
و [illegible] که [illegible] درد [illegible] گرم [illegible] باشد [illegible]
در آب [illegible] و [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

صفات حسنه [illegible] بعد [illegible] اکر تمام صفات باشند کو حک [illegible] و دیکر آنکه
مثل کمان بسیار کج نباشند و سطح ظاهر وی [illegible] و باید که ظاهر وی مخالف باطن نشود و ملاذ [illegible]
اکر سرخ تر باشد در لین و صلابت و لون مشتوی الاجزا بود و اگر اکثر ابرو مثل اکثر [illegible] مج در جمیع اجزا
و طعم شود عالی [illegible] و بقدر عن محسوس مایل [illegible] بود و طعم غالب [illegible] است بر آنکه [illegible] بلغم در [illegible]
و احداث طعم [illegible] و یا [illegible] بود و دیکر آنکه از [illegible] و متغیرات مثل مجاورت کافور و [illegible]
و مانند مشک [illegible] آن و رسیدن نم باران و آب و باد و امثال آن [illegible] محفوظ باشد و نگاهداشتن آن
در عسل و شکر [illegible] اوقات کرم است و دیکر آنکه ریشه دار نباشد و هر کاه قصد خوردن کند باید سه اول تنقیه
بحسب حاجت نماید و اگر حاجت فصد و تسهیل افتد و کاهی بر یکی اکتفا نموده می شود و کاهی [illegible] عدم حاجت
هر دو ترک نموده می آید و آن ترک نماید و [illegible] با عسل و [illegible] مناسب اکتفا [illegible] و [illegible] ترک
آب یک هفته است و قبل شروع نمودن این هیچ عالت [illegible] خوردن نمک [illegible] تا آنکه وقت شروع [illegible]
قدر نمک قلیل باقی باشد و بر امزاج کرم خفیف [illegible] بار و ربیع مناسب است و در کرم و در [illegible] استعمال
ممنوع است و بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن اجتناب از [illegible] و حموضات
و بقولات و لحمیات و فواکه رطبه و تناول نمک [illegible] غلیظ و کثرت اکل و امتلاء معده و از جماع و کلام
و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم [illegible] دارد [illegible] مضبوط داود و بسیار کم پرهیز
و اکر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد [illegible] خوفه و امثال آن همراه [illegible] و کلاب و دیکر [illegible]
استعمال کند و اکر دیکر عوارض مثل [illegible] و جز آن رو دهد بدین مرض همراه آب چوب چینی
با عرقیات استعمال کرده و تا مقدور از [illegible] اجتناب نماید [illegible] و بحث [illegible]
از خوردن وی فراغ شود چهار پرهیز کرد [illegible] خوردن آن بود چهار روز [illegible] و آهسته
و آهسته رجوع بعالت خود نماید بتدریج و عوض [illegible] تمام نمک [illegible] که در [illegible]
تا دو اربعین پرهیز باید کرد و اکر خواهش بسیار باشد [illegible] رفتار [illegible] باشد کو
مضرت می کرد و در ایام خوردن چوب چینی [illegible] و ابتدا [illegible] بود [illegible] بستر

[illegible] و ترکیب خوردن این دوا بطریق [illegible] رسائل مرقوم شده اما طریق مخصوص این دوا
این است بکیرند یک مثقال چوب چینی و از کارد ریزه ریزه کرده و یک [illegible]
با مس بسیار قلعی دار انداخته و قدر مناسب کلاب [illegible] باشد تا [illegible] نماید بعد از
دو بهر بکیرند و بر آتش ملایم بپزند تا چهارم حصه بماند پس آهسته آهسته [illegible] و [illegible]
وقت صبح و [illegible] با قدری نبات [illegible] بطریق قهوه بخورد و باقی [illegible] نماید غذا
نان کندم [illegible] و شوربا جلا و [illegible] و کباب [illegible] از [illegible] مناسب و [illegible]
و [illegible] و کوشت مرغ [illegible] بره و دراج و دیکر غذا لطیف و سبک [illegible] نماید و [illegible]
بیار [illegible] کوشت با [illegible] و [illegible] چهار مثقال چوب چینی [illegible] از کارد ریزه ریزه کرده
و یک [illegible] انداخته [illegible] آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف نماید و [illegible]
آهسته آهسته و اکر این خرج [illegible] ضروری مثل [illegible] و طعام بخاش [illegible] نمود و جز آن
نماید و قدری از [illegible] کلاه و [illegible] جامه [illegible] نماید و تا ایام خوردن چوب
چینی [illegible] و با احتیاط تمام خود را [illegible] یک [illegible] یک
باشد هر روز [illegible] افزوده باشد و [illegible] از چوب چینی اول [illegible] و سیاه شده [illegible] چوب چینی
دوم [illegible] استعمال [illegible] افزوده باشد و از [illegible] مرقوم شد اکثر [illegible] از یک مثقال
که برای خوردن [illegible] زیاده [illegible] نمود [illegible] مفوض [illegible] و باید [illegible]
و یک [illegible] و [illegible] نماید و [illegible] آغاز کند تمام
وقت [illegible] نماید و باید که [illegible] ثمرات [illegible] بکند زیرا که
[illegible] از قوت [illegible] منع می کردد معلوم [illegible] است
[illegible] طریق است اول آنکه [illegible] آن [illegible] باشد و یک [illegible]
و [illegible] و یک [illegible] آب [illegible]
[illegible] تا [illegible] باشد [illegible] طبخ [illegible] باشد [illegible]

بر سینه نهند و از دیگر اگر مقصود از طبخ باشد [illegible] و در دیگ انداخته سر آن را محکم کرده در تنور گذارند و در آن تا [illegible] بپزند
در اثنای طبخ در آن نگاه داشته هرگاه یابی درون رسد از آتش فرود آورده بکار برند طریق سوم اگر
بتجربه و امتحان معلوم نمایند [illegible] بسرعت آنقدر آب می‌خورد و آنقدر باقی ماند برین قیاس [illegible]
طبخ مقدار باشد و باید که رعایت کنند که طبخ تمام تا دم صبح شود چنان کنند که وقت خوردن آب سرد کرده و باید که
هر روز [illegible] تازه [illegible] و آنکه تا [illegible] خفیف [illegible] اعضا برسد اگر علت در عضو دیگر
بود در آن عضو را بخار چوب [illegible] بگذارند [illegible] تحمل [illegible] باشد هر روز [illegible] توان کرد و [illegible] دو
روز یک بار یا [illegible] روز یکبار یا [illegible] هر هفته [illegible] غرض [illegible] است و بهتر آنست که از
بحران [illegible] آنست که [illegible] بار کرسی چوبین [illegible] بنشیند
و لحاف بر سر کشیده [illegible] راه نفس را بیرون [illegible] ضعف و هلاک نکرد [illegible] از جهال
بعضی را [illegible] تمام راه نفس [illegible] راه نفس [illegible] عرق دارند
اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیگ در زیر کرسی [illegible] بتدریج بخار [illegible] گرم کنند [illegible] تمام
بخار برآید و عرق تمام شود پس دیگ [illegible] از بالا [illegible] آب [illegible] و بتدریج
عرق را از بدن [illegible] خشک نمایند و از لحاف برآیند و لباس [illegible] بپوشند و باید دانست که مقدار آب [illegible]
بحسب مزاج مختلف است در مزاج حار [illegible] غالب باشد کمتر [illegible] و آب [illegible] بکار برند و در مزاج [illegible]
ثلث یا ربع آب نگاه باید داشت و نیز در مزاج حار [illegible] آب چوب چینی مخلوط [illegible] و گفته
اند که بهتر آنست که در سه چهار روز اول بعرق نشینند تا مسامات منفتح [illegible] و رطوبات رقیق شوند و مواد [illegible] مستعد
اندفاع هم رسانند اما سفوف چوب چینی در مزاجها و معده‌های که رطوبت غالب باشد [illegible] مناسب
بغایت نافع است لیکن باید که [illegible] درم [illegible] نباشد چه در [illegible] حالت [illegible] گفته
که گاهی به تنهایی و گاهی با نبات و بعضی اوقات با ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب نموده سفوف
نمود با گلاب [illegible] و عرق [illegible] دادم بغایت موثر یافتم قدر خوراک چوب چینی سفوف
چند روز اول زیاده از دو دانگ تا نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند

و در بدن متوسط مایل باعتدال از چهار دانگ شروع نماید و بتدریج تا یک مثقال و نیم برساند و اگر
مزاج و بدن قوی باشد از یک مثقال شروع نماید تا دو مثقال [illegible] بتدریج رسانیده [illegible] مثقال
و مدت خوردن این سفوف دوازده یا پانزده روز است و گاهی [illegible] کمتر ازین مدت کافیست و اگر
بعد ازین مدت احتیاج باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب [illegible]
تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد **فصل دوم** از مقاله [illegible] در مرکبات [illegible] **سفوف**
[illegible] نوشته [illegible] که بتجربه رسیده **صفت آن** چوب چینی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] مثقال [illegible] نبات سفید [illegible] مثقال مجموع [illegible] مثقال [illegible]
بقدر ثلث چوب چینی [illegible] **سفوف** [illegible] رطوبت معده [illegible]
آن [illegible] طبع [illegible] **صفت** [illegible]
[illegible] قاقله [illegible] پوست اترج [illegible] گل سرخ افسنتین [illegible]
[illegible] مثقال چوب چینی [illegible] مثقال [illegible] سفوف ساخته چوب چینی [illegible] مثقال نیم مثقال [illegible]
[illegible] عرق [illegible] **عرق** [illegible]
[illegible] گفته که [illegible] ازین عرق [illegible]
اعضا [illegible] مجرب است و جهت استرخای اعضا و نفخ معده و درد [illegible] و درد مفاصل
و قولنج و ضعف گرده [illegible] و سنگ گرده و مثانه [illegible] ادرار بول نماید [illegible]
[illegible] **صفت** چوب چینی [illegible] رطل [illegible]
طبخ نمایند [illegible] رطل [illegible] سنبل الطیب گل سرخ زرنباد [illegible] عود هندی [illegible]
بادرنجبویه قاقله لسان العصافیر [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible]
دارچینی قرنفل جوز بوا [illegible] تخم [illegible] بهمنین [illegible] مثقال [illegible]
پوست ترنج [illegible] خولنجان عاقرقرحا [illegible] مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفل [illegible]
مثقال مشک خالص یک مثقال نبات سفید [illegible] رطل [illegible] گل سرخ نعناع تازه هر یک

قیصوم ریحان تازه دسته عنبر اشهب مصطکی زعفران هر یک دو مثقال این اجزا ادویه درشت باشند
دو تکمه بر کنند و مجموع را گلاب [illegible] مطبوخ بیخ چوب چینی نیم کوفته [illegible] گلاب عرق بکشند و [illegible]
و عنبر و مصطکی و زعفران هر یک جدا در خرقه بسته در میان ظرفی که عرق در آن می چکد بسازند [illegible]
عرق هر صباح و هر شام یک بار [illegible] بخورد [illegible] بنوشند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی [illegible]

معجون چوب چینی تصنیف استاد [illegible] تقویت باه و تحریک شهوت **صفت آن** مروارید ناسفته
زعفران [illegible] شقاقل خولنجان [illegible] سعد کوفی صندل سرخ یکی و نیم مثقال مشک تبتی نیم
دانگ [illegible] دارچینی بوزیدان کبابه چینی هر یک نیم [illegible] عنبر اشهب یک ماشه صندل سفید ریوند چینی سنبل
الطیب مصطکی سیل عود قماری اسارون گل مختوم تودری سرخ تودری سفید از هر یک [illegible] مثقال چوب چینی
قسم اول دوازده مثقال [illegible] زرنباد [illegible] دارچینی [illegible] تخم شلغم تخم ترب
کوچک بهمن سرخ بهمن سفید [illegible] از هر واحد [illegible] مثقال جوز بوا [illegible]
شقاقل مصری گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ [illegible] تخم خشخاش مغز خربزه مغز تخم خیار [illegible]
خرفه مقشر از هر یک [illegible] مثقال مغز فندق مغز گردکان مغز جلغوزه مغز بلبوت [illegible] مغز تخم کدو [illegible]
[illegible] بوزیدان خشک از هر یک [illegible] مثقال خصیة الثعلب [illegible] مثقال مغز نارجیل مغز حب الخضرا [illegible]
از هر یک [illegible] مثقال عسل کشمیری دو وزن ادویه قند سفید یکوزن ادویه گلاب دوازده درم بطریق
مشهور معجون سازند **معجون دیگر** برای تقویت باه و وجع مفاصل که از [illegible] آتشک بهم رسیده باشد
نافع است **صفت** چوب چینی قسم اول چهار درم قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان
سعد کوفی از هر یک سه ماشه دارچینی فلفل سیاه مصطکی [illegible] بوزیدان [illegible] لسان العصافیر
از هر یک [illegible] ماشه زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا [illegible] دو ماشه [illegible]
خشک چهار ماشه عسل مصفی سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **معجون چوب چینی** از
مخترعات حکیم علاء الدین محمود که در مزاجهای غیر حار بتقویت قوی و حرارت غریزی [illegible] در امراض
مفاصل و درد اعضا و رطوبت و ضعف معده و دماغ [illegible] بسیار نافع [illegible] **صفت آن**

چوب چینی بیست مثقال [illegible] خطائی خولنجان [illegible] و درونج عقربی زنجبیل
عاقرقرحا مشک خطائی از هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تودری سرخ تخم ترب
دارچینی مصطکی قرنفل [illegible] زعفران از هر یک [illegible] مثقال مغز تخم خربزه مغز
بادام مغز فندق لسان العصافیر از هر یک شش مثقال مغز نارجیل از هر یک ده مثقال [illegible]
کوفته بیخته معجون نمایند قدر شربت از [illegible] مثقال [illegible]
معجون چوب چینی که از مخترعات حکیم عماد الدین محمود است و معمول [illegible] تجربه [illegible] مبالغه
بسیاری در منافع و فواید این [illegible] در تقویت باه [illegible] **صفت** چوب چینی [illegible] مثقال
مروارید ناسفته [illegible] زعفران مشک عنبر اشهب [illegible] صندل سرخ دارچینی بوزیدان
سورنجان [illegible] سنبل الطیب سیل مصطکی افتیمون رومی عود قماری اسارون [illegible] گل مختوم
صمغ سفید [illegible] درونج عقربی زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم [illegible]
بهمن سرخ بهمن سفید [illegible] تودری سرخ تودری سفید از هر یک [illegible] مثقال [illegible] جوز بوا
بسباسه شقاقل مصری گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ [illegible] تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار
تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز گردکان مغز فندق مغز جلغوزه از هر یک ده مثقال خصیة الثعلب [illegible]
مثقال ورق الخیال [illegible] مثقال [illegible] آب انار شیرین گلاب از هر یک صد مثقال قند [illegible] عسل
[illegible] بطریق معمول معجون سازند قدر شربت و خوراک این معجون
بحسب ضعف و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال **مرهم چوب چینی** که در جراحتها خصوص [illegible]
آتشک [illegible] نافع است **صفت** [illegible]
بهمواری [illegible]
ریخته [illegible] خشک ساخته یک جزو [illegible] دو جزو از چوب چینی [illegible] کوفته بیخته [illegible]
از مردارسنگ [illegible] موم سفید [illegible] جمیع اجزا [illegible]
مرهم سازند **مرهم دیگر** منافع او زیاده از اول است **صفت** توتیای [illegible] مردارسنگ سفید [illegible]

ست مثقال چوب چینی موم از هر یک هفت مثقال روغن بادام هفت مثقال [illegible] معمول است [illegible] فصل سوم

در مقاله بستم در بیان عشبه مغربیه چنان از مغرب زمین می آرند با آنکه او از اول مغرب الطلوع

بر منافع این دوا حاصل گشته [illegible] از آن در سایر بلاد و انتشار یافته عشبه مغربیه نامند و گرم در وسط

درجه دوم و در آخر یابس بعضی گرم و خشک در سوم درجه نوشته اند و باید که باریک و نرم رنگ تا و چون

بشکنند از وی غبار ظاهر گردد و مغز او سفید بود و غلیظ او بسیار رنگین و تیره بدست و بد اند منفعت این

در اکثر امراض مثل چوب چینی است مگر در امراض و امزجه حاره که چوب چینی مفید این دوا است

و در بعضی امزجه و امراض فواید این زیاده از چوب چینی است مثل اوجاع مفاصل و نقرس

و درد اعضا که از مواد بلغمی بارده باشد و همچنین در ضعف معده که از رطوبت بود و بعضی اطبا

نوشته اند که بغایت مفید است و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضرت

دارد این دوا نافع و در اثنای این زخم آتشک [illegible] دل [illegible] و امراض بارده سودا و بر امزجه رطبه

بلغمیه مفید و در امزجه حاره یابسه مضرت [illegible] تعدیل [illegible] و دستور [illegible]

خوردن به دستور چوب چینی بود در اکثر اغذیه و اشربه و پرهیز و اجتناب از [illegible] و حرکات

شاقه و جماع و حمام و دیگر واجب مثل چوب چینی است که در [illegible] عشبه [illegible] نوشته اند در

مرض [illegible] تمام بدن [illegible] نافع [illegible] از خراج تا چهل

ایام [illegible] مدت [illegible] این دوا ده روز یا پانزده روز یا چهل روز مفوض برای طبیب

است و هر گاه آب عشبه جهت [illegible] باشد [illegible] بکار برند و

در شربت وی نیز شربات که [illegible] نوشته اند [illegible] ممزوج کرده نوشته اند نیز روا است

معجون عشبه برای امراض بلغمی و ضعف قوت [illegible] استسقا که بسبب رطوبت عارض شده با تجربه

دانسته اند صفت سلیخه و دارچینی از هر یک هفت مثقال زنجبیل قرنفل [illegible] قاقله کبار زعفران از هر یک

سه مثقال عشبه پنجاه مثقال کوفته بیخته با عسل مقوم کرده شربت [illegible] مثقال باشد معجون [illegible] صبح و شام [illegible]

استعمال نمایند [illegible] بحسب ضعف و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال معجون عشبه تالیف

مولف بجهت درد مفاصل که از آتشک و برای اخراج مواد سوداوی و بلغمی [illegible] مجرب است صفت

بلیله زرد چهار درم بلیله کابلی بلیله سیاه بلیله [illegible] هر یک پنج درم [illegible] درم شاهتره پنج درم [illegible] برگ

سنا ده درم عشبه مغربیه [illegible] در عسل سفید [illegible] وزن ادویه [illegible] معجون سازند شربت [illegible]

ماشه تا یکنیم توله فصل چهارم از مقاله بستم [illegible] تریاق [illegible] مرکبی [illegible] مفردی [illegible] دفع

سموم و ادویه سمیه چون حجر التیس [illegible] بهترین وی آنست که از [illegible] فارس [illegible] مفصل

[illegible] است [illegible] زیرا [illegible] خاصیتش تریاقی بسیار است و حجر التیس سنگیست [illegible]

[illegible] در شیر [illegible] یافته [illegible] علی الاصح [illegible] بهترین وی

در قلب [illegible] مخلصی [illegible]

و از خاصه این حجر است که چون [illegible] مایل بزردی باشد و بهترین آنست که رنگ او [illegible] باشد

[illegible] لطافت و براق [illegible] طبقات [illegible] مانند [illegible] باشد [illegible] باشد اگر

[illegible] رنگ شیر سبز [illegible] فرق میان [illegible]

[illegible] سوزن فولاد [illegible]

و دودی سیاه از وی [illegible] خالص باشد [illegible] سوزن را [illegible]

[illegible] گفته اند حجر التیس را به آب [illegible] سوده بر محل لدغ مار و عقرب طلا نمایند [illegible]

[illegible] که [illegible] تریاق [illegible]

از حجر التیس [illegible]

است و این نیز قریب [illegible] حجر التیس است [illegible] زهر که [illegible] حجر الحیه گویند

بهترین وی آنست که چون بر محل لدغ مار که [illegible] موضع بچسبد و [illegible] چون در شیر اندازند

و شیر را منجمد کند چون [illegible] تمامی سم [illegible] بچسبد [illegible]

از آنکه در شیر اندازند بحال آید [illegible] گاو [illegible] جنگلی [illegible] از [illegible] مثقال

تا پانزده مثقال [illegible] خوردن وی خاصه [illegible] حجر التیس [illegible]

کم دو مثقال کیلہ عنبر اشہب زعفران ورق طلا هر یک سه قیراط مشک

نبات سفید سایر معاجین باهم بسرشند تا یک شربت بود پس حبها

بخش فرو برند و طار کلاب شیرازی معتدل ... ... بروند

فرمایند و ... ... باشد ... طلای ... ... لطیف ...

یک دانگ ... سفید عنبر اشہب از هر یک دو دانگ مروارید تا سفته یک مثقال

صندل سفید عود قماری از هر یک یک دانگ ورق نقره دو مثقال جواهر ... سنگ سماق

ادویه را کوفته بحریر بیخته با نبات سفید بقوام آورده با شربت فواکه شیرین یا شربت ... ... بال

ابریشم ... ... ادویه ... ... تحفه گفته که ... جواد

آنست قادر بر حیوانی با معاجین مناسبه ترکیب کند ... ... نمایند شربت مقدار ...

و واحد باعث احتراق مفرط اخلاط ... **خاتمه کتاب** بعون الله الملک الوهاب بر پنج نوع است **نوع**

اول در احراق زرنیخ و زاج وغیره و اصلاح ... ... شیبی ... ... و امثال آن و انحاء

دخان کند **احراق** یا بجهت کم حدت است چنانکه در زرنیخ و زاج و نحو آن یا بجهت تلطیف چنانچه

در نمک و سرطان یا برای ... حدت چنانچه در عقرب و نحو آن یا بجهت حصول ... و سخافت

تا بسهولت ... گردد چنانچه در ... و یاقوت و نحو آن یا بجهت دیگر ... چنانچه ... علم ... ...

مخفی و محتجب نیست و آنچه که در احراق ... ... مطلوب باشد ... احراق ... ...

و احجار را ... در احراق کند بخلاف نباتات و حیوانات وغیره **احراق زرنیخ باید زرنیخ ...**

... در کوزه ... بکل حکمت گرفته باشند گذاشته ... سوراخ ... و سر کوزه بگذارند که بخار ... ...

و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند **احراق** ... بعد از ...

... باشد در کوزه ... ... الحکمت ... ... زرگان

گذاشته سر آنرا استحکام نموده در آتش نهند چندان که ... سوخته ... کرده **احراق ...**

و مرجان و کهربا و امثال آن ... ... در کوزه ... ...

... ...

... ... توقف نکنند ... ... [illegible]

... ... فصل ربیع یا اول ... ... [illegible]

... ... تمام ... ... [illegible]

گرم ... ... محرور المزاج ... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... خوردن آن ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... ده روز ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... **طریق خوردن حجر التیس** ... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... [illegible]

ترکیب ... ... [illegible]

... ... [illegible]

... ... [illegible]

[illegible] یاقوت و عقیق و ذهب هریک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا در
[illegible] الیقایه یا بوته دیگر بپوشانند و سوراخی جهت اخراج باید گذاشت و در آتش
[illegible] نگاه داشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا [illegible] برسد
احراق صدف و شبح و امثال آن در ظرف مطین کرده در تنور یا تنور بگذارند تا سفید
[illegible] شود احراق زجاج بگیرد و قلعی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید را
[illegible] گداخته بر روی آتش بگذارند تا سرخ گردد و در آب قلعی فرو برند که ریزه شود
احراق قلعی [illegible] بسیار پهن و صفحها را باریک کرده باشند بر بالا [illegible] چند مرتبه
[illegible] کرده باشند [illegible] از برای هر چهار مثقال نخود انگ زیاده [illegible]
تا آنکه این عمل [illegible] تا خاکستر شد [illegible] قلعی ماند و از بخار آن محترز باشند که باعث [illegible]
[illegible] کرده و بعضی [illegible] که سفیداب [illegible] احراق نمک باید که یکبار بشویند و خشک کرده
در دیگ [illegible] آتش [illegible] که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر [illegible] گرفته در آتش
[illegible] نگذارند که تمام بسوزد و متغیر گردد احراق آهن و فولاد و مس بگیرند بلیله و بلیله و آمله را [illegible]
بجوشانند و آب آنرا در ظرف مس که بر روی آتش گرم کرده [illegible] و فولاد و آهن و امثال او را صفحهای
بسیار باریک و تنک کرده در آتش سرخ نموده در آب بلیلجات فرو برند [illegible] و یکبار دیگر [illegible]
نقل آن در ته آب نشیند [illegible] استعمال کنند و در احراق آهن بجای هلیلجات بول گاو باید کرد احراق
نقره باید که نقره را سوهان ریزه کرده با نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند هرگاه که خوب سوخته [illegible]
[illegible] کرده باشند و بسوزانند نقره را در بوته که زاج قلعی داشته باشند مکرر بگذارند [illegible]
[illegible] این در حرف تا مذکور خواهد شد احراق نوره در ظرف سفال گل بر روی آتش گذارند تا بسوزد
احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه [illegible] کرده پس [illegible] سحق
نمایند همچنین براده آهن را بسیار باریک ساخته با سرکه انگوری یا شراب ریحانی یا آب [illegible]
یک هفته نهایت شانزده روز [illegible] براده را بر کوبند و [illegible]

نمایند او لیست احراق مرجان سنگ مرجان را [illegible] که یا نه تازه [illegible] بر روی آتش [illegible] چندان
بگذارند که مشتعل شود و آن بر طرف شود احراق عود باید که عود را [illegible] در ظرف سفال چندان در آتش
گذارند که ذغال گردد احراق ابریشم و موی و پشم بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفالی
که بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد احراق پوست [illegible]
ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنرا استعمال نمایند بیشتر آتش باید داد [illegible] احراق
خطاطیف [illegible] که در کوزه مطین با آتش [illegible] بگذارند
تا بسوزد احراق عقرب نیز اگر علامت آن [illegible] در ظرف [illegible] که
در آتش معتدل تنور یا تنور [illegible] بگذارند احراق سرطان سرطان ماده [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] خاکستر [illegible] در کوزه مطین
بگذارند [illegible] تنور معتدل بگذارند که خاکستر [illegible] و علامت [illegible] که چون [illegible]
[illegible] فرو برند رطوبت سفید ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس [illegible]
[illegible] باشد بسوزانند جهت [illegible] از مجربات [illegible] احراق سرطان [illegible]
نهری است احراق قطران جهت [illegible] الحکمت که چندان [illegible] آتش بگذارند
که نصف [illegible] آغشته در هوا [illegible] تا خشک گردد [illegible] اعاده آتش کنند
اصلاح بلادر باید که بلادر را قطع نموده [illegible] بسیار [illegible] تا عسل [illegible] روغن
[illegible] و با روغن گاو [illegible] استعمال کنند [illegible] بلادر [illegible]
[illegible] باید [illegible] روغن [illegible]
نکنند اصلاح [illegible] جهت [illegible] بیخ کولان [illegible]
باید که بعد از [illegible] روغن
بادام یا روغن تخم [illegible] یک هفته [illegible] روغنها [illegible]
[illegible] روغنهای حاره [illegible] مخلوط نمایند اتخاذ دخان [illegible]

روبانیدن موی مجربست و که کل سایر او خضرا ای کرده و دوده را بباید که بارها کنند و امثال
او را در فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را فروزند و دخانش مثل قمع بالشت بر بالا او منکوس
نصب کنند و هر دو دیگر در آن جمع کرده بر دارند و بستور تخم کتان و امثال آن را بسوزانند و دوده بگیرند
جلی با آنکه روغن ابنها را با فتیله سوخته دخان را جمع و ضبط کنند **نوع دوم** در تکلیس و بستور تسویه شد
که تکلیس مشتق از کلس است و آن اسم آهک است و آهک سریع التفتیح مثالیست جسم جلی که قابل
نباشد ولیس احراق مانند آهک شود و قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آنست
که با احراق باشد مانند سر دیگر **تکلیس نقره** بطریق حکماء هند آنست که جنبه صفایح و رقیقه را
و سرکه آلوده کرده با آتش بتابانند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس
سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک اندک بسیار بجوشانند تا نمک و آب تحلیل رود پس قدری گوگرد تا شیده
بر هم زنند تا مکلس گردد **تکلیس طلا** بطریق حکماء هند که بجهت تناول تکلیس میکنند آنست که
سرب با گوگرد ... در ریخته ... طلا ... که ... در ... در ریخته
پس صفحهای باریک کرده ... سیاه و سرکه ... در آتش گذاشته با نمک ... بعد
آن سرب سوهان کرده در بوته ... آلوده بگذارند تا ... در ظرف ... با مرجح بسیار
... باز ... آتش گذاشته هم زنند تا ... مفارقت کند ... سنگ سماق
بجای ... جون ... از ان بر ... جمیع احجار
و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و ... از ان مرتبه ... مقصود ...
و ... مظنون است **تکلیس** بطریق دیگر ... طریق ... غسل ... که ...
تناول نمود و مقبض ... آب آهک و آب قلعی و آب ملح الطعام ...
... بجوشانند تا ... دو جزو ... آهک و نیم جزو ... ملح ... نیم جزو ...
و یک جزو ... با یکدیگر بسیار ... در ظرف ... آتش ... کنند ...
... با ... در ... بگذارند تا ... دارد پس

تنویر تسویه سحق کنند و باز بجا ... اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته کرده ... آتش ...
کسرخ شود و بعد از سرد شدن ... بیرون آرند و ... تسویه ... اجزا ...
... خشک ... سحق ... استعمال کنند ... آن ... در ... تسویه ...
سفید ... کوکرد ... نمایند ... سریع الاثر کردد **تکلیس** ... تخم مرغ ... پوست
تخم مرغ را با آب نمک ... تسویه ... در درون ... گوزه ...
در کوزه ... و امثال آن ... سفیداب ... تکلیس ...
و جبین و غیره است ... محتاج ... نمک ... **تسویه** و تحمیص و تقلیه ... الفاظ ...
مترادف اند اما ... مفهوم ... گل ... در جوف ... در آتش
دفن کنند ... و ... بر ... تسویه ... و امثال آن ... تقلیه ...
اندک آتش ... در ظرف ... **تسویه** ... نمک و غیره ... الافار
و امثال آن جهت ... و غیره ... با ... گل ...
... **تسویه** ... انجیر ... بگذارند ...
... بلغت هندی ... السلاطین است و طریق حکماء هند آنست که ... کردن ...
و درون ... سرخ و ... تسویه ... اضافه ...
... آتش تسویه نمایند و ... الاستعمال ... **تسویه** ... با ...
... چوب ... تازه ... معتدل ... تا خشک ... بار ... سفید
تخم مرغ ... با چوب ... تسویه نمایند ... **تسویه** ... جهت ...
... خشک ... خشک ... آب ...
... پس بیرون آورده ... کنند ... جوف ... نمایند ...
تصفیه و تحلیل ... **تقلیه** ... و غیره ... بیرون کرده ...
تا ... آب ... پس ... جرب ... کنند و ... **تقلیه**

عفص و امثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که از روغن شود و بلوط و غیره هم در آن قدری
که رنگ آن تغیر یابد نوع سوم در دستور محلوب کردن طلق و بر آوردن روغن شود و چون آن باید
طلق را در آتش سرخ کنند و در آب سرد بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس ستبر کم کنند و سنگریزه ها بقدر
فندق اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام حرکت مالیده در آب گرم یا طبیخ باقلا بیفشارند تا حل شده از آب
از کیسه تراوش نماید آنگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید ترب را سوراخ کرده
مثال انبوبه مجوف او را خالی نموده از طلق محلوب مملو ساخته [illegible] او را [illegible] ته دمیده دو کنند و در زیر سرگین
تازه اسب [illegible] بگذارند پس محلول او آب سفید مشابه می شود از مجربات است دستور حفظ [illegible] و مغز های
حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز که اخته بعد از آن برشته خشک کرده در لته کتان [illegible]
در سایه باید آویخت و هر گاه در ظرف قلعی حفظ کنند متعفن نگردد دستور کشیدن روغن آجر و با لحمه [illegible]
لطافت و تحلیل جهت نزول آب و علل بارده بعید است آجر سرخ آب ندیده را بقدر فندق ریزه کرده در
آتش سرخ کنند و در روغن زیتون انداز تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبیده در قرع مطلی
[illegible] ریزه کنند و کلوی قرع را بلیف خرما و امثال آن سازند تا در حین منکوس کردن قرع آجر کوبیده بیرون
نیاید و کوزه دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدر یک کلوی قرع منکوس
از آن بیرون آمده قائم گردد طبقه تحتانی ثابت [illegible] آن روز پس قرع را بر او نهند [illegible] روغن از قرع تقاطر
[illegible] چکد دستور روغن شعر در غایت جلا و الصباغ است و مفتح و محلل و نفاخ سریع النفوذ و جهت
رویانیدن موی نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح بعید است و طریق اخذ او مختلف
بیان نموده اند و صاحب تحفة المؤمنین دو قسم اند اگر مسحوق و دیگر محلول است ایراد نموده اما مسحوق را دستور
آنست که موی سر حیوانات را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و [illegible] و تقطیر دهند
و بعد از خشک [illegible] از مقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقراض کرده شود و [illegible] و کبریت
صاف فرود و یک جزو [illegible] بلیغ بر روی سنگ صلایه [illegible] با عرق [illegible] ساخته [illegible]
تقطیر [illegible] تا [illegible] رطل سابیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشابه گردد پس [illegible] و نقل [illegible]

او با الحاجی البته استعمال نمایند و بعضی تقطیر او را نیز [illegible] بار فرموده اند نوع چهارم در غسل ادویه که
تفصیل عبارت از ازالت غسل جهت [illegible] بالعمل تلطیف [illegible] بارع حرارت ملکه ثابت
اشیاء محترقه غسل ادویه [illegible] مانند یاقوت و [illegible] مانند راسخت و اقلیمیا
استخوان و امثال آن باید اینجا را بسیار نرم سائیده [illegible] و امثال آن که در آب برده ریخته
تا بشکلی بر هم زنند [illegible] مثال غبار یک مخلوط گشته باشد او را با شکلی در ظرف باید ریخت
و در داد او را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر [illegible]
بعد از آن روی ظرف را پوشیده تا غباری داخل نشود و ته نشین کرده پس ته نشین را خشک کرده
استعمال نمایند غسل لک رنگ لک را از چوب و خاشاک پاک نموده سائیده [illegible]
از آب و اندک داخل [illegible] کرده چون سائیدن کرده [illegible] هر چه نمایند بستور [illegible] ساییده [illegible]
حل کنند و هر چه از او [illegible] در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال نمایند غسل موم و [illegible]
[illegible] و امثال آن در آتش گداخته نموده باید چند بار گداخته در آب صاف [illegible] تا کدورت آن ته نشین
[illegible] آهسته بر دارند و چون خواهند که روغن [illegible] و [illegible] که طعم آن تند شده باشد [illegible]
[illegible] باید که روغن را در ظرف [illegible] چندان بر هم زنند [illegible] پس [illegible] روی آب بردارند
و با گلاب نیز همین [illegible] و هر گاه [illegible] گلاب [illegible] غسل صبر سنبل الطیب [illegible]
و عود بلسان و دارچینی و اسارون و مصطکی رومی و حب بلسان و سلیخه و [illegible] اذخر و بیخ
[illegible] جوز بوا هر یک [illegible] درم [illegible] یک رطل آب [illegible] تا نصف [illegible] یک رطل صبر را
نرم سائیده با آب مذکور [illegible] بگذارند [illegible] خشک نموده استعمال کنند
و بعضی افسنتین را [illegible] صبر اضافه [illegible] بدستور اقلیمیا [illegible] حرارت
ادویه الحاره [illegible] غسل اطیان هر گل را که خواهند [illegible] سائیده پس [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible] ته نشین [illegible] خشک نمایند غسل آهک آهک در ظرفی کرده آب
بر روی او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته [illegible] تجدید آب [illegible] آنگاه خشک [illegible]

و بکار برند غسل [illegible] جهت امراض حاره مردرسنگ با امثال او نمک سنگ آن مقدار شود آب هم برگ

ریزند که جهار انگشت بر روی آن باشد و هر روز سه بار بر هم زنند با کفچه بس نمک بیک تا سه مرتبه

نمایند تا چهل روز بگذرد و بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل شبرم روغن شجره را با آب

نمک بسیار بهم زده با آتش نرم بجوشانند پس از آن نمک جدا کرده باز بآب بسیار بهم زنند و بجوشانند

و آب را از و جدا کنند غسل اد حجره جهت ادویه عینی و کبی شده از نقصانی اما در جهت ادویه غیر عینی

بدستور احجار کافیست و جهت آن سیدن آن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف علت

میدانند اما جهت ثبات و امثال آن باید سنگ را بعد از سوده شده و تصعید با بآب باز دهند و جوش دهند تا وقتی که روغن

پیدا شود بدستور احجار و صل داده مکرر اعاله طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر

سیری نمایند نوع پنجم در مبحث اوزان و ما در اوزان در رساله مفصل مرقوم گردیده اما در اینجا بعضی اوزان ادویه که

واقع شده است از ثمانیه با اسامی بر دو در جع آن اسامیست چهار مثقال یا جهار و نیم مثقال بلغت شیراز گویند

ستدرم و سبع درم است و در جنب نکره نوشته که بلغت اطبا شش درم و دو ثلث درم و در بعضی نسخ انطاکیه شش

و نیم درم و جراح جهار ده درم و در بحر الجواهر و غیره گویند تحقیق آنست که شش درم و سبع یکدرم

بود اوقیه بضم همزه و تشدید یا بقول صاحب ذخیره گویند که جهت مثقال یعنی هفت مثقال و نیم است یعنی ده درم و ده درم و ربع

بخش از هفت بخش یکدرم و صاحب بحر الجواهر گفته که نزد اطبا ده درم و پنج سبع یکدرم است که آن استار و

ثلث استار بود و در تذکره نفیس مثقال تغییر کرده و نزد قومی هفت مثقال است و گویند جهار مثقال و نیم اوقی

باعتبار لفظ جمع اوقیه است لیکن اطبا در ست و جهار اوقیه اطلاق کنند باقلا در ذخیره هست

و جهار حبه یا نیم دانگ و نصف درم است بیل بلغت یونانی کریه و کلام الملوک مقدار آن بلغت عبارت از چهل مثقال

است بندقه یکدرم است و نزد بعضی یک مثقال و پیش بعضی دیگر جهار جهار دانگ ترمس دو قیراط است

جوزه از مطلق او مراد درم است جوزه نبطیه یک مثقال است جوزه ملکیه شش درم است حبه

صاحب بحر الجواهر گفته دو جو است و در صحاح و قاموس یک جو است و مراد از آن جو میانه در مقدار

که در وزن مطلوب است حرمه برای معجم در بعضی کتب قدر یک کف دست را حمل نموده و نوشته اند و در

نسخه بعضی بر آن قوت است و بعضی کم نوشته اند مد الخ

بحر الجواهر و تحفه جهار مثقال یعنی بعد و بعضی گویند [illegible] حصه درم است

دانق یکنوع از وزن و مفتوح آن معرب دانک جاره طسوج است و نزد ابن جازر قیراط و نزد بعضی جار جو

و صحیح سدس درم و نزد بعضی سدس حبه مثقال است و در این زمان معمول هشت حبه گویند و دو دانق دو دو دانق

درهم نزد اکثر یک مثقال است و اکثری معرب از درهم دانسته اند درهم عبارت از درم است درم

صاحب تحفه المومنین گفته که درم هشت دانگ بود و در زمان جهره شش دانگ است که دو ازده

قیراط فضه باشد و هر طسوج هشت و جهار طسوج و بحر چهل و هشت حبه الاکلیه و دو و دوازده دو شعیر

درهم ناقص که از درهم طبی مراد است عبارت از جهار دانگ و نیم حبه مثقال است رطل

مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درم و جهار سبع

درم که دو از ده اوقیه و بیست استار بود سکرجه بلغت بیش سکره گویند مراد از مطلق آن شش

استار و ربع آن است و گویند بیست و جهار قیراط است سکره صغیره سه اوقیه است سکره کبیره

از اصفهان نیز گویند نه اوقیه و گویند هفت اوقیه ستیر شامی عبارت از درم بخته است مستعیره

است شش خردل طسوج دو جو میانه قسط بضم و کسان اهل گویند که آن از زیت نه ده اوقیه و از

شراب هشت اوقیه و از عسل سی و هفت اوقیه بود کرمه یکدانگ و نیم و جهار دو دانگ

مثقال طبی یکدرم ناقص است با سبع درم و آن شش دانگ است که دو ازده و چهل و هشت جو باشد و

[illegible] ده و نصف هست جهار طسوج و هشت قیراط است مثقال صرافی عبارت از درهم تام جدید بیست

من سیاهی یکهزار و دویست مثقال است مفصل از معجون و عسل جهار مثقال است و از ادویها

یک مثقال من دو رطل من تبریز ششصد مثقال است نواة بحدرم سنگ و گویند دو دانگ

و گویند سه مثقال و گویند پنج درم است وادی که در بلاد متعارف است بر این طریق است

که از جهار خردل یک برنج اعتبار کنند و از جهار برنج جو و از دو جو یک سیر و از شش ربعی

بکمانست و از سه نیم ماشه یکدرم و از جهار و نیم ماشه یک مثقال و دوازده ماشه یک توله و از جهار

ماشه یکدام عالمگیر و از بیست و یک ماشه یکدام بخته و از شش نیم بخته یک سیر اکبری و از چهل دام بخته

یک سیر ... و از حبل ... چهار دام ... یک سیر عالم ... در ... دام بخته ...

فرخ شاهی ... بالفعل مروج است والله اعلم بالصواب الیه المرجع والیه المآب تمت تمام

حب السلاطین ... در بیان الطعام ... [illegible] ... بخورند

... سیاه ... [illegible] ... نسخه ...

نسخه شربت ... گل سرخ پاک کرده پوست بیخ کاسنی ۹ ماشه گل نیلوفر ۱۰ ماشه بادیان ۱۰ ماشه گاوزبان

بیخ کبر ۹ ماشه اصل السوس مقشر ۱۰ ماشه تخم کشوث ... ماشه پوست بیخ بادیان ... بیخ اذخر

... ماشه اسارون ... ماشه مویز منقی ... دانه انجیر ۷ دانه سنبل الطیب ۶ ماشه سلیخه ۶ ماشه

ریوند چینی ۹ ماشه قند سفید ... آثار در آب یک ... آثار ... ترنجبین صبح مالیده صاف نموده

در قند مقوم نموده ریوند چینی سوده آمیخته مرتب نمایند نسخه دیگر از برای زحیر ... بسیار مجرب

است مازو سبز ... خورد ... افیون خالص کوفته بیخته ... فلفل ... حب ...

بخورند نسخه دیگر برای ... مجرب است ... سفید بوزن ... خشک

نمایند همین دستور ... [illegible] ...

یک آثار شیر گاو ... نسخه دیگر اگر ... اسهال باشد این دارو ...

زنجبیل مغز ... مغز ... تخم ... گلنار ... کوفته ...

... نسخه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

عناب هلیله سیاه صبر ... خار خسک ...

کنند برابر یک نخود ... [illegible] ...

... وقت ... [illegible] ...

سوم ... چهارم ... [illegible] ...

کتاب ثانی ...

نسخه جهت جذام افعی سر و دم تراشیده از پوست والاشیش

پاک ... بریده پنج آثار نخود پنج آثار حجرات ... تریاق

فاروق همه یکجا در سبوی گلی ... داشته دهن آن بند

... [illegible] ... خشک کرده ...

همه نخود ... قطعه ... [illegible] ...

... مرغ ... کرده ... مرغ ...

... کرده ... خشک کرده ... [illegible] ...

نخود ... صحیح ...

علاج امراض متفرقه از کتاب ... منتخب ...

در بیان دفع هر علت چشم بیارد زرچوبه در میان

... [illegible] ...

... در چشم کند هر چه علت ... دفع گردد ...

... اگر چشم کسی سرخ ...

... زرچوب ... خالص ...

... در چشم کند نیکو شود ... ان شاء الله تعالی

و اگر کسی را چشم ... [illegible] ...

چشم کند نیکو شود اگر کسی چشم ... این زرد چوب ...

... چشم کند نیکو شود و اگر کسی چشم خارش کند

... چشم ... زرد چوب ...

... در چشم کند نیکو شود اگر کسی را چشم غبار ...

... در چشم ... [illegible] ...

زرد چوب ... [illegible] ...

... در چشم کند نیکو شود و اگر کسی را ... چشم

... باشد این زرد چوبه با آب ... چشم ...

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس الصمد لم
یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد حمد بکر زبان معذرت بیان سبحان
الله اعلی در اظهار تکرار آن معترف بقصور و قایل بعجز نسبت ساحت ذات مقدس
قادر علی الاطلاق کامل القدرت که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی است جل
جلاله و عم نواله که بسوای آتش قانون حکمت بالغه اش دیگ دریاها بجهت نضج و طبخ
طبع انسان تا الدوام بلت و بخار جوش آمده و تا بتی کرب ان عنصر تند کار معتکف
مرکز دایره زمین در ادای آن قاصر و ساکت است ثنا باد و سزاوار صفات اقدس حکیمی است مد
افضاله و احسانه که بمنهاج حذاقت غایت علیه اش فصول اربعه کون و فساد عالم را معالج
موجب شفا کامل کرامت فرموده و بدستیاری عطاران حدود و غیره اخص شمال و جنوب
و صبا و دبور قوای نامیه را تقویت اهتزاز بخشیده سپاس بیقیاس کامل الصفاء عظم
شانه و رفع برهانه را رواست که از حکمت بالغه و وافره اسباب علامات دانش و بینش در ضمیر افلاطون
نشان ربع مسکون بقدر کفایت خیره نهاده تا عباد الله کلهم اجمعین از نتایج آن کامیاب
باشند تعالی شانه الله اکبر و بدیه تحیات که شاهباز بلند پرواز متفکره والوتام دانایان
حکمت پژوه حذاقت نهاد بذروه کنگره آن عروج نتوانند نمود نثار جناب صاحب براق
سوار بکر و ساده آرای صدر قاب قوسین او ادنی و مخاطب بخطاب مستطاب ان هو الا وحی
یوحی است اهدای صلواتی که سمند خوش خرام تیز رفتار افهام و افکار خردمندان دانش بنیاد
پی بسر منزل مقصود آن نتوانند برد اتحار ذات و صفات آن جامع الکمالات که به نص

کریمه

کریمه [illegible] علیه و آله علت گناه از شربت عنایت شفاعتش شفا یافته اند و بیماری
ضد بر قرحت و فراجداد اطبای معنویش مبتلایان امراض مرکبه جهالت و غوایت را از
دار الشفای هدایت بشربت دینار عنایت و خمیره صندل کرامت و مسهل سعادت
و حیات و قرص طباشیر نصایح و ارشاد و بشربت هوی موعظه ترحم بنیاد نجات ابدی بخشیده
از مهلکه ضلالت و غوایت بسر چشمه هدایت رسانیده کام جان را از حلاوت و شیرینی
ایمان و ایقان و کلفه املای شیرین کلام و تعطیر خشام گردانیده اند و بر آل طاهرین و اصحاب
منتظرین که کلام معجز بیان شان غوایت بیشکان ضلالت و طغیان را مرفوع و هدایت
ثابت و الکلمه و مسموعان سموم حرام و عصیان را بمعجون عنایت تریاقی است روح
افزا اکمل الصلوه و افضل التسلیم علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین [illegible] مخفی و محتجب نماند
که قبل ازین اطبای حکمت شعار و حکمای حذاقت دثار بحسب استعداد دانش علمی و حوصله بینش
عملی خود ما از کتب متقدمین و متاخرین و تجربه سلف استنباط خواص الاشیا نموده
بترتیب و تنظیم مفردات پرداخته اند تا عند الحاجه طالبان این فن اطلاع و آگاهی بهم رسانیده
شود لهذا این مستمند بارگاه احدیت و نیازمند درگاه صمدی الراجی الی فضل الله الملک
المنان میر بشیر الدین علی خان المخاطب بصمصام الدوله ابن نواب فردوس فرجمند
اقتدار دارا حشمت معدلت شعار خلایق پناه سکندر جاه مغفرت منزل خلف ارشد
نواب عظمت نشان معدن امن و امان فلک شوکت فلک سریر عادل و باذل کریم الاخلاق
عمیم الاشفاق علا قدر بلند مرتبت عظیم الشان میر نظام علی خان غفرانمآب ابن نواب
قدر قدرت عالی رتبت والانهمت دادگستر عالم پرور افلاطون فطرت ارسطو فطنت خورشید
شوکت سپهر منزلت حاتم زمان میر قمر الدین نظام الملک نظام الدوله آصفجاه مغفرت مآب
دام ملکه ادام الله ملکه و اولاده بعد مطالعه و تصحیح کتب اطبا علی الخصوص علم الابدان
که افضل علوم باعتبار شرافت موضوع است خواست که بقدر وسع و الامکان ترکیبی جامع در

مفردات متفرقی بعبارت قلیله و محتوی بر فواید کرده اند کتب مفردات مثل ادویهٔ مفردهٔ قانون
شیخ ابو علی سینا و تحفة المؤمنین میر محمد مومن و الفاظ الادویه و مخزن جهارم اسرار الاطبا و منهاج
و جامع ... و عجایب ... و بحر الجواهر و مفردات سکندری و ریاض الادویه و جمع الجوامع علی نجیح
الله ... کرده خانه ازانجمله شش خانه بیست مبنی اسمای بر زبان مثل زبان عرب و بعوب
در خانهٔ ... و زبان یونان در جهارم و سریانی در سیوم و ترکی در جهارم و فارسی در پنجم و هندی در ششم و جهار خانه
اولین بقدر شربت دوم در مضار سیوم در مصلحات جهارم در ابدال بقدر شربت و در صورت
عدم ثبات و تحقیق لفظ عربیا یا فارسی یا هندی لفظ مشهور درج نموده در سلک تحریر کشیده تا از
اخلاق رضیه خردمندان دوربین که بر نوشته ان دانش امعن که اگر بر سهوی یا خطائی مطلع شوند محل
عفو پوشیده قلم اصلاح کشند **نظم** کلیمن جاودان بهار عجیب علم طب علم لیس شریف غریب در جهان
باد کار ازین بهتر علم دیگر نیابم خوشتر زین عجب بر کشیده ام محنت تا شود خلق را ازین راحت
چون فراغت شده ز تالیفش گشت تقویم خاص تاریخش **نظم** با بجام این نسخه روح پرورد عطایات
حق کرد چون دستگیری یا سال تاریخ فرمود الف شده نام او مفردات بشیری علیه التوکلت
و هو المستعان علی ما تصفون این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه **مقدمه** در
بیان طرق اخذ ادویه و حفظ قوت انها **باب اول** منقسم بر دو فصل **فصل اول** در بیان کیفیت معرفت
درجات ادویه و مراتب انها **فصل دوم** در تحقیقات بعضی اسامی الفاظ که مصطلح اطبا است **باب دوم** در
ذکر ادویه مفرده بترتیب حروف تهجی و خاتمه در تحقیق اوزان و مکاییل **مقدمه** در بیان طرق اخذ ادویه
و حفظ قوت انها **بباید دانست** که ادویه یا نباتی بود یا معدنی یا حیوانی اما نباتات مستعمل از وی یا اوراق است
یا بزور یا اصول یا ازهار یا قضبان یا اثمار یا عصارات یا الحا یا صموغ یا فواکه یا مجموع ان مستعمل
پس اگر اوراق خواهند مثل ساذج و ماذریون و امثال ان پس واجب است که بگیرند بعد رسیدن
بحجم خود و پیش از تبدل لون و اگر از بزور خواهند مثل انیسون و کمون و مانند ان پس وقتی اخذ
نمایند که رفع حاجت از ان جدا شده و در نضج خود مستحکم شده باشد و اگر از اصول خواهند مثل بهمنین

و مانند ان پس ان وقت بگیرند که اوراق افتادن گیرد و اگر از ازهار خواهند مثل بنفشه و مانند ان
پس باید که بعد از نضج تمام و شگفتگی کمال و پیش از تبدل لون گیرند مگر گل سرخ که قبل از تمامی شگفتگی
در کمال غنچگی اخذ ان بهتر است و اگر از قضبان خواهند مثل زرنب و غیر ان پس بعد از ادراک
تمام و قبل از ذبول باید گرفت و اگر از اثمار خواهند مانند فلفل و قلقل و امثال ان پس
لازم است که بعد از ادراک تمام و پیش از سقوط گیرند مگر انکه منظور خام باشد پس ان بعلاوه دیگر و اگر از
عصارات خواهند مثل افیون و غیر ان وقتی گیرند که نبات وی پخته و رسیده باشد و اگر از الحا
خواهند مثل سلیخه و غیر ان پس وقتی گیرند که شجره ان بغایت رسیده و پیش از نقصان باشد
و اگر از صموغ خواهند مثل سکبینج و اشق پس بعد از انعقاد و پیش از غایت جفاف گیرند
و اگر از فواکه خواهند مثل عناب و انجیر و غیر ان پس ان وقت گیرند که بر کثرت و رزانت
و پختگی تمام باشد و اگر جلد وی مستعمل باشد مثل پوست بیخ کاسنی و غیر ان پیش از تبدل لون
و بعد از ادراک تمام و هنگام کمال بلوغ در رسیدگی اخذ نمایند لا از ادویه نباتی باید که انچه از صحرا
صاف و بطعم اظهر و انچه ازکی باشد اختیار کنند و برگی از نبات وحشی از بری و در عمل جودت و قوت
بود و اکثر قوت حشیشی بعد از دو سال یا سه سال ضعیف یا باطل می گردد و بیشتر صموغ را قوت
بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون و اما انچه قوی بود از هر قسم مدت بقا او اکثر باشد
و چون یکی از نباتات تازه و نو بهم رسد بجهت ضرورت کهنه کنند بعد ان شود در صورت عدم دیگر باید
و دیگر حال کردن جایز داشته اما معدنیات مانند زرنیخ و زاج و غیر ان چون خواهند که اختیار کنند
باید که جوهر وی پاک باشد و بر لون و طعم مخصوص خود بود لا حیوانی مثل کبد و قرن و مراره و غیره
چون اختیار کنند باید که از حیوان جوان صحیح المزاج در فصل ربیع ذبح کرده گیرند و از حیوان
مرده نباید گرفت و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در افتاب نباید نمود مگر
انکه مطلب خشکی او باشد و انچه در افتاب و اتش زایل شود در سایهٔ خشک باید نمود لا لاکن
قوای ادویه بر پنج قسم است اول جمع اوردن اجزای انها در گرفتن و فرص ساختن و در سایه

خشک بودن همچو دارچینی دوم خلط ادویه دارو با چیزی که حافظ قوای وی باشد بجهت همچو خلط کا
یا جندبیدستر یا فلفل یا جوز و خلط فرفیون با سلیخه که چون کار برند مانند یا باقلا یا لوبیا بادام
تر و خلط فلفل سفید با باقلا و امثال آن بسبب قوت اوست سوم ظروف چنانچه بعضی ادویه را
واجب است که در ظرفی کنند که سرایت سموم کسوار باشد تا قوت وی جائی نرود و التحلیل نیابد مانند مشک
و عنبر و کافور بلکه بهتر آنست که مشک را در ظرف سرب دارند و اگر بهم نرسد در ظرف آبگینه و کافور
را در ظرف آبگینه نهند اگر بهم نرسد در قلعی دارند و بعضی ادویه مانند بزور و اوراق در کوزه
سربند کرده دارند و بعضی مانند لبنه و کهربا در انبان نهند و بعضی مثل بورش در سدی و اقاقیا
و عصاره را در کیسه کرباس که کافی بود و چهارم جایگاه چنانچه خازن ادویه در موضعی
باشد که معتدل در حرارت و برودت بود و از موضع رطوبت و بسیار گشاده و ممر ریاح و دخان دور
بود پنجم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را بجای خود تنها نگه دارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا
و افیون و ادویه قوی مثل سکبینج و حلتیت و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول
آن رایحه داشته باشند و بسبب آن قوت آن ساقط شود مانند گل بنفشه و نیلوفر و امثال آن
نهند و مجموع اوراق و حبها و گلها را از جای نمناک و آفتاب نهند در باید داشت و ظرف قلعی
جهت روغنها و اکثر ادویه معقوده و مرکبه بهتر است **فایده** بدانکه چیزی که بخمیر یا گل آغشته و یا در
جوف چیزی که داشته در آتش دفن کنند آنرا مشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن بیابه بجهت
زیاده برشته نمایند آنرا مقلیه خوانند و هرچه از کاه آتش دهند و یا ظرف که اراده او را بو
دهند آنرا تحمیص نامند و نیز بدانکه احراق بجهت انتقال طبیعت پس اگر جسم نیمجی باشد
که اعراض برگ حسیه یا اصلاح آن کنند برانکه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر
سخیف جسم متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کنند و از غایت احراق که بحد رماد برسد
رسد بالجمله بصحت مایل میگردد و اگر کثیف جسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت
مینماید و احتیاج باحراق برای چند غرض است یا بجهت کسر حدت آنچیز است مثل زاج و قلقطار

ویا

فایده
بدانکه

ویا بجهت تلطیف اوست مانند نمک و سرطان و قرن ایل که بعد از سوختن جوهر کثیف او بلطیف مبدل
میگردد و یا بجهت رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهت باطل کردن رداءت است مثل عقرب که بعد سوختن
رداءت او باطل گردد و یا برای رفع حدت قوی العمل میشود و یا بجهت آنکه قابل سحق گردد و در سحق و غربال نمیشود
مثل ابریشم که سوخته بود در سحق آسان گردد و در عمل قوی شود و یا بجهت رفع اجزاء غریبه است مانند
توره و یا بجهت تقویت و سده منافذ و یا بجهت شدت نمود و گفته اند که سوختن توره بجهت زیادتی
حدت است که بعد سوختن در عمل خود قوی میگردد و در احراق شرایط است که دو جنس با هم نسوزانند مثل توره
و نمک و احجار را مبالغه در احراق باید کرد و در بنا نباتات و حیوانات را مانند حریر و صمغ بادر احراق کم است
و هرگاه مطلب تبرید جسم محرق باشد باید که بعد از احراق آنرا مغسول نمایند والا محرق را بغسول
استعمال باید نمود و تکلیس هم قسمی از تکلیس است و آن آنکه است بزیر السحق میباشد پس هر جسم صلب که
قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک قابل السحق گردد و او را تکلیس مینامند پس
تکلیس اعم از آنست که با احراق باشد یا بدان سبب دیگر **باب اول مشتمله دو فصل فصل اول**
در بیان کیفیت معرفت درجات ادویه و حرارت آنها در درجه بدانکه پس بدانکه هرچه وارد شود بر بدن
انسان جوان صحیح المزاج ذکی الحس قریب الاعتدال و منفعل گردد از حرارت غریزی بدن
با بعضی که حرارت غریزی در آن ادویه تاثیر کند و کیفیت بالقوه آنرا بالفعل آرد که در آن خیرت که
احداث میکند کیفیتی زائده را بر مزاج انسان آن انسان یا نمیکند اگر احداث نمیکند آنرا معتدل
گویند و اگر احداث میکند محسوس میشود یا نمیشود اگر نمیشود در درجه اول گویند معتدل است تا شود تا اثر حس
و تکرر تناول یا از تکثر مقدار حس و اگر محسوس میشود بحدی رسید که ضرر کند بافعال یا ضرر رسد اگر
نمیرسد در درجه دوم و اگر میرسد پس منجر بهلاک میشود یا نمیشود اگر نمیشود در درجه سوم و اگر میشود
در درجه چهارم گویند و چیزی که در درجه چهارم است آنرا دوا سمی گویند و آن غیر سم است زیرا که
فعل دوا سمی بکیفیت است و فعل سم بصورت نوعیه و اطلاق سم بر آن بمجاز گرفته است او را
سم و هلاک والله اعلم بحقیقته و درجات و هر واحد از این درجات را به عرض دارد که طرفین و اوساط

وفیها وسط لیس در هر درجه سه مرتبه لازم آید لهذا البسیار باشد که دو دوا یک درجه باشد
و قدر شربت هر دو مساوی بود و معذلک تفاوت کثیر در فعل ایشان پیدا بود و این حیثیت جز بهر آنکه
یکی بمرتبه اولی است و دیگری بمرتبه ثالث و تحقیق مراتب چنان شود که هر چه بود در جا اول است و یکدرم
شربت اوست مثلا چون دو درم بلکه یک و نیم درم خورده شود و اثر او محسوس شود بدانند که در آخر مرتبه
است و چون از دو درم اثر حس محسوس نگردد بلکه از سه درم محسوس شود بمرتبه وسط و چون تا
چهار درم یا زیاده اثر حس محسوس نگردد در مرتبه اول بود و در دیگر درجات بهمین قیاس باید فرمود
دوائی که انجه وارد بدن میگردد اگر تغیر حس فقط بکیفیه است آنرا دواء مطلق گویند چون
زنجبیل و اگر فقط بماده است او را غذاء مطلق نامند چون نان گندم و اگر بصورت نوعیه فقط
است ذوخاصیه گویند و ذوخاصیه اگر موافق طبیعت و دافع ضرر باشد مانند فادزهر و اگر مخالف
طبیعت بود سم و اگر تاثیر حس بماده و کیفیت است پس در صورت غلبه قوت غذائی غذاء دوائی
گویند چون کاهو و اگر قوت دوائی غالب باشد دوای غذائی چون زیره و اگر بکیفیت و صورت است
دوای ذوالخاصیه چون کاسنی و اگر بماده و صورت است غذای ذوخاصیت چون روغن گاو و اگر
بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد پس اگر قوت غذائی غالب است غذاء دوائی ذوالخاصیت گویند
و اگر قوت دوائی غالب است دوای غذائی ذوالخاصیت نامند چون بودنه باغی و غذا بر دو نوع
است لطیف و غلیظ و هر یک ازینها صالح الکیموس و فاسد الکیموس و هر یک ازینها کثیر الغذا
و قلیل الغذا بود و غذاء لطیف آنست که متولد شود ازو خون رقیق از جهت غلبه عنصر لطیف
بر ماده او چون شراب و غذاء غلیظ آنرا گویند که متولد شود ازو خون غلیظ جهت غلبه
کثیف چون گوشت گاو و صالح الکیموس آنست که متولد شود ازو خلطی که بدن را سزاوار باشد
چون انگور و فاسد الکیموس آنرا گویند که متولد شود ازو خلطی که بدن را سزاوار نباشد چون ترب
و کثیر الغذا آنست که اکثر وی جزو بدن شود چون گوشت تقلی یعنی بره و قلیل الغذا آنرا
گویند که کمتر ازو جزو بدن شود چون پنیر **فصل دوم** در تحقیق بعض اسامی الفاظ که مصطلح

اطبا است **اکال** یعنی خورنده عضو و آن دوای را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا
و نفوذی که دارد او تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوائی را
نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات
مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوای حالی ملین طبع است هرچند او را قوت مسهل نباشد
جاذب یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوبات را
که ملاقی آنست بسبب لطافت حرارت خود و جذب نماید انها را بسوی خود و لطافت جاذب
مانند جند بید ستر و تافسیا و الحق شدید الجذب باشد بیکان و خار را از عمق بدن
بر آورد مانند گوشت حلزون **جامد** یعنی بستگی کننده و آن دوائی را نامند که از
شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و
کتیرا و کهربا **حالق و حلاق** یعنی سترنده موی و آن دوائی را نامند که منبع موی را
سست گرداند و آنرا دفع سازد و یا انگشت کند که بآن قلع کنده شود مانند زرنیخ و نوره و
سفیداب و خاکستر **حکاک** یعنی بخارش آرنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت دوای
خود جذب کند بسوی مسام اخلاط آرنده و خارش کننده را و بجانب آن حدت که زخم کند عضو را
مانند کبیکج **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوای را نامند که بسبب قوت مجففه خود سطح
جراحت تفرق و رطوبتی نگذارد و خشک کند و آنرا خشک ریشه بندد و نگاهدارد آنرا از
آفات تا اینکه از گوشت و پوست صالح بروید **دابغ** دوای را نامند که بسبب لزوجت جوهر و کثیف
خود درست بچسبد **رادع** یعنی مانع و باز گرداننده ماده از عضو و آن دوای را نامند که بسبب برودت
و قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند حدت آنرا
که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو
برخیزد و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و رادع در مقابل
جاذب **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قبض و جمع خود

اجزای عضو التصاق نموده اند آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست جدا کرده اند و از
منفذ دیگر جاذبه برآید مانند ضماد آشنه تر و هندی و در و نیل **غسال** یعنی شست و شو دهنده
و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد بقوت فاعله که
حرارت باشد بحرکت و سیلان درآورد و اخلاط را زایل گرداند از سطح عضو مانند
ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم **قاتل** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب
ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد و مانند افربیون
و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص
باسم سم است و غیر حیوانی مخصوص بقاتل **قاشر** یعنی خراشنده پوست و جدا کننده
آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلا دهنده خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد
عضو را مانند قسط و زراوند و هرچه نفع و فایده بخشد بهق و کلف و مانند
این هم را **کاوی** یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائیست که جلد را
بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم درآرد و مجاری اخلاط را مسدود سازد و
مسام را بند کند و عضو را بگرداند مانند عضو کرم بر این داغ کرده شده مانند زاج
و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام
ریاح غلیظ محتقنه در اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید یا تحلیل
برد مانند تخم سداب **لاذع** یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ
خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیر قریبه بهم احداث کند که اجزاء آن بانفراد
محسوس نگردند مانند استعمال خردل یا سیر که تنها **لزج** یعنی چسبنده و آن دوائی را نامند
که بالفعل و یا بالقوه در عین تاثیر حرارت مزاجی و آن قابل امتداد گشته اجزاء آن
از هم منقطع نگردند مانند خبازی **مبرد** و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده کرده خود اخلاط
برودت نماید مانند کافور **مبهی** یعنی تحریک آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده منی

منی و ریاح غلیظ منعقد است و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعقد نماید
بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات
اعضاء تناسل و محرک او شود مثل بهمنین و لبوب و ردان و زردک و مانند اینها **مجفف**
یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت تجفیف خود احداث تجفیف و
خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا لطیف سازد و بتحلیل ببرد و مانند سندروس
مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است و آن دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و تکثیف
خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و لسنه **محرق** یعنی سوزنده و آن دوائی
را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزاء لطیفه و رطوبات عضو را تحلیل برد و
احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ **محکک** یعنی خارش آورنده و آن دوائی
را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات
جلد و بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره **محلل** یعنی تحلیل برنده و آن دوائی را نامند
که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده و فرا گرفته
اند در آن و جدا کرده اند اجزاء آنرا از هم و بخار دفع کند جزء غلیظ را اگر باقی نماند از آن
جزئی مانند جندبیدستر **محمر** یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و حدت
خود گرم گرداند عضو او آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب قوی و بدان
بسبب سرخ گردد و ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل لی مانند خردل
و انجیر و فودنج **مخدر** یعنی بیحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت
و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع
آید نفوذ روح نفسانی را از آن و از آنکه بیحس گرداند و از حرکت باز ماند و یا
آنکه روح نفسانی حساس بتحریک او کثیف گرداند که احساس آن کم گردد
مانند افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک می باشند **مخشن** یعنی

درشت کننده وان دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح
عضو را مختلف الاجزا و اعم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبهٔ ممتدهٔ آنرا مانند عفص و یا آنکه
تفریق آن اجزا نماید مانند اکلیل الملک و خردل **مُدِر** یعنی ادرار آرنده وان دوائی را نامند
که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید و مائیت اغذیه و فضول اسیاله را ببول
و حیض و عرق و شیر **مُدمِل** یعنی اندمال آورنده و اصلاح و حلق کننده جروح و قروح وان
دوائی را نامند که خشک و تکثیف کرداند رطوبتی را که در فصل و فرج و میان اجزاء جراحت که
بهم تکرانده و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج و منوی تا آنکه بچسبد با یکدیگر مانند
دم الاخوین و صبر و کندر و صمغ عربی و امثال اینها **مُرخی** یعنی سست کننده وان دوائی را نامند
که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضا و کثیفة المسام را نرم و مسامات را وسیع تا آنکه
بسهولت و آسانی منع کردانیم از اینها فضول محتبسه مجتمعه انجا را مانند تخم بزرکتان **مُرطِب**
یعنی رطوبت افزاینده وان دوائی را نامند که بسبب شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید
مُرقِق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است با قوت نافذه و حرارت و تحریک
خود احداث رطوبت مینماید **مُزلِق** یعنی لغزاننده فضول و اخلاط وان دوائی را نامند که بقوت لینه
رطوبت مزلقه که دارد و تلین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن
نموده دفع نماید مانند الو بخارا و العبه **مُسدِّد** یعنی آنچه باعث سده است و منع کرد وان دوائی را
نامند که بسبب یبوست و کثافت خود و بسبب تغریه احداث سده نماید **مُسکِّن** یعنی ساکن کننده
وان دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد **مُسهِل** یعنی اسهال کننده وان
دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و حده و ترقیق جذب و دفع خود از اقاصی عروق و
منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعا **مُشهّی** یعنی
اشتها آورنده طعام وان دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا **مُصلِح** یعنی اصلاح
کننده وان دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه بدفع ضرر آن کند یا معاونت

فصل

فم آن سازد و یا حافظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن
باعضا ضیقه بعیده **مُصلِّب** دوائی را نامند که جوهر عضو و یا مواد را صلب و سخت کرداند بسبب برودت
و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابله مرخی است **مُطفی** یعنی فرو نشاننده ثوران و حدت اخلاط
وان دوائی را نامند که بقوت برودت و یا اعتدال خود بشکند حدت و ثوران اخلاط ماده حاره را
و یا سوء مزاج حار ساذج را **مُعرِّق** یعنی عرق آورنده وان دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف
و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضا و قریبه آنرا بعرق دفع سازد و اخراج نماید **مُعطِّس**
یعنی عطسه آورنده وان دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک نموده دماغ را
خیشوم و بعطسه دفع سازد **مُعطِّش** یعنی عطش آورنده وان دوائی را نامند که طبیعت را مشتاق مایع
سازد اعم از آنکه تدریج یابس شود مانند معده و جگر و یا بسبب حار و مثل دل و ریه و مراد از عطش
عطش صادق است نه کاذب **مُغرّی** یعنی تغریه کننده وان دوائی یابس را نامند که در آن رطوبت لزجه
باشد که بچسبد بر منافذ و فوهات و سد کند و منع سیلان کرده مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته
و امثال آنکه دو دوائی لزج سیال رقیق چون حرارت در آن تاثیر نماید میگرداند آنرا مغری سازد و
حابس **مُعفِّن** یعنی بدبو کرداننده وان دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد کرداند مزاج عضو
را و رطوبات و ارواح ابیده بسوی آنرا و متعفن کرداند و تمام اثرا تحلیل برد و باقی را قابل جزو عضو
نکرداند و نیز بسبب احراق و تا کامل نرسد بلکه بگرداند آنها را فاسد و متصرف حرارت غریبه در آنها
متعفن سازد مانند زرنیخ و ثافسیا **مُغلِّظ** یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است **مُفتِّت**
یعنی شکننده و پاره پاره کننده سنگ ریزه وان دوائی را نامند که در آن قوت حاره نافذه باشد
که چون باخلاط لزجه منجمده برسد ریزه ریزه و نرم کرداند اجزا آنرا مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی
و در ماه کرم و رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة **مُفتِّح** یعنی گشاینده سده وان
دوائی را نامند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد
بسوی خارج تا آنکه مفتوح کردد مانند فراسیون و فعل مفتح اقوی است از فعل جالی برای آنکه

ای فصول این یا تلطیف و تحلیل است یا تلطیف و تقطیع و یا تلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف
مفتح است و هر چیز مر لطیف و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مایل بسوی حرارت و یا معتدل
و هر لطیف حار مفتح نیز مفتح **مفجج** یعنی خام کننده و آن دوای را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل
کرداند فعل حرارت غریزیه را و هم غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابله
منضج و اعم است مانند بزرقطونا و دوغ ترش و امثال آن در خارج **مفرح** یعنی فرح آورنده و آن دوای
را نامند که بتعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی تنفیح نماید و منبسط سازد انها را و میل دهد بسوی
خارج و حزن را زایل کرداند و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو کرداند و ذهن را صافی سازد
و کسالت را دور نماید مانند شراب **مفشی** یعنی پراکنده کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت
خود متفرق و پراکنده سازد ریاح مجتمعه را و قابل دفع گرداند **مقطع** یعنی جدا کننده و آن دوای
را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
بدان و دفع نماید انرا بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل **مقی** یعنی قی آورنده و آن
دوای را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده و تنقیه
کنند مانند تخم ترب **مقرح** یعنی زخم کننده و جرک آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ
و جذب خود تحلیل برد و فانی سازد رطوبتی را که میان اجزای جلد است و تفرق دهد اجزاء
انرا و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر **مقوی** یعنی قوت
بخشنده و آن دوای را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نمایند تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی
آن و از آفات نگاه دارد یا آنکه تبرید نماید سخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بالخاصیت
مانند طین مختوم **ملطف** یعنی لطیف کننده و آن دوای را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق
گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا **ملین** یعنی نرم کننده بطن و این دوای را نامند که بقوت
حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نمایند آنچه در امعا و معده است و این اعم از منضج و مزلقات
مانند مغز فلوس خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت **منضج** یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط

و مواد و آن دوای را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد انها را اعم
از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند حا...
و منجمد را نرم و سیال کرداند مانند حلبه و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیف و کمیت و قوام صالح
هر خلطی است بحسب لایق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق اند برای آن مانند دم که
نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آنست که صلاحیت جزو عضو
شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق صافی حاد باشد اما نه بسبب افراط و تفریط افعال مطلوبه
از آن حاصل گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشبه الاجزا نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو
بعضی اعضا شدن را با اختلاط بخون داشته باشد و سودا در درد دم صافی غیر محرق باشد
تا صلاحیت تغذیه بعضی اعضا شدن را با اختلاط بخون و غیر آن از فواید مطلوبه آن داشته باشد
و لهذا انضج عبارت از طبخ معتدل کامل است **منفخ** و آن دوای را نامند که در جوهر آن رطوبت
غلیظه غریبه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزی تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح
گردد مانند لوبیا و باقلا و هر چه در آن نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه و ادویه هر چه
تحلیل نیابد رطوبت آن در هضم اول و نفخ آن در معده نماید بر انحلال آن نیز بالتمام در
هضم ثانی باشد و یا در امعا نحو رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بعد
از نفخ آن در معده و امعا تحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از آن در عروق و اعضای
تناسل گردد مانند زنجبیل و بزرجرجیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریاح
ریح است **موسخ قروح** یعنی حرکت آورنده در زخمها و آن دوای را نامند که مخلوط گردد در رطوبات
قروح و انها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و التیام انها آید مانند موم روغن **منبت** که
لحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن دوای را نامند که بگرداند مزاج خون را که وارد جراحت
میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا گوشت جدید صالح

باب دوم در ذکر ادویه مفرده بترتیب حروف تهجی **حرف الالف** **ابریشم** عربی

ورکاه هرچیز را معلوم شود رجوع در کتاب لغت ملاحظه فرماید

بری یونانی شستار سریانی ایبک ترکی ابریشم فارسی ریشم هندی گرم وخشک در
اول دل و دماغ را قوی کرداند وارواح را قوت دهد و چشم را روشنی افزاید وبدن را
فربه کند و نفوذ تمام آرد و چون پارچه حریر قرمزی را بخون رعاف تر کرده خشک نموده
بسوزانند و خاکستر آنرا در بینی دمند رعاف باز دارد و پوشیدن لباس حریر محض ملایم
ونرم وگرم ولطیف موجب سرور و مانع تولد شپش است ولیکن پوست جلد را رقیق
میکند ومزاج واصلاحش آنست که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند قدر شربت از یکدرم
تا سه درم مضر محرق او مفرد اوه مصلح انیسون بدل مروارید محرق مغسول آبنوس
عربی ابانس وسیقاقرطوس یونانی کالیاس سریانی آذونس فارسی ابنوس مشهور
وآن درختیست شبیه بدرخت عناب بسیار عظیم وثمرش مثل انگور زرد رنگ باحلاوت
وبرگش بیرگ صنوبر و علی الصفه ارتان وخزان نمی کند وتخمش مانند تخم حنا و قسم هندی
باخطوط سفید وقسم حبشی سیاه وصلب واملس وبهترین اقسام است گرم در اول سوم وخشک
در آخر دوم ملطف ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح ومفتح سده طحال وچون نابت
بادبان سوده در چشم کشند نافع غشی وتیرگی را ببرد وچون با آب بارتنگ سوده نشوق
نمایند وبر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد و ذرور نشاره ان جهت حبس خون
زخمهای تازه نافع وحکم خشک کننده دارد قدر شربت تا سه درم مضر معده مصلح عسل
بدل چوب کنار آبنوس عربی برانی یونانی سابین سریانی اوردوج ترکی اورس
فارسی هوه بیر هندی واو قسمی از سرو کوهیست ومولد از و بار او نیست شبیه بنبق
تازه او سرخ و رسیده او سیاه و با اندک شیرینی و قبض وحدت عطریه و بزرگتر از
بار عرعر و برگش شبیه برگ درخت گز در سوم گرم و خشک بهترین او سیاه رنگ و فربه است
چون روغن کنجد با زیت در ظرف آهنی چندان بجوشانند که روغن سیاه شود
پس بیکدم در گوش چکانند درد گرانی گوش کند و اگر دو مثقال او کوفته بخته بیده

مثقال

مثقال عسل وسه مثقال روغن گاو سرشته بدهند حب القرع را براند و بچه مرده را زود و تنگی
نفس را سودمند آید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب قدر شربت تا سه درم
مضر جگر و معده مصلح در جگر خولنجان و در معده کتیرا بدل بوزن خود اسرو و مثل
آن سکنجبین واز تلطیف بوزن آن دارچینی ابل عربی اشتر ترکی شتر فارسی اونٹ
هندی وآن حیوانیست معروف گوشت او گرم در دوم و خشک در دوم مقوی باه و جهت
عرق النسا وتب ربع ویرقان نافع و چون بول او بر سطح ظاهر کنند بمکتش در
چشم چکانند شبکوری را ببرد و چون مغز سر او را خشک کرده کوفته بخته بسرکه
خورند صرع را نفع دهد و پنیر مایه او را چون مقدار نخود در آب تنکم حل کرده
باه را قوت دهد و شیر او سده را بگشاید و ورم سپرز را مفید بود واستسقا را نفع دهد
وچون سمش را بسوزانند و در بینی دمند رعاف را سودمند آید و همچنین ریش
پشم سوخته او رعاف را نافع مضر امراض سوداوی و مولد خلط غلیظ و دیر هضم
وغذای بد دهد مصلح ابازیر حاره و شراب کهنه و کبر مخلل و سکنجبین ابن آوی و
کلب بری عربی چقال ترکی شغال فارسی گیدر هندی واو حیوانیست معروف
و در همه بلاد می شود و در دیرها بیشتر مأوی دارد و روز کم بر می آید و از مردم گریزان
وحیله ور و مکار و وقت شام از خانه خود بر می آید و قریب به نیم شب آواز فریاد
میکنند و با طراف میگردد و مرغی و جانوری خورد تر از خود و یا مرده که بیابد میخورد
و صبح باز بجای خود میرود و این گاهی با سگ اهلی جمع میشود و نتاج حاصل میگردد
در سوم گرم وخشک بود و خواص مانند سگ اهلی است و زبانش در خانه که بگذارند در میان
اهل خانه فتنه و جنگ شود و چشم راست او را اگر با خود دارد چشم زخم بوی نرسد
ابن عرس عربی راسو و موش خرما فارسی نیول هندی واو حیوانیست شبیه بموش
و سرو پای آن دراز تر از موش ومادان بزرگتر و موی دم او افشان در سوم

گرم و خشک گوشت او محلل ریاح غلیظه … و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا بارد و
خام گوشت او اگر ما کرم جهت … و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن نافع و
چون مغز سر او را … مصروع دهند سود مند آید و چون بر خنازیر و قوبا
طلا نمایند نفع دهد و گویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن
آن استاده شود و مار را چون ببیند بکشد و بخورد و ازین جهت گوشت او جاذب
سم … مضرت گوشت او محرورین را و احشا را مصلح در محرورین
سرکه و کاسنی و انار ترش و در احشا با روغن زیتون و کنجد بختی آبار عربی اسرب المحرق یونانی
سرب سوخته فارسی بنگ هندی و آن سرد و خشک است در دوم مجفف
و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقه چشم و جوشش و قذور و آن جهت جراحت
خبیثه و اعصاب و دو اسیر و زخمهای کهنه و سرطان و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلای
آن بروغن گل جهت خروج مقعد و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و طریق
احراق آنست که بگیرند ده درم اسرب را ریزه ریزه تنک سازند تا با آهنی بهم
چسبد و قدری سفیداب سحوق ده درم قبضه جو بر آن ریخته با آهن بر هم زنند تا تمام
سرب سوخته گردد اگر قدری بماند باز قدری جو بر آن پاشیده بر هم زنند
تا بتمامه سوخته خاکستر گردد مضرت خوردن آن مصلح قی کردن بروغن و اشیاء
دهنیه و احراق و سمه اترج عربی مارسیقا یونانی اطروخا سریانی ترنج بالنگ
فارسی بجوره و آن معروف است پوست زرد آن در دوم گرم و خشک و لطیف و پوست آن
سرد و تر در اول و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر
دوم گرم و محلل و مجفف و ملطف اند و چون دو مثقال از قشر او بکوبند و بیزند
و بچهار مثقال عسل سرشته میل کنند باد را بشکند و دل و دماغ و معده را قوت
دهد و تب … را سودمند بود و ترشی او سرد و خشک در آخر دوم کلف و قوبا

و جرب را نفع دهد شربا و طلاء و شربت او خفقان را که از حرارت باشد مفید
بود و صفرا را فرو نشاند و اشتها … مالیخولیا را ببرد و دل را قوت دهد
قدر شربت از پوست آن یکدرم و از حماض آن … مثقال مضر ترشی آن معده
و عصب را و لحم آن دیر هضم و غلیظ و محدث نفخ و قولنج مصلح شربت خشخاش و شراب
التین و در لحم عسل … اثمد عربی … یونانی صیدیدا
سریانی سرمه فارسی انجن هندی و آن سنگیست سیاه و براق بهترین او
اصفهانی است سرد در دوم و خشک در سوم چون در چشم کشند آب رفتن چشم را باز
دارد و حفظ صحت چشم و تقویت اعصاب باصره و رفع حرارت و رطوبت و جرب کند و اندمال
قروح نماید و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعیکه باشد و بردن گوشت زاید
و جریان حیض و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل شپش مفید و بهترین طریق استعمال
آن آنست که ریزه ریزه بقدر نخود کرده در دنبه گوسفند یا پرده چرب … در ظرف
آهنی با شعله خوب بسوزانند پس برآورده شسته در گلاب یا آب بادیان سبز یا آب کشنیز تازه بر سنگ
سماق سائیده استعمال نمایند مضر شش و مفاصل … مصلح شکر و کثیرا و روغن
بنفشه … ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اجنحه عربی اغنیس … یونانی …
پنجکشت فارسی … هندی و آن نباتیست ما بین شجر و گیاه در مواضع صلب و کنار
رودها و غیر آن میروید و شاخهای او قوی و برگش از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر بر
هر شاخی پنج عدد شبیه به پنج انگشت و چون بدست بمالند بوی او در عطریه شبیه بسیاسنبر
و گلش سفید مایل بسرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ
او را نفع است در دوم گرم و خشک و گویند در سوم خشک قابض و محلل و ملطف و مفتح
سده دماغی و کبدی و مدر حیض بلکه جنین بیارد و منع صلابت سپرز را سودمند آید و تخمش
لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده ریاح و زیاده کننده شیر است قدر شربت

باید استعمال مضر گرده و مصلح وی ... تخم او قاطع اسهال و کاسر باه مصلح صمغ عربی بدل وی
وزن آن شاهدانه اجاص عربی ... یونانی الوی بخارا فارسی آلو مشهور
دو قسم است از او و سیاه ... و الوی سرخ و الو ترش لیکن مراد از آلو
سیاه بزرگ که بخارائی مشهور است خاصیتش سرد و خشک است در دوم دفع عطش کند و شکم بہ بندد و حلق کش
در اول سرد و در دوم ... معده و سهل صفرا رقیق و مسکن حرارت دل و دفع صفرا و تسکین و جهت
... حاره و صداع و حلق سلب نافع و مضر او در وسط درجه دوم سرد و تر در اقوال مسکن التهاب
معده ... جهت ... صمغ او مسکه مقطع گرم است و ورق الاجاص که بپارسی
برگ آلو گویند چون با آنش غرغره کنند منع سیلان مواد از لهاة و حلق کند وزن شربت تا نیم رطل مضر
دماغ و معده مصلح در دماغ عناب و در معده گلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و عسل بدل ...
اخثاء البقر عربی سرگین گاو فارسی گوبر مشهور در آخر اول گرم و در دوم خشک محلل اورام
... خصوصاً اورام مفاصل و خلف اذنین و چون مسحوق با قدر بوره بر موضع ورم طلا کنند و اتقدر
در آفتاب نشیند که خشک شود نفع دهد و طلاء سوخته او بر ... جهت ... رعاف و آب فشرده
تازه کوساله ماده بدستور و ضماد تازه او با گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کار دو امثال
آن و قطور ساییده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار
مفید و جهت اندمال جراحات و برآمدگی رحم و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام دو نافع
اذخر عربی سخبش یونانی ادودوراس سریانی کاه مکه و کورکیا و گزنده دشتی فارسی روهنس و
سوندی و کنه هیل ... وآن نباتیست مشابه بکولان که نوعی از اسل است و بیخش غلیظ و
بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و اران درجم و در رو کو حلکتر و مایل بسرخی
و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده زبان
گرم و خشک در دوم سنگ گرده و مثانه بریزاند و ادرار بول و حیض کند و باد را تحلیل کند
و جهت تفتیح سده کبد و افواه عروق و تقطیع و نضج اخلاط غلیظ لزجه و تسکین اوجاع بارده

باطنه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب و استسقاء و استرخاء معده و نسیان و دوار و خفقان
و ادرار خوف ... معده و بول ... و تقویت ... و طبخ ... و دهان نافع قدر شربت از نیم
مثقال تا یک مثقال مضر گرده و محرورین و مصلح مصلح ... بدل ... وقسط بدل وی
فقاح او قصب الذریره ارز عربی اوزیز یونانی اروس ... فارسی ... جاول هندی
سرد و خشک در دوم و گویند معتدل است در حرارت و برودت ... و گرم است و خشک در
دوم و بعضی مرکب القوی دانسته‌اند و این اقوی و قریب بصواب است ... قابض و
مسدد و تنها ی او قلیل الغذا و جهت نضج و اسهال دموی و احتباس ... رحم و امراض کرده
و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و صاف کننده رنگ ... و
آب مطبوخ آن که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاست و سعوط
کروبیچ که در چین گویند نیم بر سد قاطع رعاف است و اکتحال او جهت جلاء ...
از بدن و طلاء او با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید مضر باصحاب قولنج و اعتقال
طبع مصلح خیسانیدن آن در آب و شکر خوردن آن با شیر بدل ارد جوی مغسول
آرزب عربی فرومیون یونانی الیبس سریانی دوشان و ترشقان ترکی خرگوش
فارسی ... هندی ... ستر ... گوشت ...
او در اول سوم گرم و در دوم تر و گویند خشک خوردن آن ... مفاصل را نفع دهد
و بول براند و پنیر مایه او را چون بعد از طهر سه روز ... بخورد منع آبستنی کند و زن آبستنی
شود و بعد از طهر فرزجه سازد حامله گردد و چون ... بخورد کودک ... ا
ایمن گردد و چون زن یک مثقال از او کوفته بیخته با ... مشک ... بسرشته
بعد از پاک شدن حیض بردارد آبستن شود و فرزند نرینه آرد و اکتحال زهره او ...
و خارش چشم را نفع کند و طلاء خون او بهق و کلف را سود مند آید ... بریانی که
خورند قرحه امعاء را نفع دهد و قطع اسهال مزمن کند و پشم او را چون ... دود ... کنند

سفیده تخم مرغ بر سرپای بریده ضماد کنند منع خون رفتن قدر شربت از نیم مثقال تا یک
مثقال مضر خوردن آن کشنده است و مضر محرور المزاج و محدث تب ربع مصلح کاسنی سبز و انار میخوش
و تحقیق به بخار آب گرم و پشت خوردن آن با روغن اسفیداج عربی اسیمونیون و یونانی [...]
و سلیقون و زیرقون یونانی اسفیطیقا سریانی کریان ترکی سفیداب فارسی
سفیده هندی [...] ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است و
طریق تیاری آن در مطولات مسطور است و در دوم سرد و در سوم خشک بهترین آنست پاک
و سفید و خوشبو بود و چون بسوزند و به نبات سوده در چشم کشند جهت خارش و سوزش
چشم را ببرد و چون بموم کافوری و روغن گل مرهم سازند جراحت ها را در هم
آرد و سعفه و نمله را دفع کند و با شیر دختران و یا سفیده تخم مرغ جهت رمد
حار و بارد و با روغن گل جهت سوختگی آتش مفید و حمول آن جهت منع حمل
و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد
و چون بر موضعی که خواهند موی آن را ضعف نمایند بمالند بیخ موی سست و نرم
گرداند و با درد کشنده شود مضر اشامیدن آن مورث خناق و زیاده از دام
کشنده بدل [...] اسارون عربی اسرابون یونانی اسارون
مشهور بکر هندی و آن بیخ گیاهیست برگوه دراز و باریک [...] و زرد و جوبه
باریک تر و با اندک عطریه و تندیها و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل
بزردی و منبت او جنگلها در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گرم و خشک
گفته اند محلل صلابت طحال و مفتح سده کبد و مسکن عرق النسا و وجع الورک
بود علت های بارد که در اعضاء عصبانی باشد نفع دهد و سه مثقال از او
با ماء العسل اسهال بلغم لزج و ادرار بول و حیض کند و چون کوفته به گشنیز تازه
بسرشند در میان دو سرون طلا نمایند نعوظ تام آرد قدر شربت از یک مثقال

تا سه مثقال مضر ریه مصلح مویز [...] بدل [...] وزن او [...] بالنصف وزن او
خولنجان انس الارواح عربی [...] ذرفس و [...] سریانی
دباادر هندی و آن گیاهیست [...] و باریک [...] مایل
بسفیدی و سیاهی واحد و باریک [...] شاخ و [...] شبری و [...] از اجزا
شبیه بجو و با تخم مایل بسرخی و تند طعم و با اندک تلخی در اول دوم گرم و خشک [...]
است و اجزاء [...] و این قول اقرب است [...]
سده [...] را سودمند آید و سده [...] باد را [...]
را براند و جهت امراض سینه و سعال [...] و سایر امراض عصب و [...]
مجاری بول نافع قدر شربت تا یکدرم مضر [...] مصلح
در محرورین سکنجبین و در [...] بدل در [...]
سودا افتیمون اسفاناج عربی سوناخیوس یونانی اسفناج و اسپاناخ فارسی
پالک هندی و آن بیخ گیاهیست معروف بستانی و بری [...]
و بری او در افعال مانند بستانی است سرد و تر در اول [...] معتدل در سردی و گرمی [...]
و در [...] نفع دهد و طبیعت را نرم گرداند و از معده زود بگذرد و التهاب و تشنگی و تپهای
حاره و درد [...] و سل و درد [...] و در [...] بخته [...] درد گلو و [...]
و بخته او [...] جهت نزلات حاره مجرب [...] در مفاصل حار و [...]
زنبور مفید و عصاره آن با شکر جهت یرقان و تفتیح حصاة و [...]
اخلاط مراری نافع [...] السفیداب جهت [...] مفید قدر شربت از عصاره
آن تا ده مثقال مضر بارد المزاج و مصلح آن [...] مصلح [...] او با روغن بادام یا روغن
سکر و دارچینی و فلفل و [...] بدل خرفه و قطف آس بستانی عربی مرسا المارسین
یونانی مرسیا و اغربا [...] مورد باغی فارسی [...] هندی درخت او بلند تر

از درخت انار بل با سعادت و تخم سیاه [illegible] ریزه تر از برگ انار و خوانی
کند و با عطریت بسرد و دارد [illegible] دوم چون آب برگش بشربت صندل میل
کنند عرق [illegible] گرم [illegible] حد بازدارد و کوفته آن را که از ضربه یا سقطه آید
نفع دهد [illegible] را کوفته [illegible] بسوختگی آتش پاشند سودمند آید و چون عصاره
برگ او در چشم کشند باصره را قوت دهد و آب رفتن از چشم زائل گرداند و چون در آب برگ آن
نشیند [illegible] مفید بود و شربت مراو که حب الآس گویند قی و غثیان منع
کند و طپیدن دل را مفید آید و شکم ببندد و تشنگی بنشاند قدر شربت از جرم آن تا
سه درم [illegible] تا سه دقیقه مضر صاحب زکام و مصلح محرورین و مورث
تجرانی مصلح [illegible] بدل در احتباس خون اقاقیا و در ادرار حیض آس بری
عربا مرسیا و اغریا یونانی اساسائی سریانی مورد جنگلی درخت او مثل
درخت بستانی و برگ آن زردتر و عریض تر از بستانی و اطراف او تند شبیه
بستانی و چوب او صلب تر و در قد کمتر از ذرعی و ثمر او بغایت سرخ و مستدیر
از وسط برگ میروید و شاخهای آن بسیار از یک اصل بر می آید گرم و خشک
در دوم و در قوت مثل افسنتین و بسیار قابض و آشامیدن برگ و ثمر او نافع یرقان
و اسهال و تقطیر البول و در تقویت معده و جگر و دماغ و رفع [illegible] خیسانیده در
شراب مفتت حصاة و بقول ابن تلمیذ جهت [illegible] و سقطه که بر احشا واقع شود
بالخاصیت مفید و حمول او جهت اخراج کرم مقعده نافع اسد عربا شیر فارسی
باک هندی و آن حیوانی است معروف گرم و خشک گوشت آن در سیم و مورث
شجاعت و هر که روغن پیه او را بر تن مالد جانوران درنده همه از و بگریزند و یا ضرر
نرسانند و هر که مقداری از پوست او در صندوق رخت نهند از کرم خوردگی ایمن گردد
و هر که از پوست او کلاه ساخته بر سر طفل دارند که صرع داشته نفع رساند

ارسطو گوید کتاب خفیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون فرج شیر ماده
خشک کرده بآب گرم سوده زن استعمال نماید فرج را تنگ و گرم گرداند و چون
یک درم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند باعث نفرت
گردد و اکتحال زهره او ابتدای نزول را مفید بود اشنه عربا ابرودیون و
ابریون یونانی منکش ابرودون سریانی دوار و دوالک و دوالک فارسی
چهریلد هندی و آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک و پهن در هم بافته
باشد جای او درخت بلوط و صنوبر و سایر درختها مکون می گردد بهترین آن آنست
که بر درون آن سفید و خوشبو باشد و زبون ترین آن سیاه گرم در اول
و خشک در دوم و گویند خشک در اول و گویند معتدل در گرمی و سردی چون بجوشانند
و در آب آن نشینند حیض براند و درد رحم را تسکین دهد و چون بخور کنند
صرع و اختناق رحم را نفع رساند و شراب آن مقوی دل و معده و محلل اخلاط
بود و منی بیفزاید و باه برانگیزد و گرده را محکم سازد و دود آن جهت بدبوی
زیر بغل و در دیانیدن گوشت نرم بر جراحات نافع و بدستور طلای آن و چون در
روغنهای مناسبه بجوشانند و بمالند جهت اعیا و تحلیل ادرار کنند قدر شربت
از یکدرم تا سه درم مضر امعا مصلح انیسون بدل بوزنش قردمانا اشق عربا
اناقون یونانی امونیاکون سریانی اوشه فارسی کاندر هندی و آن صمغیست
مایل بزردی و نبات بیخی و کوچک باوقش باریک و مغز مایل بسفیدی و کلش مایل
بسرخی و ازرقی و گویند صمغ نبات اشترغار است و بقول بعضی صمغ طرثوث است گرم در دوم و
خشک در اول و چون یکدرم از او در سکنجبین سرکه حل کرده میل نمایند سده جگر بکشاید و
سنگ گرده بریزاند و ورم سپرز بگدازد و چون با عسل آمیخته رغبت نمایند وجع مفاصل و عرق النسا
را نفع دهد و کرم معده بکشد و چون در آب گشنیز حل نموده بچکانند [illegible]

تخم نفس را سود دهد و چون در آب بادیان حل کرده در چشم چکانند بیاض را ببرد و
آن جهت اخراج جنین و ادرار بول و اختناق رحم موثر قدر شربت از نیم مثقال تا
مثقال مضر گرده و معده مصلح در معده انیسون و در گرده زوفا بدل سکبینج یا جاوشیر
با نیم وزن آن اشنان عربی چوبک اشنه فارسی چوبک هندی و آن گیاهی است به برگ و شاخهای
آن دقیق شبیه بگرهای خشک شده و گازران با آن جامه می‌شویند و سفید او را اجزاء العصافیر
و سبز او را عاقول نامند گرم در سوم و خشک در آخر دوم جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر
قوی و محلل فضول غلیظ و چون دو مثقال از سبز او بجوشانند و صاف کنند و بعسل شیرین کرده بخورند
بیاشامند بول را اکثر براند و حیض را براند و بچه بیندازد و در استسقا نافع و طلای او جهت
بردن گوشت زاید زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع قدر شربت دو مثقال
مضر مثانه و مداومت آن مضعف دندان مصلح عسل و در دندان [illegible] کند و روغن بنفشه
اصل السوس عربی شیرین بیان ترکی بیخ مهک فارسی ملیتهی هندی و آن بیخ نباتی است
که در اکثر بلاد بهم میرسد نبات آن بر روی زمین پهن می گردد و چیزی بر آن
و قریب بده فرع و شت را فرا گیرد و [illegible] بهم رسد بدشواری لذا آن را [illegible] کرده
و غلظت آن [illegible] تا بقدر یک قبضه دست و برگ آن شبیه به برگ
مصطکی و گل آن ما بین حمرت و زرقت و بیخ آن [illegible] و پوست آن سیاه و رنگ مغز
آن زرد و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل شیرین آن است و قوتش تا ده سال باقی است
گرم در اول و مایل بخشکی خشونت حلق و سینه و قصبه شش را مفید و رفع تشنگی کند و سوزش
و جرب مثانه و انواع سرفه را سودمند آید و چون در وقتیکه تازه باشد مقشر کرده بکوبند
و آب آن را گرفته در چشم چکانند ناخنه را ببرد و برگ آن مجفف جراحات و [illegible] بودن
قدر شربت تا یکدرم مضر [illegible] مصلح کتیرا و عناب و در سپرز [illegible] بدل نصف او
رب السوس یا نصف او تربد و ثمن او زنجبیل اظفار الطیب عربی [illegible]

ناخن

ناخن بریان و ناخن دیو و ناخن دریا فارسی نکه هندی و آن جسم صلبی است صدفی شبیه
بناخن و مدور و خوشبو سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد از اقسام حلزون است
و بعضی از آن سرخ و یا نقره و بعضی سفید و بزرگ و بادسوم است و کم بو [illegible] تر از اول و
کوچکتر از ثانی [illegible] سیاه و ناخن دیو گویند و اقسام او را چون بسوزانند بوی جند ظاهر گردد بهترین
او قسم اول هندیست و در دوم گرم و خشک چون زنان زیر خود دود کنند حیض بگشاید و اختناق
رحم را نفع دهد و مدر فضله و ملطف اخلاط غلیظ بود جهت صرع و خفقان رطوبی و صداع و درد
بارد جگر و رحم و جمیع امراض بارده آن نافع و آشامیدن دو درم آن با آب گرم جهت اذابت
خون منعقد و در گرده و مثانه و تر و با سرکه ملین بطن و محلل آن و بخور او جهت صرع و سکته و نزلات
و غشی مفید قدر شربت از یکدرم تا سه درم مضر [illegible] مصلح سکنجبین و در پیچ گل ارمنی
بدل قصب الذریره اظفار الکلب جلبنجانج عربی بولوزیون یونانی جیت پاپره فارسی
کنکالی هندی و آن نبات است [illegible] سیاهی و باریک و شبیه بهزار بافوکره دار [illegible]
ریشه های باریک بر آمده [illegible] آن است که طعم قرنفل داشته باشد و [illegible] حلاوت و قبض
و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز باشد مغز پسته باشد و سیاه آن زبون و در دوم گرم و در اول خشک
و گویند در اول گرم است و در دوم [illegible] معتدل سودا و بلغم لزج را باسهال دفع کند و قولنج [illegible]
و هر خلطی که ملاقات کند مسهل آن است و محلل نفخ و [illegible] معده و منقی کننده [illegible]
جذام و علل سوداوی و مفاصل و منقی امعا نافع و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون
جهت سرفه و ضیق النفس در بود مداومت مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه و بواسیر مفید قدر
شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم مضر سینه و گرده مصلح [illegible]
گرده [illegible] بدل در مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن [illegible] هندی افیون و
لبن الخشخاش عربی ابیون یونانی عیامسیون و شقیقل سریانی ترباک فارسی افیم هندی
و او لبن خشخاش است خواه خشخاش سفید و یا سیاه باشد و یا سیاه خواه بری تا بستانی

انجه متخذ از خشخاش سیاه بری است بارد و یابس در چهارم و متخذ از سیاه بستانی بارد
و یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد و یابس در اول سوم و متخذ از شقایق النعمان
نزد اکثر گرم و نزد بعضی سرد بهترین آن بود که در آب کم زود حل شود و چون بکوبند و بر
سر ذوابه زده بیفروزند روشنائی برنقوش کنند نفع دهد و در روغن بنفشه و بادام حل کرده بچکانند
در گوش حکاکه و درد گوش را زایل کند و او مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع
و مانع تعفن اخلاط است و بجهت اکثر امراض راس و اعصاب و نزله و سرفه و ضیق النفس نافع
قدر شربت از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده
مضر قوی ظاهره و باطنه و حس و ادراک و ارواح **مصلح** جند و زعفران و دارچینی و
فرفیون و فلفل و جدوار و زنجبیل **بدل** سه مثل آن بزر البنج و بیک وزن آن بیخ لفاح **افربیون**
و **ابرفیون** و **افربیون** بعربی **کالیون** بیونانی **لوفاربیو** بسریانی **او بربیون** بفارسی **فرفیون**
مشهور و آن صمغی است خاکستری رنگ مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم
و بوی او تند و نبات آن شبیه بکاهو و شیر دارد سفید و با شعبهای خارناک و قسمی از آن
را برگ سیاه و خارش تندتر و شیر او بیشتر و از بلاد سودان خیزد و قوت آن تا چهار
سال باقی است و نگاه داشتن او در باقلا مقشر موجب حفظ قوت اوست در چهارم
گرم و خشک چون بر گزیدگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند نفع دهد و چون با روغن قسط
لقوه و فالج را نافع بود و اعصاب و مفاصل را از فضله بلغمی پاک گرداند و درد پشت
و سرون را دفع کند و چون شیر او را در وقت گرفتن باید که دهان به بندند تا غبار او در
دهان نرود و در دندان ریزند **قدر شربت** دو قیراط **مضر** سه درم او تا سه روز
کشنده بود و از رئیس معده و اعصاب و لذع شکم و فواق و اطلاق با فراط **مصلح** دوغ
و انار میخوش و سیب **بدل** در استسقا مازریون و در قولنج جند **اکلیل الملک** و
اصابع الملک و **ملکا** بعربی **مالیلوس** بیونانی **میلوتوس** بسریانی **گیاه قیصر** بفارسی **برنگ** و

اسپرک بهندی و آن نباتی است که ساق او در بقدر دو درع و شاخهای او باریک و درشت و صلب
و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش ریزه و زرد و بعضی را بنفش و بعضی را سفید و پراکنده
و ثمرش مثل غلاف تخم ترب بهلالی شکل و در غلاف تخم او مدوری ریزه تیز از خردل
و بعضی را تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف شبیه بهلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و
گویند گرم و خشک در اول محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف جلا بخشد و صاف کنند و
ضماد سفید بسرین کرده بیابند اورام صلب را که در مفاصل واجب بود نرم گرداند و در معده
سعتر مفید آید **قدر شربت** دو مثقال و از عصاره او سه درم **مضر** انثیین **مصلح** عسل انجیر و مویز
بدل بابونج یا حلبه یا فراسیون یا لبان و کذا **ایلج** بعربی **املج** فارسی **آملہ** هندی و آن ثمر
درخت هندیست معروف است و مستعمل مقشر بی دانه و چون در شیر تخم بسیار پروردهاند و
گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر تخم بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و انچه غیر
پرورده در شیر باشد تلخ و بسیار عفص در دوم سرد و در سوم خشک و انچه پرورده او در
اول سرد و در دوم خشک قابض و مانع انصباب مواد بر معده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج
سودا از بدن و بالخاصیت محرک باه و دل و معده را قوت دهد و اشتها پیدا کنند و بواسیر
را نفع رساند و دهن را جلا دهد و در رو شستن چشم بیفزاید و دفع قی و تشنگی و اب ریختن از
دهان کند **قدر شربت** از سه درم تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم **مضر** سپرز و مبرد و دق و مولد
قولنج **مصلح** عسل و شل الطب و در قولنج روغن بادام شیرین **بدل** هلیله کابلی **آلیه** بعربی
قیرق بترکی **دنبه گوسفند** فارسی **دنبک** و **دنبچه** و آن معروف است گرم و تر در دوم و
قریب بسمین است در ماده و فاعل العقار الا انکه ادسم از آن غلیظ تر است چون بکوبند و با نمک
و خرما بر بالای سپرز طلا کنند صلابت سپرز را دفع کند و چون پیه معده و دنبه گوسفند را اشسته
مقصر کرده بر روز بکوبند با عاقر قرحا و زنجبیل و ترید بنوشند جهت عرق النسا مجرب و چون
دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهت تشنج یبس و کزاز و تحلیل مواد دو

اعصاب بلند شده از جای خود و نضج اورام مجرب و صاحب تذکره گفته است باشد که در
مبرودین موجب موت فجاة شود مضر بطی الهضم و مغثی و مکرب و مضعف قوت باهست
مصلح بریان نمودن آن با بازیرجاره و خوردن جوارشات بالائی آن و خوردن با سرکه
و الکافه امعاء الارض و خراطین عربی ستلین و شیران سریانی مقولنجان ترکی تنکه
و کرم گلخوار فارسی کیچوا هندی و آن کرمهائی است سرخ که در زمین های نمناک مانند باغچه
تاوار برکی باخصوص در گرما بارش شود بهم میرسد گرم و تر در اول و با رطوبت غریزیه
چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز بگذارند نفع تمام دهد و گفته اند
که چون خشک ساخته بکوبند و به بیزند و بر روغن کنجد سرشته طلا کنند قضیب بزرگ گرداند
و آشامیدن سه درم ساییده آن با آب شراب انگوری جهته ادرار بول و با آب گوشت
جهته قوت باه مجرب و قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهته تسکین درد گوش نافع و مدت
در گوش مخالف جهته تسکین وجع آن مفید اجبر بارلیس و ابنر بارلیس عربی اودیسه
زرکک رزنکت زراج فارسی و آن ثمر درختی است خاردار و خارهای آن متلث
یعنی هر جا که خار رسته سه خار یکی با هم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامنهای کوه نزدیک
لنک و برگ آن شبیه برگ یاسمن و بزرگتر از آن و بارش کمتر و گل آن زرد و مایل بسفیدی
و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ تا بنفش
بنفشی و بنفش سیاه می گردد و هنگام رسیدن آن تابستان است بهترین درخت آن
بقدر دو سه قامت و قریب به درخت سیب و صحیح تر نیست ثمر آن سرد و سرخ رنگ
در دوم سرد و خشک معده و جگر گرم را قوت دهد و رفع تشنگی کند و صفرا را نافع بود و محرور المزاج
و جهت او بسیار مفید و موافق بود قدر شربت از آب او تا پنج مثقال و جرم تا یازده مثقال و از
رب او تا سه مثقال مضر مبرود المزاج و مولد ریح و قابض طبع مصلح او نقل و در قبض
طبع شکر و شیرینی ها بدل مثل او کاسنی و دو ثلث او صندل سفید انجبار عربی اشتالیه

سر آنها انجبار مشهور و آن نباتی است به بلندی قامتی و الترزعلیق و انجبره رنگ آن باشد
می پیچد و خشک می سازد و آنرا برگ آن شبیه برگ رطبه و ما اندک بقیه مانند غبار و شاخ
های آن قوی تر از رطبه و مایل بسرخی و گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای از آن بهم رسد
و در آن تخمهای ریزه میباشد و بیخ آن خشن و سرخ و مستعمل ریشه های آن است که آنرا
لحای انجبار گویند خواه تر باشد خواه خشک سرد و خشک در سیوم منقی قروح و شش و دافع
بواسیر و حابس دم بود و باه جوع جبس دم طبیعت را نرم دارد و حابس اسهال مزمن و نزلات
بغیر اذیت و مسکن قی و مقوی اعضا و امعاء و جهته تسکین صفرا و غلیان خون نافع قدر
شربت از عرق یک مثقال و از عصاره یک درم و از برگش چهار درم مضر مبرودین مصلح زنجبیل
بدل مثل او زرشک و ربع او گل ارمنی انیسون عربی بادیان رومی فارسی [illegible] هندی
و آن تخم نباتیست بلندتر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل
بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و در دوم
گرم و خشک در آخر دوم بول براند و استسقا را نفع دهد و ادرار حیض و عرق و شیر کند و سده
جگر بگشاید و نفوظ او درد و شکم به بندد و بخور و سعوط آن جهته درد سر بارد و شقیقه و دوار
و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسرکه انگوری تر کرده خشک نموده بود در ماهه
کتان پوشیده داریم بوی ببویند جهته زکام و نزلات بارده مفید و آشامیدن طبیخ آن با شکر
جهت رفع زردی رخسار زنان زاییده نافع قدر شربت از دو درم تا پنج درم مضر امعا و مصلح
محرورین مصلح رازیانه و سکنجبین در محرورین بدل تخم شبت و ربع او نیم رازیانه و در تقویه باه
مثل او انجره انزروت و کحل فارسی و کحل کرمانی عربی سارکاکو سریانی کنجده ظلکی لاک هندی
و آن صمغ درختیست خاردار بقدر دو ذرع و برگش شبیه برگ مورد و درخت منبت او
بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزرد میباشد و بهترین اقسام آنست که در بالیدن
مثل کندر صفا رود و سکن و در طعم تلخ باشد گرم در آخر دوم و خشک در اول آن محلل ریاح

خلط و مفتح سده و مجفف بلغم نوع رطوبات قروح و جروح و بهترین مسهلات بلغم است
و بالعرض مسهل صفرا و جاذب آن از مفاصل و عمق بدن خصوصا با تربد و بلیله و سکبینج و
مانند اینها و چون در سفیده تخم مرغ حل کرده ضماد کنند تا هم بخار نشود در چشم نشیند
درد چشم را نافع و چون با موم کافوری و روغن گل مرهم سازند جراحت را در هم آرد
قدر شربت مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکب با سایر مسهلات یک مثقال مضر معده و
سائیده آن سبب تشنه بسام و چسبیدن آن با احشا گشته خصوصا با طلق [illegible]
مصلح صمغ عربی و روغن بادام بدل بوزن آن صبر آنبج عربی انبه و لوزن فارسی انب هندی
و آن ثمر هندی معروف است خام و حامض آن سرد در دوم و خشک در اول طبیعت را قبض کند و
صفرا را فرو نشاند و دفع عطش کند و شیرین پخته آن گرم و خشک در دوم و گویند گرم و تر است
در دوم محسن لون و مقوی قوای دل و دماغ و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا کرده
بمناسبت شکل [illegible] گفته ه کرده شکل مقوی کرده و رافع خفقان و سرفه و ضیق النفس
و درد سر بارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و احیا ضعف و
سستی بدن و رسیده قریب باعتدال دفع صفرا کند و دل و دماغ را قوت دهد مضر محرورین
خصوص در خلط معده مصلح سکنجبین و جامون رسیده و یا شربت آن و در رشته دار زنجبیل

مرغابی

در [illegible] اوز عربی ارزد سریانی قاز و مرغابی فارسی [illegible] هندی و آن اسم جنس
مرغابی است لیکن مراد نوع کبیر آنست و او اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن
پرواز نمیکند جمیع اقسام آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر و از اغذیه نافع است برای
فربهی کند و جماع باردهٔ آن جهت اینکه گوشت آن شدید الحرارت است و چون
با زهومت بسیار است باید که بعد ذبح دو سه ساعت در باد نیز آنرا از سر زمین دفن
کنند تا بوی زهومت آن کم گردد پس صاف کرده طبخ نمایند و این قلیل الغذا است [illegible]
[illegible] و مطبوخ روغن پیه آن بر مقعد مالند بواسیر و شقاق آنرا نفع دهد و چون

باسفناج

باسفناج مطبوخ بهم ساخته طلا کنند [illegible] رافع گنده و [illegible] در سر مقعد [illegible] مضر
[illegible] الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مستحق بدن و محرک باه است مصلح الکهربا و آب
انار انبج اسود عربی میرو بلان کابلی سریانی [illegible] فارسی [illegible] هندی بهترین آن [illegible]
آن سرخی [illegible] است گوشت آن نرم [illegible] سرد در اول و خشک در دوم مسهل صفرا و بلغم رقیق
و مقوی معده و [illegible] و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم او است و چون دو مثقال از او
[illegible] با آب [illegible] از [illegible] صاف کنند و یازده مثقال شکر [illegible]
حل کرده صاف کرده [illegible] الکحل [illegible] و چون [illegible] کرده در چشم
کشند آب و [illegible] چشم را نفع دهد و [illegible] جهت [illegible] تجفیف رطوبات [illegible]
قدر شربت از جرم [illegible] و مطبوخ و منقوع از [illegible] مضر [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] و روغن بادام و قند [illegible] در اسهال [illegible] و در [illegible] لوبت انار و گویند
عفص [illegible] اسود عربی میروبلان کابلی سریانی [illegible] فارسی [illegible]
و آن [illegible] نیم [illegible] صلب در دوم خشک در وسط اول سرد
مسهل سودا و [illegible] خون [illegible] و از خلط سوداوی و جهت بواسیر [illegible]
در دسر و رطوبت معده و [illegible] نافع [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و تقویت آن و تقویت [illegible] و چون [illegible] او را اختیار کنند
اسهال سودا [illegible] بواسیر را نفع دهد و چون [illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] آن [illegible] و از [illegible] مشغول [illegible] و [illegible]
[illegible] ساخته با [illegible] جهت مالیخولیا نافع و چون [illegible] سوده
در چشم کشند روشنی چشم [illegible] قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا [illegible]
مثقال مضر [illegible] مصلح عسل بدل بلیله [illegible] و در قبض نصف وزن آن عفص [illegible]
آن تخم مورد [illegible] عربی [illegible] سریانی [illegible] فارسی [illegible]

بهترین آن باطعم و ... اریشه خسته اطلس سیاه مایل بزردی [illegible] که بتابشه و در ته
آب فرو نشینه و اقوی انواع اهلیلجات است در درجه معتدل و در اول خشک و بعضی
دوم را هلیله سیاه را که باعتدال میدانند بلغم و سودا برانند و عقل و حفظ بیفزاید
و گویند چون تمام سال هر روز یکعدد از آن تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این
خاصیت را مخصوص به هلیله پرورده کابلی دانسته اند و با خاصیت جمیع نفع فرموده
ابدان [illegible] خوردن آب نافع و [illegible] الاطریفل الکلاحه کرده خسته هلیله کابلی گویند
طبیعتش سرد و خشک است در دوم حب [illegible] را دفع کند قدر شربت از جرم او تا سه
مثقال و در مطبوخ تا بیست مثقال و از خسته آن تا یک مثقال مضر سپر مصلح عسل
بدل هلیله سیاه و نیم بعضی هلیله زرد اهلیلج حشیش عربی [illegible] سریانی [illegible] و
کادکوس فارسی بادآسکه وان انواع است [illegible] اقسام او گرم و خشک در سوم مدر بول
و مقوی باه [illegible] چون [illegible] آن کرده خورند دو مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قدر شربت
از [illegible] آن دو مثقال مضر [illegible]
[illegible] مصلح [illegible]
[illegible]
[illegible]

رنگش مرکب از سرخی و سفیدی و نفشی است و نوع کوسش کبود [illegible] و حبا بینی و دراز و بقدر
[illegible] گرم و خشک [illegible] و ملطف و مسخن [illegible]
غلیظ و مره صفرا و چون دو مثقال [illegible] مثقال [illegible] العسل [illegible]
[illegible] از اخلاط غلیظ [illegible] و حیض براند [illegible]
وجع [illegible] نافع [illegible] و چون با آب گرم [illegible]
ساخته [illegible] قدر شربت
تا دو مثقال مضر [illegible] مصلح عسل بدل [illegible]
[illegible]
فارسی [illegible] سبز و آن گیاهی است [illegible] سبز و [illegible]
[illegible]
[illegible] زرد و اطراف آن [illegible] سفید [illegible]
[illegible] گل [illegible]
در دوم [illegible] و در آخر اول خشک [illegible]
[illegible] بلغم و سودا [illegible]
[illegible] عصب [illegible]
[illegible] قدر شربت تا سه مثقال مضر
[illegible] مصلح [illegible] عسل [illegible]
و مفرح [illegible] عربی [illegible] سریانی [illegible] فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible]

یل سرخی و پای سبزی با طعام میخورند و در بعضی حصنعی میباشد و ساق تخم او سبز
میشود و بر لشکری و تخمش شبیه بتخم کتان و اعتبر و او عدد در بوستها ... و از آن
تند بو تر و برگش باقل شد مرو و شعر ... سیاه ... و ساق ... از یکدیگر
میروید و برگش با حشونت و عرض دارد و از برگ ... بزرگتر و گلش سفید و تخم در ... او
مثل ... بهار سبز میشود گرم و خشک در دوم دل و جگر و دماغ را قوت دهد و خفقان
را زایل کند ... و جرب را سود مند است و فواق را دفع کند و جمیع مرضهای بلغمی و سوداوی را
مفید **مضرت** از برگ خشک باده درم و از تازه او تا بیست درم **مضر** در گرم **مصلح** کثیرا
وضع عربه **مبدل** دو وزن آن ابریشم و دو ثلث او توسع **باقلا قبطی** عربی
فرانسیق لینیس سریانی **باکلا** هندی و آن از حبوب معروف است و در غلاف طولانی میباشد و سبز
غلاف آن ... دو بار یک ... در هر غلاف ... دانه قریب به ... لکه
کوچک ... ریزه تر ... درست تر ... میوه او ... فاقد ... در جسم
تازه اش در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با طوبت فضلیه و گلش ...
و پوست ... و مجفف و قابض است و با نفع ... و ... الانحدار از معده
و غیره ... و با قوت جلا و منفخ و غذای ... و جهت ...
و ... و نفث ... و قطع ... از ...
... و لعقت ... نافع و قطور آن ... در ... اول ... **مضر** خورده
آن مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و غیره و ... و مسجر ... افراط **مصلح**
حبوب ... او با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و مقشر نمودن
بدل ماش

باقلای مصری

باقلاء مصری عربی **ابو قیس** سریانی **باقلاء مصری** مشهور و آن تخمیست از باقلا کوچکتر و سفید مایل
بزردی و مدور و وسط اندک فرو رفته و تخم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی
آن بزرگ تر و بری آن ریزه تر و زرد تر و تلخ تر و ثقیل الرایحه و در تغذیه بستانی و در تداوی
بری مستعمل است بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی آن در آخر اول گرم و در
دوم خشک چون کوفته بیخته بعسل و سرکه سرشته بر کلف و بهق طلا کنند سود مند آید و چون
با سرکه آمیخته بجا باشد گرم معده را بکشد و صلابت سپرز را نفع دهد و چون با مر کی و عسل
فرزجه ساخته بردارد حیض بر انگیزد و بچه بیندازد و چون دواب را طبیخ آن شویند جرب دواب را قلع
کند **قدر شربت** با دویه از سه درم تا پنج درم و مفرد تا هفت مثقال **مضر** احشا را و باعث زردی
رنگ رخسار و ردی الغذا و دیر هضم **مصلح** شیر تنها **بدل** در جلا را نار دو وزن آن باقلی
تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او در منه و در باقی افسنتین **بادنجان** و **مغد** و **وغد** عربی **باد
نگان** فارسی **بیکن** هندی و آن معروفست بستانی و بری میباشد بستانی او در دوم
گرم و خشک و گویند خشکی او در سیوم است مقوی معده و مفتح سددی که از غیر آن بهم رسیده
باشد ... و خود ... جگر و طحال است و ... صلابات و با روغن طبخ ... کرده
قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و رافع ضمان و مجفف رطوبات
غریبه و بری آن را ساق بقدر ذرعی و پر شعبه و برگ او شبیه ببرگ ... و تند بو و
ثمرش بقدر زیتون و کوکنار و پر خار و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد میشود و طعم آن بسیار
تیز مایل بتلخی ملطف و جالی و گرم و خشک است ... ضماد ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن
مو نافع **مضر** مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنگ رخسار
مصلح طبخ او است با روغن و گوشت و خوردن با سرکه و پیش از کار دو نزد و در نمک آب جوش
دادن **برنج کابلی** و **برنج کابلی** عربی **برنگ کابلی** فارسی **بابی برنگ** هندی و آن دانه است
کوچک مدور و سیاه املس و از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و در آخر دوم

باقلای مصری

بادنجان

برنج کابلی

اخراج بلغم

رم و خشک مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط از مفاصل تقویت و تجفیف رطوبات و قروح

و تحریح [illegible] معده و امعا خصوص حب القرع حتی آنکه استیصال از اخراج کرده [illegible]

کند چون [illegible] کوفته و بیخته بیک پیاله شیر تازه آمیخته بنوشند و زهر بول شایب [illegible]

آن ها همچو رنگ [illegible] هیکرد و مستعمل مغز مقشر آنست قدر شربت تا دو مثقال مضر امعا

اسبغول

[illegible] نورن آن یک درهم وزن آن قنبیل بزرقطونا عربی قسطیون یونانی

[illegible] درم شربا فی سیوزان ترکی اسفیوش اسبغول اسبغل فارسی اسبغول

[illegible] مشهور است و سه قسم میباشد سفید و سیاه و سرخ و بهترین آن سفید

فربه [illegible] ترین آن سیاه است و شکوفه رنگ بر رنگ اصل اوست سفید آن در سیوم

سرد و در دویم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با جوهر و [illegible] از استعمال سیاه

اولی است سفید او مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و بو داده آن حابس

و جهت تبهای حاده و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات

الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سحج و مغص و قرحه امعا و زحیر نافع و چون

بلعاب مضمضه کنند خشکی دهان و خوشش زبان را که از گرمی بود دفع کند و چون با

آب [illegible] آمیخته با بینی کنند زن سوزاک را بر دارد و نفعه بدو هم چنین هر چون

عضو خود را بلعاب نهند قدر شربت از دو درم تا ده درم مضر مضعف عصب و

مفسد اشتها و ده درم کوبیده او کشنده مصلح عسل و سکنجبین عسلی بدل در سبز

خرفه و در نفع تخم کتان و در سحج و خشونت حلق و امثال آن بهدانه بزرالخمخم [illegible]

تودری

لرومس یونانی تودری فارسی تودری مشهور نبات او یکبت دراز وی ساق

و شاخهای او سرخ و صلب و مانند خارهای زیره و ثمرش در غلاف باریک لطیف و

تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی هندی

در دویم گرم و در اول تر و نزد بعضی خشک و هر سه در افعال قریب بهم اند محرک باه

دفع سرطان

دفع ورم رس جم

و فربهی و مسمن بدن و چون کوفته بیخته بماء العسل ضماد سازند سرطان را نافع و بدو چون

و قوه باه

بلعابش در چشم چکانند ریش چشم را از ماده پاک کرداند و چون ورم سوده بروغن

با بونه طلا کنند نقرس را ببرد و چون مجروح بزرده تخم مرغ نیم برشت بخورند باه را بر انگیزد

قدر شربت تا پنجدرم بدل بهمن سرخ بزرالمرو عربی مرو رنک فارسی گندنا با هندی

و آن معروفست گرم در دویم و تر در اول لعابه و ملین طبع و بو داده آن قابض

خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج است و

چون قطره قطره آب برو ریخته با انگشت بمالند و لعاب او را با نبکی با

با بهمن سه روز ناشتا بنوشند لنبرای سودا و برای القلیه دفع میکند و مجرب

بهمن

همدالگفته که بزرمرو معین است برجماع چنانکه بزرالخره معین است بزرآن قدر

شربت دو درم مضر جگر و ششش مصلح شیشتان و در ششش کلنار بدل بورق آن

بزر کتان بزرالکتان عربی کیوکالیکو سیریانی تخم زغیر و بزرک فارسی السی با بیج هندی

و آن تخم معروفست بعضی از آن مایل بزردی و تیره کم و املس و بعضی از آن سفید

و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد گرم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه

منضج اورام بود و طبیعت را نرم گرداند و ادرار بول کند و سرفه را نافع و برد ورم

گرده و مثانه را مفید بود و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت

تحریک باه و ناسورین مجرب و حقنه بطبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا و زخم آن

و بد مستور جلوس در طبیخ آن و پوشیدن جامه کتان تنشف رطوبت کند و در رو

عرق را سود مند آید قدر شربت از دو درم تا سه درم مضر مضعف هاضمه و مظلم بصر

و قطع شهوت مصلح در هاضمه سکنجبین و در ظلم بصر کوزبره و در داشتن عسل بدل حلبه

بسد و نسف

بسد و نسف عربی بیخ مرجان فارسی مونگا کا جڑ هندی و آن سنگیست با قوه

نباتیه که از قعر دریا میرود بیدو رنگ او سفید است و هرچند بلند تر می شود سرخ تر می

کرده و شاخهای او مرجان است و آن سه نوع بود سفید و سرخ و سیاه و سیاه قوی‌تر
و سفید ضعیف‌تر است و بهترین سرخ او آن است که صاف و کم سوراخ و بی‌بل
باشد در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و مجفف و چون بسوزند و به
نشویند اگر مرضعی باشد که خون از آن روان باشد خون را باز دارد و اگر در چشم
کشند آب رفتن را دفع کند و اگر بر دندان مالند از حرکت باز دارد و اگر بکدیم از آن
بجای ... انجبار میل کند و وجع امعا را نفع دهد و اگر در گردن مصروع و بیماریای
... بندند سودمند آید قدر شربت تا یک مثقال مضر گرده و مورث تهوع
مصلح کثیرا و عسل در جنس خرق تا بعوز انس دم الاخوین بُسر عربی غوره خرما فارسی و
آن غوره خرما است که از او مایل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت گانه
خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم آن است و اول مرتبه حرارت و هر چند
شیرینی او بیشتر شود گرم و تر میگردد در اول گرم و در دوم خشک مقوی معده و حرارت
غریزی و قابض و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن او جهت
تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و رب بسر در مزاج
مثل او است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او بسیار خوشبو و مسکر
و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک البطن است مضر سده و در بعضی
و مولد خلط خام و نفخ و مضر شش و سینه مصلح سکنجبین و انار ترش و در سینه
و شش خشخاش بسباسه عربی بزباز فارسی جاوتری هندی و آن پوست اندرون
جوز بویه است بر جوز پیچیده بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده
در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و صلابات
باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و
خوشبو کننده بوی دهان و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعا

و رطوبت

غوره خرما

بسباسه

جاوتری یا بزباز جوز بویه

و رطوبت سینه و شش و اسهال و ورد و بواسیر و منع ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم
و رطوبت آن نافع و ضماد برگ او با برگ مورد جهت دفع بدبوی زیر بغل از سوده و با
سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه مفید قدر شربت تا سه درم مضر مصدع و مضر جگر مصلح
گلاب و در جگر صمغ عربی بدل جوز بویه بصل عربیه پیاز فارسی پیاز مشهور و آن معروف
است و آن قسمی میباشد بری و بستانی و بری آن در چشمه سارهای کوه‌ها کثیر الوجود
و طعم برگ و بوی آن مانند پیاز و بزرگتر از آن مانند و قوی‌تر از بستانی است و بستانی
آن سرخ و سفید و بزرگ و بالیده و کوچک میباشد بهترین همه سفید بزرگ بالیده آبدار
آن است مجموع او در آخر سیوم گرم و در اول سیوم خشک و با رطوبت فضلیه و مفتح
سده و مقوی شهوت باه و طعام خصوصا پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت
هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و تخم
آن بزر البصل است در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضماد آن جهت
داء الثعلب و بهق سفید نافع قدر شربت از تخم آن یک مثقال مضر پیاز مصدع
محرورین و اکثار آن مورث نسیان و قی و شیر ترش و ریاح غلیظ و کرم معده مصلح
شستن با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول نمودن
بصل العنصل عربی اسقیل و اسقال و اسقیلا و اسطیون یونانی پیاز دشتی و پیاز
موش فارسی کانده و کندری هندی و آن بهیئت مثل پیاز و بزرگ برگش
شبیه به برگ نرگس و ساقش بی‌تجویف و سبز مایل بزردی و بهوای سرد و سیر ...
و مجاور بحر میروید و آنچه در زمین بی‌نم میروید سم قاتل است گرم در سیوم و خشک
در دوم و گویند در سیوم و با رطوبت فضلیه چون مشوی کرده یک مثقال از آن به یک مثقال
عسل بخورند ضیق النفس و سعال مزمن بلغمی و صلابت سپرز و استسقا را نافع و تقویت
معده سازد و بول براند و مشوی چنان سازند که در میان خمیر گندم کرده بگل در

رفع بدبوی زیر بغل

پیاز

پیاز دشتی

ضیق النفس

کبیر بود و در شوربا بافته نهند یا پخته شود و بعده از جمیع آورده پوست دور کرده از کارد تیز دو پاره
ساخته و در رشته کمان کشیده در سایه خشک سازند قدر شربت تا دو درم مضر محرورین و مصلحش
و مرطب و مضر عصب صحیح و مورث غثیان و مفرح و مقطع مصلح شیر گرم سنگ نقبه
واقع کرده باشند در اوب فواکه جبل اسبولس یعنی باذنجان اسقور و لیون کر سیر مهجر است
باشد بطیخ عربی قاربس یونانی تولوم و سناج و قاوون ترکی خربزه فارسی خربوزه
هندی و آن انواع می باشد بخاراتی و سمرقندی و هراتی و غیر اینها از اصناف بسیار که
تفصیل آن طولی دارد هر چند شیرین تر و لطیف تر و نازک تر باشد جوهر آن بهتر است
و هر چند تفه تر و غلیظ تر باشد زبون تر تفه آن در اول سرد و در دوم تر و آنچه شیرین است
تر در دوم و بقدر شیرینی مایل بحرارت بهترین آن شیرین کم آب نازک پوست است
ادرار بول کند سنگ کرده بریزاند و بدن فربه سازد و رنگ روی نیکو گرداند و لیو سیر و
مالیخولیا را سود مند آید و بزر البطیخ را بفارسی تخم خربزه گویند در اول گرم و در دوم تر
سرد گرم و درد سینه را که از ورم گرم تولد کرده باشد نفع دهد و دفع عطش کند و سده
جگر بگشاید و بول براند قدر شربت از تخم او از سه درم تا پنج درم مضر مرخی احشا و سریع
الاستحاله بخلیط که در معده باشد و ناشتا خوردن مورث تبهای صفراوی است تخم او
مضر به سپرز مصلح سکر و آب انار ترش و دوغ و تخم عسل بطیخ رقی و بطیخ هندی و بطیخ
اخضر و دالبوقه و دلاع عربی تربوز ترکی خربزه هندی و هندوانه فارسی کالیندہ هندیا
در اول سرد و در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون و تسکین و مدر بول و دافع سوزاک و
ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با
بزر هندیا جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و یرقان و مولد
محرور و اعانت بر هضم و با شیر خشت و امثال آن جهت تب های حاره و دفع خلط
ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن

اسب و تخم او در درجه دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و مربای او پوست او با عسل و سکر جهت
ضعف معده و تقویت آن نافع مضر سپرز و بارد المزاج و معده مصلح کلقند و عسل
بعر عربی سرگین فارسی و آن اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد اما سرگین
سوسمار گرم و خشک در اول چون بکوبند و بیزند و در چشم کشند بیاضی را ببرد و چون با آب
اکلیل الملک سرشته طلا کنند خنازیر و صلابت سپرز را نفع دهد و چون با عسل سرشته ضماد کنند
وجع المفاصل را سود مند آید و سرگین بز گرم و خشک باعتدال چون کوفته بیخته بسرکه
سرشته بر اطراف مستسقی طلا کنند سود مند آید و چون بر گزیدگی سگ دیوانه نهند نفع دهد
و سرگین میش گرم و خشک در اول چون کوفته و بیخته بر ثآلیل ضماد کنند فایده دهد
و سوختگی آتش را با سکنجبین تر طلا کنند مفید آید و سرگین اشتر گرم و خشک در آخر اول
چون بسایند و در بینی دمند رعاف را دفع کند بقر عربی اینک ترکی گاو فارسی و آن
حیوانی معروف است گوشت گاو زیاده از یک سال در دوم گرم و خشک غلیظ و دشوار
هضم بود و مرض های سوداوی از وی تولد کند و لحم العجل که بپارسی گوشت گوساله
گویند غذای معتدل دهد و خون صالح از وی تولد کند و شیر گاو غذائیت او از شیر
حیوانات دیگر بیشتر باشد بدن فربه کند و سل را نفع دهد و پادزهر جمیع زهرها بود خاصه
وقتیکه بفلفل خورند و ساق سوخته آن را چون کوفته بیخته مثل کحل نمایند اسهال دموی
را نفع دهد و نفث الدم را دفع کند و زهره آن را چون بر سر مالند خنازیر را نفع رساند و چون
بروغن گل در گوش چکانند طنین و دوی و درد گوش را نفع دهد و چون بقر را ذبح
کنند و خون گرم او را بر برص اندازند که سرد شود هم چنان گرم بمالند بر قابل بود و خصیه
او بحرارت و رطوبت مایل است چون خشک ساخته بکوبند و بیزند و بر صباح بمعال
او به مثقال عسل سرشته میل کنند نعوظ تمام آورد قدر شربت از ساق سوخته
آن یک مثقال مضر صاحب نقرس و مفاصل و سود و گوشت مضر مطحول و اکثار

شیر آن صورت سنگ کرده و مثانه و زهره او مضر جگر مصلح مهر انجبین و با عسل و سرکه و
ادویه حاره خوردن و در عقب ریاضت و استحمام و در شیر شکر و عسل و در ذر بیشتر الباقلا المصری
باقلا مبارک و باقلا قبطی عربی مرقولا که سریانی توزک و خرخه فارسی لوبیا هندی و آن از حبوب
معروفه است در سیوم سرد و تر و گویند تر است در دوم آب او مسکن حدت صفرا و
خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جریکه از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة
و ادرار نمودن بول و حرقت آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر و حمیات حاره
و دفع جرب القروح و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و صداع نافع و چون برابر ورام
ضماد کنند نفع دهد و تخم بی قشر جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر حرارت
و تپ های حاره را نفع دهد و سرفه را که از حرارت بود دفع کند و تپ دق را
سود مند آید و بود اعره آن جالینوس از غیر بود داده آن قدر شربت از تخم تا پنج درم
و از آب تا بیست مثقال مضر اکثار او موجب تاریکی چشم و مضر باه و مبرود و نیز
و با لجاحیه مسقط اشتها و تخم او مضر سینه و معده بارد مصلح مصطکی و کرفس و
نعناع و از تخم قند بدل در بحم بزر قطونا و کاهو بقم عربی تپنگ هندی و آن درختی
عظیم است منبت آن سواحل هند و زیر باد و دکن و زنگبار و برگ آن مانند برگ
بادام و گل آن بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسرخی و در آخر سرخ میگردد و بعد از
رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب آنرا بخیسانند مدادگون
رنگ می شود و از چوب او صباغان رنگ بقمی میکنند در سیوم گرم و در چهارم
خشک و در و آن جهت التحام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تخفیف
قروح سایله نافع و غسول آب آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و تقویت مفاصل مفید
مضر بجگر آن کشنده و گویند علاج پذیر نیست مصلح مقیات و مرطبات و
حقنه ها و حمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج بلوط و مشهور ثمرة الفؤاد

٧٦

عربی بالوط فارسی بلوط مشهور قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را بهتر
نامند و او از قسم مستطیل لذیذتر و آن شاه بلوط است ماکول اهل بلاد و مستطیل دو قسم
میباشد یکی با حلاوت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول شیرین ماکول او در اول
سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک چون بلوط را نیم کوب ساخته بجوشانند
و صاف کرده و بقند شیرین ساخته بیاشامند نفث الدم و قرحه امعا را نفع دهد و
شکم را ببندد و قطر البول را سود مند آید و سیلان رحم که از رحم آید باز دارد و خفت
بلوط از پوست رقیق ملاصق مغز است و مجفف قوی و رادع اورام و حیض نزف کند
و ریش روده را نفع دهد و شکم را ببندد و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و یبس آن
کمتر از بلوط اما بعضی بر آنکه است که بلوط و جفت شاه بلوط در همه مثل پوست
است قدر شربت از یک مثقال تا پانزده مثقال و از جفت بلوط تا دو مثقال مضر اقسام
بلوط مضر حلق و مثانه مصلح پخته و سکنجبین و نیز چند قوتی بدل خرنوب نبطی بلیلج
عربی میر اسلالن میراکون سریانی بلیله فارسی بهیرا هندی و آن ثمر درختی هندی است
مایل باستداره و بزرگتر از عفص و تخمیه بلیله حنبه و پوست او رقیق تر از پوست بلیله
مشقق پوست او بیست در اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و جالی و مقوی
معده بدباغت و مشهی و بانی جنه مسهل سودا و با طبیخ مسهل صفرا و قاطع رطوبات
و بخارات و صداع و بواسیر و بود اده او جهت اسهال مزمن و اکتحال او جهت ... مقوی
و چون روزی نیم درم آنرا با نیم درم شکر بخورند و مداومت برآن نمایند جهت تقویت
باصره و قطع رطوبات سایله از دماغ نافع قدر شربت تا شش درم مضر سپرز مصلح
عسل و شکر علی ثلث او املج مقشر و سکو و خیار شنبر مثل آن و ثلث آن مویز و
سدس آن هلیله سیاه بنج و سکران عربی افیقون یونانی الراوسیاسیمی و
ناهز بلوس سریانی بنگ فارسی اجواین خراسانی هندی و آن نباتی است

برکش شبیه ببرگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ مانند تیر خیزی
بروظاهر و ثمرش در غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بکفشار و مملو از تخم عنبری
شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را گلش بنفش و قسم سرخ را گل
مایل بزردی و قسم سفید را گلش سفید و قوتش تا یکسال میماند و اقسام او سرد و
خشک سفید او در اول سیوم و سرخ او در آخر سیوم و سیاه او در چهارم و بزر
البنج بهترینش آنست که سفید باشد جهت سرفه و نزله و نفث الدم و نزف الدم
و اوجاع فصا و رحم نافع و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و چون از بزر البنج
افیون مساوی یکحب ساخته بقدر باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آورد قدر
شربت تخم آن سفیدش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ تا شش قیراط و از سیاه
چهار قیراط و چار درم او کشنده مضر مورث سدار و دوار و خناق و جنون
خصوص سیاه آن مصلح عسل و انیسون بدل افیون نانخواه بنج دفر فیر عربی ابرو
یونانی دیوله و کمیاس سریانی بنفشه فارسی بنوسات هندی و آن گیاهیست
بلندی آن از نیم شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته
و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و پهن برگ آن عریض فی الجمله صنوبری شکل
و از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بسر هر شاخی گل کوچک بنفش رنگ
میباشد در اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و
تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و
خفقان و غشی و مغموم و چون بجوشانند و آرد جو را با آب آن سرشته طلا کنند
اورام حاره و صداع گرم را نفع دهد و چون بر سر تبهایش حار [illegible] خشونت
سینه و حلق را ببرد و سرفه و زکام گرم را سودمند آید و [illegible] و سوزاک و جرب
را نیز مفید باشد قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال مضر

اکثار او

اکثار او باعث ضعف دل و کرب و غشیان و ثقل معده و التهاب در تبهای حاره مصلح
اندکی از انیسون بدل نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان و [illegible] آن اصل السوس
بندق و جلوز عربی اوبلی لانه سریانی فندق فارسی بادام کشمیری هندی و آن ثمر
درختیست جبلی و در صحرا و بساتین نیز بندرت میروید و مخصوص ببلاد بسیار
سرد است و ثمر آن [illegible] و مغز آن تازه و سفید و کهنه آن مایل بزردی
و بادهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پاره و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل
بزردی و بر بالای آن پوست صلب مجوف چوبی رنگ گرم در آخر اول و خشک در اول
آن مبهی و مقوی معاء و ضعف باه و زیاده کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و گویند با عسل
جهت سرفه مزمن و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و بوداده او با اندکی فلفل منفخ
نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و [illegible] کلیه و حرقة البول
و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع قدر شربت تا بیست درم مضر معده و
[illegible] مصلح [illegible] العسل و فانید و [illegible] سکنجبین بدل مغز گردکان
و حب الصنوبر بندق هندی عربی رتیه و آن دانه ایست بقدر فندق و پوستش
صیقلی و صلب و بارقت و شفافیت و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید
مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک و گویند در اول مقوی هاضمه و معده و اعصاب
و اعضاء مسترخیه و محرک باه و ضماد او قاطع رطوبات و نافع فالج و لقوه و وجع [illegible]
و ریاح غلیظ و ضماد او [illegible] مهیج باه [illegible] و یکمثقال پوست او جهت
گزیدن عقرب و رتیلا شرب او و ضماد آن نافع و بخور پوست [illegible] و جهت [illegible] و ام
الصبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر مفید و چون با آب [illegible] سقوط کند
کوریرا ببرد قدر شربت از مغز او تا نیم مثقال تا یکدرم مضر [illegible]
باشد خوردن آن مورث ثقل [illegible] بوزیدان [illegible] بوزیدان فارسی بوزیدان

فندق

بندق هندی

هندی بقول اسحاق بن سلیمان بنجی است سفید و اطول از انگشتی و صلب و شعبی شبیه به
بهمن سفید و بقول ابن رضوان نوعی از مستعجلات است بهترین آن سفید و سطبر و با
خطوط بسیار گرم و خشک در سیوم و گویند گرم و خشک در آخر دویم و با رطوبت فضلیه
و باهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن
و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین از اخلاط بلغمیه و جهته
استسقا و رفع کرم معده و ادویه اخلاط غلیظ و درد مفاصل و نقرس و با قرد مانا
جهته بواسیر نافع و منع سنفر اید و فربه کند و رنگ روی را نیکو گرداند قدر شربت با یک مثقال و نیم مضر
انثیان مصلح عسل و خردل بدل دو وزن او بهمن سفید و گویند بوزن آن محح و در عربا قیه
نیم وزن او وزر بناد و ورق او بطول بل بورق عربی بوره فارسی با بری الون هندی او و انا
نمکیست که در زمین شوره نمک متولد میگردد و او انواع میباشد معدنی و مصنوعی و
معدنی آن اقسام و الوان میباشد بهترین آن ارمنی است که سفید و سبک
و بر سو ناخ که تخم آن شور باشد و از ارمنیه میارند گرم و خشک در سیوم قطع اخلاط
غلیظ کند و مغص را ساکن کند و طبع را نرم دارد و باد ها را بشکند و چون در روغن
گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند درد گوش که از سردی باشد مفید آید و چون با
کوفته بیخته بعسل سرشته بر قضیب طلا کنند نعوظ تمام آورد و چون بکلاب آب سوده
در چشم کشند بیاض را ببرد و چون زن فرزجه ساخته بر دارد کشف رطوبت رحم
کند قدر شربت از یک درم تا دو درم مضر مفسد معده و محرک قی مصلح مصطکی و صمغ
عربی و گل قند بدل یک نیم وزن او نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی
بوزن آن هم اندرانی گفته اند بوبس در هندی مشهور عربی بوبس در هندی او و آن
قرصی است که از برگ و گیاه نباتی که بقدر درختی کوچکی و برگ آن شبیه ببرگ خنا
و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی و منبت آن بلاد عجم خصوصا

نواح

نواح شهر زور و ارمنیه و اهل اطراف آن بلاد برگ و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته
خشک نموده باطراف می برند سرد در دوم و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک
نیز گفته اند رادع و ملین و طلا او جهته تحلیل اورام حاره و منع نزله اذنها و تسکین اوجاع
رمد و نقرس حار خصوصا با آب عنب الثعلب نافع بدل شیاف مامیثا و حضض
بهرامج و خلاف البلخی عربی بید مشک و شاه بید و بهرامنه فارسی درخت آن
شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریض تر و
در طول کمتر و گل آن قبل از بر آمدن برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و بعضی شبیه
بدست گربه و بر آن زغب های بلند و بر سر آن دانه های ریزه و زرد و با اندک
سرخی و بعضی مایل بالوان سیاهی و سفیدی او بسیار خوشبو و هر چند زغب های
آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد جالینوس سرد و تر دانسته
و جمعی در اول گرم و مایل بخشکی گفته و قول اول اصح است ملطف و مفتح سده خفیف
دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع حار و شکم براند و ریاح غلیظ را و در هر عضو که
باشد خاصه در تحلیل دیر و خفقان را نفع رساند قدر شربت از آب آن از است
درم تا بست درم که با شکر بنوشند مضر تهیگاه مصلح گلاب و شکر بدل عرق او
عرق نیلوفر یا عرق بید ساده بهمن عربی بهمن فارسی بهمن مشهور و آن بیخی
است مثل زردک و با اندک صلابتی و کج و با خشونت قلیلی و ناهموار و با عقده
و سفید او از ظاهر و باطن سفید و سرخ او از ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او
کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ
اجاص و منبسط و خارناک و کثیر الشریف و بر ساقش برگی چند با هم پیچیده
و بیکل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و هر دو مقوی
باه و مقوی دل و مسمن بدن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرود و منی

بعی

وجهت خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان نافع و منی بیفزاید قدر شربت از جرم
هر گیاه تا یک مثقال و از آب مطبوخ او تا سه وقیه مضر اسفل مصلح انیسون و کثیرا بدل برابر وزن
او تودری و نصف آن لسان العصافیر و بهمن احمر و روغن سفید در زنباد و بیل مشهور
و آن ثمر درختی است هندی بالقدر انار بزرگ گاهی متوسط و پوست آن در خامی سبز
و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد از رسیدن مایل بزردی و پوست آن اندک نازک را
زود شکسته میگردد و مغز آن اندک شیرین خوش طعم و خوشبو مایل بزردی و نرم و تخم
آن در غلاف طولانی و درخت آن بزرگ بالقدر درخت گردکان و سیب و برگ آن نازک
تر از برگ سیب و فی الجمله شبیه بآن پخته رسیده آن گرم در اول و خشک در دوم و خام
آن سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم مقوی دماغ و قلب و کبد
و معده و حابس بطن و حابس اسهال مزمن و قاطع از رحاف و حیض خواه مغز آن اما شیرخ(?)
خورند یا بالا شیرینی قدر شربت از دو درم تا سه درم مضر اکثار خوردن آن مولد باد سپرز و
سده و خفقان پس آن مصلح شکر نمودن آن با نوشیدن آن بدل سماق بهمن
و یا اوود و سریانی تخم جلبند فارسی انڈا هندی مطلقا تخم مرغ خانگی است
و حرارت هوا مفسد او و حافظ او از فساد در نمک نگاه داشتن و بهترین او
بزرگ معتدل است که در همان روز از مرغ تولد شده باشد و پوست او در اول دوم سرد
و خشک و سفیدی آن در دوم سرد و تر و زردی آن در اول گرم و تر و نیم برشت
او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی زودتر هضم شود و غذای بهتر دهد
و سرفه را سودمند آید و منی بیفزاید و چون بعسل طلا کنند کلف و برص را ببرد و سفیده
آنرا چون بر جراحت چشم طلا کنند درد چشم را که از گرمی باشد نفع دهد و طریق نیم برشت
چنین است که هرگاه در آب جوشیده بگذارند تا صد شمار کنند یا در آب سرد کرده ...
گذارند تا شماری باشد شیصد قدر شربت از یک عدد تا پانزده عدد مضر معده اکثار

بیش

او است آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و بسیار پخته او و دیر هضم مصلح ادویه حاره
و آلکاده بیش عربی بیش فارسی بس هندی و آن بیخی است منبت او بلاد چین و کوهی
کربلا(?) عبارت از وست و در بلاد هند مهیا شده و آن سریع النفوذ تر از سم افعی و قتل
اقسام او کمتر از دو ساعت است گیاهی است بالقدر ذرعی و برگش شبیه برگ کاهو و گل او
سرخ و بعضی زرد و بعضی را بنفش و تخم او فی شبیه بود و آن اقسام است چنانچه در مطولات
مذکور است و همه آن گرم و خشک در چهارم اصلاح شخصه(?) آن جهت جذام و برص و امراض
سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات
شربا و طلاءً نافع و علامت شخصی که بیش خورده باشد حرارت و تهیج اعضا و ورم اعضای
باطنی و لبها و زبان و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است مضر
بلاد رنگ آن کشنده مصلح تریاقات و جدوار و گوشت موش بیشه که حیوانیست مثل موش

تنبول

که ما و اول زیر درخت بیش بود تانبول عربی تانبول و تنبول فارسی پان و ناگ بیل
هندی و آن اقسام است قسمی زانگلی نامند که نازک و کوچک و سفید و عمل می شود
و خوشبو معتدل در حرارت و برودت و نوعی کنکیری که برگ آن بزرگتر از اول
و در افعال و خواص قریب بآن و نوع دیگر کافوری که برگهای بزرگ و سبز و بسیار لطیف
و نازک و در رایحه و غیره شبیه بقرنفل در آخر دوم گرم و در اوسط آن خشک و نوع دیگر
سانچی که برگ آن بزرگ و متوسط نیز لیکن از همه کم نوع در لطافت کم گرم و خشک
در اول درجه دوم و نوعی بنگالی است که برگ آن بزرگ و ذی حدت و رایحه
گرم در آخر درجه دوم و یابس در اوسط آن بوی دهان خوش کند و اشتها آرد و باه
را قوت دهد و بیخ دندان را محکم کند و شکم ببندد قدر شربت از دو مثقال تا نیم وقیه
مضر او کثار او مصدع محرورین مصلح سکنجبین بدل قرنفل ترنج عربی ترنج لیمون
سریانی نسوت و ناگیسر هندی و آن بیخی است سیاه ظاهر و سفید باطن مجوف

و نبت او در حوالی خراسان و هند و نبات او ساقدار و برگش شبیه به برگ لوبیا و
اطراف او مجدد و گلش با آسمانجونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و بر ظاهر درون آن سیاه
باشد مثل خرنوب و سم است و زبون او بیخ بد است بهترین آنست که سفید و مصمغ و
مجوف باشد و در سودن سفیدتر گردد و فروق کوفته شود و کهنه و باریک نباشد و در سطبری
میان خنصر و بنصر باشد و چون به بیرون بیخ آن به سنگ نماید گرم و خشک در سیوم مسهل
بلغم رقیق است و گویند مسهل اخلاط غلیظ و فقیه باشد که او را به زنجبیل تقویت کنند
و مفرح و مفلوج را نافع و بدو سرفه بلغمی را دفع کند و درد پشت را که در وقت حیض
آن حادث گردد و سعوط مفید آید قدر شربت از یک درم تا سه درم و در مطبوخ تا پنج
درم مضر امعاء و مجفف اعصاب و مغثی و مکرب مصلح خراشیدن پوست سیاه
او با روغن بادام یا پسته چرب نمودن با کثیرا استعمال کردن بدل بوزن او پوست
ریشه قوت و در بعضی از [illegible] ترنجبین عربی طرنجبین سریانی ترانگبین
فارسی ترنگبین مشهور و آن شبنمی است بر خار شتر که آن را حاج نامند در خراسان
و ماوراء النهر و گرجستان می نشیند و شیرین معتدل در حرارت و برودت و [illegible]
بعضی گرم و تر در اول و الطف از شیرخشت جالی تر از شکر ملین طبع و مسهل صفرا
برفق و محرک اخلاط و جهة سرفه و درد سینه و خشونت آن و غشیان و تبهای حاره
و تسکین عطش نافع و با ماء الجبن مخرج اخلاط محترقه و با ماء الشعیر دافع اخلاط حاده
و با روغن گاو و [illegible] جهة عسر البول و مداومت آن با شیر تازه محرک باه و با آب زیره
رافع قراقر شکم که با مغص [illegible] باشد و در حمیات حیدی و حصبه و اسهال الدم و بول
و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه شیخ گفته که افضل آنست که تلیین طبیعت
صاحب حیدی را به تمر هندی نمایند قدر شربت از هفت مثقال تا سی مثقال مضر
سپرز مصلح تمر هندی و عناب بدل شیرخشت با آب جو با شکر سرخ تفاح عربی

بوم

بوم سریانی سیب فارسی سیب مشهور و آن معروف است شیرین و ترش و مز میباشد شیرین
او گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن معتدل در حرارت
و برودت و در اول خشک و جمیع اجزاء او درخت آن سرد و خشک و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر
و جهة خفقان و عسر النفس نافع شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و مسهل [illegible]
که در معده باشد و با قوه تریاقیه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و جهة
او در حمی جهة اسهال و مقوی و خشک کرده او و با آب انار و ادویه مناسبه جهة تقویت معده
و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و مبخوش او مولد خلط صالح و در جمیع افعال مثل ترش است
و فارس (?) مولد بلغم و مولد خلط خام و حمی و کلف سیب در تقویت دل او کثیر النفع مصلح
شیرین آن مولد ریاح و اکثار ترش او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق مصلح
در شیرین اغذیه لطیفه و در ترش گلقند و دارچینی تمر عربی بالان سریانی خرما فارسی کجور هندی
و او از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طلع که [illegible] نیز گویند دیگر بلح سیوم
خلال چهارم بسر پنجم قصب ششم رطب هفتم تمر و تفصیل این مراتب در مطولات مذکور است
تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند مبهی و مسمن و موافق سینه
و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر و ملین مفاصل و جهة فالج و
اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه نافع و طبیخ او با حلبه جهة تپ بلغمی و حصات مجرب
و هسته او گرم و خشک در اول چون بسوزند و بسایند و در چشم کشند جلای چشم را نافع و بدو
مژگان فرو ریخته او جهة رویانیدن مژه و قروح خبیثه و التیام جراحات تازه و سل
و جرب و حدت بصر نافع مضر مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و [illegible] اخلاط و
مصدع و مورث خناق و قلاع و [illegible] و درد دندان مصلح روغن بادام و خشخاش و با بادام و سکنجبین
و آب انار و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص کسانی که در آن [illegible]
باشند تمر هندی و حبار عربی تمر هندی سونسی [illegible] هندی سریانی خرمای هندی فارسی

املج هندی و آن ثمریست مشهور و معروف یکی سرخ بسیار تیره اندک جاشنی دارد و هنگام خامی
نیز سرخ می‌باشد و این نوع و فور بزرگتر بود و دوم سرخ کمرنگ مایل به تیرگی و در خامی سفید و
این نوع بسیار ترش [illegible] این نوع سرد و خشک در سیوم و گویند خشک در دوم و خشکی سرخ
آن زیاده [illegible] تری آن رسیده شیره دار بود دفع صفرا و اخلاط محترقه کند و اشتها آرد و معده
را قوت دهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و کرب و اندوه را سودمند آید و طبیعت را نرم گرداند
و نقارس اعضا و یرقان و خفقان را نفع رساند و مجم او در سیوم خشک و قابض و منع او
امساک منی مجرب و ضماد او جهت جمع عضو [illegible] و تقویت سستی عضو نافع قدر شربت
از [illegible] مثقال تا سه مثقال مضر اثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده
مصلح کتیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب بدل آلوی سیاه و در غیر اسهال
ورسک تشمیزج و حبة السودا عربی جشمیزج و جشمک و جشوم و جشمیزک فارسی
چاکسو هندی و آن دانه‌ایست بقدر بهدانه مثلث شکل و سیاه اندک املس و براق گرم
و خشک در دوم و نزد بعضی در سیوم جالی او با اندک حدت و لقاعیت قابض و محلل و مقوی
باصره و نافع جهت [illegible] و غشاوه و اخراج قذی و خون در جوف [illegible] گذاشته
در زیر [illegible] مقشر کرده با نبات و زعفران و ماميران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض
چشم قوی الاثر است و چون نرم سوده و بیخته در چشم اندازند درد چشم را نفع دهد و چون
بر جراحت تقطیب باشند بر قوی در هم آرد و مجرب است و طریق مقشر کردن چنان است که
یک ساعت در آب جوشانیده قشر سیاه از [illegible] خشک نموده بکار برند و یا در آب [illegible] جهار
جوشانند توت عربی امورس سریانی توذ فارسی و آن ثمر درختیست معروف [illegible]
و ترش می‌باشد شیرین را نبطی و ترش را شامی و بهترین هر دو نوع بالیده و شاداب
آنست شیرین آن گرم در اول و تر در دوم ملین طبع و مدر بول و مولد خون صالح و مسمن
و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج قایم مقام انجیر و مفتح سده و مصلح

حال جگر

حال جگر و فساد سپرز و سمن و مقوی [illegible] کرده و جهت ابنه و حصیه نافع و چون بطبیخ
[illegible] کنند [illegible] را نفع دهد و [illegible] حب القرع است خوردن او و ترش او
در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و منبه اشتها
و مانع ریختن مواد با عضا و [illegible] حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و چون با [illegible] ورم لب
برگ او را بیاشامند گزیدگی رتیلا را نفع دهد مضر شیرین آن مفسد معده و [illegible]
بخلط حاضر و ترش او مضر سینه و عصب مصلح شیرین سکنجبین و در ترش او عسل و
جوارشات توتیا عربی [illegible] یونانی دودها فارسی و آن اقسام است چنانچه در مطولات
مذکور است اما توتیای کرمانی را بفارسی توتیای سفالک و بهندی سنگ بصری گویند و بهمین
نام شده و ولایت که در کرمان معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل آرند
در اول سرد و در دوم خشک و نزد بعضی سرد و خشک در دوم مغسول آن بارد
مجفف بلا لذع و با قوت [illegible] ریش‌ها را نفع دهد و حفظ صحت چشم و تقویت روح
باصره کند و نفث الدم و نزف الدم و معده مسترخیه را شربا و ضمادا نافع و اخضر
آن که بهندی نیله تهوته گویند حار و یابس در چهارم اکال و با قوت سمیه و قاتل است
استعمال آن شربا جایز نیست مگر محرق آن قدر قلیل و در ذرورات بعضی امراض
عین و در مراهم و اضمده و اطلیه بعضی قروح و جروح مستعمل است قدر شربت از کرمانی
نیم مثقال مضر کرمانی مولد سده و اخضر قاتل مصلح در کرمانی عسل و در اخضر قی کردن
و امراق و سمن و شیر تازه و لعابات و روغن‌ها خوردن بدل در کرمانی توبال آن
شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و اقلیما است
توبال عربی [illegible] یونانی تعال فارسی آهن را لوهه [illegible] را [illegible] گویند
و آن ریزه‌های است که از مس و آهن [illegible] در حین کوبیدن جدا میشود و از
مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است

ضعیف
کرده باشند چون سرکه بر آن بپاشند انگبار ازان بهم میرسد و سفید رقیق آن
العمل و قوت آن گرم و خشک در سیوم ملطف و جالی و از نیکی محرق اللطیف بر و بعض
اخلاط گوشت را آید و الحزبو و خشونت اجفان و تاریکی چشم را ببرد و چون نیم مثقال
ازان مغسول نرم سوده به یک مثقال علک البطم حب ساخته فرو برند سبیل بلغم باشد
و گویند یک مثقال مغسول آن باد العمل همین عمل کند قدر شربت نیم مثقال باد العمل
مضر بود و ازان باعث سحج و قرحه امعا و ناشتا نباید استعمال نمود و هم چنین غیر
مغسول آن را تین عربی فیکس سریانی انجیر فارسی انجیر مشهور و آن میوه ایست
معروف تازه آن گرم در اول و تر در دوم و خشک او در دوم گرم و در اول تر بهترین
تازه سفید نازک دانه بود خشونت حلق و سینه را نفع دهد و سرفه کهنه از بلغم شود باشد
دفع کند و ریگ گرده و مثانه را بریزاند و گزیدگی سگ دیوانه و عقرب و رتیلا را سود مند
آید و درد پشت و تقطیر البول را نیکو بود و باه برانگیزاند و شکم براند و چون هر روز
نه عدد انجیر که در سرکه پرورده باشند ناشتا میل نمایند و تا نه روز ده عدد کم
ازان موصوف کوفته نیم گرم بر بالای سپرز طلا کنند صلابت سپرز را ببرد
قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل مضر بجگر و معده ضعیف
آن خصوصا تازه آن مصلح در خشک آن گوکان و صعتر و افسنتین و در تر
سکنجبین و شربت ترنج و ریباس بدل در اداء و به شش مغز چلغوزه ثدی عربی
امجک ترکی پستان زن فارسی چوچی هندی باید دانست که هنگام بلوغ در پستان
تعقد پدید می آید در مردان و زنان پس از ان مردان بواسطه استیلاء حرارت
که لازم مزاج ایشان است تحلیل میسر شود و از زنان بسبب کثرة ماده و طبیعت و
ضعف حرارت که خاصه ایشان است روز بروز بیشتر میگردد تا مصدر رزق
رضایع باشد و مسکن حرارت سینه از ازواج و پوشیده نماند که شیر و منی و خون

بالتبع

هر چند بصورت مخالف اند و از غذا اما اسباب تولد هر سه یکسان است زیرا که فی الحقیقت
شیر و منی خون است که در بین آلکه مستحیل بدین صور میگردد و چون پستان زنی که دختر
شیر خواره داشته باشد در دهان خود نهاده بمکد درد دندان را که از گرمی باشد ساکن
گرداند و خوشی دهان را که از سودا باشد و سوزش زبان را که از صفرا بود نفع دهد
ثعلب عربی تلکی ترکی روباه فارسی لومری و لوکری هندی و آن حیوانیست بری
معروف و بهترین آن ثعلب سفید است گرم و خشک و پوست آن در گرمی
قریب بسمور و باسمور که بسیار خوب بود گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و
تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و چون روباه را زنده بجوشانند تا مهرا شود
و صاف کنند و در آب آن بنشینند وجع المفاصل را سود مند آید و اگر ازان آب
در گوش چکانند درد گوش را زایل گرداند و گرانی گوش را ببرد و چون شش او را
جوشانیده و صاف کرده ناشتا بیاشامند تنگی نفس و سرفه را نفع دهد و چون
پیه او را با موم بگدازند مرهم بسوزند طلا کنند داء الثعلب دفع کند ثمرة الاثل عربی
گزمازو و مایین خورد و بار گز فارسی چهوتی ماین هندی و آن بار نوعی کوچک گز
است که عذبه نامند بقدر نخودی و ازان بزرگتر و غیر مثلث در دوم سرد و در سیوم
خشک قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ آن
که یک اوقیه از آن در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد مسقی رطوبات عفنه
اطفال و مضمضه آن جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون بکوبند و بخیزند
و با سرکه سرشته بر سپرز طلا کنند سود مند آید و چون نرم سوده در نبیذ دمند قطع زکام
کند و چون یک درم از آن با چهار درم شربت حب الآس میل کنند نفث الدم و سیلان
حیض و سیلان رطوبت رحم را سود مند آید قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و گویند
تا چهار درم مضر بسر مصلح دو قو بدل مازو و با شحم الطاربزن آن ثمرة الطرفا عربی

کرناژو فارسی برمی ماینی هندی وآن ثمر درختی کرهست مثلث شکل بزرگتر از عدس
کوچکتر از نخود است که در او کرافتی و در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلاء و تقطیع
وچون برگ تازه را خشک ساخته و کوفته بیخته بر جراحت پاشند جراحت را ادمال آرد
وچون برگ و شاخ آنرا بخور کنند در کام را نفع دهد و آبه بار آن خشک کرداند و اخراج زلو از
حلق کند و خاکستر برگ او جهت استرخاء و خروج مقعده و قروح رطبه و سوختگی آتش نافع
وشرب و بخور برگ او جهت ساقط کردن جنین و بواسیر و ثآلیل مجرب دانسته اند ثوم عربی
سر ساق تره کرات سیر فارسی لهسن هندی مراد از مطلق او قسم بستانی است و آن دو
نوع بود یکی چند دندانه و یکی منحصر بیک دندانه و قسم بری آن اسقوردیون گویند و قسم
جبلی او را بفارسی موسیر گویند و او را برگی بعربی پهن تر از برگ تره کوهی است غفس و
بیخ آن منحصر در یک دندانه و بزرگ مقدار و در بوقلمون است و بهتر از جمله بستانی اشهر
بزرگ دانه است و جبلی آن از جهت تحلیل نمودن بهتر و بدون تحلیل این قسم کم مستعمل
و تازه همه اقسام بهتر از کهنه گرم و خشک در سیوم و با رطوبت فضلیه و بری آن در
چهارم نفخ را دفع کند و سرفه کهنه را که از سردی باشد سود مند آید و چون در طبیخ
برگ و بیخ آن نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آرد مضر مصدع و اکثار او محرق مخ آن
و مضر بواسیر و چشم و تشنگی و زنان حامله و صاحبان زحیر و مضعف باه مصلح
آب و اندک نمک پختن و روغن بادام اضافه نمودن و استعمال با سکنجبین و
وآب انار ترش و شیرین نمودن بدل پیاز عنصل و سیر صحرائی جاورس عربی
کاورس و کال فارسی چینه هندی و آن نوعی زیره و ارزن است که بفارسی
ارزن و به هندی باجرا نامند و آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه تر
سرد در اول و در آخر دوم خشک لطیف تر از ارزن و قابض و مجفف بی نفع
وقلیل الغذا و مقوی بدن و باد و غش و جبر غذائیه او بیشتر و خوردن همراه او

جهت

جهت التواء حجاب و نزلات نافع و طلیس استعمال هرادا و مدر بول و انکاد و ارم کرده
او محلل نفخ معده و مغص و تهیج و درد بواسیر و جلوس در ساقیده او با نمک
کرده در خرقه بسته باشند جهت بروز مقعده و بیحی و تعلق مختص در اسهال نافع مضر مولد
خون سوداوی و مورث سده و دیر هضم مصلح شکر و روغن بدل در ضمادات
شونیز جاموس عربی کاومیش فارسی بهینس هندی او جانوری است سیاه رنگ
بسیار زور آور و شاخهای آن قوی تر و بلند و در هند دو صنف می باشد یکی اهلی
و دیگر را بهینس نامند و دوم صحرائی و آن را ارنا گویند و او در زور و قوت به نسبت
البقعه که شیر و فیل میکند شیر و روغن آن به نسبت به شیر گاو چرب تر
و غلیظ تر خصوص جنگلی آن گوشت آن گرم و خشک و گوشت جنگلی آن
گرم و خشک تر و لیسار غلیظ و جهت اصحاب ریاضت و هزال کلیه نافع و دود
کردن سم او و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه
و انشامیدن کعب او تسقیل با عسل جهت تفریح دل و تقویت
جگر و فربه کردن بدن نافع مضر مولد سودا و مضر و مفاصل و کیموس بطی الهضم
هضم شود مصلح آب کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و مربای انجبین جاوشیر عربی
پسس یا نایس سپرالاز کاوشیر فارسی جاوشیر مشهور و آن صمغیست بدبو
ظاهر آن سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را ساق بلند تر از ذرعی و نرم و
پر و چیزی سفید شبیه به پشم و برگ آن شبیه به برگ انجیر و مایل به استداره
و خشن و بسیار سبز و قبه او شبیه به قبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش اسیاه
قریب به تیون و خوشبو و بشند و بیخش غلیظ و شعبه دار بیرون او سیاه و اندرون آن
سفید بهترین آن بود که تازه و تیز بو و برنگ زعفران باشد و در آب زود
حل شود گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم وجع المفاصل سرد را نفع دهد

وصداع بلغمی را دفع کند و استسقا و تقطیر البول و صلابت رحم و جرب مثانه را سودمند آید و
قولنج بگشاید قدر شربت تا یک مثقال مضر انثیین مصلح مربا جوز و خیار بادرنگ و
مطبوخ عنبی بدل بوزن او قنه یا شیر انجیر [illegible] جبن بالعربیه [illegible] پنیر فارسی
پنیر مشهور و آن شیر بسته است بهترین آن تازه چرب ما بین نرمی و صلابت و خوشبو
و لذیذ مایل بحلاوت باشد که از شیر حیوان معتدل صحیح البدن که خوراک آن گیاه
[illegible] نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر است تازه آن [illegible] بسرد و تر
مغری معده و [illegible] و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و [illegible] کافی و [illegible]
لغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و [illegible] طبع و [illegible]
[illegible] استعمال مراری و پنیر کهنه گرم و خشک در دوم قاطع بلغم و مقوی [illegible]
و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهت [illegible] رفع [illegible]
نافع مضر تازه او دیر هضم و مضر مبرودین و مولد سنگ گرده و [illegible] آن مغز گردو
و معطش و بسیار [illegible] متعفن قریب بسمیه مصلح [illegible] تازه عسل و نعناع و صعتر و [illegible]
دو مغز گردکان بود و محرورین میوه او ترش [illegible] جلد [illegible]
[illegible] ترکی [illegible] و ماه پروین فارسی [illegible] هندی و آن [illegible] مخروطی
شکل بقدر انگشتی و آن کوچکتر و سرخ قسم می باشد چنانچه در مطولات مذکور است
بهترین جنس [illegible] است که از جانب خطا آرند گرم و خشک در اول سیوم و قایم مقام
تریاق کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشا و چون نیم مثقال آن را
حل کرده [illegible] کاسه شیر گاو آمیزند و میل نمایند دفع ضرر [illegible] و جمیع زهرها کند و
چون [illegible] دانگ از و [illegible] و یک پیاله گلاب نیم گرم بیاشامند ورم معده را نفع
دهد و قولنج بگشاید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و عسر البول [illegible] سودمند
آید و آشامیدن نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت رفع [illegible] عقرب

جهت رمل

جهت جمع [illegible]

و رتیلا و همه حیوانات سمی نافع قدر شربت جهه اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب
ربع [illegible] دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا چهار دانگ مضر مصدع محرورین
و مورث جراحت امعا مصلح سکنجبین و شیر [illegible] بدل [illegible] در تفریح [illegible]
آن زرنباد و در تریاقیت بوزن آن تریاق فاروق و فادزهر حیوانی است جرجیر عربی
تره تیزک فارسی [illegible] و تخم آن [illegible] سور هندی بری او [illegible] است
و دو قسم می باشد یکی ساق دار [illegible] برگش از برگ ترب ریزه تر و گلش زرد [illegible]
شند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و
بستانی او سه قسم می باشد یکی شبیه به ترب و ساق دارد و برگش با خشونت و تخم او سفید
و حرف [illegible] عبارت از وست و [illegible] گویند برگش بزرگ و گلش سرخ و
تخمش [illegible] سرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه و برگ و تخمش ریزه تر [illegible]
مراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در
دوم گرم و در اول خشک [illegible] و مسخن و مفتح و مهیج باه بود و [illegible]
که چون بکوبند و [illegible] سفید [illegible] کرده و تخم او در خواص
مذکوره قوی تر از آن قدر شربت از تخم بستانی تا [illegible] مضر مصدع
و مورث [illegible] و تخم آن مورث [illegible] خون و انصباب مواد با
اعضاء ضعیفه بدل [illegible] تخم [illegible] یا تخم [illegible] بری یا تخم [illegible] جراد عربی
[illegible] ترکی ملخ فارسی [illegible] هندی در دوم گرم و خشک [illegible] و جالی اخلاط غلیظ
و نافع تقطیر البول و امراض عصبیه و خوردن دوازده عدد آن [illegible] اطراف و [illegible]
انداخته و با گل ارمنی مورد سائیده باشند جهه استسقا مجرب [illegible] جهه جذام
بالخاصیت مفید [illegible] جهه [illegible] بول ضماد پاهای او [illegible] کوبیده باشند جهه
ثالیل و کلف و جرب خصوصا سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلاء [illegible] تخم

تب ربع

تره تیزک

ملخ

جهت جذام

اوجهة كلف وخوردن [illegible] بال اوجهة گزیدن عقرب مفید وبستن نوع سپر كردن
دراز كه در مصابیح بهم میرسد بر صاحب تپ ربع والحاجت رافع اوست و في حبل الجراد
كه بفارسی سرگین ملخ گویند چون برهق وكلف ضماد كنند مفید آید مضر قلیل الغذا
ومولد خلط بد ومورث جرب وحكه ومحرق اخلاط ومجفف مصلح سكنجبین وانار [illegible]
جزر عربی بیوقوقا تركی گزر وزردك فارسی گاجر هندی وآن بری وبستانی میباشد
بری را بیونانی اسطافالینوس اغریوس گویند وبعضی شقاقل دانسته اند وبستانی
دو قسم میباشد یكی طویل ودیگر مستدیر ودر ماكولات مستعمل بستانی است وبهترین آن
سرخ وشیرین وشاداب وكم ریشه است درجه دوم گرم وتر وبعضی دراول تر گفته اند تلطیف
ولطف بود ونعوظ آرد ومنی بیفزاید وبول براند وتخم او محرك باه بود ودرانافع [illegible]
اصل او بول وحیض براند وتسع احتقان وقدمن راسود میناید وبری او در [illegible]
بلاد وتخم وی گزر [illegible] بیخ [illegible] بقدر انگشتی وگلش [illegible] وغلاف تخم او خارناك [illegible] دراول
سیوم گرم ودر آخر اول خشك [illegible] مدت ودرافعال سوای تحریك باه قوی تر از بستانی
قدر شربت از جرم بستانی تا صد وشصت مثقال واز جرم [illegible] مثقال واز نبید
تا پنجاه مثقال واز تخم تا دو درم مضر محرورین وبری او مضر معده وحلق وعصب
مصلح ادویه حاره والكامه ودر بری انیسون بدل در تخم انیسون ودر [illegible] تخم
كرفس بری است جبسین عربی شنگج فارسی وآن سه قسم میباشد یكی سفید
براق صفائحی ودوم سرخ رنگ حجری وسیوم غیر صفائحی براق واین گچ
است كه بخته گویند گچ از آن سازند وبهترین آن سرخ است اقسام آن درجه سیوم
سرد وخشك وبعضی دراول چهارم خشك گفته اند طلاء آن مفرد او با سفیدی
تخم مرغ وغبار آسیا جهة قطع سیلان خون وبا سركه برپیشانی جهة حبس رعاف و
بربینی جهة منع عرق وباكل ارمنی وعدس [illegible] سود دوسر [illegible]

دموی

دموی ومنع بخش مواد ومادات كشنیز جهة ربع بالسرخ واورام ملتهبه مجرب وچون
باروغن زیتون واندكی [illegible] بسایند وبر [illegible] كالند ازاله كثافت
میكند وبر جامه ها باعث قلع چرك آن مضر نوشامیدن آن كشنده بخناق وخشك [illegible]
وقولنج مصلح آشامیدن بار العسل وشیار اللعابه وعصاره خطمی وملوكیا وقی فرمودن
جلنار عربی گلنار فارسی انار گل پهول هندی واین را گل انار صد برگ وهزار اسپر نامند
جهة آنكه گل آن بسیار بزرگ وپر برگ می باشد ونیز گل انار زمی نامند جهة آنكه
ثمر نمی بندد مگر بندرت [illegible] انرا [illegible] میدانند [illegible] خانه وباغی اكثر او [illegible] میگویند
زهره انرا اخراب ودیران میكند وبری وبستانی وسرخ وسفید میباشد ودرجه
آن مشابه درجه انار الا آنكه اقوه تر میباشد وبسیار بلند نمی شود وبهترین آن
فارسی و[illegible] مصری است درجه دوم سرد وخشك قابض ورادع ومجفف ومقوی اعضا خون
[illegible] بهبندد [illegible] رانفع دهد ونوع دندان رالحكم گرداند وچون در سركه جوشانند [illegible]
آن [illegible] مضمضه كنند جوش دهان را نفع دهد [illegible] ودهان را [illegible] ودولغه ودندان
رالحكم گرداند قدر شربت تا دو درم مضر مصدع ومسدد مصلح كتیرا بدل بوزن او [illegible]
انار [illegible] جنطیانا مشهور گوشناده فارسی كیهان [illegible] هندی وآن اسم
[illegible] دراز وغلیظ مایل بسرخی وتیره [illegible] دوم ضعیف میباشد رومی وغیر
رومی او [illegible] بقدر انگشتی ودر طول قریب [illegible] وبرگش شبیه ببرگ [illegible]
وسرخ [illegible] وبالیف وگلش سرخ مایل بكبودی وثمرش [illegible] غلاف شبیه [illegible]
غیر رومی [illegible] نامند برگش شبیه بكاهو واو غیر مستعمل است گرم وخشك در
سیوم [illegible] وبول وحیض براند [illegible] جانوران را نفع دهد وچون
[illegible] فرزجه ساخته بردارد [illegible] تریاق سموم واستعمال او با [illegible]
تریاقی [illegible] وطلاء او [illegible] قاطع خون حیض قدر شربت [illegible]

مثقال مفرح سینه و آلات تنفس مصلح انیسون و قند و لعوق بدل در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم
وزن آن اسارون و نیم وزن آن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط دو وزن او بدل بوزن او جُند
عربی اکسیاریس یونانی کنوریس سریانی اعلان الشیخ و قندزمزی ترکی کندبیدستر
دشتی بلکان فارسی جُند هندی و آن خصیه حیوانیست آبی که عادت متصل نیم شبیه
کیسه صغیر و آن حیوان شبیه سگ بسیار کوچک است و غیر سگ آبی است و جند
زرد و سرخ و سیاه میباشد بهترین آن زرد یا سرخ سنگین خوشبوی تند سریع
التفتت که زیاده از شش سال بر وی نگذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد
ردی است و سیاه آن باسمیت و بکیدم او کشنده و دیگر در تریاق او ترست تریخ و
سیرالانحلال و در آخر سیوم گرم و خشک مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده و قتال و اکثر سموم
رعشه و خدر و فالج و صداع و نسیان را اگر از سردی باشد نفع دهد و چون کنند
ساخته بر دار بوی گچه مرده بینداز و تشیمه بیرون آرد قدر شربت تا مثقالی تک
مغز محرورین مصلح شربت بنفشه بدل مثل او و نصف آن فلفل و بعضی
مواد بوزن او مشک و در امراض جگر فرفیون جوز عربی تولس ونما کلا بالنس
سریانی جار مغز و گردکان فارسی اخروت هندی و آن معروف است معتاد
در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آن از گرمی و خشکی کمتر و در رطوبت
فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد میوت و حرارت آن میافزاید و رطوبت
فضلیه آن کم میگردد ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضاء عصبیه
خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و سیر آن را بسیار موافق و مرطب کرده او با توت
جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و خوردن مغز او ناشتا باعث سهولت
قی و چون مغز پسته را با نگا خورند شکم سرد نبود و گرم دراز وحب القرع را بیرون
آرد و اگر با [illegible] خورند دفع جمیع زهرها کند قدر شربت تا ده درم مضر گناه

خوردن او مورث ورم حلق و بثور دهان و مضر محرورین مصلح آب انار بدل
و در محرورین خشخاش بدل حبة الخضرا بوزن او جوز بوا و جوز الطیب عربی جوز
بویا فارسی جای پهل هندی و آن ثمر درختیست بقدر تخم مرغ و چون قشر آن دو
بقدر عفص و سرخ تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه
خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند خشکی
او در سیوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم آن و مری
و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و بوی دهان خوش کند و روشنی چشم افزاید
و شکم به بندد و عسر البول را سود مند آید و صلابت جگر و سپرز و اورام بارده
آن و یرقان را نفع دهد و تحلیل ریاح و قوت آن تا شش سال باقیست قدر شربت
تا دو مثقال مضر شُش و مصدع محرورین و بسیار خوردن او مورث سواد حلق
و مضر جگر مصلح عسل و در محرورین کشنیز و در باقی بنفشه بدل بوزن آن بسباسه
در صلابات و سدد بوزن او و نیم او سنبل الطیب جوز الماثل جوز مائم و جوز
ماثله و جوز المقاتل عربی سولان مانیکو سریانی ماتولا و مانوره و گوز ماثل ترکی
فارسی داهتوره هندی و آن ثمر درختیست بقدر درخت بادنجان و برگ آن
از آن کوچکتر و خود رو و سفید و بنفش میباشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید
آن خصوص بنفش مایل بسیاهی و کل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو
ثمر آن بقدر گردکان و خار دار و در جوف آن دانها بسیار شبیه بدانه سماق
و مستعمل تخم آنست بهترین آن تازه و مالیده سرد و خشک در چهارم و نیز
بعضی خشک در دوم مخدر قوی و مقیئ و منوم مسکر و رادع اورام حاره و مسکن
صداع صفراوی و دموی و مسکن حرارت ملتهبه مفرط چون قیراطی از او میل نمایند
و صداع او در روغن دانه او جهت لواسیر و اوجاع حاره مقعد نافع قدر شربت

جوز

قابض و مفرح

نایبدان انف مضر مورث جنون و فساد فکر و یک مثقال از و کشنده مصلح فلفل
و دار زیانه و خوردن مسکه و روغن گرم کرده و لبن حلیب بدل دو وزن او لفاح

جوز القی عربی امیتن یا اهل هندی و آن ثمر درختیست مخصوص ببلاد چین و هند
و بنگاله بمقدار انجیر کوهی و فندق و لوبیت آن اندک ضخیم و زرد و تیره و اندک
ترخورشه دارد و در جوف آن لم پرده و در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته
فی الجمله شبیه بهدانه و لعابیه و مستعمل لوبیت است و بهترین آن تازه کرم
نخورده است گرم و خشک در دوم مقطع و مسهل بلغم بود و جهة امراض بارده
دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سدر و ضیق النفس بارد و رطب و فرش
و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دوامیل و بثور نافع و ضماد آن
جهة تحلیل اورام و نفخ و النفخ از نهاعو شر قدر شربت تا یکدرم یا یک مثقال
را زیانه و آب گرم و عسل مضر سینه مصلح رب السوس و صمغ بدل بوزن
و خردل هر دو مساوی الوزن جوز السرو عربی با سرو و کوز کلانج فارسی سرد
کابهل هندی و آن بار درخت سرو است و خنبیبی محض در سیوم سرد و خشک
قاطع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی
معده و کبد و سپرز و امعا و بن را تیز کند و بوی دهان خوش کند و زنی که
رحمش بیرون آمده باشد چون در آب آن نشیند نفع رساند و چون بکوبند
و با انجیر فتیله ساخته در بینی گذارند گوشت زاید را بخورد و چون با عسل و گلاب
طلا کنند شقیقه و درد سر بارد را نفع دهد و چون با شراب بیاشامند نسیان
و سرفه مزمن و عسر البول را مفید آید و برگ آن طبیعت را قبض کند و
نفخ و دوالی را محکم گرداند قدر شربت نیم درم مضر باعث رعونی زخار و سده
مصلح عسل و روغن بادام بدل بوزن آن نفخ انار و نیم وزن آن انزروت

نفخ و گویند بلوغ نیم وزن اهل و بوزن آن زراوند حب الغمام و حب القلب و
ثمر الغمام عربی بلادر فارسی بهلانوه هندی و آن ثمر درختیست شبیه بشاه بلوط
و بین و سفید و سیاه و مغز آن شبیه بنفس و در درون او مثل مغز بادام و سرین
و ما بین لوبیت و مغز او حلوا و از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر باشد و درخت
او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بو و خوابیدن در سایه او
باعث سکر و سبات عسل او در چهارم گرم و خشک و لوبیت او در سیوم و مغز
او در سیوم گرم و در اول خشک و بیه مفرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بارق
کاو و استعمال باید نمود و محلل و مسخن و ملطف و مفرح جلد است و مفرح اعصاب و نسیان
و فالج و لقوه را نافع بود و در فالج تیز کوانند و حافظه را قوت دهد و جمیع مرضهای
بارده دماغی سود مند آید قدر شربت از ربع درم تا نیم درم مضر محرورین و محرق
خون و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و خورش بدن و
تبیج بدن و دو درم آن کشنده مصلح روغن گردکان و مغز تازه آن و مغز بادام
تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خوردن ماء الشعیر و اسفاناخ
بدل بخوزن آن فندق ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط

حب النیل عربی سمنت انی سابذریه سریانی تخم نیلو فارسی ازرق
داو و آن گیاهیست شبیه بلبلاب و بر جا خودی بپیچد گلش کبود و شکل
گل لبلاب و از آفتاب بهم می آید و در غلاف هر گلی سه دانه مثلث شکل
می باشد در سیوم گرم و خشک و نزد بعضی در دوم جلا بهق و برص و منفع سده
جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع
مفاصل و سایر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و با سقمونیا مسهل
صفرا و اخلاط غلیظ و با هلیله مسهل سودا و صاحب معالجات بقراطی نوشته

کرته درم آن باشند درم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب
مجرب قدر شربت از یکدرم تا نیم مثقال و یکدرم مضر زیاده از یکدرم کشنده
مغص و لصوق بجا سا ریقا و اسهال مفرط مصلح هلیله و سنجی بلغم و جرب عفونی
بروغن بادام بدل بوزن او شحم حنظل و سدس آن مجرا منی حب النیمه عربی
نقل خواه فارسی جرونجی هندی و آن دانه ایست بقدر فلفل سفید و سیاه رنگ
واملس و مغز آن سفید و شیرین و بادهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیر
دار و برگ آن سفید و اغبر و منبت آن صحراها و بیابانها در دوم گرم و در
اول تر کثیر الغذا و مهیج و مسمن و مزید منی و یک وقیه او با ماء العسل مسهل
ضعیف بلغم و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و چون شیره آن را بگیرند
در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین و یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و
طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا شود پس تناول نمایند جهت استسقا
ابدان و هزال نافع قدر شربت از مغز آن تا ده درم مضر ثقیل و بطی النزول
مصلح سکنجبین و عسل بدل پسته و کنجد بالمناصفه حب الخروع عربی الیسن (?)
سریانی ارنجک ترکی بیدانجیر فارسی ارنڈی هندی برگ آن شبیه ببرگ انجیر و از آن
بزرگتر و نرم و ساق آن بقدر قدم و ذرعی و بیخش مثل نی مجوف و ثمر آن در خوشه‌ها
بر خار و مدور و دانه آن بقدر قهوه و منقط و مغز آن سفید و شیرین و روغن دار و در اخر
دوم گرم و خشک محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی
اعصاب و مدر حیض و مخرج مشیمه و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نفع دهد و درد مفاصل
را سودمند آید و چون سه دانه او تا ده دانه مقشر کرده بکوبند و بقدری عسل
آمیخته میل کنند بدن را از خلط بلغم پاک گرداند و رطوبات مائیه را از بدن
دفع کند قدر شربت از پنج عدد تا ده عدد مضر مرخی و مسقط اشتها و موجب

کرب و ثبت عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل باتوره و پنجاه عدد او کشنده مصلح
کتیرا و مصطکی و نعناع بدل عشر آن فندق است حب البلسان عربی کربا لسمو (?)
سریانی تخم بلسان فارسی حب بلسان مشهور و آن تخم درخت بلسان است
بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغز آن سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل
و طعمش تلخ و تخم بلسان را مزه و بوی مغز و دهن است و گفته اند بالفعل حب بلسان و
درخت آن مفقود است تخم لبنان (?) را بدل او میکنند و فی الواقع بدل او نمی شود
در آخر دوم گرم و خشک مدر ادرار و حیض و مقوی معده و با قوت تریاقیه و مجفف
رطوبات معده و امعا و رافع مغص سرفه و عرق النسا را نفع دهد و صرع و سده را
دفع کند و گزیدگی جانوران را سودمند آید قدر شربت تا دو درم مضر مثانه مصلح کثیرا
بدل بکوزن او عود بلسان و اگر نباشد بجز آن سلیخه و غیر او اسباسه و چوب (?)
همون او بوزن او نطوس (?) حب الغار حبة السوداء عربی سنو و شونیز یونانی شونیز
و سیاهدانه فارسی کلونجی هندی و آن تخمی است سیاه مغز آن سفید و قوت
باهمون (?) و قوتش تا هفت سال باقیست گرم و خشک در سوم قطع بلغم کند
و ریاح غلیظ را تحلیل دهد و چون بکوبند و ببیزند و … سرشته ضماد کنند
ورم صلب را سود دارد و بر ناف … سرشته بر شکم طلا کنند کرمهای دراز و حب القرع
را بیرون آرد و چون تف داده بکوبند و در لته کنند و بسته زمان زمان ببویند زکام
بارد را سود دارد و چون طبیخ آن را با عسل شیرین کرده بیاشامند فالج و لقوه
را نفع دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و دبر کرده و رحم را سود دارد و بول و حیض
براند و تبهای بلغمی و سوداوی را موافق باشد و چون بر سر خود بخون افعی با بریشم (?)
سرشته ضماد کنند رنگ بهق و برص را بگرداند قدر شربت تا دو درم و در سرد مزاجان (?)
و در محرورین تا نیم درم مضر … محرورین و صداع … کرده

مصلح سرکه و در گرده کثیرا بدلش انیسون و نصف وزن او تخم شبت حب الصنوبر الکبار
عربی سیبیا سریانی جلغوزه فارسی جلغوزه مشهور و آن معروف است در دوم
گرم و در اول تر و قوت آن تا یک سال میماند مسمن و مبهی و مشتهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا
و مفتح سدد و کاسر ریاح موذیه کاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و
قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و عرق النسا و امراض جگر و یرقان و استسقا
و درد گرده و مثانه حادث از حرارت مره صفرا نافع و لعوق آن با عسل [illegible]
بعد سه مثقال جهت فالج و سرفه کهنه و امراض ریه مجرب و با تخم خیار مدر بول و رافع
سوزش گرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقت مقعد و رحم و با دوشاب انگوری
جهت رفع اخلاط غلیظ ریه و سینه و گرده مفید و جالینوس گوید جلغوزه جهت [illegible]
لینت و اعصاب و رفع سنگ گرده و مثانه نافع است قدر شربت [illegible] در دوم مضر
محرورین و مصدع و مغثی مصلح سکنجبین و فواکه حامضه و قابضه مانند انار [illegible]
و به بدلش در تقویت باه شقاقل و حب الحلب و در علل معده و اصحاب [illegible]
حب الصنوبر الصغار عربی و آن تخمیست مثلث شکل و در طعم شبیه به جلغوزه گرم
و خشک در دوم مسهل بلغم است منضج و محلل و نافع جهت استرخا و مسمن بدن
و گرده و مبهی و چهار درم او با نخود و قند مقوی گرده و لینت و خشک کننده رطوبات
فاسده ریه و زیاده کننده منی و گویند جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر
از جلغوزه و در سایر افعال مثل اوست و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم
میرسد در سمیت مانند ذراریح است و علاج آن هم چون علاج ذراریح است
و راتینج که صمغ الصنوبر است در آخر سیوم گرم و خشک مجفف و محلل بوده و [illegible] بسیار را
بصلاح آرد و گویند [illegible] قدر شربت تا چهار درم مضر سپرز و لاذع معده
و اکثار او مورث مغص [illegible] مصلح انار دانه و عسل و قند و در آب گرم [illegible]

روغن

روغن کنجد خیسانیدن [illegible] بدلش جلغوزه یا بادام مقشر حب القلقل عربی
اقیونیا یونانی فلفلا سریانی مائش هندی فارسی کلت و کلتهی هندی و آن
دانه ایست سیاه مایل به ازرقی و براقی و شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و
مایل به پهنی و تیره و شیرین و در حین خاییدن احداث حرارتی میکند در دوم
گرم و خشک و گویند مایل به حرارت است بغایت مفتت حصاة گرده و مشتهی
طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مخفف منی و
رافع لون سپرز و مفتح سده سپرز و قولنج بلغمی آشامیدن طبیخ آن به تنهایی و یا با
ادویه مناسبه و دیگر و چون [illegible] مثقال آن را با [illegible] مثقال تخم شلغم در [illegible]
و پنج مثقال آب چوبینی [illegible] و پنج مثقال [illegible] صاف نموده و دوازده
و نیم مثقال آن را صبح نیم گرم و همچنین [illegible] ناشتا شیر گرم نموده بنوشند جهت اخراج
سنگ گرده و مثانه مجرب است قدر شربت یک درم با برگ ترب برای
تفتیت حصاة مضر ریه مصلح عسل حب البان عربی لبنه غالیه فارسی و
آن دانه ایست سفید و اغبر کوچکتر از پسته و پوست او رقیق و در دو شکن
و در غلافی مانند لوبیا [illegible] و درخت بزرگتر از درخت گز و برگ آن شبیه
ببرگ بید و بسیار سبز و گلش [illegible] مانند ریسمان و از ده [illegible] دوم گرم و خشک
مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقئی و آشامیدن جرم او با
سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت رعاف و سنون او جهت استحکام لثه
و ضماد او جهت اورام صلبه و مفاصل و صعوبت و صلابت جگر و سپرز و کلف و خیلان
و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع قدر شربت تا دو درم مضر جگر و معده و
مغثی مصلح رازیانه و انیسون و مصطکی بدل [illegible] نیم وزن او سلیخه و عشر او [illegible]
و بقول شیخ [illegible] وزن او قوه و نصف وزن او [illegible] سلیخه حب الملوک

حب الملوک

ماهودانه عربیا ماهودانه فارسی و آن دانه نباتیست شیردار و غیر حب السلاطین که مسمی
بدند است ساق او قریب بذرعی و بسطبری انگشت و بر کنار ساق او دراز و
طلبیه ببرگ بادام و برگ و شعبهای او زبره مایل شند و بر شعبه ببرگ نزد او
طویل و گلش زرد و ثمرش در غلاف مخروطی شعبه بجبار کبیر و در جوف او سه دانه
متفرق و هر یکی از اعلاقی و بکر و از کرسنه بزرگتر و لیف او اغبر مایل بسرخی و مغزش
سفید و شیرین و چوب و بیخ او باریک شیر او گرم و خشک و مسموم و برگ
و دانه او در آخر دوم گرم و قوتش تا ده سال میماند محلل و منفج و رافع و مسهل
و لقوه و عرق النسا و نفع نمودن دانه او مسهل و شربت کوبیده آن وزن
اسهال و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سفوا او یا قدر شربت از
حب او از سه عدد تا شش عدد و جهت اسهال قوی تا پانزده عدد و شربت
آب شیر و معین فعل او مضر ریه و معده و مسهل مصلح انیسون و در شغل
جلیترا بدل نیم وزن آن حب السلاطین جنبه الخضرا و حب البطم عربیا بن فارسی
و آن نخست سفر شعبه بساق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش
سبز و پوست او ترش و درخت آن عظیم می شود و در خزان میکند و برگ
و بار پسته را عطر تر تازه او در دوم گرم و در اول خشک او در سیوم گرم و خشک
قسمین سینه و کرده کند و بول و حیض براند و نفوط آورد و مرضهای بلغم را سود آید
و سرفه و فالج و استسقا رافع و در تحلیل نفخ کند و آشامیدن او با سرکه
جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و دیو سر و صداع محرق او جهت رویانیدن موی
و داء الثعلب مجرب دانسته اند قدر شربت تا سه درم مضر طحال الاعضم و مضر
محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث تلاع مصلح کتیرا و سکنجبین و [illegible]
حامضه و حمیره منقیه بدل منغر کوکان و گویند [illegible] با دام است بالمناصفه

حبق لبستانی

حبق البستانی و زینت الریاحین و دواخ عربیا لبستان افروز و تاج خروس و گل حلوا
و گل یوسف فارسی مهور و نوع صغیر آنرا کوکبی و کبیر آنرا اختیار و ماری نامند
و اوراق نباتیست برگش سبز و زبره تر و بر گل و گلش سرخ مایل به بنفش و بعضی زرد که
و تخمش زبره و صیاف و براق در دوم سرد و خشک قابض و رادع و چون ده
درم از او بجوشانند و صاف کنند و نیم مثقال سکنجبین در آب آن حل کرده بیاشامند
حرارت جگر و معده صفرا ساکن گرداند و شده سبز و نوع سیمبت خانق النمر اسفید
بود و تخمش جهت اسهال [illegible] مناسب بار تنگ است و چون گرفته [illegible]
خیسانیده لب و [illegible] کلا [illegible] روز [illegible] مران [illegible]
نمایند جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب است قدر شربت از آب او با تنگ
وقیه و نیم و از تخم او دو مثقال مضر جسم او [illegible] مضر [illegible] مصلح
در جرم سکنجبین و در تخم نبات با مصطکی با کندر بدل حاجم [illegible]
و در تخم [illegible] حجر التیس عربیا مسار و ای البان [illegible] یا در حجر [illegible]
یا در بر [illegible] و آن سنگی است که در شیر [illegible] و [illegible]
او طولا [illegible] و بهترین او سفید [illegible] و براق [illegible]
بیاز و در جوف [illegible] باشد و [illegible] و در جوف [illegible]
یافت کرده و چون با شیر [illegible] که [illegible] رنگ شیر و سفید مایل بسرخی
باشد و فرق میان اصلی و جعلی آنست که چون سوزن گرم کرده در اصلی فرو
برند سوزن زرد شود و [illegible] جعلی و [illegible] گرم در آخر
دوم و خشک در اول سیوم مقوی جمیع اعضا و مفرح و چون دوازده جو از و
در یک کاسه شیر گاو حل کرده دهند رفع مضرات جمیع زهرهای نباتی و معدنی و
حیوانی کند قدر شربت از یک قیراط تا دوازده قیراط مضر محرورین و مورث التهاب

صریح است و تحقیق آنست که غیر اوست و صاحب دستور الاطبا نوشته که بهترین
آن آنست که در زنگ کوفته و انواع الا هو از شیره بلیلهٔ تازه می سازند و صاف ناشده
و در کتاب دیگر هندی نوشته که در بلاد مسطوره از شیره بلیلهٔ تازه و شیر می سازند
و میر عبد الحمید نوشته که عصاره دار بلد است که دار بلد تازه را نیم کوفته در آب
جوشانیده مساوی آن شیر گاو داخل کرده باز جوش میدهند تا غلیظ و منعقد
گردد و به اطراف می بندند تا نم آن زود خالص می باشد طبیعت آن قریب
بکلی است و بعضی سرد و خشک گفته اند جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل
اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال و [illegible]
و ورم طحال و دفع سموم نافع قدر شربت مثل گلی بدل حضض گلی حلبه عربیا [illegible]
و سی سپاند شنبلید و شملیز فارسی میتهی هندی و آن از حبوب معروفه است
و قوت آن تا دو سال باقیست گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه
سینه را نرم دارد و سرفه را نفع دهد و ضیق النفس را سود دهد آید و باه بر انگیزاند
و چون ده مثقال از و بکوبند و به بیزند و به آب گرم [illegible] مثقال بوره ارمنی در رو
حل کرده باشند سرشته طلا کنند صلابت سپرز را ببرد و چون بطبیخ آن نشیند
حیض بگشاید و درد رحم را زایل کند و بنات او ملین طبع و مولد خون
و نافع درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهت تقویت
موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست قدر شربت تا پنج درم و [illegible]
گیاه او تا ده درم مضر [illegible] آن مصلح و منقی و مفر اشتین مصلح سکنجبین
حامض و انیسون بدل تخم کتان حلتیت عربیا انگدان و انگوزه فارسی
اینک هندی و آن دو نوع است طیب و منتن طیب آن صمغ انجدان
سفید است که از اکوله بر آمد و منتن آن گویند صمغ انجدان سیاه است

و بفارسی

و بفارسی کلاه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف و شفاف
مایل بسرخی ماند لوبان ساعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود در چهارم
گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن او در سیوم خشک
و بوی او شبیه ببوی کندنا و افعال آن [illegible] قوه سمی [illegible] و تریاقیه غالب
و [illegible] اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و محلل قوی و مدر بول و حیض و حادث خون
لطافت جلد [illegible] را نفع [illegible] باد ها را دفع کند و در داء الثعلب را [illegible] کرده سود [illegible]
و لعوق او [illegible] قدر شربت از یک حبه تا نیم مثقال مضر دماغ و جگر و سفل و بوی او مضر
محرورین و اکثار او مورث اسهال و قی و تب و خارش نیز مصلح او زیره
و انیسون و در ثقل کثیرا و در محرورین سکنجبین و در باقی آب مورد و [illegible]
و صندل بدل او شیر و سکبینج و لونه مطبوخ صمغ انجدان بدل ان حمص
عربی [illegible] ترکی نخود فارسی چنه هندی و آن بری و بستانی میباشد بری
او در گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و بذر آن مایل بسرخی و [illegible]
و تلخی آنست گرم و خشک تر از بستانی منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه
و جالی جرب متقرح و مقوی باه و ملین اورام [illegible] و انتشار [illegible] عسل منقی
قروح و جراحات سرطانی و بستانی او بهترین حبوب است در دوم گرم و در اول
خشک و تازه سبز او در اول تر و بهترین بستانی آن سفید و بزرگ بود و طبیعت
را نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و حیض براند و بچه [illegible]
را نفع [illegible] رنگ رو را نیکو گرداند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بچه
بیفزاید و نخود سفید ادرار بول بیشتر کند مضر قرحه مثانه و مولد نفخ و ریاح
و سبز آن مولد فضول مصلح گلقند و خوردن [illegible] و زیره و شبت و [illegible]
سکنجبین و خشخاش بدل او در قوه باه لوبیا و در سایر افعال ترمس حمام [illegible]

زیرع است وتحقیق آنست که غیر اوست وصاحب دستور الاطبا نوشته که بهترین
آن آنست که در نگرکوت وتوابع لاهور از شیره بلیله تازه می سازند وصاف باشد
ودر الفاظ دیگر هندی نوشته که در بلاد هندوستان از شیره بلیله تازه وشیر می سازند
ومیر عبد الحمید نوشته که عصاره دار بلد است که دار بلد تازه را نیم کوفته در آب
جوشانیده مساوی آن شیر گاو داخل کرده باز جوش دهند تا غلیظ ومنعقد
گردد وبه اطراف می برند ورنگ تازه آن زرد خالص می باشد طبیعت آن قریب
بکلی است وبعضی سرد وخشک گفته اند جهت امراض چشم وتقویت باصره وتحلیل
اورام حاره وبثور وتسکین حدت خون وصفرا وقی وفواق واسهال صفراوی وسیری
وورم طحال ودفع سموم نافع قدر شربت مثقالی بدل حضض مکی حلبه عربی انوره
وسی سه باید شنبلید وشملیز فارسی میتهی هندی وآن از حبوب معروفه است
وقوتش تا دو سال باقیست گرم در دوم وخشک در اول وبا رطوبت فضلیه
سینه را نرم دارد وسرفه را نفع دهد وضیق النفس را سودمند آید وباه برانگیزاند
وچون ده مثقال از و بکوبند وبه بیزند وبه آب گرم مثقال کوره ارمنی در و
حل کرده باشند سرشته طلا کنند صلابت سپرز را ببرد وچون بطبیخ آن نشینند
حیض بگشاید ودرد رحم را زایل گرداند ونبات او ملین طبع ومولد خون
ونافع درد کمر وجگر وسردی مثانه وتقطیر البول ودرد رحم وضماد او جهت تقویت
موی نافع وخوردن آن با نان نافع تلیین آنست قدر شربت تا پنج درم وزن
گیاه او تا ده درم مضر امعا آن مصلح ومنعنع (?) ومضر انثیین مصلح سکنجبین
حامض وانیسون بدل تخم کتان حلتیت عربی انگر او انگوزه فارسی
هینگ هندی وآن دو نوع است طیب ومنتن طیب آن صمغ انجدان
سفید است که از آن الوله مربا کنند (?) ومنتن آن گویند صمغ انجدان سیاه است

انغوزه

وبفارسی کاه مانند وبهترین آن طیب آنست وبهترین منتن آن صاف وشفاف
مایل بسرخی مانند لوبان ساعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود در چهارم
گرم ودر دوم خشک وقوتش تا هفت سال باقیست ومنتن او در سیوم خشک
وبوی او شبیه ببوی گندنا ولطایف کریه وبا قوه سمیه تریاقیه وتریاقیه غالب
واقسام او قاتل جنین ومخرج آن محلل قوی ومدر بول وحیض وحادث خون
لطافت جلد می دهد ورفع نفخ وباد را دفع کند وداء الثعلب را ببرد که موی بر آورد
ولعوق او ودر قدر شربت از یک حبه تا نیم مثقال مضر دماغ وجگر وسفل وبوی او مضر
محرورین واکثار او مورث اسهال وقی وتپ وخارش مصلح زمان (?)
وانیسون ودر تقلیل کثرا ودر محرورین بنفشه ونیلوفر ودر باقی آب سیب و[illegible]
وصندل بدل جاوشیر وسکبینج ولعوبیه وقطور (?) صمغ انجدان بدل است حمص
عربی لوبیا جابق ترکی نخود فارسی چنه هندی وآن بری وبستانی می باشد بری
او را گیاه شبیه بگیاه بستانی وحبش سیاه وکوچکتر و[illegible] مایل بسرخی وهر دو از
وباقلی آنست گرم وخشک تر از بستانی ومفتح سده جگر وسپرز وگلیه
وجلای جرب متقرح ومقوی باه وملین اورام بن گوش وانثیان وجهت [illegible]
قروح وجراحت سرطانی وبستانی او بهترین حبوب است در دوم گرم ودر اول
خشک وتازه سبز او در اول تر وبهترین بستانی آن سفید وفربه بود طبیعت
را نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه برانگیزاند وحیض براند وبچه [illegible]
را نفع دهد ورنگ رو را نیکو گرداند وطبیخ نخود سیاه سنگ گرده ومثانه بریزاند وبچه
بیفزاید ونخود سفید ادرار بول بیشتر کند مضر قرحه مثانه ومولد نفخ و[illegible]
وسپرز آن مولد فضول مصلح کلقند وجوارش کمونی وزیره وشبت و[illegible]
سکنجبین وخشخاش بدل در قوه باه لوبیا ودر سایر افعال ترمس حماض عربی

کبوتر

کبوتر فارسی کبوتر مشهور و پاروه هندی و آن خانگی و صحرائی میباشد خانگی آن
در آخر دویم گرم و در اول دویم خشک و صحرائی آن گرم‌تر و خشک‌تر از آن هر دو با رطوبت
فضلیه خوردن گوشت او و بچه اهلی آن بهتر خصوصا تازه بر و بال بر آورده باشد
گرده را قوت دهد و منی [illegible] و باه برانگیزاند و زهره او لحته الصوت را که از سردی
باشد سود مند آید و چون خون او در چشم چکانند قرحه انفعه برد و سرگین او را با [illegible]
بسرکه سرشته بر خنازیر طلا کنند نفع تمام دهد و خون در اینکه زیر لجام چو بساینده باشد
قطع [illegible] را سود مند آید و چون دو درم سرگین کبوتر سرخ و سه درم
دارچینی جدا جدا کوفته بیخته بهم آمیخته بشربت بزوری سرشته میل کنند سنگ گرده
و مثانه بریزاند و گفته‌اند در خانه که کبوتر باشد اهل آن خانه از خدر و فالج و سکته
و جمود و نسیان ایمن باشند مضر مجوع او مضر محرورین و مصدع و محرق خون دیگر
او سریع العفونت مصلح نجنبن او ترتب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کامخ
و خیار تازه بعد از آن حمار اهلی عربی اشک ترکی خر و الاغ فارسی گده هندی

الاغ

و آن حیوانیست معروف گوشت وی در اول دویم گرم و در اول سیوم
خشک و با رطوبت فضلیه و غلیظتر و کثیف‌تر از گوشت خر و گرمی و خشکی او کمتر از آن
و در غلظت و تولید سودا و بلغم [illegible] نزدیک است و جگر او را چون بریان کرده
خورند صرع را نفع دهد و چون خاکستر جگر او را بازیت بر سقاقی که از سردی عارض
شده باشد بمالند نفع دهد و چون بر خنازیر طلا کنند سود مند آید و شیر او دق
و سل و ریش گرده و مثانه را نافع بود و روث الحمار که بپارسی سرگین خر گویند
چون آن را در بینی چکانند رعاف را دفع کند و چون [illegible] ماند سنگ گرده
و مثانه را بریزاند و چون کسی که عقرب او را گزیده باشد بر خر نشیند
دردش فی الحال ساکن گردد قدر شربت از شیر از دو وقیه تا نیم رطل با

شکر و کتیرا و رب السوس و روغن تخم کدو مضر خوردن مغز سر او صورت
حرافت و لبن او مضر مرطوبین و دردسر بارد مصلح در شیر گلنگبین بدل شیر
آن شیر خر حمار وحشی عربی گورخر فارسی گورخر مشهور و آن حیوانی معروف است

حمار وحشی

گوشت او گرم در دوم و خشک در سیوم فالج و لقوه و [illegible] را مفید بود و تشنج
و تمدد بلغمی و درد [illegible] و گرده و مفاصل را سودمند آید و تحلیل ریاح کند و طلاء پیه
او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط جهت درد گرده و با شیر مرضعه جهت رفع گریه
اطفال نافع و اکتحال زهره او جرب و خارش چشم را سود مند و هم چنین اطلاء
آن جهت داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب کرفس جهت
تفتیت سنگ مثانه نافع و خصیه و قضیب او لحافت مقوی باه و تعلیق [illegible] او
بسا ازان بر سر یا بر بازو جهت رفع صرع مجرب و النسئه اند مضر گوشت او غلیظ
و مولد سودا مصلح با نمک و نیست و دارچینی و زنجبیل [illegible] خوردن
حنظل و کبست عربی کسلین و الهوکیده سریانی خربزه روباه و هندوانه تلخ و هندوانه
ابو جهل فارسی اندرائن کابیل هندی و آن ثمریست مشهور تلخ ذائقه بقدر هندوانه
کوچکی و نازکی متوسط و نر و ماده میشود نر آن صلب‌تر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر
نرم‌تر و خوشتر و بهتر و مستعمل شحم ماده آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید
[illegible] و متخلخل باشد در چهارم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی در سیوم گرم [illegible]
مسهل سودا و بلغم غلیظ و صفراست و مفتح افواه عروق و مسقط و قاتل جنین و
جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضا و اعصاب و عرق
النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظ چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و رعشه و سرفه
مزمنه و امراض گرده و مثانه نافع و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل
خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب نافع قدر شربت از شحم از یک دانگ تا یک درم

مضر دماغ حار و معده و مصدع و مورث مغص و ابدان ضعیفه مصلح کتیرا و صمغ عربی
و نشاسته و در ابدان ضعیفه آب خوا که بدل بوزن آن بید انجیر و ثلث آن حرمل
و ربع آن قثاء الحمار باشد و وزن آن حب النیل حنا عربی ارجان و فقولیون یونانی
حنا فارسی مهندی هندی و آن نباتیست که ساقش بقدر یک ذرع و سرخ و برگش شبیه
ببرگ مورد و عریض تر از آن و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو
و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی مایل بسردی او در دوم خشک و گویند در اول
گرم ضماد و طلاء آن با برگ کوکان بالمناصفه جهت بیضه و جوذه و شقیقه و صداع
بلغمی و بلغم مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن
گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه
و صدغین خصوصا که با آب گشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم
مفید و چون نیم مثقال از او جوشانیده و صاف کرده بقدر سفید شیرین کرده
باقدری گلاب ضم ساخته بیمار بیاشامد درد معده و قولنج را نفع دهد قدر
شربتش تا یک مثقال مضر حلق و ریه و زیاده از یک مثقال کشنده مصلح کتیرا و لعاب
اسبغول حنطه گوبر و قمح عربی بوغدای ترکی گندم فارسی گیهون هندی و او از
حبوب معروفه مالوف است بهترین آن بالیده تازه سفید مایل بزردی و بعد از آن
سفید گرم در اول و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه او گر خشک شده باشد تر
در دوم کثیر الغذا و مسمن بدن و آرد گندم سمید که در آن اندک نخاله باشد که خمیر آن
بر آمده و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغذا و مسمن و ... و نان فطیر که آرد آن
... مانند ... قابض و ... و دیر هضم و انواع آن مطبوخ با
شکر و مغز بادام مانند حریره جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و تسمین بدن
و تقویت باه بغایت موثر و چون بخایند و بر دنبل طلا کنند دنبل را منفجر کند

و چون

مجرب بعلاج سگ دیوانه

و چون بر گزیدگی سگ دیوانه طلا کنند نفع رساند مضر برای صاحبان سده عروق
و احشا و خام آن مولد کرم معده و مضر زنان حامله و بچه او نفع و دیر هضم
مصلح سرکه کهنه و الکافه و در باقی شیرینها حماض عربی طوخس ... یونانی ...
نون و ... و ... ترشک و ... و چقندر صحرائی فارسی
بالک جوک هندی بری و بستانی و مائی میباشد قسمی از نوع بستانی را برگ رقیق
و پهن و ساقش سرخ و خوشه او مثل اکم و تخمش سیاه براق و بفارسی ترشه نامند
و قسمی را تخم نبود و گل میکون جمع شود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اندرو ...
سرد و خشک و با قوت قابضه مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی و تخم
او ملین طبع و تخم او در اول سرد و در دوم خشک طبیعت را قبض کند و صنف دوم
نشاندو بری او عریض الورق شبیه به ... در رنگ در مزه و در شکل شبیه ببرگ
چقندر و سلق جبلی نامند خوردن آب گیاه و برگ پخته او جهت ... صفراوی
و ... مفید و قسم مائی که در کنار آب ها میروید برگش با جلابت و شبیه بکاسنی
و تخمش شبیه چقندر سرد و خشک و قابض و حماض الاترج نامند در قوت و فعل
نزدیک به بستانی جهت غثیان و خفقان نافع قدر شربت از هر دو قسم بستانی
از عصاره تا پنج درم و از تخم او دو درم مضر باه و تخم او بگرده و سپرز مصلح شیر ...
و در تخم راز یانه و قند بدل در حماض ترشی ترنج خبازی عربی ملوخیون سریانی
ایلم کاجی ترکی ابن کلاغ و پیرک فارسی خبازی مشهور بقول ملوکی الملوک النفس
سه نوع است یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیا و ملوکیا است و دیگر
بری و آن دو نوع است یکی کبیر و آن باسم خطمی مشهور است و دوم صغیر
و آن باسم خبازی معروف و بفارسی خیرو نامند و از مطلق او مراد نوع
صغیر بری است که برگ آن مستدیر و بی مزه و گلش کوچک و سرخ

مایل به تیرگی و تخم شیبای سیاهی و مدور و پهن و در وسط آن تقعیری و نبات او کوچک
تر از خطمی و در اول سرد و تر مابین طبع و مدر بول و اوداج و مفتح سده و چون برگ او را بکوبند
نهند نفع دهد و چون در طبیخ آن نشیند صلابت رحم را دفع کند و چون برود امیل طلا کنند
ببرد و بگشاید و تخم او سرد و تر خشونت سینه را زایل کند و سعال و نفث الدم و ورم معده را نفع دهد
و مسکن وجع [illegible] و در حقنه دفع مضرت ادویه حاره کند **قدر شربت** از آب آن تا
پنجاه درم و از تخم آن تا پنج درم **مضر** مولد ریاح و تخم او مضر معده **مصلح** بخنی او با گوشت
فرخ و ادویه حاره و در تخم ربوب فواکه **بدل** تخم آن تخم خطمی **خبز** عربی **آتمک** ترکی **نان**
فارسی **روتی** هندی و آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند و طریق آن معروفست
بهترین همه آنست که از گندم سرخ یا سفید فربه و تازه پاک و صلب آنکه نارسیده
معتدل پخته باشد آنچه سبوس داشته باشد زود از معده بگذرد و غذا اندک دهد و
آنچه فطیر بود نضج دیر دهد زیاده از دیگر باشد و نان خشکار که گندم آنرا نشسته و سبوس
آنرا گرفته ترتیب دهند چون خشک آنرا کوفته بپزند به نمک آس سرشته بر قوبا طلا کنند
نفع دهد و چون میل کنند شکم نرم دارد اصحاب قولنج را سود مند بود و نان جو غذای
اندک دهد و شکم ببندد و مصلح آن چیزهای چرب است و طبیعت نان راجع حبوب مصنوع
از آن است **خبث الحدید** عربی **توبالی** و **ریم آهن** و **چرک آهن** فارسی **لبه کوه**
یعنی فضله آن و آن چیزیست که در حین کوفتن از آهن جدا شود بهترین [illegible] خود
و سنگ و آهن فولاد است که بروی خشونت نباشد و آن بهترین خبث است در دوم گرم
و در سیوم خشک مجفف رطوبات محلل اورام بود چون به سرکه پرورده خورند قطع سیلان البول نفع دهد
و نقوط تمام آورد و صلابت سپرز ببرد و خبث الحدید را چنان [illegible] کنند که کوفته و
بپخته یا نرده شبانه روز در آن مقدار سرکه انگوری گذارند که تا بالا ایستد بکوبند و
در سایه خشک ساخته و صلابه کرده به روغن بادام چرب کنند و از نیم درم تا یک مثقال [illegible]

بانیز

نمایند **قدر شربت** تا دو دانگ **مضر** شش و [illegible] درم آن کشنده **مصلح** کثیرا اول **خربق** عربی
افسنتین یونانی **افسنتیو** سریانی **مروه** فارسی **مجرپی** و **[illegible]** هندی و آن اسم
نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه به بابونه و گاو چشم برگش مثل صعتر و عباناک سفید و
شاخهای بر بخاست و انبوه و ساق آن بلند و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش
شبیه باسپند و با تلخی و قبضی و بوی او با عطریت و ثقیلی و شبیه به برگ مثل برگ زیتون و سفید
و گلش زرد و اوراق و سفید و زبون ترین اقسام است و بهترین او رومی است که
با حرافت و تلخی و قبض باشد و در اول دوم گرم و در آخر آن خشک معده سرد و ورم و چشم را
که مزمن باشد نافع بود و اسهال صفرا کند و بدن را قوت دهد و رنگ رو را نیکو کند و [illegible]
عقرب را سود مند آید و بواسیر و شقاق مقعد را دفع کند و اگر کوفته بپزند با آب [illegible] و قدری
روغن بابونه سرشته نیم گرم ضماد کنند صلابت معده و سپرز را ببرد **قدر شربت** از
یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درم تا ده درم **مضر** مصدع و مخفف دماغ **مصلح** در
مبرودین انیسون و در محرورین شربت انار **بدل** نوع آن اسارون و نصف وزن
او هلیله زرد **خرنوب** [illegible] **[illegible]** سریانی و آن [illegible] بحریست و [illegible]
عظیم [illegible] برگ او کوکان و برگ آن سبز [illegible] و گل آن [illegible]
و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر [illegible] شبیه به باقلا
بقدر [illegible] و شیرین طعم و بهترین آن [illegible] خشک [illegible] که [illegible] بسیار شیرین
و درست آن رقیق [illegible] از یک سال تجاوز نکرده باشد در اول سرد و در دوم خشک
بسیار رسیده آن در اول گرم شکم ببندد و [illegible] بول کنند [illegible] شکم را نرم کند
و تخم آن سرد و خشک بسیار قابض و محلل اورام [illegible] مقعد و نزف الدم نافع در دوم
بری است و آن ثمر خار بست بقدر [illegible] و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه
و گل آن سرخ و زرد [illegible] و ثمر آن شبیه [illegible] مراد از این است در دوم

سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع نزف الدم و حابس اسهال **قدر شربت** تا نیم درم از تخم بستانی
مضر تخم بستانی مضر معده و مجفف اعضا **مصلح** بهدانه و نبات **بدل** وی تخم بستانی نوعی از
آن از هر یک از قرط و طراثیث و عفص **خردل** عربی **رائی** هندی و آن معروف است بهترین
آن تازه فربه سرخ رنگ است و چون بکوبند و نکرده و باد نیست و حدت باشد در اول
چهارم گرم و خشک چون کوفته بیخته به دماغ دارند عطسه آرد و چون بزرده تخم مرغ بر کلف
طلا کنند نفع دهد و چون با عسل سرشته میل کنند قطع بلغم کند و فالج و لقوه را سود مند آید
و باه برانگیزاند و چون بموم گداخته با روغن بیضه بسرشته برو مالند کلف را ببرد و چون
با سیر و ناخنا بر گذارند سفید کند و چون با کبریت و سکنجبین آمیخته ضماد کنند جرب و قوبا را
موافق باشد و چون نرم سوده بر دندان مالند درد دندان را و چون ورم نبود زایل کند
و چون با ماء العسل غرغره کنند ورم زیر زبان و خشونت حنجره و قصبه ریه را نفع دهد
قدر شربت تا سه درم **مضر** محرورین و درختشکی **مصلح** کاسنی و روغن بادام و سرکه
بدل تخم ... **خربق ابیض** عربی **ایا جیره** ... **خربق** مشهور
و آن بیخ گیاهی است برگش سفید به برگ بارهنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش
بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود لون او ... بیخش سفید بسیار و
مستطیل ... مایل به زردی و ... از شکستن غباری ظاهر گردد
و در جوف ... در سیوم گرم و خشک فالج و لقوه را نفع دهد و وجع المفاصل
دفع کند و چون ... ساخته بردارد حیض بگشاید و بچه بیفکند و چون ... بر
بهق و جرب و قوبا مالند سود مند آید و چون نیم درم از و نیم کوفته ساخته ... آب
جوشانند ... صاف کرده ده مثقال عسل و روغن ... معده را
تنقیه از اخلاط مختلف پاک کند **قدر شربت** از نیم مثقال تا یک مثقال **مضر** محرورین و مقی
و زیاده از قدر شربت کشنده بخناق و تشنج **مصلح** ... و با مصطکی و روغن بادام

استعمال نمودن

استعمال نمودن **بدل** جنوز القی **خربق اسود** عربی **ایا جیره** ... **کنکی** هندی و آن بیخ گیاه
است سیاه و بر گره و گره ... او مجوف و اکثر او مایل به زردی ... سیاه تاریک
از آن رسته و برگش سفید به برگ چنار ... و اطراف او بیشتر و با خشونت
و ساقش کوتاه ... و گلش سفید مایل به سرخی و ... تخمش سفید ... قرطم و
تخم او مسهل و ... از اصل آن ... در سیوم گرم و خشک ... از خربق
سفید و قوی تر و مسهل مره سودا و بلغم و صفرا و مخلوط به بلغم و جذب آب از عمق بدن و
جهت امراض بارده قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او مفید است سیاه او اسرع
التأثیر از آن و جهت یرقان اسود و تنقیه دماغ و ... و قصبه ریه امراض مزمنه
و جنون نافع **قدر شربت** از نیم درم تا نیم مثقال **مضر** ... و اکثر استعمال او کشنده بخناق
و اسهال **مصلح** کثیرا و صغیر و ... **بدل** خربق سفید و گویند ... است و چهار
دانگ ... **خس** عربی **خالیس** ترکی **کاهو** فارسی **کاهو**
مشهور و آن بری و بستانی ... و بستانی ... و برگش ... و طعم او
تلخ و رنگش مایل به سبزی و شیر دارد و ... و قسم دیگر ...
زیاده بر ... شیر او گرم ... در آخر ... و در اعلی ... شیر او
نیم درم با سرکه و آب او ... خلط ... آن ... باشد ... سرد
و تر و سریع الانحدار از معده ... و خواب آرد و بول براند و حرارت را
نفع دهد و تشنگی بنشاند و قطع سیلان منی کند و تخم او در دوم سرد و خشک ...
و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و ... و تقطیر البول نافع **قدر شربت** از آب او ...
درم و از تخم او ... درم **مضر** باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان
و ضعف باصره و تخم مضر باه **مصلح** نعناع و کرفس و ... و در تخم مصطکی
بدل در تخم خشخاش و بادام ... **خشخاش ابیض** و **خشخاش** بستانی عربی **کوکنار**

سفید فارسی لوبیت هندی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و هدور و گیاه آن تقدر
گز فرع تا چهار فرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن
مشرف و مرتفع طولانی و سر تیره آن نیز بحسب اختلاف بلاد و آب و هوا و زمین بزرگ
و کوچک می شود و هم چنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف میشود و در ایام بهار
بهم میرسد لوبیت اول در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سیوم گفته اند مخدر و رادع و مسدد
و تخم او در آخر اول سرد و در اول تر سرفه و نزله گرم را سود مند بود و نفث الدم را نفع دهد
و با عسل بپزند بیفزاید و کمقدار دو درم تا نیم درم از آن شکم ببندد و گل آن چون بر سر طلا کنند
به خوابی را نفع دهد و صداع گرم را دفع کند قدر شربت از تخم تا ده درم و از لوبیت تا یک
مثقال و نیم مضر لوبیت او مضر ریه مبرود و نخ و مداومت تخم او قاطع باه مصلح در لوبیت
عسل و مصطکی و شکر بدل تخم آن تخم کاهو خشخاش سود و خشخاش بری
کوکنار سیاه فارسی برگ آن خشن تر و زغب و شکل آن زیاده از خشخاش
بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و تخم آن سیاه و باصطلاح
اطبا و سابق افیون عصاره آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن سرد و خشک
در سیوم و گویند در چهارم و در جمیع افعال تخم او قوی تر از بستانی است چون یکدرم از و
میل کنند سیلان بار طوبت رحم را دفع کند و بیخوابی را نفع دهد و حرارت جگر بنشاند
و با شراب رفع سیلان حیض و اسهال نماید و ضماد او بر صدغ عین و جبهه منع (?) کند
قدر شربت از تخم او یک مثقال مضر دماغ مصلح دارچینی بدل کاهوی بری تا دو (?)
مواد خصیة الثعلب عربی ساطیون و ساطیوریون یونانی ساتیر بود (?) الکلب
سرایس (?) سریانی ثعلب مشهور و آن بیخیست سفید و از سود نخان کوچکتر و طعم او
شیرین و با لزوجت و اندک تندی و در بو شبیه ببوی منی شکل او بیضه کوچکی که با هم ملحق
باشند و از هر بیضه ریشه باریک دراز رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود هر چند

آن دانه بزرگ

آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچک گردد و از این جهت او را قاتل اخیه گویند و مستعمل
اصل بیضه است بحسب مذکوره و برگش بقدر انگشتی و از برگ بید باریکتر و عریض تر و بعض
بر روی زمین مفروش و نرم و ساق او بقدر شبری و بالای آن دو عدد گل زرد (?) رنگ
و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک و بلخ (?) تخم است گرم و تر در آخر اول
تند و تشنج را نفع دهد و ضعف باه را دفع کند قدر شربت دو مثقال مضر معده
مصلح شکر بدل تخم رطبه و تخم زردک و بابونه او بوزیدان خطمی عند الروم و مالاسکورد (?)
سریانی خطمی مشهور و آن معروف است نزد جالینوس سرد و تر در اول و نزد شیخ
الرئیس گرم با اعتدال و نزد اکثر مرکب القوی مایل به سردی و تری چون با سفیدی بیضه (?)
طلا کنند ورم مقعد و اماس پستان را نفع دهد و چون طبیخ بیخش را با شیاف (?)
جگر و سپرز و عسر بول و قرحه امعا را سود مند آید و چون زن در آب آن نشیند که خطمی در وی
جوشانیده باشند انضمام فم رحم را دفع کند و تخم او سرد و خشک در اول و گویند معتدل
است تبریز (?) یعنی النمش (?) که سیاه و رسیده بود سرفه گرم را دفع کند و بحة الصوت را نفع
دهد و چون تخم او را کوفته و بیخته با سرکه طلا کنند بهق و کلف را زایل گرداند و چون یک مثقال
از تخم های گل بس (?) بجوشانند و صاف کنند و نبات شیرین که در هند سرفه گرم را نفع دهد و چون
یک جزو از تخم او با هم جزو دانه خرما با سرکه طلا کنند جهت ورم به نهایت مجرب قدر شربت
از یکمثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سه مثقال و از تخم سه درم مضر معده و گویند مضر ریه
مصلح عصاره زرشک و عسل و رازیانه و در ریه عسل بدل خبازی و در تخم تخم خبازی
بوزن آن خطاف و ابابیل عربی قرلانقوچ ترکی پرستوک فارسی کنهاد پت (?)
دیوریا هندی و آن از طیور معروف است گوشت او در سیوم گرم و خشک و لعاب (?)
گوشت آن مفتح سده و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یک مثقال
از خاکستر محرق او جهت قوت باصره و دو درم از نمک سوده خاک آن جهت خناق و غیره

خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض گلو و لثه و حلق نافع و بدستور با عسل و طلا [illegible]
سوخته آن بر کلف نیز همین اثر دارد و خوردن آب معصور مدقوق او با قندی بادر [illegible]
جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و چون بسوزند و خاکستر آن را سوده در چشم
کشند بیاض را ببرد و باصره را قوت دهد و چون خاکستر آن را بخورد زن دهند شهوتش زایل
گرداند و چون سر کنیس را گرفته بخته بزیره [illegible] سرشته بر موی سیاه طلا کنند سفید شود
خفاش عربیست فارسی چمگدری هندی و آن طایریست معروف در سیوم گرم و در دوم
خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن چون روغن بپزند که خفاش در آن
قدری مکرر جوشانیده باشند بر عرق النسا مالند نفع تمام دهد و چون بشویند بالش بپاشانند
[illegible] جمیع الورک را سودمند آید و چون خاکستر آن را در چشم کشند روشنایی
زیاده کند و زنیکه دشوار زاید چون [illegible] خفاش را در فرجش نهند در حال بزاید و موی
الف و اگر سرش در سوراخ موش نهند همه موشان بگریزند و اکتحال مغز سر او با آب
پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض نافع و طلای او بر کلف با سپیج ماه و چون او
چون بر پستان مالند بزرگ شدن آنرا مانع آید خلاف عربیست بید ساده فارسی درخت
آن عظیم و رنگ چوب آن سفید و اندک زرد و برگ آن باریک و بلند مانند برگ
و گل آن در ایام بهار بعد از روئیدن برگ از شاخها میان برگها میروید و زرد رنگ
و اندک خوشبو و باریک و بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه از سر ساق شاخهای
آن میروید و کرک بید نامند و در اکثر مواضع یافت می‌شود و قسم نر او بهتر
است و بهترین آن بید کنار آبها روئیده باشد گل آن در دوم سرد و در اول
تر و برگ آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی و تجفیفی چون خاکستر
چوب آن با سرکه طلا کنند ثالیل را دفع کند و [illegible] را نفع دهد و برگ آن مسهل صفرا
محترق و سودا و بلغم و صرع و صداع و زهر عقرب را نفع دهد و بول براند و درد سپرز در

خناق رحم را سودمند آید و سوده جلا بکند [illegible] از آب آن از نیم [illegible]
درم با شکر مضر تنبکاه مصلح گلاب و شکر بدل ریباس خل [illegible]
است و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن هم [illegible]
میدهد و هم او از مطلق او سرکه انگوری است و خل [illegible]
اولا خمر شود و سرکه می‌گردد و بخلاف سایر اقسام که اولا [illegible]
انگوریست و بعد از آن مویزی پس خرمائی و موزی و انجیری و سرکه [illegible]
علی و سه قسم اخیر گرم و خشک اند و سرکه انگوری مرکب القوی و در دوم سرد و خشک
و گویند خشک است او در سیوم معده را نیکو کند و اشتها آورد و هاضمه را قوت دهد و چون غلاب
مضمضه کنند بیخ دندان را محکم گرداند و چون با [illegible] طلا کنند منع تورم جراحات
کند و حمره و قوبا و جرب و [illegible] و نمله و [illegible] را نفع دهد و بخار [illegible]
ببرد و کرم از گوش برآید و طنین را زایل گرداند مضر [illegible] مضر
اعصاب و اعضا عصبانی و رحم [illegible] و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظ و درد
مفاصل و ریه مصلح شیر تنها و آب گوشت چرب و شراب غلیظ و در [illegible]
و روغن بادام و در عصب عسل و ادویه حاره بدل در بعضی امور شراب و در
بعضی آب لیمو خل العنصل عربیست سرکه پیاز دشتی فارسی چون [illegible] درم از او [illegible]
بخورد ضیق النفس و عرق النسا را نفع دهد و او از بلاها [illegible] و در معده را
دفع کند و مصروع را سودمند آید و چون در گوش چکانند [illegible]
عنصل چنان سازند که صد مثقال عنصل مشوی را که [illegible]
در [illegible] صد مثقال سرکه انگوری گذاشته [illegible] ماه در آفتاب گرم نهند [illegible]
[illegible]
هفت رطل [illegible] سرکه [illegible] ماه در آفتاب

گذشته بعد از آن افشرده به بیرون آرند و با عنصل تازه را شش ماه در سرکه گذارند **قدر شربت**
از مفرد آن [illegible] تا یک درم و نیم است **مضر** محرورین و صاحبان قرحه **خمر** عربی **خیفو** ترکی **شراب** — خمر انگوری
انگوری فارسی [illegible] بهترین آن است که مغشوش نباشد و قوامش
معتدل و رنگش [illegible] بود و طعمش خوش بود و علامت غیر مغشوش آن است که چون
مقدار قلیلی از او مدت مدید بماند فاسد نگردد و طبیعت مسطار و آن شرابی است که بر او
شش ماه گذشته باشد و آن را شراب حدیث گویند گرم و تر است در دوم نشاط آورد و رنگ
رو برافروزد و بدن فربه کند و تقطیع را محکم گرداند و شرابی که بر او شش ماه گذشته
و بر یک سال زیاده نشده آن را شراب متوسط گویند گرم است در آخر دوم و مایل است
بخشکی منی بیفزاید و باه برانگیزاند و اشتها آورد و هضم را یاری دهد و نشاط آورد و شرابی که
چهار سال بر او گذشته آن را قدیم گویند گرم و خشک است در سیوم انفتاح و تحلیل رطوبات بلغمی
کند و حرارت غریزی را برافروزد و بدن را قوی گرداند و فرح بخشد و شرابی که مابین متوسط و
قدیم است آن را عتیق گویند گرم است در اول سیوم و خشک است در آخر دوم رنگ رو را نیکو گرداند
و بدن را قوی سازد و ادرار [illegible] و فکر فاسد کند و نفوط آرد **قدر شربت** در قدر استعمال او
اختلاف بسیار است و تا [illegible] درم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ اختلاف مقدار
را بحسب امزجه و اکثر داشته **مضر** محرورین و مصدعین **مصلح** خوردن ترشی [illegible] **بدل** نبیذ
خنزیر عربی **خوک** فارسی **براه** و **سوار** هندی جانوری است معروف و بسیار کثیف — خوک
و نجاست خوار و بدهیئت و از ارسطو منقول است که اکثر اوقات او را استخوان مغز نمیباشد
و بعضی زهره ندارد گوشت او در اول دویم گرم و در سیوم تر و شیرین و در طعم گویند
فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای
گوشت خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و سریع الهضم
و بهم او بعد از انهضام [illegible] و مفتح سده و مسمن و مرارة الخنزیر [illegible]

ازاله خون

زهره خوک خوردن [illegible] پس از آن طلا کنند موی بر رویاند و کعب سوخته او بقدر — موی بر رویاند
دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل **مضر** اکل او مورث جرب [illegible] — جهت جرب مجرب
و فساد عقل و زایل شدن مروت و غیرت و سبب صداع و حمی و داء الفیل و مفاصل
و مفسد معده **مصلح** خوردن قبیل علاج فاسد باشد **خولنجان** عربی **قرفات** ترکی **خسرو دارو** — خسرو دارو، بیخ درخت تنبول
فارسی **کلیجن** و کلاجن هندی و آن بیخیست سرخ تیره بزرگ تند طعم و تند بو و لذیذ
با اندک عطریت و حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت نامعلوم است که هندی پان نامند
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند در دویم گرم و خشک گویند در سیوم مقوی معده و هاضم
و محلل و [illegible] و کاسر ریاح بود و باه برانگیزاند و بوی دهان خوش کند و [illegible] قولنج [illegible]
و اورام [illegible] و [illegible] بلغم و خنازیر و سرطان و عرق النسا — سرعت تکلم اطفال
را سود مند آید و نگاه داشتن اندک از آن زیر زبان رافع [illegible] آن و [illegible] سرعت
تکلم اطفال موجب شدت نطق است **قدر شربت** تا یک مثقال و نیم **مضر** دل و حجاب
سینه و مصدع محرورین و حابس بول **مصلح** صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و
و در حبس بول کثیرا **بدل** دارچینی و کبابه **خمیر** و **عجین** عربی **خمیر مایه** فارسی **ماوه** هندی — خمیر مایه
و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و یا روغن گاو و یا گاو میش چرب
نرم کرده با [illegible] و شیر و [illegible] سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری
از آن داخل خمیر نان کنند تا فطیر نشود و بعضی چنین معمول است که آرد را با آب یک
و قدری آب بادیان یا آب نخود یا آب [illegible] و دارچینی یا شیر [illegible] سرشته بگذارند
تا اینکه ترش گشته کهنه آنچه تازه بود گرم و خشک است در دویم و کهنه او در سیوم اورام را به بیرون
بقوت جاذبه که در اوست مواد را از عمق بدن بظاهر کشد چون در آب حل کرده و قدری
روغن بنفشه یا بادام اضافه نمایند و نیم گرم غرغره کنند خناق را سود مند آید **قدر شربت** — شفتالو
تا بیست درم **مضر** سینه علیل **مصلح** کثیرا **خوخ** عربی **شفتالو** فارسی **آرو** هندی و آن

وآن ثمری است معروف و هم نوعست از آنچه پوست او از دانه جدا شود آنرا اهلو گویند
و غیر او را شفتالوی کاردی و بهترین آن اهلو است سرد و تر در دوم و بعضی
سرد در اول گفته اند و سردی و تری اهلو از شفتالوی کاردی زیاده عطش را دفع
کند و اشتها آرد و معده گرم را نیکو بود و چون گل او برگش را بکوبند و آتش را گفته
ضماد کرده بپاشانند حب القرع و کرم های دراز بکشد و چون آب برگش بر بینی
مالند قطع بوی نوره کند و چون کوفته بر سپرز طلا کنند صلابت سپرز را نفع دهد و چون
با آن مضمضه کنند بیخ دندان را محکم گرداند **مضر** مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن
و مورث تبهای عفن اگرچه بعد از یکماه یا دو ماه باشد **مصلح** عسل و مربای زنجبیل
خیار شنبر عربیه **...** سریانیه **خیار چنبر** فارسی **دقتاسی** و **کرماله** و **کرواله** هندی و آن
ثمر درختی است بقدر درخت گردکان و برگش کوچکتر و اطراف برگ تند و گلش زرد و
بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف او ثمره ای
خشبی و بر آن رطوبت سیاه منجمد و پرده های او را فلوس و رطوبت او را عسل خیار
شنبر نامند و مستعمل عسل او است و شعیرین و بدفره میباشد و بهترین وی سیاه
و رسیده و براق بود و در حال از پوست جدا کرده باشند گرم و تر در اول و گویند معتدل
اسهال صفرا سوخته و بلغم کند و چون در آب کشنیز تر و لعاب اسبغول حل کرده نیم
گرم غرغره کنند خناق را نفع دهد و چون در آب کاسنی و عنب الثعلب حل کرده
و قدری روغن بادام ضم ساخته خورند یرقان گرم را دفع کند **قدر شربت** از پنج مثقال
است مثقال **مضر** معده و منغثی و مورث پیچش بسبب تشبث او با امعاء **مصلح**
مصطکی و انیسون و در پیچش روغن بادام و گلاب **بدل** نیم وزن او مویز بیدانه
و نیم وزن او ترنجبین **حرف الدال دار فلفل** یونانیه **فلفل دراز** فارسی **پیپل** و
پیپلی هندی و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در

غلاف

و القرع
قطع بوی نوره
خیار شنبر

غلاف او دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه
باقی ماند در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سیوم گفته اند مسخن احشا و محلل مواد بارده
و ریاح و اشتهای طعام و مدر بول و حیض و مسقط جنین و رافع قی و خوردن آن ... دهان و رحم معده
را قوت دهد و باه برانگیزاند و سده جگر و سپرز بگشاید و اکتحال او ... کتاب
کرده باشند جهت شکوری و ظلمت بصر نافع و طلا او با روغن جهت ... عقرب و رتیلا
و افعی سود مند **قدر شربت** از نیم درم تا یک مثقال **مضر** سر و صداع **مصلح** صمغ عربی و فلفل
و گلاب **بدل** وزن آن فلفل و گویند وزن آن زنجبیل و وزن نیم آن **دارچینی** عربیه اقیمونا
یونانیه **سیناموم سیناموسو** و **مرسلون** سریانیه **دار چینی** فارسی **دال چینی** هندی
و آن پوست شاخهای درختی است شبیه بدرخت انار که منبت آن جزیره سیلان
که سراندیب نیز نامند برگش مثل برگ گردکان و از آن باریکتر و گلش و یا تخم و بهترین
او سطبر خوشبوی تند تلخ مایل بتیزی است که با قبض و شیرینی مایل بود و تلخی باشد در آخر دوم
گرم و خشک و گویند در سیوم و قوتش تا ده سال باقی ماند ملطف و مصلح عفونت ...
و ضیق النفس و زکام سرد را نفع دهد و بول و ... را دفع کند و فواق و ...
را زایل گرداند و حیض بر انگیزاند و بادها بشکند و سده جگر بگشاید و ...
را سود مند آید و عقل بیفزاید و قوت انسان را چندانکه در حیات باشد نگاهدارد
قدر شربت از دو درم تا سه درم **مضر** محرورین و مصدع و مثانه **مصلح** کثیرا و اسارون **بدل**
در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا نیم وزن او اهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و وزن ...
با او خولنجان **دب** عربیه **آبو** ترکیه **خرس** فارسی **ریچ** و **بهال** هندی و آن حیوانی است
معروف محیل و شدید القوه از حیوانات انسان خود و کثیر الخوف از انسان فهیم
و قابل تعلیم و حکایت انسان و بدو پا ایستاده نیز راه میرود و عصا بدست بگیرد و در راه ...
رود و در دوم گرم و در سیوم تر و شش او ... و خون او شدید القروح و هذا الحجه لبو را

دارچینی
خرس

مرغ

اولا صورتی معلوم نیست و چون مکرر ابلیه صورت او از فروجات بیرون آمده ظاهر میگردد
زهره اش تشنج و کزاز را نفع دهد و چون یکدانگ از آن با سکنجبین و با عسل و فلفل بخورند
درد جگر بارد و استسقاء طبلی و رحمی و مصروع را سود مند آید و چون آن را چون بخوردن بیواز
دهند نفع دهد مضر گوشت او بطی الهضم و غذای بد دهد دجاج عربی ماکیان و مرغ خانگی
فارسی کوکری و مرغی هندی و آن حیوانی است معروف جوان فربه آن در آخر اول
گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب بعر رطوبت فضلیه مغز سر زیاده کند
و عقل بیفزاید و گرفتگی آواز را نفع دهد و جمیع مرضهای سوداوی را سود مند آید و مهر الخیه
آن کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهر او آن بخلاف او است
و چون مقدار عنابی از مغز سر او با آرد اسیا آمیخته فرو برند رعاف را سود مند آید و
زهره او سلاق فرمن را نفع دهد و خرء الدجاج که بفارسی سرگین ماکیان است گرم
خشک است در اول چون نیم مثقال از او بده مثقال ماء العسل میل کنند قولنج را سود
مند آید مضر تناول نمودن مرغ ماشیر و کلنک و ماهیت و غیر صورت قولنج و علاج
آن باعث نقرس مصلح ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در تجویز
سکنجبین دخن عربی طریع ترکی ارزن فارسی باجرا هندی و آن نوعی از جاورس
است و دو قسم می باشد یک قسم آنکه قشر آن مایل بسفیدی است و نازک که زود
از آن جدا گردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن براق و املس
و از آن دیر جدا میگردد و این را بهندی چینه نامند نیکو است از برای دوا سرد
در آخر اول و خشک در دوم و از جاورس خشک کمتر قلیل الغذا و مجفف و حابس
بطن و از جاورس کمتر و مدر بول و بطی النزول از معده و استسقا مقشر مطبوخ
آن با شیر تازه کم شیده و با روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید
منی نافع مضر مولد سده و سنگ مثانه مصلح شکر و عسل بدل برنج دخان عربی توتن

ارزن

اما

ترکی دود فارسی دهوان هندی و آن اجزاء ارضی لطیف حار و یابس که از اشیاء احتراق
گداختن و سوختن متصاعد میگردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزیکه از آن
متصاعد و متولد میگردد و بعضی دخان لسے حار و حار و بسی شیرین شیرین مستوی معتدل
مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناری که از آن مفارقت کرده و
خشک است بسبب ارضیت ماده و مستعمل در طب دخان القواد و برود دخان الکندر و سبب
در ادویه عین و دخان البطم در رطوبات آن و تاکل حادث در ماق و دخان سبعه
قوی تر از دخان القواد و بعد از آن دخان زفت و بعد از آن قطران در هر دخانیکه
حدت آن زیاده است بهتر است برای مداوی اشفار عین و غلظت و غیره و
دخان انجیل جهت تقویت عین سعد بل است دراج عربی تراج فارسی تیتر
هندی و آن مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع می شود یکی
برنگ خاکستری رنگ مایل به سیاهی و منقش است به سیاهی و این را بهندی کبیر تیتر
نامند و دوم هم از آن کوچکتر و سیاه و منقش است بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر
گویند و سیوم از آن کوچکتر و سفید مایل بخاکستری و منقش و این را گور تیتر
نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ و بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید
و آن را بهبٹ تیتر گویند گوشت آن مایل بحرارت و در اول خشک و نزد بعضی
در دوم گرم و خشک شکم را به بندد و منی بیفزاید و عقل زیاده کند و معده بارد را قوی گرداند
زهره آن روشنی چشم زیاده کند مضر محرور را بالیس المطلع مصلح ترشیها دروغ عربی دروغ
و دروغنک فارسی افونس هندی و آن نجمی است عقرب بشکل خاکستری از رنگ که دارد و علو
که او زیاده از تیر نمی شود و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید و
برگ گیاه او شبیه ببرگ بادام و مایل بزردی و بزمین فرش میشود و بار غیبه و نرمی
مجوف و بقدر گز ذرع و از میان برگ بیرون آید و برگهای ساق آن متفرق و بار ... از

بصلاح آید

تر از برگ تحت آن و از جعد و ماهیت جعد بیان شده و کهن از وی و مستعمل هیچ او است و قوتش
تا ده سال بماند و در سیوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و مقوی حواس و معده و جگر و
سپرز و دل و مفرح و باتریاقیه بادها بشکند و در ورم رحم الفعد بود و خفقان را بود رافع
کند و گزیدگی عقرب و رتیلا را سود مند آید قدر شربت تا یکدرم مضر مصدع مصلح
بادیان و قند و در محرور شربه بارده و حامضه بدل نوزن او وزن او دو ثلث او قرنفل
ولکش بالچیار فارسی خیار شنبر و آن درختی است معروف بسیار عظیم برگش مثل
کف انسان شبیه برگ انجیر و از آن کوچکتر و بطعم تلخ و با عفوصت و پوستش اخضر
او غلیظ و سرخ و شکوفه او صغیر متخلخل خفیف اصفر و حب او اصفر مایل بحمره و غیره
مانند حب الخروع سرد و تر و با قبض و پوست و بیخش سرد و خشک و با حرارة هلیله
و جالیه چون قشرش بکوبند و به بیخ و بر جراحت تر افشانند خشک کرد اند و چون
بر سوختگی آتش پاشند سود مند آید و چون با آب سرشته بر گزیدگی جانوران ضماد کنند
نفع دهد و ضماد برگ تازه او جهت ورم زانو و بجهت او با شراب جهت ورم چشم و
منع ریختن مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع مضر غبار یکبار بر کس می نشیند مضر
صوت و سمع و بقدر قصبه مصلح شیر تازه دماغ عربی مغز سر فارسی بیجا هندی
و آن مغز سر حیوانات است طبیعت آن سرد و تر و دیر هضم و با قوه تریاقیه و
مقوی دماغ و مولد منی و مسمن و مرطب گرده و امعاء و ملین البطن و مولد بلغم و بقول
شیخ الرئیس علیه الرحمه بهترین مغزهای مرغان مغز مرغان کوهی است و بهترین مغز
مواشی مغز بره و گوساله است خوردنش نافع سموم مشروبه و ملدوغه و مولد خلط
غلیظ و طلاء آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و افعال هر حواس دماغ
هر حیوان مختلف بیان شد با التفصیل در وسط ذکر حیوانات مذکور است مضر
معده و مضعف اشتها و مثنی و منعظ مصلح نوتینه نانخواه و فلفل و خردل و دار چینی

والرا

و سرکه دم الاخوین عربی ساکی و دوالاکون سریانی خون سیاوشان فارسی
هیرادوکهی و رنگ برت هندی و آن صمغیست خالص الحمره و ما بین
وقوتش مدت ها باقی بماند و گویند عصاره گیاه سرخ رنگ است و از سقوطره و نواحی
هند خیزد و گیاه او معروف نیست طبیعتش سرد و خشک در سیوم و بعضی در دوم گرم گفته اند
قابض قوی و قاطع دم از جمیع اعضا و نفث الدم و رادع سیلان فضول و جهت جراحات حکه
و جشا و التیام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت مفید و جهت زحیر و اسهال دموی و
صفراوی و سحج و شقاق مقعد و تقویت معده و لثه نافع و چون نیم درم از و بپرورده تخم
ریحان بخورند شکم به بندد و قروح امعاء را نفع دهد و قطع خون رفتن کند قدر شربت
از نیم درم تا یک مثقال مضر گرده مصلح کثیرا بدل شادنج و عصاره کاهو دم عربی خون
فارسی لهو هندی ماهیت آن معروف است طبیعتش گرم و تر و دم هر حیوانی در طبع از
آن مذکور است و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال و دافع سموم
و کثرت تولید آن در بدن و بدن را فربه کند و رنگ رو را بر افروزد و خنده و نشاط آرد
الدم الخالص کبوتر بچه پارسی خون حیض دار گویند چون بر نقرس مالند نفع دهد و چون زنان
لته تشبیه را بدان آلوده ساخته بردارد و منع آبستن کند و بخور لته حیض را
جهت رفع تب لرزه و ریاح مجرب دانسته اند مضر و چون خون در شکم یا در سینه یا در
امعاء یا در مثانه منجمد گردد کیفیت سم هم میرساند و خون حیض سم قاتل و مورث
جذام مصلح معالجه آن خون معالجه بسته شدن شیر است تا نشاسیدن بعضها خصوص
از خرگوش بقدر مثقال با سرکه تند و مانند آن و حی کون دقیق و جمطاو
و علف السرطان عربی سیستان فارسی لسوژه هندی و آن ثمر درختیست
بیاده بقدر قامت ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول
زرد و بعد از خشک سیاه شود بهترین آن بالیده رسیده تازه و در بلدان حاره بسیار هم

مر سرد در حرارت و برودت معتدل و در اول تر سرفه را که از گرمی و خشکی باشد نفع دهد
و خشونت حلق و سینه را دفع کند و شکم براند و تشنگی فرو نشاند و تب های صفراوی
را سود دهد و ضماد مطبوخ آن ورم شانه جهت گشودن دمل مجرب و چون چهار بیخ علاج
برگ خورد سبز آن زیره کوفته در آب بخیسانند مع المیده صاف کرده بیاشامند تجربه
حرارت و ورم مثانه که سوزاک باشد نافع قدر شربت از سه علوا تا بیست مثقال مضر
و جگر مصلح در صد و دین گل سرخ و در غیر آن عناب بدل خطمی دود الحریر
عربی کرم ابریشم فارسی ریشم کا کیرا هندی و آن کرمیست اندک طولانی سرخ
رنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اول خریف نیز نر و ماده
آن با هم جفت شده تخم سفید نهند و آن تخم را در بلاد سرد سیر در پارچه پاکیزه بسته
کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بر روی ناف خود جای
گذارند تا مدت هفت یوم که گرمی بدان رسیده بچه برآورند و در بلاد گرم سیر احتیاج
بدان نیست بعد جفت شدن نر را از ماده جدا کنند و ورقی انداز نر و ماده آن تخم سوده
[illegible] از خشخاش کوچکی سفید رنگ و آن نر را دور می اندازند تخم ها را بر روی پارچه [illegible]
پهن کرده بالای آن پارچه بیضه داری بسا [illegible] محفوظ [illegible] بچه برآورند و چون
بچه برآورند سفید باشد پس سرخ رنگ [illegible] گرم [illegible] و بعضی خشک چون خشک
ساخته بکوبند و بیز [illegible] کند و رنگ [illegible]
گوانه و جیخ عربی دهنه فرنگ فارسی و آن سنگیست سبز و آب دار و براق که در
معادن مس و نقره و غیر آن از بخار آن معادن متکون میگردد و شل زبرجد که از
معدن طلا بهم رسد و دهنه نحاسی از بخار معدن طلا است و آن اقسام است خیالچه و مطولات
مذکور است بهترین آن است که طبرزن بود نه ترش و لیمونی است را اختیار دانند که نیک باشد
و بر روی آینه بگذارند تا خشک شود اگر آینه زنگ بردار و ترش باشد و الا شیرین

طبیعتش

طبیعتش گرم و خشک در چهارم و بقول بعضی سرد و خشک است چون دهنه فرنگ و هم داروی
ناسفته و توتیای هندی از هر یک مثقالی کوفته و ... کنند نافع چو غبار شعوس جشم
کشند بیاض را ببرد و تقویت باصره نماید علاج بدن ... قدر شربت نیم درم او
قاتل سم قاتل غیر سموم بجراحت کرده استعمال مضر ... دهن البلسان و دهن الشمشه و ...
عربی روغن کنجد فارسی تل کا تیل و میته تیل هندی ترکیب برآوردن
آن از کنجد معروفست و قوتش تا هفت سال باقی میماند گرم و تر در دوم و در تفتیح
و تسمین و تلیین و تلطیف و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل کنجد است
و در رفع ضیق و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در مروخ بر لغزا است
از اکثر ادهان است و جلا و ... خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال مجرب و سقاق و ...
را نافع است و خارش اعضا اگر از بلغم مالح بود دفع کند و خشونت حلق و ضیق النفس را
سود مند است و طلا او جهت سپیدی مرخ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون
و درد تخم مرغ جهت دفع ورم چشم نافع قدر شربت تا ده درم مضر مرخی معده و مضر
سوداوی و مضعف دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح جوشانیدن او
با اندک خمیر و خوردن آب لیمو و الکامه و امثال آن بعد از آن بدل روغن بادام شیرین
دهن البلسان عربی بال اسم سریانی روغن بلسان فارسی روغن بلسان
مشهور گویند از درخت بلسان گیرند این نوع که در موسم بهار تیز شکافته در زیر
شکافش شیشه آویزند تا روغنی که از او ترشح کند در آن شیشه رعو و علامت روغن
بلسان آن است که چون بر صوف ریزند و بشویند هیچ اثر نماند و چون در آب حل کنند
مثل شیر سفید گردد و قوتش تا چهل سال باقی میماند گرم و خشک در سیوم و در قوت
تریاقیت چون در چشم کشند نزول آب را ببرد و چون زنان بموم و روغن گل
بردارد بچه و مشیمه بیرون آید و چون بیاشامند دفع سموم کند و چون با آنچه کرنبا کواه

در وجوشانیده باشند میل نمایند خشک کرده و مثانه بریزاند و رعشه مزمن را سودمند آید
و ضماد آن با اسرب بسا جهت اخراج ... استخوان نافع قدر شربت از دو قیراط تا نیم مثقال
بدل بکوفن و نیم بادروزن او روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه و یا روغن
رازقی که حب ملسان در ان جوشانیده باشند و روغن ترب دیک عربی
خروس و مرغ فارسی ککرا هندی و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و قول
به برودت بچه خروس خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائیه حارند
و تجویز اطبا خروس بچه را حرارت آن نسبت بدجاج کمتر و حموضت بر آن غالب
و در بساری صفراویه و امراض حاده نه بسبب سردی مزاج اوست بلکه از این جهت
است که در خروس بچه بسبب گرمی مزاج او بیضه و جرثه تکون نمی گردد تا که تحلیل
بصفرا گشته مزید علت شود بخلاف فرخ بچه چون اسفیذباج و اسفیدباج و بیمار بپزند
و صاف کرده میل فرمایند رعشه و درد مفاصل را نفع دهد و قولنج نماید و مغز
سر او در افعال مثل مغز سر دجاج است و چون زهره او را در چشم کشند اثر
قرحه را در چشم زایل گرداند و خرء الدیک که بفارسی سرگین خروس است
گرم و خشک در اول و چون نیم مثقال سکنجبین میل کنند بلغم غلیظ را بقی دفع کند
و چون بر گزیدگی سگ دیوانه نهند نفع دهد مضر مضار ان مثل مضار دجاج و گفته
اند از خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است مصلح هم چنین مصلحات آن
مثل مصلحات دجاج است حرف الذال ذباب عربی خنین ترکی مکس فارسی
ماکهی هندی و آن از جمله حشرات الارض است و تکون از فضلات می یابد
و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از یک هفته پر بر می آید و بزرگ و کوچک
میباشد برنگ زاغ مکس نامند و الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و سبز و
همه سیاه آن و بعد از ان ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست و در

اول

اول گرم و تر محلل و جاذب و اشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند
و چون مکس بزرگ را بگیرند و سر آنرا بر شعیره چشم بمالند و بدان مداومت نمایند
زایل گرداند و مجرب است و چون بر گزیدگی زنبور بمالند سودمند آید و چون سه مکس را با
بقدر قوت و شکر سرخ شیاف ساخته بر دارند طبیعت را بیاورد و بوی ...
کننده اقسام مکس بود ذراریح عربی کالک ترکی ... هندی و آن حیوانی
است مشابه زنبور سرخ الا آنکه از و باریک تر است و نقطهای سفید و سیاه
دارد و بهترین آنست که زرد رنگ بود در آخر سیوم گرم و خشک و از جمله سموم
قتاله است چون خواهند که جهت بعضی از منافع که دارد بکار برند بروجهی که ضرر نکند اول
آنها را در کوزه نو کنند و سر آن کوزه را بلته کتان بسته کوزه را بر سر دیگی سرکه بجوش آمده
که سرکه در وجوش بود تا مخنوق شده بمیرند پس بکار برند و چون بر ثالیل طلا کنند قطع
کند و چون کوفته بیخته با موم و روغن آمیزند برص ناخن را زایل گرداند و با حنا تباه
شده را ... و بهق و داء الثعلب و جرب و قوبا را دفع کند و چون یک
طسوج از و دو طسوج ... کوفته و بیخته بهم آمیزند و سفوفا میل کنند ادرار بول
و حیض کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و گزیدگی سگ دیوانه را سودمند آید
قدر شربت نیم طسوج از حد بر او که در کتاب مذکور است مضر ... طسوج از وی کشنده
مصلح مداوای کسیکه از و خورده باشد شیر تازه و قی و شوربای چرب کنند بدل
دود الصنوبر یا طیبوث و آن حیوانی است سرخ که بر و نقطهای سیاه بود
و از ذراریح خورد و تر باشد و در وقت انگور بر خوشه انگور نشیند و در خاصیت
نزدیک است بذراریح ذهب عربی ... التون و قزل ترکی
زر و طلا فارسی سونا و کنچن هندی و آن اشرف فلزات است که در معدن
از زیبق و کبریت معتدل و صافی تکون می یابد معتدل مایل بگرمی ضعف

دل و خفقان را دفع کند و باصره را قوت دهد و نشاط آرد و جمیع مرضهای سوداوی را
سودمند آید و چون طلای خالص را گرم کرده طفل او نیز ندارد مرض صرع ایمن گردد و مجرب
است و محلول آن لطیف‌تر و قوی‌تر از غیر محلول است و خبث الذهب که بفارسی
چرک طلا گویند طبیعتش بگرمی و خشکی مایل است چون سوخته و مغسول ساخته
در چشم کشند باصره را قوه دهد و دمعه را که از سردی باشد سودمند آید و بیاض
چشم را ببرد و طلا را آن باب جهت دفع بدبوی انف مجرب [illegible] قدر شربت
از یک قیراط تا یک دانگ مضر مثانه مصلح مشک و عسل بدل یاقوت محلول ذئب عربی قورد
ترکی گرگ فارسی بهیریه هندی و آن حیوانیست معروف جری النفس و دندانهای
او متخلخل یعنی بعضی در بعضی می نشیند در سیوم گرم و خشک چون جگر گرگ را بدارچینی
بخورانند [illegible] را میل باشد در و جگر را نفع رساند و زهره آن مثقالی یک دانگ با عسل
جهت تب ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقا نافع و چون سرگین او در کبوتر خانه نهند
بیخ موذی گرد آن نگردد و چون چشمش با خود دارند منع صرع کند و هیچ درنده گرد
وی نگردد و زبل الذئب که بفارسی سرگین گرگ خوانند چون یک مثقال از او در ده
مثقال عرق بادیان حل کرده نیم گرم بیاشامند قولنج بگشاید و چون سرگینش
در پوستی کنند که پاره از وی گرگ خورده شده و بر تهیگاه صاحب قولنج بندند نفع دهد
قدر شربت از جگر یک دانگ حرف الراء راوند و ریوند عربی ریون یونانی رای
او نو سریانی ریوند فارسی ریوند چینی هندی او آن بیخ رستنی است و اقسام می
باشد چینی و خطائی و زنجی و خراسانی و شامی و ترکی و فارسی و بهترین آن چینی
است که چون بشکنند درونش به رنگ گل کژ باشد طبیعتش گرم و خشک در دوم
و گویند در اول باد را بشکند و درد معده و گرده را نفع دهد و وجع الکبد و نفخ الرحم را
سودمند آید و مغص و ورم الطحال را نافع بود و چون با سرکه طلا کنند قوبا را زایل گرداند

وچون

و چون با آب حماض کنند ورم گرم مزمن را بگدازد و چون آن را نرم سوده و با لعاب بیدانه سرشته
حب سازند و در زیر زبان نگاه دارند و آب آن را فرو برند جهت سرفه کهنه بارده و رطب و ضیق
النفس با رطوبت و رطب نافع قدر شربت از یک درم تا دو درم مضر سپرز و گویند مضر امزجه
اطفال و ضعیف مصلح صمغ عربی بدل در امراض معده و جگر گویند نیم آن گل سرخ
و ثمن آن سنبل الطیب است رازیانج عربی [illegible] سریانی رازیانه و بادیان
فارسی سونف هندی او آن دو نوعست بری و بستانی و بستانی او در اول سیوم گرم
و در آخر اول خشک و تخمش گرم‌تر از برگ آن و بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزاء آن
مجموع آن مقوی معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و مخفف قوی و اقوه جاذبه
سده بگشاید و روشنی چشم بیفزاید و حیض و شیر براند و گزیدگی جانوران را نفع
دهد و تقطیر البول را سودمند آید و بری او در اشیاء مذکور اقوی‌تر از بستانی و شبیه
به [illegible] و برگش [illegible] در آخر سیوم گرم و در دوم خشک جهت
تقطیر البول و تنقیه رحم و حرکت فروج و اسهال مزمن و دافع احتباس حیض نافع
است قدر شربت از تخم بستانی تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخات تا مثقال
مضر محرورین مصلح صندل و سکنجبین بدل بستانی تخم کرفس رخمه عربی مرغ مردار
خوار فارسی [illegible] هندی و او مرغیست مردار خوار از جنس کرکس بزرگ جثه
سفید بال به تیرگی با خط سیاه و چشم [illegible] زرد و مسکن او جبال و بیابانهای
بعید [illegible] میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین
اجزاء اوست و گفته اند اگر هفت بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در
اوایل زحمت بخورد و به تکرر [illegible] باید بعد و طریق آنست
که بعد از تنقیه یک عدد بیضه خام او را تناول نمایند و تا شش ساعت از اطعمه حذر
نخورند و بعد از آن عرق چرب بیاشامند و باز بعد از یک هفته دیگر تکرار عمل کنند

کرنا بعت نفخ نفت عدد خورند شود و زهره او را چون با آب مرزنگوش سعوط کنند
تقویه را نفع رساند و طلاء سرگین او با سرکه جهت رفع برص یا بعدیل است مضر گرم
او ردی المزاج و معطش و محرق اخلاط و مورث حزن رطبه عربیا نوزنجی ترکیا [illegible]
باقلی تازه فارسی در دوم گرم و تر ملین و مسهل و نفاخ و ضماد نجته او کرودی
دو بار کنند جهت رفع مفید و مدام خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون
صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل حار آن و تخم او قوی‌تر از
سایر اجزا انفاخ و قابض و مولد منی و شیر و مسهل و مسمن و بعد حیض خصوصاً چون
در حمام یا بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوت تا یک سال
باقیست و روغن تخم او و روغنی که از آب او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت
تقویه و رعشه شرباً و ضماداً نافع و خشک او قابض و کلس ضعیف‌تر از تخم او است
قدر شربت از دو درم تا پنجدرم از تخم او بدل در تخم او لوزن آن تخم شلغم رمانی حلو عربیا
رانا یونانی انار شیرین فارسی میٹھا انار هندی بهترین آن رسیده بزرگ دانه نیکو آن
است سرد با اعتدال و در اول تر و با قوت قابضه قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ
و از ین جهت باعث نفوظ محرورین است و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و
خوردن او بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن حلق و سینه را نرم دارد و معده
را جلاء دهد و خفقان را سود مند آید و بول براند و چون آب او را در شیشه کرده در آفتاب
نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنی چشم بیفزاید و رب انار شیرین در
افعال قوی‌تر از آب آن و شراب آن خصوصاً منفع نافع بسیار دارد و دانه
آن با عسل جهت درد گوش نفع دهد و گل سوخته آن جهت التیام جراحات خشک
نمودن آن مفید مضر اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و رب او مرخی معده
مصلح انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و مصطکی و در رب رمان حامض

انار شیرین

عربیا انار ترش فارسی کهٹا انار هندی در دوم سرد و خشک قابض و مسکن لهیب
و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول
و مانع صعود بخار بدماغ و رافع دخانیت آن و رفع خمار و قی و خفقان حار و چون
بعد از طعام خورند مانع صعود بخارات بدماغ و التیام آن جهت ناخنه و سبل نافع
و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و بدستور چون
عصاره آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح خبیثه و
وجع آن قطور او جهت قروح خبیثه و بردن لحم زاید ضماد آن نافع و رب آن در
افعال قوی‌تر از آب آن است و بدستور شراب آن مضر اکثار آن صوت [illegible] گرم
اسعال و سحج و مضر صدر و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و رب او مضر سحج و سرفه
مصلح انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیداج با توابل و سیر و در رب صنوبر رمان
مز عربیا انار میخوش فارسی کهٹ میٹھا انار هندی در سردی و تری مایل باعتدال
و در سایر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و فوران خون از آن
زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش حرقت معده را قوت دهد
و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و چون یک پیاله از آب آن که با شحم آن فشرده
باشند با پانزده مثقال شکر خشت و نیم پیاله گلاب حل کرده صاف نموده بنوشند بی‌اختیار
فرماید مسهل صفرا بود و حب الرمان که بفارسی انار دانه گویند سرد و خشک در اول
و قابض تر از رب هر یک است و در افعال قوی‌تر شکم ببندد و قی و غثیان باز
دارد و صفرا فرو نشاند قدر شربت از حب الرمان از سه درم تا ده درم است
رماد عربیا خاکستر فارسی راکهه هندی و آن مرکب از جزو ارضی و دخانی است و از
تشبث جزو دخانی زایل شده جزو ارضی می‌ماند و رماد حب البلوط سرد و خشک
است در اول طبیعت را قبض کند و خون ببندد و چون نرم سوده و بر جراحت ریزند

انار ترش

خاکستر

و خون به بندد

و هر صباح یکدرم از و بشربت سیب بسیار نافع است و معده را سرد و رماد حب الکرم خشک
است در اول و در گرمی و سردی معتدل چون نیم درم از و بشربت انجبار خورند
رفع اسهال را نفع دهد و نفث الدم را دفع کند و رماد القصب سرد و خشک است در اول
و گویند در دوم چون یکدانگ از او بجراحت تازه پاشند و قدری کلاب بالای آن بپاشند
سده مراره بگشاید و رماد السرطان سرد است در اول و خشک است در دوم چون
یکدرم از و با شیره خرفه و هندبا ... نفعید قدر شربت در رماد حب البلوط دو درم
و در رماد حب الکرم نیم درم و در رماد القصب یکدانگ از خاکستر سرطان
از یکدرم تا یک مثقال مضر رماد القصب مضر است بعصب و خاکستر سرطان مضر بمثانه
مصلح کتیرا و در رماد سرطان گل قبرسی و گل مختوم رأس عربی کله فارسی و آن
کله حیوانات است و بهترین آن از حیوان معتدل الرطوبه است گرم و تر و غلیظ
و کثیر الغذا و مسمن بدن و ... از جهت ترطیب دماغ و جنون و ... نافع
نافع و حقنه با ... جهت ترطیب اعصاب و امعا و گرده و تلیین اورام صلبه
با ملینه مفید و مغز چشم آن چرب تر و سریع النزول تر و گوشت زبان آن
تر از همه اجزاء آن و مغز آن ابرد و ارطب و پوست آن اعدل و بطیء الهضم تر و غلیظ
تر و عضلات آن ... آن ردی تر از همه اجزاء و بطیء النزول و عضلات و دماغ آن
ردی تر و پوست کله و عضلات آن ... المقدار زیاد خورند مضر متخم و مضعف
معده و هضم مصلح الکامه و دارچینی و خردل و صعتر روسختج عربی روی سوخته
فارسی و آن مس سوخته است و طریق احراق آن در مطولات مسطور است و بهترین
او سیاه مایل بسرخی است و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است
در سیوم گرم و خشک بسیار قابض مجفف و ملطف و تند و جذاب و ... جراحات
و دمل و جلاء غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زائد

مانر و مغسول

مانر و مغسول آن ملایم تر و آشامیدن یکدرم آن با موم و روغن کنجد که مصلح او ست
مسهل قوی ماده اصفر و جهت استسقا بغایت نافع و با آب باران و عسل مقی قوی است
و طریق غسل آن مانند اقلیمیا است قدر شربت ربع درم با موم و روغن کنجد مضر
زیاده او کشنده بدل توبال مس ریحان و شاهسفرم عربی باذروج اسپرم فارسی ناذبو
و نمکت بابری هندی و آن ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ است و قسمی هم
بزرگ برگ و سبز و تیره در اول گرم و در دوم خشک محلل جمیع اورام و منضج و
مفتح سده دماغی و رایحه او مانع وبا و رافع دوار ... و ... و گزیدن
هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ نافع و عصاره آن با شکر رافع
درد سینه و ربو و سرفه و مفرح و خاییدن او جهت قلاع و ضماد ... او با آب ...
مقوی اعضا و تخم او گرم و خشک است باعتدال و گویند معتدل در گرمی و سردی اول
رطوبت دهد و سرفه را سودمند آید و چون تف داده خورند شکم ببندد و سحج را نفع
رساند قدر شربت از تخم از یک مثقال تا سه درم و از عصاره و جرم او تا ده درم مضر
تخم آن مضر گرده و مداومت بوییدن او مضر دماغ مصلح مرزنگوش و در مضرت
بوییدن نیلوفر بدل بادرنجبویه و در تخم تخم مرو ریباس عربی ریواج و ریواس فارسی
و آن میوه ایست ترش معروف است و بیخ او را اوند است و در دوم سرد و خشک
و لطیف و با قوه قابضه و مقوی معده و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن
حدت صفرا و خون و رافع تب وبا و طاعون و دوا خفقان و وسواس و یرقان
و محرک اشتها و مانع بخار و دفع حرارت کند و مستی باز دارد و خمار را دفع کند و چون
عصاره او را در چشم کشند روشنی چشم بیفزاید و چون مسهل کنند جگر و معده گرم و
اسهال صفراوی را سودمند آید و رب ریباس قوی تر از آب او است و شربت
جهت وحشت و جنون و بخارات احراقی نافع قدر شربت از آب او تا سه درم مضر

ریحان

ریواس

سینه و باه و تخفیف اعصاب و مورث قولنج مصلح شراب عود و انیسون و عسل
بدل آن برنشتج و آب غوره [illegible] عربی طلیقیقس و قلقدیس یونانی زاک سفید
فارسی پهتکری هندی و آن چیزیست سفید و اندک مایل بزردی و خفیف الوزن و بهترین
آن مصری براق شبیه [illegible] است که چون در دست بمالند زود تیره گردد و پاک شد
از الالیس و کوفته نباشد و اگر خواهند رنگ کنند و خوب رنگین و صاف یکسان شود اولا
در آب محلول آن [illegible] خشک کرده پس رنگ نمایند و معدن آن اکثر جاها است و در اول
[illegible] گرم و خشک و لطیف‌تر اقسام است بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج
است جرب و سعفه و ناسور و رعاف و ریش گوش را نافع بود و چون [illegible] جزو آنرا با ملک [illegible]
[illegible] بسایند در ظرف سفالی کرده چهل روز در تابستان در آفتاب زیر سرگین اسب دفن کنند
بغایت تند و جالی گردد و از الهٔ [illegible] غلیظ و ناخنه و گوشت زاید زخمها را نماید قدر شربت تا
یکدرم مضر مورث سرفه و سل مصلح مسکه و شیر تازه و نبات زاج احمر عربی زاک سرخ فارسی
و آن قسمی از زاج سفید بسرخی است در جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و با زرد رنگ است
و غلیظتر از سایر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از آن الخ صیقلی و [illegible] ضعیف
ترویج الرئیس در قانون نوشته که اطبای سابقین تجربه نموده‌اند که آشامیدن [illegible] زاج سرخ
موی سفید را سیر براند و بجای آن موی سیاه برویاند و لیکن شخص قوی المزاج و مرطوب کامل
خواهد شد زیرا که بسیار قوی است و زاج اسود و زاج سبز را گویند و آن از جنس اخضر است
که با خاک مخلوط می‌باشد آنرا با آب بجوشانند تا منعقد گردد و با هیئت چهره و [illegible] استعمال
کنند و گویند زاج الاساکفه است قدر شربت یکدرم برای شخص قوی المزاج مضر مورث سرفه
و سل مصلح مسکه و شیر تازه و نبات زاج اخضر عربی قلقند و قلقنت یونانی زاک سبز
فارسی هیراکسیس هندی گرم و خشک‌تر از سایر اقسام و سوختهٔ آن لطیف‌تر
و احراق آن برای تلطیف آنست محرق و اکال و آشامیدن یکدرم سوختهٔ آن جهت

رفع سمیت مطلوب عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و باب مقی قوی است و چون
بنیهٔ قوی مرطوب از آن خورند موی سفید [illegible] بجای آن موی سیاه برویاند و
تجربه دانسته‌اند و لیکن چون بسیار خشک و نفاخ مضر ریه است ترطیب بسیار باید
نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیهٔ دماغ از رطوبات و در گوش
جهت دود با نوآن نافع و چون سوختهٔ آن را با سورنجان محروق کوفته در زیر زبان گذارند
ضفدع [illegible] را نافع بود قدر شربت یکدرم از سوختهٔ آن مضر جراحات عصب ناقه و
زیاده از یکدرم آن کشنده و مورث سرفه و سل مصلح قی کردن بشیر تازه دوشیده و
روغن تازه و مسکه و شکر و ترطیب بدن زاج اصفر عربی قلقطار یونانی زاک زرد فارسی
[illegible] هندی و آن بهترین اقسام زاجات است و افضل آن ذهبی و درخشنده است
در سیوم گرم و خشک و سوختهٔ آن لطیف‌تر بخلاف سایر زاجها که از احراق قوی‌تر گردد
[illegible] شوند و معمول آنرا حدث کمتر آشامیدن آن جهت قتل و اخراج کرم معده و تحلیل جذام
و صلابات طحال موثر و غیر آن از اقسام زاج با سرکه جهت رفع زلو در حلق مانده مجرب
و در رنگ کردن موی موثر و طلای آن با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه
و در ورس جهت قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و قلع و جوهر او
با آب کنند تا جهت نزف الدم رحم و [illegible] او جهت رعاف و اکتحال او جهت تنقیهٔ حرکت
گوشه‌های چشم نافع و غلظ اجفان قدر شربت یکدانگ مضر مورث سرفه
و سل و زیاده بر آن خطرناک مصلح قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه
و مسکه و شکر و ترطیب بدن زبیب عربی مویز فارسی داکه هندی تر نم که خشک
شود زبیب خوانند الا خرما که دیر الحصر و رطب نامند و مراد از مطلق او مویز
است و مشهور منقی و دانه بیرون کرده او را مویز منقی نامند و بهترین جنس
بزرگ کم مقدار [illegible] و شیرین است گوشت وی گرم و تر است در اول نضج

قوت
خلط غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و محرک باه مسمن و مقوی جگر و معده را
دهد و شکم براند و چون فربه کند و سرفه بلغمی را سودمند آید و دانه اش سرد در اول
و خشک در دوم شکم ببندد و تشنگی و سورت خون را بشکند و نوعی از دانه که
کشمش نامند بهترین آن سبز و زبون ترین آن سیاه و بی هم از دانه آن لطیف تر
ازو طبیعت را نرم کرداند و سرفه را نفع دهد قدر شربت از ده درم تا سی درم مضر
محرورین و گرده و اکثار کشمش محرق خون و مولد نفخ و تخم آن مضر روده مصلح
سکنجبین و میوه های ترش و خشخاش و در گرده عناب و در کشمش بادیان
و حموضات و در تخم کثیرا زبیب الجبل و مویزج عربی قیمونه اسطافیدنا اغریا
یونانی مویزک فارسی گیاه او مثل تاک و از آن ضعیف تر و شاخهای او دراست
و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و در وی سه دانه
پهن غیر مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند و در
آخر سیوم گرم و خشک بسیار جالی و مقرح جلد و منفتح و مسقط جنین و خائیدن
و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و
دندان و رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان نافع و
چون پانزده دانه ازو میل کنند کیموس لزج را بقی دفع کند و ضماد او جهت داء الثعلب
و تقشر جلد مفید قدر شربت تا یکدرم مضر سینه و زیاده از یک مثقال او کشنده
بخناق و جراحت احشا مصلح کثیرا و عسل بنوشند و عاقرقرحا زبد البحر عربی سپیده دریا
کف دریا فارسی سمندر بحری و آن پنج قسم می باشد یکی شبیه باسفنج و زبد
بازهوشه و کریه الرایحه و تازه مایل بسفیدی و سیاهی و بسیار متخلخل و دوم اینکه او مایل
بکراهیه و سیوم بشکل کرم و سنگ مایل به بنفشی و دودی نامند و چهارم شبیه به
پشم جرکسی آلوده با بسیار تجویف و سفید بزردی مایل و او را اقیون نامند

بجم

کف دریا

بنجم سفید و سبک ظاهرش املس و باطن آن خشن و تند طعم و طلبو و از سایر اقسام
بهتر است گرم و خشک در سیوم قاطع قی و غثیان و هاضم طعام چون بسوزند و در حرار
بیحه الشراب ضماد کنند داء الثعلب را نفع دهد و موی برویاند و خنازیر و جرب
و قوبا و بهق و هر علتی را که در سطح ظاهر جلد باشد دفع کند و چون بموم روغن گل
طلا سازند بشره را صاف کند و کلف و برص را ببرد و طریق احراق اش آنست
که در دیگی گلی بانجیه نهاده و سرش را بگل گرفته در زیر آتش کنند تا پخته گردد
پس بیرون آرید قدر شربت یکدانگ مضر صوت و قصبه ریه و از ادویه قتاله
مصلح لعاب ها و صموغ بدل شیح ارمنی زبد عربی بزرودی زبد مسکه فارسی
کمن هندی و آن روغن تازه یا نمک است و مسکه و روغن کره نامند و مراد
ازو روغن تازه گوسفند و گاو و بز است و بهترینش آنست که از شیر میش
گرفته باشند و تازه او گرم و تر است در اول منضج و مسمن و مفتح سده و نافع
جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و چون بر بدن
بمالند بدن را فربه کند و جراحت اعصاب و ورم لیس گوش و کلیه را
را نفع دهد و چون بدان حقنه کنند در جراحتهای صلب را که در رحم و امعا و نشیمن
باشد دفع کند و لیس بروده را سودمند آید و گوشت نو برویاند و طلاء آن بر
بدن با خاصیت تغذیه بدن بکند و تغذیه آن موقوف بمود و بالات غذا
قدر شربت تا سی درم مضر مضعف فم معده و مسقط اشتها و مغثی و مرخی
معده مصلح قوابض و نمک و شکر و عسل بدل شیر تازه که در جوش آنیدن
مغز او سوخته باشد زباد عربی الکالیه سریانی تراوش مستی غصه جانور لیست
گربه آسا فارسی زبادی و مید هندی و آن نوعی از عطریات است سیاه مایل
بسرخی و سیال و آن عرقیست که از میان دو ران حیوان مشهور بزباد که بهم رسد

کربه زباد نامند گرفته جمع نموده در نافه نگاهدارند و آن حیوانی است بشکل گربه کلان قریب
بجثه سگ و با خطوط سیاه و سرش کوچک در سیوم گرم و در سیوم معتدل منشف
و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس صداع و درد شقیقه و زکام سرد را نفع دهد
و خفقان و ضعف دل را دفع کند و زنیکه دشوار زاید چون نیم درم از و با یکدرم زعفران
در شوربای مرغ فربه حل کرده بیل باید زائیدن برو آسان کرده و تریاق او تخفیف ناخ
حل زنان مضر مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و صداع محرورین
مصلح صندل و کافور و اغذیه بارده صل غالیه زبل الاطفال عربی کندکی طفلان
فارسی طفلیکه غذای لطیف خورده باشد چون فضله آنرا خشک ساخته بکوبند
و بیزند و بعسل سرشته بر گلوی صاحب خناق طلا کنند نفع تمام دهد و طلاء آن
با جبن جهت تحلیل جمره و التحام جراحت و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن
یک مثقال آن جهت رفع یرقان و سمیت جراحت جرب زهردار و قولنج و حکه و
قطع سیلان حیض با عسل و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و
تب های دایره مفید و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر مصعد
جهت رفع اذیت سموم مانند دار اشکنه و زرنیخ مصعد مجرب دانسته اند قید زبرجد
یک مثقال زبرجد عربی ازبرادیه سریانی زبرجد مشهور ارسطو زمرد و زبرجد را از یک کان
میداند که در معدن طلا تکون می یابد از مقابله زحل با قمر نر و مقابله شمس سبز و
صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل به سبز را قبرسی نامند و زبون ترین همه زرد
مایل بسرخی کاه را هندی نامند در سیوم سرد و خشک و در افعال قریب زمرد
و مفرح و قاطع نزف الدم و دافع عسر البول و مفتت حصاه و جهت رفع جذام
بهترین ادویه است که بر زور نیم درم آنرا الجوز زند و مقوی باصره و تعلیق او جهت
صرع و عسر ولادت نافع و نوشیدن شراب در ظرف او مانع مستی او است و چون

صورت

صورت مرایی و رحمن بعنوان قمر در برج حوت بر آن نقش کنند و از آن انگشتر سازند
و در خنصر چپ کنند باعث فرح و ازاله هم و باعث تسهیل ولادت است
تا نیم درم مضر مسقط باه مصلح عسل صل زمرد ذباب عربی زبرجد و مغنیسیا فارسی
شنگرف مشهور و او دو نوع است معدنی و مصنوعی معدنی آن اکثر جاها است
و مصنوعی آن از سنگریزه های سفید و قلی بالسیا صنعت در آتش گداخته میخواهند
می سازند و برنگی که میخواهند در می آید بهترین آن معدنی سفید صافی شفاف
است و معدنی گرم در اول و خشک در دوم و مصنوعی گرم تر از معدنی و مقطع
و محلل و جالی و لذاع و محرق آن مجفف بی لذع و در ماه آن الطف و آشامیدن
آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه مفید و چون
بسوزند و کوفته بیخته در چشم کشند بیاض را ببرد و طریق سوختن آن است
که بکوبند و بیزند و در بلخه آهنی کرده بر بالای آتش افروخته گذارند و در آن
زمان بکفچه حرکت دهند تا متغیر گشته بیرون آرند قصب الذریره تا یکدرم مضر
احشا و مفرح امعا مصلح کتیرا صل زرنباد و عرق الکافور عربی
زرنباد مشهور بکچور و کچور کجری هندی و آن بیخی است عطری که او را مستعمل
در دی میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و زود خشک شود ظاهر او اغبر و باطن
آن اندک مایل بزردی و از بلاد چین و بنگاله و دکهن آرند نباتش مانند شبیه و
برگش قریب ببرگ انار و گلش زرد و قرمزی شبیه به تخم و گل و بیخش مثل
زراوند و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا شش سال بجا
ماند در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه بادها را تحلیل دهد و بعضی فربه کنند
و قی باز دارد و شکم ببندد و مقوی روح طبیعی و مسهل سودا بود و چون در دهان
نگاهدارند بوی دهان و دهنه دندان را زایل گرداند و چون در خانه بخور کنند موران

وجع الورک و فالج و وجع راحم

همه مکرر نمود و بار زیاد نمایند و چون با عسل آمیخته میل کنند وجع الورک و فالج و وجع النقرس
قدر شربت از یک مثقال تا دو درم مضر مصدع و زیاده او مضر دل مصلح بنفشه
بدل در تفریح دو مثقال او [illegible] و در رفع زهر مثل او و در رفع و نیم وزن آن دارچینی
و چهار دانگ او طرخشقوق زرین درخت مشهور و او از جمله ادویه مجهولة الماهیت
است امین الدوله گفته که آن را در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یک
ذرعه زیاده و برگش عریض و مزغب و گلش زرد و شاخ های او بزرگ و دراز چون
نزد آن غذا و سر او نمایند گل آن [illegible] صاحب اختیارات گفته درخت است
که در ولایت کادرون بسیار می‌باشد خاصه در لیا و ورق آن مانند ورق
زیتون و گل آن مانند قرص آینه و زرین بود و در وقت انگور شکفد و ورق آن
سبز بود و بعضی درخت اترج دانسته و بعضی آزاد درخت گفته چون آب گس
را با قدری گلاب رغبت نمایند عرق النسا و عسر البول را نافع بود و خون بسته
از شانه بیرون آید و گزیدگی جانوران را سودمند آید و احتباس حیض را نافع بود
قدر شربت یک درم مضر مثانه مصلح حب الآس و بلوط بدل قنطوریون دقیق
و گویند بوزن آن خیار زه و بوزن آن حب الاترج و گویند بوزن زعفران است
زراوند عربی ارسطولوخیا یونانی اسقولیقندریون سریانی زراوند مشهور و آن
دو قسم است نر و ماده قسم نر آن را طویل و ماده آن را مدحرج نامند و از مطلق او
مراد طویل است و آن بیخیست [illegible] زراوند ظاهرش سرخ
مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و [illegible] و برگش
شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریض‌تر و شاخ های آن بقدر شبری
و باریک و گلش [illegible] ادویه [illegible] آن ضعیف و غیر مستعمل [illegible]
و آن بیخیست درازتر از ذرعی و باریک و [illegible] او غلیظ و گلش شبیه بگل سداب

قسم اول

قسم اول او در سیوم گرم و در دوم خشک چون بنعلفی و عرقی گل معجون ساخته غیبت
فرمایند رحم را از فضول غلیظ پاک گرداند و حیض براند و بچه بیرون آید و مدحرج آن بیخی
است مدور بقدر فندقی ظاهر آن زرد و باطنش مایل بسرخی و شاخ های [illegible] آن بقدر
یک ذرعه و زیاده بر آن و برگ آن شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچک‌تر و خوشبوتر و
گل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو بود قوت اقسام او تا [illegible] سال باقی [illegible] در
دوم گرم و خشک چون دو درم از او میل کنند دفع اخلاط بلغمی و سوداوی کند و خواص
[illegible] و عرق النسا و وجع [illegible] و ورم سپرز و درد پهلو را سودمند آید قدر شربت
از دو درم تا دو مثقال و در مدحرج تا [illegible] درم مضر سپرز و جگر و مدحرج مضر سپرز و مخفف
مصلح در طویل عسل و در مدحرج عسل و [illegible] بدل در طویل مدحرج و در مدحرج
بوزن آن طویل و نیم وزن [illegible] زرنیخ عربی [illegible] یونانی
سریانی زرنیخ فارسی هرتال و هرتار هندی و او پنج قسم میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه
و سفید و بقول در سیوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز آن
قوی‌تر و غیر مستعمل و اقسام زرنیخ از سمومات است و محرق آن لطیف‌تر و [illegible]
سوی قوی‌تر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمیت و افعال قوی‌تر از همه
و مجموع آن معفن و لذاع و محرق و با قوت قابضه و بهترین آن زرد بود که طبقه طبقه بر
روی یکدیگر باشد و از او بوی کبریت آید چون بر جرب طلا کنند جرب و سعفه را نفع
دهد و چون بر موضعی که خون مرده باشد [illegible] اثر آن را ببرد و چون با زرنیخ
سبز تازه سرشته بر عضوی که موی آن را کنده باشند صبح و شام ضماد سازند از آن
عضو دیگر موی نروید بدل زرنیخ زرد و نصف وزن آن زرنیخ سرخ و بدل [illegible] او در اکثر
افعال کبریت زرنب و جل الخراد عربی سرو ترکستان فارسی برمی و برهمی هندی
و آن برگ نباتی است از برگ صعتر عریض‌تر و مایل بزردی و خوشبو شبیه بموی [illegible]

وکلش زبو و نباتش المتراز ذرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوت آن
تا چهار سال باقی می ماند و منبتش جبال فارس و بهترین جنس آن است که باریک و تند بو و تازه
باشد و در آخر دوم گرم و خشک لطیف و بغایت مفرح و با قوه فادزهریه و قائم مقام دارچینی
است و جهة تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و رفع عسر بول و سردی مثانه
و رفع سموم نافع و دل و دماغ را قوت دهد و جگر و معده را نفع رساند و اوجاع اعصاب
را سود مند آید و شکم ببندد و بادها را بشکند و عصاره تازه آن در تفریح مثل تخم است
قدر شربت تا دو درم مضر محرورین مصلح کشنیز بدل مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه
است زعرور عربی الزوج و بمیشان ترکی کیل و دولانه فارسی و آن هم دو نوعست
یکی بستانی و آنرا مثلث الحب نامند و بهترین آن بکمال رسیده بزرگ بالیده خاکستری
دار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته اند معده را قوت دهد
و شکم ببندد و صفرا فرو نشاند و قی باز دارد و فربهی آورد و جهة کبد حار و استسقاء طعام و تقطیر
البول نافع و آشامیدن آب آن با شکر جهة دبوسر حار مجرب و دوم جبلی و او کوچکتر
از بستانی و دو نوع میباشد سرخ و زرد و بهترین آن ثمر بسیار رسیده است سرخ
آن قریب به بستانی و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از سرخ و او نیز قریب به بستانی
خون و قی باز دارند و گویند لثه را قوی گرداند و داء الفیل را نافع بود قدر شربت
از آب بستانی تا بیست و پنج درم و از جرم آن تا ده مثقال و از جبلی نیز بدستور مضر گرم
مزاج و مورث قولنج و مرخی معده مصلح در هر دو انیسون و عود و گلشکری
بدل در هر دو سیب ترش زفت رومی مشهور و آن چیزی است شبیه بقطران
و سیاه و سیال و از زمین مانند نفط حاصل میشود و صنف سیال آن قیر است
و بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها می مالند
و داخل مراهم میکنند و بهترین آن براق صاف املس بود گرم و خشک در سیوم محلل و

مقوی

داء الفیل

زفت رومی

مقوی مفاصل عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را نفع دهد و خدر و فالج و رعشه را سود
مند آید و عضوی را که بران طلا کنند قوی و فربه گرداند و مقدار یک درم آن تا دو درم مسهل
و ضماد آن با کثیرا و عسل جهة جذام و التیام اعضای شکسته نافع قدر شربت از یک درم
تا دو درم مضر شش مصلح کتیرا بدل قطران و گویند جاوشیر و سقمونیا است زفت
رطب عربی و آن رطوبتیست که از درخت صنوبر بلکه از هر قسم آن است سیلان
می نماید و آنچه از درخت بار دار آنکه غیر جلغوزه و مسمی است بصنوبر سیلان نماید
منجمد آنرا راتینج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر
آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند در سیوم گرم و
در اول خشک منضج اخلاط غلیظ و ملین صلابات و آشامیدن او جهة ربو و
تنقیه حرکت سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهة نفث الدم و
مده سینه و سرفه مزمن نافع و ضماد آن جاذب خون است بظاهر جلد و جهة فربه
کردن اعضا و با نمک جهة گزیدن جانوران و با موم جهة برص ناخن و قوبا و
تحلیل جراحات جلد و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه سود مند قدر شربت
تا سه درم مضر سر و ریه مصلح بنفشه و در ریه کثیرا بدل نوره آن قیر و گویند ابهل
او قطران زفت یابس عربی و آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شده
یا بطبخ خشک کنند در سیوم گرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در
التحام ضعیف تر از آن جرب و سقط و قوبا را نفع دهد و در اشیاف فاسد را سود مند
آید و گوشت نو بر رویاند و ورم صلب را نرم گرداند و آشامیدن او با زرده تخم مرغ
نیمبرشت جهة قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال
ضعیف تر از رطب قدر شربت تا دو مثقال حرف الزاء معجمه زمرد عربی و فارسی
پناو پاچ هندی و آن از احجار نفیسه است و از معدن طلا و غیر او نیز بهم میرسد و

اعضای شکسته نافع

زفت رطب

زفت یابس

جهت قطع

زمرد

اقسام میباشد یکی ذبابی است یعنی در رنگ شبیه بذباب سبز و آن الغایت صاف و آبدار
میباشد و آن پس متموج و رقصان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان است
و مشهور به زمرد نو است و یکی را فستقی گویند و آن سبز مایل به سیاهی است و زمرد
کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبز مایل بسفیدی است و بعضی این قسم را
از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم سرد و در سوم خشک و قوی است همچنین
یاقوت مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و دافع سموم و خفقان
و قاطع اسهال دموی و نزف الدم و چون با خود دارند منع صرع کند و چون در نظر
کردن بر آن مداومت نمایند باصره را قوی گرداند **قدر شربت** جهت دفع سموم مثقالی
و در نزف الدم یک قیراط **بدل** در دفع سموم زبرجد و در دفع اسهال مرجان **زنجبیل**
عربی **زنگوبیر** فارسی تر و تازه آنرا **ادرک** و خشک آنرا سونٹه و سنٹهی گویند
هندی و آن بیخیست معروف گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از ان بسیار کوچک
تر و بیخ گل و ثمر تر و تازه آن در سیوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم گرم
و با رطوبت فضلیه مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سده جگر باه برانگیزاند و بادها بشکند
و تقویت معده و جگر سرد کند و عرق النسا و نقرس را سود مند آید و خدر و فالج
را نافع بود و تمدد و تشنج بلغمی را دفع کند و دوار سر و شقیقه را که از سردی باشد نافع
بود و چون با درم از و کوفته و بیخته با آب گرم بیاشامند اخراج اخلاط غلیظه کند و
حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی حلق و سر ببرد و مربای او محرک باه مبرودین
و جهت تقویت هاضمه و سینه پیران و تخفیف بلغم قوی تر است **قدر شربت** یک درم
مضر حلق **مصلح** عسل و روغن بادام **بدل** دار فلفل **زنبق** عربی و **سوسن آزاد**
و **زنبه** فارسی و آن از ریاحین معروفه است بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند
که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و گویند که آنرا سوسن ابیض دانسته اند

اشتباه کرده اند

زنبق

اشتباه کرده اند که گل آن را بسته شاخ خشک او بلند و بلندی شاخ که گل دارد یک گز
و زیاده و کمتر و بر هر شاخی چهار پنج و شش یا ده گل میباشد و خوشبو و هر جا که هر شاخ
آن میباشد شبیه ببرگ نمونه و بلند تر از ان و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی
و ضخیم تر از ان گرم در اول و تا دوم نیز و در تری و خشکی معتدل ملطف و مقوی دماغ
و پیاز او در افعال مثل پیاز نرگس و قوی تر و دهنی ورد کرده را نفع رساند و سلس
البول را سود مند آید و وجع الظهر را دفع کند و بقدر درم از مسهل خلط مراری بود
قدر شربت از روغن آن یک درم **بدل** روغن آن در همه افعال روغن ایرسا و در عنبر
اسهال روغن نرگس **زنجار** عربی **قیطوس** یونانی و **دوبت انزروح** سریانی **زنگار**
مشهور و آن انواع میباشد معدنی و مصنوعی بهترین معدنی بود که از معدن
مس حاصل شود گرم و خشک در چهارم و از سموم قتاله بود اکال و منقی و لذاع
و ستر نده گوشت و صورت قرحه و قانع آثار و با موم روغن بط انفع و مانع زیاده
شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهت رویانیدن گوشت
مفید جرب و بهق را نافع بود و چون در بینی دمند گندی بینی را زایل گرداند و چون با
در داروی چشم بکار برند جرب و سبل و سلاق و ظفره را نافع بود و بیاض
ببرد و حدت باصره را زیادت کند و چون با عسل در چشم کشند غلظ اجفان را سود
مند آید **مضر** غثیان و مضر حلق و زنجار مضر اعضاء عصبانی و خوردن یکدرم آن کشنده
بود و جگر و بعد از تجاوز او از معده عدیم العلاج **مصلح** شیر تازه و مسکه و لعاب اغبر ان
جلاب و آب گرم و لعاب ها و شوربا های چرب **بدل** بوزن آن اقلیمیا بود
آن زنجفر **زنجفر** و **شنجرف** عربی **شنگرف** فارسی **اینگر** هندی و آن دو نوع است
معدنی و مصنوعی معدنی او مشتون و مصنوعی او قیمابی معدنی او از معدن
زیبق و طلا و مس بهم میرسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته اند و مصنوعی او را از زیبق

وگوگرد است و ترکیب ساختن او در مطولات مرقوم است در دوم گرم و در سوم خشک و بعضی
در دوم سرد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر از شادنج و قاطع
نفث الدم و جهت رویانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوشش
های حاره و حکه و گلنار و حصف و رفع قمل و تآکل دندان و با موم و روغن جهت شقاق
مجرب است مضر رودهٔ مردم آن کشنده بخناق و کرب و خورنده او را استسقا عارض شود و گر اگر چون
زیبق مصعد خوانده اند مصلح و مداوای آن مثل زیبق خورده است بدل شادنج و گویند
مردار سنگ و سفیداب زوفای یابس مشهور الفی رابس سریانی و آن گیاهیست معروف
بر زمین بر گرد آن مشابه به برگ صعتر بیرش آنست که از جانب بیت المقدس آرند و آن را
زوفای مصری گویند طبیعتش در دوم گرم و در آخر آن خشک چون با سداب و انجیر
بجوشانند و با عسل شیرین کرده میل فرمایند ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود و کرم دراز
و حب القرع را بکشد و اخراج بلغم لزج کند و داء الجنب و داء الثعلب را دفع کند و عرق النسا
و مفاصل را سود مند آید و قولنج بگشاید و آواز صاف سازد و رنگ رو را نیکو گرداند و چون با
طبیخ و سکنجبین رغبت نمایند مسهل کیموس غلیظ بود و چون با سرکه بپزند و دندان مضمضه
کنند درد دندان را ساکن گرداند قدر شربت در مطبوخ تا چهار درم مضر جگر مصلح صمغ عربی
و عناب و انار ترش بدل صعتر یا فودنج و هموزن آن تخم کرفس و دو سیاوشان زوفای
رطب عربی اسقلدوقی ترکی شیلیق مشین فارسی و آن وسخی است که بر روی پشم و موی زیر
شکم و کنج ران میشان ارمنی جمع شده منعقد میگردد و بهترین او آنست که در آب
جوشانیده پشم را از آن جدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیده پشم را اخراج نمایند و یا آنکه
منعقد او بهم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده چربی آنرا بگیرند در
دوم گرم و در اول تر و گویند در سیوم گرم و تر و بعضی در اول خشک است منضج و ملین
شربا و ضمادا و چون بیاشامند ورم صلب ضماد کنند نافع بود و چون با بوره و انجیر

بر سر زگذارند سود مند آید و چون زن با کلیل الملک و مسک فرزجه ساخته بردارد حیض
براند و بچه بیندازد و چون به پیه مرغابی آمیزند در لیس گوش و در لیس قضیب و لیس
مقعد و رحم را سود مند آید قدر شربت از یک مثقال تا سه مثقال مضر محرورین و
مکرب و مولد صداع مصلح روغن گل و سکنجبین و سرکه بدل لادن و مغز ساق
گاو زیتون عربی زیتونه سریانی زیتون مشهور و آن بری و بستانی میباشد بستانی
را درخت بزرگ تر و برگش ابدار تر و سبز تر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا
هزار سال میباشد آنچه سبز و نارسیده باشد سرد و در آخر خشک طبیعت را
قبض کند و صفرا فرو نشاند و رطوبت معده را دفع کند و آنچه شیرین و رسیده است
گرم با عتدال و با قبض معده را قوت دهد و اشتها آورد و آنچه سیاه و رسیده باشد
گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی معده و مضعف آن و بعضی
و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورند شهوة
نه قبل نه بعد آن در ثبوت مقوی معده و دافع آن و تشنجی و حابس طبع و مبهی است
مضر مورث بد خوابی و لاغری و گویند مضر شش و عصب است و محرق اخلاط مصلح
در بد خوابی و لاغری مغز گردکان و بادام و روغن آن و سرکه و در باقی شیر تازه است
زیت عربی اوفان سینه سریانی روغن زیتون فارسی زیتون کا تیل هندی
و آن روغن زیتون است و از مطلق او مراد زیت عذب است که از زیتون
رسیده گیرند و آن مغسول و غیر مغسول میباشد علامت غیر مغسول آنست
که اجزای آن بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد بخلاف مغسول در دوم
گرم و با رطوبت و قبض است آشامیدن چهارده مثقال آن با نیم رطل آب گرم و ماء
الشعیر مسهل قوی و جهت دفع اعضا و عرق النسا نافع و چون یک سال از ساختن
آن بگذرد نزد بعضی شش سال اثر زیت عتیق نامند گرم و تر از غیر عتیق است

محلل و ملین طبع و تشره و انجبار زیتون نارسیده گیرند از زیت الانفاق نامند و آن
معتدل و قابض است و گویند در آخر اول سرد و خشک مسمن بدن و مدر و مفتت حصاة
و موافق معده و مقوی لثه و دندان است قدر شربت از زیت عذب تا هفت
مثقال مضر و روغنیکه از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار رنجور و مولد
مصلح شربت ... زیبق عربی سیماب و جیوه فارسی پاره هندی بهترین ... است
از غیر مستعمل بود و علامت غیر مستعمل آن باشد که چون از کرباس بگذرانند ...
... کرباس سیاه گردد طبیعتش در دوم سرد و در سیوم تر مقتولش قتل شپش و کنه کند
و با روغن گل و سرکه جرب و خارش اعضا را نفع دهد و خارش احداث فالج ...
کند و تاریکی چشم و ... روی ... خشک دماغ آورد و عقل را زایل گرداند و ...
را نفع رساند و در موضعیکه در خانه باشد گزندگان همه بگریزند و بمیرند و چون ...
در گوش کسی ریزند اختلاط عقل عارض گردد و ... صرع و سکته کند و علاجش آن است
که میل از سرب در گوش کنند یا سیماب ... باشد میل ...
و نه مقتول بود و چون میل کند فی الحال از مقعد بیرون آید و از مضرتش برسد قدر شربت
از غیر مقتول تا دو درم مضر مقتول او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و حرق
اخلاط و محلل قوت او منقطع مصلح شیر ... الخیر ده عدد ...
بعد ... شده درم ... در آن حل کرده ... گرم ... مندوفی کنند و غذا
... جل در غیر مقتول رصاص محلول است خرف الیس سلیخ عربی لیمو
لیمون سریانی بتربج و غیره و تال ... هندی و آن ...
... و گل و در آب ... هندی ... و مایل بسیاهی
و لو یا عبار ... خوشبو ... و گویند در غیر بلاد هند نیز
... هم ... گرم و دوم ... خشک معده ...

... قوت دهد و بوی دهان خشک کند و وبی الوحیض و بول و شیره و عرق براند و
خفقان را سود دهد و بوی النفس را زایل گرداند و نگاه داشتن او در زیر زبان جهت
لکنت زبان مفید و بخور آن جهت عسر ولادت نافع و نگاه داشتن در میان جامه و
اقمشه جهت منع کرم زدن آن مو ثر و در سایر قوی و افعال قریب سنبل الطیب و از آن
خفیف تر قدر شربت در مطبوخات تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال مضر
... مصلح مصطکی و در مثانه شربت ... بدل ... وزن آن سنبل هندی
و گویند سلیخه و با طالیسفر است ساج عربی ساک و سال و ساکون و ساکونه
هندی و آن درختیست هندی القدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی
و کثیر الورق و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر ...
... و در کوهستان می شود و ثمر آن را ... بخور ... چوب او سرد و خشک
در دوم و با اندکی حرارت ... آن ... سرد جهت ... و خون ...
آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و ... جهت اخراج صفرا و بلغم و ورم
معده قوی الاثر و چون بسوزانند ... روز ... آب ...
... خشک ... گوفته و بیخته در چشم کشند ... قوت تمام
دهد و درم ... را دفع کند و روغن ... غلیظ و خوشبو و جهت ...
خارش ... مفید قدر شربت از یک مثقال تا سه مثقال مضر ... مصلح عناب ...
عربی درخت کنار فارسی ... هندی ...
...
او کم خار و ثمر آن ... خوشبو و شیرین ... چوب او ...
سرد و در آخر دوم خشک قاطع نزف الدم و دافع قرحه امعا و ...
... و سبز و برگ او جهت ... نافع و چون صمغ ... حل کرده در ...

و تبرید حرارت را ببرد و ثمر بری آن در اول سرد و در دوم خشک و ثمر بستانی تازهٔ آن
سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترشش آن زیاده از شیرین
و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آن را گرم دانسته اند و ترش آن قابض و منع
و مسهل بعضی و رسیدهٔ او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و ترش آن مانع صعود
بخارات بدماغ و ثمر خشک او قوی القبض و سویق آن جهت اسهال مراری و قرحهٔ امعا
نافع و دانهٔ او قابض **قدر شربت** از عصارهٔ حبوب آن تا نیم درم و از صمغ او
دو درم تا سه درم **مضر** آب شیرین آن مضر مبرودین و صمغش مضر سر و سویق آن
مضر دماغ **مصلح** سکنجبین و در صمغ کثیرا و در سویق در محرور سکنجبین و در مبرود گلقند
و مصطکی **شداب** عربی **فیجن** یونانی **اوته** سریانی **سانول** و **ساتری** هندی و آن
دو نوع است بری و بستانی بهترین بستانی است که سبز و تازه و تند بو بود و درخت
او از درخت انار کوچکتر و بر شاخ و برگش ریزه و بد بو و بسیار سبز و گویا غباری بر او
نشسته و گلش زرد بود و بستوم گرم و خشک و تازهٔ او از خشکی کمتر لطف و بهتر را نفع و بد
و مایل را زایل گرداند و بوی سیر و پیاز از دهان ببرد و سلعه و خنازیر را سود دهد
و عرق النسا و وجع المفاصل را دفع کند و خون بینی را ببندد و باد را تسکین دهد و درد
پهلو و سینه و ضیق النفس و سرفه را نفع دهد و چون عصارهٔ او را با آب رازیانج و عسل
آمیخته در چشم کشند روشنی چشم بیفزاید و بول و الطعام اگر [redacted] و [illegible] باشند
را نفع تمام رساند و تخم او لعوق [illegible] بالشراب جهت رفع مضرت ادویهٔ قتاله
[illegible] نیم درم و جهت عرق النسا دو درم و جهت ازاله و درد گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور
[illegible] مفید و مجرب **قدر شربت** تا سه مثقال **مضر** [illegible] جوز [illegible] و مضعف
باه و مصدع و محرق اخلاط و منی **مصلح** سکنجبین و افسنتین **بدل** [illegible]
عربی **الطارس** یونانی **کمیح** ارده و **بسوده** هندی و آن [illegible] است سیاه مایل بسرخی

و برگ او برابر برگهای باریک و طیلسانی و بلندتر [illegible] شاخی از آن بیخ میرود بقدر
ذرعی و کمتر از آن و بر کنارها [illegible] خشونت و تخم [illegible] بهم شکل [illegible] مرغان
پیدا شود و نوع [illegible] او از شاخ منخفض [illegible] و [illegible] قوت [illegible] یکدیگر در دوم
گرم و در اول خشک جالی و مفتح و ملطف و مجفف [illegible] و دافع [illegible] و مسقط جنین و مسهل
قوی و چون [illegible] مثقال از او کوفته و بیخته [illegible] بیاشامند حب القرع و کرم های
[illegible] و از [illegible] عرق النسا و النقرس و درد مفاصل و وجع الورک را سود دهد و
قدر شربت تا دو مثقال **مضر** ریه **مصلح** [illegible] **بدل** [illegible] عربی [illegible]
سریانی [illegible] فارسی **کیکره** هندی و آن دو نوع است بحری و نهری
بهترینش بحری بود و بهترین از نهری قسم [illegible] است و علامتش آنکه چون
[illegible] سفید [illegible] بود [illegible] سرد و تر [illegible]
[illegible] و چون [illegible] آب جو
[illegible] سرطان [illegible] و [illegible]
جهت سم عقرب و با شراب جهت [illegible] جهت گزیدن عقرب و رتیلا
نافع [illegible] سوختن [illegible] سرطان [illegible] درد [illegible]
کنند و [illegible] و [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] **قدر شربت** از سوختهٔ آن [illegible] مثقال [illegible] تا [illegible] مثقال **مضر**
[illegible] **مصلح** [illegible] **بدل** سرطان خشک [illegible]
سقد عربی **سیرینس** [illegible] **قرقروش** و **قوبالانج** ترکی **خشکف** [illegible]
فارسی **موشه** [illegible] بقدر زیتون و بزرگتر از آن [illegible] سیاه و اندرون
سفید و خوشبو [illegible] باریکتر و با اصلاحات
و اندک خشونت و [illegible] گرم و خشک و بعضی در اول گرم و در دوم خشک

دانسته‌اند مخفف لطیف و مدر بول و حیض و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت
سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و بخور او جهت تقویت اعصاب و تحریک باه بسیار موثر
[illegible] انگور گردانند و بوی دهان خوش کند و تنگ کرده و [illegible] و قاطع
و استسقا [illegible] را نافع بود و حفظ [illegible] بود [illegible] از شراب [illegible]
ازان و در [illegible] شراب خوشانیده باشند جهت دفع اقسام کرم معده مجرب
قدر شربت از یک درم تا دو مثقال **مضر** حلق و صوت و ریه و [illegible] او محرق
خون و مولد جذام **مصلح** در حلق شکر و در ریه انیسون و در باقی عسل و روغن [illegible]
خیسانیدن است **بدل** مثل او سنبل الطیب و نصف او مرو ربع آن [illegible]
جنس است **سوحن** عربی **قودروساملا** یونانی **مالولی** سریانی **حیوا** ترکی
و ایلی فارسی **بهی** هندی و آن معروف است شیرین او در دوم بر رطوبت
قریب الاعتدال و ترش او [illegible] مدر بول و مقوی دماغ و مفرح و مسرت افزا
روح حیوانی و [illegible] آن در اول سرد و در دوم خشک معده را قوت دهد
و قی و غثیان را دفع کند و تشنگی [illegible] و بول [illegible]
و مقوی [illegible] و چون بر بالای طعام خورند طبع را نرم [illegible]
پیش از طعام خورند شکم ببندد و چون [illegible] حقنه کنند شقاق مقعده و
رحم را نیک گرداند و [illegible] معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک
و در افعال و خواص قریب بهم است ولیکن [illegible] زیاده [illegible]
السوحن [illegible] ضعف دل و دماغ را نافع [illegible] تقویت معده کند
قدر شربت از آب آن [illegible] **مضر** احشا ضعیفه مخصوص
قصبه ریه و [illegible] و قولنج [illegible]
و [illegible] موجب قولنج [illegible] ساعت **مصلح** عسل [illegible] انیسون و مربا کردن او

با عسل **بدل** [illegible] **سقنقور** عربی **اسقنقو** سریانی **سقنقور** مشهور و آن [illegible]
ماهی است و گویند نسل تمساح است که [illegible] بر لب [illegible] بیضه می نهد و
بچه [illegible] آنچه در آب می رود نهنگ می شود و آنچه در ریگ می ماند سقنقور
میشود و فرق میان سقنقور [illegible] آنست که سقنقور [illegible]
[illegible] دریا [illegible] و سر [illegible] سقنقور [illegible]
[illegible] سقنقور [illegible]
و زرد و سیاه [illegible] سقنقور [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] سقنقور [illegible]
[illegible]
و سقنقور [illegible] مرض [illegible]
[illegible] **قدر**
شربت [illegible] مثقال [illegible] **مضر** [illegible] **مصلح** [illegible]
[illegible] **بدل** [illegible]
[illegible] **محکر** عربی [illegible]
و آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نرم دارد و معده را قوت دهد و باد را بشکند و تفتیح سده جگر کند و چون ده درم از و
بجهت ورم روغن گاو یا گوسفند نیم گرم بیاشامند احتباس بول و درد گرده را نافع
سود مند آید و رحم زنی که زائیده باشد از فضول غلیظ پاک گرداند قدر شربت تا سه درم
مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی بود و قسم
آهنه او محرق خون و مفسد اخلاط مصلح بادام و شیر تازه و ترشی ها و آب انار ترش و
و طباشیر و کاهو و امثال آن بدل او در تقویت باه و تلیین و تلطیف مثل او
ترنجبین بود و در تسکین قولنج عسل سکبینج عربیا ساغافینون یونانا ساکابینو
سریانا سکبینه فارسی کندل هندی و آن صمغ نباتیست و در شکل شبیه بکبار
بهترین آن بود که بیرون آن سفیدی زند و درون آن بسرخی و تیز بو [illegible]
آب حل شود و گفته اند که بهترین آن باشد که صاف بود و بیرون آن سرخ و درون
سفید گرم و خشک در سیوم جالی و وجع الورک را نفع دهد و قولنج بلغمی [illegible] خشک
کرده و شانه بیرون آید و بر جوث اعضا و رحم را نفع دهد و بول براند و بچه [illegible] و باه
برانگیزاند و کرم ها را بکشد و نقرس و وجع المفاصل را سود مند آید و سوء القنیه
و استسقا را سود مند بود و بدن را با خراج اخلاط غلیظ پاک گرداند و دو نوبت
و کمر را سود دارد و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضا و اورا تا جلد و تقعد
عصب و لبوالسیر و عرق النسا و التیام عضو منقطع و تحلیل خنازیر و سلعه و قروح
او جهت احتباس حیض نافع قدر شربت تا یک درم مضر محرور [illegible] و مورث اورام
باطنی و مضر شانه و گرده مصلح انیسون و در گرده کتیرا بدل [illegible] سلیخه
مشهور و آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن قسمی از عصاره [illegible] است
است و آن را چنگک جینی نامند و چون [illegible] بلاد غیر هند [illegible]
و تازه آن بدست نمی آید [illegible] از عصاره [illegible] که خرما [illegible] فارسی دست [illegible]

وهرگاه

وهرگاه خشک افتاده آن نمایند آنرا اسک المسک نامند و گاه او را به وزیر مجرب
حاجت و حاجت بهمابند و غیر اصلی آن مرکب از ماز و عصاره [illegible] است و این قوی از
[illegible] است درجه دوم سرد و خشک مفتح و محلل و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و قاطع
عرق و راحه [illegible] و بدبوی دهن شربا و ضمادا و طلاء طبیعت را قبض [illegible] و غثیان
بازدارد و احشا را قوت دهد و باه برانگیزاند و منع نزف الدم کند قدر شربت با [illegible] اشقال
بدل رانک سلق عربیا لبسی [illegible] یونانا [illegible] سریانا چغندر فارسی و مشهور و آن دو نوع است
یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین [illegible] آن بهتر و آن را سلق اسود نامند دوم
کلانه رنگ مایل بزردی و شیرینی او کمتر و برگ آن تیره و نازک و بعضی
آن باریک و این را سلق ابیض گویند و بهترین آن شیرین [illegible]
و سفید آن [illegible] از سرخ آن [illegible] القوی با حرارت در اول و [illegible]
و [illegible] و قوت [illegible] لطف و محلل و مفتح بود و داء الثعلب
و خدار و خنازیر [illegible] نفع دهد و چون سر را بآب آن بشویند شپش را بکشد و چون آب آن را
با مری و توابل خورند قولنج و رعشه را نفع دهد و قطع بلغم کند و چون آب آن [illegible] در
بینی مصروع چکانند سود مند آید و چون ده درم از آب آن [illegible] درم [illegible]
حل کرده باشند بیاشامند اخراج اخلاط غلیظ لزج کند مضر [illegible] محرق خون
و مورث قولنج و مغص و نفخ مصلح [illegible] و با عدس و استعمال خردل و [illegible]
سلخ الحیه عربیا ایلان قزبسی ترکیا پوست مار فارسی سانپ کی کیچلی هندی و آن
پوستیست که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن
غلیظتر و سیاه مایل بزردی و براق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ و نازک
است و آخر دوم گرم و در سیوم خشک چون با شراب بجوشانند و در گوش چکانند
درد گوش را نفع دهد و چون بدان مضمضه کنند درد دندان را دفع کند و چون گوشه

و پخته بعسل در چشم کشند باصره را قوت دهد و چون بسوزند و به سرکه سرشته بر داء
الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و چون در زیت اندازند و چند روز در آفتاب
گرم نهند پس صاف کرده در چشم کشند غلظ اجفان سودمند آید و خوردن یک
درهم زهره کبوتر با هم وزن آن موم ... مانند نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری
و باطنی مجربست و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت است قدر شربت
تا یکدرم مضر خوردن آن مظلم بصر مصلح کشنیز **سلیخه** عربیا **اسلیوس** یونانا **سلیخه**
فارسی **تج** و **کسیلا** و **کهیلی** هندیا و آن پوست شاخهای درختیست مانند لوله
تنگ سوراخ و برگ درخت او شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق او غلیظ و
پوست او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو و دوم سرخ
بلون ... مرجان و صفائی سیوم سفید مایل بزردی بوی او رایحه چهارم مایل
بسرخی و سیاهی رقیق پنجم رقیق کبود و در بو شبیه بگل سرخ ششم شبیه
بقسط و عبیر ... هفتم رقیق بسیار سیاه و بد بو و قوتش تا هفت سال
میماند بهترینش سرخ رنگ و سطبر بود گرم و خشک در سیوم نزد بعضی در
دوم ریاح غلیظ را تحلیل کند و حیض بگشاید و بول براند و ...
که از اخلاط لزج تولد کرده باشد نفع کند و چون زن بعسل فرزجه ساخته
بردارد رحم را از رطوبت فاسده پاک ساخته خوشبو گرداند و سده بگشاید
و بچه بمیراند و مشیمه بیرون آرد قدر شربت از یکدرم تا دو درم مضر گرده و امعا
مصلح ورد کرده کتیرا و در اعصاب سپستان بدل نیم وزن آن دارچینی و ...
سلحفات عربیا **تشابه** و **تیقه جیاق** ترکی **کشف** و **سنگ پشت** فارسی
کچهوه هندی و آن معروفست بری و بحری و نهری میباشد و بحری و نهری
آن در دوم گرم و در اول تر و بری آن گرم و خشک خوردن گوشت او مقوی

باه

باه و لاغر و چون زهره اش را در بینی مصروع چکانند نفع دهد و چون لطوخ کنند
خناق را نفع کند و چون خون آن مضمضه کنند قلاع را زائل گرداند و چون میل کنند
... را نفع رساند و چون خونش بر دست و پای مالند نقرس و وجع المفاصل
را سودمند آید و چون ... بر ... طفل مالند موی بر نیاید و چون خونش در روغن ...
... صاحب تشنج و کزاز مالند سود دارد و چون بیضه اش را لطوخ کنند ...
... باشد مفید بود و چون در موضعی که تگرگ بسیار شود ... را در زمین ...
... دفن کنند ... در آن موضع تگرگ نشود **قدر شربت** از
نیم درم تا یک درم **مضر** امعا **مصلح** عسل **سماق** عربیا **سنوکره** ... **تتم** و **تتوم** و
طمطم ترکی **سماق** ... و **ترشک** و ... هندی و آن
معروفست بهترینش سرخ تازه بود و در دوم سرد و خشک و جبلی آن در سیوم
معده را قوت دهد و اشتها آرد و شکم ببندد و قرحه امعا را سودمند آید و سیلان
رطوبت رحم را دفع کند و چون ... اسهال مزمن را
نفع تمام دهد و چون در آب و گلاب بگذارند و صباح صاف کرده در چشم کشند جرب
و سبل ... را سود دارد ... چشم را جلو دهد و
چون با کتیرا بپاشند تشنگی را فرو نشاند و غثیان صفراوی دفع کند و چون
با آبش مضمضه کنند قلاع را زائل گرداند و چون ... و در ...
... کتان ... برساخته ... چشم ...
و ... را فایده دهد و چون ... در چشم ... کرده ...
... و چشمش بیرون آید و برگش را چون کوفته زیر شکم اطفال ضماد کنند فتق
را نفع کند **قدر شربت** ... درم **مضر** معده و جگر بارد **مصلح** مصطکی و انیسون
بدل ... سرکه **سمن** عربیا **یاغ** ترکی **روغن** فارسی **گهیو** هندی بهترین آن

روغن کاو و دو سفید و مرت تازه آمیز ... لطیف

... روغن کاو

از شاپر روغن است و مجموع آن در آخر اول گرم و تر و جهت ... جراحت

زیاده و رطوبت ... سال ... خشکی ... اول ... و افعال قوی تر

از زبد و محلل و منضج خصوصا ورم بن گوش کودکان و زنان و مقاوم سموم

و مانع رسیدن سم افعی بدل و ملین حلق و شقاق بشره و فضول دماغی و ...

و سمن بدن و رافع یبوست و خشونت حلق خصوصا با شکر و بادام مغز و حقنه

او با ... و خاکستر ... رحم و قرحه امعا ... و حمول او ... جهت تنقیه

رحم و قطع بواسیر و شقاق و نزف الدم نافع مقدار شربت در تداوی تا ده درم

مضر علت های رطوبی و مولد صفرا و ... و مرخی معده ضعیف و بلغمی

مزاج و مضعف اشتها مصلح ... و جوارشات سمین

فربهی و شرحه فارسی و آن چیزی است که بر روی پرده شکم و ظاهر گوشت

و روده و غیر آن می باشد و سمین و شحم از دسومت مائیه و هوائی اند

که در سطوح اعضا منعقد گشته و شحم اشد الانعقاد و اقل المائیه است مثل

پیه ... که در قاعده دل می باشد و سمین اکثر مائیه است و اقل انعقاد و گرم

و تر و تری آن زیاده از گرمی و از شحم ارطب و قریب الفعل است به روغن

... که ... باشد و ... الهضم و ملین طبع و اعضا و ... الا

... و ... اوی ... آن ... اصلاح ادویه ... باشد روغن تازه است

مضر معده و ... مصلح ... مصلح ... شحم ...

... هندی ... معروف ... آن سفید تازه ... باشد

... قوت آن تا دو سال باقی می ماند در اول گرم و تر ... مفتح

... و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و ... و ملین اعضا و مفرح

وقتی که آدم بخورد آن او ... جهت ... امعا ... و چون ... نافع

... جوی که از ... شده باشد ... خشکی ... نافع

چون ... باشد ... و ... و چون ... برمان کنند

... الم ... و ... خشونت حلق و سینه را دفع کند و سعال

... و ... تر شود و چون ... ملین طبع ... مو را بشوید نرم

و ... ورم ... مقدار شربت ... مضر ... الهضم و مرخی اعضا و مورث ... و ملین

و مصلح عسل و ... او ... ... سم الفار ... او ... ... موش

... مرگ موش فارسی سنبل ... هندی و آن ... معدنی

... ثقیل الوزن و براق ... فتاله ... صناعت ... مقام

... می باشد ... زیون است و قوی ... سال

... و ... می شود ... و ... و التیام ...

... است ... روغن ... جهت ...

... و ... جهت ... استسقا نافع و اکتحال او ...

... چشم ... کند و چون ... طعام ... بخورند

موش ... موشان ... دیگر ... آن ... شود ... و ...

... موشان ... مضر ... و ... مصلح ...

... است ... سم ... تمام ... آن ...

سم السمک ... ماهی زهره

... هندی و آن ... ماهی ... و ...

... زیاده ... و ... او ... است ...

... و چون ... باشد

... کوبیده در آب اندازند ماهی [illegible] بر روی آب آمده می‌میرد و گفته‌اند که روی
سه نوع است یک نوع کوهی است و آن را ابو صیر و [illegible] نامند و نوعی صحرائی است و آن
معروف بماهی زهره است گرم و خشک در سیوم و مسهل قوی بلغم و محلل ریاح
و نافع جهت وجع المفاصل و نقرس و مانند آن و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی
و استسقا قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درم مضر
معده مصلح کثیرا او و پسته و انیسون سمک عربی بالغ ترکی ماهی فارسی مچهلی هندی
و اقسام او زیاده از حد احصی است و بهترین آن خرد ضعیف است که در آب شیرین دو
ماهی [illegible] باشد خوش شکل و از سنگ و از البعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار کوچک جسم و بزرگ استخوان
و شکم سفید [illegible] او منقط بسیاهی یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و
در همان روز تناول نمایند تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم گرم و
و تر تولید بلغم و ترطیب بدن کند و موافق معده گرم بود و طبیعت ماهی شور
[illegible] و در قسم گرم [illegible] موصوف خصوصا [illegible] که گرم و خشک است
قاطع بلغم و موافق اشتها و موافق [illegible] و چون [illegible] ماهی شور
[illegible] و لواته [illegible] مضر تازه آن [illegible]
و معده بلغمی و دماغ رطب و ضعف [illegible] بر خوردن ماهی تازه موجب
حدوث بهق و برص ابیض مصلح [illegible] او [illegible] و بادام و خوردن
زنجبیل پرورده و عسل و گل قند و صعتر و الکامه [illegible] سنا عربی سنید
[illegible] سنا فارسی [illegible] هندی و آن گیاهی است [illegible]
ساقش باریک و شبیه [illegible] حنا [illegible] مایل [illegible]
[illegible] و برگش [illegible]
و بزرگ او [illegible] است و قوت [illegible] سال باقی میماند در اول گرم [illegible]

اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و [illegible]
بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد و جهت مفاصل و نقرس و عرق النسا و امراض
بلغمی و سوداوی و جنون و [illegible] و شقیقه و [illegible] و شرب مطبوخ او در [illegible]
مثل [illegible] و [illegible] ضعف [illegible] و [illegible]
مطبوخ او [illegible] جهت حکه و جرب و کلف و بهق [illegible]
[illegible] موثر قدر شربت از جرم او [illegible] درم تا سه درم و در مطبوخ
از چهار درم تا [illegible] مضر [illegible] کرب و مغص و غثیان مصلح [illegible]
[illegible] بادام [illegible] و انیسون [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] بدل [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] سنبل الطیب عربی ناردین یونانی ناردوس سریانی [illegible]
[illegible] هندی و آن گیاهی است [illegible]
باریک [illegible] و [illegible] قطر [illegible]
خوشه دار [illegible] سیاه مایل بزردی
و بسیار خوشبو [illegible] آن [illegible]
سال باقی [illegible] در دوم [illegible] گرم و خشک
چون [illegible] دل و جگر و معده و دماغ [illegible] عشیان
را دفع کند [illegible] و [illegible] النفس
و [illegible] ساکن [illegible] را [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] قدر شربت [illegible]
مثقال مضر [illegible] مصلح کثیرا [illegible] بدل [illegible] سنبل رومی

عرطنه و دیفس سریانی چندراسی هندی او آن صمغیست شفاف زرد رنگ شبیه
بکهربا و اوزان سمغ تر و نرم تر باشد اندک تلخی و گویند سنگیست که از ساحل دریا خیزد
و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در وسط بحر باشد چشمه که آب گرم از آن بجوشد
عسل غلیظ و در میان آب دریا منجمد شود و چون بر روی آب آید سرد و منعقد
میگردد و سه قسم میباشد یکی زرد و باطن سمج و براق و یکی مایل بکبودی
است و یکی سیاه و سبک و ضعیف و بهترین همه قسم اول است و قوت او
تا بیست سال بماند و در دوم گرم و در اول سیوم خشک قابض و مجفف رطوبات
دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و چون با ماء العسل بیاشامند جفّف [illegible]
بکشاید و بول براند و چون کوفته و بیخته نفوذ زنند خون از هر موضعی که باشد ببندد
بند و چون هر روز یک درم تا دو درم به سکنجبین خورند دفع فربهی کند و چون
دماغ را ببخور کنند از نزله و زکام را سودمند آید قدر شربت یک درم مضر گرده
مصلح صمغ عربی بدل نصف وزن آن کهربا و ربع او ساذج هندی سنبل [illegible]
بانک ترکی کره فارسی بلادر هندی او آن اهلی و جنگلی می باشد اهلی او در دوم
گرم و رطوبت بران غالب بود ابوسعید ابو سهل [illegible] و گویند او
نافع بود [illegible] و دبولیت [illegible] گرده و موافق صاحبان [illegible] و فتق و
مغز او آب [illegible] جهت تقطیر بول بود و [illegible] سقوط زهره [illegible]
با روغن زنبق جهت تقویه و سیاه کردن موی سفید مو [illegible] و چون [illegible]
سوزند و خاکستر [illegible] آمیخته [illegible] مرهم [illegible] شقاق [illegible] میان انگشتان
دست و پای [illegible] نفع عظیم دهد و نوع جنگلی او [illegible] ترا ز اهلی و
[illegible] رنگ و در جمیع افعال قوی تر از اهلی [illegible] گرم و خشک [illegible] مغز
او جهت سقوط نطفه مجرب و [illegible]

کفار است

خون بند
دفع فربهی
کره
سقوط نطفه

کفنا زهرست مضر مجاور نفس اهلی و خوردن گوشت او موجب هزال و سل
است سورنجان عربی کونی جیکیوی شیرازی سورنجان و [illegible] جنگلی
هندی و آن بیخی است شبیه [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] اقسام است بعضی از آن مصریست که سفید و بالیده و [illegible] اول
بسرخی مایل [illegible] در سیوم گرم و در دوم خشک و [illegible]
[illegible] بلغم را باسهال دفع کند [illegible] و مفاصل را نفع دهد و [illegible]
آید و چون [illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] روغن
[illegible] نفع تمام دهد و چون کوفته
[illegible] مفاصل [illegible]
مضعف
قدر شربت [illegible] مضر معده [illegible]
[illegible] مصلح کثیرا و شکر و زعفران بدل [illegible] سوسن
عربی قاروت ترکی لبت و [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] والجرف [illegible]
والمسته [illegible]
والکاه [illegible] طبیعت [illegible]
بران غالب [illegible]
وغثیان [illegible]
کند و سویق الحنطه گرم و خشک است [illegible]
[illegible] طیب بدن کند و حرارت را فرو نشاند و عطش [illegible] و سویق
الارز با اعتدال نزدیکست تشنگی فرو نشاند و معده را قوت دهد و دفع غثیان

سورنجان
ملبان

کند و شکم را ببندد مضر سویق شعیر نفاخ و مضر مشایخ و مبرود مصلح آن و سپیوس خطمی
نفاخ و لیکن نفع آن از جو کمتر مصلح قند سفید و عسل بهار یانه حرف الغین
ب شاهترج و بقلة الملک عربی قیاسوس و متقعص یونانی شاهتره
شاهتره فارسی پت پاپره و کت پاپره هندی و آن دو نوع می باشد
یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه بکشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریض بهتر
و گلش سفید و هر دو قسم تلخ الطعم تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ او بقدر بسیار
آغر است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و خون را پاک سازد
از آب تازه او مرض کند خون را صاف سازد و اخراج خلطهای سوخته کند و
جرب و خارش اعضا را نفع دهد و سده و کبد را بول براند و خون را پاک سازد
و با لیس مضمضه کند گوشت بن دندان را محکم کند و ضماد خشک او با حنا که
در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و سفوف او با شراب منقوع
او جهت دفع قمل و صیبان که در شکم باشد و ابرینه نافع قدر شربت و آب
او از سی مثقال تا شصت مثقال و از خشک او و مطبوخ از چهار درم تا
درم و در سفوف از سه درم تا هفت درم مضر شش مصلح کاسنی مثل
نصف وزن آن شنا و ثلث آن هلیله بدل نافع و حجر الدم و حجر
الطور و حجر هندی عربی امو بس هندی سریانی شادنه فارسی سانغ
مشهور و آن سنگیست معروف غیر معمول او گرم در اول و خشک در آخر دوم
و معمول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مستعمل معمول او است خون
شسته او را لسفیده بچشم دفع در چشم کنند قرحه را نفع دهد و خون دمعان
و ورم آن را دفع کند و سودا دفع چشم را سود دهد و خون آب از آن بچکانند
حی الدم و نفث الدم را سود دهد و طریق غسل آنست که آن را کوفته و بیخته

صلابه کنند

صلابه کنند تا همچو مسکه شود پس در خریطه کرباس کنند و اندک اندک آب بر سر بزند و
بدست بمالند تا آنچه لطیف باشد همراه آب از خریطه بیرون آید و آنچه کثیف
بود در خریطه بماند پس در کاسه چینی کنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف
را بآهستگی بریزند و ته کاسه را بکاغذ گرفته در آفتاب بگذارند تا خشک شود پس
بار دیگر صلابه کرده بحجر بگذرانند و نگاه دارند و صحیح غیر این بحجری را بسمی او شسته نبود
بشوید قدر شربت از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح کثیرا و اصل
سوخته بود او و عین حصص و در غیر آن دم الاخوین شیشقت عربی
ایستون یونانی افیون تون اثر افنیه سریانی شوتیه و هیشود فارسی
شوه هندی و آن گیاهیست معروف شبیه بحبر از یانه و اهل تجربه تعریف نموده اند
که برگ او از رازیانه و پست تر و بعضی از اطباء منتقب بیکدیگر میشوند و قوتش تا
سال باقیست و بهترین آن تازه و خوشبو و شکفته آنست گرم در دوم گرم و
اول و در آن خشک محلل و منضج و مفتح سده و ملطف و با تریاقیت و مسکن
درد و جامع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده
و جگر و بیشتر در مسکنات بکار برند و ضماد آن جهت نفخ و فساد طعمه و اجرای
حاره و در سفیده و معده و امراض الصاف نافع حجر والسقیه مخصوص
و تخم شبت بگویند گرم و خشک تر دوم در اعماق مذکوره قوی تر او در شیر اسم
بمعده نفع رساند و بیشتر مفید است و خوش بوی شود و صلابت کم بر و بیر
تا شبت و سعوط شود آید قدر شربت تا هفت درم و از تخم او تا سه درم مضر گرم مضر
محرور و متعفن و مسخن و کثرت آن مضعف دماغ و باصره و باه و مخفف منی
مصلح آب لیمو و تخم کاسنی و آب غوره و در سیاه و در غیر نون فرنفل و دارچینی
و عسل بدل بخم آن تخم رازیانه شجرة الحمرة عربی آزاد درخت فارسی و آن

درختیست عظیم ثمر او شبیه بخرو و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور و در آخر بهار برسد
و مدت آورد درخت میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شکوفه دارد و اندک طولانی و تیغ
و خزان نمیکند و اهل هندان را الکاین نامند و بعضی راطن الست که بهندی نیب
گویند و این مختص تیغ هم است زیرا که نیب در غیر هند دیده نشده و از او درخت
در جمیع ممالک بسیار است و گلش سپید بنفش کم رنگ در غایت خوشبوی است گل آن
در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک نزد بعضی در دوم خشک و برگ آن را تریاق
گفته اند پوست او تفتیح سده کند و اعصاب را قوت دهد و چون با برگ او
موی را بشویند سیاه و دراز گرداند و چون بعسل بسرشند گرم بیاشامند تفتیح
را بگشاید و اگر بهم چنان بسرشند ضماد نمایند جرب و حکه و خارش اعضا و
مع جوش ... النقعة ... **جبل** ... دراز گردن موی برگ ... **شعیر** عربی **اردو**
... ترکی **جو** فارسی و آن از حبوب معروف است بهترین او سفید بالیده
تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار ... در اول سرد و خشک ... قلیل الغذا
و با قوت جالیه و قابضه و مجفف ... و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی
و مصلح ... و آب کشک جو سرد و تر است ... صفراوی ... موی را
نفع دهد و چون با تخم ... و بادیان ... پوست ...
... و سوداوی را ... و چون ...
الملک و پوست ...
الجنب را سود دارد و ... مفاصل را فایده مند باشد و ضماد
او با سرکه جهت کلف و خراز نافع **مضر** ... لاغری و ... آب کشک
جو مرخی معده و ... بارده و ... **مصلح** روغن ...
کشک جو کلفقند **شعیر** عربی **ساج** و **قیل** ترکی **مو** ... **بال** هندی ...

جو

موی سیاه کننده

از تجارب اصلاطون از تحریق آن مسلوق سعوط لغایت باس و خواص موی بعض
حیوانات در طب و قرآن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است و
چون موی آدمی را بسوزند و برکرده بر گزیدگی سگ و دیوانه بندند نفع دهد و چون موی
سوخته را با روغن ... بر سر ... باشند ... آید و چون بعسل سرشته بر قلاع کودکان
مالند قلاع را دفع کند و چون ... نطوخ کنند جرب و حکه را سود دارد
و با ... و سفید آب و گل ارمنی جهت قرحه بول مجرب و بخور آن
اختناق رحم و وضع ... و ... هوام و ... آن جهت سیلان رحم
و تجفیف رطوبات ... نافع **شقایق** عربی **کندبی** ... **کابو خجلی** ...
... **کاکول** هندی ... آن ...
...
... سیاه ...
در زیر اشجار و ...
باقی میماند و در اول گرم و در دوم تر ...
...
آن ... **مضر** ... **مصلح** عسل **جبل** و در تقویت
باه حب صنوبر و بوزیدان **شقایق النعمان** عربی **لاله** فارسی و آن نباتیست
شبیه بنبات خشخاش ... وجه تسمیه نعمان آنکه نعمان
بن منذر در خورنق ...
مثل خشخاش ...
جاذب ...
... بسیار ...

لاله

وچون الطس را در چشم کنند بیاض را ببرد و باصره را قوت دهد و منع نزول آب کند و چون در
چشم اطفال کنند حدقه ایشان را سیاه گرداند و چون هر روز یکدرم از تخم آن با آب
سرد میل نمایند بهق و برص ابیض را سود مند آید و مجرب است قدر شربت از تخم او
یکدرم مضر یکدرم از قشر او با شراب مورث جنون مصلح شیره تازه شلجم و
شلغم
لغت عربی عنقلی و سنقیلی یونانی رابون سریانی شلم و بوغاد و شلغم
فارسی شلغم مشهور و آن بری و بستانی میباشد و بری او قسم است یکی اشاخ
های نباتش دراز و برگش بعرض انگشت و بیخش برنگ مثل بیخ اسپناج و غیر
ماکول و تخمش سیاه و مغز او سفید و منبت او مزارع است و دیگر برا منبتش
دشت های نمناک و شوره بیک آبها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و
برگش شبیه ببرگ بستانی و بری آن در او سط دویم گرم و در اول تر و بستانی
آن در اول دویم گرم و در آخر اول تر غذای بسیار دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند
و اشتها آورد و بزر اللفت که بفارسی تخم شلغم است گرم در اول سیوم و تر در اول
تقویت باه کند خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشهی و باتریاقیه است
قدر شربت از تخم او تا دو درم مضر بطی الهضم و نفاخ و تخم او مولد ریاح و
مصدع محرورین مصلح زیره و شیرینیها و در تخم سکنجبین و ترشیها و گلقند
شمع عربی قیروس یونانی موم فارسی میلن هندی و آن جرم خانه زنبور
عسل است که عسل را در آن جمع می کنند زرد و سرخ او را ببکر که ناختن دو در
آب سرد زنجفتن و آونجفتن در مهتاب سفید میکنند و این بهتر است در اول
دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال میماند محلل و منضج و ملین
اعصاب و موافق جراحات و مصلح او و مرهم و حافظ آنها و خوردن او زن ده
خرنوب زیاده از آن قدر روا نباشد زیره در بره که با اخبار موافق و با روغن با خصوص

روغن کنجد حل نموده جهت قروح باطنی و سحج و جذب سموم مجرب و چون در روغن بنفشه
مدام حل کرده لطوخ کنند خشونت و سخونت سینه را ببرد و شیر بسته بگشاید
و بخور او جهت رفع عفونت هوای و وبا و بخور او نافع صاحبان تب و
رایحه او جهت منع بدبوی باطنی و ازدیت بوی مرد ار و حقنه او با روغن گل سرخ
جهت سحج نطابت نافع قدر شربت تا نیم درم مضر رافع استعداد و مسدد و مضر
معده مصلح نان و عسل مل او با قلا شیخ عربی سفید مهره فارسی سنگ ..
و آن نوعی از حلزون بزرگ غلیظ الاوسط است و کاغذ با آن مهره میکنند و
حلزون نوعی کوچک او ست جلا جری او سرد و خشک در دویم بهترین بهاره
سفید املس او چون بسوزند و بشویند و در چشم کنند بیاض را ببرد و
رطوبت چشم کند و باصره را قوت دهد و همچنین الکحال سوخته آن با عسل
جهت رفع آثار قروح چشم و طلا او جهت جرب متقرح و بهق و جلای دندان و با
سرکه جهت قطع رعاف نافع و کوشت او در دویم سرد و تر مولد بلغم و قاطع
تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهت
تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزنده
مضر شیکران عربی شوکران و سقوقیون و قوقیون یونانی رسینه بالکیه
سریانی تغفت فارسی و آن نباتیست با ازدحت و ساقش پر گره مثل
ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه بشکل
شبت و بدبو و شعبه های بیخ او کوچک و جوف دار و تخمش مثل نانخواه
مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور بیخ تغفت است و از طلا و تغفت نیز
جنس و در چهارم سرد و در سیوم خشک با تخدیر و مسکر و مسموم و طلاء عصاره او
جهت باد سرخ و نمله و او جامع حاره و ضماد تخم و برگ او رافع احتلام و ورم انثیین

ودافع فربه شدن پستان زنان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهال است
وضماد آن بر عانه و بر هر عضوی که خواهند موی نروید مانع آن و نیز قضیب مضعف باه
است قدر شربت نیم دانگ مضر بدو و ورم قیفال بقوت سمینه یا پرده نزول الماء عقل
واحداث تشنج و خناق و غیر آن مصلح قی کردن و شراب صرف خورانیدن
مل بذر البنج شیطرج و مسواک الراعی و خینوفس و فاعوشن و خامه
عربی لیناون و لیفعدنون یونانی شیتره و بیخ بزرده فارسی جترک
جینه هندی و آن بیخ نباتیست سرخ و بسیار زند و باریک و برگش شبیه
ببرگ رشاد و در اوایل سردی هوا خشک شده هیزم دو متصل بیخ او نیک
می‌ماند و در تابستان از شاخهای او گل ریزه بر برگ سفید ظاهر می‌شود و تخمش لذ
خشخاش ابیض لیکن لغایت ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و قسمی از او بهار و قوت بیخ یکسال
می‌ماند و در آخر سیوم گرم و خشک جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و مستعمل او
با شیر و شکر مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین چون بکوبند با سرکه
بسرشته طلا کنند جرب و بهق را نفع دهد و بقوباء را دفع کند و سیر بکلاه نیز و عرق
النسا و وجع المفاصل را سود مند آید و چون از آن خورد پیدا و نیز سهر و د[illegible]
را ساکن گرداند قدر شربت یک درم مضر ریه مصلح صمغ عربی و مصطکی مل
در علل سپرز مرجان و در غیر آن زرنباد و فوه عربی سادریقون یونانی
برشیان ترکی و ورمنه فارسی و آن نباتیست که بکثرت خودروست و قلیل و بادرنگ
حلوت و شبیه به فسنتین رومی و از اقسام بسیار است جبلی قوی تر و بهتر
و هر چه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و خیال ان است که گیتر
است شبیه از منه مانند و هر چه مایل بزردی و برگ او رطوبت چسبنده و گلش سرخ
است شبیه جبلی است و عریض الورق و گلش سرخ است شبیه خراسانی است

ترکی

ترکی نامند و درمنه ترکی تخم اشنان است و خلیسرک نامند و آن تخمیست معروف
جدا و اقسام شیح را مستعمل گل آنست و در سیوم گرم و خشک قاطع بلغم و مفتح سده و
مدر فضلات چون تخم او را مثقال از او کوفته بجهة شیر تازه خورند کرمهای دراز و حب القرع
را بکشاید و چون بسوزند و بروغن بادام طلا کنند داء الحیه و داء الثعلب را نافع بود
قدر شربت یک درم مضر معده و عصب و مصلح مصلحش مصطکی و نرگس مل
بوزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل دانسته اند شلیم و زوان عربی
گندم دیوانه فارسی و آن دانه ایست از جو باریک تر و کوچک تر و مایل
بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و بهترین آن
فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد و در اول گرم و خشک و خشکی آن زیاده از گرمی
ملطف و محلل و جالی اعضا که شلیم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و
ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و با شراب جهة وجع ورک و با
سرکه پخته و بار بسته سر شته جهة قوبا و سعفه و جرب متقرح نافع و با بقیه
تخم ترب محلل صلابات و با عسل جهة نوتس و با زرنیخ و سعتر و کمون مع
داء الفیل و جراحات و اورام و طلای روغن او منوم و کرم نیز و روغن گندم
مضر مخدر و موجب سدر و منفعه آواز مصلح شیر و روغن و قی کردن و در نوبت
جامضه خوردن مل خند قوقی شیرخشت عربی و شیرخشک فارسی شیرخشت
و آن صمغیست که از کره های درختی که آنرا بزبان دیهات خراسان هراست
گنیر و درخت دیگری که کیر و مانند بر می آید و منعقد میگردد و از مثل شبنم مانند
ترنجبین خیست و آن درخت بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب او
خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصاهای سازند و کمانها
و قیمتی است و خشت بلغت اصل آن قوام بمعنی صمغ است و بعد از آن

گندم دیوانه
در ماسیل

وترکیب کنبره و یا کبیره بدان و حذف کاف از اول کنبره و لبیره و اسقاط
واو از اول او خرنت و آخر کنبره و باکبیره برای تخفیف شیر خرنت و بشر خرنت
کرده‌اند و بعضی آن را بفارسی شیر خشک نامند یعنی لبن منجمد و مجفف بهترین او سفید
و شیرین و حبه‌های بزرگ است و چون در دهان گذارند زود کام و زبان را بسیار
اثر کند و مغشوش مصنوع او از آرد جو و شکر را این صفت نیست در اول
گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و در اسهال صفرا اقوی از ترنجبین است
قدر شربت بیست مثقال مضر مولد قراقر معده مصلح روغن بادام و ازیانه
بدل مثل او ترنجبین حرف الصاد صابون عربی سقونیا یونانی صابون
مشهور و او از مخترعات هرمس است و معروف است که از قلی و آهک و
روغن زیتون یا روغن دنبه یا روغن کنجد یا روغن خردل ترکیب میدهند چنانکه
در مطولات مذکور است و بهترین همه آن است که از روغن زیتون ساخته
باشند و او در آخر سیوم گرم و خشک مقطع و معفن [illegible] کامل و مفتح و ملین
اورام و محلل و مخرج جنین [redacted] و مدر حیض و در بعض امور مجرب است
و چون شیاف ساخته بردارند قولنج بگشاید و چون در میان خرقه صوف
ببندند و بآب ترکرده بمالند خنازیر و قوبا را زایل گرداند و چون [illegible]
و در حمام بمالند حکه و جرب را نفع دهد و چون [illegible] سوده آمیخته بر [illegible]
طلا کنند سودمند آید مضر شربت او مثقال او تا چهار درم کشنده و مجراحت امعا
و احشا مصلح مداوای [illegible] و آب گرم و روغن کنجد و شوربای مرغ و روغن
بادام کنند صبر و صبار اعرابی فیقرا و الیا یونانی الوی سریانی مازوا ترکی صبر
فارسی ایلیا و الوا و بلوا و بول سیاه و سقطری و مسنبر هندی و آن
عصاره نباتی است که هندی کیکنوار نامند و بعضی غیر آن دانسته‌اند و او

باشد بهترین سقوطری است که از جزیره سقوطرا آرند و آن رنگ مایل بسرخی
و زود شکن و براق و خوشبوی باشد و بهتر آنکه از هفت سال بلکه از چهار سال کهنه
باشد و آنچه تیره و سیاه و بدبو و خشنده باشد استعمال او جایز نیست در دوم
گرم و در سیوم خشک تنقیه معده کند و بادها را بشکند و صفرا و بلغم براند و سده
بگشاید و جرب و خارش و شوری چشم را زایل کند و باصره را قوت دهد و
چون بآب کنند ناسور و جرب و [illegible] ضماد کنند زود جراحت را خشک سازد و چون نا
شسته باشد اسهال بیشتر کند و چون بشویند معتدل کند قوتش نقصان پذیرد و از
طبیعت دور باشد [illegible] قدر شربت تا یک مثقال مضر امعا و معده و جگر
ضعیف و مقعد و آنها را او مورث اسهال و [illegible] مصلح در امعا کثیرا و در
جگر کتا [illegible] و مصطکی و در مقعد مقل بدل در اورام و جراحات وزن آن
حضض و در اسهال هموزن او [illegible] سقمونیا صدف عربی [illegible]
فارسی سیپ هندی [illegible] مطلق [illegible] مروارید است [illegible] و خشک
در دوم و سوخته او [illegible] و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نفث
الدم و جهت [illegible] و جلای دندان نافع و چون بسوزند و با آب اکلیل
الملک [illegible] ضماد کنند وجع المفاصل را مفید آید و چون [illegible]
[illegible] نافع بود و چون در آب کشنیز تر حل کرده بر پیشانی طلا کنند رعاف
را منع کند و چون [illegible] ساخته بردارند حیض [illegible] بگشاید و بخور او جهت
[illegible] و طلای او با سپیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و [illegible]
[illegible] و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و [illegible]
نافع و چون صدف را نرم ساییده با سرکه [illegible] طلا کنند رفع صداع [illegible]
ترطیب میکند قدر شربت تا یک درم مضر مثانه مصلح عسل بدل [illegible] کاو و کوج سوخته

ودوم صعتر عربی صعتروس و اوریغانس یونانی کل کلیک ترکی البش و اوشنا
ورزوشه و کاکوته فارسی ساتر هندی و آن برگ گیاهی است و انواع میباشد
بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ آن باعدد و برگ بری
بعضی مدور و بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و اکثر
رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و آنکه سفید شود بعضی و دوم مشهوری الحور
است و صعتر ستوار نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند و خوشبو
و گل همه کبود بهترین آن برگ کوچک تازه عربی است و دراز برگ آن بهتر از
مدور برگ است و در آخر دوم گرم و خشک گرمی و خشکی جبلی آن زیاده چون طبیخ آن را
با سکنجبین خورند صلابت سپرز را نفع دهد و بول براند و حیض بگشاید و حیات
و حب القرع را بکشد و بادها را بشکند و تاریکی چشم و شب کوری ببرد و معده و امعا را
از اخلاط غلیظ پاک گرداند قدر شربت تا سه درم و در مطبوخ تا پنج مثقال مضر ریه
و مصلح محرورین مصلح انیسون و سرکه بدل فودنج صمغ عربی قوتیمون یونانی
قاموز سریانی کندر و علم فارسی کوند هندی و آن رطوبتیست که از تنه بعضی
درخت تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ بعضی نباتات در طی آن
نباتات مذکور شده و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان
حاصل میگردد و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف و براق که چون در آب
اندازند زود بگدازد و چیزی از آن نماند و اخراج نفث سرخ گرم را نفع دهد
و آواز را صاف گرداند و خشونت حلق و سینه را ببرد و حدت ادویه حاره
را دفع کند قدر شربت تا دو مثقال مضر سپرز مصلح کتیرا بدل صمغ بادام و حب
الآس صندل عربی حلو سطقافیل یونانی صاندلیس سریانی سندل فارسی
چندن هندی درختیست و تقدر گرگان و ثمر آن شبیه بخوشه حبة الخضرا و چوب

چوب او

چوب او تا شصت سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید را اجلا
چندن و زرد را ملاگیر نامند و در اول سرد و در سیوم خشک در دوم مفرح و مقوی
معده و ارواح و قابض و با قوت تریاقیه و سدد خفقان گرم را نفع رساند
و نقرس و وجع المفاصل را دفع کند و دل و دماغ را قوت دهد و سرخ را بزبان
هندی رکت چندن گویند و در دوم سرد و در سیوم خشک در افعال مذکوره از
تفریح و غیر آن بشرط ضعیف‌تر و ملاگیر اقوی‌تر از سفید و زرد و اورام گرم را تحلیل
دهد و طبیعت را قبض کند قدر شربت در هر قسم یک مثقال مضر باه و قاطع
آن و مخفر صوت مصلح عسل و نبات بدل هر دو سفید و زرد نصف آن کافور
و در سرخ مثل آن فوفل صوف عربی تو یونانی ترکی پشم فارسی سیاه آن گرم
تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم‌تر و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین
آن نرم و خالص آنست سرخ آن جنبه سرکا بله عدس و کلاه و سرخ آن در شراب
نرم کرده جنبه دفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کاه
نرم او جنبه دفع سرمه و نزلات رقیقه و درد سینه مفید و با روغن گل سرخ محلل
اورام و بر یاق زخم‌های سگ دیوانه و تو شیدن جاهای فشمن مسمن و مجفف
بدن و موثر جماع بشرط و نرمی او جنبه صاحب نقرس نافع و چون پشم را
بسوزند و ضماد کرده بر جراحت ها بنشیند جراحت را در هم آورد و مجرق نفعول
و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است حرف الضاد ضان عربی التغی
قوین ترکی گوسفند ماده و میش فارسی میر هندی گوشت او را گرم تر
از گوسفند نر بود و غذا بهتر دهد گوشت میش از گوشت میش نیز باشد و لحم
کبش جبلی را بفارسی قوچ کوهی نامند و قوچ هر شبان گوسفند تقدانی بود و
ذبح نفتم هنوز و کبد الضان که بعربی جگر میش گویند چون بریان کرده بمثل

صندل

مبش

فرمایند طبیعت را قبض کند و مراره الضان که بپارسی زهره میش گویند سعال مزمن
را نفع رساند و مراره کبش اهلی چون با قدری عسل در گوش چکانند و نفع گرانی گوش را
کوا دسردی بحو نفع دهد و مراره کبش جبلی با عجره را جلا دهد و سبل را نفع رساند
و لبن الضان که بپارسی شیر میش گویند نفث الدم و سل را نافع بود و باه
برانگیزاند مضر در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهت آنکه کثرت تولد
خون جائز نیست و طبع او مورث طلاوت و نسیان مصلح سرکه و الکامه لطیف
و رافع ثقل او است ضبع عربی قسطور یونانی جوبانا سریانی دیلتو ترکی کفتار فارسی
جرکه و ترشس هندی و او حیوانی است مانند گرگ گوشت او در آخر درجه دوم گرم و در
اول خشک هر که وسواس داشته باشد چون گوشت او میل نماید نفع تمام یابد
و هر که دندانس با خود دارد و چون بر سگ بگذرد سگ بانگ نکند و هر که زهره
او را در چشم کشد باصره را قوت دهد و تاریکی چشم را زایل کرده و هر که
نقرس یا عرق النسا یا وجع الورک یا وجع المفاصل داشته باشد چون درد
طلب [illegible] شود سعو شده آید و هر زنیکه حامله باشد چون پوست [illegible] را
[redacted] هندی بچه او را [illegible] و بگذارد و که از [illegible] او بر [illegible] هر [illegible] که موی
او را سوخته با روغن زیت حل کنند و بر موی سر مالند [illegible] را
فرو نشاند علت [illegible] [redacted] را سوخته بر
در خود مالد علت [illegible] حدا کند مضر [illegible] مصلح عسل ضب عربی
سوسمار فارسی گوه هندی و آن حیوانی است کوچک از کرم و ماهی [illegible]
و [illegible] او [illegible] آن [illegible] کوتاه و [redacted] در [illegible] بسر و [illegible]
آن [illegible] است در سموم گرم و خشک [illegible] در اول و [illegible]
در صورت کیفیت گوشت او مقوی باه و چون [illegible] بر [illegible] طلا کنند

نفع تمام دهد و چون نرم سوده در چشم کشند بیاض را ببرد و لسعه [illegible] شق کرده او
جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی است و طلا [redacted] آن
مورث [illegible] عضو [illegible] نافع کند صاحب آن مسالم [illegible] و مالیدن پیه
او بر تقطیر [illegible] تقویت باه مجرب است مضر خوردن گوشت او مضر محرورین
مصلح بقول باردة و یا به سرکه طبخ نمودن ضبع عربی پستان حیوان فارسی
جوجی جاندیک هندی و آن عضوی است معروف و بهترین آن پستانهای
حیوان پستان فربه و بهترین آن گوسفند جوان فربه بود طبیعت آن سرد و خشک
تا الذت بسبب عصابیت جوهر خود دهد و بطوبت بسیار چون نیک منهضم شود
صالح الغذا او کر منهضم نشود مولد خلط خام بلغمی است و باید که با داروهای گرم
خورند با زعفران معده سنگین شود و چون بروغن بریان کرده خورند غذا را بقبول آن
و شیر الشان کند و جهت رفع خمار [illegible] در معده او بشراب با اخلاط حاده
صفراوی با حریف موجود باشند نافع است مضر مبرودین و مرطوبین مصلح افاویه
و مصطکی و قولنجان و بریان نمودن آنست جهت محرورین محتاج اصلاح نیست
ضفدع عربی تقره و قرباغه ترکی قورباغ و غوک و مکل فارسی مینڈک هندی
و آن حیوانی است معروف و سه قسم می باشد بری و نهری و بحری و از
مطلق او نهری مراد است و بری او از سموم قتاله و مجموع آن در سموم سرد
و در اول خشک ضماد شق کرده او جاذب پیکان و امثال آن و جاذب سموم
گزندگان و چون بپزند و خاکستر او بر موضعی پاشند که خون از وی روان
باشد خون باز ایستد و چون خون او بر بیضه موضعه و قرحه نوشادر [illegible]
موی را کنده باشد [redacted] طلا کنند و [illegible] و طلا پیه او مانع رستن موی
آن [illegible] و قاطع [illegible] است با الی و [illegible] و چون خاکستر خون سوخته او

و ورم سپرز و صداع را دفع کند مضر خوردن اقسام آن مورث استسقا و لاغر کننده است
بدن و مضر ورم احشا و درد دل مصلح آن فرو بردن آن با آب و نمک و آب لیمو مطبوخ
با ملح و بحمام رفتن و سکنجبین نوشیدن بعد از هضم آن و از جنس حرف الطاء الحطی
طاوس و فارسی مور هندی و آن طائریست معروف خوش رنگ الوان مختلفه و از
دم آن بسیار بلند و چتری چون بردارد و بلند کننده آواز آن شبیه باواز گربه
و ماده آن در سالی تخم کند دو جوجه او تا سه سال کامل نمی‌شود گوشت او در آخر
دوم گرم و خشک چون لحم آن میل کند باه را انگیزاند و بسیس ... هضم عمل کند
و چون زهره او با آتش ... طلا کنند گزیدگی جانوران را نفع دهد و چون ...
بالین ضماد کنند ... و چون استخوان او ... سوده ...
طلا کنند سودمند آید و چون طحال ... روز ... معده ... مضر گوشت او
نهایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف مصلح او زیره طباشیر عربی
طباشیر فارسی ... و تباکیر هندی و آن از جوف نی ... هندی بهم
میرسد و گویند چون ... آتش ... طباشیر ...
نیست ... آن ... و بهترین آن سفید ... براق ...
آید و در دوم سرد و در سیوم خشک ...
...
را سودمند آید ... و خصوص ...
و قلاع دهان اطفال ...
نافع ... مضر ... مصلح ...
و عسل و در ... بدل ...
است ... طحلب ...

طحلب ... جوابه و جامنجوکک و ... سوان و ... هندی
و آن سبزیست که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده که آفتاب بر آن نتابد
مانند ... بهم ... اکثر ... قسم میباشد آنچه ...
... طحلب ...
... آنچه ... ماند ...
جزو الضفادع و گویند ... آبهای ایستاده ... بهترین آن آنست
که در آب شیرین ... سرد و تر ... قابضه و قبض ...
زیاده از ... حرارت ... رعاف را دفع کند و چون ... ورم گرم
و نقرس ... وجع المفاصل گرم ... سودمند آید طحال عربی طلاق ... سپرز
فارسی تلی هندی و آن عضویست نرم ... در جانب
چپ زیر قلب ... سودا ...
... معده ...
معده ...
... طحال ...
...
و خلاوت ...
...
... مضر ...
... مصلح ...
بسیار ...
طرانیث ... طراثیث ...

بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مثل برگ پیچیده و نبات
آن بیشتر نخود زارها و زیر درختان میروید و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول
و سفید آن تلخ و غیر ماکول در سوم سرد و خشک بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل
صلابات و تقویه مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر تازه گاو شده
طبخ دهند و تا دو درم نافع است و با شامند جهت استسقا حار معده و کبد نافع است
قدر شربت تا دو درم مضر ریه و مخشن حلق مصلح او ربه شکر و در غیر آن نخود
قطور بدل سد عفص وزن او عفص و وزن آن صمغ و بسباطرخون بدل میورسا
یونانی طرخون سبزی ترخانی فارسی و آن نباتیست معروف و در بلاد ایران
خصوص فارس بسیار از کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و تره و
و جرجیر تره تیزک مانند و با سیاه بیخها با بلی و بیشتر میخورند و سبزی او شاخ
سیاست و نبات اخر نیم ارکم و بیم از قلم شاخ بهم میرسد و در طعم آن حدتی
و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوت است و تخم بری آن مقوی حاره
و تیز نیست باشد بر و تازه بود در سیوم گرم و خشک و با قوت مجفف و محلل
ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و مشفف
رطوبات و خوشبو کننده دهان و مصلح هوای وبائی و طاعون و بعضی میل
داروی اسهال بکار برند بسبب تحذیر که دارد و طعم ادویه تلخ بکشد و مفتح
و مضر محرورین و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مخشن سینه و بطی
الهضم و مصدع و مصلح او سرکه و در تحلیل بحقنه سنجین و در اطعمه
بهم بقیه و غیره کرفس طلق و کوکب الارض و عرق العروس و ...
و فلون فراسطر و نوره فتح ... و کوکب ارعاسیر ... تلک اثر ... و

و مصلح هوای ...

بهوتل فارسی ابهرک هندی و آن سفید نقره مانند و زرد و طلائی و یکان و بیش
و مغبر میباشد و بهترین او یکانه است که صفایح بسیار رقیق جدا شود و براق
و صفاقی رنگ نباشد و در دوم سرد و در سیوم خشک و در اول سرد و در دوم
خشک نیز گفته اند چون نیم مثقال از محلول او میل کنند طبیعت را قبض کند و خون
ببندد و شکسته کرده و مثانه نیز را اند و چون سه ب آن الحل طلا کنند ورم بدمین
و ورم خلف اوبین را نفع دهد و طلق را خیال حل کنند که سنگ بتره جنید و در خرابط
کرباس در بسته کرده در آب بکم ادرار ندد و با هستگی بجنبانند تا حل شود بس در آفتاب
خشک سازند و گفته اند و گفته اند چون طلق را نیم ریزه و در خرابطه کرباس کرده مانند
حل شود قدر شربت تا نیم مثقال مضر سینه و کرده مصلح کثیرا و تخم کرفس و ...
با عسل و رافع التهاب است تا عضاد با طبع شهوه عربی ابو ورنه مصری بهو قر قور
فارسی و آن هم غیبت کوهی کوچکتر از کبک و در رنگ شبیه بدان ... با بلقی سیاه
با سفیدی و دراری گفته و غیبت ثقلی کبک و کردی و منقار آن سرخ بهترین آن
فربه جوان قریب بمعموره است که در زمان خریف بگیرند طبیعت او باعتدال نزدیک
گوشت او غذای صالح دهد و سلسله بندد و با ضعف الاحشاء العاشق
نفع بود و در جمیع افعال و خواص مانند کبک است طین حکمت عربی گل حکمت فارسی
و صفت آن ... گرفته گویند یک من گاو و نیم من نمک بلب و در آب کردانند صالح است
بحاله حل شود و ... کنند و چهار من گل زرد پاک کوفته و بیخته و چهار من موی بز
آدمی که تقراض کرده باشند و مثل سرگین اسب بیخته اضافه نمایند و خوب
خوب بمالند ... نیم برشته شود پس گلوله ساخته بگذارند تا خشک شود و برگاه
بخواهند بکوبند ... بیخته در آب صافی خمیر کرده بکار می برند بعضی ... و شیره و
خمیر جهت دفع ضرر آتش و صدمات میمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت

قبض لغه و چون ... بیدار
... سنگ
قرقور
گل حکمت

استخوان و عصب موثر است طین مختوم عربی گل مختوم فارسی و آن گلیست سرخ رنگ
لعابیت املس که از جزیره ملیون بحر مغرب خیزد و مردم قدیم رنگ از تل خاک الحکاک نقل
به بقعه راهبی می نمودند و بعد از سرشتن قرصها می ساختند و صورت راهبی در آن نقش
میکردند و از این جهت آنرا طین الراهب نیز گویند و جالینوس و دیسقوریدوس را
اعتقاد آنکه خاکیست که خون بز سرشته و بعضی از احاطه در آن جزیره مذکوره موجود نیست
و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در
بوی شبیه بسبت و گویا بحریک الوده باشد و بر زبان چسبد و بانشیدن او قطع ساعت
قطع خون زخم تازه کند و گرم و سرد و خشک و بقول شیخ الرئیس معتدل و در گرمی
و سردی چون بشیر تازه حل کنند و دفع حرارت زهرهای کشنده کند و چون با شیره جوز
یا شربت انجبار خورند نفث الدم و سحج و دوسنطاریای کبدی و معوی را سود
مند آید و در اول دو داغ را قوت دهد قدر شربت یک مثقال و تا دو درم نیز گفته اند مضر
ریه و طحال مصلح عسل و در طحال کثیرا بدل گل داغستانی و در امور دیگر هم تو سزا ازان
و بعد از این طین ارمنی و در الملکیه طین مغره طین ارمنی عربی جیلاطیمون یونانی
ضماد در بنیابا نسریانی گل ارمنی فارسی و آن گلیست سرخ تیره جگری رنگ مایل بزردی و اندک
چربی و غروبت که بر زبان بچسبد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان
دار ارمن آورند و گویند در زمین ارمن وقتی وبای عظیم افتاد و هر چند کس معین
مانده بود باقی تلف شدند چون این گل را اندک اندک خوردند فایده عظیم یافتند
بهترین آن املس حرف خالص صافی از سنگریزه و ریگ و چسبنده بزبان
و طلایی رنگ است سرد در اول و خشک در دوم قابض و مغری و مقوی قلب چون
با شربت انجبار میل کنند خون را ببندد و طاعون را نفع دهد و ضربه و ضیق النفس را
سود مند آید و ریش را خشک گرداند و تبهای وبایی را نافع بود قدر شربت تا مثقال

درم

درم مضر طحال مصلح مصطکی و گلاب بدل طین مغره یا طین مجاری طین قبرسی
عربی گل قبرسی فارسی و آن گلیست سرخ چسبنده خوشبو که بزبان بچسبد و چون
بشکنند اندرون آن در کمال نازکی سفید بود و چون بدست مالند دست را رنگین کند
سرد و خشک در اول و با قوت قابضه معتدل چون با گلاب و روغن گل طلا کنند
تشنگی اعضا را مفید بود و چون دو درم از وی ناشتا خورند رغبت نماید سحج و نفث الدم
را دفع کند و دوسنطاریای کبدی و معوی را سودمند آید و چون بگدازند آن با آب سرد
بیاشامند جهت رفع حرارت باطنی و تسمیم اعضا نافع و در جمیع افعال قائم
مقام طین مختوم است قدر شربت تا یکدرم بدل طین مختوم طین الفارسی
عربی گل سرشوی و گل شیرازی فارسی و آن گلیست سفید مایل بزردی و خوشبو
و بعضی طین حرو اصفهان و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته
اند طبیعت آن سرد و خشک در اول جالی جلا و دافع حرارت و در افعال قریب بگل ارمنی
است و ناشتا میدن او بقدر مثقال جهت دیدن نافع و چون با آب کشفیز تر با
لعاب اسپغول طلا کنند ورمهای و موی سر را سودمند آید قدر شربت تا دو مثقال مضر
مثانه مصلح آب سرطان بدل گل ارمنی حرف الظاء ظلف عربی اجلی طیبی
ترکی ناخن و نافه فارسی سم و کر مشهور و هندی و آن جسمی الا صلب
عقره که برکف دست و پای حیوانات روییده و شکافته میباشد و ظلف
المعز که بفارسی سم بز بود سرد و خشک است چون بسوزند و با سرکه طلا کنند داء
الثعلب و درد اصبع را دفع کند و چون با شراب سرشته بر گزیدگی جانوران بندند سود
مند آید و چون با عسل و قاب نوره ضماد کنند نقرس و وجع المفاصل را سود
باشد و ظلف التیس که بفارسی سم بز گویند طبیعتش الطبیعت ظلف المعز نزدیک
است چون بسوزند و با عسل سرشته بندند علت البول فی الفراش را دفع کند و چون

بول الاطفال و عسل سرشته بر شکم ضماد کنند قوتش بلغم و ریح را یک بار اید و چون در خانه دود
کنند مار بگریزد و حرف العین عاقرقرحا عربی قوبودن یونانی بری شرون سریانی
اکرکره هندی و آن بیخ طرخون جبلی است که در دمشق عود القرح نامند و نیز بعضی
بیخ طرخون رومی است بهترین آن تیز و محرق و فربه و غلیظ و اندرون سفید و
زبان را بغایت بسوزاند و قوتش تا هفت سال می ماند در آخر سیوم گرم و خشک
مفتح و محلل چون بلو بند و با عسل سرشته مالش کنند صرع را نفع بود و جماع برانگیزاند
و فالج را سودمند آید و بلغم را تلطیف و دفع کند و استرخاء زبان را سودمند آید
و چون بسرکه عاقرقرحا را در ولاد جوشانیده باشند و صباح صاف کرده مضمضه
کنند درد دندان را ساکن کند و اند قدر شربت تا یک درم مضر ریه مصلح عسل و کتیرا
بدل دار فلفل یا سونیز عبهر و نرجس عربی نرگس فارسی و مشهور و آن لطیف
بسیار خوشبو و دوم نوع سیاه شکلی را قدحی بود دوم مضاعف مانند قدحی و در میان
آن شکل قدحی و پیاله کوچکی زعفرانی رنگ و اطراف شش چند برگهای سفید
بود و نیز مضاعف را برگها زیاده و با الوان دیگر سرخی باشد مانند بنفشه و بهترین
آن مضاعف بود در سیوم گرم و خشک و نیز گفته اند در دوم گرم و در اول خشک و تخم آن [illegible]
در دوم و تر در اول بوییدن آن جهت صداع بارد و گشودن سده دماغ نافع و
تخم او جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و قوتش تا سه سال بماند و بقدر نیم
مثقال محرک باه [illegible] و بعضی گفته اند که [illegible] نرگس گویند شربت مطبوخ
او بغایت مقی خصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج
مشیمه در معده جمع باشد قدر شربت یک مثقال و از تخم نیم مثقال مضر بوییدن
آن مضر محرورین و مصدع ایشان مصلح بنفشه و کافور عدس عربی [illegible] و
رانک و مرجومک و مرجمک فارسی مسور هندی و آن از حبوب ماکوله و مشهور

الس

است و دو نوع می باشد بری و بستانی بری آن کوچک تر مایل بسیاهی و سرخ و بستانی آن
بهتر و بزرگ تر و در نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی [illegible]
دانه و در بنگاله اکری نامند [illegible]
می برند بهترین آن سفید بستانی است بزرگ دانه که در طبخ زود بگدازد و آب
را سیاه بکند و قوتش تا یک سال باقی است و در حرارت مایل باعتدال و در گرم
و پوست آن گرم در اول و آب آن سرد در اول است و مغز آن سرد
در دوم و گویند در اول و خشک است در سیوم و جنس بری غالب و نفع بستانی زیاده
جالی جلد و جرم او قابض و آب مطبوخ او مسهل و چون با سویق [illegible] وجع
مفاصل طلا کنند نفع دهد مضر مداومت خوردنش تاریکی چشم آرد و احداث ریاح
کند و در معده [illegible] مصلح روغن کنجد یا
گاو یا روغن بادام [illegible] نیوماتیس
عراقیه عربی فاخته و ارکر فارسی [illegible] هندی و آن مرغیست [illegible]
رنگ مطوق [illegible] سیاه و قریب بجثه کبوتر صحرائی و قلیل الالفت و حسن
الصوت لحمش گرم و خشک در آخر دوم و بهترین آن جوان فربه است [illegible]
جهت [illegible] فالج و خدر و امراض بارده عصبانی و ریاح غلیظ و لقوه [illegible] نافع و فرو
بردن دل تازه [illegible] خفقان و قطور خون تازه گرم او جهت [illegible]
چشم [illegible] خصوص خون بال آن و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت [illegible]
نفع [illegible] و تعلیق زبل آن بر طفل [illegible] در خواب [illegible]
و گویند آواز او مار بگریزد [illegible] مضر خوردن [illegible]
او [illegible] مصلح [illegible] روغن [illegible]
کنند [illegible] عسل النحل عربی [illegible] یونانی [illegible] سریانی [illegible] شهد

عاقرقرحا

نرگس

سومك و سموک ترکی استخوان فارسی هدی و هاذ هندی در دوم سرد و در اول
خشک و سوخته او در آخر سیوم خشک چون استخوان آدمی را بسوزند و یک درم از وی
با گلاب بسل کنند صرع را سود مند آید و نقرس و وجع المفاصل را نفع دهد و چون
داء الثعلب سرشته بر آن طلا کنند نافع بود و چون یک مثقال خاکستر استخوان شیر
را به پنج مثقال شراب انگور خورند باه برانگیزاند و چون خاکستر استخوان ران گاو را
به شربت الجبار سل نمایند قطع نزف الدم کند و نافع استعمال کرده و چون ۱۰۴
آدمی بال راست بهم در زیر سر خفته نهند بیدار نشود مادام که از زیر سر وی دور
نکنند و چون دندانهای که از جانب چپ است بر بازوی راست ببندند باه
را قوت تمام دهد و قضیب را سخت گرداند و چون دندان خرس را بر کودکان
مصروع ببندند نافع باشد قدر شربت تا یک مثقال عفص عربی مازو فارسی
ماجوپهل هندی درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یک سال بلوط
بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز بی سوراخ نابود و خوش تا یکسال
سرد در دوم و گویند در اول خشک در سیوم و گویند در دوم قابض و حابس حیض
و اسهال و عرق و چون در طبیخ آن نشینند خروج مقعد را نفع دهد و رفع سیلان
رطوبت رحم کند و چون نرم سحق کنند بر کلف طلا کنند چهره و نمله و بواسیر را سودمند آید و چون
موی را با سیکه در مازو را جوشانیده باشند بشویند موی را سیاه گرداند و نفع
جهت قطع رعاف و اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب نافع بود و قطور
آن با آب بقلة الحمقا در گوش خون و چرک جاری از آن باز دارد قدر شربت
یک مثقال مضر سینه و حلق مصلح کثیرا بدل پوست انار و ثمرة الطرفا عقیق
عربی عقیق شنبو و آن سنگیست معروف و معدن آن یمن و کمبات
بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند بهترین سرخ و شفاف بود و گویند سفید

و زنبور نهیف سرد و خشک در دوم و سوخته او لطیف تر است
حلقی آن عالمت و منفخ سده سپرز و جگر و مفتت حصاة و چون بسوزند و باشند
و هر روز نیم مثقال از وی به پنج مثقال شربت سیب رغبت فرمایند ضعف دل
را نفع دهد و خفقان را دفع کند و چون مقداری از وی در بیخ دندان باشند دندان را
محکم گرداند و چون بر عضوی باشند که خون از وی رود خون را ببندد و انگبیری
او باعث هیبت در اطراف چشم و استحاب و عجب است قدر شربت تا نیم درم
مضر گرده مصلح صمغ عربی بدل آن عقرب عربی سقوربیوس یونانی دشتی برو
سریانی خیمه ترکی کژدم فارسی بچهو هندی و آن سیاله و جراره و الوان باشد
الخ و جراره بناله را البند و انواع سیاله و جراره نامند و زرد اون ترین
اقسام سیاه و سبز دار است و بهترین او سیاله است و بهترین
آن بود که نر باشد و علامت نر آنست که ضعیف و لاغر باشد سطر باشد
و ماده بخلاف آن و در آخر سیوم سرد و خشک چون عقرب را بسوزند و سحق
کرده در چشم کشند ضعف باصره را قوت دهد و چون ماده مثانه را بیاشامند
جهت رفع سنگ مثانه و گرده و سر بول بی عدیل بود و طریق سوختن آن است
که شیشه سر را در گل حکمت گیرند و عقرب را در درون آن کنند و شب در تنور
تافته نهاده سر تنور را بپوشند و صباح بیرون آرند قدر شربت از خاکستر تا نیم
درم مضر به مصلح گل ارمنی و تخم کرفس عقاب عربی قراقوش ترکی آله الموه
گیده هندی و آن طایریست معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جمله جوارح
طیور و سباع اطیار است در دوم گرم و خشک لحم آن لیفی صلب
و غلیظ مثل گوشت گاو و خون او مختل و چون زهره او در چشم کشند
را نفع دهد و روشنائی چشم بیفزاید و چون بخور کنند اختناق رحم را مفید است

و دیل او جاذب الکلف و خورش حار و محلل خنازیر است و چون با آب برف کداخته
بخورد نزولات الجنب را نافع بود و پیه وی با زیت کداخته بر نقرس و مفاصل
و اوجاع اندام بمالند مفید بود و طلاء زهره او [illegible] و درد پستان [illegible]
شیر باشد سود مند آید **عقعق** عربی **صقصقان** ترکی **کالنجه و کلاغ علکک**
فارسی **مهوکا** هندی و آن طایریست معروف و از کلاغ ابلق کوچکتر و خورش او [illegible]
گوشت او گرم و خشک در اول درجه الکیفیت و در خواص قریب بغراب
البقع یعنی غراب ابلق است اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین [illegible]
مجبوبی در لفظ خلایق گفته اند و بخور زبل یعنی سرگین آن ربو را سود مند آید
الزیت عربی **روغن زیت** فارسی و عکر ثقل و درد وی چیزی است مطلقا و نزد
اطبا مخصوص به ثقل او [illegible] است و در اکثر امور قوی تر از دهن [illegible] و
در بعضی امور غلیظ تر و کثیف تر از آن و عکر [illegible] راجع بطبع و خواص الزیت
ولیکن غلیظ تر و کثیف تر از آن و مستعمل نیست [illegible] منضج و ملطف
و عکر الزیت گرم و خشک در دوم چون در ظرف مس قریب بطبخ دهند تا غلیظ
گردد مانند عسل در نفع مانند حضض است بلکه بهتر از آن و چون با آب غوره
طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند انرا آسان در قلع کند و چون
بر ورم سپرز طلا کنند سود مند آید و چون در چشم کشند منع نزول آب کند
علق عربی **شلوک** ترکی **زلو و دیوچه** فارسی **جونک** هندی و آن کرمی [illegible]
است بقدر انگشت و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن
بهم میرسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل حجامت نباشند [illegible]
چشم و بن دندان بدل حجامت است در دوم سرد و خشک و سوخته
جالی آثار و مفتت حصاة و قطور او با روغن [illegible] جهت حرقة البول و ورم

میانه مجوف و مسحوق او با صبر [illegible] و العوق او با عسل محلل خنازیر [illegible]
[illegible] او [illegible] زعفران جهت قوی کردن قضیب بغایت موثر و ضماد سوخته
او با سرکه [illegible] جهت منع روییدن موی کنده شده تا باشد مجرب و چون زلو را
[illegible] خون فاسد را بکشد و نفع تمام دهد **علک الروم** عربی **مصطکی**
مشهور و آن صمغ درختی است زیره [illegible] و سفید او را رومی و سیاه را
نبطی گویند درخت او [illegible] و شفاف [illegible] او در لطافت و برگ آن مانند
برگ درخت [illegible] و از آن بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و [illegible]
میانه درخت او [illegible] الرئیس و [illegible] سرد و خشک [illegible]
عصاره [illegible] در قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس [illegible]
[illegible] خشک و [illegible] است و مصطکی در اول دوم گرم
و [illegible] اعضا را سود مند آید و [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] بلغم [illegible] استسقا آورد [illegible] **قدر شربت**
[illegible] **مسیح** [illegible] **بدل** کشند
[illegible] **ملفوف** عربی **فراسیون و برسون** یونانی **فراسیون** [illegible]
[illegible] هندی و آن نباتیست [illegible] و شاخهای بسیار از یک
اصل می روید و مربع و مانند کرنب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت [illegible]
و مایل باستدارة و چین دار با خشونت و تخم و تخمش محیط ساق آن و بعضی را
گلش مایل بزردی و بعضی را بازرقی و [illegible] چون
گل بیفکند و قوت آن تا یکسال می ماند در دوم گرم و در سیوم خشک [illegible]
و سبز رنگ [illegible] سینه و شش را از فضول بلغمی پاک گرداند و ضیق
النفس را سود مند آید و درد پهلو را نفع دهد و خاییدن و بلع کردن آب او

جهت قلاع و درد معده نافع قدر شربت نیم درم وگویند تا سه درم مضر مثانه مجدد به
الشا را و موجب ادرار خون مصلح کثیرا و عسل و سنبل الطیب و در زیانه بول و در ورم
سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح کم وزن او اسارون و در اسهال افسنتین
و افیتمون عنب عربی اوزوم ترکی انگور فارسی داک هندی بهترین او شیرین — انگور
نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است پوست او سرد و خشک در اول و بسیار
بطی الانحدار و مولد ریاح و تخم او هم در دوم سرد و خشک مولد ریاح و مضر معده و ادمان او
سوخته آن جهت جراحات و جلا باصره و رطوبت چشم نافع و طمث [illegible] کم
و تر و تازه غذا است بهترین میوه ها است بغایت مسمن بدن و مبهی و معدل امزجه
غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت افزودن پیه گرده و رفع مواد
سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و باید بعد از چیدن او فی
الفور تناول ننمایند و مابین دو طعام خورده نشود که طعام اول انهضام نیافته باشد
و انگور نارس و غوره و عفص سرد و با قوت قابضه و کثیفه است مضر ریحی
معده رطبه و سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مورث تشنگی و ملین طبع و آب سرد
بعد انگور بغایت مضر او و مورث استسقا مصلح زیره و در زیانه و در سده
و قولنج تخم کرفس و در تشنگی و تلیین طبع آب انار میخوش و سکنجبین و اغذیه
ترش بدل زبیب عنب الثعلب عربی سولان او رحس سریانی قوتیس الرومی
ترکی روباه ترکی روباه توزک و انگورک توره و انگور شغال و سگ انگور فارسی کوه — سگ انگور
و مکوی و کاموئی هندی و آن ثمر درختی است و انواع می باشد از بستانی و بری و جبلی
و برگ غیره ماده می باشد قسم بری او کاکنج و بستانی و قسم جبلی مسمی بکاکنج
منوم است و قسم ماده بری عنب الثعلب مجنن باشد و قسم ماده بستانی عنب
الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است نبات او مابین بسجره

وگیاه

وگیاه و بر شاخ و برگش مایل بسیاهی و عریض تر از برگ ریحان و دانه او سرخ و مایل بسیاهی
و از تخم کوچکتر و مانند کف و شیرینی و از دو جنبه و تخم او سفید تعقد خشخاش و قسم سیاه او
غیر مستعمل است و در دوم سرد و در اول خشک و نزد بعضی در اول سرد و در دوم و مضر دو
ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی چون البس [illegible] برود و ورم گرم ضماد کنند سود مند آید
و چون غرغره کنند درد گلو را نفع دهد و چون عصاره او را در چشم کشند باصره را قوت
دهد و چون زنان بردارند حیض بند شود قدر شربت تا پنج مثقال و در مطبوخات ده مثقال — حیض [illegible]
و از آب او تا بیست مثقال مضر مثانه مصلح عسل بدل کاکنج و نزد بعضی بطاط — عناب
یعنی عفص الراعی عناب عربی جیلان و سیلان فارسی ولایتی بیر هندی و آن
ثمر است معروف درخت او قریب درخت کنار و زیتون در بلندی او برگ آن
از برگ ضخیم و مستطیل تر از برگ کنار و نیکوی آن [illegible] و پوست درخت آن سرخ
و چوب آن نیز سرخ نیم رنگ و خالدار بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او
بهتر از تازه معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوت او تا دو سال
میماند چون [illegible] باشد حدت دم را کم کند و سرفه و ضیق النفس را نفع
دهد و درد گرده و مثانه را سود مند آید و خشونت حلق و سینه را ببرد و حصبه و جدری
را سود دارد و چون عناب را پخته بگذارند و بر نیزه [illegible] مثقال کف زنند
ورم امعا را مفید بود و چون ده مثقال از مغز پخته [illegible] سرد و غلیظ [illegible] اند
طبیعت را محکم کند قدر شربت تا پنجاه عدد مضر اکثار او نفاخ و دیر هضم و ثقیل — عنب
مصلح شکر و مویز و گلاب و در تقلیل منی عسل و دو سه تا بیست عنبر عربی — بدل بستان
انبر یونانی انبره سریانی عنبر مشهور و آن رطوبتی است که مانند موم بیاض و قطر
منجمد میشود و از جزیره های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد بر
ساحل بحر [illegible] و صاف او بر روی آب از بحر [illegible] مجتمع و [illegible] مشغول [illegible]

شماره باشند و آنچه مخلوط بخاک و ریگ است بجهت ثقل در قعر آب می‌نشیند و صفائحی
و سیاه بسیار باشد و او را جیش و غیر آن بجنه نامند و قسمی طبعی است که ماهی آن را
فرو برده قی میکند یا شکم او را دریده برآرند و بهترین او سفید لعبو که اشهب نامند بعد
از آن ازرق که فستقی خوانند بعد از آن اصفر که خشخاشی نامند و ادون ترین آن
سیاه صفائحی و قسم طبعی است در دوم گرم در اول خشک مقوی جمیع ارواح بود و
درد معده سرد و بادهای غلیظ را دفع کند و حل و دماغ را قوت دهد قدر شربت
یک دانگ مضر باعث غلیان خون و رقت آن و تولید بثور در محرورین و گویند
مضر امعاء است و گویند مضر روح طبیعی مصلح کافور و میوه‌های سرد و تر و در امعا
صمغ عربی و در روح طبیعی ادویه بارده مثل طباشیر و کشنیز بدل بوزن او مشک
و زعفران عنکبوت عربی ارانه و ارانیه سریانی اردو مجک ترکی کارتنه فارسی
مکری هندی و آن حیوانیست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک و بلند و انواع
بسیار باشد و هر یک بنامی خاص مانند رتیلا و سبع الذباب و رتیلا و غیر آن و از
مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن
تارها تنیده خانها ساخته می‌ماند همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند
رتیلا و سبع الذباب و مانند آن را گرم دانسته‌اند و اکثر کتابها که بعربی نسج العنکبوت
و بپارسی کلاس خانه گویند چون بر جراحت شمشیر تازه کار دیگذارند خون باز دارد و جراحت
را نگذارد که آماس کند و چون اسپرک تر کرده بر دمامیل نهند دمامیل را بر کرد اند و چون فتیله
ساخته بسیاهی دوات یا سفیده تخم مرغ تر کرده در سوراخ بینی نهند رعاف را سود
مند آید مضر و چون عنکبوت بر عضوی گزیده مالیده شود آبله کند و خارش بطانه و مجروح
کند مصلح مداوای آن مالیدن انبه خام خشک کرده است که بهندی امچور
آن را با آب بر هم سوده بمالند عود الصلیب عربی فاوانیا یونانی کهنایا و کهنیا

سریانی عود الصلیب مشهور و آن بیخ نباتی است که مقدار ذرعی او بر شعبه و قسم بر
او را نبات و شبیه بنبات جزر و بیخ عنصل و بقدر ببری و سطبری انگشت است و چون
بشکنند دو خط صلیبی در جوف او مشاهده کردند او را عود صلیب نامند و قسم
ماده او را بیخ ... ثمرات عدد و شبیه ببلوط و جوف او بی خط صلیبی ...
بری و ... بنفشی مایل بسیاهی و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف بادام و در دانهای او مانند
دانه انار و بسیار سرخ و در وسط دانهای او سیاه مایل به بنفشی و ... و از مطلق او
مراد قسم نر است و قوت آن تا بهفت سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک محلل و مدر
حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت تا لفه و مقوی جگر و کرده و چون در گردن
طفل آویزند از صرع ایمن گردد و اگر صرع داشته باشد نفع دهد قدر شربت یک مثقال
مضر بمعده مصلح کثیرا بدل زراوند مدحرج و در صرع زمرد عود عربی اگر هندی چوب
جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا مراد بچوب درختی است که بهندی
اگر نامند و از جزائر چین و هند و غیره خیزد و اقسام عود بهر یک باسم بلدان منسوب است
مثل سمندوری و هندی و غیر آن بهترین آن است که سیاه و سخت و گران باشد و چون
در آب اندازند در ته نشیند و ... و در وسط رایحه نباشد گرم و خشک در دوم
و گویند در آخر دوم گرم و در سوم خشک چون بخایند ... بکشایند و باد ایشکند و بوی
دهان خوش کند و حشا و اعصاب را قوت دهد و معده را از رطوبت عفن پاک
گرداند و شکم به بندد و ... را سود مند آید قدر شربت تا یک مثقال مضر و سعال
محرورین مصلح سکنجبین و کافور و در سعال صمغ عربی و گلاب بدل در بستن شکم
صندل و در معاجین زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج هر یک ثلث جزء عود البلسان
عربی چوب بلسان فارسی و آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن
گندم رنگ خوشبوی است گرم و خشک در سوم عرق النسا و صرع را سود مند آید

وسده و ضيق النفس را نافع بود و چون بخور كنند نفث رطوبت رحم كند و معين بر حمل بود
و مفتح سده و ضيق دماغ و مسهل صفرا و بلغم و سودا بود و نقرس و وجع المفاصل را سود
دهد و بيخهاي آن فرمني سعود او سنگ گرده را بريزاند و درد پشت را دفع كند و وجع
نقرس را بگشايد و فاد زهر سموم و مقوي معده و جگر بود و در افعال ضعيفتر از
حب ... است **قدر شربت** از نيم درم تا يكدرم **مضر** امعا **مصلح** كتيرا و صمغ عربي **بدل**
نصف آن حب ... نافع و وزن آن اسليخه **حرف النبين غاده** عربي **انميوس سقليموس**
يونانيه **فارسي** بريانا **بابشتان** فارسي **غار** مشهور و آن درختي است كه هزار سال
ميماند و نزد بعضي يونانيان لغايت محترم بوده برگش نوعي شبيه ببرگ زيتون و
قسمي از آن شبيه ببرگ بيد و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقيق و سياه و مغز
تخمش سرخ مايل بزردي و خوشبو و تخم گرم و خشك در آخر دوم طبيخ برگ او مدر حيض
رحم و مثانه و ضماد آن جهت لسع زنبور و با آنكه جو جهت تسكين ورمهاي حاره نافع
و ثمرش را حب الغار است گرم و خشك در سيوم محلل و مدر و ترياق جميع سموم چون
دو مثقال از و ميل كنند جهت و جالي و نافع دهد ولقوه و تمدد را سود دهد و نفخ را
كه از رياح غليظ بود دفع كند **قدر شربت** از حب و برگ آن نيم مثقال و تا دو مثقال آن
مسهل **مضر** مرخي معده و مصلحش **مصلح** انيسون و در شربت كتيرا **بدل** ساوج صاحب المجلب
يا حبطيانا و بادام تلخ **غبيرا** عربي **اكيده** تركي **سنجد** فارسي **سنجد** مشهور و آن ثمر درختي
است بزرگ بقدر درخت عناب و برگ آن نيز ... و در بلاد ... بسيار سرد و بهم ميرسد و برگ آن
خشن و اغبر و لهذا آنرا اغبيرا نامند بستر ... او بزرگ مقدار شيرين است و ...
نا تمام سال باقي بماند سرد در اول و خشك در دوم قوي و ... و جهت صداع حادث
حادث از تراقي الابخره از معده و ساير ... و سوخته گرم سود دهد و مقوي معده
وقوت ... و ... و دافع ... و ... صفرا و مانع صعود الابخره و الفضلات

مواد

مواد معده و ... رطوبات و ... استعمال خصوصا خام آن ... و ... آن ... جهت امور
مذكوره مفيد و ... آن اطفال را ... موافق بجهت آنكه معدل مزاج ايشان است
قدر شربت تا يكدانه عدد **مضر** ... **مصلح** شكر **غبار البري** عربي **گرد و ... فارسي**
سرد و خشك ... چون ... آب ... تر ... و طلا كنند رعاف را دفع كند و فضلات
را ... دفع ... و هم ... سعوط او جهت قطع رعاف نافع **غرب**
عربي **اطاا** يونانيه ... و آن درختي است بسيار بزرگ از جنس خلاف ... و اصفصاف ... نامند
اصطلاح و برگ و پوست آن سفيد و برگ آن بقدر برگ قطعف و از آن صمغي بعمل
مي آيد ... تخم ... آن ... و ... او ... و اگر مستعمل ... و برگ ... آن
است ... سرد و خشك ... كل و برگ و عصاره ... و از آن ... مجفف ... نافع و با
... آن ... و ... كل و برگ و پوست ... چون ... طلا كنند
قطع ... كند و چون طبيخ ... با ... قبض ... نقرس و وجع المفاصل
را نفع ... دفع كند و چون ... غرغره كنند علق را از حلق بيرون آرد
آورد **مضر** ... **مصلح** ... **بدل** ... **غربي** عربي **بابوشقان** ترك
سرشم فارسي **سريش** هندي و آن عبارت است از چيزي ... كه وصل اجسام
با آن ميكنند و انواع ميباشد و مراد از مطلق آن سريشي است كه از پوست گاو
ميسازند و بعد از آن سريشم ماهي و مطلق آن مجفف و مقوي الجسد ... گاو
... آن ... گرم و خشك در دوم شرب او جهت قرحه ... و نفث الدم ...
و ضماد او جهت ... و ... التيام جراحات و مستحكم كردن استخوان
شكسته و دفع برص و بهق و ... و جرب متقرح ... و تقشر جلد نافع و سوخته بعمل
او ... تو ... و طريق ساختن آن در مطولات مذكور است و آنچه از ماهي
گيرند و آن رطوبتي است منجمد كه در شكم ماهي بيني در آن كه خزير البحر نامند و امثال آن

بهم میرسد گرمی وخشکی وان کمتر باشد از عنبری المحلول ودر جمیع افعال مانند آن و
مداومت ورزوری یکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب وچون در مراهم داخل
نمایند سود بخشد **غزال** عربی **حیوان ولیک** ترکی **آهو** فارسی **مرگ هرن** هندی
بچه او را العزال تا شش ماه طلی و از شش ماه تا سه سال را خشف وما بعد سال
را ظبی گویند در آخر دوم گرم وخشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان است
وموافق مرطوبین ومبرودین و سریع الهضم ومجفف و قلیل الغذا جهت خفقان
ویرقان وفالج وخدر وامراض بارده عصبانی نافع وطلاء خون او موجب درازی موی
ولشستن [illegible] بروی پوست او باعث گرفتن هوام وتعلیق آن جهت سحر نافع
وزهره او بیاض را ببرد وجرب وسبل را نفع دهد وچون خصیه او را صفوف وخشک
باشید خشک کنند قرص از آن قاطع حیض است وسرگین آن گرم وخشک و لیساد جهت
اکتحال آن بیاض رقیق را ببرد وچون آنرا کوفته ببیخته [illegible] ضماد کنند ورم [illegible]
را بگدازد و **مضر** گوشت او مصدع ولعاب آن مورث قولنج **مصلح** [illegible]
وابازیر مطفه **حرف الغاء فانید** عربی **پانید وقند** فارسی چون شکر منعقد را
باب لی اخته بجوش آرند وکف شیر یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند وصافی نموده منعقد
گرداند آنرا نبات سفید گویند وچون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی ریزند ودرد
آن جدا گردد آنرا اسلیمانی گویند وچون دیگر بار طبخ نموده تصفیه نمایند ودر قالب
صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی قندش نامند ودر فانید سنجری
اختلاف کرده اند وگویند معمول از شکر و آب خوخ خراسانی نامند وبعضی گویند سنجری او
منسوب به سجستان است و از تجنیس اضافه ترتیب میدهند در حرارت معتدل
وبا رطوبت شکم را نرم دارد وسرفه را دفع کند وسینه را نیکو بود **فاغیه** عربی **گل حنا**
فارسی **مهندی کا پهول** هندی وآن شامل است جمیع شکوفهای او وار مطلق او

مراد از شکوفه

مراد شکوفه حنا است معتدل ولطیف و یک مثقال او با سه اوقیه آب [illegible] جهت
قطع نزلات وانواع صداع وتخفیف رطوبات وطلاء آن جهت التیام قروح
رفع خناق و فالج وامراض دماغی وعصبانی ودرد اعضا با سرکه جهت [illegible] و با موم
روغن گل سرخ جهت دبیلها وکوفتگی اعضا و باه او بخصوصه سبز جهت ورم
[illegible] نافع وچون در میان جامه صوف نهند جامه را خوشبوی گرداند ودفع
ضرر خوره کند وروغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند مسخن وروغن ها مرورده
کند گرم ومحلل ومقوی موی وسیاه کننده رخسار است **قدر شربت** یکمثقال
بدل روغن آن روغن قرنفل فنجنوش **استغاره** عربی **لیقطر دس** یونانی **کوفخی**
سریانی **سیجان** ترکی **سوش موش ما و موکهک** فارسی **چوها** هندی وآن
حیوانی است معروف و ذی هوش وموذی در سیوم گرم وخشک چون [illegible]
نمایند ولطف کمتر از دهن او بر طرت بسیار آید [illegible] که بخور [illegible] وخون موش
را شکافنده بر خنازیر بندند نفع تمام دهد وچون بر گزیدگی عقرب نهند نفع بخشد
وچون بجوش آیند ودر آبی نشینند عسر بول را نافع بود ودم الفاره بیاز سرخ ان
موش گویند چون ثالیل وسایر طلا نشد قلع کند وخرء الفاره یعنی بپارسی سرگین
موش گویند گرم وخشک است در اول چون بسرکه برداء الثعلب طلا کنند نفع
دهد وچون در آب خشک حل کرده و مقعد [illegible] نشاند شکر کرده و [illegible]
بر آرند وچون جهت کودکان شیاف سازند شکم ایشان را براند وچون کوفته بنجیده
در چشم کشند بیاض را ببرد **قدر شربت** از سرگین او نیم درم **مضر** خوردن گوشت او
مورث نسیان واخلاق ذمیمه ودردی **فجل** عربی **افاقتیس البولیس** یونانی **فعالا**
سریانی **ترب** فارسی **مولی** هندی وان بری و بستانی وشامی می باشد بری
آن بستانی شاخ و برگ [illegible] جرم او در اول گرم ودر دوم خشک کی

پوست و برگ آن نارسیده از اصل آن است بول براند و شکم نرم دارد [illegible]
و شیرهٔ او مرض را سود مند آید و درد گرده و مثانه را نافع و مدر و باه برانگیزاند و چون ده درم
درم از آب بجوشند میل کند سنگ گرده و مثانه بریزاند و آب فشرده او ترکیبی
با سکنجبین عسلی قی آسان آورد و بزر الفجل که بپارسی تخم ترب گویند گرم است در
سیوم و خشک است در دوم کلف و نمش را ببرد و بهق و برص را نافع و مدر ادرار
اثر ظاهر کند و درد مفاصل و گویند که جانوران را سود مند آید و بول براند و حیض
بگشاید قدر شربت از آب او سه درم و از جرم آن هشت درم و از تخم او یکدرم
و اکثار خوردن ترب مورث مغص و معطش غلیظ و مضر سر و حلق
و دندان و تخم آن مضر بجگر مصلح عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و
و در تخم [illegible] بدل تخم آن حب الرشاد فرس عربی [illegible] ترکی اسب فارسی
گهوڑا هندی گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت
قلب و منی بسیار قوی و سوخته آن قاطع اسهال رطوبی و جهت تقویت باه
با شیر خوردن موثر و شیر او بقدر نیم مثقال نافع اسهال مزمن و قرحهٔ امعا
است و خون تازه گرم او از جملهٔ سموم و [illegible] و عوارض و علاج آن مانند عوارض
علاج [illegible] گوشت و طلا آن [illegible] رنگ و صرع [illegible] است و خوردن
گوشت سوخته آن با [illegible] داغ الخیل که بپارسی مغز سر اسب
گویند چون [illegible] و لبن الخیل که بپارسی شیر اسب گویند [illegible] معده
[illegible] حیض براند و [illegible] بدن فربه کند مضر گوشت او غلیظ و مولد خلط
فاسد و [illegible] مصلح [illegible] دو نوع است اما یکی
آن قرنفا [illegible] عربی [illegible] یونانی لوبیا مشهور و آن جنسی است از
حبوب [illegible] نبات او شبیه [illegible] و بعضی [illegible]

خود می سپید و علامت او بعضی سفید و بعضی سرخ و دارا باقلا کوچک تر و شبیه بکرده و مدور
و غلاف [illegible] باقلا کوچک تر و [illegible] رقیق تر و خوش [illegible] میان [illegible] از باقلا و
زبون [illegible] نخود سرخ او در آخر اول گرم و تر و سفید او مایل باعتدال [illegible] و مولد
منی و مدر شیر و طمث و حیض براند و [illegible] گویند و بدن فربه کند [illegible]
را نافع و [illegible] آورد و [illegible] او [illegible] و کرده [illegible] و منقی
نفاس [illegible] زنده [illegible] مضر [illegible] مورث غثیان و دوار
[illegible] مصلح [illegible] سکنجبین [illegible] و شراب فستق عربی [illegible]
یونانی بستق [illegible] پسته مشهور و آن ثمر درختی است [illegible] سقز [illegible]
[illegible] و [illegible] قوت [illegible] و مغز او [illegible]
و آب [illegible] حافظ [illegible] گرم و خشک در دوم [illegible] بعضی در اول سرد است و
با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح
و سمن بدن و مقوی معده [illegible] بسیار [illegible] ماکول باشد [illegible] خصوصا چون با
پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و باه برانگیزاند و سرفه بلغمی را نافع [illegible]
[illegible] خوش کند و مغص را مفید بود [illegible] پوست بیرون او [illegible]
باز دارد و شکم ببندد مضر [illegible] مصلح [illegible] مورث [illegible] مصلح [illegible] شبیه او
میوه‌ها [illegible] بدل [illegible] مغز بادام و [illegible] الخضرا [illegible] فضه
اگورا یونانی [illegible] ترکی سیم و نقره فارسی روپه هندی و او از فلزات
سرد [illegible] است و گفته اند [illegible] رقیق خالص جید و [illegible]
[illegible] رقیق [illegible] مشتری در سه سال [illegible] او
در معدن خود تمام شود [illegible] سرد و خشک و گویند معتدل است دل را قوت دهد
و عسر البول را سود مند آید و خبث الفضه که بپارسی چرک نقره گویند [illegible]

بابل است چون سوخته مغسول ساخته در چشم کشند و کحل چشم سفید بود و معه زاگ او
گرمی بود و نفع دهد و سوزش چشم را سود دارد و بو برنگ از خبث الذهب و خبث الفضه
را ضعیف سوزند که در کوزه سفالین کرده در گل حکمت کنند و بیست [illegible] در آتش گذاشته
روز [illegible] قدر شربت در فضه از یک دانگ تا نیم درهم مضر امعا مصلح کثیرا فطراسالیون
عربی الصخری و سریانی بحمه کرفس کوهی فارسی و او را کرفس صخری گویند جهته آنکه در اماکن
صخریه می روید و کرفس ماقدونی نیز گفته اند چه در بلده ماقدونیه بهم میرسد و تخم سیاه او
طولانی و شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بسیار حریف و طعم جمیع اجزاء آن تند و تیز
ولیکن ضعیف تر از تخم آن و تخم او بهترین اجزاء اوست و مستعمل تخم آن در سیوم گرم
و خشک قاطع لزوجات و بغایت مدر ادرار حیض و قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم
جمیع سموم بارده و مهیج باه و بغایت مفتح و جهته مغص و درد پهلو مفید بود در جمیع افعال
و منافع قوی تر از بستانی و از سایر اقسام کرفس است قدر شربت از دو درم تا سه درم
بدل دو وزن آن تخم کرفس بستانی و نزد جالینوس هم وزن آن افسنتین فلفل
عربی با بیخ درخت فلفل فارسی پیپل مول پیپلامول هندی و آن بیخ پلپل است گره دار و
متشعب و اغبر و مغز آن سفید و پر ریشه و از و تند طعم بهترین آن تازه و سفید و
ملمم شکن صلب است گرم و خشک در سیوم مشهی طعام و هاضم آن حرارت معده
را افروزد و تشنج امتلائی و نقرس و قولنج را سودمند است و باد را بشکند و لون را نیکو
گرداند و باه برانگیزاند و چون بسرکه طلا کنند ورم سپرز را تحلیل دهد و جهته امراض
طحال و اوجاع بارده و دبیله شدید النفع و قوی تر از فلفل و ضماد او و سعوط آن
جهته صرع و سکته و خائیدن آن به تنهائی و با مویز و با غرغره آن با طبیخ مویز
جاذب و قالع بلغم از دماغ است قدر شربت تا یک مثقال مضر سر و مصدع مصلح
صمغ عربی و صندل و گلاب بدل وا زفلفل فلفل دو برابر آن نعنع مراسیقون یونانی

بلیل سریانی میبچ ترکی ببیل فارسی میچا هندی و او ثمر هندی است درخت او سفید و خت
شفو و خوشه آن مانند خوشه انگور و برگش باریک و اطراف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر
سبز و فلفل سیاه و سفید بود و بر یک درخت نیز میباشد و گویند نارسیده او سفید بود
و بعد از رسیدن سیاه می شود و این اصلی تر بود و سفید او گرم و خشک در اول سیوم جوانی
هم مثقال از او کوفته بیخته بکف [illegible] و قدری ماء العسل از عقب آن بیاشامند طعام را هضم کند
و در شب [illegible] درم سپرز را نفع دهد و بول و حیض براند و طبیعت را نرم گرداند و مرض
بلغم و سده را برد و سفید بود و سیاه آن در آخر سیوم گرم و خشک و بلغم لزج را دفع کند
و اعصاب را گرم گرداند و چون با روغن آمیخته بر [illegible] بمالند تحلیل دهد و چون با نطرون
طلا کنند بهق را زایل گرداند و چون با مویز و نمک ضماد کنند داء الثعلب را سود مند آید
قدر شربت تا یک مثقال مضر محفف منی و مصدع و محرش سینه و حلق و مضر کرده
و جگر حار و جهته حرارت باطنی و الم مجاری البول [illegible] مصلح او دانه بارده
و در سر چون عسل بدل زنجبیل و بر یک [illegible] سفید و سیاه بدل دیگر فوفل عربی فیلولیس
یونانی فوفلا سریانی گردجوب فارسی کوپل سپاری هندی و او ثمر نخلی است بزرگ
تر از خرما و چهار نوع است شدیدی سرخ است سیاه ببل مخروطی شکل با استداره و
با عفونت بسیار و نوع دیگر [illegible] و آن را تره گویند و جرم آن تیره و زنگ مخروطی کم عفونت
و دیگر را جکنی می نامند و سوم ظاهر آن اندک سرخ و زنگ و دهن زنگ دانه و باطن آن سفید
و این را چپالیه نامند و اکثر در برگ تنبول مستعمل است نوع چهارم مخروطی شکل طولانی
اندک [illegible] اندک چرب شبیه بطعم نارجیل و لیکن پخته و خشک نیست و در غلافی
شبیه بغلاف بلوط و دانه آن تیره تر و این را کهنه نامند و این قسم مثل الوجود
مطلق آن سرد در دوم سرد و خشک طبیعت را قبض کند و اعضای مسترخی را محکم گرداند
و جوی دانه آن خوشی سازد و دل را قوت دهد و جرب و التهاب چشم را مفید بود

قدر شربت تا یک مثقال مضر بخش بسینه مصلح کثیرا بدل بشل او صندل سرخ و نصف آن
آب گشنیز است فوتنج و فودنج و حبق معرب یونانی موتنانا و خیلا یونانی بولیبیو و پارسیا بادیاه
یوز ترکی بودنه و پودنگ فارسی پودینه مشهور و آن سه نوع است جبلی و نهری و بری
و مراد از مطلق او بری است و شکلا ایشان سه قسم جبلیست و صنفی از نهری که برگش
دراز و ساقش بزرگ است چون در بستان اغرس نمایند بعد از دو سال منقلب می
شود و پودینه بری را اساجها متفرق و تند بود و با عطر نه و برگش ریزه و با ... ستاره
و تخمش شبیه بتخم ریحان و بهترین آن جبلی است که خوشبو و تازه و سبز بود گرم و خشک در سیوم
لطیف ماده و او را عرق کنند و چون سی مثقال از طبیخ آن با ده مثقال عسل شیرین
کرده و یک مثقال نمک هند حل کرده نیم گرم بیاشامند فضول را که در معده بود تنقیه
بیرون آید و حیض براند و بچه بیندازد قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال مضر امعا
مصلح کثیرا بدل یک نیم وزن آن پودینه نهری فوه و فوه الصبغ و عروق الصباغین
عربی او دریس یونانی بهو سریانی روبن ترکی روناس و رودنگ و ردوانک فارسی
جهیث و آن بیخیست سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ گویند بری او بستانی می
باشد و ثمر او هر دو بعد از رسیدن سیاه میگردد گرم و خشک در دوم مفتح سدد
و مدر بول و حیض و تیسیر عرق و مقوی معده و تقطیب و مولد ... و مقرب شهوت
جماع و مسقط جنین و لعوق او با عسل مصلح باه و چون دو درم از او بخورند
صاف گشته و ده مثقال عسل شیرین کرده نیم گرم غبت فرمایند عرق النسا و وجع
الورک و ... اعضا و یرقان و فالج ... و با سکنجبین جهت سده جگر و
سپرز نافع [redacted] او در حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد او جهت فالج و وجع المفاصل
بارده و عضلات ... و قوه باه و سعفه نافع قدر شربت یک مثقال و در مطبوخات
تا سه مثقال مضر بمصر مصلح انیسون بدل کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او

... سیاه نیل نیج معرب نیلنج هنبره فارسی و آن نباتیست در حضض هندی که در سوت
مانند عصاره او ... ثمر او مثل فلفل و نیل نهره برای آن میگویند که او کشنده نیل
است و گویند که آن نوعی از خرفف کبیر است و گفته اند که خود نام حضض هندی است
و گفته اند نام زهره معنی است جهت آنکه آن عصاره را در کیسه چرمی میکشند شبیه
بزهره میباشد معتدل در حرارت و برودت چون طبیخ برگش را بیاشامند بول و
حیض براند و یرقان را نافع بود و ... را دفع کند و آشامیدن عصاره آن مقدار
... تا دوازده درم جهت اسهال بلغمی نافع است مفید و طلای آن ... و بابا
... مقوی مو است فیروزج معرب پیروزه فارسی فیروزه هندی و آن سنگیست
کبود رنگ آن معروف است از رقت و خفت برنگ آسمانی و معدن آن نیشابور
و چند در کرمان و ... و جبال فارس ... بهترین آن نیشابوری
کبود صاف است ... صاف ... و بدترین آن ...
از معدن نیشابور ... سفیدی باشد ... است و مجموع آن
از عرق و جرب و شکسته ... و در اول سرد و در سیوم خشک مقوی
معده و پازهر جمیع سموم و نافع اسهال و قرحه امعا و ... جراحات باطنی و خفقان
و چون نرم سوده در چشم کشند شکوفه را ببرد و چون ... در کنند ... قیراط ...
قوت تمام دهد قدر شربت ... درم و در سموم ... تا یک ... درم مضر
کرده مصلح کثیرا فیل عربی ... ترکی ... سریانی پیل فارسی ... هستی
هندی و آن حیوانیست مشهور و در غیر بلاد هندی نمی باشد و در هفت سال یکبار
بیزاید و مدت حمل او یک سال میباشد و بهترین اجزای او دندان است که عاج
نامند سرد و بسیار خشک حابس اسهال قاطع نزف الدم و بستن آن بر عضو
... شکسته ... باشد جاذب آن و معین بر اخراج و تعلیق ...

خصوصا اطفال و مولدانی [illegible] در بادام سیاه است مانع جدری و وبا و طاعون چون دود الکبریت [illegible]
سوده کف زنند طبیعت را قبض کند و حافظه را قوت دهد و چون زن [illegible] تعاقب
[illegible] عاج [illegible] العسل [illegible] کند آبستن کرده و چون [illegible]
سرگین فیل با العسل [illegible] ساخته بردارد [illegible] آبستن نشود و چون بخور کنند [illegible]
[illegible] را سفید کند **حرف القاف قاقله** [illegible] **قطیلاوس** یونانی **سرفیون**
و **شوشمار** [illegible] **ایل** [illegible] **الایجی** هندی و آن ثمر نوعی است کبار و صغار
کبار او را غلاف بقدر جوز بویا و شکلش [illegible] سیاه است و [illegible] و صغار
او را غلاف سفید و [illegible] زیره [illegible] با عطریه و تندی [illegible] تقویت دماغ
و [illegible] و تند بوی [illegible] متفرق [illegible]
و از [illegible] و قوت آن تا دو سال [illegible] کبار او [illegible] گرم و خشک تقویت
معده [illegible] شکم [illegible] مواد [illegible]
و [illegible] جگر [illegible] و چون [illegible] سکنجبین [illegible]
کرده [illegible] گرم [illegible] خشک و تقویت [illegible]
از کبار و مسکن قی و تجفیف رطوبت سینه [illegible] **قدر شربت**
از کبار یک مثقال و از صغار [illegible] درم **مضر** کبار آن مفرد [illegible] و صغار آن [illegible]
امعا **مصلح** در کبار شکر و صغار کتیرا **بدل** در کبار [illegible] وزن او و صغار [illegible]
کبابه و در صغار نصف وزن آن کبابه و نصف حب البلسان **قبج** و **حجل**
عربی **ساقبور** یونانی **جعلا** سریانی **کلیلک** ترکی **کبک** و **آتش خوره** و **آتش**
خوازه فارسی **چکور** هندی و آن طایریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی
و خوش منظر و خال او منقط بسیاهی و سفیدی و سر آن مدور با خطوط سفید
و سیاه و رنگ بعضی از سرخی و تیرگی و منقار و پایهای آن سرخ و ماده
آن

آن تا پانزده بیضه میگذارد و عمر آن تا پانزده سال میباشد لحمش الطف ترین لحوم
است طبعش گرم و خشک [illegible] غذای آن بسیار [illegible] هضم شود و باه
برانگیزد و [illegible] خورده شد و چون [illegible]
[illegible] یک مثقال [illegible] و مثقال [illegible]
عقب آن [illegible]
[illegible] و چون در چشم [illegible] **مضر**
[illegible] محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث [illegible] **مصلح**
سکنجبین و ترشی **قثد** عربی **خیار** و **خیار بادرنگ** و **خیار بادرنگ** فارسی **کهیرا**
هندی و آن ثمر نباتی است معروف در آخر دوم سرد و تر مسکن حرارت صفرا
و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاه
و غلیظ تر از قثاء و رافع ضعفیکه از اسهال مفرط حادث بهم رسد و جهت تپهای
تند و یرقان [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آب خیار [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] تخم خیار [illegible] سرد و تر [illegible]
بول کند [illegible] اعضا [illegible]
قدر شربت از تخم تا [illegible] درم **مضر** [illegible] غذا و مولد خلط خام [illegible]
[illegible] **مصلح** [illegible]
خواه [illegible] و در تخم کتیرا **بدل** [illegible] تخم خیار زه **قثاء** [illegible]
یونانی [illegible] سریانی **خیار زه** و **خیار دراز** فارسی **ککری** هندی [illegible]
سرد و تر [illegible] ارطب و الطف [illegible] مسکن حرارت [illegible]
التهاب [illegible] جگر [illegible] لطیف تر از قثد [illegible]

از برای معده حاره او جاع مواکیر و مثانه و لیکن علیل الاستعمال است و ملین البطن و مدر
بول و مفتت سنگ گرده و مثانه و زبیل آن و ثقل مع توابع آن قدر بین امراض قوی است و برای که
جلاء آن زیاده است از ترش آن و از شیرین آن و چیزی الشفاء که چهار رسته تخم خیار چنبر
گویند مدر بول و جالی و مفتح ... نزد قند حرقة البول را نافع و مهره و ورم گرم را که
در جگر بعد و معده شود آید قدر شربت از تخم آن از پنجم درم تا ده درم مضر لوبیست گوشت
او مولد ریاح و مولد بلغم و خلطی که از و بهم رسد مقعد عفونت و تخم آن
مصلح سرد و انیسون مصلح عسل و مویز و رازیانه و در تخم سکنجبین و کثیرا بدل
تخم آن تخم خیار قراحیا و قرحیا عربیه الوبالو و الوی کالیوبع والونولی و الی بالی فارسی
الوبالو مشهور و او ثمر درختی است شیرین و ترش و عفص میباشد آنچه حلو است
گرم و تر در دوم و گویند در اول ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و مضر است
محرورین و جهت خشونت حلق و سرفه مفید و آنچه ترش است سرد در دوم و خشک
در اول قابض و مسکن عطش و حدت خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان
و التهاب و دوار او چون شیره گرفته بعد از آن قوام آورده بنوشند جهت سنگ مثانه
و معده بی خشک قابض تر است و چون صمغ او را با شیره کهنه نرم کوبیده فتیله
با آن ساخته در احلیل بگذارند رافع جراحات مجاری بول و مفتق بول الدره و
حرقة البول است و آنچه عفص است قوی تر از شیرین باشد طبیعت را قبض کند
و مرطوب المزاج را نافع بود و منفعت آید مضر شیرین آن بعد از طعام مورث تخمه و مضعف
معده مصلح جوارشات مصلح قرع و دبا عربیه قرع و دبا یونانی قرادر سریانی قیقی
فرنگی کدو فارسی و هندی و مشهور و آن معروف است بهترین آن تازه و سبز
و شیرین است طبیعت آن سرد و تر است در دوم غذای اندک دهد و زود از معده
بگذرد و تولید بلغم کند و محرورین مزاج را مفید بود و تسکین تشنگی و رفع خشونت

حلق

وتخم آن

الوبالو

کدو

حلق و سینه را بپزد و سرفه را سود دهد و چون در خمیر گیرند و در زیر آتش کنند و بعد
شود و بعد آن پخته گرفته تغذیه سفید شیرین کنند و مثل آن تب های گرم را تسکین کند و
ضعف القلب که از جهت گرمی بود و گویند در دوم سرد و در اول تر است سرفه گرم را نافع بود
و تشنگی را دفع کند و جهت حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه
و نفث الدم مجرب و تب های حاره و قرحه امعاء مفید بود قدر شربت از آب مطبوخ
تا چهل و پنج مثقال و از مغز تخم آن تا هفت مثقال مضر بلغمی مزاج و سرد
مزاج و مرکب ماده در معده فاسد شود تا شد خیار مولد خلط سمی است مصلح تخم قل
و دار چینی مویز بود و بدل او در حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن
بدل تخم آن مغز تخم خربوزه است قرنفل و قرنفول عربیه غرنفیوالس یونانیه ماخه
ترکی لونگ هندی و آن شکوفه درختی است و اصل نبات او را احدی مشاهده
نکرده و مخصوص جزیره چین است که در ساحل دریا جمع میکنند و قسم بزرگ او شکل
دانه زیتون بود و قسم ماده او شکل یاسمین است و سیاه و تند بوی و با عطریت قوی تا
تیز طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم مفتح و محلل و مقوی معده و اعضای باطنی
و دافع وبا و مقوی حرارت و رافع استسقاء و عسر البول و بلغم و ریاح غلیظه و
امراض بارده دماغی و فتق الامعاء و رطوبات و نزلات و سولا و فالج و وحشت و
خفقان و بوی دهان خوش کند و روشنی چشم افزاید و سعتر و ... را ببرد و جگر را
قوت دهد و قی و غثیان را باز دارد و تقطیر البول را سود دهد و سلس البول را
مفید بود و رحم را گرم گرداند قدر شربت تا یک مثقال مضر گرده و امعا مصلح صمغ عربی
بدل آن تخم او و دارچینی و نصف آن دار شیشعان است قریقس عربیه کجتب کن ترکی
انجره فارسی او شکن هندی و آن نباتی است برگش پر از خار لیف و انبوه و
با خارهای بسیار ریزه و خارهای ساق آن ظاهر و چون ملاصق جلد شود خارش

ریب بادی کرم دفع الحمی

فرنغل

انجره

جرب حلو و بواسیر و خارش کرده و کلس زنند و تحجّر مثانه را نافع و نرم و بالاذن [illegible] و تیره رنگ
دانه از دانه کوچکتر و مراد از [illegible] بحجره مطلقا تخم اوست در اول سیوم گرم و خشک ملطف
اخلاط لزجه و جاذب و مفتح اعضا و مدر بول و حیض و البته عرق و منقی سینه
[illegible] و معده و منضج [illegible] چون دو مثقال از او بکوبند [illegible] بیرون آرد [illegible]
[illegible] و چون با عسل آمیخته [illegible] طلا کنند [illegible] کلف [illegible]
سکنجبین [illegible] قدر شربت تا سه درم مضر
گرده [illegible] و مفتح گرده و منفذ [illegible] مصلح [illegible] و کثیرا [illegible] عناب بدل
[illegible] قرطاس قرطیس و کاغذ عربی [illegible] یونانی کرطیس سریانی
کاغذ بدال هندی فارسی کاغذ مشهور و آن اقسام است و در هر بلاد از هر چیزی می
سازند و بران کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها می نگارند و بهترین آن [illegible]
[illegible] خواهد از ابریشم [illegible] باشد [illegible] پس دولت آبادی پس کشمیری [illegible]
قسم اعلای آن پس سمرقندی پس انگلیسی پس هندوی [illegible] و قسم اعلای آن
پس رنگ [illegible] نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد
کاغذ مصری است که از ساق بردی [illegible] ساقهای غلیظ و زیاده [illegible]
[illegible] و نرم [illegible] و لعاب [illegible]
نیلوفر است [illegible] در مصر می روید [illegible] در اول [illegible] خشک در دوم
[illegible] چون بسوزند [illegible]
[illegible] قدر شربت
یک مثقال بدل بردی سوخته و کاغذ [illegible] سوخته را اکثر [illegible] مقام او
قسط عربی قسطس یونانی قوشتا و قشتا سریانی کوشته فارسی کوت و کبهه
هندی و آن بیخ [illegible] نباتیست [illegible] و از نواحی عرب [illegible] معروف

وباسانی

و بتاسان و [illegible] و مستعمل آن [illegible] نوع می باشد یکی شیرین و سبک و سفید
[illegible] و قسمی مایل بسیاهی و سبک و [illegible] و دیگر نوعی در سیوم گرم و
خشک [illegible] شیرین است چون [illegible] کلف طلا کنند [illegible]
تمام دهد و چون یک درم از او کوفته و بیخته [illegible] بول و حیض براند و [illegible]
[illegible] چون [illegible] حیض براند [illegible]
[illegible] شیرین [illegible]
[illegible]
سکنجبین [illegible] قدر شربت [illegible] مضر
مصلح [illegible] سکنجبین بدل [illegible]
عربی افرنیون و قالامن یونانی [illegible] سریانی [illegible] ترکی [illegible] فارسی [illegible]
هندی و آن اقسام است مجوف و غیر مجوف و اجامی و غیر اجامی و مطلق آن [illegible]
و خشک در دوم و محرق آن گرم و خشک [illegible]
[illegible] از عقب آن [illegible] بول و حیض براند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر کوفته و بیخته [illegible]
قدری روغن زرده تخم مرغ [illegible]
مصلح کثیرا و قند قصب السکر [illegible] فارسی [illegible] کاغذ [illegible] هندی و آن [illegible]
است سفید و سرخ [illegible] شیرین [illegible]
کم [illegible] شیرین و بعضی [illegible]

آن در قصبه سرو و ملقی از مرشد آباد بنگاله بسیار خوب و لطیف می باشد و بعد از آن
در بلاد جبل و در صومعه او و در کوکب بود از بلاد هند و در لطاویه حلبی و در
حنوع و عمان نیز خوب می باشد و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی شود و سرخ آن نیز
تحقیق نمی باشد و خوب و هندی بهتر نیست چه در الحلاوه آبدار اند کم ریشه
و نرم و نازک باشند گرد در جاهیدن زبان و دندان را آسیبی نرساند و اکثر مصنوع آن
خوب و لطیف می باشد طبیعتش گرم در اول و تر در دوم آب او سرفه را نافع و درد
و بول را بگشاید و رطوبت سینه را ببرد و **مضر** طعام نفاخ و مفسد معده و مصلحش بیران
و بلغم مزاجان **مصلح** و طبخ آن با جوشیده **بدل** خوردن اسپغول بعد آن **قصب**
الذریره قصب الزریره عربی **اذخیقون** یونانی **قصب دریره** عربی و آن را نیز **نی نهاوند** و ترکیه
فارسی **جراتیه و جراتیه** هندی و آن نباتی است زیاده بر شبری و باریک و مجوف شبیه
بچوب کنجد و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه
ساقش ابر گره و از علم باریکتر و خوشبو و قابض و با تندی و تلخی گرم و خشک در آخر دوم
تا سوم ملطف و محلل بود و تو قوت بخش عضو و ورم جگر و معده را نافع نافع درد جوانب
بگذارم از او بجوشانند و ضماد کنند و بعسل معجون شیرین کرده میل نمایند در استسقا
و تقطیر البول را مفید بود و چون در طبیخ آن نشینند درد را سود مند آید و دود او جهت
سرفه رطوبی مجرب **قدر شربت** تا دو درم **مضر** کرده **مصلح** انیسون **بدل** عدس المرود سعد
اظفار الطیب **قطران** عربی و آن چیزی است سیاه و هر نوع می باشد یکی سیاه و بر ق
و غلیظ و تند بود و آن را قطران بری نامند و دیگری رقیق غیر براق و آن را قطران
سیال است و نوع اول او درخت سرو است که از اصناف سرو است و ثانی از
درخت عرعر که سرو کوهی است از او سند قطران میگیرند و طریق اخذ وی آنست
که چوب و شاخها قطع کرده تری او را جمع نموده در آن مکان حفر میکنند و آتش

منفعت

منفوذ نماید باید و حقه جمع کرده و بدستور رب سایر اشجار مذکوره را بر آتش طبخ دهند
تا منعقد شود و بهترین نوع بری است که از سرخی حاصل میشود و در آخر سوم گرم و
خشک و منقی و رشته را بکشد و جرب انسان و دواب و قراد الارنب
را سود مند آید و استنشاق او و اطلاء داء الفیل را نافع و درد دندان متحرک را
محکم گرداند و چون بعسل آمیخته با عسل تر آب کشند و چون الله آمیخته
را دان حرب کرده بردارند و بخیه بیندازند **قدر شربت** از نیم مثقال تا یک مثقال **مضر**
و زیاده از یک مثقال کشنده **بدل** نفط سیاه و حاوشیر و گویند بدل او نفس الفط
و نیم وزن او برگ درخت سرو است **قطف** عربی **بامون و بنبوق** ترکی
پنبه فارسی **روئی** هندی و آن معروف است بهترین آن سفید تازه نرم
آنست و کهنه و تخم آن ادبون دره و نیم گرم و خشک و مخفف و کل آن
گرم و با قوت مفرحه و کهنه از آن قریب بآنکه را تسکین و سرشت که از آن بسازند
تعدیست و درم آن رافع خفقان و اختناق رحم و دوا سپس و جهت اعداد
خون مفید و چون پنبه را بسوزانند و نرم سوده بر جراحت پاشند خون از جراحت
باز دارد و چون در بینی و مندر عاف را دفع کند و جهت التعطش که بیار ببینه
دانه گویند بهترین آن بزرگ و مغز تازه آنست و درد و نیم گرم و تر و با قوت
فصل ضیق النفس و سرفه را نافع و جید و طبع را نرم دارد و چون مغز دانه را نیم
را بکوبند و با آب بیار رشته طلا کنند و ما میل را ببرد و منضج گرداند **قدر شربت**
از نیم مثقال تا پنجده درم و از مغز دانه او تا پنجده درم **مضر** گفته اند که تخم آن مصر کرده
است **مصلح** مویز منقی **بدل** و تخم آن تخم کتان است **قلب** عربی **یورک** ترکی
دل فارسی و هندی و مشهور و آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان
است و اول عضویست که تکون می یابد بنابر قول اصح و مبدا و معدن

حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا گرم ترین همه اعضا است و آخر اعضا از
حرکت باز میماند و سرد میگردد و بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج
است و بهترین مواد آن دل گوسفند و بره کم سن بالصفات مذکوره و از طیور دل مرغ
جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آنچه احمر از آنست مطلق آن گرم و خشک
و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم تر
از غیر آبی مهرا او مقوی دل و رافع خفقان و غذای بسیار و بد مضر بطی الهضم
مصلح سرکه و روغن زیتون و فلفل و زنجبیل و مرالحق قلی عربی اشخار فارسی
ساجی هندی و آن خاکستر متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که زمین اندک
گودی میکنند و بران اشنان تازه بسیاری جمع میکنند و بالای آن نی و خار
با هیمه و آتش میزنند و نوک رطوبت از آن اشنان سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد می
گردد و هر چند از آن اشنان رطوبت و حسید کند زیاده باشد زیاده بعمل می آید و آن
آنکه مانند قرصی و گرده بزرگی والا مانند حب های بزرگ و کوچک سیاه شده و
از نبات رمث و در حرام نیز بعمل می آید و بهترین او صاف براق و سیاه
است در چهارم گرم و خشک جالی و محرق و شرب یک قیراط او که منقع باشد با آب
لیموی حل شده بجز علف صاف کرده ... مقوی و مقوی معده و
نفاخ مشتهی و قاطع بلغم معده و دافع ... [redacted] ... است و طلاء آن ...
و جرب و حکه و ... دفع کند و مقدار شربت یک قیراط مضر بکلیه ... آن کشنده هر جانی
روز دو درم ... و قابل العلاج نیست مصلح بالجمله ... اوای آن ...
جانان خورده است در شامیدن ... قتل
عربی حیت ترکی سپیثی فارسی چون هندی و آن معروف است چون سپیثی
زنده را در سوراخ با قلا گذارند و بلع نمایند جهت ... مجرب دانسته اند و چون

زنده او را در سوراخ احلیل گذارند دفع احتباس بول نماید و چون زن حامله در کف
دست خود نگاه دارد و مراد آن شخص همی شود اگر ... حرکت کند حامله به پسر است
والا بدختر و بعضی گفته اند اگر بمیرد حامله به پسر است والا بدختر و او را خلق ...
زنده موجب نسیان است بلکه باید او را بکشند و بسیار آسیند و طلاء کردن بر زبان
مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر جمل بر
بدن او متولد نکنند و از خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد
او کرم بران میشوند قنابری و غلول و قملول و ثقدل عربی ... یونانی
پرند و بجند و برغشت فارسی و آن نباتی است برگش شبیه باسفاناج و بالند
تخم خوشبوی و بقدر شیری او ساق ... و ... بعید و ریزه و تخمش در
غلافی بقدر نخودی ... غلاف چهار علقه و بسیار شبیه ... اول
و خشک در دوم ... خشک است ... و بول و حیض و شیر
و عرق و منفع سده جگر و سپرز و موافق محرور و مبرود و مقوی مجاری بول
و جالی و مقطع و شکم را نرم ... و سینه و شش را از اخلاط غلیظ
پاک کرده اند و چون ... بعضی را سحر شده ... سعوطات
بیخ او ... رطوبات دماغ نافع مضر سودا مصلح ... برود و ...
تخم اوست ... بادام ... و غیر آن قطب عربی دیغوس یونانی
قنبره سریانی کنب و بنگ فارسی بهنگ هندی و آن معروف است ...
مراتب القوی ... سرد و خشک و با حرارت لطیفه و ...
و مسکر و سبب ... حار مفرح و مشتهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل ...
و القاء ... و مضعف حواس و جگر و معده و موجب ... فساد
رنگ ... و استسقا و بلادت و ... جنون ...

و تشبیهها مقوی فعل او و شربتی ازو مثقال است و بری و بستانی میباشد بری او برگ آن با سفیدی
و لویت او با زمین اشعه و تخم آن شبیه بحب السمنه و خوشبوتر از بستانی است و بزر القنب گویا
تخم کتب گویند در اول سیوم گرم و خشک مجفف و تسخین بدن کند و جماع را تحلیل دهد
و غثیان را تسکین کند و ادرار بول نماید قدر شربت از برگ آن یکدرم مضر و زیاده از
یکدرم کشنده و تخم آن مصدع و مظلم بصر و معده و اکثار آن باعث قی و فرط انعا مصلح
قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و بعد از آن آشامیدن شراب حامض
و در تخم بریان نمودن و خشخاش و سکنجبین و شراب لیمو قنطوریون کبیر قنطوریا غالیون
سنطوره یون یونانی لوفاد کلان فارسی و آن نباتیست ساقش شبیه بساق
حماض و خشن و تعدد تخم سه درع و برگ شبیه برگ سی باشد برگ زروی؟ و در سر شعبه
قبه مایل بمدوری و گل قبه کحلی و رنگ عدد و تخم شبیه بتخم کافشه و بیخش مستطیل
و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و بیخش را بعضی که
آفتاب بسیار زابد و کوه او نشته اند است و قوتش تا ده سال میماند گرم و خشک تا
بحد آخر دوم و عصاره بیخ آن قوی تر از سایر اجزا و مجفف بلا لذع و نافع جهت سرفه مزمن
و وجع عضل و ضیق النفس و ریاح و تفصیل و اخراج الدم و مفتح سده و ضیق و جماع و
سینه خیض بیکدرم و دو درم شیرین بطور و ضیق النفس اسهو شد آید و منقی حیض و در
رحم را نفع دهد قدر شربت تا دو درم مضر بسینه مصلح عسل و شیرینها بدل حیض قنطوریون
صغیر قنطوریون صغار عربی قنطوریون طولیقون یونانی سنطاوریون سریانی
لوفاد خورد کریون فارسی و منبتش نزدیک آبها و شبیه بطوری و ساقها در اسم جبلا
و بلندی شاخ و نو دایره بر شعبه و گلش بنفش مایل بسرخی مانند گل ... و دران کوچکتر
هر گلی شبیه بهر برگ سدابی و تخمش شبیه بکندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی نفع
و قوتش تا ده سال میماند در اول سیوم گرم و خشک و لطیف تر از کبیر و ساق و برگ و گل

آن قوی تر از عصاره بیخ و مجفف بلا لذع و در جمیع افعال قوی تر از قسم کبیر و رافع مضرت سموم هوام
خصوصا عقرب و امراض عصبی و مفتح سده جگر و محلل صلابات طحال و منقی دماغ و اعصاب
قولنج بلغمی و کرم معده بصلابت با لوز بر لاکه نقرس و ضرر دماغ و مره صفرا از بلغم
را با شربت سهل و قی کند و وجع المفاصل و عرق النسا را سود دهد آید قدر شربت از تا ده درم
خلط خشک سه درم و در حقنه تا یکدرم و از عصاره او یکدرم مضر امعا مصلح صمغ عربی و کتیرا بدل
بقدر آن افسنتین و نیم وزن آن و باونه و نیم وزن آن از تربد و نیز بعضی گویند او شاهتره و سان
و تمودن او و برگ خبازی است قنبیط عربی کلم رومی و کلم گرد فارسی کرم کله هندی و آن
نوعی از کرنب است که برگ آن شبیه است ببرگ چغندر و از آن عریض تر و ضخیم تر و
سبزی آن با غبرت و سرخ رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن بر شاخ
و بالای آن قبه و بر اطراف آن برگها در هم پیچیده بشکل کله بهترین آن تازه سفید رنگ
و بار بور نگ تازه خوب در هم پیچیده است طبیعت آن مرکب القوی و با رطوبت
مائیه غلیظ و حرارت مفتحه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم
است با قوت منفخه و مجففه و بسبب نفاخیت و در بول سده بکشاید و خفقان را دفع کند و وجع
المفاصل را نفع دهد و تطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع و تخم او مفید بست و مطل
خار است مضر مولد نفخ و مضعف دماغ و ضعف و نبود ... العذا و سده و اکثار او مولد اخلاط
سوداویه و امراض سوداویه مصلح فلفل و زنجبیل و ماء الجبن او و در روغن تا دوام
و انیسون قنبیره عربی خشبانی یونانی قابیته ترکی بازرد و بیزرده و بیزراوه رنج هندی
هندی و آن بیخ نباتیست برگش شبیه ببرگ حنا و مشابه بنبات سکنجبیل و بارش
بار کیتر از آن و سفید آن گرد مایل بزردی باشد و در بالای آن شعبه متعدد بهتر آن بیخ
و زردوقش است در اول سیوم گرم و در دوم خشک و کهنه از آن خشکتر
و قوتش تا ده سال بماند مفتح و مسخن و مدر حیض و با عسل تقویت جماع و مفتح سده

سموم

گروه و تریاق سمومات و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و درد سپر
و قطع عفونت و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز نافع و طلای او بر موضع
خنازیر و لقوه و صرع و صداع را نافع و بدل و چون ازان فرزجه ساخته بردارند بچه بیندازد و کرم شکم
را و بروزن دانگ گرم خورند جهت رفع و قطع آن مؤثر **قدر شربت** یک درم و بجهت سموم تا یک مثقال
مضر و نافع و مفسد کوفت **مصلح** روغن بنفشه و کافور **بدل** بعوض او سکبینه و ربع
آن جاوشیر **قنبیل** عربی **کنبیلا** فارسی **کنبیله** هندی و آن چیزیست شبیه بریگ [illegible]
مایل بسرخی و گویند صمغی است که بر ریگ مخلوط گشته و بشکل سوده تر و بعضی
تخم نباتیست و جمعی گویند تخم سرخس است و آنچه مسموع گشته آنست که مغز ثمر درختی
است کوهی و درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن
بزرگ تر و خاردار و خارهای آن [illegible] و ثمر آن بشکل طولی و بعد کمال رسیدن
از جوف آن چیزی سرخ رنگ تیره بیرون آید و بر زمین ریزد و بعد هم آن را جمع نموده
بسیار نرم همان قنبیل است گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند چون دو درم از او
بسل کنند حب القرع و حیات را دفع کند و چون بر شراب جو [illegible] که بر رجع المفاصل
بیدا السوداء باشند بعد از آن که بروغن گل چرب کنند [illegible] **قدر شربت** دو درم
مضر امعاء و [illegible] معده **مصلح** شیخ [illegible] مصطکی و انیسون **بدل** [illegible]
[illegible] **قنفذ** عربی **قوفاروس** یونانی **قنفذ** [illegible]
خارپشت [illegible] فارسی **ساهه** و **سارسل** هندی و آن حیوانی است [illegible]
بدن و پشت آن بلند و مانند خار و چون بخشم آید سر خود را [illegible]
و [illegible] خارهای او خود را حرکت دهد [illegible]
[illegible]
[illegible]

کنبیلا

خاشتینج

کافور

بیک شیر و [illegible] و دلیل [illegible] آن [illegible] است [illegible]
لقشعر و ضعف باطن آن [illegible] و مراد از مطلق آن [illegible] مجموع آن در دوم گرم
و [illegible] بلغمی خدام و ضیق النفس [illegible] و سلس البول را دفع کند و
[illegible] را مفید بود و [illegible] را سیاه شدن آید و چون [illegible] او
ضیق النفس را مفید بود **مضر** معده و جگر و مصدع و [illegible] آن صورت عسر البول
و [illegible] **مصلح** روغن او [illegible] عسل و سکنجبین و دو [illegible] تخم کرفس **حرف الکاف**

کافور عربی [illegible] **کافور** **کافور** [illegible] **کپور** هندی و آن صمغ درختی است و اقسام
ریاحی آن سفید مایل بسرخی و [illegible] مسمی باسم پادشاهی است [illegible]
که اول کافور را یافته بود و این قسم است که [illegible] و [illegible]
آن بسیار سفید و [illegible] و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور [illegible]
[illegible] حبوب و [illegible] آن [illegible] رسد و آن [illegible] رنگ [illegible] است
و درخت کافور مخصوص [illegible] است و [illegible] او
سفید و [illegible] بهترین [illegible] سفید [illegible] سرد و خشک در سوم
چون با آب [illegible] طلا کنند [illegible] و چون با آب [illegible]
[illegible] را [illegible] و خواب آرد و چون [illegible] مثقال از [illegible]
خورند قوت باه را [illegible] **قدر شربت** [illegible] **مضر** باه و [illegible]
او قاطع نسل و [illegible] سفیدی [illegible] **مصلح** عنبر
و مشک و ادویه حاره و [illegible] روغن سوسن و گل و امثال آن **بدل** [illegible] او
طباشیر و [illegible] صندل سفید **کاکنج** عربی **اوسقولون** یونانی **خمری** [illegible] **کاکنه**
[illegible] **بسی پرده** فارسی **راجیو** [illegible] هندی و آن [illegible] عنب الثعلب [illegible]
و [illegible] و نبات [illegible] و برگ [illegible] و [illegible] و قوت [illegible]

آن تکون و نرکس و رعلامی سبح شبیه عنابه و دانه او بقدر فندق و بغداد رسیعلا سرخ
ی انگور و گل او سفید مایل بسرخی و جبلی او را برگها مانند برگ سیب و غبار انگور و سیاه و بیخش
با رطوبت چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او سرخ و دانه او زرد مایل بسرخی و در
غلاف زنبوری و بستانی شبک لا اخضا و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و تخم او قوی تر
از حشیش و هر دو از مطلق کاکنج بستانی اوست و قوتش تا سه سال بماند و آخر درجه دوم
سرد و خشک و جبلی آن در سیوم سعال [illegible] نفع دهد و [illegible] اوجاع کند و [illegible]
را سود مند آید و حب القرع را بیرون آرد قدر شربت از پوست و دانه آن تا نیم درم مضر
محرور مصلح کلقند بدل عنب الثعلب کاکنج عجب الغروس یونانی بطیلیون لونانا کاکنج
هندی و آن دانه ایست قریب بحب [illegible] تخم [illegible] مایل بسیاهی و مغز او سفید و وقت او
مانند [illegible] و [illegible] نوع صغیر وست و قوتش تا ده سال بماند در
دوم گرم و خشک چون تا دو مثقال از وی بخورند نبات مصری یا شیرینی که [illegible] بخورند
او را [illegible] که [illegible] باد شکم بشکند و سنگ [illegible] بریزاند و چون [illegible]
سود دهد آن را [illegible] و چون [illegible] آن [illegible] بالله و [illegible]
گشتن فاعل و مفعول را لذت تمام دهد و چون [illegible] سود آید
و چون [illegible] بنجبین خورند [illegible] را مفید بود قدر شربت یک
مثقال مضر مثانه مصلح مصطکی بدل [illegible] کبر عربی انونیطس یونانی قبار
سر پایی کبر فارسی و هندی [illegible] و آن [illegible] خار دارد و بر شاخ و برگش [illegible]
و غلاف گل او [illegible] سفید [illegible] و سلطان [illegible] مانند [illegible]
مانند از بلوط [illegible] تخم او [illegible] رطوبت [illegible] و در حرارت [illegible] بسیار [illegible]
بیخ او و پوست بیخ او [illegible] گرم و خشک لطیف و مقطع
در جمیع افعال مانند بیخ و [illegible] ضعیف تر و خیار [illegible] گرم و تر و چون [illegible]

و تند سوده جا بدن [illegible] و صلابت سپرز [illegible] سرد و طبع او گرم و [illegible] تخم او در سیوم گرم و خشک
ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از گل او و اصناف [illegible]
الف گرم و خشک در سیوم مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزج [illegible] بخار [illegible]
را [illegible] و به [illegible] کشته [illegible] طلا کنند سود مند آید و چون [illegible] لطف
و [illegible] سفید [illegible] بسیار نفع [illegible] قدر شربت از آب او [illegible] و [illegible]
[illegible] مثقال مضر مثانه و معده
محرورین مصلح انیسون و در [illegible] سکنجبین بدل [illegible] از اجزاء آن [illegible]
کبریت عربی [illegible] کبریا [illegible] گوگرد فارسی کندک هندی [illegible] جسمی است
[illegible] رطوبت [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] و حرارت [illegible] و حرارت و لطافت و خفت
[illegible] چهار صنف [illegible]
[illegible] کبریت احمر [illegible] مایل بسرخی [illegible] مصطکاوی و
[illegible] سفید [illegible] گوگرد فارسی [illegible] و قسم [illegible] کبوتری [illegible] کبریت
[illegible] گرم و [illegible] بعضی [illegible] مایل [illegible]
[illegible] جمیع آن [illegible] گرم و خشک و بعضی
[illegible] سال [illegible] ملطف [illegible] مسخن [illegible] و جالی و جاذب
[illegible] طلا کنند جرب [illegible] و چون [illegible]
سود مند آید و چون [illegible] قطع [illegible] کند قدر شربت [illegible]
مضر [illegible] مصلح [illegible] بدل
[illegible] اوست [illegible] عربی [illegible]
بالغ و [illegible] جگر فارسی کلیجه هندی و آن عضویست [illegible] اعضا [illegible]

بدن حیوان و مبدء قوت طبیعی و محل هضم کیموس اخلاط است و بیان آن مفصل در
تشریح مذکور است و بهترین آن کبد طیور است خصوصاً ماکیان و دراج و بط و اوز فربه جوان
که غذای آنها خوش و حبوب نفیسه شیرین باشد و بعد از آن حیوانات جگر بزغاله و بچه
گوسفند یک ساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ و پیر خصوصاً حیوانات
وحشی است طبیعت آن گرم و تر و کباب او با نمک و صعتر و زیره جهت قرحه امعا و اسهال
مزمن بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نباشد از هضم آن و جگر بزغاله
محرک جماع و مقوی باه است و بتجربه رسیده و کبد الوزغه را چون بریان کرده گرم خورند
لذیذ است و آنرا اسهال کرده اند و گفته اند الماس خورده باشد چون جگر آن را با قبا خیاط بسته
بلع نماید و بعد اندک زمانی برآورد با آن چسبیده گویند الماس بدان چسبیده برآید
و جگر حیوانات دیگر و خواص آن مرقوم است مضر غلیظ و دیر هضم و خونیکه از او
بهم رسد قبول عفونت بسرعت میکند مصلح الکامه و سکر کباب عربی شواء جمع
و تباهه فارسی کباب هندی و مشهور است آن گوشت بریانی که با آتش است و بهترین
از همه کباب گوشت بره فربه باشد که با نمک السنجاری کرده و در سیخ بسته باشد
چون سینه الخیر و ماهی و غیر آن کباب نکرده باشد طبیعت آن گرم و خشک
و بحسب اختلاف لحوم مختلف می باشد در حرارت و ضعف و افعال
و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف بالجمله مولد خون متین و
مقوی اعضا و مسخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین
و کسانیکه فصد یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با
سماق و کشنیز و فلفل و سایر ادویه حاره حالی است اسهال رطوبی و خوردن آن
بسیار بعد از آن الغایت مضر خصوصاً بر کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خورد
مرده گردانیدن است و باید که در پختگی و نرمی جمیع اجزاء آن یکسان باشد

مضر و در محرور المزاج مورث صداع و خوردن آب بسیار بعد الغایت مضر بعد از آن خصوص
بر کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خورده مرده کردن است مصلح سکنجبین و اطریفل
کبیره عربی طراغاقنث و طراغاقنثا یونانی ترکاکانتو سریانی کون فارسی کتیرا
هندی و آن صمغ درختی است بسیار خار دار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته که
آن را اقتاد نامند و سفید و سیاه می باشد بهترین آن سفید صافی املس
باریک خالص مایل بحلاوت است و سیاه آن زبون و در گرمی و سردی معتدل
و در اول تر و از طب بعضی عرب و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و بعضی
گرم و تر و بعضی مرکب القوی مغری و با تخفیف ضعیف و مغلظ مواد و تنقیه
و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قروح چشم و قاطع نفث الدم
و دافع حدت ادویه مسهله و سرفه و دلس و خشونت حلق و النفث بدء و سهل
مره سودا و بلغم لزج و مقوی اسهال و تسکین درد گرده و مثانه کاهد و جهت
ابتاسیدن او با شیر آن ادویه با بادام و نشاسته و شکر بغایت سمین بدن
خصوصاً چون بعد از آن شیر بیاشامند باشد بخوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند قدر شربت تا یک درم مضر شش مصلح انیسون جبل صمغ عربی و در تغزیه
و در ملین و تغلیظ تخم کرد و کرفس لسین معطر عربی او اوسالیون یونانی کرفس
سریانی کرفسی و اکیت لسین معجم فارسی اجمود هندی بنامی است و آنرا اقسام
بسیار است بستانی و جبلی و صحری و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است
که برگ آن مایل بسفیدی و ساقهای آن باریک و بلندی نبات آن تا یک ذرع
و تخم آن زیره تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت و مقدار قریب
بانیسون و بعضی از انواع وی در املس و تخم آن بزرگ و سیاه رنگ با ... باریک گرم
و خشک در اول و دوم بول و حیض برآند و بادها بشکند و مفتح سده جگر گرده و سپرز ...

نفع رساند و بوی و آن خورش کرده اند و عرق النسا و ضیق النفس را سود مند آید و جگر و سپرز
و مثانه را نیک بود و باه برانگیزاند و بول و حیض براند نفع تمام دهد و بزر الکرفس که بفارسی تخم کرفس
گویند در آخر دوم گرم و خشک [illegible] بول و حیض براند و سده جگر و گرده بگشاید و فواق را نفع دهد
و بادها بشکند قدر شربت از عصاره تا یازده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ در مطبوخات
پنج درم و از تخم یک درم مضر حوامل و صرعیه و محرک صرع مصروعین و مفسد [illegible]
[illegible] مولد و خفقان [illegible] آن و سبوس تازه آن نفاخ و تخم او مضر ریه و مورث سحج
مصلح در نبات انیسون و از تخم در ریه [illegible] و تخم کاسنی و در سحج کتیرا ابدال تخم آن
نان خواه و زیره کرم عربی اوپیاطیویم یونانی کیشا [illegible] سریانی تاک و رز فارسی
ذاکره جاتر هندی و آن بستانی و بری می باشد و بری ثمر دار انگور او سیاه و ریزه
با عفوصت و شراب او خالص و سیاه می باشد و بری [illegible] ثمر [illegible] گویند و
شاخ تازه اقسام [illegible] الکرم و غنائم [illegible] و آن در آخر دوم سرد و خشک
و بهترین اجزاء اوست و بعد از آن برگ و عصاره آن عصاره برگ [illegible]
و [illegible] معده [illegible] قی الدم را نفع دهد و زن حامله را سود مند آید و چون با شراب تلخ زنند
سنگ گرده و مثانه را بریزاند و چون [illegible] را بر سر طلا کنند صداع گرم را نفع رساند
و خاکستر چوب آن با سرکه طلا کردن بر مقعد [illegible] بواسیر [illegible] قطع [illegible] نافع باشد و
آشامیدن عصاره آن مانع صعود بخارات است بدماغ مضر سرد [illegible] و مضعف باه مصلح عسل
کرنب و بقلة الانصار عربی قرنبا و قرنبو یونانی کرانبی کرنبه سریانی کلم و کرم فارسی
کرم هندی و مشهور [illegible] بستانی و بری و بحری می باشد [illegible] بستانی [illegible]
[illegible] و قسم معروف او [illegible] مانند جعفری و سبز [illegible] اصناف او شامی
و [illegible] و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال بسیار است [illegible] اصناف بستانی
آن مرکب القوی [illegible] در اول گرم و در دوم خشک [illegible] و مولد [illegible] منوم و مانع صعود

بخارات

تاک

کلم

بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال و رافع خمار و ارتعاش
سر [illegible] را نفع کند و مفاصل و نقرس را نفع دهد و [illegible] سپرز را نیک بود و آواز را
صاف کند [illegible] و رنگ روی را نیکو کند و شکم براند و [illegible] سود مند آید مضر
سوداوی مزاج و [illegible] مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین مصلح [illegible] اوبا
گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج با آب و سکنجبین و در مصرورین
[illegible] آن کرسنه حب البقر عربی اوزرونس یونانی [illegible] سریانی [illegible] و
[illegible] کاودانه فارسی متر هندی و آن دوائیست [illegible] بقدر نخودی کوچک
تیره رنگ مایل بسرخی و زردی و طعم آن تلخ و تند و غیر ماکول [illegible]
غذا [illegible] علف و غذای گاو است و آن را [illegible]
و [illegible] بیشتر [illegible] آن [illegible] سفیدی [illegible] اول
تا دوم گرم و در دوم خشک [illegible] اخلاط غلیظ پاک کند [illegible]
و [illegible] و چون یک مثقال [illegible] مثقال [illegible]
و [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] سود مند آید [illegible]
بول و حیض [illegible] قدر شربت [illegible] مضر
سر [illegible] اسهال [illegible] مصلح [illegible]
کرویا کرویا و کمون رومی عربی ادخیمون یونانی کراوی سریانی کرویه و زیره
رومی و [illegible] زیره و قرنباد فارسی کرویا هندی و مشهور و آن تخم نباتیست بستانی
و بری [illegible] بستانی [illegible] شبیه [illegible] شبت [illegible]
آن شبیه [illegible] آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن
تیره مایل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه [illegible] زردک و ماکول [illegible]

پخته میخورند وبری آن فربه نما است وگل آن سفید مایل بکبودی ودر باغ
صفات باشد [illegible] واز مطلق آن حلوا [illegible] است ومقوی است آن [illegible]
می ماند کوبند ورقوت نزدیک بانیسون لیکن [illegible] معده نیکوتر از زیره باشد گرم
خشک در دوم وگویند در سیوم وبادها بشکند وطعام هضم کند وبول براند
ومعده را قوت دهد وشکم ببندد وخفقان را سودمند اند ونفع [illegible] مفید لیکن
قوه شربت تا یکدرم مضر [illegible] گرده مصلح عسل وصعتر و[illegible] گرده امل
قرم مانا وانیسون وزیره کرکی عربی [illegible] تورنا ترکی کلنگ فارسی کونج هندی
واو از جمله طیور بری است بلند پرواز وکنار آبها بیشتر می باشد بهترین آن
آنست که باز انرا صید کرده باشد گوشت او در دوم گرم وخشک مفتح سدد و
مقوی بدن ومحلل قولنج و[illegible] او [illegible] اسهال واشامیدن خشک
ساخته آن باب نخود مطبوخ جهت درد گرده ومثانه مجرب وسرگین او
رافع کلف و[illegible] او مسکن نقرس وچون زهره او [illegible] را [illegible]
سعوط کنند نسیان را زایل کرده اند وچون اکتحال نمایند جرب [illegible] را
نفع دهد وچون [illegible] وچشم کشند شب کوری را ببرد وچون [illegible]
صلابه ضماد کنند اورام [illegible] را تحلیل دهد مضر [illegible] مصلح
[illegible]
داخل کنند وروغن [illegible] کرکدن وحریش عربی گرگ فارسی گینده هندی او
حیوانیست عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر واز فیل کوچکتر وپوست آن سیاه
وچین دار وضخیم وصلب وصورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک وبر [illegible]
آن شاخیست مابین [illegible] وسر آن باریک شبیه [illegible] تیز و[illegible]
بسوی بالا وبسیار [illegible] غالب می آید و[illegible]

کلنگ
ودمع نسیان
کرکدن
[illegible] نسیان [illegible]

و[illegible] کوهستان هند و[illegible] طبیعت آن گرم وخشک بخور شاخ آن جهت
بواسیر وعسر ولادت وگریزانیدن هوام مشفع وبدستور بخور [illegible]
آب [illegible] کنار شاخ آن ساخته باشند وبدستور پوشیدن انگشتری از شاخ
آن جهت دفع بواسیر مفید وچون زهره او را بخور کنند [illegible] باشند [illegible]
وطلا [illegible] است کرکم جادی [illegible] کرکم زعفران سریانی
زعفران والکهابسی فارسی کیسر هندی وآن تارهاست [illegible] شبیه بعصفر وبسیار خوب
وزرد وتیره رنگ مایل بسرخی [illegible] اول گل آن از زمین می روید بعد اتمام آن
ساق وبرگ آن وطول ساق آن یک [illegible] وبرگ آن شبیه ببرگ [illegible]
وبیخ آن شبیه [illegible] ومانند [illegible] نرگس ودر هر گلی سه چهار تار زعفران می
باشد وآن تارها [illegible] رنگین وخوشبوی [illegible] باریک [illegible]
نیست ومنبت آن [illegible] از همدان وگیلان وشام [illegible]
[illegible] وکشمیر وغیره [illegible] تیز بوی [illegible] گرم در دوم وخشک در اول
و[illegible] در سیوم گرم ودر [illegible] خشک [illegible] تقویت کند و
لون را نیکو کند [illegible] چشم [illegible] وبول براند
[illegible] ووجع [illegible]
[illegible] قوه شربت از یکدرم تا دو درم مضر مصدع و[illegible] ومضعف اشتها و
مغثی [illegible] مضر اعصاب [illegible]
مفرط مصلح انیسون وسکنجبین [illegible]
آن [illegible] کرش عربی [illegible]
[illegible] قوتی ترکی شکنبه فارسی اوجهری هندی [illegible]
از اعضاء [illegible] بدن حیوان [illegible] معده است [illegible]

زعفران
[illegible]

شکنبه و روده‌های حیوان است و از حیوانات ماکول خشک و تازه لولا یافته و علف و
حبوب وغیره نخوند اندکی برآورد العجه نامند و بعد از آن شکنبه بهترین آن از
برای اتخاذ ادویه خصوصا اسفیداجات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است
طبیعت آن جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند و بعضی معتدل کثیر الغذا
و دیر هضم و رافع لعقص غذا و معده و فربه کننده و مرق آن مولد منی مضر مولد
خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح مهر انجیر و بادام
حاده خود و شستن خولنجان و فلفل و سرکه خوردن کرفت الماء عربی نمقا یونانی
نیت و کوناموس سریانی نیلوفر و نیلوبل فارسی نیلوبل کنول کلور کدابوا
هندی بجنس [illegible] مانند نوک و ساق باریک نرم و طولش بقدر عمق آبها و برکش قریب
سطح آب و ثمرش بقدر [illegible] بقدر خشخاش و درون تخمی عریض و سیاه
و مانند حبه و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندی است و
و بعضی مایل بزردی و سفید و بعضی گویند بری او نیز می باشد جمیع اجزای او
در آخر سوم سرد و تر و بعضی بیخ او را گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک است و جلاء
از سطح او و کل الثت و اکثر مستعمل و قوت آن تا یک سال باقی می ماند مقوی
دماغ و دل و مسکن حرارت آنها و تشنگی و صداع گرم رافع [illegible] و دافع و منع احتلام کند و
چون یکدرم از و بسبب خشخاش میل کنند شکم را به بندد و بیخ و تخم او [illegible]
را سود شد آید قدر شربت اجرام او سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر مثانه
و باه مصلح نبات و در باه لبوبات جل منقی یا خطمی سفید کزبره عربی برد
غاکمون یونانی کزبرا سریانی گشنیز فارسی دهنیا هندی و آن بری و بستانی
می باشد بری او برگ ریزه تر و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و [illegible]
می باشد و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و آن را بعضی [illegible]

العوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نزد بعضی الحکماء مطبوخ سرد است و افراد در اول
و ابتدای خشک بود و بسبب [illegible] در دوم و خشک است در سوم و شمامه [illegible] شیخ الرئیس
گرم دانسته اند تا [illegible] مثقال [illegible] مسموم و مانع صعود ابخره به دماغ خصوصا
با شکر و سماق و چون آب گشنیز تر را با [illegible] تحلیل و [illegible]
کتان [illegible] طلا کنند [illegible] گرم را بغایت [illegible] و چون با سرکه [illegible]
[illegible] و تخم او [illegible] سرد و [illegible] خشک معده را تقویت [illegible] و دفع [illegible]
و طبیعت [illegible] قدر شربت [illegible] ناکوفته [illegible] آن تا [illegible] او
تخم او [illegible] ناکوفته مضر باه او [illegible] مثقال [illegible] او [illegible] و تخم او
مضر [illegible] ضیق النفس و مسکن [illegible] مثقال [illegible] او و [illegible]
نسیان و تاریکی چشم مصلح [illegible] تخم خرفه [illegible] و سکنجبین [illegible] بدل [illegible]
و [illegible] خشخاش ترنجبین [illegible] و فارسی [illegible] هندی [illegible]
است که بر درخت [illegible] الاشجار [illegible] سفید و مانند ترنجبین منعقد می گردد و انچه
از درخت [illegible] حاصل [illegible] الطف [illegible] درخت گز [illegible]
[illegible] می باشد و بهترین [illegible] سفید [illegible] که مخلوط [illegible]
و خاشاک نباشد طبیعت آن در اول گرم و در [illegible] معتدل مقوی [illegible]
و آلات غذا خصوصا [illegible] و جلاء و [illegible] خشونت سینه و صوت [illegible]
ضیق النفس و [illegible] و رطوبت [illegible] غلیظ و دماغ و [illegible]
[illegible] قدر شربت از [illegible] درم تا [illegible] درم [illegible] بعضی ربعه رطل کزبره البئر
شان [illegible] الاسود شعر الجن و شعر الارض عربی و بولوطرخون یونانی [illegible]
سریانی پرسیاوشان فارسی کالاحلف و [illegible] هندی و آن نباتی
است برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و طول ساق [illegible] و شاخهای آن بستانی

باریک و صلب سیاه و در مواضع نمناک و سایه دار می روید و قوت آن با سیاه
می ماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل می گردد ملطف مفتح معتدل مایل
بگرمی و خشکی بهترین آن است که چوب وی بسرخی آید و برگش سبز و بو نیکو و
نفس ... از فضول غلیظه ... کند و بلغم و سودا را دفع کند و ... و صلابت
سپرز را نافع ... و ... آلو ... و ... و ... و سنگ ... و ...
و فتق النفس و ... الصوت ... سودا ... و ... آن مطبوخ آن جهت
زکام و ... آب ... آن جهت ... شده الف و زکام نافع **مضر** ...
از جرم ... ورم ... و مطبوخ ... ورم **مصلح** مصطکی و کل ...
... در امراض ... بودن آن ... و ... آن ... السوس **کشوث**
و اکشوث و کشوثا ... **شبرو طرس** یونانی ... **و ابدیره** سریانی **فرس**
و زجول ... **امل بیل و اکاس بیل** ... هندی و آن گیاهی است مانند
... و ... برگ و ساق و مایل بزردی و ... که بر خارها و گیاهها می تند و
... زرد ... سفیدی و تخم آن ... مایل ... و ... سرخ مایل
بزردی و ... بسفیدی بهترین تازه ... طعم آن ... قوت آن تا ...
سال ... در اول گرم و در دوم خشک ... مفتح ... و ...
و عروق و مقوی معده و جگر و ... ضعف ... و ... طبع و ... الکشوث
... که ... در افعال ... از سایر اجزا ... و ...
... و معده و سپرز را از اخلاط ... و ... و ... سودا ...
آن جهت ... و ... نافع ... **مصلح** ... از ...
جرم و مطبوخات ... ورم ... و تخم او ... ورم **مضر** ... و تخم او مضر سپرز ... **مصلح**
کتیرا و ... سکنجبین ... **بدل** ... و ... افسنتین **کلیه**

عربی **بوبرک** ... **گرده** فارسی و هندی و مشهور و آن عضویست از اعضاء ...
... حیوان ... حیوان دو عدد می باشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ ...
... از برای جذب مائیت ... و ... بمثانه ... و ... دفع
گرده ... آن از برای اکل ... گوسفند ... بهترین ...
فربه ... و ... حیوان ... باشد ...
... معتدل در گرمی و خشکی مقوی گرده و ... آن ...
مضر ... غلیظ ... بطیء الهضم ... و ... معده ... **مصلح** ...
... و ... و ... **کمثری** عربی **امرود** یونانی **امرود**
فارسی و مشهور و آن ثمر درختی است ... و برگ آن ...
... و ... اصناف می باشد ...
... و ... و ...
... و ... و ... و ...
خوش طعم ... و ...
... معتدل مایل بحرارت ...
... و مقوی معده و ... و ...
... و ... و ... و ...
خون ... و ... و ... دل و دماغ **منفخ** ...
مضر ... **مصلح** ... **کمون و کموث** عربی **کاموز**
و کرویون یونانی **کمونا** سریانی **زیره** فارسی **جیره** هندی و آن ...
می باشد و ... اصناف ... سیاه ... و ... الکمون ...
... فارسی و ... و سفید و سبز ... و ...

دمشقی از بری سیاه و شبیه بسنو بر است و قوی الحرارت است و از مطلق کمون مطلو
کرمانی است و بهترین کرمانی بری و در بستانی آن سفید بستانی و قوت آن تا نه
سال می ماند گرم و خشک در سیوم معده را قوت دهد و بادها را بشکند و بلغم را ببرد و چون
بسرکه برآورده سفوف سازند قطع شهوت طعام کند و چون با نمک بخایند و بگذارند
انواع فروریختن آب دهن و دهان را منفعت دهد و چون بخایند و اثر بخار آن را به چشم
چکانند ظرفه را دفع کند قدر شربت دو درم مضر اقسام او مغز مصلح کثیرا
بدل کرمانی کمون و نیم سطح (؟) بدل آن گردکان و طرحی و شاه دانه
و بدل فارسی همون (؟) آن کرمانی و کویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا
کمون خوک عربیان خواه و زینیان فارسی اجواین هندی اوان
که به سنبله ماننده است ... و اوراق ... تا چهار سال بماند بهترین آن دانه دار سرخی تازه تند
و بوی آن است گرم و خشک در سیوم لطیف ... و تریاق سموم ...
و رطوبت را ... سینه و صلابت جگر و سپرز ... و لزوجات
سینه و جهت ترک عادت افیون ... مضرت آن ... و دفع
و غثیان و از درد ... و فساد اشتها و سوء ... و بهق و برص
نافع است ... البول را ... رساند و تقویت معده
و کسر ریاح کند و کرم را از ... بیرون آرد و چون بسرکه بر روی طلا کنند
... و زایل گرداند قدر شربت تا سه درم مضر ... مصلح ... و مقلیل شیر
مرضعه مصلح کشنیز و در تقلیل شیر ... بدل ... کشنیز و لسان
کندر رومی قیفوارون یونانی لبونیا سریانی کندر فارسی کندر و لوبان هندی ...
و آن علک و صمغ شجریست خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه برگ

تخم مورد

تخم مورد و ... و منبت آن کوهستانها و بلاد ... و عمان و یمن و در سرطان
صمغ آن را اخذ نمایند ... سفید کند ... و
... ... جرح
کوبند و ... ... جدا شده باشد
... و ... ... و قوت آن
تا ... سال ... گرم در دوم و خشک در سیوم قوت حافظه ... معده
را قوت ... دفع نسیان کند ... و غثیان ... و باد ... بشکند
... ... و خفقان و نفث الدم را نفع رساند و خون ...
باشد ... قدر شربت ... درم مضر ... آن محرق خون و بلغم و مصدع
و مورث جنون و جذام و بهق سیاه و مقدار زیاده آن ...
کشنده مصلح ... فارسی و شکر بدل مصطکی کندر ... عربی ...
... ... فارسی چوک هندی ... ...
... ... و سفیدی ... ...
... ... سفید ... سرطان ... ...
و قوت آن ... سال ... ... و ... آن است و بهترین آن تازه تند
بوی ... گرم و خشک ...
بلغم و ... و جلا ... و دفع ریاح ... و حبس ...
... [redacted] ... معده ... و جالی ... غلیظ ...
... و ... ... و جهت استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و
... مفاصل و طلا ... جهت بهق و برص ... قدر شربت ...
... ... و جهت سپرز و یرقان و امثال آن ...

قطع شهوت / کمون کرمانی / داء الثعلب (؟) — حاشیه
نانخواه اجواین — حاشیه
دریاق سموم — حاشیه
کندر با فایده — حاشیه
خون ... بلغم ... معده — حاشیه
جهت ... سپرز و یرقان و امثال آن — حاشیه

بارتنگ

ولونیت حمل مضر بمو بسیار از غثیان دو داشته باشد مصلح و در کونیت حمل آب بسیو دوات بار و لطایف
آن است **لسان الحمل** عربی بامی بیرانی ترکی **خرغوله یا بارتنگ** فارسی **بارتنگ** ... مشهور
بارتنگ دو قسم است صغیر و کبیر صغیر را برگ کوچک و باریک است و طلات بیشتر و بی ساق
پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش زبو و در طرف ساق و تخمش سیاه و کوچک و بی ساق و قسم
کبیر او به ستور پراکنده و مایل بسرخی و قریب بذرعی و مستو و تخمش زبره تر از تخم صغیر و
گلش مانند آن و بیخ او سست و باریک و نهایت سطبری آن تا بقدر انگشتی و ساق
کبیر ماده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است طبیعتش در دوم سرد و خشک قابض
و رادع بود و منع سیلان خون کند و برگش خلد و سوختگی آتش را سود دهد و بخته
برگش و بیخ او ... و سرکه ... رافع استسقاء ... و عصای ... تشنگی ...
... و رفع ... و سل و ... الادم ... و جگر و مضعف آن نافع **قدر شربت**
از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن سه درم **مضر** برگ آن گویند
مضر به ... و عصاره آن مضر سپرز **مصلح** ... عسل ... سپرز مصطکی **بدل** ...
بستان **لسان الثور** عربی **خوکلوزه** یونانی **کاوزبان** فارسی **سنکها ... بهندی**
برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی
آن نقطه‌های سفید شبیه بجار و زغب دارد و ساقش قریب بذرعی و زغب
و شاخ‌های او با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی الشکل گل زنار و تخمش مستدیر
و لعابی و در جبال و دار المرز کثیر الوجود است طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک
آن از رطوبت کمتر و مایل بیبوست و گویند معتدل است و قوت آن تا یک سال
میماند و گل آن الطف و جمیع اجزای آن مفرح و مقوی دل است و خفقان سوداوی را
نافع بود و سرفه و خشونت سینه را دفع کند و جهت ضیق النفس ... خار و
تشنگی ... و ... و تقویت حرارت غریزی ... **قدر شربت** از آن تا چهار درم ...

کاوزبان

و از جرم

زبان گنجشک

و از جرم او با ده درم **مضر** سپرز **مصلح** صندل **بدل** ... او ابریشم محرق و چهار ...
آن ... است **لسان العصافیر** عربی **زبان گنجشک** فارسی **... خو** ...
و آن ... و تلخ می باشد و اکثر مستعمل ... آن ... در جوف او ...
و برگش شبیه ببرگ بادام ... و ثمرش ... عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر ثمر
جانه ... از تخم خربزه ... شبیه بزبان گنجشک ... و سرخ ... و سفید مایل بزردی
و با تندی و تلخی و قوت ... تا سه سال میماند طبیعتش در آخر دوم گرم و خشک ...
و در اول ... گفته‌اند مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و ... را دفع کند
و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و ... او ... عرق النسا و ...
... جهت اعانت حمل از مجربات است و ... و تسمین ...
... و باه ... و ... مفید **قدر شربت** تنها ... مثقال
و با ادویه ... تا ده درم **مضر** ... **مصلح** ... **بدل** ...
... نصف آن ... **لن لق** ...
لک لک فارسی **لن لق** ... و آن از جمله طیور معروف است کبیر الجثه ...
اوایل ربیع ... و در ... بلاد ... و ... ترک وطن ...
... برای محافظت بچه‌های خود از مار زیرا که مار ...
... و آن نیز ... حرارت و ... خود ...
... طبیعتش در آخر سیوم گرم و خشک ... گوشت آن ... فالج
و لقوه ... و جذام و ضعف باه ... غلیظه و ... در اعضا و
سموم ... و گوشت ... او در جمیع افعال
قوی‌تر ... او ... و ... سنگ ... و ... آواز
سموم ... و ... مفید ... کند ... را

اعانت حمل

آن در دوم سرد و تر و رقیقست آن در اول گرم و خشک و جبنیه آن در اول
سرد و خشک و بهترین البان شیر تازه دوشیده از حیوان جوان فربه صحیح
المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رایحه غریب جید المرعی است طبیعتش
گرم است در اول و تر در دوم و گویند سرد و تر است و در جبنیتش سردی کمتر
است از غیر آن و گویند معتدل است مقوی باه و بدن و تریاق سموم
و نافع محرورین و جرب و حکه و سحج و اشتهای اغذیه و ماء جبنیه مسهل صفرا و
و فربهی بدن و افزودن دماغ و موثر و شیر هر حیوان در طبع او در آن مذکور است
مضر نفاخ و در معده صفراوی مستحیل بصفرا میشود و اکثار او مورث
... و حمل مصلح عسل و شکر و کشمش لبن النساء ... و الثدی ...
شیر زنان فارسی عورت کا دودھ هندی و آن الطف از شیر زنانی و موافق
ترین شیرها است از برای اطفال و امراض حاده خصوصا از مولود
دختر بهترین شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زاییده که غذای
موافق خورده باشد چند روز مثل از آن و در یمن نیز در دوم سرد و تر و از
دختر زاییده سرد و تر جهت ترطیب بدن و تقویت دماغ و رفع ... و قروح
ریه و حمی دق و طول ... و رفع سمیت ... نافع و چون در چشم
چکانند با بره و شند رمد را نفع دهد و چون در بینی چکانند ... دماغ را رفع
کند و سرسام و صداع حاره را نافع آید قدر شربت از دو اوقیه تا نیم رطل
لبن اللقاح ... لبا عربی اغوز ترکی فرشه و فله فارسی بیوسی بیوکها هندی و
آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده
شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ تواند سرد و تر مسمن بدن
و محرک باه محرورین مضر بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و سده و قوی النفاخ و

مورث

لبن الشوع

و مورث قراقر و قولنج و مولد حصاة و باعث ... و خالطه او با معده و بیرون کند
عربی شیر خوج فارسی بشوع هر نباتی را گویند که او را شیری باشد محرق و مسهل
فالو و جنس آن بسیار است چون ... و ماهی زهره سیاه و فرفیون و شبرم و غیرها
و اقوی از مشوعات لبن یتوع بعد از آن تخم و بعد از آن برگ طبیعتش گرم و خشک است
در چهارم و گویند در سوم چون یتوع را در آب اندازند که در آن ماهی بود ماهی مرده روی آب افتد
و چون شیر ... اسهال آرد و اگر بعد از آن رو به ضعیف باشد و چون
مکرر کشند و مکرر خورده و چون بر موضع ثآلیل چکانند نفع کند و چون بر بواسیر مالند قطع کند و
آشامیدن آن مسهل بلغم و مانع بواسیر و چون دو قطره یا سه قطره آن را بر انجیر چکانند
و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کند و هم چنین با سویق و نان خالص و بهترین ...
با عسل و غیره طلی استعمال کنند باعث تفرح دهان و حلق نگردد قدر شربت تا سه قطره
از لبن و بدون مصلح استعمال آن جایز نیست مضر احشا است سمیت و جراحت کننده
و مسهل قوی در بعضی اغراض و از خلایف شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء مصلح
آن کتیرا و انگور و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و در سویق ... و کتیرا
و دفع سرد کرده لحم عربی ات ترکی گوشت فارسی ماس و ... هندی و آن
منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله در بدن حیوان برای حشو
و فاصله و حایل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ
و مانع بودن از ... و حرکات مختلفه و فسخ بعضی از صدمات خارجی و در
ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکویی هیئت و شکل و غیرها از منافع
که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام آن سابقا بحسب اقسام حیوان و اعضاء
آن و لحم هر حیوان و اعضاء در آن مذکور است طبیعت جمیع لحوم گرم است مگر لحم ماهی که سرد
است مضر مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و غیره با مره و عادت

و گوشت حمل مضر بکودکان بسیار از غثیان و اشتها باشد مصلح در گوشت حمل آب لیمو و ابازیر و نظایر
آن است لسان الحمل عربی بارتنگ بربرانی ترکی فرغولیه باریش فارسی بارتنگ
نباتی است دو قسم است صغیر و کبیر صغیر را برگ کوچک و باریک است و ملاصق بزمین و ساق
پراکنده مایل بطرف زمین و گلش زرد و بطرف ساق و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم
کبیر او بلند و پراکنده و مایل بسرخی و قریب بذرعی می‌شود و تخمش زیره‌تر از تخم صغیر و
گلش مانند آن و بیخ هر دو سست و باریک و نهایت ستبری آن تا بقدر انگشتی و منافع
کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است طبیعتش در دوم سرد و خشک قابض
و رادع بود و منع سیلان خون کند و برگش ضماد و شوخی التهاب سود دهد و بخته
برگ و بیخ او با نمک و سرکه جهت داء الثعلب و رفع استرخای مویی و عصا کشیدن و جهت
فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سده سپرز و جگر و ضعف آن نافع قدر شربت
از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن سه درم مضر بر کبد آن گویند
مضر ریه و عصاره آن مضر سپرز مصلح در زیره عسل و سپرز مصطکی بدل حاضی
بستان لسان الثور عربی خولکوده یونانی گاوزبان فارسی سنگاهو ... هندی
برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی
آن نقطه‌های سفید شبیه بخار و زغب دارد و ساقش قریب بذرعی و زغب
و شاخهای او با زغب و باریک و گلش سفید و کبود لاجوردی الشکل گل آن را و تخمش مستدیر
و لعاب‌دار و در جبال و دار المرز کثیر الوجود است طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک
از رطوبت کمتر و مایل به یبوست و گویند معتدل است و قوت آن تا چهار سال
می‌ماند و گل آن الطف و جمیع اجزای آن مفرح و مقوی دل است و خفقان سوداوی را
نافع و سرفه و خشونت سینه را رفع کند و جهت ضیق النفس و سکوت و زکام و خار و
سنگ مثانه و برقان و تقویت حرارت غریزی و سود قدر شربت از آن تا چهار درم ...

واز جم

۲۱۵

و از جرم او تا ده درم مضر سپرز مصلح صندل بدل فوتنج او ابریشم محرق و چهار درم
آن کوفت ... است لسان العصافیر عربی زبان گنجشک فارسی ...
و آن تلخ و شیرین می‌باشد و اکثر مستعمل قسم شیرین او است و درخت او ...
و برگش شبیه برگ بادام و عریض عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر
خانه از تخم خربزه و دراز شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی
و با تندی و تلخی و قوتش تا سه سال بماند طبیعتش در آخر دوم گرم و خشک
و در اول نیز گفته‌اند مسکن ریاح غلیظ و درد پهلو و کمر و رحم و بسفاد را دفع کند
و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و نقوط آرد و فرزجه او با ماء عرق و عسل بعد از
طهر جهت اعانت حمل از مجربات است و برگش مسحوق و ضماد التیام و بند آن
و ضماد و جبیت او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید قدر شربت تنها تا سه مثقال
و با ادویه با بسیه تا دو درم مضر مصرع و محرورین مصلح کشنیز بدل خود او تا نیم
او و نصف آن بهمن سرخ با وزن او و تودری سرخ و گویند کلان لق لق عربی
لک لک فارسی لق لق ... و آن از جمله طیور معروف است کبیر الجثه گرد و
اوایل ربیع می‌آید و در سالی دو بار در بلاد ما او می‌شود برگ و نهر خود را
سازد و در خارج خانه بنا نماید برای محافظت بچه‌های خود از مار زیرا که مار دشمن بچه
او است و آن نیز بسبب حرارت و حبوبت مزاج خود مار را طلب نماید و تا آن زمان
مضر سازد طبیعتش در آخر سیوم گرم و خشک خوردن گوشت آن جهت فالج
و لقوه و خدر و جذام و ضعف باه و ریاح غلیظ و رطوبات مستحکم در اعضا و
سموم ... نافع و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن و بیضه او در جمیع افعال
قوی‌تر و سرگین او جلای بهق و آثار جلد و بهره او ... شکوری و حبس ادرار
سموم و جهت وضع و بهق مفید و چون یک مثقال از او بسی کنند مصروع را

سود مند آید مضر محرورین مصلح روغن گنجد و طبیخ آن با سرکه و [illegible] گشنیز

لفاح عربی سایر ترکی [illegible] فارسی و آن ثمر درخت یبروح است و آنرا اسفند سر گویند

برای آنکه مشابهت آن بسیار است در شکل بتخم [illegible] بوی الجنه [illegible]

بو طبیعتش سرد و تر است در سیوم قدر شربت از سه قیراط تا یکدرم مضر و دو درم

آن کشنده با اختلال عقل و سبات و غشیان و اکثار بوئیدن آن محدث سکته

و سبات خصوص الجنه برگ آن سفید باشد مصلح قی کردن بروغن و عسل

و بعد از آن عسل و سداب بری و خردل و از سویق خوردن و [illegible]

بوئیدن جوز الطیب و بوئیدن [illegible] شکوفه مغیلان است جلی بوذن

از [illegible] بالنف آن جوز [illegible] بالنف آن جوز القی لک عربی الند نیز [illegible]

لاک فارسی لاکه هندی و آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و غیره بهم میرسد و [illegible]

[illegible] آید و [illegible] و سرخ رنگ [illegible] ثبوت سرخ و این را لک [illegible]

و هندی لاکه چون [illegible] از درخت کنار و درخت پیپل و غیر آنها بعمل می

آید و آنچه از درخت کنار بعمل بیاید بهتر است و طبخ لک خام و [illegible]

سرخ بعمل می آید و بهترین آن [illegible] و طریق سرخ [illegible] تازه خام [illegible]

مطبوخ [illegible] است و قوتش تا ده سال میماند گرم و خشک در دویم و گویند خشک

در سیوم [illegible] و [illegible] یکدرم تا [illegible] درم [illegible] بالاعرکه [illegible]

و طریق [illegible] است که لک را [illegible] بوده [illegible]

باشند [illegible] اطیر [illegible] بیدانه [illegible]

از [illegible] لک [illegible] تفویت [illegible] قدر شربت تا

[illegible] سیر مصلح [illegible] جلی [illegible] آن [illegible] الشاد و لا

و [illegible] لوز الحلو عربی بادام شیرین فارسی و آن [illegible] است طبیعتش

در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند مصلح و حافظ قوتها و جا اعضاء باطنی و ملین

آن و ملین طبع و حلق و ملائم سینه و معین باه و مسکن حرقت و بول [illegible]

وهد [illegible] آید و سرفه خشک و نفث الدم را سود مند آید و حرقة البول را دفع کند

[illegible] آید و باشکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ [illegible] و مقوی معده و [illegible]

و [illegible] و سعال و کرم شکم و خشک [illegible] و [illegible] و سعال و ورد الملوز

که بفارسی گل بادام گویند سرد و تر در اول و دماغ را قوت دهد مضر احشا و ضعیف

[illegible] موجب کرب و [illegible] مصلح [illegible]

[illegible] فی [illegible] لوز المر عربی بادام تلخ

فارسی طبیعتش گرم و خشک در دویم و گویند در اول سیوم گرم و در اول خشک

محلل و جالی و [illegible] اخلاط غلیظ [illegible] و سرفه و ورم

[illegible] کرده و [illegible]

و ام [illegible] و تنقیه سینه [illegible] قولنج و [illegible]

سفید و چون [illegible] و [illegible] و [illegible] سود مند

[illegible] سود مند آید و بول [illegible] بول را مفید بود و سنگ

گرده و مثانه [illegible] مضر امعا مصلح شکر شیرین و بادام [illegible] دوا

اینجی ترکی مرواریه فارسی موتی هندی بزرگ [illegible] است و الحجر [illegible]

منجمد [illegible] باشد با وجود بزرگی [illegible] بهترین او [illegible] سفید و [illegible]

[illegible] طبیعتش [illegible] سرد و خشک نفث الدم را نافع و [illegible]

سود مند آید و چون [illegible] و [illegible]

[illegible] سازند و [illegible]

ضعف دل را [illegible] باشد مفید بود و طریق حل [illegible] کرده [illegible]

ناشفته را و در خریطه کرباس کنند و در آب لیمو چند ان گذارند که چون ببسکد شود پس خریطه را
بدست بمالند تا وقتیکه حل شود و از خریطه بکشد پس در کاسه چینی کرده بگذارند تا به نشیند
پس آب لیمو را در ریزند پس بریزند و در آفتاب یا سایه خشک ساخته بجوهر گذرانیده نگاهدارند
قدر شربت تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح [illegible] بدل صدف سفید است لیمون و لیمو عربی
لیمو فارسی نیمبو هندی مزاج و منافع او مزاج و منافع اترج نزدیکست و گویند ترش
اقوی است از اترج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض
و محرک اشتها و معین بر هضم غذا و مفتح سده کرده و محلل قولنج ریحی و اروغ آرنده
و صالح تنقیه اخلاط ردیه و پادزهر سموم سرد و [illegible] و در بسیار افعال مانند
پوست ترنج است و آنچه باشد از پوست زرد او ترش است و در افعال مانند [illegible]
[illegible] و ترش او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف [illegible] قاطع
اخلاط غلیظ لزجه و ملطف آن و جلای بهق سیاه و کلف و [illegible] و مسکن غلیان
خون و صفرا و التهاب معده مضر ترش او مضر عصب و صاحب سرفه تا بد المزاج و
اکثار او در جلای معده و مضعف اعصاب و مورث [illegible] مصلح شکر و عسل حوف
الیم ماس عربی الماس فارسی هیرا هندی و آن از احجار نفیسه است آتش او را لالات
حدیدی و امثال آن در و اثر نمیکند و از سرب نرم میشود و قسمی از و سفید برنگ
نوشادر و شفاف و قسمی نوشادر است و تیزتر از [illegible] احدی [illegible] نشده
و قسم سفید او کمتر از نوشادری و قطعات بزرگ از و یافت میشود و او را قدر و
[illegible] و قسمی [illegible] حدیدی و [illegible] مانند مغناطیس است و قسمی بسیار تیره
و در سفیدی مانند نقره است و آتش در و اثر میکند لهذا انرا بعضی از اقسام الماس
نیست و گویند سرخ و سبز نیم زرد و سبز زنگی باشد بهترین [illegible]
ترین او سبز خالدار است و سرد و خشک در چهارم و گویند گرم و خشک در چهارم

تعلیق او

تعلیق او مقوی دل و دافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و [illegible]
او نافع [illegible] جنون و [illegible] آن [illegible] دندان [illegible] مضر [illegible] و ریزه کرده خورند کشنده
بود مصلح علاج کسیکه الماس خورده باشد قی بآب گرم و شیر تازه است بدلش [illegible]
بنو ماش فارسی مونگ هندی و آن غله ایست معروف سرد در اول و معتدل
در خشکی و تری و قوت [illegible] سال بماند لطیف تر از عدس غذای نیک [illegible]
[illegible] و تسکین معده [illegible] و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض
و موافق گرده کم نفخ تر از سایر حبوب و مقوی عصب و بهترین اغذیه [illegible]
تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم [illegible] و ضعف باصره [illegible]
ضماد او بآب [illegible] مقوی اعضا و رافع [illegible] ضربه و سقطه و محلل اورام و [illegible]
کلف و [illegible] جهت جرب متقرح و منع عرق [illegible] از خواص اوست که با [illegible]
برودت تحریک سودا [illegible] نمیکند مضر قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم مصلح روغن
ادام [illegible] آن [illegible] و حرمل و مصطکی
بدل باقلی ماشران عربی [illegible] و خالد [illegible] ماشران
فارسی و هندی و مشهور [illegible] و او نوع صغیر عروق الصفر است که بفارسی [illegible]
چوبه گویند و شاخهای نبات ماشران مرتفع بر زمین [illegible] شبیه ببلاب
مایل باستداره و سفید مایل بزردی [illegible] بیخ او [illegible] شعبه [illegible] گره
و غیر مستقیم [illegible] گره های [illegible] شبیه [illegible]
و محکم شبیه [illegible] حب او [illegible] بسرخی [illegible] تیره مایل [illegible]
او [illegible] مایل بسیاهی و قوت [illegible] سال بماند در آخر سیوم گرم و خشک [illegible] و گویند
در دوم [illegible] چشم [illegible] طلای او [illegible]
را [illegible] قدر شربت نیم مثقال مضر گرده مصلح عسل بدل [illegible]

ونصف او مرکب **ماء** و او بسوم ترکیب **آب** فارسی **پانی** هندی بهترین آبها آب باران
بعد از آن آب جاری کثیر المقدار که بر زمین پاک و سنگ ریزه کذرد و بعید المنبع
بود و رفتار و سنک و زن و مکشوف و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال
آید و شیرین و پاک و صاف باشد و هرچه در آن طبخ شود زود مهرا شود و چون
یکبار بیاشامند تشنگی ببرد و بعد از آن آب مقطر که مثل کلاب و عرق کشیده
باشند بعد از آن آنکه بعد جوشانیدن بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر
المقدار بهتر از آب کاریز و چاه است و تفاوت هر آبها بحسب قلت و کثرت
و مواضع مختلف است و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت است
ادمان کرد آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خوردن باعث حفظ رطوبت غریزی
از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه و وصول آن باعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی
طبع و رعایت هضم و طبخ غذا و ترویح روح حیوانی و دفع قصور سوء المصلات
رفتن عربی است بعنوان مرافقت **مضر** چون بسیار خورند مزاج را فاسد کرداند
و معده را سست کند و استسقا آرد **مصلح** و چون آهن تاب کنند مضرت کمتر
شود **ماء اللحم** عربی **آب گوشت** فارسی **گوشت کا پانی** هندی و آن عرقیست
که از گوشت با کثیر لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاده کننده
خون و رافع ضعف که از امراض و خون و مسهلات و فصد و جماع و امثال آن
بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف می باشد و قوی ترین گوشت در این
امر بره یک ساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترتیب باید داد
و چون ماء گوشت بره یکبار با جوش کرند ضعف دل را بغایت مناسب است
دواء و سیب و ادویه عطریه با آن ده و در مزاج بارد مثل بوست ترنج و بشیار حاره لطیفه
و الکشت بلعد مند و تقطیر نمایند **ماء الشعیر** عربی **آب جو گنگ جو** **آب جو** فارسی **آش جو**

هندی و مشهور ببرید و ترطیب کند و سورت اخلاط را بشکند و بول براند و تشنگی بنشاند
و بهتر از شیر را نفع و بدو بهار و شهار بلغمی را با تخم کرفس و بادیان مفید آید و اجماع و اقسام شده
است چرا که هیچ غذا در دوا و کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست زیرا که ده خصال
در وی موجود است بارد است و منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده
و سهل النفوذ و در تمام بدن ولاد و معتدل الغذا و مسکن عطش و هیجان اخلاط
نمکین و منفتح و در معده نمی شود و ترکیب طبخ وی آنست که جوی سفید جید بکیرند
و در ظرف سفالین یا نقره یا مس قلعی دار نموده آب صاف بران ریزند و بآتش
ملایم بپزند و باید که تبدیل آب و انتظار نحتن نمایند و احتیاط آنست که بصفت
آب تبدیل کنند ماء الشعیر خوب و سفید پخته شود لیس تنها یا بدین نمک و کلاب
و شربت انار و امثال آن اضافه نموده بنوشند **مضر** مرخی معده و مفرح احشا
بارده و نفاخ **مصلح** کلقند **ماء الجبن** عربی **آب پنیر** فارسی **ماء الجبن** هندی و مشهور
و آن زرداب شربت که از شیر بریده و منعقد از مائیت پنیر کیرند و طریق شرب
او در مطولات مذکور است لطف و جرب را نفع دهد و یرقان را سود مند آید و حرارت
جگر نشاند و به شیر خشک اسهال صفرا کند و با فتیمون اخراج سوداء و تبرید بیش آن
بود که از شیر بز سرخ یا زبون ازرق چشم کیرند و طریق گرفتن آن آنست که یک کاسه
شیر را در دیگ سنگین بر ده بنج جوش جوش دهند لیس یک درم سرکه کهنه دو آن مقدار
سرکه انگوری اضافه آن نمایند که بریده شود هر چند آنکه پنیر جدا گرده و لیس صاف کنند
و دو سه جوش دیگر داده کف بردارند و بشیر گرم بیاشامند و اگر کسی را از سرکه و حموضت
و دیگر مانع بود شیر ازیشه که باشد لیس از جهت بریدن شکر دانه ان جوع و از سفوف القرطم
و غیره شیر را بپزند و طریق آن در مطولات مرقوم است **عدد شربت** از یک مغده
و نیم تولۀ تا سه رطل **ماء الورد** عربی **کلاب** فارسی و هندی و مشهور تبخیر نفس آنست

که طعم آن تلخ و بولیسی تیزی با میل بود طبیعت آن مرکب القوی و ما بین سردی او با حرارت
لطیف و مایل برطوبت و با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آن را بسیار غالب دانسته
اند مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوت ای بدن تا آنکه مسیدن آن نیم گرم آن جهت — نفث الدم و خشونت
عوارض حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن
و درد معده و امعاء و مغص بارد و حاره و کسر نفخ و وجع طحال و منوم و با شراب باعث
زیادتی تفریح و بوئیدن او و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با [illegible] جهت — جهت
درد سر بارد و طلای آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط و تقویت دل
و رفع خمار و غشی و بی‌هوشی و خفقان نافع قدر شربتش تا یک مثقال مضر [illegible] جهت
مضر باه و باعث سفیدی موی مصلح جلاب و نبات ماء العسل عربی [illegible] بیقروطن — ماء العسل
یونانی ماء العسل فارسی و هندی و مشهور طبیعت آن گرم بود در اول معتدل در دوم قوت
[illegible] اشتها آورد و بدن فربه کند و بول و حیض براند و ملین طبع و رافع قی [illegible]
او جهت قراقر و نفخ شکم و مقوی اعضا [illegible] و جالی و منضج بلغم غلیظ و رافع
ضعف [illegible] از جماع بهم رسیده باشد و مفاصل [illegible] و با الجمله جمیع امراض بلغمیه را
نافع باشد و طریق آن است که بگیرند عسل خالص یک جزو و از آب باران [illegible] آب خالص صاف
دو جزو و با آتش ملایم طبخ دهند تا ثلث بماند و بکار برند و شیخ الرئیس در قانون [illegible]
[illegible] که چون [illegible] شود جهت قولنج باید که شدید الطبخ باشد و بعضی بسیار خوب
باشد [illegible] ضعیف الطبخ آن [illegible] نفخ است قدر شربتش تا
شش مثقال مضر [illegible] حاره [illegible] صفراوی مصلح آب [illegible] — [illegible]
[illegible] محموده عربی [illegible] سقمونیا فارسی و هندی [illegible]
آن [illegible] است از [illegible] که برگ آن [illegible] الخبث
[illegible] و متخلخل و برنگ [illegible] بود و چون [illegible] باشد آنرا [illegible] کرده

و دراب [illegible] حل شود و چون [illegible] حل شود شیر باید و چون خواهند که بکار برند
باید که اول مشوی سازند بایں طریق که سیبی [illegible] الکفاره بردارند — مشوی
[illegible] [illegible] ساقین [illegible] شند و [illegible]
بجا نهاده [illegible] محکم [illegible] کرده [illegible] کنند تا بجه شود
[illegible] و بعضی حکما گفته اند [illegible] قسم [illegible] بکار برند
[illegible] کنند و مولف [illegible] عمل [illegible] نفع [illegible] می کنند و
[illegible] گرم و در [illegible] خشک [illegible] و بعضی در [illegible] خشک [illegible] کند
و قوت آن [illegible] سال [illegible] مشوی [illegible] سال قدر شربتش از نیم دانگ
تا [illegible] مضر معده و امعا [illegible] جگر و دل و [illegible] ضعف [illegible]
و قی و غثیان [illegible] و تشنگی آورد و [illegible] بعمد [illegible] کشنده
مصلح [illegible] سقمونیا [illegible] باقراط [illegible] کنند
[illegible] بدل [illegible] و نیم [illegible] — [illegible]
و زن [illegible] مخلصه عربی فارسی و هندی
و مشهور [illegible] که در [illegible] الکفاره [illegible] و از [illegible]
است و [illegible] باشد [illegible] مسطورات [illegible]
[illegible] است [illegible] سال [illegible] در اول سیوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] الفعل
و جهت تحلیل اخلاط [illegible] و مفاصل و [illegible] و تقویت معده و جگر و [illegible]
و [illegible] مفید و [illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible]
[illegible] مخلصه [illegible] و ملطف و رافع
قولنج ریحی و مقوی اعضا [illegible] موافق [illegible] است و بعضی [illegible]

کبیر تمام مقام جو دانسته‌اند و قدر شربت تا یک مثقال **مخیض** بعربی **ایران** بترکی **خاق** فارسی

بهجاج هندی بهترین او آن شیر تازه گاو تازه دوشیده که دو شب او را تمام گرفته

باشند طبیعتش اعتدالی مایل بسردی و رطوبت و در و غالب بر برودت مسکن غلیان خون

و مجرب محرورین و مشهی و مسمن بدن و مطفی حدت سمومات حاره و نافع

جهت قی و سحج معده گرم را نافع و جهت اسهال صفراوی و دموی و مسهل ... آمده و

تشنگی نشانده و مطبوخ او ... که تخم و جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان

اسهال حار است و قدر شربت فوق ربع رطل تا نصف رطل تا ... و همچنان

نان خشک ... جایز داشته‌اند ... تخم خرفه با ... سه مرتبه سقیه داده خشک

... آن نوشند و ... خوردن آب ... روز ... **مضر** ... و

... معده ... و چون ... معده سازد ... مورث ... و ار

... و شربت سکنجبین ... است و ... مصلح ...

است **مخ** بعربی **مغز استخوان** فارسی **گد** هندی و ... لذیذتر از دماغ ... بهترین

مغز ساق گوسفند ... مغز ساق گاو ... مغز ساق ...

بود طبیعتش ... گرم و تر ... و کثیر الغذا ... اورام صلب ...

و تحلیل ... و شقاق ... و ... نافع ... و چون ... ساخته ... خلاقت

... رفع کند و ... او ... مغز ساق گاو است **مضر** ... او و مفسد

اشتها و مورث غثیان **مصلح** ... و ... و ...

... **مرزنجوش** بعربی **آذان الفار** ... بترکی **مرزنگوش** فارسی

مروه هندی و او ... خوشبو است و در خانه‌ها ... می‌کنند و

برگش ... و ... و ... ریحانی ...

است طبیعتش ... گرم و ... خشک ... و ... بهتر از ...

و ... و ... نافع بود و ... بلغم ... و خلط بارده ... گوارند

و ... حمام ... و سر ... و برگ خشک او ... جهت ...

... سر که جهت ... افعی و عقرب و جهت ...

... جهت ... و ادرار ... و ... ورم حار ... نافع

قدر شربت ... درم ... مثقال و ... مثقال **مضر** گرده و مثانه

مصلح ... و تخم ... و لعاب اسپغول **مرزنگوش** ... **سبل** فارسی **سبل** هندی

بهترین ... طبیعتش گرم و در سیوم خشک

در دوم مفتح و محلل ... و ... غلیظ ... و بول ... آورد

و چون با آب ... طلا کنند ... و چون ...

... کنند و چون با آب ... طلا کنند ... تحلیل ...

و چون با آب ... و چون ... مقدار ...

... و ... النفس ...

... و ...

... و چون ... و چون ...

... و چون ... اعصاب ... اعضا

نفع ... و چون ... ساخته ... نافع ... باشد **قدر شربت**

... **مضر** ... و ... **مصلح** ... **سبل** ...

...

... **مرداسنج** ... **ریزه** ... **مرداسنگ** ...

... و ... بهترین ...

... و ...

بعمل می آید و معمول او از صاحب اسهل و اسحق است غیر معمول او و بابل بکر می آید خشک در
سیوم و معمول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و مشتمل اطبا
معزی و با قوت محلله و ملطفه و بغایت مجفف و مسدد و جالی و قاطع گوشت
زاید و رویاننده گوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در مسهلها
اندازند قوت او زایل کرده قریب بشیرینی عسل سازند و طلاء او قوی بدن
خوش کند و کلف و اثر آبله را زایل کند و چون نیمدرم از سفید کرده او بکوبند
و بر بیندازند و به شقاق [illegible] آمیخته خورند حب القرع را بیندازد **قدر شربت**
نیمدرم از سفید کرده او **مضر** یکدرم او کشنده است احتباس بول و استفراغ بلغم
و سحج [illegible] و ضیق النفس **مصلح** قی کنانیدن و بعد از آن استفراغ [illegible]
خوردن **مری** [illegible] **الکافه** عطر فارسی **کانجی** هندی او را از ادویه هندیه [illegible]
اطبا او کلا [illegible] است و ماده او [illegible] باحتقان و بهترین او آن [illegible]
الوجود [illegible] ادرار [illegible] بلسان [illegible] ساخته [illegible] و رابا
هموزن او [illegible] آن [illegible] و ربع او [illegible] [illegible] قیراطی
لحم [illegible] نقل و غیر آن [illegible] بست روز و [illegible]
کرم [illegible] روز [illegible] زنند و [illegible] بروه [illegible] سیاه و [illegible]
پس [illegible] صاف او [illegible] چند روز در آفتاب [illegible]
هذا [illegible] و گرم و [illegible] خشک [illegible] مسهل و [illegible]
[illegible] و ملطف [illegible] وجع الورک و عرق النسا را نفع و [illegible]
رطوبت معده را دفع کند و گزیدن سگ دیوانه را مفید آید **مضر** سینه و سرفه
[illegible] و صاحب [illegible] **مصلح** [illegible] **سراره**
عربیه **زهره** فارسی **پته** هندی بهترین آن زهره [illegible] تر [illegible]

و [illegible] و استعمال آن جایز نیست و قویترین همه زهره [illegible] و ضعیف
ترین همه زهره خوک و بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد و زهره ذکور
[illegible] در حالت گرسنگی و تشنگی و حرکت مفرط قوی الحرارت است و علاوه آن
ضعیف و خواص آن در ذکر هر حیوانات مذکور است مجموع آن گرم و خشک
منفتح سده [illegible] و مانع [illegible] شدید [illegible] است و طلاء آن [illegible]
[illegible] آن مسهل و [illegible] آن [illegible] **مشک** عربی [illegible] سریانی **ویاد**
[illegible] **مشک** فارسی **کستوری** هندی و آن خون منجمد است که از حیوان کوچک
[illegible] آهو که آنرا آهو چین نامند حاصل میشود و چهار قسم میباشد یکی را ترکی
نامند و آن خونیست که از آن حیوان بطریق حیض با بول بیرون [illegible] شده
بر روی سنگها منجمد [illegible] و آن زردرنگ و با ملایمت میباشد دوم را
نامند و آن نافه است و از جمعیت خون در [illegible] بهم میرسد و یکی را
چینی نامند و آن خونیست که [illegible] [illegible]
خون اطراف [illegible] خشک گشته و آن سیاه و با ملایمت
میباشد چهارم را هندی نامند و آن خونی است که از ذبح آن حیوان
بهم میرسد [illegible] و بهترین آن [illegible]
است [illegible] است که [illegible] و [illegible] تفاح و [illegible]
در سیوم گرم و در [illegible] خشک [illegible] زیاده کند و مره سودا را زایل کند
و باه برانگیزاند و سرعت انزال را مفید آید و ضعف دل را که از برودت
باشد سودمند بود و خفقان و توحش را نفع رساند و [illegible] **قدر شربت**
از قیراطی تا نیمدرم **مضر** محرورین [illegible] او [illegible] زردی رخسار [illegible]
او باعث بدبوی دهان و [illegible] **مصلح** کافور [illegible]

و بود و بدان طباشیر و معتدل مجل نسل او جید و لطیف او ... مشمش بعربیه
ارمنیاقن بیونانی [illegible] بترکی زردالو فارسی خوبانی بهندی جوا او آب باشند
بهترین او شیرین و پرآب و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است طبیعتش سرد و تر
در دوم و شیرین او مایل است بگرمی منفتح سده و ملین صلابات طبع و موافق
محرورین و تشنگی و معده باشد و تسکین التهاب معده و غلیان خون
و صفرا و رافع ارواح خصوصا مارگس او و در صبح با محرورین و نقوع [illegible]
کمتر آنس بود مسهل صفرا و مسکن عطش و دافع تبهای حاده است و چون
آب نقوع خشک آنرا صاحب تب حاده با جلاب بنوشانند بعد از آن آب
گرم و عسل بنوشند و قی کنند اخلاط گرانی و بخاری دفع شده تب زایل
گردد و مجرب است و روغن مغز خسته آن شش بود سیر السعوط شود آید منضر ... او
او بالعیب بیرص و سریع التعفن و نفاخ و مولد ... و منضر بمعدی
و خوردن او با اول طعام و خوردن آب بعد او نجابت منضر مصلح شکر و ... سون
در جمیع امزجه مشکطرامشیع یونانی پودینه بری فارسی و آن قسمی از
فودنج بری است و گویند نوعی از جبلی او است و قوی تر از اقسام فودنج
است مانند کوشفند آن از ... شیروی رنگ خون با ... بزرگتر از او بود
و بزرگ و دراز تر از او بینه و با خشونت و مایل با سبزی طبیعتش گرم
و خشک است در سیوم و رطوبت ... از سینه و نفس ... آنو حیض
و بول و خون نفاس بر آورد و دوا معده و شکم و دود ... و هدو
استسقاء او و تعفن ... جمیع افعال
قویتر از فودنج است ... شهوت باه منقطع شده باشد ...
روز بروز بمقدار نیم درم از او کوفته بخته ... و ... مسکه

و او دوم

بهم و قره عسل آمیخته بخور و تقویت باه میکند اگرچه بالوسن شده باشد قدر شربت
یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال مضر مقعد مصلح سرکه مجل بجوز ... بود بنه و فروه ها
و دو را و دار چینی بوزن او و عدس الملک مصباح الروم و قرن الایل بعربی ... سرها
کهربا فارسی کپور هندی و آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب
و غیرها آورند و درخت آن عظیم و او را جوز ... نامند ... آن بلاد بسیار سرد
برف نشین است بهترین سرخی بود که بزردی زند طبیعتش معتدل در گرمی و سردی
و در دوم خشک و در اول سرد و نیز گفته اند خون را به بندد و تقویت دل کند و
خفقان را نفع بود و چون نیم مثقال از او در آب سرد حل کرده بنوشند قی و غثیان
باز دارد و هم مثقال ... بود موی سر اسود شد آید و نفث الدم را نفع بود و فرق
میان کهربا و سندروس آنست که کهربا را ... شده و این کار نکند بخلاف
سندروس و نیز کهربا را هنگام سوختن بوی مصطکی آید و در سندروس آن بوی ... که
قدر شربت نیم مثقال مضر ... مصلح ... بدل سندروس ...
... آن ... و ... در تفریح ... و دفع طاعون
مرجان معز ماعز بعربی کابره سریانی کچی ترکی بز فارسی بکرا و بکریا هندی
گوشت آن نسبت با سایر لحوم سرد و تر و زود هضم بود و غذای ... و خون
... چون بریان کرده خورند دفع سموم کند و خون ... اطلاق کند
نفع ... چون بریان کرده ... و ... نفع ...
... آن ... تریاق ... مار و عقرب
و غیر ... آن ... و ... گزند و ... لحم ... کهار
... بهتر ... یک سال ... باشد گرم و ... چون
معتدل و معده معتدل را نفع ... گوشت او را چون ... اطلاق کند ...

وبرص وقوبا را سود مند آید و چون خاکستر شده او را کوفته بیخته در چشم کشند بیاض را ببرد
و خون آنرا چون اندکی از آن بر ورم بیل کنند مرغ را سود مند آید و لحم الجدی گوشت بزغاله
گوشت بزغاله گویند حرارت او کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود میان رطوبت
و یبوست و زود هضم شود و چون معتدل است میان لطافت و غلظت از وی
تولد کند **قدر شربت** از مراره مغز چیلی از کیله کنا و ... **مغز** گوشت چیز مغز
سوداوی مزاج و مراره مغز چیلی مغز است بگرده و گوشت بره مغز بود کسی را که زمستان
دوست داشته باشد **مصلح** وی مغز بادام و نارجیل و خرما و دو مراره مغز چیلی انیسون و عسل
بود و گوشت بره آب یخ بود و ربانار و قطایران **معا مصران** عربیه **بارسیان** ترکی
روده فارسی **انتری** هندی و آن عضو لیست معروف و مراد از آن روده حیوانات
است که از جمله اعضاء عصبانی است طبیعت آن در سیوم سرد و خشک خوردن
مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که **مصلح** آنست جهت معده
و صفراوی و زحیر مانند مردان سودا زده باشد مفید بود **مضر** قلیل الغذا و مولد
خلط بارد و قولنج و بوست و دوا **مصلح** حوارش عود و کمونی و فلافلی **مقل ازرق**
عربیه **مقل** مشهور **گوگل** هندی مراد از و صمغ درختیست مانند درخت کندر و بسیار
عظیم و در بحر عمان کثیر الوجود است و صمغ آن هر چه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل
ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود و مایل به تیرگی و سیاهی را مقلی و در جمله
از نواحی یمن خیزد و با مخالفت سیاه شود و او را مقل عربی گویند و بهترین آن
که ازرق بود و سرخی مایل باشد و زود حل شود و قوت آن تا بیست سال باقی
طبیعت در اول سیوم گرم و در اول دوم خشک جلا و تحلیل و تلیین او رافع
... او و به و با تریاقیت بلغم و سودا را باسهال دفع کند و نشکند ... و خنازیر را اند
و بول و حیض و سنگ برانند و باه برانگیزانند و فربهی آرد و سده بکشاید و بادها بشکند

و عرق النسا و نقرس را نفع دهد و چون بخور کنند بواسیر را سود مند آید **قدر شربت** یکدرم **مضر**
شش و جگر **مصلح** کثیرا و در جگر زعفران **بدل** وی ثلث او مر و ربع او صبر **مقل مکی** و آن
اسم مردوم است و با عفوصت و خشونت و او را نمیش و خشک او را دقلی
نامند و ماکول است و درخت او در شکل و در ثمر شبیه بدرخت خرما باشد طبیعت
آن سرد و خشک است و در آن هم قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده
و طبیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار رحم مفید و
شرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نطول آن جهت سوختن او و جهت
جرب و حکه و منع تولد قمل **ملح** عربیه **دوز** ترکیه **نمک** فارسی **لون** هندی و آن انواع است
ملح طعام و اندرانی که بپارسی نمک بیتا بود و نمک طبرزد گویند و ملح نفطی و غیر نفطی
و ملح هندی که سرخ رنگ بود و ملح تلخ و بهترین ملح اندرانی است طبیعت گرم و خشک
است در آخر دوم و ورم بلغمی و خارش و نقرس و جذام و قوبا را نفع دهد و بادها را بشکند
و منع عفونت کند و اکل و استرخاء لثه را سود مند آید و بلغم لزج را بقی و اسهال بیرون
آورد و ملح اندرانی بیاض را ببرد و سبل و ناخنه را نیک ضعیف گرداند و مزاج و شقیقه
نمک تلخ بمزاج و منفعت بوره نزدیکست و ملح هندی گرمتر از انواع ملح است و ملح
نفطی قی را یاری دهد و اخراج سودا کند **قدر شربت** نیم درم **مضر** دماغ و مورث تاریکی
چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر امعاء
نحیف و امعا **مصلح** صعتر و چرب او اشیاء بارده و رطبه و در امعا بطیخ بود **موز** و طلع
عربیه **موز** مشهور و فارسی **کیله** هندی و آن میوه معروف است شیرین وی گرم در
وسط اول و تر در دوم و تر و لطیف معتدل در گرمی و سردی سمن بدن و مرطب
معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و رفع خشونت حلق و سینه و شش و
مثانه و سرفه خشک الفعد نهد و باه برانگیزاند و بول براند و طبیعت را نرم گرداند و لاغری

کرده را دفع کند و خام او سرد و خشک در دوم و خالص پوست درخت او جهت التیام زخمها و
رفع نزف الدم نافع و رازی گفته که گل او معده را قوی گرداند و منی و حرکت عرق می آرد و شهوت باه را
خصوصا وقتیکه با عسل سرشته بخورند و ضماد برگش جهت تحلیل اورام مومن [illegible] مضر مولد ریاح و
مضعف [illegible] و مفسد معده مصلح عسل و شکر و مربای زنجبیل و جوارش مصطکی [illegible]
[illegible] ساخته باشند **مومیائی** عربی و فارسی و هندی و مشهور و آن انواع است
بهترین معدنی بود که چون آب چشمه بیرون می آید منجمد میشود طبعش گرم است در آخر
درجه دوم و خشک است در اول [illegible] در اول سیوم گرم و در دوم خشک و [illegible]
تا چهل سال [illegible] و اورام بلغمی و کسر و خلع و ضربه و سقط و فالج و لقوه و شقیقه و صداع و سدر
و دوار و جذر [illegible] مفید بود و چون یک حبه از آن با آب مرزنجوش سعوط کنند [illegible]
زبان را منفعت دهد و چون [illegible] باشامند نفث الدم را منفعت دهد و فواق
را زایل گرداند و خفقان را مفید بود و چون با شیر تازه میل کنند [illegible] گرده و مثانه
را دفع کند و از [illegible] بود که چون مومیای خوب را [illegible]
[illegible] دفع [illegible] میکند قدر شربت در شکستن اعضا نیم درم و در سایر امراض
از یک قیراط تا [illegible] مضر محرورین مصلح سکنجبین بدل [illegible] **حرف النون**
نارجیل جوز هندی عربی [illegible] فارسی نارگیل [illegible]
درخت او مانند درخت خرما [illegible] سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند [illegible]
[illegible] و چون در اول طلوع [illegible]
[illegible] از آن طرف [illegible] جمع میشود و آن [illegible]
[illegible]
از حرارت [illegible] نارجیل [illegible] قسم [illegible]
[illegible] در دوم گرم و در اول خشک [illegible]

در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و شکوفه آن در سیوم گرم و در آخر دوم خشک [illegible]
او در اول گرم [illegible] و در اول گرم و در سیوم خشک [illegible]
[illegible] و تسکین [illegible] و تقطیر البول را نافع [illegible]
[illegible] قدر شربت [illegible] مثقال [illegible] مضر [illegible]
و مولد [illegible] محرورین و شکوفه آن [illegible] غثیان [illegible] مصلح شکر و نبات [illegible]
[illegible] میوه های ترش [illegible] و میوه های [illegible]
[illegible] **نارنج** عربی **نارنگ** فارسی **نارنگی** هندی بهترین [illegible]
[illegible] و تخم و شکوفه آن گرم و خشک
[illegible] و در اول خشک [illegible]
چون [illegible] مثقال [illegible] گرم [illegible]
[illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] بهتر از [illegible]
[illegible]
و پوشیدن [illegible] مضر [illegible] مضعف [illegible]
خصوص [illegible] مصلح شکر و عسل **نحاس محرق** و [illegible] عربی [illegible]
[illegible] فارسی و آن [illegible] سوخته است [illegible]
[illegible] در سیوم گرم و خشک [illegible]
[illegible]
چشم [illegible] مصلح
[illegible]
[illegible]

كنند اين هم لاجوردى رنگ كلى نهاده و بالاى اين صفحهاى مس كذاشته بالاى آن كوكرد و نمك
پاشيده صفحهاى مس ديگر بران گذارند و كوكرد و نمك ديگر بران پاشند و دهن ديگ بگل
گرفته در تنور بگذارند تا سوخته گردد قدر شربت بعد درم با مصلح مضر اشاميدن زياده
او كننده نخاله عربى كيك تركى سبوس فارسى بهوسى هندى گويند و آن سبوس
حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است گرمى آن كمتر از آن گندم و خشك تر
از آن و بالجمله گرم و خشك در اول طبيعت با نرم كند و خشونت سينه را ببرد و سرفه
را نفع دهد و چون ضماد كنند تحليل رياح كند و نطول آن او قابض و تجفيف رطوبت معده و ضماد
مطبوخ آن در شراب و انساك آن جهت تسكين درد پستان و تحليل ورم آن كه از انعقاد
شير در آن هم رسيده باشد و ضماد مطبوخ آن در آب شرب جهت تسكين وجع گزيدن
عقرب و ضماد مطبوخ آن با نمك و تنور خشك كوبيده آن با نمك جهت نهش افاعى
و عقرب و تحليل اورام بارده نافع نسر عربى قجير تركى كركس فارسى گد هندى و آن از جمله
طيور سباع و بزرگ جثه و در رنگ قريب بعقاب و مايل بسرخى و منقار و ساق
آن دراز و پر آن مانند نى است و گويند در عمر زياده از هزار و پنج پرواز بنمايد
بدليل آنكه يكى از ايشان از عراق الى ... در آشيانه آن بيضه ... گمان برقان كرده در
روزش برقان را از سر انديشه و بيضه او در آشيانه خود ميگذارند و براى دفع يرقان و ساخت
آن عود رتعق و مراجعت نمود ... هزار و پنج ميشود و از خواص اوست كه
چون حرارت در وقت خواب يك چشم را نمى پوشد و با هزار سال عمر ميكند و در
سالى زياده بر يك تخم و يك بچه نميكند گرم و خشك در سيوم گوشت او شنيع را
نفع رساند و زهره او بياض و نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم را سود ميدهد و
سركين او كلف را ببرد مضر گوشت او ... و روى الغذاء او سود زهره او سود مصلح وارجيح
و سركه نشا و نشاستج عربى املوس املوس يونانى نشاسته فارسى و هندى مشهور

واورا از آرد گندم خيسانيده بعد تعفين رسد و بوى آن و بار شود از آن جدا كرده صاف نموده
خشك ميكنند طبيعت آن در اول سرد و خشك و بعضى سرد و تر گفته اند معتدل و رادع
و قابض و موافق امعاء مصلح ادويه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً لعوق آن و
چون بر اطراف چشم آميخته بر قرحه عين ... نفع دهد و چون با نبات و آب و روغن بادام
بنوشند سرفه و خشونت حلق را ببرد و طلاء آن با زعفران جهت كلف و با سركه جهت خناق
و اورام حاره و اكتحال او جهت دمعه و جرب و منع ريختن مواد بچشم و با شير زنان جهت
نفاخ جهت خشونت پلك و حرارت ... نافع قدر شربت از يك مثقال تا پانزده مثقال
مضر مقعد ... مصلح شكر ... و تخم كرفس و قرنفل بدل ... مغسول و
غبار ارحى نعنع و نعناع عربى مشتى يونانى پودينه فارسى و آن نباتى است معروف
برى و بستانى ميباشد و برگ برى آن خشن تر و كوچكتر و بستانى نازكتر و نرم
تر و بهترين آن تازه بستانى است طبيعت در آخر دوم گرم و خشك چون عصاره آن
را با سركه بياشامند قطع نفث الدم كند و كرم در اماء باشد و چون آب انار ترش
خورند فواق و غثيان و هيضه را نفع دهد و چون با آرد جو ضماد كنند صلابت را دفع كند و ورم
پستان را نفع رساند و چون بر فرج طلا كنند گزندگى سگ ديوانه را سود مند آيد و چون
زن پيش از جماع بردارد منع آبستنى كند و چون با مصطكى بخايند و آب آن را فرو
برند تسكين معده بود و استطلاق و قى بارد را بود و فواق و خفقان را زايل گرداند
قدر شربت تا دو مثقال مضر گويند مولد رياح و انتشار آن مولد حصى در گرده و مضر سفل
مصلح كرفس بدل پودينه برى نعام عربى شترمرغ فارسى و هندى مشهور و آن
مرغيست معروف عظيم الجثه گردن آن بلند شبيه بشتر و پايهاى آن شبيه پاى گاو و
ظلف او شكافته و رنگ آن نيز مايل بسفيدى و مانند طيور ديگر بسيار پرواز
نمى تواند نمود بلكه بعنوان جست و خيز است بهترين آن بچه آن است و خيد آن محتاج

علاج جرب فی زدن آب گرم و خوردن شیر تازه و امراق جرب و لعابات **نوشادر** عربیه

نوشادر

بفارسی **نوساگر** هندی و او معدنی و مائی و مصنوعی می باشد معدنی او در بلاد حاره مثل
چشمه یافت میشود و قطعات او مانند شوره بود و مائی او از آبی است که چون بجوشد
بسیار حرکت دهند کف میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید برو دیا
او بسته میشود و این هر دو عزیز الوجود اند و مصنوعی او از دود های گلخن حمام بهم
میرسد و رنگ او اول اغبر می باشد و بعد از تصعید سفید میگردد و بهترین
آنست که چون بلور صاف و شفاف بود طبیعتش گرم و خشک است در آخر سیوم ملطف
و مجفف قروح و قاطع خون جاری و جالب قی و رافع صلابت سپرز و جرب سینه و
چون در چشم کشند سفیدی چشم را ببرد و چون در حلق دمند علاقه افتاده را محکم
کرده اند و چون در آب حل شده باشد مار و کژدم که آن موضع نگزند و چون در سوراخ
ایشان ریزند همه را بمیراند و چون بسرکه بر بهق طلا کنند سود بخشد **مضر** امعا و جگر و سر
ورم او قاتل متقطع **مصلح** شیر گاو و آب ... بادام و روغن ... و روغن و
احراق و سمه خوردن **بدل** نیست ... **نیل** عربیه و فارسی ... هندی

نیل

و آن نباتی است که عصاره او را نیل و برگ او را وسمه گویند و نیکوترین ورق
سبز بود که بسرخی مایل باشد طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند سرد است در اول و معتدل در تری و خشکی قابض بود و منع تقلب الدم
کند و چون با آب ضماد کنند کلف و بهق را زایل کند و اورام و داء الثعلب و سوختگی
آتش را نفع رساند و عصاره او را چون با سرکه طلا کنند خنازیر را تحلیل دهد و چون بسر
و روی را مفید بود و از عصاره وی با سرکه حل کنند و بر ریش سر مالند مفید بود **قدر**
شربت تا دو درم **مضر** ریه **مصلح** عسل **بدل** در صبغ عصاره او است ... آن
جو ... او ما نشا **حرف الواو وج** و **عنوان الوج** عربیه **اقورون** یونانا **اگر ترکی**

فارسی

فارسی **وج** هندی و آن بیخ نباتی است که او را بها میر و بید و بفارسی سوسن زرد گویند و برگش
او برگ ترکی و از تر و عرض لیف تر و با خشونت و او نبوده و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن
آزاد و ... باشد و زرد مایل بسرخی و بیخش گره دار و بعضی سفید و بعضی مایل
بسفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریت و مستعمل بیخ اوست بهترین آنست
که فربه و سطبر و خوشبوی سفید و بکره بود طبیعتش گرم و خشک است در اول سیوم لون
را صاف کند و باه را برانگیزد و گرانی زبان و بهق و برص و قولنج و درد پهلو و سینه و جگر
و صلابت سپرز و نفس و فتق را نفع دهد و بول و حیض براند و سایر اسپرز و صفرا
و بلغم را دفع کند **قدر شربت** یک مثقال **مضر** سر و محرق خون محرورین **مصلح** مازریانه و در محرورین
سکنجبین **بدل** مثل او زیره و نصف او زراوند طویل **وخشیرق و خشیرک** عربیه

ودع
صدف

و رمه شیرک و لیاو ابرا و دمیه و شیاشکه گویند و بفارسی و آن بحشیش شبیه بنان خواه
و طعم تند نبات آن خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گلش سفید و اوراق
و شاخهای آن سفید و ... او بیخ رو بیده و بر سر هر شاخی چتری مانند چتر شبت
و از شاخهای باریک آن خلال می سازند طبیعتش در آخر دوم گرم و خشک گرم در آن
و جب اللحم را ... بیرون آورد و مفتح سده جگر و مدر بول بود و جهت سعال و خناق و ریاح
و نفس و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل
نافع و مضمضه بطبیخ او محکم کننده دندان بود **قدر شربت** تا دو مثقال **مضر** ریه و سر
مصلح کتیرا و در سر ... **بدل** بیخ ارمنی **ودع** عربیه **گودی** هندی و آن از جمله اصداف
و حیوانات است و اصناف و اقسام و اشکال مختلفه می باشد و ... او
زیاده از سایر اقسام و جوهر او در زمین های نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن
بحری است طبیعتش سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سایر اصداف و مدمل قرحه
و جالی و جهت عسر البول و حصات نافع و ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و ناشف

رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و مانع تاثیر کند و حابس خون و جاذب خار بود و استعمال آن
خلط با خون حیض و باعث حدت بصر بود و عرق او در همه افعال مانند طبیخ است قدر شربت
تا نیم مثقال مضر ریه مصلح عسل ورد عربی گل سرخ فارسی گلاب گل پهول هندی و آن اسم جنس
گلهای خوشبوی اشجار است و از مطلق آن مطلوب و مراد احمر آن است که بفارسی گل
سرخ نامند بهترین آن بری آن و اولی غنچه ناشکفته آنست زیرا که قوت قبض آن
زیاده است طبیعت آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در دوم خشک و نزد بعضی
گرم و تر و نزد قومی معتدل با قوت قابضه و خشک آن در قبض زیاده و تلخی کمتر
مقوی اعضا و باطن و در سناق و مصلح و مفتح عرق آن بود و دل و جگر و معده را قوت دهد
و سده بگشاید و یک درم از تازه او ده بار طبیعت را براند و چون از آب آن اندک
اندک تجرع کنند خفقان را سودمند آید و خواب کردن بر آن قطع باه کند و نیز الوند
سرد و خشک در دوم طبیعت را قبض کند و تخم [illegible] را محکم گرداند و قلع [illegible] المقعد کند
و چون در روغن آن کنند بود و در درد چشم را نافع بود قدر شربت از تازه آن تا ده درم و از خشک
تا چهار درم و از آب او تا بیست درم مضر باه و مورث تشنگی و بوییدن گل مصلح
زکام و عطسه و تا شیری در بعضی [illegible] و در بعضی تسکین آن مصلح انیسون و در [illegible]
کافور ورد [illegible] و گل بنفشه و تخم آن [illegible] ورد النصار و ورد الحمار و ورد [illegible]
و ورد القحاب عربی گل [illegible] گل [illegible] فارسی و درخت آن شبیه بدرخت
ورد احمر و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد [illegible]
و بوی خوش ندارد و گفته اند از اقسام ورد نسترن است و ندرت بعضی خوشبو
هم میشود طبیعت آن گرم و خشک و بقول ابن ماسویه سرد و خشک در اول و چون
[illegible] او در چشم چکانند باصره را قوت دهد و تخم آن بسیار گرم و [illegible]
[illegible] استعمال آن [illegible] است ورشان عربی الفاخته ترکی قمری [illegible] فارسی و هندی

گل سرخ

گل رعنا

المشهور

و مشهور و آن از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر و از دراج کوچکتر و مایل بسیاهی و مطلق
طبیعت آن گرم و خشک گوشت آن مانند گوشت کبوتر صحرائی است و خفیف و
خشک تر و از آن جهت فالج و در سوت گرده و مثانه و لقوه و تحلیل ریاح نافع و چون
در روغن زیتون بپزند طلا نمایند و در افعال مانند بیضه شترمرغ است مضر گوشت
او حابس و بطی الهضم و مداومت خوردن آن مورث سوء خلق مصلح [illegible] و محرورین
سرکه و در مبرودین نمک اندک نخود و با آب بجوش وسخ عربی چرک فارسی میل
هندی و آن فضلات منحلیه خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که
فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد و از مطلق آن
مطلوب چرک بدن انسان است طبیعت آن گرم و خشک و بحسب امزجه و اغذیه
و بلاد مختلف میباشد الحجه قریب بقلب باشد گرمی و خشکی آن زیاده است طلاء چرک
گوش انسان جهت شقاق لب و در حس و گزیدن افعی نافع بود و طلاء چرک
بدن بالعفص و ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق مقعد و با موم و روغن جهت تحلیل
اورام بستان و [illegible] و خوشه [illegible] و در [illegible] خشک [illegible] جهت [illegible]
رطوبت قروح و [illegible] شود و با اندک جلا بود مضر [illegible] گوش
انسان مورث بیهوشی و استسقا و [illegible] گفته اند حرف الها [illegible] عربی [illegible]
فارسی [illegible] هندی و مشهور و آن [illegible] منقط بنقطهای زرد و سیاه و [illegible] آن
تا [illegible] طبیعت [illegible] گرم و خشک چون گوشت [illegible] الشعب [illegible] خواب
آن [illegible] سودمند آید و چون [illegible] و [illegible] نسیان [illegible]
بود و چون [illegible] کنند [illegible] و [illegible] خون
[illegible] چشم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] گوشت [illegible]

ام الصبیان

حافظه را قوت ۴

بواسیر و چشم [redacted] و چون دل او را بکوبی و وضع بر جای نهند حافظه را قوت دهد

حلیلیون حبق القصب عربی باجوبه فارسی ناگدون هندی و آن نباتی است ساق و برگ

آن شبیه بکبر و با شیر قلیلی و گلش مایل بسفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و با صلابه و طعمش

در دوم گرم و در اول تر و تخمش در دوم خشک و در اول گرم و بری او را خشکی غالب تر

برگش مانند ازیانه بهترین آن بستانی تازه بود مفتح سده جگر و مدر بول و حیض و قبض

نفخ و غذا اندک او غالب و اضم و تغیر رایحه بول و عرق و تنقیت جعاده و تخمش اسکن

وجع دندان و طبیخ او به تنهائی یا عسل و تخم خربزه منقی گرده و مثانه و تخم سنگ

و ریگ آن و بزر الحلیلیون که بفارسی تخم باجوبه گویند گرم و تر در دوم سپید بیزا یدو قوت

جماع بر انگیزاند و لولا را سیر کند و عسر البول و عرق النسا را نافع بود و قولنج بلغمی و ریحی

را سود مند آید قدر شربت از حلیلیون و تخم آن تا سه درم و از تخم تا دو مثقال مضر بمحرور

جو روحی حلیلیون مصلح و نوشیدن عسل و مفسد طعام و منفخ و تخم آن مفرد به محرورین

و تخم آن مضر بسر مصلح و ر مبرودین عسل و در محرورین حرارت نیسون و در سر که و بری

و دو سج سکنجبین و در تخم عسل هندبا دشتی و بستانه عربی انطوغیا یونانی کاسنی بانی فارسی آن

دو قسم است یکی را برگ بزرگ و دراز با خشونت و مایل بتلخی و گلش کبود و یکی را برگ

کوچک و با ریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب بر هر دو قسم در اول سرد و تر و با

اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع بیکرد و چون آب کش گرفته با سکنجبین ساده میل

کنند استسقا را نافع بود و یرقان را دفع کند و چون لبنش در چشم چکانند بیاض را

ببرد و چون آب کاسنی که مغلوب در و حل کرده باشند غرغره کنند خناق را سود مند

آید که بفارسی هندبا شور و تخم آن کشت در دوم خشک و مایل بحرارت و با اجزای بارده

تب صفراوی را نافع بود و تشنگی بنشاند و یرقان را سود مند آید و تخم کاسنی در اول

گرم و در دوم خشک بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و حیض

سب های مرکبه و قصبه و حرق و رفع ورم احشا و دو سفا صلی و در استسقا و تحلیل و

نفخ و مسطول را نافع قدر شربت از آب او تا نیم رطل و از تخم او تا پنجدرم و از بیخ بیاتین اوراز

یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجدرم تا پانزده درم مضر صاحب سرفه و تخم آن منفخ

و کریه الطعم مصلح شکر و در تخم سکنجبین بدل و در تخم بستانی بری النفقه و زن آن تخم

کشوث هندبا دبری عربی کاسنی جنگلی فارسی نباتی است و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و در برگ

درشت و مایل حاده است و او را بقله یهودیه نامند و او در اول سرد و خشک و در تبرید مایل

بر بستانی و حالیف طبع و مقوی معده بود در جمیع افعال بغیر ترطیب قوی تر از بستانی و حالع

نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع الثر سموم هوام و سموم سرد و نیر و ضماد

و حصول عصاره او رافع ورم حاره قروح و ضماد بیخ او بجهت گزیدن عقرب و زنبور و مار

سفید و با آتو جوجه باد سرخ و با سفید آب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب

اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی است بدل و بری آن بتلخ حرف البادیه

یاسمین یاسم عربی و فارسی جنبیلی هندی و آن سفید و زرد و ابن الدوله گوید از عود

سبزی باشد و سفید خوشبو و خوشتر بود طبیعتش گرم و خشک در آخر دوم منفتح

سده و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و ضماد کلف را زایل کند و اند

و صداع بلغمی را نافع بود و بولیس رباح غلیظ را که در دماغ بود تحلیل دهد و چون بعسل سرشته

عسل کنند حیات و حب القرع را بیرون آرد و لقوه و فالج را مفید بود و روغن یاسمین

بالذات مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و گل یاسمین زرد و زرد کبیر

الوجود است چون او را در خلط سبز مرا بخته یکدرم او را با کلوقیه عسل چند روز بدهد

تمام بنماید جهت استسقا و دوسعا صلی الکم فرسب و اشتقاق و قدر شربت از جرم او تا سه درم

و از آب او ده درم و از روغن آن از سه درم تا پنجدرم مضر مصدع محرورین مصلح

بنفشه و گل سرخ و سرکه بدل و در سفید یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بری است

یاقوت عربی پاکند فارسی مانک هندی بهترین او سرخ شفاف کناری است که پره مانا ور بنا نامند و بعد از آن احمری ایس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او نوع نارنجی است پس [illegible] زرد لیس لیمونی و بعد از آن کبود آسمانگونی لیس کحلی لیس لاجوردی است پس نیلی لیس ریتی و بعد از همه سفیدان و غیر سرخ رمانها اقسام دیگر غالب آتش نیز ابود سرخ او از آتش رنگش تیر میگردد و ناقوت صلب تر از همه احجار است بغیر الماس و اجبه کربه و وده وحق مفرح است سرخ او در حرارت معتدل و زرد او و دوم گرم خشک و کبود او در اول دوم و سفید او در اول خشک و همه غالب است و بجواس و ضعف دل را سود و ضعف خفقان را نفع رساند مقدار شربت از یک قیراط تا یک مثقال مرلوع عربی بوئش وحشتی فارسی گهونس هندی و آن حیوانیست شبیه موش و از آن بزرگتر و دست های آن کوتاه و پایهای او دم بلند و حوی طبیعتش در سیوم گرم و خشک اکثر الغذا او طبیعی بیع و مدر بول و حیض و جمیع امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و قطور و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و مشایخ را مفید بود مضر محرق خون و محرور المزاج را مضر بود مصلح میوه های ترش و ترشی ایقطین و آن اسم جنس یونانی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و بر چیزی در پیچد مانند نبات خیار و هندوانه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد و خواسته اند که نبات کدو گویند و عرض خود یافت و الله اعلم بالصواب تمام شد کار بن نظام شد سال [illegible] ستم سیزدهم از [illegible] [illegible] مرلاشقور حروف کامل الحروف اتمام یافت [illegible]

قابیل در بیان چیزها که تعدیل و اصلاح اخلاط نماید

از همه بدن یا از عضو و اجلا بی دارو شدن در معده و آن اقسام است که گفته می شود [illegible]

ستون وقطور بطول سکرب انکیات [illegible]

کحل تروک [illegible] قطور طلاء ضماد حقنه فتیله [illegible] فرزجه [illegible]

اثران بای [illegible] و ندا فهای معنی مرتک گفته اید

در بیان اوزان و مکاییل و آنکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در ادویه مذکور می گردد در اینجا نوشته میشود استار جمع آن اساتیر است چهار مثقال یا چهار و نیم مثقال است و بعضی گویند شش درم و بعضی سه درم است و صاحب تذکره نوشته که استار طبی یکدرم و دو ثلث درم بود و شیخ ابن سینا گفته شش و نیم درم و در رواج استار ده درم سنگ [illegible] فی بحر الجواهر و صاحب ذخیره گوید که تحقیق آنست که شش درم و سه سبع یکدرم بود اوقیه صاحب ذخیره گوید که بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است و بحساب درهم ده درم و پنج بخش از هفت بخش یکدرم است و صاحب بحر الجواهر گفته که نزد اطبا ده درم و پنج سبع یکدرم است که آن یک استار و ثلث استار بود و در تذکره هفت مثقال نقد کرده و نزد قومی هشت مثقال است و گویند چهار مثقال و نیم است اواقی باعتبار لفظ جمع اوقیه است لیکن اطبا بر بیست و چهار وقیه اطلاق میکنند باقلا در وزن خرنوب است و چهار حبه باشد و بعضی نصف درهم باشد پل بفتح بای فارسی و سکون لام لفظ هندی است عبارت از جهل یا شیر است بندقه یکدرم است نزد بعضی یک مثقال و نزد بعضی دیگر چهار بیست [illegible] و دو قیراط است جوزه از مطلق او مراد نیم درم است جوزه خبطیه یک مثقال است جوزه ملکیه شش درم است حبه صاحب بحر الجواهر گفته وزن حبه جو است و در صحاح و قاموس یک جو است چه اوزان جو میانه در مقدار وزن مطول است خردله نواحی [illegible] و بعضی یک فوری گاف است و اطبا نوشته اند و در بحر الجواهر و تحفه چهار مثقال [illegible] و بعضی قریب شش مثقال مقرر ساخته اند حفنه سه درم است دانق بکسر نون و فتح آن معرب دانگ چهار طسوج است و نیز و بعضی چهار قیراط و نیز و بعضی هشت حبه سرخ و سدس است و نیز و بعضی

نسیم حصه است از مثقال و درین زمانه عمل برین است و مع دوانق دو دو است
درهم [illegible] اکثر یک مثقال است و اکثری معروف از درهم و دانسته اند درهم
بپارسی درم است درهم تام صاحب تحفة المؤمنین گفته که درهم است
دانگ که بوجود زمان جدید شش دانگ است که هر دانگی دو قیراط و نیم باشد و به
طسوج هشت و چهار طسوج و به حبه چهل و هشت حبه که هر حبه شش شعیره که
یکصد و نود و دو ارزه باشد درهم ناقص که از درهم طبی مراد اوست عبارت از چهار
دانگ و نیم حصه مثقال صیرفی است رطل مراد از مطلق آن رطل بغدادی
است که نود مثقال می باشد و به درهم صد و بیست و هشت درم و چهار سبع
درم که دوازده اوقیه و بیست استار باشد سکرجه بفارسی سکره گویند مراد
از مطلق آن شش استار و ربع آنست و گویند چهل و چهار قسط است
سکرجه صغیر سه اوقیه است سکرجه کبیر [illegible] گویند سه و نیم
و گویند هفت و نیم سیر شاهی عبارت از دوام پخته است شعیره دو ارزه
است و گویند شش خردل طسوج دو جو میانه قسط بضم و کسر [illegible] گوید
که آن از [illegible] گرده اوقیه و از شراب بیست اوقیه و از عسل [illegible]
رطل و قیه [illegible] کرفه یک دانگ و نیم دانگ است مثقال طبی یکدرم و ناقص
سبع درم و آن شش دانگ است که [illegible] گندم باشد و صد و
شعیره و [illegible] حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط است مثقال
صیرفی عبارت از درهم تام جدید است من شاهی یکهزار و دویست مثقال است
ملعقه از معجون و عسل چهار مثقال است و از [illegible] یک مثقال است من [illegible] رطل
من تبریز [illegible] صد مثقال است نواة [illegible] درم سنگ و گویند [illegible] دانگ و گویند سه
مثقال و گویند [illegible] درم [illegible] بلاد [illegible]

که از چهار [illegible] یک سیر [illegible] اعتبار [illegible] و چهار [illegible] پنجو دام [illegible]
ماشه و از [illegible] نیم ماشه یکدرم و از چهار و نیم ماشه یک مثقال و از [illegible]
یکتوله و از [illegible] ماشه یکدام عالمگیری و از [illegible] یکماشه یکدام پخته و از [illegible]
دام پخته یک سیر اکبری و از چهل دام پخته یک سیر شاه جهانی و از چهل و چهار دام
پخته یک سیر عالمگیری و از چهل و هشت دام پخته یک سیر [illegible] شاهی که
بالفعل مروج است والله اعلم بحقیقة الحال و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]
از [illegible] خان

[illegible] مصطکی [illegible] قرنفل [illegible] کف دریا [illegible]
سفیده [illegible] همه را باریک سائیده برخته مقدار [illegible] سوخته
[illegible] سفیدی یک [illegible] مرغ باشیده [illegible] زیاده باشد [illegible]
[illegible] در مقدار [illegible] زیاده [illegible] سفیده هم [illegible] مطلوب [illegible] را
[illegible] استعمال کنند [illegible] برگ [illegible] برگ [illegible]
[illegible] از پارچه [illegible] بپوشانند و [illegible]
[illegible] بپوشانند و دیگر [illegible] برگ [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] جوع [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سوخته و [illegible] لیمون در آب [illegible]
[illegible] لیمون [illegible] بپوشانند [illegible]

طلسم که مردمان [illegible] آهو ببینند خون
[illegible] و [illegible] کرده در [illegible]
[illegible] طلسم که آب [illegible]
[illegible] دیوچه [illegible]
[illegible] طلسم [illegible]

ترکیب رنگ حناهای گوناگون که زن دست
و پا بهر رنگ بخواهد بکند عورت را موجب حسن و جمال
گردد این جهت ترکیب گفته است [illegible] در رنگ طاوسی
بیارد [illegible] ۴ مثقال توتیا یعنی ریزه آهن [illegible]
مثقال پوست انار ترش نیم مثقال با یدو آب [illegible]
خمیر کرده بر دست نهد و یک ساعت بگذارد که رنگ
طاوسی خواهد شد

دوم رنگ سیاه بیارد
حنا بیست مثقال وسمه و زاج از هر یک ۴ مثقال
مازو و صمغ عربی از هر یک یکمثقال توتیا آهن [illegible]
از هر یک نیم مثقال این جمله با سرکه کهنه سرشته و بدست
نهند و اگر بر کاغذ ببندند و انگشتان نقش خوب
بچینند و رنگ بر ایران بندند نهایت خوب آید [illegible]

ترکیب سیم رنگ فیروزه
رنگ نظاره مجرب
بیارد نگار پنج مثقال یعنی [illegible] و زاج ۲ مثقال
[illegible] یعنی [illegible] بیست مثقال زرنیخ و زاج [illegible] و صمغ عربی
از هر یک یکمثقال و زعفران [illegible] مثقال [illegible] گویند [illegible]
حنا یکمثقال با [illegible] با سرکه سرشته و بر دست بندند در رنگ فیروزه
شود

چهارم رنگ فندق در رنگ فندقی بیارد
رنگ چون [illegible] حلیله دو جزو وسمه و زعفران
و عرق [illegible] از هر یک جزو [illegible] نیم [illegible]
صمغ عربی [illegible] سرشته و بر دست بندند و [illegible]
لطیف شود مجرب و آزموده است

پنجم رنگ [illegible]
[illegible] در رنگ [illegible] لاجورد [illegible]

در بیان اوزان [illegible] اختلاف بود
[illegible]
[illegible] جبه [illegible] طسوج [illegible] قیراط [illegible]
[illegible] خرنوب [illegible] قیراط است [illegible]
[illegible] دانق [illegible] قیراط [illegible]
[illegible] ابولو [illegible] قیراط [illegible] ساوه [illegible]
[illegible] نواه [illegible] دانگ است [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] لولوسی [illegible] مثقال [illegible]
درهم [illegible] درهم [illegible]
[illegible] درهم [illegible] دانگ [illegible] درهم [illegible]
[illegible] دانگ [illegible] دانق
[illegible] طسوج [illegible]
طسوج و [illegible] قیراط است [illegible] باقلای [illegible]
[illegible] درهم باشد باقلای مصریه [illegible] درهم [illegible]
باقلای اسکندریه [illegible] قیراط است [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال است [illegible] بندقه [illegible]
یک درهم [illegible] مثقال است جوز [illegible] مثقال است درهم
[illegible] مثقال است [illegible] درهم [illegible]
[illegible] قیراط [illegible] قیراط [illegible] قلنبون [illegible] مثقال است
[illegible] مثقال است [illegible] مثقال [illegible] مثقال
[illegible] درهم [illegible] درهم است قانوطا

سس درم و نصف رطل دو استار است و گویند شش درم و گویند هفت درم است جوزه مطلقه
گویند نه درم است و گویند چهار مثقال است جوزه مکیه شش درم است جوجه چهار مثقال است المعقد
مخروطات چهار مثقال است و المعقد اوقیه یک مثقال است بالجمله الکف شش درم است الطول
المتعارف فی بلاد العجم دو صد و شصت و دو شعیره است و صد درم پنج درم و سه قیراط و یک مثقال
پنج نیم مثقال است اوقیه و وقیه یک استار و دو ثلث استار است و پنج مثقال و نیم مثقال
و بحساب درم ده درم و پنج و سبع درم است قراوس یک نیم وقیه است و گویند قراوس
از زیتون دوازده درم و از شراب یک وقیه و نصف درم و ثلث درم و از عسل دو وقیه
و ربع اکونافن شانزده درم است در کیل و شش قیراط است در وزن رطل مراد از مطلق
او رطل بغدادی است که دوازده اوقیه باشد و یک مثقال و نود مثقال و صد درم یکصد و بیست و هشت درم
چهار و سبع درم است رطل عسل شش رطل شراب بقدر ربع زیادت و گفته‌اند بر وزن بقدر نصف
زیادت و رطل شراب نسبت بر وزن بقدر خمس زیادت و رطل یکصد مثقال است و رطل صغیر یک
صد و بیست مثقال طرطون یا طوطون سه اوقیه است مثل قوطولی و قوطیلی که شصت و دو
مثقال اناطل شصت رطل است و نصف رطل مسطوح کبیر سه اوقیه است مسطوح صغیره
شش درم سکرجه صغیره سه اوقیه است و سکرجه کبیره که آن را صدفه نیز گویند نه اوقیه است و
سکرجه مطلقه شش استار و ربع استار است قوطولی از زیتون نه اوقیه است و از شراب و عسل
سیزده اوقیه است و نصف من مطلق آن دو رطل است من سنگ دو صد و شصت درم است
مکوک و آنکه شانزده اوقیه است من تبریزی ششصد مثقال است و من شاهی دو
من تبریزی است مد دو رطل عراقی است و گویند دو رطل و ربع رطل عراقی است وزرق سه رطل است
قسط عسل دو رطل و نصف رطل است و گویند قسط عسل نزد اهل یونان یک رطل و نصف گویند
یک رطل و نیم رطل کوز سه رطل است گویند از وی هشتاد و چهار استار است اثنا بالعسل دو رطل
و نصف رطل است قسط انطاکی یک رطل و نصف رطل است و گویند قسط از زیتون شانزده

فصل ... در ... بعضی ...

اوقیه است و از شراب سه رطل و از عسل یکصد و بیست رطل کیلجه یک من و هفت ثمن یک من ابن
یک من است جره منبره چهار قسط است جره مطلقه بیست و چهار قسط خلوس از زیت نه رطل است و
از شراب ده رطل و از عسل سیزده رطل صاع چهار مد است و مد دو رطل است و ربع رطل پس صاع نه رطل
باشد مکوک سه صاع است بقدر کیلجه و گویند بقدر سه صاع است قفیز هشت مکوک است و هشت کیلجه
و گویند نود رطل عراقی است قسط یکمیز و ده اوقیه است و گویند بر قدر رطل و چند کاد را بر کند
طالیقون یکصد و بیست و پنج رطل است جریب شش قسط رومی است و قسط رومی ...
است و وزن انطاکی هشت جریب است وسق شصت صاع است و آن سیصد و شصت رطل
نزد اهل حجاز و چهارصد و هشتاد و چهار رطل است نزد اهل عراق و گویند شتر و راست و از تحفة المؤمنین
در جمع جوامع نقل کرده است تا هر کس معتقد این کتاب باشد از این منتفع شود و دو دانه خردل است
شعیره دوازده است حبه از درم سه یک ثمن درم است از مثقال دو شعیره است
که چهار ارزه باشد طسوج از درم دو حبه است و از مثقال دو درم و حبه که ده ارزه باشد
قیراط از درم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو درم طسوج و حبه ارزه
باشد دانق و آن را بفارسی دانک گویند دانق از درم دو قیراط است و حبه و دو و دوازده ارزه باشد
و از مثقال سه قیراط و یک حبه است که چهل ارزه باشد درهم شش حصه است از دانق و دو دانق
گویند و بیست و چهار حصه از طسوج نامند ترمسه دو قیراط مثقال است نواه دو دانگ
مثقال است و نزد بعضی نیم درم نقره است غرار از یک و نیم دانگ تا دو دانگ است
عرجی بعنی ... اوقیه اوقیه شامیه نزد بعضی یک نیم غرار و نزد بعضی سه قیراط و یک
حبه خرنوب مراد از مطلق او هشت قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه نقره است و سه حبه
ذهب باقلای مصری نه قیراط است باقلای مصری چهل و هشت حبه و سه حبه ... گندم
باشد اولوس نزد بعضی یک دانگ مثقال و نزد بعضی یک دانگ درم و نزد ابو حنیفه
سه قیراط اکونافن مراد از مطلق او هشت قیراط است در کیل ... مثقال ...

ست نوزده درهم و نیم از شراب بیست و نیم مثقال و از عسل سه اوقیه و بعضی اوقیه درهم نزد
جمعی یکمثقال و نزد گروهی یکدرهم و از بند درهم مغربی است جوزه مراد از مطلق او بند درهم است جوز
سطحیه یک مثقال جوز مکیه [illegible] درهم است بندقه نزد بعضی یک درهم است و نزد بعضی یکمثقال
ملعقه در ادویه مراد یک مثقال است و در عسل چهار مثقال ساموره [illegible] یک و نیم [illegible] است
ادوسوس در ادویه یک وقیه قباذادون هفت مثقال قلنجیار من یک و نیم درهم است برداد مانند
ملعقه از عسل چهار مثقال و از ادویه یک مثقال برداد صغیر یکدرهم است جرجر مراد چهار دانگ و
نزد بعضی یک ثلث مثقال جامات صغیر [illegible] چهار و نیم مثقال جامات کبیر سه مثقال جمعه سه درهم است
جوزها که [illegible] است [illegible] و قبضه او دست نیز
اصطلاح او [illegible] قریب سی مثقال است [illegible] کف دست را مملو سازد
خوبا [illegible] مثقال است دینار یک مثقال از زر است کف شش مثقال است و آن
قبضه نیز گویند قمحا [illegible] اوقیه است درسعون دو مثقال و نیم است اوقیه مو قیه هفت
و نیم مثقال استار چهار و نیم مثقال است و نزد بعضی چهار مثقال ناطل و نیطل دو استار و نزد
[illegible] چهار اوقیه و در منهاج الطلب هفت مثقال است سکرجه از مطلق او مراد شش استار
و چهار دانگ استار سکرجه کبیره نه اوقیه سکرجه صغیره سه اوقیه صدفه بوزن سکرجه کبیره
است طود سه مثقال و نیم و سه قیراط است مسطون کبیر سه اوقیه مسطون صغیر بوزن جوز
یکدست که شش درهم است درهم تام [illegible] و در زمان قدیم شش دانگ است و در زمان جدید شش دانگ
که دوازده قیراط فضه باشد و به طسوج سی و چهار و بحبه چهل و هشت حبه و دانگ [illegible] شعیره [illegible]
و نود و دوازده درهم ناقص که نزد درهم طبی مراد او است عبارت است از چهار دانگ درهم مثقال صرفی
مثقال صرفی عبارت از درهم تام [illegible] است مثقال طبی یک درهم ناقص است و سبع درهم و دانگ
شش دانگ است و به حبه چهل و دو باشد و یکصد و [illegible] شعیره و [illegible] و چهار
طسوج و [illegible] قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد

درهم شرعی هفتصد [illegible] مثقال شرعی [illegible] رطل مراد از مطلق او رطل بغدادی
که نود مثقال باشد و نود درهم یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده او با [illegible]
گفته که رطل عسل نسبت به شراب بقدر ربع زیادت است و [illegible] بقدر نصف زیادت است و رطل
شراب [illegible] بقدر سبع زیادت [illegible] رطل مکی صد مثقال است و [illegible] صد و [illegible] مثقال من
از مطلق او مراد دو رطل است که او [illegible] یکصد و هشتاد مثقال باشد و [illegible] دو بیست
و پنجاه و [illegible] درهم و [illegible] درهم من مکی یکصد و هشت مثقال است من رومی [illegible] اوقیه
که یکصد و پنجاه مثقال باشد من اسکندرانی سه اوقیه من قطری [illegible] و دو اوقیه
و نزد شیخ الرئیس یکصد و [illegible] مثقال قوطی هفت اوقیه است ابریق دو من است
و نزد بعضی پنج رطل طالیقون یکصد و بیست و پنج رطل است جره از مطلق او مراد [illegible]
چهار قسط است و نزد بعضی چهل و [illegible] قسط جره صغیره چهار قسط است جره الطالیقی
چهل و [illegible] قسط جوذی و جوسقا هر یک سه رطل است قفیز [illegible] است [illegible]
پنج من باشد و گویند [illegible] چهار کیلچه است مشربه شش استار و ربع استار است و از [illegible]
در این زمان مشهور و متعارف است مثقال صیرفی شش دانگ است و هر دانگ چهار قیراط و نیم
الا نصف تسع قیراط است هر قیراط پنج جو میانه [illegible] چهار نخود میانه و بحساب جو
یکصد و [illegible] باشد الا ثلث جو و مثقال شرعی [illegible] قیراط باید و بحساب جو نود و پنج
جو میانه من تبریزی ششصد مثقال است و نیم من سیصد مثقال و چهار و یک من تبریزی یکصد
و پنجاه مثقال صیرفی من شاهی دو من تبریزی است منه عبارت از هر یک [illegible] نزده [illegible]
من است پنجاه و [illegible] یک [illegible] است اشباه [illegible] لفظ [illegible] احتراز [illegible] است [illegible]
که درهم [illegible] و مثقال [illegible] [illegible] قدری [illegible] فضه و قدری [illegible] اند که [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] مساوات بوده است [illegible] بوزن کرده فرق کرده اند عوانگه [illegible]
[illegible] در احاد [illegible] وزن [illegible] اگر وزن [illegible] در [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین واله الطاهرین
اما بعد العبد الجانی ... گوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در
خواندن علم طب مشغول بودند مختصری که صبیان را تعلم آن آسان
بود بعبارت مختصر که مشتمل بر فواید بسیار است تالیف نمودیم
و بمیزان الطب موسوم ساختیم حکیم مطلق بر سایر متعلمان
مفید مبارک گرداند بمنه وکرمه و این مختصر مشتمل است بر نه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت بفارسی گرمی گویند
دلیل گرمی غلبه تشنگی است و سوزش و زردی یا سرخی عضو
و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی
سر و خمیازه و ... و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی
رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون
از بن دندان و از بینی و ... و کابلی و درد اعضا دلیل است
اما اگر گرمی بسبب زیادتی صفرا بود زرد رنگ بدن و زبان و زردی
چشم و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط
و ضعف اشتهای طعام و قی و غثیان و قشعریره و بیخوابی دلیل است
و برودت را بپارسی سردی گویند دلیل غلبه سردی نایافتن تشنگی
و سوزش است و سپیدی و یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی
بلغم باشد سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم
و آروغ ترش و بسیاری خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب
دهن و آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل است و اگر سبب سردی زیادتی
غلبه سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی
فکر و خیالات فاسد و اشتهای کاذب دلیل است و نشان غلبه
رطوبت یعنی تری سستی عضو است و همه آنکه ضد یبوست بود
پس اگر رطوبت با حرارت است آثار آن نیز گفته شد ... فقط
حرارت بود خواه از ماده خون و اگر رطوبت با برودت باشد
ساده بود خواه از ماده بلغم ... فقط یعنی
آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت ... لاغری بدن است
بلغم و نشان غلبه یبوست خشکی و درشتی و لاغری بدن است
و بی رونقی و ... پس اگر با ماده صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با ماده ...

... اگر کسی را ... برای آتشک وغیره
... شده ... آن ایدا شاقه باید که برگ ...
... و پارچه سبز کرده بقدر ...
... خواهد رفت و اوراق ... از سر نو حاصل خواهد شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الذی هو یطعمنی ویسقین واذا مرضت فهو یشفین وصلی الله علی رسوله محمد الذی نجی
اطاعته فی یوم الدین وعلی آله واصحابه بهم اطباء یشفون صدور المؤمنین اما بعد میگوید فقیر
حقیر سید فضل علی المخاطب بشفائی خان که اکثری از دوستان مکلف شدند که اغذیه مشهوره
و غیر مشهوره مروجه و غیر مروجه که اطباء سلف بعضی از آن برای حافظ صحت و بعضی از آن برای
مرض و ما بهین در کتب معتبره نوشته اند معه مزاج و خواص و فواکه و حبوب و بقول و لحوم و البان و
افاویه و یک جا بنویس تا هر کس مفید و مضر را بدانند و برائے نود و عالم کون و فساد را بکار آید حسب الالتماس احبابا
بوجوه قلت بضاعت و قصور صناعت و هجوم افکار و شریک نبودن یار و عدم کار دیدن کتب
معتبره مشغول بعدم ولیس از آن مختصری جامع اغذیه مفرده و مرکبه تالیف نموده و بنای آن بر هفت
فصل پرداختم و به **قوت لا یموت** مسمی ساختم برائے نذر و بیزار ارسطو فطرت افلاطون خبرت حاتم
همم سحاب کرم سرا پا حیا کان عطا محمود السجایا و الشیم جامع الحکم و الحکم طراز نده بساط اقبال
و جلالت فرازنده لوائے فتح و نصرت خورشید مرتبت فلک شوکت بلقیس جنید و لعل مها الله بهار دوام اقبال
و اجلال سبحان الله اگر آن فقیر روشن ضمیر این بضاعت مزجات را از قبل آن زیره بکرمان
بردن است و در بعمان بحضور پادشاه ملک سیرت فلک سریرت دارا اقبال فریدون خصال
سامی القدر و الهمم ممدوح العرب و العجم سلطان ابن سلطان رفیع القدر عظیم الشان شاهنشاه

بارگاه

بارگاه مربع نشین چار بالش اصفهاه سکندر شاه خلد الله ملکه و سلطانه بر ده بکرم و انعام را برای این کمترین
در بعد نامور و سرفرازی زهی بنده پروری و خبر غریب نوازی و ضعیف نوازی **فصل اول** در بیان مزاج
و خواص فواکه **فصل دوم** در بیان حبوب **فصل سوم** در بیان بقول **فصل چهارم** در بیان لحوم **فصل پنجم** در بیان
البان **فصل ششم** در بیان افاویه و ابازیر **فصل هفتم** در بیان اغذیه مرکبه **فصل اول در بیان مزاج و خواص**
فواکه بدانکه فواکه و بقول و حبوب و غیره را بزبان هندی نوشتیم تا عام فهم باشد و هر چیز که بهندی و فارسی جدا جدا
نامیده مشهور است می نویسیم **آلو** فارسی است بعربی اجاص گویند و آن سه قسم است شیرین و ترش و میخوش
و طبع آن سرد است در اول و تر است در دوم و هر چند شیرین آن بیشتر مسهل آن افزون تر و قلیل الغذا
مزلق و ملین است و جهت صداع حار و تبهای صفراوی مفید و منطفی حرارت و حدت صفرا
و مسکن قی صفراوی و شدت تشنگی و حرارت دل و چون در آب خیسانیده ماليده صاف نموده با
قدری نمک و قدری آلو برخ و مصالح لائقه چون قدری سیر و لونگ و کشنیز خشک و کوتهمیر
و بیاز با لقدری آلو برخ و نبات سپید در آتش بپزند بسیار خوش طعم و منطفی حرارت و مزلق و
ملین و مناسب حمی و امراض دمویه و صفراویه خواهد بود و آن را اجاصه گویند و چون خواسته باشند
که آتش آلو مکین بپزند و قوام آن غلیظ مثل کرهی باشد **آلو** تازه زنوبا سیخ بقدر بست و بجدا
در تیم آتاب خیسانیده مالیده صاف نموده قدری لونگ و سیر و بیاز و کوتهمیر و نمک انداخته
بطور کره بپزند و اگر قدری آلو برخ اضافه کنند و از روغن زنو یا روغن بادام بکار برند می شاید
و چون رقیق و لطیف مثل حار و کث بپزند آب زلال آن گرفته بکار برند و چون خواهند او را
شیرین بپزند اولا اول در روغن زنو یا روغن بادام که بقدر مناسب شده بریان کنند و بعده شربت
نبات سپید بر آن ریزند و سبز بپزند و در قسم شیرین نیز هم طریق مجوز است خواه غلیظ بپزند
و خواه رقیق لطیف و چون قسم شیرین بپزند قدری کلاب داخل کنند تا از خوشبوئی ملایم تر باشد
و طبیعت بر آن اقبال کند **آلو بالو** در هندیه همین اسم مشهور است و بعربی قراصیا گویند و در دوم
سرد و در اول خشک قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده و دافع

غثیان و التهاب و مفتت و مدر سنگ گرده و مثانه و چون از آن مربه و رب سازند
یا در نمک بطریق اچار نهند [illegible] و اچار ترش کرده و قسانه همراه طعام خورند با تخوردن معقول است
با فواید کثیره **آنبه** بفارسی انبه و بعربی انبج گویند آنچه از آن خام است آن را انبیا و کبری گویند
در دوم سرد و در اول خشک و مولد بلغم و سودا و آنچه پخته و شیرین و رسیده او در دوم گرم و خشک
و مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده و مثانه و
باه و رنگ کشنده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و دو بوسیر و بواسیر
و اسهال بواسیری و درب و قلنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و
مدر بول و ملین و مسمن بدن و مفرح و [illegible] خصوصا در خلا معده و مصلح آن سکنجبین
و فواکه ترش مثل جامن رسیده و شاداب که باصطلاح هند [illegible] گویند و آب سرد
و آب دوغ و لحمی که آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن بدتر از آن
یعنی در قسم لحمی که آب ریشه دار بدتر است والا نه یعنی ریشه دار که آب آن رقیق
و شیرین و خوشگوار بود بسیار زود هضم و مسمن بدن و مفرح و مدر بول و ملین
است و هرچه آب آن غلیظتر باشد علی الخصوص ریشه دار بسیار ثقیل و دیر هضم
و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دمامیل و مصلح آن زنجبیل نمک پرورده
و مضعف جگر و مصلح آن مویز و شربت زرشک و سکنجبین و رب جامن **اخروت** بفارسی گردکان
و بعربی جوز گویند در سوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه ملین طبع و محلل [illegible] و مانع تخمه و خوردن
[illegible] گویند باشد و در تلیین طبع مجرب و [illegible] و پوست جهته سرفه که از هوای سرد
باشد مفید و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلح آب انار [illegible] **املی و انبلی**
تمر هندی را گویند و آن دو قسم است یکی سرخ [illegible] سبز [illegible] قسم در اول سرد و در
دوم خشک و [illegible] آن بیشتر [illegible] و لطیف تر است از آلو و رطوبت آن از آن
کمتر مقوی قلب و معده حار و قابض و مسکن حرارت افراط و قی خصوصا سرخ آن و مسکن قی و غثیان

انبه

کردکان

تمر هندی

صفراوی

صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات سودا و مسهل است و مصلح [illegible] خون و
جهته خفقان حار و تهیج حاره غشی و کرب مفرط و رفع عطش و [illegible] صفراوی مفید و اکثار او موجب
سحج و مضر صدر و مصلح آن [illegible] **املیت و املید** [illegible] هند و از اقسام لیمون شبیه نارنج و مشهور است
در [illegible] سرد و تر است و دافع اکثر امراض قلب
و قالع صفرا و مسکن غثیان خون [illegible] سودا و مولد بلغم و چون [illegible]
چون [illegible] و خورند [illegible] فلفل سیاه و نمک [illegible] سفوف کرده بخورند و
[illegible]
مخلوط [illegible] تقویت معده و اعاده شهوت طعام و تحلیل
ریاح بسیار نافع **انار** بفارسی انار و بعربی رمان گویند [illegible] قابض و قلیل الغذا و مولد خون
صالح و نفاخ [illegible] مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث [illegible] خوردن
او بعد طعام بسبب انحدار آن [illegible] تصفیه روح و کبد و تقویت جگر و استسقا و یرقان و سوء القنیه و [illegible] و
[illegible] خفقان والم سینه و صاف کردن آواز و سرفه حار [illegible] غذا و رفع
و حکه [illegible] رنگ رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا و [illegible] معده و مصلح آن انار ترش [illegible]
[illegible] **رب** انار شیرین [illegible] **انار تر** [illegible] انار شیرین را گویند [illegible]
قریب الاعتدال است **انار ترش** در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده حار و غلیان
خون و مانع سیلان مواد [illegible] و دفع خمار و خفقان حار [illegible]
صفرا [illegible] مورث [illegible] و مضعف [illegible] جگر [illegible]
عسل و شکر **انجیر** بفارسی [illegible] انجیر و بعربی تین گویند تر و تازه [illegible] در اول گرم و در دوم تر [illegible]
الغذا [illegible] ملین طبع و مسهل [illegible]
قوت [illegible] مسمن بدن خصوصا چون [illegible]
بدن [illegible] مفتح سده و مقوی جگر و دافع سده و ورم طحال و بواسیر [illegible]

انار

انار ترش

انار شیرین

انجیر

خون بان و رابو و سعال و درد سینه و قصبه ریه و با بادام و پسته مصلح بدنهای ضعیف و زیر بغل و حور
و دماغ خشک اود رگرم اول و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف تر از تر و تازه و معطش تر و با بخور
خشک تازه از ولایت آورده باشد و نیز آن بجای آب انار از جهت القرطم است و رود قی او باشد که گویند
و طلوها بیدند و اگر تو ترنجبار قبل بوقت شب خواب بخورند رفع قبض نماید و نفع بیرون اسیار طرافق
آید و کاهی بخیس اصل و تر و تازه باشد و مساوی خشک آن نیز مرافق است **انگور** بفارسی نیز انگور و
بعربی عنب گویند بهترین او کشمیری و بلکی است و بزرگ دانه و کم تخم او و سنت را اول گرم و تر و در اعتدال گرم
فواکه و لبفایت سمین بدن او مصفی بلاد صاف کننده خون و مولد خون صالح و افزون کننده بیدکه و دافع مولد سودا
واحترام اخلاط و نافع حال سینه و رئتین و نفس و معده و طبیعت و مصلح آن زیره و بادیان و مغز شده کاسنی
و قوت لب رکی و مصلح آن تخم رز قسم و بلس طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و اغذیه ترش و نوشیدن آب که
بعد تناول انگور بغایت مفید او مورث استسقا و نهایت عفونت جون لقوه ام روز تازه باشد او تناول فرمایند
و درمیان آن طعام خورند ، اگر مضرات مرکوره ایمن باشد و تمام ایست انگور مورث نشابه و وقت تناول انگور آن
حافظ از رعی دارند و نقل آن بر کن بالشیه نمایند **انناس** میوه ایست هندی و در گرم و در سرد و تر و سکن حدت صفرا
و مقوی معده و کبد حار و بطی الهضم و مضر مبرودین و مرطوبین و مصلح آن خوردن با نمک و فلفل
برون دوا و با نبات سیز خورند **مربی و رب** آن نیز بسیار لذیذ و این مفرح و مقوی دل و جگر و معده
است و جهت خفقان و ملتهب دیگر اطلف و فی استعمال مرباء او کنند بیان خوردن آن خوب است
و لفظ بیخ مزبر باشد **بادام** بفارسی نیز بادام شیرین و تلخ و بعربی لوز حلو خوانند و در اول گرم و تر و مفتح
و حافظ قوتها و جلا اعضای باطنیه و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معده و ملین بابه و مسکن
حرقت منی و بول و سمین بدن و با نبات و شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر
جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و زخم و قرحه مثانه و
و امعا و زیره و رطوبت معده مفید مجربات است و بود لقه او قابض و مقوی معده و روغن بادام و در گرم
و مسهل معتدل و قدر شربت او تا سه مثقال **پپیه** میوه ایست هندی مخصوص دکهن و بنگاله

و در بلکت نیز بسیار کم و در هند او را از خربزه گویند و در گرم و سرد و تر جهت لغص اللحم و بول و تر جا در قرحه
مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع لاکن بطی الهضم و مولد بلغم و خشن بلغم و ریاح و قراقر و مضر
مبرودین و در حیض اصلاح بدن از بلغم مورث حمیات عفنه اما اگر مصدر قوی ابو او خورند
او تولید ریاح نشود گویند برای صاحب بواسیر مفید است و نیم خام او جون ناسفا خورند و در طبخ بالا تحلیل
کنند و جون کاهی انجیر نیم خام و کاهی پیه نیم خام ناشتا علی سبیل البدلیه استعمال نمایند در چند روز ورم
طحال بالا تحلیل کنند **تباوی** بسیح البت از میوه های بسیار کوشاص جلیس میوند و بعربی نیز کنار جکوتره
بسته ترکیب و طعم او دانه آن بکتر از دانه کنول و جکوتره و ضخیم تر از دانه کو ... بسیار تشنه مجرب
و مفرح و مقوی قلب و مسکن کرب معده و حرارت شدیده حمیات محرقه صفراویه و ... الی
القوت می نشاند و مالکیر از حد بیفزود و در همه جا و همه مقام بهتر از گونند و شکفته است **بیل** میوه ایست
هندی یا سرد و تر است و بعضی قایل گرمی او اند و ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و التهاب او مورث
حمیات بلغمیه خصوصا در بلغمی مزاجان **پسته** بفارسی نیز پسته و بعربی فستق گویند مغز او در گرم
و خشک و نیز بعضی در اول تر سبب و ما رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم باره و
مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و مقوی معده و کبد بسیار
لبوب ماکول با و می رسد خصوصا جون با پوست ملاحق اندرونی او خورند مثوه جهت
ورم جگر و قی و غثیان و معقص و سرده و دفع و تقویت دل و حفظ دهن و دفع خفقان
و بر قوت جگر مفید و برای لاغری گرده و یرقان و سیر نافع و مصلح محرورین و مورث
ثقل و مصلح آن سکنجبین و ترشیهای میوه بارد است **جکهالی** در بحث تاریخ مؤلف لونی
مذکور خواهد شد **بنباره و نیباله** بهر دو لغت میوه ایست هندی و جون او را بالند تا نرم شود بیس
بمکند بسیار خوشگوار است و ذایقه آن ترش و ملایم است و صحرایی آن بهتر از بستانی است
مسکن صفرا و مهیج بلغم و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی خصوصا آنچه در آخر موسم و بسیار
و حوالی آن هم نیز **بهوط** ثمریست از قسم خربزه لیکن از خربزه هند بسیار کلان حتی که

تر از آن اندرون میوه انار دیده شد شاید که به سرده ولایت باشد اما در دکن بسیار لذیذ و اولا
باشد [illegible] و اکثر [illegible] سید حکیم محمد حسین خان مرحوم منسوب شد الحق مولا
لطیف [illegible] شاهد [illegible] گمان غلط باشد [illegible] مقوم است [illegible]
محدث [illegible] غضب [illegible] قبض [illegible] فواکه آنکه سرد و تر است و طبیعت آن حیوانی بسیار لطیف
است [illegible] قبول [illegible] شد و موجب حمی [illegible] **بهی** بلغات [illegible] نیز [illegible] و بعربی سفرجل گویند
شیرین [illegible] حرارت و برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی دل و دماغ
[illegible] روح حیوانی و نفسانی و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت
[illegible] و جرم [illegible] قابض و اکثار او مسهل بعض خصوص بعد غذا و جالب طبع [illegible]
[illegible] معده [illegible] اقسام او مفرح و مقوی قوت حیوانی و نفسانی و خونفن
او جهت تفریح و دفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و [illegible] تسکین
اشتها و ضعف جگر و معده و [illegible] آن جهت یرقان و [illegible] و منع صعود ابخره
بدماغ و دل و التهاب معده و دفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب
و دفع [illegible] و حرقت بول و غثیان و قی [illegible] معده [illegible] محرقه باشد و از آن ربوبا
عرق نافع و آب او جهت دفع نفث الدم و جرم او [illegible] مصلح [illegible] **رب**
بهی ترش او در آخر سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال صفراوی و مانع صعود ابخرات
بدل و دماغ و مسکن حرارت و تشنگی و **رب بهی شیرین** قریب الاعتدال و [illegible]
غالب و قبض او کمتر از قسم ترش [illegible] و در جمیع افعال مثل آن و قدری [illegible] شربت [illegible] از آن
تا [illegible] درم **بیر** بلغات [illegible] و بعربی [illegible] گویند [illegible] می باشد بستانی نیز
قسم است پیوندی و غیر پیوندی در شکل چند قسم [illegible]
و [illegible] بدن و مجموعه آن بسیار [illegible] و بعضی از آن [illegible] و بعضی [illegible]
در اول گرم و تر و موافق حلق و سینه و منضج اخلاط [illegible] و کثیر الغذا و [illegible]

خونفن

خونفن او اولی [illegible] است و بعد غذا ممنوع و غیر پیوندی [illegible] ترش [illegible] بسیار [illegible] طبع [illegible]
مورث [illegible] و حمیات عفنه و قلیل الغذا [illegible] سرد و خشک [illegible] و مسکن
قی و اسهال صفراوی و بسیار ترش است و چون [illegible] خشک [illegible]
وزن آن نبات یا شکر [illegible] فلفل و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] گویند و [illegible] مقوی معده است و مسکن قی [illegible] حرارت [illegible]
اسهال و [illegible] و سایر اعضا و [illegible] قریب [illegible]
و مصلح [illegible] **بیل** [illegible] طبیعت [illegible] در اول [illegible]
و جالب و مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال [illegible]
و حابس [illegible] در آب [illegible]
[illegible] شده [illegible] **تربز** بلغات
هندوانه و بعربی البطیخ [illegible] گویند و در اول [illegible] و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون
و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم [illegible] رطب بدن و جهت حمیات محرقه
و غب خالص مفید و شخصی [illegible] معده و کبد و صفرا تولد کند خصوصاً [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] اولا غر و خشک و محرور مزاج [illegible] بتعدیل مزاج او [illegible]
و [illegible] جهت دفع مولد [illegible] حار [illegible] اوقات [illegible] تناول
او [illegible] طعام است جهت یرقان و مولد صفرا [illegible] و اعانت [illegible]
بول و [illegible] مفید [illegible]
[illegible] غالب [illegible] بستان [illegible] آن در دوم سرد
و تر و در جمیع افعال مثل [illegible] و قدری شربت او [illegible] درم **ترنج** بلغات [illegible] ترنج و بعربی
اترج گویند و در زبان هندی [illegible] اقسام آن [illegible] است ترش و شیرین
طبیعت [illegible] ترش او در آخر دوم سرد و خشک و شیرین آن سرد و تر و باقی اجزای

اقسام او رقیق و لحم و تخم و برگ و سکون تقیع آن گرم و خشک و خواص و افعال آن ملطف و قابض و صاف
کننده روح و طبع و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی و قطع مره صفرا و مسکن حدت آن
و مانع تحلیل صفرا بمعده [illegible] معا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین
حرارت احشا [illegible] و اسهال صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب مفید و تریاق سموم است و جهت
تشریف [illegible] و حمل [illegible] در دانه در او تریخ نباشد **توت** شیرین اولا
بنطی [illegible] گویند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع
و مولد [illegible] صالح و بهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر
و منضج سده [illegible] مصلح حار جگر و فساد [illegible] مقوی کبد و جهت [illegible] حصبه نافع
و مفسد معده و سریع الاستحاله حار و مصلح آن سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و
در اول خشک قابض منطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ترشح مواد با عضا
و مورد حار بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره جهت ردع و تحلیل مواد
و تقویت حلق مفید باشد **جام** او را سفرجل سفری و امرود سفری گویند جزء مرکب از دو میوه
دیگر و لایتی و رهین ثمر هندی است طبیعت آن گرم و تر است و با قوت قابضه و طویت
از حد مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع و در ابتدا لیس قابض و مدر بول و حابس اسهال
خصوصاً [illegible] و لحم خورند و نیز [illegible] قابض تر و مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان
قولنج و مصدوع و محرک نزله و اخلاط ساکنه و [illegible] نفخ و قراقر ریاح و در ادرار
منعقده مورث حمیات **جامن و جامون** ثمریست هندی و در آخر دوم سرد و در سوم خشک
حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار بین و منطفی حدت خون و صفرا و محرک اشتها
طعام [illegible] محرورین و نهار خوردن او ممنوع و اکثار آن مضر معده و دیر هضم و مصلح آن
نمک و قند بانبات و گلاب جامن را او لا گلاب [illegible] نیز گویند معتدل مایل ببرودت
و [illegible] است مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است **چرونجی** بفارسی

نقل حلاوه

نقل حلاوه و لعربیه حب السمنه گویند در دوم گرم و در اول تر کثیر الغذا و مهیج و مسمن و باه [illegible]
و ثقیل و مصلح آن سکنجبین و عسل است **چلغوزه** دو قسم است سپید و سرخ و بهترین آن سپید
و بزرگ و شاداب است و برهنه و پوست تنک کمتر اجود است و مسکن حرارت [illegible] معده و دل و جگر و
منطفی غلیان خون و هیجان صفرا است و [illegible] بسیار مفرح و مقوی [illegible]
بسیار شیرین و شاداب [illegible] حمیات محرقه و غب خالص [illegible] کرات و
مرات مجرب و فایده کاملش از تجربه رسیده **چلغوزه** بفارسی نیز چلغوزه و [illegible]
و حب الصنوبر کبار نیز گویند در دوم گرم و در اول تر و قوت تا یک سال باقیست بهی و مشتهی طعام
و مقوی اعضا و اعصاب و منفتح سده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه [illegible]
و یرقان و استسقا و درد مفاصل و بول بسیار مفید **جم بهیریا** قسمیست از قسم لیمون و پوست
آن سبز و گنده و آب او بسیار ترش اکثر رنگ زردان او را آمیخته بمصرف خورانند
دوم سرد و خشک و مقوی معده و مسکن غلیان خون و صفرا و [illegible] قی و ضعیف
و مشاغ مناسب [illegible] بخصوصیت شدید مخالف اعصاب است خصوصاً اعصاب
کسانیکه در حالت ثالثه باشند **چهوهارا** بفارسی خرما و لعربیه تمر در دوم گرم و در اول
خشک کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت کمر [illegible] شده
و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمی و درد کمر و مفاصل و موافق سینه و شش
و اکثار آن مولد سده جگر و سپرز و محرق خون و مصدع و مورث قلاع و درد دندان و
و مصلحش آب انار و سکنجبین و روغن خشخاش و مغز بادام است **خربزه** بفارسی
نیز خربزه و لعربیه بطیخ گویند در حرارت و برودت قریب الاعتدال و در دوم تر و تخم
او در دوم گرم و [illegible] گرم و پوست آن در اول سرد و در دوم تر و جالی و مقطع و ملطف
و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و منفتح سده و جهت استسقا
یرقان نافع خصوصاً گرم آن و مدر حیض و عرق و بول و مفتح خفقات و سریع الاستحاله

بخلط غالب و در دوم سرد و صحراوی مورث رمد و التهاب است و اول آن مسهل آنچه باو رسد از اخلاط موجود
در معده و مصلح حال آنکه و قروح باطنی و مرخی احشا و ناشتا خوردن آن مورث تپهای صفراوی
و بالائی طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات جهت تناول
آن مابین دو طعام اول معده منحدر شده باشد و مصلح آن سکر و گلاب انار ترش و تخم آن
در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و ملین طبع و
مسهل جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره هر که به نشستگی
و حرقه بول و باقیست مجرب مورد سالنه حاره و تسکین قرحه و خشونت قصبه که از جهت حصات
بهم رسد و قدری شربت آن با یخ در هم **خوبانی** بفارسی زردآلو والعربی مشمش گویند در دوم سرد
و تر مفتح سده و ملین حلالات موافق محرورین اما دامیکه در معده فاسد نشود و جهت
تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا و مضر مبرودین و مواد مرت او مورث
برص و سریع النفوذ **داردی** انار ترشی کوهی است که از کوهپایهای سیر ... و لال و اسک
بنیال و بهیت و غیره می آرند دانه آن بسیار کلان و نهایت تنک آب و حموضت آن
حدی نیست که به تحریر در آید و تا این شدت حموضت کاهی از و معرفت در نظر نرسیده
در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن صفرا بسیار مقوی معده و جگر حار بهتر بود در جمیع اقسام
بسیار قوی از انار ترش بستانی **رتالو** و اورا شکر قند و شکر کند نیز گویند بیخ آن است
هندی پوست آن سرخ و از اندرون سفید بسیار شیرین در اول گرم و تر و کثیر الغذا و ثقیل
و دیر هضم و نفاخ و مسهی قابض **زرشک** بفارسی زرشک والعربی امیر بارس گویند
در سوم سرد و خشک قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و
سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جگر حار و مانع ریختن مواد باعضا جهت بواسیر
و سیلان رحم و مضر به تپهای بارده و ادویه حاره مقویه مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و
مثل آنها و جهت تفتیح سده جگر و دفع استسقا و تقویت جگر سرد و تر و سرور است

و رفع اسهال

و رفع اسهال کبدی و معدی و مضر مبرودین و مصلح او رطبی مراجان و صاحب قولنج و اعتقال
بطن و مصلح آن قرنفل و شکر و شیرینیها **سماق** بفارسی سماک والعربی سماق خوانند
و سماق معرب سماک است در دوم سرد و خشک و قابض و لذاع و مقوی و بدبغ معده
و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری
مزمن و دوسنطاریا و نزف الدم و نفث الدم و کثرت اشامیدن سایره آن اللعنی سونیا
آن با آب سرد قاطع سیلان خون از رحم و مقعد و مضر معده و جگر بارد و مصلح آن مصطکی **سنگتره**
نمرلیت هندی مشهور و بهترین تازه آن و در دوم سرد و تر و خشک مقوی باه و محرورین و سرد و تب
حاره صفراوی و دموی و دق و اسهال خونی و تشنگی و مثانه و سوزش دل و معنوی
و خشکی حلق و خمار را مانع است و در محرورین گرسنگی می فزاید و علت تشنج دل لا النفع مجید
و لقاحت و لاغری را دفع کند و مضر مبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سده خصوص
بجهت خشک آن و مصلح آن و شیرینی نبات و غیر آن است **سنگتره و سیب** بفارسی
نیز سیب والعربی تفاح گویند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش آن در اول سرد
و خشک و ترش و شیرین او معتدل در حرارت و برودت و در اول خشک و مجموعه او
مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح
حیوانی و نفسانی و سریع الاستحاله بصفرا اکیله در معده باشد و با قوت تریاقیه بجهت او
جهت سرفه و بینی و آب او با شراب و ماء اللحم جهت غشی مجرب و اکثار او موجب تپهای
مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلح آن اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن عطش و مطلق
معده صفرا و بجهت او در حبس جهت اسهال دموی و خشک که او با آب انار دانه و لود سه
مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی مفید **شربتی** او را بتریخ
لیمون نیز گویند و در لیمون مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **شریفه** او را بستا اهل گویند نمرلیت
بهندی بستانی و صحرائی می باشد و صحرائی او بسیار بهتر از بستانی آن است در ملک هند بنگاله

منع ازین نیست بلکه مخصوص ببلاد گرم است خصوص حوالی بلخ فرخنده بنیاد حمیدها الله سبحانه وتعالی
من جمیع الآفات والبلیات بسیار شیرین و پر آب و خوشگوار میباشد و طبیعت آن حرارت
و برودت قریب الاعتدال در دویم تر بسیار مفرح و مقوی دل و دماغ و مرطب و مسمن بدن
خشک و لاغر و محرق و کثیر الغذا و بسیار مبهی جهت آنکه نفاخ است و چون مغز آنرا
باهستگی تمام امتصاص کنند و شیره رقیق او را بمکند و فضله او را بر بایند هیچ نفخ و ریاح
نمیکند بلکه در سوداوی منبه اشتهای طعام شود و قوت تمام بخشد و از ماء الجبن مستغنی
گرداند **شفتالو** بفارسی نیز شفتالو و بعربی خوخ گویند و آن در ولایت ایران و غیره
دو قسم است قسمی را کوثت از دانه جدا و بسیار شیرین و شاداب و پر نافه و آنرا
و آنرا بلکو گویند و غیر آنرا کاردی خوانند گرم در اول سرد و در دوم تر و مسکن تشنگی
و غلیان خون و صفراوی و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفراوی خالص و
دموی و رفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و ترتیب طبع را از احتراق اخلاط باشد
مفید و در اقسام حاره معین باه و مشتهی طعام و چون نیم رطل آب او را که افشرده
ناشتا صبح تبخیش با شکر آمیخته بنوشند مسهل صفرا است و مضر معده و مضر و
اعضای سریع التعفن و مورث تبهای مزمنه و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم
کاردی دیر هضم و غلیظ و نفاخ و مورث قولنج و بدستور خام و تلخ او **آلو** بهندی
است شیرین و ترش و تر میباشد در سیوم و در اول خشک و مقوی دل و جگر حار و دافع
اسهال صفراوی و قی و خناق و تشنگی و سوزش اعضا و تب دق و افشرده آن بسیار لذیذ
و مناسب محرورین است و رب نیز از آن میسازند و میگذارند و از رب و شربت
نیز افشرده او میسازند و آن جمیع معقول است و بسیار خوش طعم و جهت خفقان
تبهای و دیگر امراض حاره حاده مفید است **فندق** بفارسی نیز فندق و بعربی جلوز
گویند در آخر اول گرم و در اول خشک مقوی امعا خصوص صائم و زیاد کننده جوهر

دماغ

دماغ و قلیل الغذا و موافق سینه و شش و مضر بمعده و مهیج قی و مصلحش انیسون و حلاوت ماء العسل
و سکنجبین و قدری با شربت آن نامیست و هم است **باجو** ثمریست بعینه بشکل تخم بادام و در ولک
و کلان بسیار است خصوص بسمت ملک بلخ تعلقه تر نابلی و تر خیابانی بسیار خوب و تحفه می شود و بقدر
بادامچی یک کره سه پوست باشد مخلوط شده چون رسیده او را از درخت چیده و فشار دهند آب بسیار
شیرین و خوشگوار بقدر نیم از وی بر آید و تخم را که در آفتاب گذشته محرق شده است مصرف کنند و اندرون
او زنی بسیار است و تر خشته آن بقدر خسته چون او را بشکنند مغزی مثل بادام می بر آید
و در و القیمیز لوز بادام ام الفواید بادام نمیرسد گرم و خشک است در دوم مبهی و مقوی اعصاب و دماغ و
اعضای باه و موافق مبرودین و مشایخین **کنهل** موسوم به جلغی می نویسند و در ملک و آنرا اوا
بنهس میگویند گرم و تر است و با خاصه مولد منی است و محرک باه **گزنا** قسمیست از لیمون و در افعال
و خواص قریب به جمیری است و او نیز بمعرف زنگی بر این بسیار می آید چرا که پوست او بسیار
گنده است و کم مغز و کم آب است **کردمه** ثمریست هندی بسیار ترش و خوش طعم و خوش منظر
در دوم سرد و خشک و مسکن حرارت معده و دل و جگر حار و غلیان و هیجان خون و صفرا و
موافق حار مزاجان و از و اچار و مربا میسازند و خوب میشود **کسیرو** معروف بهجیت
هندی امرت القوی و در دوم سرد و تر و با اندک حرارتی و با تریاقیه و قوت قابضه و جهت
تقویت قلب و خفقان و رفع تشنه شدید بعد از آنکه قی و اسهال بسیار شدید باشد نه
در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا از سموم
مشروبه و ملدوغه و بشره با طلاها و حمیات صفراویه و سوداویه را نیز مفید است
کشمش در آخر اول گرم و در اول تر و بهترین او سبز و زبون ترین او سیاه و همه آن لطیف
تر از دانه دار یعنی منقی و مبهی و با قوت مسهل و آب نقیع و مطبوخ او با فادا نیز که تقوم
آورد باشند جهت سرفه و مولد سینه نافع و منقی صوت است **ککری** معروف بفارسی
خیار دراز و بعربی قثا گویند و آن دو قسم است یک قسم را با اصطلاح هند ککری گویند

و نسیمه در مزارعه ورده میکارند و بوی آن به از وی آید مطلق گذارند و هر گاه در آخر دوم
سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدر بول و مسکن گرمی و مثانه و جهت التهاب
معده و جگر مفید و لطیف تر از خیار بالنگ و سریع الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح
و جالی و قوی تر از تخم بالنگ و لبوب و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم **گل گل** ثمریست
هندی از قسم لیمون و دراز و زرد و تمام آن بسیار ترش چنانکه اگر سوزنی در آن بگذارند
و چند روز چون آن بیند او را بگذارد و در دوم سرد و خشک و مسکن هیجان صفرا و حدت
خون و تشنگی و منطفی حرارت معده و جگر و دل حار لیکن به لطافت لیمو نیست و غذای
نمی‌رسد **گلیک** نیز قسمی است از گلگل اما از آن کلان و کم آب است **کمرخ** ثمریست مخصوص عرب
عجم و در هندوستان نمی‌آید و اولا در فارسی امرود گویند بستانی و بری می‌باشد بستانی آن
ترش و شیرین می‌باشد و او اقسام است و بهترین اقسام امرود چینی و نطنزی
است چینی مخصوص بلاد افغان و موضع شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر جاها موجود
است و بهتر امرود بلاد آذربیجان بلخی است و امرود شیرین معتدل مایل به حرارت و در
دوم تر و حابس نخالات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و دافع تشنگی و خفقان
و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و معدل خون و
مرطب دماغ و دافع سمیت فطر بعض مفید و مولد نفخ و قولنج و بهترین اقسام امرود
ترش لطیف ابدا به سعیده او است و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی
جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و دافع تشنگی و بعد از طعام
مسهل ثفل و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح و سدد و مضر مثانه **کمرک** ثمریست
هندی در دوم سرد و خشک و هر چه ترش تر است او زیاده تر سردی و خشکی او افزون و نبات
شیرین مزاج او در اول گرم و در دوم تر و قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی
و اسهال صفراوی و طعم دهان لا ثنیکو کند و سایر اقسام او قریب بهم است و مضر مبرود [illegible]

و مصلحش ادویه حاره

گل گل
گلیک
کمرک

و مصلحش ادویه حاره **کمنول گته** ثمر درخت تازهٔ آن سرد و تر و منطفی حمیات حاره و
خشک و دیر هضم و مسکن حدت خون و صفرا و سوزش اعضا و حابس قی و اسهال و مهیج
و مغلظ منی و قلیل الغذا **گولر** بفارسی انجیر بری و بعربی جمیز گویند در دوم گرم و در اول
تر و جهت سرفه و خارش و درد سینه و سبز و سوزش نافع است و چون گولر را با پوست
و ریشه‌ها که در وی اند بخورند در آن سال از عارضه چشم ایمن باشد **گوندنی** ثمریست
هندی در اول گرم و تر و در دوم مقام پستان و دافع قلاع و حدت مثانه و گرده و رفع
و دافع خشونت حلق و صدر **گنوند** ثمر است هندی و در تحت تاریخ مذکور خواهد شد **کهرنی**
میوه هندیست مشهور شیرین با عفوصت قلیل در اول حار و یابس قلیل الغذا و حابس
اسهال **کبوبره** بفارسی نارجیل و بعربی جوز هندی گویند آخر درجه دوم و در اول خشک و
مسکن حی او بسیار گرم و خشک و با مضرت کثیره و مضر نارجیل مولد منی و مسمن بدن و مقوی
و مدر خون و جهت تقطیر البول و سستی مثانه و درد مفاصل و مرض [illegible] نافع
و دافع مولد سودا و دیر هضم مانند قولنج و ضعف جگر و قروح باطنی و لوا شیر مفید و [illegible]
جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم آن دیر هضم و مولد خون غلیظ
و مصلح او شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوه‌های ترش مانند لیمون و غیره و قند
و قشر آن را خرما الطریق و امات منتقل او است و گرم و تر و با جمیع فواید مذکوره و سرکه او در اول
گرم و در سیوم خشک و آبی که از وی الطریق ستیدی گیرد افعال و خواص آن مثل حرارت **کهیرا**
بفارسی خیار بالنگ گویند و بعربی قثاء در آخر دوم سرد و تر و مسکن صفرا و خون و التهاب
احشا و تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ تر از قثاء و جهت تبهای
تند و تیز و یرقان و دو سرد و جهت ضعفی که از اسهال مفرط حادث شود مفید است
کهیرا و کوه [illegible] لغت ثمر [illegible] است و در دوم سرد و خشک و مفرح و مقوی [illegible] حار و معده
و کبد حار و قابض و افشره آن با طعام [illegible] گرسنگی و خوردن و مالیدن او [illegible] تحلیل

گولر انجیر
کوندنی
خیار
کهیرا

کیله او را بعربی موز گویند گرمی و سردی او معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده
و ملین سینه و بعد از طعام هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری
گرده و سرفه و خشونت حلق مفید و مولد ریاح و سده و مصلح او عسل و شکر لیمو و نیمو هر دو
لغت صحیح و او را بفارسی و بعربی نیز لیمون گویند اما اهل هند لفظ کاغذی بر آن می
افزایند و کاغذی لیمون گویند همه اجزای او گرم و خشک الا ترشی او که عبارت از آب لیمون
است در دوم سرد و خشک است مقوی معده حار و لطیف و جالی و قاطع اخلاط غلیظ
لزج و ملطف آن و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تپهای حاره
دموی و صفراوی و عفونت و بثور و شری و ورم حلق و اشتها و قی و غثیان و تقلب
طعام و بد گذشتن الطعم جرب و جذب مواد حاره جگر و معده و جهت دوار و سدر
که از بخار اخلاط غلیظ باشد و خفقان و غب خالص و خمار و سموم هوام و لدغ حیه قتاله
مفید و در اکثر امور قائم مقام سرکه و مضر عصب و سرفه و باه و المفاصل و اکثار او در خلای معده
مضعف احشا و مورث بیحس و مصلحش شکر و عسل و لیمون شیرین در منافع بسیار
ضعیف تر از آن است منقی بفارسی مویز و بعربی زبیب گویند و بهترین او بزرگ و گوشتناک و کم دانه و در
مقدار است در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و محرک
باه و معرق و ملیح و موافق قصبه ریه و مسمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض کهنه و
مثانه و قرحه امعا مفید و با سرکه جهت یرقان مجرب و چون بجای دانه او فلفل کنند و کوفته استعمال
فرمایند جهت سستی گرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه بی عدیل و مضر مبرود و مصلحش
میوه های ترش و قسم میدانه او که کشمش خوانند لطیف تر و مسهل و با قوت قابضه و مسهله
و شربت آن نافع و ورم مولسری معروف است هندی در دوم سرد و خشک و محلل و مسکن
درد دندان چون بپوست او دندان بخایند قابض شکم و حابس اسهال اوست و امراض
دهانی را مفید و قلیل الغذا منجل چیزی است سفید و شیرین مثل فالوده که از اندرون درخت

تاڑ که تاڑ پهل گویند بیرون آید طبیعت آن در اول ثانی سرد و تر است خصوصاً اگر سخت
و صاف گرفته و ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و دافع فساد صفرا و خون
است و مدر بول و گویند که اگر زیر درخت تاڑ تمرهای آن که بسیار سخت شده باشد چیده فی الفور
منحل از بیرون آید بسیار نازک و نرم و شیرین بر می آید و مطلقاً ثقیل و نافع مدادی و مدر تسکین
و تقویت باه و دفع حرارت و فساد صفرا و خون بیشتر کنند و چون در شربت نبات انداخته
گلاب در آن ریزند و خوش شود بسیار لذیذ و مسکن حرارت است نارنج بفارسی نارنگ از فرنگی
باشد اما در هند و بنگاله بنظر نمی آمده و نارنگی هر چهار چیز از اقسام نارنج است در آخر دوم سرد و
خشک و بعضی اقسام نارنج که بسیار شیرین و شاداب و خوشگوار اند مثل کونله سنگالا و
سیکالول و مجته بیار از جنس آنها کلام است بلکه در دوم سرد و تر اند لهذا در حمیات حاره
صفراویه و عطش مفرط موجب تسکین می شوند و همه اقسام نارنج مسکن و التهاب معده
و قلب و حمیات صفراویه و محرقه صفراویه بسیار موافق و قسم ترش او مضعف جگر است
نشپاتی معروف او را کلابی نیز گویند ثمری است بعینه مثل سیب و بهی است اما بسیار لطیف
و لذیذ از آنها و در تفریح و تقویت اعضا رئیسه بهتر از سیب و مفید و طبع آن در اول گرم
و در دوم تر و شاید این ثمر قسمی باشد از کمثری نیشکر بفارسی نیز نیشکر و بعربی قصب السکر
گویند و او را بزبان هندی ایکه گویند و گنه هم گویند اما پونڈا بهترین قسم اوست در اول گرم
و در دوم تر آب او مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع
خشونت سینه و سرفه یابس و محرک باه و ملین طبع و مبیح قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ
و ریاح چون آب او را تا سه جوش دهند نیشکر را با پوست در آتش نرم زمانی صالح الکیفیه نمایند تا رطوبت
فضلی او سوخته شود و نفخ او برطرف گردد و اکثار او مفید است خصوصاً مضر سپرز و مصلحش انیسون
فصل دوم در بیان حبوب ارزه ارزه را اما اش گویند در اول گرم و در دوم تر بسیار نفاخ و بطی
الهضم و مولد منی و منفخ بسبب نفخی که دارد و چون او را بکف در آب بقدر ضرورت بپزند

آن اعضا را رنگ سرخ مانع آن میکند و اثر آن بسیار خوش طعم میکند اگر چه انگنره خود بدبو است **باقلی** تازه
او در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک و مقوی باه و سریع الانحدار از
معده و غیره سدد و با قوت محلله و منفخ و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعا و اسهال و
قی و تنقیه سینه و سرفه و تقویت آن و وضع رگ تن مو بود رقیقه از دماغ و تسکین سعال
مفید و آب طبیخ جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تحجر و تفتیح سدد
معتدل است **باجرا** که بعربی دخن است بفارسی ارزن نامند و آن قسمی از جاورس است
و از آن باریکتر و در طبع مثل آن و در افعال و خواص نیز مانند آن و مطبوخ مقشر آن با
شیر و شکر و روغن تازه مولد منی و ملین و اعوا و قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی
و مولد سده و سنگ مثانه و مصلح آن عسل و شکر و بدلش برنج **تورو نو** بعربی شاخص
گویند و اصل هندی او ولایتی نیز گویند در دوم سرد و خشک گفته اند شاید گرم و خشک باشد
نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و جهت اسهال صفراوی و ضرب و فساد خون و وضع
زهر نافع والله اعلم **تل** بفارسی گنجد گویند در اول گرم و تر و منفخ و مصلح اوا و خشونت حلق
و مولد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل المعده و ملین امعا و مسمن بدن
و محلل اورام صلبه و مولد بیوه که است **چاول** بعربی ارز و بفارسی برنج گویند در حرارت
و برودت معتدل و در دوم خشک و بالخاصیه در محروری مانع حرارت و در مبرودی
برودت احداث میکند لهذا قوم اکثر متقدمین و متاخرین مزوره او برای مریض و ناقهین
تجویز کرده اند و حکما هند متفق اند بر اینکه او موجب طول عمر و مهیج باه است و در حدیث
شریف نیز امیختن و اسوه است و اقسام آن بسیار است و مجموعه آن قابض و با شیر و شکر کثیر الغذا
و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی
و تشنگی و غثیان نافع و با شیر جهت زحیر و با سرکه جهت مغص مفید و اکثار او مصلح
حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوش لکن خون گردد

اثرادفع نکهه

ارزن

کنجد

اثرادفع نکهه باشند مولد قولنج است بتولید سدد و معقل طبع و مصلحش خیسانیدن او است
در آب نخاله و خوردن او با شربتها و چون با آب فرطم بکوبیا شند رفع سدد او میکند و اشتهای
آب مطبوخ او و مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط حراری معده و امعا و با شیر تازه بالمثل
مدت ده روز مولد منی و حقنه آب مطبوخ او جهت سحج و قرحه امعا نافع **حمص** بعربی حمص
و بفارسی نخود گویند و بری و بستانی میباشد اما بستانی او بهترین حبوب است و نزد
بقراط در دوم گرم و در اول خشک و تر و تازه او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست ملین
طبع و مدر بول و حیض و عرق و زایل کننده بلغم و منی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی باه است
غیر زی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه اشتها **جوار** بعربی ذره گویند سرد و خشک است و قوی
الغذا اغلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال است و در جمیع افعال مثل جو دوشش و مصلح
روغنها و شیرینیها و آنکه جواری چند قسم است ولادری و غیر ولادری چون زرد و سرخ و سفید
اقسام ولادری است اگر در فصل ربیع ابتدا می شود و آن بهترین حبوب است خصوص نوع
اصل و کن چنانچه در بعضی ملک از گندم موافق تر است **جوارکم** بفارسی ورکه و بهندی شمر
او ولایتی گویند مایل بحرارت و در دوم خشک و محلل بلغم و خون و جاذب منی و قابض طبع
و ثقیل و نفاخ و غذائیت او غالب است و تغذیه با و جهت سل و اسهال نافع **جو**
بضم جیم و سکون واو مجهول بهترین او سفید بالیدن و تازه او است و کهنه او که بر آن یک سال گذشته
باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت جالیه و قابض و مجفف
و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر منوعات و مورث لاغری بدن
و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد او که سویق خوانند با قدری شکر
بهترین اغذیه برای اطفال است و چون جو را بگذارند تا ترش شود و در وقت حاجت بعد از
یک شب از کیو قیه با کیر طل آن را بنوشند جهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی
صفراوی و تعدیل و آب مقشر مطبوخ او که ماء الجنه باشد و ماء الشعیر نامند سرد و مرا

نخود

جوار

جو

و مدر بول و مسکن حرارت و حدت خون و صفرا و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح
و مرطب و جهت تپهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا حار و یابس نافع و
مرخی معده و مضر احشاء بارده و نفاخ و مصلحش گلقند است و در حین اعتدال طبع استعمال
آن جایز ندانسته اند و مطبوخ او با نصف تخم خشخاش که بیده جهت صداع حار با اضافه
قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع سرفه و تفتیح سده و با عناب و ادخیر و سپستان و پر
سیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و شیره جو که کشک شعیر گویند سرد
مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت استسقاء صفرا و ورم حار مفید است **جلبنه**
بفارسی کاورس نامند و النفوع زیره فخر (?) است بفارسی ارزن گویند رنگ او اغبر و از
ارزن ریزه تر در اول سرد و تر و در دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و ارزن لطیف
تر و سریع الهضم و مقوی بدن و با روغن و چربی اغذا اشتها او بیشتر و خوردن [illegible] او
القوی عجایب [illegible] نزلات [illegible] اسهال [illegible] و گرم او محلل ریاح تفتیح معده و مسکن
درد مثانه سیر و مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغنها و شکر است **ساکودانه** چیزی است
بشکل غوره و از آن کوچکتر گرم و در دوم تر در اول مقوی و مبهی و مغلظ و مسمن بدن
و ملین طبع چون از آن به قدر دو تولچه با شیر تازه گاو بجوشانند و نبات انداخته بنوشند
غذای نیکو و بدواک (?) شیر تازه مناسب نباشد در آب جوشانیده و نبات انداخته بنوشند
و قدر شربت از آن ده مثقال تا بیست مثقال است **قرطم** بعربی حب القرطم گویند در دوم گرم
و در آخر اول خشک و با قوت مسهله قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه
و محلل ریاح و چون از ده درم تا ده درم از آن شیره گرفته و با شکر سرخ و ماء العسل بنوشند
منقی سینه و صاف کننده آواز و مصلح نزلات و اکثر مواد بارده و نیکو کننده رنگ چهره
و مقوی الاعضاء و پاک کننده گرده و مثانه و محلل ریاح است **کبادی** معروف قسمی است
از [illegible] که در ملک دکن تباشه گویند و در ملک بنگاله نواغ [illegible] و اهل آن بسیار خورند

و افعال

و افعال و خواص و مزاج آن مثل [illegible] است **[illegible]** بعربی حب القلقل گویند در دوم گرم و خشک گویند
مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة و دافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع
و مجفف منی و دوالاسیر و مفتح سده سپرز و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش از
یکدام تا دو درم است و این قدر شربت نظر بدوا است و الا نه در طعام [illegible] و نواع [illegible]
از ادنی تا اعلی خصوصا مردم [illegible] از عبارت [illegible] است سویق آن بعینه
شعر ساخته جهت [illegible] می خورند و با یکدیگر می خورند کثیر الغذا است **[illegible]**
گیهون بعربی حنطه و بفارسی گندم گویند بهترین آن تازه و بالیده و مایل بزردی و بعد از آن
سپید در اول گرم و در دوم رطوبت و یبوست معتدل غذای اصحاء و کثیر الغذا و مسمن
بدن و لیکن مسدد و مضر صاحب سده عروق و احشاء و خام او مولد کرم معده و علی
هذا القیاس بریان که او و مصلحش [illegible] او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش
شیر [illegible] خوردن آب بالای آن مورث قولنج ریحی و مضر زنان حامله و آرد گندم برخیخته
شده با شیره نان فطیر قابض و آرد مطبوخ او با شکر و مغز بادام جهت سرفه و نفث الدم و
درد گلو و سینه و تسمین بدن بغایت موثر و با لقاح و روغن تازه جهت خشونت سینه
بسیار مفید **لوبیا** سپید او مایل باعتدال و سرخ او در آخر اول گرم و محرک باه و مولد منی
و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ او با نمک و جلوس در طبیخ
او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کمر و گرده مفید و دیر هضم و
نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و الکامه و زنجبیل و بالجمله مورث غثیان و
مصلح آن دارچینی و سکنجبین **مش** باطلاع [illegible] گویند بفارسی مشنگ و بعربی [illegible]
چند قسم است مختلف در لون و مقدار و شکل و بهترین [illegible] او در اول [illegible] و در آخر دوم
خشک و طبیخ او با عسل مدر بول و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهت قصبه
ریه و سرفه و درد سینه و رفع فضلات غلیظ و [illegible] شیر مفید و نفاخ و مصلح آن [illegible]

ماء العسل **مسو** ابو ماعوس گویند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بعضی
در دوم سرد و خشک دانسته اند و قوتش تا سه سال باقیست جالی جلد قابض است و آب
طبیخ او مسهل و مزورهٔ او با روغن بادام بعد از رفع شدن تبهای مانع سل است و مطبوخ
مهرای او با شکر مقوی معده و ملین نفخ است و لعیبسر که پخته نفاخ و آب طبیخ او جهت
سرفه و درد سینه و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون
و با شیرینیها مولد استسقا و قولنج و مضر طحال است و مورث عسر بول و احتباس حیض و
مصلحش دوغ و غذاهای لذیذ و مهر الختن او با برگ حقیقی در استعمال گوشت فربه و شکر است **مندووا**
باصطلاح اهل دکن ماگی گویند حار و یابس در دوم جامم قابض و حابس و کثیر الغذا و در استسقا
و قی استعمال آن بسیار مفید و چون آن را بخورند گاهی قبض شدید میکند پس از روغن بید انجیر قبض
او میگشایند و مداومت استعمال آن مورث فرحت گفتار و در آب جوشانیده همون
آب بعضی می نوشانند و نیز آرد او را با همین آب مذکور سرشته و بشکل نان پخته با آن
آمیخته طعام میکنند بقصد تقامر بعضی صحت می یابد **موثهه و موثهی** و این فصیح است و
زبان دهقانی موثهی گویند و بهر لغت خیر است از حبوب هندی قلیل الغذا گرم
خشک و محلل ریاح و بلغم و حکمای هند اکثر در فالج و لقوه و دیگر امراض بارده و رطوبت
بعضی مید هند و بان و دال هم از آن می پزند **موکنب** لوبیا و بفارسی ... ماش
گویند از حبوب معروف است در آخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقی
ماند و لطیف تر از عدس و از سایر حبوب کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت
و التهاب صفرا و قابض و موافق محرورین و مقوی اعضا و عصب و بهترین اغذیه
صاحبان تبهای حاره است جهت سرفه و ورم لهاة و درد سر و ضعیف البصر و ترک
و ضماد او بآب مورد مقوی اعصاب و نافع و قوه ضربه و سقطه و محلل ورم و جامع
و ملطف و با سرکه جهت جرب متقرحه و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر و دان

ودیر هضم

و دیر هضم و مصلح او در ضرر باه روغن بادام آب غوره و بدلش با قلاء و جبهه ... گاورس
کمون و فلفل و مصطکی و از خواص او است ... با وجود برودت تحریک سعوه و جذام ...
کند **فصل سیوم در بیان البقول لونگ** مشهور تر و تازه آن در سیوم گرم و در اول خشک
و خشک آن یعنی ... در دوم هم با رطوبت فضلیه و مقوی قوت حافظه و لمعی معده
و کبد مفتح سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظ معده و امعاء و مقطع بلغم و
رطوبات غلیظ چسپیده سطح معده و احشا و غیره مجفف رطوبات ملین و مخرج
خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معده
و یرقان سددی و تقطیر البول از حرارت از برودت باشد و ضعف آلات بول
و استهال که از فساد غذا یهم رسیده باشد مفید و جهت دفع سموم حیوانی و
تشنگی و بلغم و نباتات و گیدر جهت دفع مضرت میوه های تر و بار نفخ مخرج
... جهت ... و غلظت آن معدل **اروی** معروف قلقاس
در اول گرم و در دوم تر و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند کثیر الغذا و مسمن بدن و
محرک باه و جهت سرفه و سینه خشن مفید و سریع الهضم و دافع سحج امعاء و اسهال
را مفید و برگ آن را نیز مثل ... بقول می پزند مضر است و دیر هضم و مولد سوداء
سده و مصلحش عسل و سکنجبین است ولادویه خوشبو چون دارچینی و فلفل **آلو** معروف
در اول گرم و تر و آن چیزیست از قسم اصول چون اروی و شلغم کنده عموم انصاری
آن را از جزایر خود در ملک بنگاله آورده اند حالا در هند هم بسیار و فور یافته و در ملک دکن
نیز آمده است اما بسیار در طلوع یافته چیزی است بسیار لذیذ و در آب طبیخ مید هند و جهت
کدا شود ... رقیق از بالای او ... با نمک ... میخورند بسیار لذیذ می شود
و مولد خون صافی و سریع الهضم و مفرح و مقوی معده است و در گوشت هم می پزند بطور
ادویه بسیار خوش ... می شود چون کدا ... شود قدری جغرات و قند ... ساز

وکوتهیر و لولف نمک بیامیزند و بقدر دو درم بخورند روغن زنو بر اخگر با سفال گرم کرده انداخته
و اشکال و هند بهتر و بسیار لذیذ بهم رسانند باشد امباره و برگ آن ترش و سرد و خشک است و در هند
ترش تر و دو قسم است خشک آن افزون تر و آن با ملایم است بر اینکه منع است زیرا که نامی بجای خمیر
و روغن زنو و ترکیب آن بسیار لذیذ خواهد شد و مع و روغن را نام خصوص ضماد صاحب
حمیات چه مناسب است انوبی و در بنگاله امرود و در هند چوبتی و تبتی گویند و آن گرم و خشک قسم
است یکی سرخ و دوم سیاه چهار برگ از بقول مشهور است و بسیار لذیذ و در دوم گرم
خشک و مسکن غلیان صفرا و خون و مقوی معده و با قوت قابضه و موافق محرورین و ملین طبع
مرضی و ماهیچین است پالک بفارسی اسفناج گویند و آن در اول سرد و تر گویند و در سوم
و گرمی معتدل است و از برای جهت برای محرورین با گوشت و روغن بادام اوفق است
و برای مبرود با گوشت فربه و برنج با فاوبه حاره آن ملین است بسبب قوت جالیه و
غساله و بارد و سریع الهضم و حمید الغذا و کم نفخ تر از سایر البقول جهت التهاب
و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و سرفه گرم و سل و درد کمر و مقوی [illegible] حار
مجرب است بتهوا بعربی قطف و سرمق گویند و آن دو قسم است قسمی [illegible] در
هرگاه آن [illegible] بتهوا گویند و قسم دوم [illegible] گندم و خوب تر
و برگ آن سبز است و آن را بتهوا فقط مطلق گویند [illegible] قسم سرد و تر سریع
الهضم است و رافع اورام حاره ظاهری و باطنی و مولد اخلاط صالح و موافق جگر حار و
صاحبان حمیات حاره و ملین طبع بتهول نرکیاه است هندی مشهور طبیعت
آن در اول گرم و در دوم تر مقوی دل [illegible] و مشتهی طعام و دافع سده و فساد خون
و بلغم و صفرا و سودا و جهت تب [illegible] گرم شکم نافع است پودینه
بعربی النعناع گویند و در آخر دوم گرم و خشک مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ
و محلل [illegible] بارده با قوت [illegible] جهت ربو سینه و پهلو و تفتیح رطوبات قصبه

ریه و سینه

ریه و سینه و تنقیه آن مفید و جهت وجع فواد و خفقان معدی و تقویت معده
و ماسکه و هاضمه و [illegible] معده و تحلیل ریاح معده و فواق [illegible] مفید و تشنه گرم معده [illegible] که
کرم قاطع نزف الدم و [illegible] امعا و مصلح [illegible] تیز او شیر [illegible] بیابانی تازه آن در
اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک محلل منضج و سریع الانحدار از معده
و غیره و مسدد و جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه
از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و دفع قرحه امعا و قی و اسهال و خون [illegible] قلا
مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مصلح آن [illegible] و در آب
خوب شدن و آب [illegible] ریختن با روغن بادام و ادویه حاره چون دارچینی و صعتر
و فلفل [illegible] و امثال آن بهندی معروف در اول سرد و تر و مزلق و موافق
صاحبان زحیر و سده با مرض [illegible] از منظر با بنده چیرچیه از اقسام کدو است
در دوم سرد و تر و اخلاط و خواص مجموع او قسل کدو و مفرح و مقوی و دافع خفقان
حاره و مقوی قلب چنانچه شیر [illegible] دلیل صاحبان خفقان [illegible]
مربای او نیز این کار مخصوص است و چون از دانه تخم آن مغز گرفته در شیره [illegible]
شیره بر آورند اطفال عطش مفرطه داشته باشند نوشانند تسکین بخشد و مغز ملایم
بالم دانه یا زیاده [illegible] موقوف برای طبیب است بیگن بعربی و فارسی باذنجان گویند در
دوم گرم و خشک و گویند خشک او در سوم است و مقوی معده و مفتح سدهای [illegible]
غیر او [illegible] مسدد [illegible] ملین [illegible] ملین طبع [illegible]
و مدر بول و بالخاصیت مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و بوی بغل و [illegible] و
رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و [illegible] مولد سودا و [illegible]
و مصلحش طبخ [illegible] با روغن [illegible] و گوشتهای فربه [illegible] و چون اولا [illegible]
[illegible] در آب بسیار اندازند چون آب [illegible] تلخی [illegible]

وآب دیگر زیر نه‌اند تا آب متغیر شود پس آن عرق سیر که خواهند بپزند و بیاول فرمایند
بفضله تعالی هیچ مضرت نمی‌کنند تورئی معروف است دو قسم است یکی والبس و دوم بها
نامهای کتیره هر دو سرد و تراند و قسم اول بسیار چرب و بی‌مضرت است صاحبان عرق
را اطبای هند تجویز میکنند و قسم دوم نیز چندان مضرت ندارد چچینده در اول
سرد و تر و نفاخ با فراط مرضی با عالم زیرا هرچه گوشت و روغن و پیاز و غیره مصالح
مناسبه لذیذ نمیشود خصوصاً بی روغن هیچ چیز پخته نمی‌شود و روغن و گوشت را
با مرضی صاحب حمی چه مناسبت چقندر بفارسی سلق گویند مرکب القوی و
حرارت آن در اول و با بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه و جالی محلل و
مدر و منطفی و جرم و جالب طبع و مائیه او ملین و آن قلیل الغذا است و نفاخ و مفتح
و مقطع بلغم و جهت رعشه و تحریک باه مفید چگر برگ نو رسته تمر هندی است در دوم سرد و خشک
و مسکن صفرا و مقوی قلب و معده حار و مسترخیه و دافع قی و غثیان و منطفی هیجان
خون و جهت خفقان حار و تپهای حار غشیه و کرب غشی مفرط و رفع غشی مفید
چلوریع از قسم اروی است و کذلک چوکا بعربی بقلة حامضه گویند در دوم سرد و خشک
و دشلم بپزند و سره صفرا را سود مند بود و اشتها آورد هر گاه نقصان از حرارت باشد
و محرور المزاج را نافع باشد مبرود و عصبی را مضر است چولائی شامل ماش و لال ساگ
است بعربی بقلة یمانیه گویند در دوم سرد و تر است ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا
و منطفی حرارت غریبیه و مولد خون صالح و مسکن تشنگی و مفید سرفه و حار بطئ الهضم
و مضر مبرودین و مصلح آن ارشات و منضجه و مصلحه شکر جنیول جهونی لهول گویند
شامل خرفه لونیه است و بعربی بقلة الحمقا گویند در سیوم سرد و تر گویند در دوم تر است
برگ او در محرورین صاحب دق و امراض حاره بغایت نافع و مضر مبرودین و مضعف
الحرارت و مسقط اشتها خرفه و دهنیه و آنرا دل گویند سرد و تر است و ملین

ان قریب

توری — چچینده — چقندر — چگر — چلوریه — نقلة — بقلة یمانیه — بقلة الحمقا — مسقط اشتها

آن قریب بطبع توری است و هیچ مضرت از او مسموع نشده لام توریه و آن توری
معاف و ابلس گویند ریش کند میج است گرم و خشک در دوم مقوی معده و امعا
و دافع باد و بلغم و موافق مبرودین و پیران و قاطع ریاح تو اسیر و اکثر از آن اچار سازند
اول با سرکه تر کنند و آب می‌جوشانند چون گداز شود از آب بیرون آورده در آفتاب
میگذارند تا خشک گردد پس در روغن سرشف با قدری نمک می‌اندازند و قوی ترش شود
و اگر جوش در روغن کنند بدیر اچار شود الحق اچار بسیار لذیذ است و بی‌مضرت و گاهی
مثل دیگر بقول اصول و با گوشت و بی گوشت می‌پزند و میخورند سلک متیجا از اقسام عنارب
ارجات حلبه است مولد خون و جهت درد کمر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم
مفید است سرسون بعربی حرف ابیض گویند مفتح سده و جگر و سپرز و حالی و مدر بول
و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و سریع الهضم و ملائم
مبرودین و مشایخین و دافع اوجاع بابه و بسیار بی‌مضرت و آنرا با گوشت و بی گوشت
می‌پزند بسیار لذیذ است سویا بفارسی شبت گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در افعال قویتر و مسکن سکسکه و مفتح سده دماغ
و هاضم و بادشکن فتق و جهت یرقان و امراض بلغمی و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو
و سنگ گرده و مثانه و قولنج و فساد طعام و جهت امراض آلات تناسل نافع سهجنه درخت
هندی است طبیعت آن گرم و خشک است از ثمر آن بزبان هندی سهجنه گویند و در گل آن اچار
سازند و آنرا اکثر در روغن سرشف می‌اندازند اچار بسیار لذیذی شود و دافع بلغم
و درد کمر و اوجاع مفاصل محلل اورام بارده و دافع ریاح و مدر بول و سودا و صفرا و سریع الهضم
و سریع التاثیر است و اکثر موافق مزاج مبرودین و پیران است و قسمی از آن از درخت
دیگر کثیر الوقوع است و آنرا منوکا مانند ثمر آن در گوشت و دال و ماهی خشک می‌پزند
بسیار لذیذی شود و همه اوصاف و خواص مشابه قسم اول است بلکه بهتر با قلا سهجنه

رام توری — ریش کند — سلک متیجا — سرسون — سویا — سهجنه

النفع والذ است وحق است از ماهی سخته مناسب اچار است وماهی مولکا بالاتی اغذیه
یعنی در گوشت با دال نور یا ماهی خشک پزند نان خورش بسیار لذیذ و معقول بیار می کند
سیم ماهی آن از نرم و نازک است با غلاف می پزند و اگر سخت شده باشد تخم آن بر
آورده مقشر کرده جدا پزند و بهرحال نفد بریان ساکرده می پزند و هم با گوشت بسیار لذیذ است و
ومطبع آن سرد و تر است اما مخصوصاً در معده ضعیفا وآن قابض ومقوی معده است
سنگی وآن ماهی ترب است در مطبع و افعال قائم مقام ترب است و در اکثر احوال
موافق وملین طبع وآنرا با گوشت و بی گوشت می پزند بسیار لذیذ است ومفید برای
بواسیر و کاسر ریاح و مدر و قلیل الغذا شلغم بعربی سلجم گویند اول تر و کثیر الغذا و مسخن باه
ومدر بول ومقوی باصره ومفتت حصاة و دافع سعال وملین طبع وسینه
و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن سیر و سیر با کاجر بفارسی گزر و بعربی جزر گویند و چون
آنرا با گوشت پزند قلیه از دیک گویند خوش طعم میشود واز عدم مناسبت آنرا از جمله
بقول نوشته اند در دوم گرم و تر است مهیج باه وملطف ومدر بول ومفتح سده
جگر و قاطع بلغم ومقوی معده وملین طبع و جهت سرفه و درد سینه و معده
و جگر و اخراج حصاة مفید و پخته او با گوشت بغایت مولد خلط صالح است کاهو
لفظ فارسی و بعربی خس گویند گیاه او در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد
خون صالح رقیق و دافع ضرر آب و هوائی ماهی است و مسکن حدت خون و صفرا
ومفتح سده ومدر بول و منوم و مسکن تشنگی و التهاب معده و دافع خمار و ملین
طبع و جهت امراض حاده سوداوی و صفراوی و جنون و جذام و یرقان و دیوانگی
و تبهای حاره و قرحه مثانه و بول و درد سر و فسخ بخار دماغ و سرفه حاد و سرفه که
از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهت بر انگیختن اشتها نافع است و اکثار او مضر باه
و مولد ریاح و مضر صاحبان سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع

و از

دارفلفل و پلید با فلفل و زیره مطبوخ او در غذائیه و کسر نفخ و هضم بیشتر از همه مطبوخ کچالو درخت
هندی است غنچه آن با گوشت می پزند بسیار لذیذ است و در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف
ومقوی اعضا و حابس و دافع اسهال و ادرار و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و
خنازیر و نفث الدم و جراحات باطنی و سرفه حار و رطب و حبس اسهال بواسیر و افراط
طمث و بول الدم مفید کدو معروف کدوی سبز است و بعربی قرع گویند در دوم سرد و تر و مفتح
ومدر بول و عرق و مسکن تشنگی و الغذا اغذائیه کدوی سبز خوب است و از آن حلوای بسیار خوب
ساخت چنانچه رشته آنرا در آب که از دلمه فشرده در قند که بقوام آورده باشند و حلاوت خوش شود
ساخته اندازند و نگاه دارند و قدری بوقت تناول طعام یا پلاو خورند می شاید و شربا و گاه
و با برنج ماش نرم چون شیر پزند و ملائم کرده رشته کدو با قدری نبات انداخته بطور فرنی پزند و مانند شیر برنج
می سازند بلاکر گویند طعم است و اگر بهتر سازند و با خشکه خورند مناسب است و رشته برای حلوا نیکو چیزی
است و حلوا و مربا نیز از کدو سازند و قدری برفی اگر خواهند ... و خصوصاً مربا که خالی از دقت نیست
کدوی شیرین و کدوی خرزهره سرد و تر اند حلوای آن بسیار لذیذ پخته میشود و مثل البقول دیگر با گوشت و بی
گوشت نیز پخته میخورند اما بسیار نفاخ و دیر هضم است کرم کله و آن از اقسام کرنب بعربی قنبیط و کرنب گویند مرکب
القوی است و از رطوبت مائیه غلیظ و حرارت منضجه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گویند در اول گرم و در دوم خشک
است و با قوت منضجه و محلله و مسهله و نفاخه و مدر بول و مولد خون سوداوی و مضعف دماغ و مهیج و قلیل
الغذا است و نفاخ و مسدد و مورث نفخ و درد ... و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و از افکار ردیه
و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوش و مصلح آن ... است خصوصاً با گوشت فربه و روغن
گاو و روغن بادام که اول در آب بجوشانند و آن آب را انداخته در آب جدید بجوشانند کریلا ثمر نبات هندی
مشهور و ماکول و ... اقسام مختلف است ... سهل قولنج مثل
تخم حنظل و کریلا تلخ ماکول است مقوی معده و در سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب
وباه و منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس و ربو و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع

گرم شکم و نفخ و تحرر و ... و محلل بلغم و مسهل است کلوزا او را در طب اسقالوقلیون گویند و بعربی
هندی از قبیل ... گیاهی است نباتی است خار دار و ... و بعضی سرخ رنگ مایل بـ
... و با نمک رطوبت و جهت سرفه و درد ... و تنهای ... مفید است و لقاح و بطلان ... و امراض
... می زنند و ... و دیگر مصالح ... کندنا بعربی کراث گویند در سیوم
گرم و در دوم خشک خوردن او بعد طعام مانع ترش شدن غذا است در معده و ملین طبع و مدر حیض
... و دافع قولنج و مفتح سده جگر مقوی ... کشنیز بفارسی گشنیز
تر و بعربی کزبره گویند برگ و شاخ او را ... گویند مرکب القوی است مایل ... و ... تحلیل ... و
تا معده ... بغت ... منوم مانع صعود ابخره بدماغ و جهت سرفه و ضیق
النفس حار و خفقان ... و مانع ... و ... صفرا و التهاب معده و تشنگی و ... و ... مضعف
باه و ... و تخم او ... خشک است و ... موی بفارسی ... در سیوم گرم و در
دوم خشک ... و بعد طعام ... و محرک ... و ... و ... کننده ...
ملطف خلط غلیظ و مدر حیض و ... و ... خوردن او ... موی ... پخته شده ... و
... مفتح سده و ... و مطبوخ آن جهت سرفه ... و ... مولد ...
و آب شاخهای ... برگ ... جهت ... مجرب ...
و آب برگ و شاخ او بقدر ... جهت ... و ... خوردن ...
مغص و تعفن خلط و ... و مصلح آن عسل و ... باشند و تخم ...
و مدر بول و شیر و حیض ... و جهت ... و ... و ... از ... و
قدر شربتی از تخم او ... درم او ... درم **فصل چهارم در بیان لحوم اغذیه**
... و ... مفرح است ... و ... آمده باشد و
... حافظ ... مرکب القوی است مایل بگرمی تا آخر درجه اول ...
... زیاده ... کثیر الغذا و ... الفضول و مقوی دل و دماغ

و ... است و جهت ... از سینه و اصلاح ... و خشونت ... و نفث الدم و خشونت معده
و درد ... و مثانه و ... و مقوی ... از ... است ...
با ... و مصلح ... سوداوی و ... ترکیب ... تربیت ... گوشت ...
... ملایم ... گرم ... پخته ... و ... ترتیب ...
قدری فلفل ... پخته ... و ... سینه ... خورند ...
و ... الغذا و جهت سرفه و نفث الدم و تقویت باه ... مفید و اکثار ... مولد ...
و ... دماغ ... و مورث قولنج و ... جهت ... و ...
و ... جهت سرفه و ... جهت ضیق النفس و ... جهت تسمین بدن
... است و ... جهت ... و ... جهت سیلان خون و ... و دانه ...
... جهت اسهال ... و ... جهت ... و ... و ...
... جهت تقویت باه ... **ادخهری** بعربی ... و بفارسی ... حیوان
... است و بعضی او را ... خشک و بعضی ... گرم و تر ... الغذا و ...
... غذا در معده و مولد خلط غلیظ و اکثار آن مورث ... و ... و ...
... آن ... **اوشت** بعربی ... و بفارسی ... سالها ...
... گوشت او در دوم گرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت ... و ... و
خرقة البول نافع و مولد اخلاط سوداوی و اخلاط غلیظ و مصلح آن ... و شراب ... و ...
سکنجبین است **باچه** بفارسی باچه و بعربی الاکارع گویند ... آن باچه گوسفند ... است
و ... و بعد از انهضام مولد خون صالح و رقیق و معتدل الغذا و جهت ... و صاحب
... و سوداوی ... و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و ... آواز و سرفه
و ... و نفث الدم و ... و صاحبان زخم ... و شکستگی استخوان نافع
و ... جهت ... و اسهال ... و منع ... و منع ... دوای حاره ...

ومضر آب با حاجت سرد و حاره تنفیذ است و ملین طبع و یابس المزاج و حقنه او جهت مغص و زحیر سودی
مجرب و جائیکه گلو بند شده و از دود و طعام از حلق ممکن نبود از آب با چه و شور کنند فی الجمله تغذیه میبا
کنند ماده شکلیا بپارسی گاو کوهی است و گوزن و بعربی ایل گویند و اقسام آن بسیار است گوشت
مجموعه آن غلیظ و مولد سودا و سریع الانحدار و مدر بول و مقوی باه مبرود و رعایت بسیار اقسام از جمله
سوم و گوشت انکه در حوالی گرم بعد از رم امیدن بسیار دیر که باشد با سهیدن او است و مصلح گوشت
آن مهرا الحق اوست با روغن و تو اشامیدن شراب و ماء العسل بعد آن است بز بعربی ستان گویند
آخر دوم گرم و خشک و گوشت او مبهی و کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مقوی عصا و مورث
رقت قلب خصوصاً دل او مبهی و بخته او بهتر از کباب او گشاد او مورث صداع و مصلح او روغن کنجد
و بادام و سایر روغنها و آب انار بط اهلی و وحشی و ما الوان مختلفه میباشد و در دوم گرم و در اول خشک و مع رطب
رطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن و کم و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ و عسر النفس
و دیر هضم و مصلح ... بکری بعربی ضان و بپارسی ماده گوسفند و میش گویند و بعرف اطبا
مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ تر و کثیف تر و مولد
خون فاسد و گوشت کتف او و حوالی آن بهتر است از سایر اعضا و در دوم گرم و تر و مسمن بدن و مقوی
و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و کله او مقوی دل و جگر و کله انسان
و مغز سر او مورث ملالت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرا او با سرکه و عسل و مداومت غذا
بآن منضج باشد لغایت بشهوه و مانع غشی و دافع خفقان و لاغری ... بفارسی سنگدانه و بعربی
قابض گویند و طبیعت و افعال و خواص آن تابع مزاج حیوانی است و بهترین آن آنست که از طیور با
دقیه و صحیح المزاج گرفته باشند و سنگدانه بط و مرغ بهتر باشد و آن کثیر الغذا است و مولد خون صالح
و دافع خفقان و مولد قولنج و بطی الهضم و پوست رقیق اندرون سنگدانه خصوصاً از حیوان لاغر
خصوص از خروس چون خشک کرده و سحق با آب سرد بخورند جهت درد معده و استطلاق بطن
و رقت الامعا مفید است جهراه بفارسی ... و بعربی ... گویند و بهترین او بره و نرغاله

نرم با دنبه است و طبیعت آن گرم و تر است و جهت مرضی و ناقهین از جهال ... باشد و قلیل گزین
از اطراف که نرم باشد بر این که و هند با نفع است و آن بطی الهضم است و قلیل الغذا و مولد خلط بلغم
است و خوردن آن تشمیر سر میکند میش جاموش و گاو میش است گوشت او گرم و خشک و بسیار
غلیظ و جهت اصحاب ریاضت و نزال ... نافع و مولد سودا و مضر ... و ... و مصلح
آن شی الکافه ... ماهی ... معروف بفارسی و مغز و استخوان ... گویند ... قسم
قسم مجتمع است مثل دماغ و مغز ساق و ساعد و عضد و قسمی متفرق است در استخوان مثل
استخوان قص و اطراف استخوان های نرم طبیعت مجموع آن گرم و تر است ملین و مرخی اعضا
و کثیر الغذا و مسمن بدن و اکثار آن مفسد معده و مقوی خصوصاً ... خوردن و مصلح آن
نمک و صعتر و دارچینی و زیره است و دو ... مغز ... او بهترین آن مغز استخوان
جوان صحیح المزاج فربه است از جهال خوب یافته باشد ایل بعربی ... و بفارسی گاو کوهی گویند
بهترین او گوساله است یکساله ... خواسته و بعضی او را بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند
و گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سوم خشک غلیظ و دیر هضم و ... امراض
سوداویه و بعد از هضم طعام مقوی بدن و مسمن و جهت اصحاب ریاضت مفید است
و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسلو و اکثار و موجب قوت ... و مصالح
او مهرا الحق اوست و با عسل و با سرکه ... چاره ملطف خوردن تیهو دراج را گویند در دوم گرم
گرم و خشک است و لطیف تر از کبک و ... گوشت او را هم کنند جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده
منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلح آن ترشیها است چرز بعربی عصفور و
بپارسی گنجشک و اهل هند او را چرا گویند ... باسم جنس طیور است اما چون مطلق چرا
گویند مراد از گنجشک است و اهل دکن او را ... گویند و لفظ ... چری در دکن مخصوص
است برای گنجشک در دوم گرم و خشک است و محرک باه و مسمن بدن و موافق مرطوبین ... ریاح
در انسان بیشتر تولد کند و گوشت آب او ملین و جرم او قابض و جهت استسقا و فالج

واصلاح آن وضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا که تخم مرغ اورا در بر نیم برشت
بجان گرفته باشند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بی عدیل است و مغز سر او با زرده تخم مرغ
بغایت مهیج باه جلد پوست حیوانات است گفته که پوست سرد و خشک و هر چه در مطبخ مهرا تر
غذائیت او بیشتر است جلد مرغ خانگی که موهای آن را که در تنور مسلم گذاشته کباب کنند و جلد
الکارع از همه جلدها مفید تر و بهترین جلدها فرخ است جبیب بعربی لسان و بفارسی زبان گویند
در دوم گرم و تر است و خفیف و سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره خوشبو باه کننده
و منی و لیکن سریع التعفن و مصلح او سرکه و کشنیز خشک و دارچینی و زیره و خولنجان بهترین
اوست در سبز جوش و در مجرد زنان با سرکه کشنیز خشک خوردن جنبیگا بعربی جراد البحر و بفارسی ملخ
دریایی گویند و آن حیوانیست سرش مربع و از جوانب سر باریکتر از حد فی و از طرف ده پا شبیه
بپای عنکبوت و بر سر پس از آن شاخ دیگر و در تحت چشم او بیرون رسته است و اجزاء او بری
گرم و تر و خوردن او هر روز از سه علو تا هفت علو جهت زیادتی جذام مفید و آشامیدن
دو مثقال از سوخته و با آب تخم سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته
اند جیلی بعربی ماغر و مغره و پارسی بز گویند گوشت او نسبت بجمع امسرد و تر است و کثیف
تر از گوسفند و موافق مجرورین در فصل گرمی و سوائی گرم و مضر سوداوی مزاج و مصلح او کز ... ام
و دارچینی خرما است و میوه های تازه و ترشیها و گوشت بزغاله را خون کشش ماهیه بسیار با
رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است خرگوش بعربی ارنب در سیوم گرم
و در ترمیم فالج ولقوه و استرخا و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع
مفاصل و سلس بول و بول در فراش بطریق کباب نافع است خصوصا با انار بیرون و ادویه
حاره و هم چنین قلبهای آن مولد خون غلیظ و بهتر از خون یکساله است که گاو و بز و گاومیش
بهم رسد خصیه خرگوش مولد خون صالح و مصلح خصیه حیوان مهرالجنین اوست و نمک صعتر
خوردن دل بعربی قلب گویند گرم و خشک است و آن مقوی دل و دافع خفقان و دیر هضم

وردی الغذا

و ردی الغذا و مصلح او مهرالجنین اوست و مطبخ آن شحم و روغن و باقلا و سرکه خوردن
سلوی بعضی گویند سمانی است و بعضی بلدرچین دانند و معلوم میشود که سلوی نیز از همین قسم
است گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلح
ترشیها و روغن بادام است و بهتر از کباب است شفنین از فاخته بزرگتر و طوق گردن او سیاه
و با تمام درجه دوم گرم و خشک بغایت مسمن بدن و گوشت آن مستحیل بخون صالح میشود و مقوی
قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مشغولین و زیاد کننده قوت حافظه و محرک باه
و گوشت او خوردن و مصلح او سرکه و کشنیز خشک فاخته مرغیست خاکستری رنگ طوق دار قریب
بکبوتر در آخر دوم گرم و خشک و مهرالجنین او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظ
تفتیح سده نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلح او سکر و روغن بادام و سرکه است کبوتر
بعربی حمام گویند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت
فضلیه و بچه اهلی آن را بر پوش باشد مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط
بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقای زقی و طبلی نافع است گرده بطی الهضم و
مولد خلط غلیظ و سریع الف و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان و
فربه و مصلح او ادویه حاره و باقلا و سرکه کلنگ بعربی کرکی گویند در دوم گرم و خشک و مفتح
سده و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است کله و سری و سر
... لغت سر حیوان است بعربی روس گویند و کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف
و مولد منی و مسمن بدن و بهترین کله کله گوسفند جوان است و آب کله و پاچه حقنه کردن
مرطب اعضا و امعا و گرده است و تسکین اورام صلبه باطنی میکند و نطول او جهت
بیخوابی و جنون و انتهای درد سر نافع و منجم و مضعف معده و دیر هضم است و مصلح او آلکا
و خردل صعتر است اسب بعربی فرس و بفارسی اسب گویند گوشت او در آخر دوم
گرم و خشک و مورث سختی فساد و قلب و مبهی مبرودین و سوخته او قاطع سیلان

رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلح آن سرکه و اشامیدن آب بر وقوع و آماد است کنجشک
معروف بفارسی و بعربی عصفور گویند بهتر آن فربه پر شیر که از جنس جوان گرفته باشند طبیعت
آن گرم و تر و خشک و چون نیکو هضم یابد و صالح الغذا است و اگر هضم چنین نیابد مولد خلط
خام و منفخ است و مضر مبرودین و مرطوبین و زیاد کننده شهوت باه و دافع خمار شراب
و مصلح آن مصطکی و دارچینی و افاویه حاره طیهو بفارسی حجل و بعربی کبک گویند گرم
تر است غلیظ و دیر هضم و خونیکه از او بهم رسد بر قوی قبول عفونت کند و مصلح الکلام
و مسکر است و کباب او با صمغ و نمک جهت قروح و اسهال صفراوی اقوی الاثر
و جگر بریان کرده او جهت قروح مصروعین است و این امر بتجربه رسیده است و بهترین جلها جال اللعق
و فربه و پروازی و بز غاله است کبک دری بفارسی خرچنگ و بعربی سرطان گویند سرد
و تر با جذب تحلیل و بهترین او قسم ماده است و علامت آن است که چون بشوند در بیت
او خلاف آب سفید از آن بیرون آید و مبهی و مبرد و کثیر الغذا و بطی الهضم و سرد و خشک
از طبخ او باکرفس و بابونه منفعت حصاة و مدر حیض و فضلات و مطبوخ و روغن عدد او
اطراف آن را قطع نموده و جوف او با آب خاکستر و نمک پاک شسته باشد و بازیاب حار فی مطبخ
نمود باشند و با جو مقشر مطبوخ که بنوشند جهت سل و دق و سوء مزاج اعضا و نزال
مفرط مجرب است کبک بعربی قبج و بهندی چکور گویند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و
سریع الهضم و مبهی و ملطف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض
بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و محرک در دهان و صداع آورد است خصوصاً در
هوای گرم و با شراب و مصلح آن تشنه ها است لوه بعربی تدرج گویند و آن معروف
و فارسی است و در دوم گرم و در اول خشک و لغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون
صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکثار او مصدع و مولد مره صفرا و محرور و دل
تکنجبین است ماهی بفارسی ماهی و بعربی سمک گویند و اقسام او بسیار است و بهترین او

الخ

درّاجی است بسیار خوش طعم و در ریگ ... سبزه ها مارا کنند و در آب بشوید و خوش گوار بعید الطبخ صید
کنند و شکم او بسیار کوچک و حجم و بزرگ تخم آن و شکم سفید و پشت منقط بسیاهی مخطط السیاه
و سبزی باشند و در همان روز تناول کنند و قسم او بهوشیار پسندیده است و در دوم سرد و تر و کباب
بهتر از بریان شده در روغن است و لطیف ترین اغذیه و صالح الکیموس و صالح الغذا و مرطب و مبهی و محرور
و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه و نفث الدم و سل و یرقان و دق و سرفه و حبس
و ضعف گرده و مثانه و معض خفقان معتدل و کباب او باغوره جهت اسهال صفراوی و دموی مفید
است مرغ بعربی دجاج و خروس را دیک گویند او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و بعربی دیک عالب و خروس
بچه معتدل و مایل برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت فضلیه و قول مرغ بچه برطوبت
خلاف قیاس و تجربه است چه کل طیور عربی حار اند و بهای کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد
خون صالح و غیر بهای او بخلاف آن است و گوشت خروس بعد از خون محلل و ملین طبع و مخرج سودا
و مفید قولنج و چون شکم او را پاک از خوانده و نمک بر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یک شب مرق او را بنوشند
جهت تپهای مزمنه و لرزه و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء الهضم و قولنج نافع و خروس
جوان زیاده کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین و اطفال حاره مفید است و مرغ بچه و مرغ
جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و نزال مفید است و مداومت مرق گوشت
او باه مفید و بیان جهت رفع زردی بشره مفید است و کباب او موافق معده رطبه و جگر است
مرغ حبشی جانوریست چون خروس منظر از جنس عالب ... اطراف جبانیق و مثنی میاید و اولا
مرغ حبشی گویند عالب است بقدر ملح او و گرم و خشک باشد در دوم سریع الانحدار و سریع الهضم است
بسیار گوشت او بطی راشته است و در اکثر خلاف و شبیه بمزاج و بمرغ حلال بعود و الله اعلم مرغ آبی بعربی
... گویند و آن اسم جنس مرغ آبی است و گویند مطلق ... نوع کبیر او است و مجموع آن ... تا آخر
گرم و تا آخر دوم تر و مسمن و غلیظ الغذا و دیر هضم و مبرود و محرک باه اند و هر گاه با الوی حاره
بپزند بهتر است و اکثار و آب او مصلح او است و ریختن او ... کننده مقعد و گوشت او

[illegible]

بجهت او جهت دمانیدن سنگ گرده و مثانه است مونثر [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible]
او و ثبت جهت جنس و قولنج و خون منجمد و حصاة گرده و مثانه مفید است بوزن [illegible]
خوان و نفاس شهوات قوت او در دوم گرم و خشک و از سایر لحوم جید و اقرب بطبع انسان
و موافق مبرودین و مرطوبین سریع الهضم و خفیف و دسم الغذا و جهت خفقان و ریاح [illegible]
و درد مفاصل نافع است و کباب او مورث و لنج و معطش و مسکن ری است **فصل لبن الاسد و بیان**
والبان البهایم در کتاب القوی و مشتمل است بر دو صفت و مائیت و جبنیت و دسومت او
در اول گرم و خشک و مائیت او در دوم گرم و سرد و نیز جبنیت او در اول سرد و خشک اکثر اطبا
مائیت او را لاگرم و الستر اند شاید مائیت او نسبت بطبع او گرم و سرد شده و نسبت به
بعضی گرم و شیر اکثر حیوانات با فراط از او خواهد شد ماجید اعضو کلیه و شستن گرده و ایجا
بیان مشهور هر چه برای تغذیه الذ باشد شیر حیوانی است که رحمت و الفت او الفت
او اقرب بعد ملالفت انسان پس چون گاو و بعد شیر شتر گاو در امر تغذیه بهتر از
دیگر البان است متی حرارت الحلقه شیر خشخاره و العدا ایرن شیر بز گوسفند و آهو و شتر
و در امر تداوی شیر الاغ و اسب بهتر و قوی و از گاو و گوسفند و بز در تغذیه سوم و چون آنچه
گوارد و شیر که بزید بعد در حیوانی و صحیح المزاج و حسن الفرم باشد و رعایت تعلیف حیوان
از جمله واجبات است چه بر ضعیف خوراک خود کیفیت است در شیر اثر خواهد کرد و چون تناول آنرا ... [illegible]
بهتر است باید بر حیوان اکل با تروش پیرو اصطلاح کنند از اشیای مخالف ... و باید که شیر
ملاکم گرم بنوشند و چون گرمی ذوق باشد و باشد که گرم که بنوشند یا ترعوی التقو کنند و
هضم شود و شیر بلا ترشیها و میوه‌های ترش و ماهی و بیاز و بعد و جمع نکنند و تغذی
از اخلاط فاسده باید در اول تنقیه بدن کنند بعد به استعمال آن نماید و تن مطابق است با طبع
سوداوی و مالس المزاج و مستعمل از افیون و قلیل او در تغذیه کثیر او و در طبیعت طبع قوی
تر و عمده شیر الطف و جالی و دافع اخلاط سوخته و موافق اعضا است اصل **لبن البقر**

تمام شد

شیر الاغ است و کماو و مش و اخرش و غلیظ ازو هر گرم مثل و جمعیت غالب و مائیت و جبنیت کمتر
و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه هم شده آن [illegible] و منفعه باشند و نوشیده [illegible]
و سمن و مفتح و سریع الهضم و کثیر الغذا انگور کننده رنگ رخسار و مولد منی و [illegible]
و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است بتی و حافظ رطوبت اصلی و لبن الاغ و رطب دماغ
و جهت لاغری و سل و وسواس و تقویت بدن و ورم ریه و سل که با تب باشد و اطفای
حرارت و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او بر جهت طول اعراض و الکوکان و حمره و جهت [illegible]
گرده و سیر و ورام گرده و و ثبات و سنگ تفتیحت بیه مفید و حق است و شیر گاو و مکیا
لطافت شیر گاو در گرمی است **لبن الضان** و شیر گوسفند است و جبنیت و جبنیت او
غالب و غلیظتر از شیر گاو است و بهتر جزو او از میش است که رنگ سیاه باشد در تقویت
باه و ملائک مفرح و مولد و مسمن تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعاء و
نفث الدم مونثر و با روغن بادام و مضمضه جهت ... است **لبن المعز** شیر بز است
مائیت او غالب و مرطوب و ملطف او ... در فضلات و جلی و مرطب دماغ و نخاع
و جهت ... ریه و حلق و مثانه و زخمهای ... و نفث الدم و سرفه و سل [illegible]
مفید **لبن الخیل** شیر زنان است و او موافق ترین شیرها است و از ... ضعف حس و تب و ...
و ... ملین طبع مفتح ... جسم است و ... سل است و سرفه ...
لبن اللقاح شیر شتر است و جبنیت او کمتر ... او ... اکرم
و رقیق و مایل بشور مفتح و مدر بول و ... جهت ... و ... مقوی
جگر و صاف کننده ... و ... جهت ... و ... جگر و ... صلب
با ... و ضیق النفس ... استسقا ... لحم ... نافع **لبن الاتان**
شیر الاغ است مائیت او غالب و ... قلیل الکیفیت و جبنیت و ... شیر
است و ... و ... مفتح و جالی و ... الاستسقا ... اخلاط ... معده

وجهت سل ودق و هزال یبس و سرفه حار و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب
خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر نافع لبن الرماک
شیر مادیان است و جبنیت او کمتر و گرم‌تر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول
و موافق قرحه و مثانه و مجاری بول است لبن الماعز دالست [?] در دویم سرد و تر و مرطب و مقوی
باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب او است و مضر معده
سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و خلط خام و مضر تبهای گرم و مرکبه و عفنیه و مصلحش نعناع جاره [?]
و زنجبیل پرورده لبأ و آن شیر غلیظ است که بعد از ولادت تا چهار روز دوشیده شود بگویند [?]
رطل شیر را غلیظ کند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین مؤثر و لغایت مسدد و مورث خناق و
مولد حصاة و دیر هضم و مصلحش انیسون [?] است فصل سیم در بیان ادویه و ابازیر بعربی قاقله
و بفارسی هیل گویند کبار و صغار می‌باشد کبار او در دویم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم
و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه و ملطفه و جالی و خوشبو کننده
عرق و رائحه دهن و جهت ریاح معده و احشا و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصاً
غلاف او جهت جرم [?] سنگ گرده و مثانه نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و صغار او لطیف‌تر
قوی‌تر در جمیع افعال از کبار پیاز بعربی بصل گویند و بهترین آن سرخ رنگ و بالیده و آبدار است
و از ... [?] سفید رنگ لبو اجود است در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه
مفتح سده و مقوی شهوت طعام و باه خصوصاً پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت
هوای وبائی و اختلاف آبها خصوصاً در سفرها و مدر بول و حیض و منقی [?] حصاة
و مطبوخ مهرائی [?] او کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن خشونت مقعد [?] و پخته آن با جو بیا [?] و دبه جهت
تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه مفید و پخته آن با سرکه ... [?] جهت یرقان
و ورم سپرز و سرکنجبین [?] اشتها و تقویت ... و دفع غثیان صفراوی و بلغمی مفید و تنها مانع [?] و غثیان
و ... [?] و مضر محرورین و اکثار او مورث نسیان و کثیر عطش و ریاح غلیظ و مولد کرم شکم و خلط غلیظ

ادوم [?]

شیر مادیان
ماست [?]
شیر غلیظ بعد از ولادت [?]
هیل
پیاز
دفع
در اختلاف آبها خصوصاً در سفر

مصلح [?]

و جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز [?] آن است با بنفشه و با سرکه خوردن
و بعد از آن آب آن خوردن خشخاش بعربی و بفارسی خشخاش سفید گویند در آخر دویم سرد و
در اول تر مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و درد سر او با شکر جهت خشونت سینه
و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقت مثانه و امراض حاره آن بی‌عدیل و مقوی جگر
ضعیف و گرده و مسمن و باعث منی و مداومت او قاطع باه و با عسل او منقی [?] و مولد خون
صالح و دافع هزال و جوش خشخاش تازه را با پوست کوبیده و قرص سازند و جهت سرفه و
درد سینه و حرقت بول و اسهال کهنه و تشنگی شربت نافع است و قدر شربتش تا پنج درم و از
تخم او تا ده درم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل او تا یک درم و مضر مبرودین و مداومت
او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر است خصیة الثعلب بعربی خصیه ثعلب گویند
در آخر اول گرم و تر و ممنی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج و تولید منی و تقویت انعاظ
مؤثر و نصارای حرم با نبات و شیر یا با شیر خر پخته بمسلول و مدقوق می‌نوشانند الحق
مفید می‌افتد و قدر شربتش تا ده درم دارچینی در آخر دویم گرم و خشک و بسیار لطیف
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و منضج و ملین و مفتح و مفرح
و مصلح عفونت و اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و موافق مرطوبین و حافظ قوت‌های
نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه
و استسقا و خفقان و حرارت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و سده
جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و حبس بول و بدبوئی دهان و تقویت باه و تخفیف
رطوبات دماغی و عصبانی مفید و قدر شربتش تا دو مثقال زعفران معروف است در
سیوم گرم و در دویم خشک و مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح
عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر دماغ و روح حیوانی
و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و منوم

خشخاش
تعلب
دارچینی
زعفران

ومفتح سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت لوویه با عضا و کشتعمال او جهت عسر و للوث تجرب
[illegible] اشامیدن او جهت ادرار سپرز و با سفنج جهت خمار و با لوویه مناسب
جهت [illegible] رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاة نافع و مصدع و مبخر و مضعف اشتها
و مغشی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعضا و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا چهار درم
و بایسته درم او کشنده [illegible] مفرط است و بدلش مثل آن قسط و مثل او دو دانه [illegible] و ربع او
سنبل و سدس او سلیخه زیره سیاه کمون است در اول و سیوم گرم و خشک و بسیار لطیف
و مدر بول و شیر و عرق حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک
اروع و ملطف لحوم غلیظ و جهت عسر النفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خواهش گل خوردن
و امثال آن و فواق ریحی و رطوبی و ورم ریحی سپرز و بو دلها و جهت اسهال رطوبی نافع و
بسکر [illegible] العود از آن برشته باشند قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی
الاثر است و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درم و بدلش اقسام های دیگر چون سبز و
سفید و شامی و نبطی و فارسی است قرطم بهندی [illegible] گویند در دوم گرم در آخر اول خشک و با قوت
مسهل و قلیل الغذا است و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح و چون از [illegible] درم
تا ده درم از آن شیره کشیده با شکر سرخ یا عسل بنوشند منقی سینه و صاف کننده
آواز است و منضج نزلات و الکثر موده بارده و نیکو کننده رخسار و قوی الاولاد
و پاک کننده گرده و مثانه و محلل ریاح آن کالی مرچ بفارسی فلفل گرد است در آخر سیوم
گرم و خشک و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق و سموم بارده و قاطع بلغم و رافع
سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و مفتح سدد و با شکر
و شیر محرک باه و رقیق کننده خون منجمد و ملطف اغذیه و خلط غلیظ و رافع ارواح
[illegible] و مقوی جگر و معده و ضماد آن با دهنیه [illegible] جهت تقطیر البول نافع و باد
زهر علت های عصب و اعضاء عصبانی است و مجفف منی و مصدع و مخشن سینه

وحلق

وحلق و مضر کرده و جگر حار و جگر خون ایشان و فور بدا شته باشد و جراحات باطنی و الم
در مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنهای سرد است و در مبرود نفع عسل و قدر شربتش تا
یک مثقال و بدلش زنجبیل است کشنیز خشک بهندی دهنیه و بعربی کزبره گویند در دوم سرد
و در سیوم خشک و مفرح و مقوی دل و دماغ و مانع صعود بخارات بدماغ و حابس اسهال
دموی خصوصا بو داده او و دافع خفقان و هیضه و وسواس حار و دوار صفراوی و با سرکه منوم
و انیسون جهت تقویت معده و رافع ارواح و با سفنج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع
کمون آن و شربتی که از و ترتیب داده باشند جهت سدد و دوار و دفع مستی شراب
نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خایدن او رافع
بوی شراب و سرعت مستی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن انعوظ و مقلل حیض و
باه او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم خرفه و شراب و سکنجبین [illegible]
و قدر شربتش از [illegible] درم [illegible] و بدلش تخم کاهو و خشخاش لونگ بعربی قرنفل است
در سیوم گرم و خشک و مفتح محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ
و باه و هاضم و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر
البول و سلس البول و ریاح غلیظ و امراض ریه و رحم و زلق الامعاء و رطوبی
و نزلات متوالی و بدبوی دهان و فالج و جمیع امراض و زکام دماغی فرح بخش و خفقان
و وسواس و مداوم [illegible] و مداومت کردن بسیار محرک باه و مداومت آن در وقت
طهر زنان باعث حمل ایشان خود بود [illegible] و هر روز مانع حمل و قدر شربتش تا
مثقال لهسن بفارسی سیر و بعربی ثوم گویند در سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و
حیض و عرق و با قوت تریاقیه و مفرح و جلد خوردن با مراعات زمان و مزاج و عادت
حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و جهت لقوه [illegible] در لوو

مثل النقرس و فالج و لقوه و نسیان و غیره و اقسام اوجاع مفاصل و امراض عصبانی مفید
بود رشته شملیت و بعربی حلبه گویند در اول درجه دویم گرم و در اول خشک و منضج و مسهل و محلل
… و حیض و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و جهت ربو و ضیق النفس و درد سینه مقبلات
فصل … فرنی و آن مناسب کسانیکه از شیر و … پرهیز دارند
چون صاحب حمی عفونی و غیره صفت آن برنج باریک تحفه را چنانکه فرنی است آب
خود کوفته در آب بزنند و نصف آنرا شیر برنج کنند و نصف آنرا تلخی و در قسم شیر برنج قدری گلاب
ریزند پس هر دو قسم را در رکابی سفال انداخته سرد کنند و بمریض دهند یا به قسمیکه رغبت
داشته باشد صفت دیگر اینست که برنج را با نمک بپزند و در رکابی سفالی پهن
کنند بالصورت فرنی منجمد شود پس از آن از خیار یا کدو یا سبزی یا هویج یا کدو یا شلغم ریزند
باریک بریده در آب بجوشانند تا کدو شود پس آنرا از آب برآورده پارچه سفید گرفته
چندان فشار دهند که رطوبت آن بکلی بچکد پس قدری شکر یا قند سفید را القوام آورده
و اگر مانعی قوی نباشد قدری گلاب یا عرق بید مشک یا کیوره یا موتیا انداخته
قوام دهند و معطر کنند پس رشته‌های کدو را در آن ریزند و بعد چهار گهری گرفته الحمد
مرطع کبیر و بعد اجتماع از آن گرفته با فرنی ساده میل فرمایند و اگر بجای رشته
مذکوره مربای آملی و مربای اناناس و کدو و شلجم و رب … و رب انبه میل فرمایند سزا
است و اگر از فرنی مذکور طبیعت متنفر شود چیزیکه معقول از برنج باریک پخته با مربهای مذکور
و رب‌های مسطور تناول کنند بجا است صفت مربای بهی چون در ملک هندوستان بهی تر و تازه
هم نمیرسد تا آب او را گرفته رب ساخته شود پس دانه مربهای بهی را با گلاب شسته دانه
او بیرون کرده بکوبند و در پارچه با قدری گلاب حل کرده بفشرند و همچو آن … نبات سفید
انداخته بقوام آرند و قدری قدری گلاب اضافه نموده نگاه دارند ترکیب دیگر اینست که
عدد بادام و پنج ماشه مغز کدو و ادرک و انار و آب شیره کشیده و هم بتوله شیره برنج و هم توله

نبات

نبات سفید اضافه نموده قوام بپزند و در رکابی سفالی پهن کرده بگذارند تا بسته شود پس …
و اگر شیرینی بنظر لطافت و مزاج خورنده کم باشد نبات نیم توله و چهار توله کنند و اگر برنج …
قدری گلاب نیز بریزند که گلاب جان فرح است و اگر قبض مطلوب بود مغز بادام با لوله … تر
برنج … از تخم خشخاش بوده نیز شریک سازند و اگر تلیین مطلوب بود نیم توله نبات سفید و …
توله ترنجبین حل ساخته داخل نمایند ترکیب دیگر اینست که برنگ خرده یا برنگ باریک بریده یا برنج
بپزند و بعد حاجت نمک انداخته در سفالی پهن کرده سرد کنند و بمریض دهند و اگر برای تبدیل
ذائقه کدام ترشی طلب کنند قدری چتنی … ساخته دهند یا قدری اچار فواکه مثل
به معقول و مضرت نیست صفت اچار فواکه کشمش یا … یا سیب … یا … یا سیب …
مقشر … سیب مقشر … یا … ترنج یا … تا … گرفته و از آفتاب
خشک نموده … یا خرما … بیرون کرده … انار … و مویز و خرما … گرم … تمام شسته
… در آفتاب خشک نموده … مذکور … برتن … القدره
… بالای همه … نمک … و … انداخته … در آفتاب گذارند و بعد چهل
روز از آن میل فرمایند … آب یخنی و قتیکه مریض از اول
خشک … روغن … لازم است برای حفظ قوت آن آب یخنی مقرر کنند خواه در
اثنای طعام خواه وقت شب … و برای … نیز خالی از فایده نیست صفت آن گوشت
بره … که از دست … او گرفته باشند … اقسام … گوشت قدری …
… خشک … و … نرم بجوشانند تا گوشت … آن
گرفته استعمال فرمایند و گوشت … بگذارند … گوشت … آب یخنی … مسهل
و اگر بیماری … باشد … و … است … بیمار
و برای … که … و … افراط … حال … برای
مرضی و هم برای اصحاب … در بعض … از … آب یخنی … لطافت

ب سوخته میشود پس یخنی از آب غلیظ برنج را که آنرا بزبان هندی پیچ گویند با هم آمیخته
بدیگر اگر آن برنج خوب بقدر شش چهار توله آب انار ترش یا آب غوره انگور یا آب لیمون وغیره
ترش کرده شود یا آلوی چه بلا با آب یخنی آمیخته بدهند یا خشکه از برنج باریک نرم پزند و در آب یخنی
انداخته مسلّم نمایند یا چند پارچه کدو هم شش توله چغندر با گوشت بجوشانند و آب صاف آن
گرفته کچهار ولقهای یکبار بر خشه مناسب حال باشد بنوشند که حدت گوشت کم کند و موجب
حدت قطع باهی نیز و مریض شود آلو بخارا غذای گرم و تر است برای صاحب نزله و زکام و در ابو و سعال
و اکثر امراض صدر و جنب نافع است و در حمیات مزمنه خصوصا وقتیکه قوت مفقود شده
باشد و مریض از بیخوابی متوحش و بی رونق متغیر باشد نیز بکار برند آلو صفت آن آلو گندم
گرسمید تنقیه باید کرد آن حلال کرده باشند و آنرا سوجی گویند بقدر چهار توله در ظرف سفال نو
بریان کرده هر یک انار و آب [illegible] توله نبات سفید با قدری نرم بجوشانند [illegible] آب
بسوزد و [illegible] بماند [illegible] دانه هیل کوفته اندازند و اگر بالای آن مطبوخ باشد بقدر
دو سرخ زعفران با یک توله نبات سفید سوده انداخته و کمی خوتکی وغیره لقمه خورانند و لطافت
قهوه بنوشند و اگر مانع نباشد از شش ماشه تا [illegible] توله روغن زرد گاو تازه و یا روغن بادام بگیرند و سوجی
را با آن بریان کرده و نبات را در گلاب حل کرده انداخته بپزند و بنوشند و اگر شیر هم منظور باشد
نبات موقوف کرده دارند و بعد از القه نمک لاهوری انداخته نمکین ساخته استعمال فرمایند و [illegible]
استعمال این غذا بهتر در اوقات وقت شب خلاف است آلو بخارا گرم و تر است و برای ابوت صدر
و حلق و در ابو و سعال یابس و اسهال نافع است صفت چار توله آلو گندم را در چار توله روغن زرد گاو
تازه که از مسکه برآمده [illegible] بریان کرده و آب صاف اضافه نموده بپزند و وقتیکه
چهارم حصه بماند فرود آورده بخورانند و قسمی دیگر آنکه توله کاهی نبات و بعضی از عطریات و ادویه
می اندازند و گاهی نمک فقط اگر آلو [illegible] نیز همین ترکیب بپزند می شاید آش جو در حق مریض
که معده او قوی الهضم بود غذای [illegible] روغن از قسم بیخبری [illegible] توان خورد با کم خورد [illegible]

صفت

صفت چهار توله جو مقشر را هشت مرتبه با آب گرم بشویند پس از آن در هشتاد توله آب شیرین
بنرم خیدن بجوشانند چون گداز شود و غرابت باقی ماند از صاف فرود آورده بدست مالند
تنک [illegible] آورده شیرینی از قسم نبات سفید یا قند سفید یا [illegible] بقدر کفاف خواهش [illegible]
انداخته و قدری گلاب بقدر عطرنیه افزوده در ظرف گلی نو نگهدارند هر گاه بنوشد پس آش مسلّم [illegible]
و چون [illegible] ثلث آب جذب شود و ثلث بماند چون گداز شود فرود آورده [illegible] بمالند و صاف
این را در پارچه صفت [illegible] کرده بگیرند و گلاب و شیرینی انداخته سرد کنند و بنوشند و این
ماء الشعیر خوانند و در [illegible] ان الله لحافظ [illegible] خوانند شد ابراهیم آش [illegible] مانند [illegible]
طبیعت آن معتدل و مقوی و مفرح و موافق معده و جگر حار [illegible] و [illegible] روغن و ادویه و خواص
ترکیب آن [illegible] در حق صاحبان حمی [illegible] صفت نیم انار گوشت خالی از چربی و استخوان از گوسفند
و دنبه گوسفند یک [illegible] بگیرند و [illegible] چهار [illegible] آب بشویند [illegible] مقشر و
چهار [illegible] قاش سیر [illegible] [illegible]
باشند و قدری [illegible]
آن آب باقی مانده گوشت [illegible]
[illegible]
بقدر [illegible]
چار توله سرکه [illegible]
و در روغن مسکه یا روغن بادام [illegible]
می شاید [illegible] اگر آب انار ترش و آب زلال تمر هندی و آب لیمون و آب حصرم داخل
زرشک و آب سماق [illegible] غرض بگیرند می شاید و کمی [illegible] و شیرینی موقوف است
و برای [illegible] شخصی که برای آدمی [illegible]
ترکیب دیگر آلو [illegible] گندم [illegible] روغن مسکه یا روغن بادام اول بریان کرده بعده

و خسته پس نرم بجوشانند پس از آن شکر و نبات اندازند و چون شکر حل شود دیگ را فرود آرند و مبلغی [illegible]
این کار لقمه و شکفاره و صاحب سلیقه در کار است تا همه اجزا موافق و مناسب آید الفتو ترکیب دیگر بگیرند
گوشت بره و قطع قطعه کرده باهم عدد پیاز و قدری نمک بجوشانند و کف آن را تمام بگیرند چون گوشت
گداز شود آن را از آن جدا کرده روغن گاو [illegible] چون بسرخ شود قدری قدری از زیره کرمانی و دارچینی
و سیر کشنیز خشک [illegible] هر یک [illegible] در آن اندازند و آب گوشت را قدری روغن [illegible]
گوشت که باز پزند و در این وقت آب غوره با سرکه مقطر بقدری تا ترشی [illegible] و قند سفید بقدر چاشنی داخل
کنند و پسته مغز بادام مقشر نیز در آن اندازند و چون اندکی جوش [illegible] داخل کنند [illegible] شود برای معده
و این را [illegible] نیز ترکیب [illegible] این غذا مقوی جگر و معده است و دل مفرح است اما اگر [illegible]
باشد البته روغن داخل ترکیب آن نکنند **اسفیدباج** بفارسی شوربا گویند از جمله اغذیه ایست که از گوشت بره و مرغ
و مرغابی و دیگر لحوم طیور لطیفه خفیفه و بقول مناسبه چون اسفاناج و خرفه و کدو و حبوب لایقه چون نخود ماش
و جو مقشر و امثال اینها که طعم غالب [illegible] باشد و [illegible] مناسبه ترکیب [illegible] طبیعت [illegible] سرد و تر
است و افعال آن و خواص لطیف و مرطب و مصالح الکیموس و نافع است برای اکثر امراض
چون برسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر و نسیان و سکته و فالج و لقوه و تشنج ها
و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی
آواز و امراض سوداوی و مثل جذام و [illegible] سوداوی و خفقان مفید است اگر [illegible] و لقوه
و غیره از امراض بارده حادث شده باشد پرهیز نماید [illegible] اما اگر [illegible] روز از حدوث فالج و غیره [illegible]
گذشته باشند [illegible] و حاره [illegible] **صفت آن** گوشت
بره یا مرغ [illegible] طیور خفیفه [illegible] کف آنرا
بگیرند پس در آن حبوب و بقول آنچه مناسب بود [illegible] کنند و مغز نخود داخل کنند و تا نرم
بجوشانند [illegible] قدری [illegible] اندازند و سر دیگ [illegible]
دیگ را فرود آرند [illegible] و با قدری [illegible] و اگر [illegible] داخل [illegible] کنند اولی است

و اگر گرم [illegible] بخوری خورند که عرق آید برای صاحب زکام و سعال بسیار مفید است اصل
گوشت و پیاز و نخود است که [illegible] را با زیره و توابل پخته باشند و آن [illegible] باشد از [illegible]
خوش چون حموضت و حلاوت و غیره [illegible] خالی باشد از کیفیت [illegible] **اطریه** طعامیست
شامل آرد [illegible] و ماهیچه و رشته و چیزها [illegible] و چکولی و چیزی که [illegible]
و چکولی گویند ترکیب [illegible] و چکولی خود مشهور [illegible] احتیاج بیان ندارد اما [illegible] بسیار ثقیل [illegible]
و قولنج آور گاه گاه استعمال آن مضایقه ندارد و کسانیکه برای تقویت باه [illegible] ساخته [illegible] خوب
نمی کنند زیرا که [illegible] موجب قولنج صعب و چکولی نیز ثقیل است [illegible]
بعضی آن چند قسم اند [illegible] ترکیب [illegible] آرد گندم [illegible]
قرصهای باریک [illegible] گوشت [illegible] و پیاز و نمک [illegible] آب [illegible]
و قیمه خوب جوش خورده [illegible] در آن اندازند [illegible] گوشت پخته شود اما آتش نرم [illegible]
و سر دیگ [illegible] گوشت مثل [illegible] مرغوب [illegible]
[illegible] مبلغی [illegible] حل کنند [illegible] غلیظ
شود و قابلیت قبول صورت قرص [illegible] قرصها ساخته [illegible] گرم [illegible]
[illegible] البته [illegible] گندم سریع الهضم [illegible] آتش
[illegible] سریع الهضم است [illegible]
مصالح [illegible] و [illegible] باشند
[illegible] و آن چند قسم است [illegible] آرد گندم خالص [illegible] کنند
[illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] و طعم [illegible] مصالح [illegible]
[illegible]
[illegible]

خبز انرا از سمید کنند و نرم ساخته از قمح باریک سطح سپردن کنند و با مغز و دست مالیده در دهی باریک
خشک کرده نگهدارند و وقت حاجت به شعله بریان کنند در آب جوشان انداخته بپزند و از عقب آن قدری روغن
گاو بران ریزند و موی مجاحتاً دفع شود و در شیر انداخته و شکر اضافه ساخته تناول فرمایند آنرا الجربله
شیره و هندی سیویین گویند و از آنها چون ترکیب دو قسم اول گرم بلای اصحاب حمیات حاده و
دق و سل و گوشت تا بسا خالص بخته مید شده گرم و اول معا رطوبت بسیار و سکونت آن جهت مرض
و با گوشت جهت اصحاب و بلای لغص مرضی از خون کوشت و مرض آنها منسا شده فرو برداشته
باشد مفید است لیکن بطی الهضم و الانحدار است جهت خطر معوی [illegible] قسم دوم آن از اقسام اول سنگین
و بطی الهضم است و مصلح آن [illegible] طلق و روغن بادام شیرین است و چون هضم شود غذای کثیر دهد و جهت سینه
و درد سینه و خشونت آن و حلق و قرحه و امعا و مثانه و لاغری که نافع و مرخی معده بلادت است و
چون یک خرقه و سقا [illegible] با روغن بادام در آن پخته باشند جهت اطفال مذکوره موافق تر و ملین بطن است
و انجاز آنچه جوشانند سرد و با رطوبت و از هر بطی الهضم و قلیل الغذا و کاهی در قسم اول برای صفراوی
مزاجان با جهت ریاح لذت بعضی از خوشی ها [illegible] با مالیت یا سرکه یا آب لیمو یا غوره یا انار
ترش یا آلو بالو رشک جهت [illegible] اکل و اخل [illegible] و یا قند سپید [illegible] میدهند بسیار خوب [illegible]
و این بلا آتش قاطق گویند لیکن [illegible] و مولد بلغم و بطی الهضم است و مصلح آن لزوم لوازم حاره
و بعضی جهت حبس اسهال [illegible] و بعضی ترش [illegible] بریان بادنگ [illegible]
دارچینی ریزند **افشره** افشره است خلع آن [illegible] صفرا و مقوی [illegible] افراط آن مضر
اعصاب است الا کسی در موسم ضعیف و دهیجان صفراوی مطلق استعمال کند البته تسکین صفرا میکنید
و آن بلا از همه ترشی ها میتوان ساخت لیکن [illegible] طبیعت منظور باشد از سماق و زرشک و آلو بالو
و لیمو باید ساخت و اگر ملینی طبیعت مطلوب شود از تمر هندی و آلو بخارا ساز نمود و از عرق نعناع
نیز افشره خوش طعم شود باید [illegible] از نبات سپید و اوله با شکر بسیار زند لطیف [illegible] ترشی
بجهت خلاص [illegible] داخل کنند و [illegible] ها خوشبو باشد قدری [illegible] از آن برای بوی خوش ریزند

باولاو

باولا و خشکه و شیجان [illegible] و قرص معمول است **اقط** کشک است که [illegible] آنرا بخوبی فرا گرفته باشند
پس بجوشانند تا منعقد شود پس از آن قرصها ساخته نگهدارند و وقت حاجت در قدری آب حل کنند و قدری
نمک و قدری [illegible] اضافه نمایند [illegible] خشک [illegible] و قدری فلفل [illegible] اضافه [illegible]
با کنجد و خشکه بخورند صاحب اسهال حار [illegible] مفید است و در حمی [illegible] نیز روا است **اکارع** جمع کراع است و آن پاچه
حیوانات است و در لحوم مذکور شد اکارع عبارت از [illegible] است که [illegible] خورند و آن [illegible] حال
مزاج است چه غذای غلیظ چون دال خشکه [illegible] روغن [illegible] توانند [illegible] و طریق آن بسیار است
یکی آنکه [illegible] برنج [illegible] آب [illegible] بجوشانند [illegible] برنج خوب [illegible] شود [illegible] غلیظ
پس فرو آورده قدری گلاب و [illegible] سپید انداخته [illegible] گرم [illegible] خوب نرم
بادام [illegible] برنج [illegible] شود [illegible] لطیف سازند
[illegible] مسلم [illegible] مساوی [illegible] مسلم [illegible]
گرفته [illegible] نرم بجوشانند [illegible]
یک خرقه [illegible]
بغذا [illegible] **الانجاب** المربات انجاب [illegible] مربا است [illegible] معده [illegible] قلب
و مقوی معده [illegible] کیفیت [illegible] مربا [illegible] چند لقمه
خشکه باولا و [illegible] احتمال [illegible] مربای سیب [illegible] مربای به [illegible] مربای انناس
و مربای تمر هندی و مربای کدو و مربای شلغم و [illegible] سیب [illegible] آب گرم شسته [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] قوام [illegible] نگهدارند [illegible] باولا و نخود [illegible] است خشخاش
خوش طعم است **امالی** غذای [illegible] مقوی [illegible] الاعتدال است [illegible] گوشت [illegible]
ساز نمکند و [illegible] معده گرمی [illegible] موجب [illegible] بسیار موافق
است ترکیب آن [illegible] **صفته** [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] چهار [illegible] کشمش [illegible] خشک [illegible] باشند

و با قدری نمک و گرم تو بخورند و بعضی گوشت قیمه با دو آب از رشته کرده که از گوشت گوسفند باشد و کمی از آب نان تنک بر آتش نهند
تا بجوشد و گوشت تا آنکه بپزد رشته کرده مثل حلوا که از شکر و تقدیم آماده کنند و کم کم آب بر آن ریزند و بعضی آنکه بمالند
وقت و بعد از آب آنرا عرق خالص کنند بقدر کم تولد با رشته بولد عرق نعناع و عصاره آن که منقطع آب
و گرم تو کمی سبز و نمک رشته شود و ادام مقشر ده دانه آلو بخارا و تازه و خوش نمک و گرم تر بود
نبات سفید یا قند سفید و نمک کمی دارچینی و گرم رشته مثل گوشت عنوان اضافه نموده و گرم سرخ کنند بقدر
در آن فرو آورده رشته خشک با نان خمیری با منقطع بهر وجه رسید آمد توری و خلل سفید و اگر گرمی نباشد کمی گرم کرده
روغن بادام یا روغن مسکه بطریق یکبار و اصل که مسلوخ بپزند و کاهی از آب زلال تر کنند و سرکه منقطع
و الو بسکر بود و آب انار ترش و آب لیمو نیز بکو چنین نسبت خصوص حلال که فرض مطلوب بود بقول مخصوص
بست با شکر کرده و خرفه با لک و خیار و با لک و خیار و در آن از و مخصوص بر زبان هندی پیهنه گویند
و سلق از جو قند را مثل کرده و قطعه بست و کاهی این بقول را با گوشت و با مصالح قلیل بطبخ
دهند با گوشت بقول گرم مهرا شود پس آب صاف آن اگر گرمی نباشد قلیلی روغن گاو یکبار داغ شود
و اگر ترش نباشد بقدر جو و آب تمر هندی اضافه کنند و بجوشانند و طریق آن این بسیار اکثر دو
و شلجم و قند و خیار رشته ساخته بجوشانند تا گداز شود پس آنرا صاف دان و داغ آب اضافه نمایند
کاو دوستان بی هجله بی شکر پس قند سفید قوام غلیظ ساخته رشته بدکور در آن انداخته اگر زعفران
قوام زرین شود و خوش و کم ولد بنهند تا زعفران غلیظ شود و یا کاهی قوام را خالص و در آن از
لیمو و عرق نعناع و غیره هم می کنند و قدری گلاب خوش بو هم بریزند و این رشته ها را خشک
نان یا در سفر و برنج اگر با شند خصوصا اگر گرمی نباشد بسکه نرم کرده با شند میخورند و اگر تا بستان
این رشته های در رشته های شکار و دال و اسبان بهمه بر نیز نهایت خوش طعم خواهد بود و اگر
دوست سفید برنج را در قدری روغن گاو و یا روغن بادام هم برشته کنند یا سفید را ماست بقدر
غوطه در آب بسیار گرم دهند و بوی آن حد اکثر با گرم قاشق این رشته کم ترکیب در قصه با نان با خشک
مسلوخ باشند خالی از طعم خوش نخواهد بود کسی هر گرم را مخلوط نکنند بلکه قدری از رشته و قدری از روغن

بعونه تعالی

بعد کرفته مسلوخ باشند و عند الاکل علیه بر کدام ازین هر دو که خواهند غالب دارند **بابی** یا کجه با کجه که بوی سفید
است و بر کمیاب رو در لحوم مذکور خواهد شد **بابی** برنج الف غذای است خفیف و لطیف و مستعمل نیز هم انغال
کرده اکثر آنها برای اطفال حلوا با بیبه بخورند که از خیدی می نوشانند و بعده طعم او از شیره بیداند
و برای مرضی نوا قهین نیز مناسب است **هفتم** نوع دیگر که از قرص و نوع مثل کلیچه میشود که بوی گرفته می شیر
هر کاو و حلکه بجوشانند و نبات سفید بقدر کفایت نیز داخل کنند و بقوام چرب و رقیق آورده فرود آرند
و بنوشند و کاهی در آسیا نرم کنند و بر کیبان کاهی نبات میان دارند و کاهی نمک و کاهی هلاهل
در آن که کنند و کاهی دو جوش کنند و اگر بسکت میسر شود با جیبان را نسیج برنج بجای بسکت میکنند
و اگر نان با و هم میسر نباشد سوجی را در قدری روغن زرد با در سفالی توتیا نرم نسیج کنند و در شیر با
با آتش نرم بیزند و بنوشانند غذای بسیار خفیف و سالم و مقوی است لیکن هر قدر رقیق و لطیف تر است
برای اطفال رضیع و ناقهین موافق تر که است **بابی** هندی قرص است مشهور که از ماش و نمک مسا زند اگر
بسیار تخفیف از نمک ساخته باشند هیچ مضرت ندارد و اگر یک باشد بریان که با کجری و نمک لعاب چمچی بر هندی
نباید و اگر صاحب اسهال قدری از آن با غذای نرم چون کجری و طعام خشک بدهند معین باشد در قبض
زیرا که او و مالش خصوص بریان که بیشتر **شیری** مخصوص قسم از حلوا از مقوی که مقوی باه
هفتم میده گندم و نمک بر آمیخته در آب خالص حلکه در کرانی آهنی بجوشانند و کف جمع شدند با غلول را
بسته شود و چون بر دوش کجه نه که از این منظر داند و قوام آن غلیظ شود نبات با شکر را بقوام آورده در آن خست
با کف بریزند با بار دیگر آنقدر غلیظ شود که بسته کرده منظور آید پس از آن روغن نیز بقدر هم با و داد آهسته باز
کفچه زنند تا بهمه روغن منجذب شود پس قدر از آن گرفته و بین که بقوام رسیده با رو شکر شود و خشکه شدند انرا
بشکسته ملاحظه کنند اگر بشانند بیا شود و شکسته از هم جدا نشود با سفید خشک که ان را فرود آورده مغز
بادام مقشر و مغز پسته و رقوق که در آن انداخته و کفچه بزنند و خشکه خوب مخلوط شود بقدر هم با و با و بادو پسته
از آن گرفته و لیکه ساخته از تخته بهن قرصها نموده و ملمع نقره کرده اگر قدری قدری و تهای مغز بادام و مغز
پسته بالای قرصها بچسبانند بسیار خوش و منظر شود و از چهار تولد میخی فرو برند و مستعمل نمایند از آن سازند

[illegible]

مختلف است و آنچه اکثر مرسوم است نوشته می‌شود میده گندم یک آثار سنبوسه نیم آثار روغن مغز بادام و مغز پسته نیم پاو
نیم پاو شربی معروف طعامیست مشهور که از دال مونگ و ماش می‌سازند چون انرا خرد قیمه [illegible]
کلان سازند و گرم مصالح و در ترکیب اندازند فنکوچی خوانند طعامیست بسیار لذیذ ترکیبش روغن زرد و یا
روغن بادام بقدر [illegible] شوربای آن بهتر از دال است و ترکیب ساختن شربی و فنکوچی مشهور است
احتیاج نوشتن نیست اما شربی کشمیری که از قسم مصالح است ترکیب آن آنست که یک آثار دال ماش مقشر
بلا سایند [illegible] ساخته و ظرفی [illegible] نیم آثار [illegible] شیر و یا [illegible] کوفته
[illegible] افسرده و در [illegible] مذکور انداخته [illegible] فلفلک و [illegible] خورند و [illegible]
و در [illegible] خشک [illegible] نیم پاو فلفل [illegible] زعفران [illegible] کوفته [illegible]
نمایند [illegible] بهار ساخته خشک [illegible] چون [illegible]
نوع از [illegible] در آن انداز [illegible] که با گوشت [illegible] خالی از لطف
[illegible] بلکت طعامیست [illegible] خطای [illegible] بسیار
و خفیف و در بعضی [illegible] طعام [illegible] شده [illegible] و مصلح [illegible] اطفال بسیار
است سبیس [illegible] از آرد گندم و روغن سازند و ترکیب آن آنست [illegible] سوجی
[illegible] روغن گاو [illegible] بریان کنند چون [illegible] آنقدر [illegible] ریزند [illegible] نرم
[illegible] بلکه [illegible] غلیظ تر از [illegible] داخل [illegible] نمایند
نبات و قند [illegible] بقدر [illegible] مغز بادام [illegible] لذیذ تر
باشد و صاحبان [illegible] بعلیه [illegible] طعامی است
[illegible] ترکیب آن آنست [illegible] روغن بادام [illegible] روغن گاو [illegible] بریان کنند و قدری
[illegible] و قدری [illegible] داخل آن کنند [illegible]
[illegible] و قدری [illegible] آب زلال [illegible]
[illegible] خشک [illegible] بریان کنند

لذیذ شود

لذیذ شود و با احتیاج [illegible] بغرا غذای خراسانیست از آرد گندم خمیر کنند بقدر [illegible]
ترتیب [illegible] و در آب [illegible] پخته [illegible] که گوشت [illegible] چهار [illegible] باشند
[illegible] گرم مایل باعتدال است [illegible] صفراوی و التهاب [illegible] مقوی [illegible]
حال که [illegible] مولد [illegible] و بیان آن [illegible]
تفصیل [illegible] بن بغرا غذای است خفیف و لطیف و مسکن حرارت و [illegible]
[illegible] صفراوی [illegible] صفت [illegible] آن [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible] آب کنند [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] ساخته و [illegible] مذکور [illegible] انداخته [illegible]
[illegible] و قدری [illegible] گلاب [illegible] از [illegible]
[illegible] بورانی [illegible] از ضعف معده باشد
ترکیب آن آنست [illegible] بادنجان سیاه و کلان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و نمک بسیار [illegible] سیاه شود و
آن [illegible] کنند و آب [illegible] سیاه [illegible]
و ماست [illegible] روغن گاو بریان [illegible] بورانی [illegible] ساعت [illegible]
و برای [illegible] آب در آن انداخته [illegible] بیرون کنند و [illegible]
[illegible] بادنجان بریان [illegible] در آن انداز [illegible] بهوری معروف طعامی
است مشهور که از دال مونگ و ماش [illegible] و بیان آن [illegible] خوانند
بهرته طعامیست بسیار [illegible] بادنجان [illegible] شلغم و چقندر و
[illegible] و کدو [illegible] بهرته [illegible]
[illegible] گرم [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ربع وزن آن [illegible] آمیخته [illegible] قدری

کوشت فربه نمک و پیاز و نخود و برنج در دیک کرده باشند آن را بپزند و نمک داخل قلیه انداخته از روغن زرد و بقدر داله
باشد کی پخته شده باشند و اگر خواسته باشند در آب جوش انداخته از شوربا پس مغز کوبیده بطریق معهود بهریسه سازند چنانچه
هر نوع از این بهریسه کی چربی بی روغن باشد از خشکه بی روغن به مریض دهند ممکن است تر چهار لقمه متوسط بخورند
و اگر حاجت شود مناسب مریض نباشد موقوف نمایند و بهتر آنست کی در آب الیسع صاف کرده قدری در حلق
بریان کنند و اگر مریض از روغن پرهیز نباشد قدری روغن زرد و بریان کرده دهند لذیذ باشد و حق
آنست که بهریسه های بریان که برای قلیه علیحده و بهریسه های خام علیحده و بهر کدام وضع الاکلین جمال
یخنی زیرباو آب یخنی با یخنی بلعیدا دهند کوشت یخنی با شیره مغز بادام مقشر بقدر ده دانه بریان کنند
و بقدر کدو لو ماست اضافه نمایند تا غلیظ شود کوشت آن را بر طرف کنند پس برنج باریک و نخود
بادام مقشر در آب خیسانیده و پسته بالای کوشت یخنی پیش کی آب یخنی انداخته لوبیا و دم
دهند الحق اگر آب و نمک این برابر افتد از کیچری خوشتر بود و از خشکه اولی خواهد شد تنبیه
بعض مرضی در حالت صحت روغن بسیار میخورند یعنی نیم نیم آثار روغن و ماهوا آثار پس در حق اینها
دو ماشه یا سه ماشه روغن حکم عدم روغن دارد اگر اینها را بی روغن خورانند طعام
مشکل و محال شود و طبیب را لازم است که اجازت چهار ماشه روغن دهد برای بریان
کردن یخنی برای زیرباو و بریان کردن قلیه و بعضی بقول ما برای یکبار دال کهار آمده اگر
اگر مریض غذا نخورد و قوت او سقوط یابد علاج مشکل شود پس بهر حیله و تدبیر خورانیدن
طعام اهم مطلوبست ترپلاو طعامیست در عموم طیار کنند بجهت زمستان خصوصاً ستان
مفتحه گندم را مقشر کنند و فی یک آثار گندم فلفل کلان شش ماشه دارچینی و خولنجان و هیل و زیره
سیاه و سفید هر یک سه ماشه الاچی شونیز هر یک دو ماشه قرنفل یک ماشه نمک طعام سه تولکه انداخته
نیم آثار آب بسیار جوشانند تا گندم کداز شده مثل هریسه شود پس کفچه زنند و آنقدر آب غوریا
آب انار ترش یا سرکه انگوری در آن ریزند و ترش کنند پس فرو آورده بقدر غلوله بسته بلعیدا دهند
توقف حاجت بقدر حاجت در آب جوش آلوده بخورند تو بنیه طعامیست در عموم ساختن برای قاتق

الکی بپزید

آتش خوب سازند مفتحه نان تنوری نیم پخته را ریزه ریزه کرده فی یک آثار از آن فلفل کلان
زیره سیاه شونیز خولنجان از هر یک سه ماشه کوفته بیخته و سفیده بیضه مثل شلجم وحقه یتوبقیه
کنند با هر چهار سفیدی نصف آن نان ریزه ریزه کرده و همه را مخلوط نموده در تغاری نهند و
سرکه زنند و عسل مصفی نیم نیم آثار بر آن ریزند و سرپوش در آفتاب نهند و عسل و سرکه بعد
سه چهار روز همه پخته باشند تا القوام آید پس در ظرفها بسته بلعیدا دهند و موقوف حاجت قدری
از آن در آب حل کرده قاتق آش کنند شیرینان خمری بلا دریا است یعنی چپاتیه و در کنج که از
ماست و خمیر سازند و در آب یخنی و شوربا یا در شیره و شکر ترکرده بریانی بلعیدا دهند چون
خیسیده بسیار نرم شود میخورند بسیار غذای مرغوب و مسکن و مرطب است خصوصاً در فصل ضعیف
است تیار و مانند آن ترشیها است و آن از آب انار ترش و لیمو و غوره و سماق و زرشک
و املی درست میکنند و میشود مفتحه دانه انار ترش را در یک نیم آثار آب مالند و صاف کنند
پس لیمو و لوکی کدو تهمیز و پیاز را یک لقمه به حاجت در آن انداخته بجوشانند تا نصف آن کم شود
نصف ماند پس اگر کاک نباشد از سه ماشه روغن گاو بگدازند و دهند و الا نیم نیم خواهد بعضی هم
دال نمود لادر آب جوشانند آن انبار ادم رکیب تاج آب گرم ریخته خوب جوشانیده آن انبار را
صاف کرده در عین طبخ چاشنی اندازند و از آن خورش طعم ترش شود بعضی آب دال مونک نیز
دو دامن چاشنی نمایند و همین ترکیب است از ده مرشی اگر چاشنی ریزند لیکن بهتر چاشنی تمر هندی
است اگر قبض منظور باشد چاشنی انار ترش اگر قبض مطلوب نبود الحق چاشنی غیسب بسیار لذیذ
و لطیف با جسکه میخورند و هم قطع تشنه و مسکن صفرا و غلیان خون و مفتح اشتها و مقوی
معده است و در چاپات استعمال آن بسیار میکنند و در کتب طب یونانی که بوهاغیه و اجاصیه و سماقیه
و لیمونیه و غیره می نویسند همه از آن همین چاشنی است جبن بفارسی پنیر میگویند تازه او
در گرم سرد و خوشگوار است بقسمت آن در گرم گرم و خشک بدن را فربه کنند و غثیان الدم را
مفید بود و مضعف معده و مسدد و مولد ریاح و صاحب حمی غفیسه را اجازت نیست خصوصاً

جوجانیه

مفاصل را تنقیه و غسل و اختناق مصلح او است جوجانیه طعام یتخذ من حب الرمان والزبیب
یعنی جوجانیه طعامی است که گرفته میشود از دانه انار ترش و کشمش و ترکیب آن این است که
دانه انار ترش را در آب بمالند و صاف کنند پس قدری قند و قدری سیر و پیاز و دارچینی و گوشت و نمک
مصالح مزوری انداخته بگذارند و چون بپزد کشمش پاک کرده بقدر که محسوس شود در وقت پختن انداخته
چندان جوش دهند تا کشمش گداز شود ترکیب دیگر این است دانه انار ترش را در آب بمالند و صاف
کنند شکر و قند سفید انداخته و جوش دهند و کشمش انداخته بپزند ترکیب دیگر دانه انار
ترش در آب بجوشانند تا لعاب برآید و کشمش انداخته بجوشانند و بخورند چیزی است مغذی و هم
جمیع بدان قوی می‌سازد و بخورند تا ساله مسلفها نیز بسیار منفعت است و صاحب جمالان نیز حاجت است

جوذابه

جوذابه طعامی است که از گوشت و نان و شیر و شکر پزند و بدون آن تواند و اما بر لغت گوشت
را بطور قلیه پخته بریزند و بالای آن شیر باین ساله و در آن پخته مثل حلوا بپزند و شیر و شکر
بجوشانند و نان مذکور بالای آن که در آن انداخته بریزند و مسلفها نیز غذای مقوی باه
و مولد منی حریره غذای است مشهور و نسخه های او مختلف است و اما آنچه مناسب حال صدر و حنجره
و قصبه ریه و دماغ است و سعال و بحت الصوت و ربو و داء الجنب و اخلاط آن چون داء
الصدر و خلات العرض و خلاف المرتبه و خالق در سعال و سل و نفث الدم و خناق و نزله و زکام
و از این معقوله اکثر اطلاق لا مغید است منفعت سبوس گندم که فی الجمله جلا داشته باشد و قشر گندم
باشد و یکصد دانه و در ربو بهتر باشد بقدر چار تولیه او را آن گرفته در نیم انار آب یک بار جوش دهند و بمالند
و صاف کنند پس از آن مغز تخم کدوی شیرین و تخم خشخاش از هر یک چهار مثقال مغز بادام مقشر
شیرین ده دانه و نبات نیم مثقال در آن آب شیره کرده گرفته در آن نبات سفید انداخته
بر آتش نرم بجوشانند تا بقوام حریره آید پس اگر بهتر از روغن نباشد از شش ماشه تا یک مثقال
بکند روغن بادام و یا روغن بادام یکبار حقنه باشد تا وقت شب خواب بنوشند و اگر سعال از حرارت
صدر بود و ... نزله باشد از هر ماشه نبات سه مثقال کشنیز خشک شیره کشیده داخل این ترکیب کنند

و در سعال مزمن با مسهل برشان نمایند پس شیره کشیده از نیم مثقال تا یک مثقال برشان اضافه کنند
مفید تر شود چون نیم مثقال بهدانه را بر آن که شیره کشیده اضافه کنند بسیار نفع کند بجهت
ربو و ضیق النفس و سعال بلغمی شیره مغز چلغوزه شیره مبدر کتان و عسل اضافه کنند و منع نمایند

حریره

با وقت شب خواب بنوشند ایضا حریره برای اصحاب سل و دق و نفث الدم و نفث المده و امثال ای
این از هم حریره را که نوشته شود از اعجاز عیسوی منفعت خصلت النعلب مصری از هم ماشه تا چار مثقال
کوفته بیخته در آب فراخ یا شیر الاغ یا شیر بز حریره بپزند و هم شش مثقال نبات سفید بحشرار
دو مثقال روغن بادام با هم دهند بنوشند و اگر فی الجمله گرمی کنند یک مثقال کتیرا کوفته بیخته با خصلت

حریره

النعلب آمیخته بنوشند یا از هم مثقال مغز تخم کدو شیره کشیده در حین طبخ بر حریره اگر اضافه کنند
شیره دانه بهیل داخل کنند ایضا نسخه حریره که سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و بحت الصوت و سل
و نفث الدم بسیار مفید است منفعت حوب چینی اعلی و صاف اللون سودا دانی باریک سوده تا کوفته
بیخته از یک مثقال تا سه مثقال نبات سفید در یک پیاله آب شیر خیسانیده و صبح بر آتش نرم
بجوشانند تا مثل بالوده بقوام آید پس حرفه او بنوشند و بدستور در همین سان از شش گانه
و اگر مزاج موافق آید هر روز وقت صبح بنوشند و اگر مناسب دانند صمغ عربی و کتیرا و به سوده پس نیم مثقال

حصرمیه

یا ربع مثقال سوده انداخته بنوشند حب بمعنی حریره است و گذشت حصرمیه مسانخی است
بسیار لذیذ و آن دو قسم است قسم اول آنکه غوره انگور را فشرده آب آن با رحم صاف کنند قدری
قدری پیاز و سیر و دارچینی و گوشت و کشنیز خشک و نمک داخلکرده بجوشانند تا نصف آب بسوزد و
نصف بماند پس اگر از روغن بهتر نباشد بقدر روغن زرد یکبار داغ کنند و با خشکه مسلفها نیز والا نه
بیکبار هم حال از لذت نیست و بعضی مردم دال تور و منونک را چون نیم پخته شود آب صاف آن گرفته در حین
طبخ داخل میکنند و با اضافه آب دال حصرمیه لذیذ و اغذی میشود و این قسم حصرمیه مسکن صفرا
و دم و ملایم صفراوی و دموی و فراخان و مقوی معده است و قسم دیگر آنکه پوست لا
و تشنگی بریان میکنند سیوم حصه گوشت غوره انگور را در گوشت انداخته بریان کنند بعد از آن آب

انواع حلوا که گداز نمایند چون آب شود و در لعاب آن مغز بادام و نان خشکه مسلوق نمایند و اگر از روغن زیاده بریز باشد
از دانه مغز بادام مقشر و سرخ و ماسته مغز گردوی شیرین شیره کشیده از همین شیره گوشت طلا بریان کنند تا
بوی گوشت زایل شود و گاهی آن گوشت رقیق و لطیف بگیرند و آب شود و در آن القدر انداز تا
ترش شود پس آنرا در مالای فرو ریزند اکثر بریان شده اضافه نمایند چند جوش و چند پس از آن نمک حلوا
نمک اندازند و از جای تنور دار حلوا بند نبات به قدر احتیاج بریزند و چند طبخ دهند تا یکبار دو بار
دله هرچه مناسب شد فرود آورده مسلوق نمایند **حلوای سوهان** بسیار مقوی و فیض کثیر الغذا و مقوی
احشاء و باه و فربه کند و مولد خون غلیظ **صفت آن** میده گندم یک آثار رشته کنند تا آثار
رشته اندازند شیر کاو شیر گرم بجوشانند و کفچه متصل میزده باشند تا آنکه غلیظ شود و تهدیک
بوقت کفچه نقش منقط آید پس چارآثار شکر سفید از القوام آورده بریزند و باز کفچه زنی شروع کنند
تا با زغلیظ شود و تهدیک منقط در آید پس چارآثار روغن زرد خوش شود که هم نیم آثار بریزند و کفچه
زنند تا روغن منجمد شود پس وقتیکه تمام روغن منجمد شود دیگر از فرود آورده نمک آثار نبات سفید
بالا جرش کوفته بیخته بریزند و بالای آن مغز پسته و مغز بادام مقشر و ورق ورق نقره بچسپانند
و یک آثار مغز بادام علقه جوز بوا کوفته و وقتیکه دیگر از فرود آورده بریزند و مخلوط سازند بسیار خوش شود
و مقوی و اغذای و الذ شود و بهتر از یعنی بهر کدام نسخه سوهان حلوا نسبت لیسه طلیکه آن
کاری درست باشد **حریره** طبع آن گرم و تر است غذای لطیف و سریع الهضم است و مقوی
گوشت گوسفند از چربی و غیره پاک کرده تا نشسته پارچه و مسر و لوه دک و نخود کابلی
و بادیان کشیز و نمک با تقش نرم بجوشانند چون مهرا شود آب صاف آن گرفته اگر از روغن
بریز باشد گرم شده بریز روغن زرد یکبار دهند و خوشبو شود و در صورت بر بریز یکبار خوش شود
یا با قلیل روغن زرد گرم نموده بجار دهند و مشکو بند اطراف آن بختانی لا نرم زعفران خواهند با
گوشت سریک که فوری قدری پیاز و نخود کابلی و قلیلی نمک اضافه نموده و دیگر گاهی نیز گرفته
تمام شب با تقش نرم بیز با صبح گوشت و قبل برسیدن آن زمان آب صاف آن بگیرند بسیار لذیذ

مثل شیر خواهد بود

مثل شیر خواهد بود پس یکبار داده نوشند و از جوجه مرغ **حریصیه** بسیار لطیف و پاکیزه می شود
و چون از یک پهرم یعنی خروس بر بسازند نفع شده دلیل برای صاحب توتنح بسیار مفید **خبیص**
حلوا است که از خشخاش نکوی روغن زرد و خوشبو و دوشاب انگور یا تمر بسازند و گرنه از قطاو زرد
زرد و تمر سازند یا از قطاو و روغن و دوشاب بسازند حلاب گندمی شاید **خاکینه** غذا است
بسیار مقوی و مولد خون صالح و چون بتر کیبی که نوشته میشود بپزند بی مضرت است **صفت** تخم مرغ
را شکسته زرده فقط یا موسپیده بر آنند و قدری زرد نخود بریان و قدری شیری کرم مصالح و قدری پیاز
ورق ورق باریک بریده مان و بخته لت کرده و در روغن زرد که در مقدار زیاد بود و خوب گرم شده
باشد بیندازند و فی الفور از کفکیر مشبک ببدل سطح زیرین او کنند و باز فی الفور بیرون آرند
تا زردی پسته نشود نا خورش بسیار لذیذ و بی مضرت است سوای حیات بهر جا استعمال آن
رو است **خبیص** حلوا است و ترکیب آن این است **صفت** نیم آثار روغن زرد و یا روغن کنجد بجوشانند
و نیم آثار آرد میده در آن اندازند و بریان کنند تا آنکه لا القان مشتر شود پس یک نیم آثار شکر سفید
تقوام آورده اضافه کنند و بکفچه زنند تا القوام حلوا آید و روغن از پس ... و گاهی بجای شکر مار تبس کنند
خبز فطاری نان گویند و بهترین آن نان فرنگی است خصوصا که او را بزبان فرنگی گلگ گویند بسیار
سریع الهضم و خفیف و بی مضرت است و خوش طعم با آب گوشت میخورند و قسمی نان را که گویند آن
نیز بسیار سبک و سریع الهضم است و لواش فی کش میپزند و باصطلاح اهالی تبس خوانند و قطر تبس
دو انگشت میگذارند و بر آتش زغال که سرخ که باشند گذاشته بریان کنند تا نرمی آن زایل شود خوش شود
پیدا کنند و رنگ سفید آن لاز رفته سرخ شود پس اگر از روغن بریز است وقتیکه بریان کنند در آن تخنج
و آب گوشت با کدام مصالح رقیق چون مرتبه و اجاجیه و زمانیه و مانند آن ترکه مسلوق نمایند و
اگر از روغن بریز باشد و وقتیکه سرخ شود سکه آن مالند تا نرم شود و در شیر انداخته و نبات
در آن پاشیده بخورند سبحان الله عجب غذای لذیذ و مقوی است یا با آب گوشت و غیره با مرحه
مرغوب و مناسب شد مسلوق نمایند **خبز حواری** نان میده را گویند چون حواری لاخیسانیده بگویند

ومتفرق کنند و از آن پس آنرا بگیرند و ماشیده و جدا نموده از آن نان بر بندند و آنرا نان جواری گویند و چون آن
نان خشک شود آنرا در آب خیسانیده و بعد یک ساعت تبدیل آب نمایند و چون چند مرتبه این
عمل تمام شود نان مذکور نرم گردد آنرا خبز جواری گویند و گرمی آن می برد و خبز خشکار چون اول
آنکه نخاله آنرا جدا کنند و خمیر کرده نان بر بندند باین اسم خوانند و آن سریع الهضم است و سده نمیکند
خبز سمید چون گندم را پاک کرده آرد کنند و ماشیده آن از آن خمیر کرده نان بر بندند باین اسم خوانند
و آن غذایی است و مقوی لیکن مسدد است خبز فطیر یا خمیر که نان بر بندند و آن مسدد و نفاخ
است و مولد ریاح و بدانکه نان فطیر در آب بلا اثر شود و خمیر در آب بسته شود و متوسط هر دو در آب
متوسط باشد خبز [illegible] ذره و جو و جاورس سرد و خشک و قابض و مضر معده است خشکنک
نان خشک و نان گرم است گویند چون بر نانی بالا کرده اول برشته و پخته شود پس از آن بر آتش بالقدر گرم کرده نهند
که بهر رطوبت او فنا شود و خشک گردد آنرا خشکنک گویند و او دیر میماند و در سفر بکار آید خمیر
و بلا شراب و می نیز فرمایند کوفته و اقسام آن بسیار است و برای هر قسم طعم و منافع او
بسیار است اما مضرت آن بیشتر است بر منافع آن تا ضرورت داعی نه افتد مرتکب آن نشوند مثلاً
که بسبب سقوط قوی بشرف موت باشد و غذا باعضای او بسبب ضعیف قوت جاذبه بسیار دیر
رسد و دیر رسیدن غذا موجب هلاک گردد آنرا نان قدری از شراب و ماء اللحم تر شود باو غیره
آمیخته بنوشند تا فی الفور باعضا رسد و رساند و بهترین اقسام برای اینکار می العل گیت و یحانی
که هم سال بر آن گذشته باشد و رنگ او سرخ یا زرد و طعم او در تلخی و شیرینی معتدل باشد و حلق و کام را
بگیرد و بدبو نبود و بزبان فرنگی سرخ را بوتوین و زرد را مدیرا گویند هر دو گرم هم گرم و تر حواس کند و
قسمیکه آنرا اپس گویند و آن مقوی معده و جگر و محلل ریاح و قدر تیز است اینها چهار نوع اند باید و انار
است دال بدانکه اقسام دال بسیار موجود است بهترین است دال مونگ و دال ماش و دال عدس
و دال تور و دال نخود کاهی همراه مخلوط کرده میپزند و بمیسن خوانند و کاهی دال ماش و نخود را باهم کرده
و کیوتی گویند و اکثر همه خورده اند میپزند الحق برای اینکه اصل هند دال بهترین صباغ است و روغن برای

دال آنکه باید

دال ماش طبیعت الابراری و دال ماش که خود روغن است و لیکن قدر نمک و انگوزه اندازند میپزند
و دال کیکری یکبار و یا روغن خوردن دشوار است دال مونگ است و لطیف است که به
همین دال برای مرضی خصوصاً صاحب حمی معین شده است نعوذ بالله من کل
بلاء الدنیا و عذاب الآخرة بدانکه در تجویز دال مونگ و خشکه برای صاحب حمی قصور
طبیب است زیرا که حکما نوشته اند الغذاء یوصی یقوی القوة وعدو لها الفکاهة
المرض الذی هو عدو و هایقتضی غذا هم بر آن قوت است و هم دشمن قوت اما
دوستی او با مرض که دشمن قوت است پس در این صورت اجتناب غذا تجویز شود که بالکلیه
از آن کم تولد گردد و آن دال مونگ است یا کهچری مونگ است خصوصاً در حمیات حاره چون
سلامت ماندن قوت و قوام بدن موقوف بر غذا است همین اغذیه بالجمیل مختلف باید
ولد باخوردن آن بر طبیعت شاق نشود چنانچه مونگ بلامعصفر کرده با مصالح ضروری ابزار و بقدر
دانه هم سرخ زعفران سوده انداخته فرود آرند از زعفران بوی دال مونگ بر طرف گردد عطر
پیدا کند و فی الجمله رنگ هم می بخشد و خوش منظر می شود و اگر کسی بلا رغبت ترشی باشد
آب زلال تمر هندی بالقدر احتیاج در عین پختن داخل کنند و مصالح که با دال مونگ مناسبت دارد
است لونگ و پیاز و گشنیز و زیره حیوب و قرنفل و دارچینی لیکن اگر از اسراف زعفران باشد
احتیاج زیره چوب نیست و اگر کسی را روغن میتوان داد خوردن باید اول دیگ را دیگچه بداغ دهند که از
آن قناعت کرده [illegible] روغن [illegible] حفظ قوت دهند خصوصاً در حمیات
مزمنه که چهارده روز بر آن گذشته باشد و طریق دیگ داغ آنست که دیگ را [illegible]
[illegible] قدری کم مستعمل گرفته در دیگی بالقدر یکتوله روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون روغن
گرم شود هم عدد قرنفل در آن انداخته قدری هم [illegible] بعد از اول گذارند تا دود بگیرد [illegible]
بر خیزد و در قدر بالای جمع شود [illegible] جمع شود قدر بالای بالا بر داشته و دال مذکور در آن
انداخته دهن آن بند کنند تا دود از آنجا در [illegible] روغن خوشبو گردد و حق آنست که اگر

حل کرده بعد از آن ریزه کنند دال بسیار لذیذ میشود و اکثر آن میدا ... بکار برده اند وکاهی دال مونک مقشر
که در آب نم ... ساییده دال ساییده را ببیتی گویند و قدری پیاز و سیر و لونگ و کوتهمیر و ... و فلفل
و نمک در بیتی آمیخته نگهدارند و دیگ ... با گل گرفته ثلث آن از آب پر کنند و بر او چاج مشکدار زنند
و پارچه سفید نفیس بر دهن دیگ ... کرده می بندند و در زیر آن آتش ... و از بیتی مذکور ... ساخته
بر پارچه میگذارند تا از گرمی بخارات ... مذکور بسته می شود بعده بقدر ... ناشته روغن مسکه
گاو و ... قلعی دار ریخته قدری پیاز ورق ورق بریده قدری ازد چوب و لونگ و ...
کشنیز خشک با هم ساییده در روغن مذکور بریان کنند ... انداخته بریان کرده آب می اندازند
و می پزند و بقدر احتیاج لعاب آن ... فرود آرند و با خشکه و نان خمیری میخورند و این نان
خورش بسیار لذیذ میگردد و اما موضوع است برای ناقهین ... اینها مفارقت کرده باشد
و اجازت ... ناشته روغن شده باشد و اگر ترتیب ... باشد ... آن ... المقدار باید
شد یا ... ناشته روغن بادام بکار برده باید ... استعمال ... و دوا ...
اهل هند بهسوری گویند از اسباب که عبارت از بخارات ... بسته میشود وکاهی دال مونک لا مقشر
که برگ خرفه یک یک چیده همراه آن می پزند و ... بکار برده ... مناسب شده میخورند بسیار
لذیذ میشود و هم چنین کاهی ساک ... ساک خرفه می اندازند و بعد ...
قلیلی انگوزه ... ساییده می اندازند و در این ترکیب احتیاج ... بکار ... نیست
نمی ماند بوی ... و انگوزه و بوی دال و ساک ... دفع میکنند وکاهی ساک پالک ...
اندازند وکاهی جوجه مرغ ... ده روزه ... جوزه ... گوشت آنرا گرفته دال
مونک مقشر را در آن می پزند و ... بکار ... باشد میخورند کاهی گوشت گوسفند ...
جوجه مرغ میکنند وکاهی دال ... میکنند و با قدری ازد چوب و قدری نمک ... تا آنکه دال
... و مغز ... گداز شود آن زمان آنرا از طعام ... حل کنند ...
مخمور شود پس آب بسیار بر آن ریخته ... تر هندی ...

دال بسیار لذیذ میشود و ... رقیق تر پخته شود ... و خشکه را خورند میشود وکاهی ...
وکاهی ... از ... فقط ... بسیار لذیذ می شود و در تفصیل بیان آن که ...
از جوجه های ... گوشت بزغاله آب یخنی می گیرند و دال نخود یا دال ارهر یا مونک یا عدس مقشر را که از مثل
هم پخته و در آب یخنی مذکور حل کرده با پارچه صاف کرده مثل کڑهی پخته و ترشی تمر هندی داخل کرده با خشکه می خورند بسیار
لذیذ و خوش طعم میشود ... مناسب است بسیار لذیذ و مناسب اصحاء و مرضی و ناقهین است اما اگر برای اصحاء
پزند روغن بقدر احتیاج و مصالح اصحاء داخل کنند و اگر برای مرضی و ناقهین پزند ... روغن ...
دو ... ناشته بیندازند و صفت آن این است که گوشت را با مصالح ضروری بپزند و چون آب آن
تمام شود ... ناشته روغن مسکه گاو و قدری ... آن ...
آب ... علی سبیل البدلیه بریان کنند و همراه گوشت دال مونک مقشر یا دال عدس مقشر
یا مسلم یا دال نخود ... انداخته ... گوشت ... شود پس ترشی تمر هندی بقدر
دلخواه ... با خشکه و نان خمیری ... و اگر برای اصحاء باشد روغن ... انداخته ...
سابق اشعار کرده شد ولیک چون ... که از ... مقوی ...
هم بازه چون گوشت با مصالح ... بپزند و بریان کرده فرود آرند ... نام خوانند هم بازه اگر برای
اصحاء پزند روغن بقدر کفاف انداخته بریان کنند و اگر برای مرضی و ناقهین پزند روغن ... بیندازند یا
دو ... ناشته روغن اکتفا کنند ترکیب هم بازه برای مرضی و ناقهین گوشت بزغاله بقدر نیم آثار ...
مرتبه ... قدری ازد چوب ... که ... پخته باشد و قدری کشنیز خشک ...
... پخته باشد ... گوشت مذکور باشد ... و قدری الوکف و کوتهمیر ساییده ...
بقدر ... تولہ پیاز ورق ورق ... آمیخته ... آب ... حاجت ...
تا گوشت گداز شود ... ده دانه مغز بادام ... مغز کدوی ... مغز ...
... تخم خشخاش ... آب ... شیره کنند قدری از این شیره ریخته بریان کنند ...
مذکور تمام شود بقدر ... آن ... آب ... مرتبه ...

اندک بریزند و بریان کنند پس قدری سیر در آب کوفته مالیده یکمرتبه تا بسیر هم بریان کنند تا بوی
گوشت با کفل بر طرف شود پس اگر گوشت گداز شده باشد قدری آب انداخته بجوشانند چون ملعاب
فرو آورده و اگر گداز نشده باشد اندک آب ریخته بجوشانند که گوشت گداز شود و بر لعاب نماند پس خشکه
یا کهچری را با لعاب لحم بیازه بخورند و جرم آن گوشت را خائیده ثقل آن لحم را کنند و این لحم بیازه
بدرجه دال خشکه و کهچری بیرون شمار نمود و در حق ناقهین و مرضی لعاب این لحم بیازه و امثال
آن بسیار خفیف است و اگر معده قوی باشد جرم گوشت هم چندان ضرر ندارد دوغ جغرات است
که مسکه را از آن تمام کشیده باشند و بعده ببندند تا آب آن بچکد و جغرات آن خشک شده بماند غذائی
صالح است و مقوی معده و مسکن صفرا و جغرات و ماست عبارت از لبن حامض است که
بهندی دهی گویند و چون خواهند که برای مریض جغرات سازند خواه برای [illegible] گویند
خواه برای آنکه در گوشت اندازند خواه برای ساختن دوغ اصطلاح باید از شیر ماده گاو [illegible]
بجوشانند و سر شیر که ملائی گویند بگیرند تا آنکه ملائی [illegible] موقوف شود پس شیر [illegible]
بنیر کم حامض انداخته بگذارند تا جغرات بسته شود پس هر چه خواسته باشند بکنند و آنکه چون
در ماست خیار و قیمه کم فلفل کرد و لیمو [illegible] خشک و نمک اندازند اهل هند آنرا [illegible] گویند و آن صالح
است سرد و تر و مسکن غلیان صفرا و دم و در حمی [illegible] بسیار مفید است اما در حصبات استعمال
آن جایز نیست که در حمی و قی باک ندارد رائته صالحی است که از کدو و جغرات یا از خیار
و جغرات بسازند و خردل و نمک و فلفل سرخ مقدار [illegible] داخل میکنند برای اصحاب [illegible]
است [illegible] باک ندارد اما مرضی [illegible] لیکن صاحب حمی و [illegible]
بلا مضایقه ندارد بلکه [illegible] مفید افتد و چند [illegible] ساخته شود در این باب مفید تر است
رساول در صفت [illegible] خواهد آمد رشاده حلوائیست گرم و تر بسیار لذیذ و مقوی در همه حال [illegible]
منفعت آن [illegible] علاوه [illegible] آن [illegible]
انداخته چهار گهری [illegible] بجوشانند تا کف پیدا کنند و مثل [illegible] قوام گیرد [illegible]

قوام

قوام آورند و قدری مشک یا گلاب سائیده اضافه نمایند پس سفیده [illegible] مذکور را داخل قوام سازند [illegible]
گداز [illegible] غیر متصل زنند چون [illegible] غلیظ شود [illegible]
هم بدرجه خشکه است و هم بدرجه نان رشته اطریه است و گذشت رشیدیه اگر [illegible] که از برنج [illegible] آش
مغز [illegible] رقیق نیز [illegible] از قاشق می توان خورد [illegible] و اگر چیزی
از بقول مثل خرفه و پالک [illegible] در آن انداخته پزند روا است و اگر کدام [illegible] ممکن
است و اگر قند و نبات اندازند [illegible] شاید و استعمال این در همه امراض روا است
حتی در حمی و در سرفه و غیره از شرب [illegible] احتناب اولی است [illegible]
[illegible] است رغیفه [illegible] رقاق رقاقیه نان تنک است
رمانیه [illegible] گویند و آنرا مثل حریره پزند و مطبوخ این نیز قریب بمطبوخ [illegible] است [illegible]
هی البوارد و قیل هی صباغ یتخذ من البقول المسلوقة فی الماء
المقلیه بالدهن المتقانه فی الاشیاء الحامضة مع [illegible]
روس [illegible] کله و سری حیوان است [illegible] لابیه حلوائیست و بزبان هندی
جلیبی گویند مولد خون صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و [illegible]
رطوبت [illegible] سینه و سرفه نافع [illegible] آن [illegible] زیرباج از اغذیه
لطیفه است برای اصحاب [illegible] مسکن مره صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح
سدده و موافق صاحبان جگر [illegible] و ترکیب آن
این است منفعت آن یک رطل گوشت را ریزه ریزه کنند اگر مرغ باشد [illegible] جدا کنند [illegible]
[illegible] در آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب [illegible] شکر
[illegible] گلاب [illegible] زعفران اضافه کنند سکباج
هو الغذای الذی فیه اللحم والخل [illegible] والبقول المناسبة
لکل [illegible] صاحب تحفه نوشته که سکباج غذائیست که از سرکه ترکیب دهند [illegible]

و طبیعت آن معتدل و مرطب است و خواص آن ملطف و مقطع بلغم و قاطع صفرا و غلیان
و مسکن آن و مضر کثیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و مصلح آن سکنجبین و قولنج
ضعیف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل صفت آن بره گوشت گوسفند بعد از سلخ بره
بره کرده و از مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخت کنند و پیاز و ادویه گرم کنند و بعد از آن آنرا چند جوش
دهند و بعد آنرا از ظرف آب سرد کنند و با گوشت مذکور و سرکه و لیمو و نیز خوش شود بعد از آن
پخته و با عسل یا شکر چاشنی دار کرده و قدری زعفران در آخر اضافه نموده از دیگ برآورند
و تناول فرمایند سمیط بره بریان با پیه مدوره را آب بسیار آرام شود تا موها از جلد آن کم
شود پس آنرا در تنور بریان کنند بسیار لذیذ و بسیار مقوی است سنبوسه و سنبوسج و آن
غذای است غلیظ و طویل اللبث و توقف در معده و معطش و منفخ است لیکن چون هضم شود
غذا بسیار دهد و جهت سرکه بند بالای او مصالح او است سویق ستو گویند آرد گندم و جو بریان
و از مرمره و کهیل که اصل آن نیز بریان است و از نخود و لفاح و حب الرمان و غیره هم
سازند و جمیع اسوقه تشنگی را بنشانند و غثیان و قی را منقطع سازد شکرپاره حلوای است
بسیار لذیذ و مقوی و کثیر الغذا و مفرح حتی بیک بودن تو به حب حمی هم اگر دلیه
شود چندان باک ندارد و در حق اطفال و ناقهین بسیار مناسب و طریق ساختن آن
مشهور است شلغم حلوای است شیراز جملی کالخی است شایح گوشتی است که آنرا در
روغن بریان کرده باشند و گوسفند گوشت را در روغن بریان کرده جوشانند و شوربا
اینکار بزنند گوشت را قیمه باریک کرده و پیاز را نیز قیمه کرده با آن ممزوج نموده نمک بقدر حاجت
افزوده برطب آن مایه همین کرده بر آتش نرم بزنند و قدری روغن بنجد بر آن ریزند طرم عسل
را با مسکه تازه محلوط کرده با نان یا خشکه میلفوفانند گرم و تر است و برای تقویت اعضا جهد
و تنفس و حلق نیکو خبر است فتیل از اغذیه قدیمه است مقوی معده حار و قلیل الغذا
و جهت تپهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع عفونت حیض و سلس بول و تسکین احداث

تحف و ۱۴۰

است
خون و صفرا نافع امراض و سوداوی اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلح آن شیرینی
صفت آن عدس مقشر را با سرکه بپزند و نمک و مصالح بقدر حاجت می افزایند نخود آب پیوسته
غذای است مشهور و اورا کاچی گویند عجه خاگینه است که در آن سفیده داخل کنند الصاقی است
مولد خون صالح و کثیر الغذا و حسن تختن آن آنست که به نحوی تمام تر از روغن بیرون گشته
با تمام پخته شود عصیده آنرا با روغن بر آتش نرم می پزند و میخورند غذای است قدیم
و بالفعل اجنبیت دارد فالوده باصطلاح قدیم حلوای است که آنرا گویند که با روغن بادام
یا روغن پسته تناول فرمایند و در اصطلاح جدید نشاسته را در آب گرم حل کرده میجوشانند و چون
بحد انعقاد میرسد فرود آورده در مکان سرد می نهند تا بسته شود پس آنرا بکارد قطعه های کوچک
بریده در شربت قند و گلاب و بید مشک انداخته و برف سرد کرده مینوشند یا وقتیکه بحد الانعقاد
رسد در پاتیله مشبک انداخته زیر آن ظرفی پر آب سرد میگذارند تا آن به الفاظ شوق رشته
مانند تا از سوراخهای پاتیله مشبک انداخته مثل دانه مروارید در آب سرد بچکد و بسته گردد
پس آن آب مذکور برآورده با شربت قندی می نوشند کثیر الغذا است و جهت اطفای حدت
و تسکین نافع و اگر بر آن تخم ریحان یا بارتنگ یا تخم شربتی باشند تقویت معده میکنند فتیت
نان خشک فطیر است قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح و سوداویه دیر هضم و
اعضای ضعیفه و مورث قولنج و مصلح آن شکر است فیرنی غذای است مشهور کثیر الغذا و سمن
بدن و مرطب بدن و با صحاب امراض مناسب و با مرضی و ناقهین فی الجمله بعد از انحطاط اگر بقدر لزوم تسهیل
خفافت طبع وارد شود چندان باک نبود و چون از شیر بز یا الانفع باشد بپزند و خورند جهت
سل و دق و نفث الدم و نفث المده را بسیار مفید افتد لیکن چون از این بیشتر ساده
بر لفظ اطلاع آن ندیده تا موجب کراهت او نمود و اگر ملاقات فرنی در الی فرنی مکرر
شده قدید گوشتی است که نمک زده خشک میکنند مولد سوداوی است و مسهل و قلیل الغذا و مطلع
آن گرم و خشک و چون مجفف رطوبات است بطبع مبلغمین موافق است قرانبه پیوسته

العذا

حلوائیست که با لبوب و بی لبوب ساخته مقلفن بهتر اقراص بریان شنید و ملفوف باشند مقوی گرده و کثیر
و مسمن بدن و مقوی است و بسیار لذیذ **فرامیس** غذائیست که از لحوم لطیفه چون ماهی و مرغابی و
جوجه مرغ و پاچه گوسفند و میوه های تازه و خشک مثل سرکه انگوری و دیگر ترشیهائی مناسب چون
آب غوره و آب لیمو و تمر هندی ترتیب دهند و اگر قند سفید چاشنی دهند حدت و تسکین
خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سودا و علل اعضاء تنفس است و اگر بعضی بقول مناسب با گوشت
پزند و ترشی او از سرکه و هندی باشد زیرا که بعضی علما چنین تعریف کرده اند **قصب السکر** نیشکر
است چون نیشکر بعد طعام خورند ذکر آن در اینجا الیق بنظر در اول گرم و در دویم تر است و مسمن
بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و یابس
محرک باه و ملین طبع و مسهل قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و مضر پیران و مصلح انیسون و
چون یک تار آب نیشکر را در دیگ گلی که نقاشی قلعی دار بر آتش نرم بجوشانند و [illegible]
با دیگ دور آن انداخته از کفگیر حرکت میدهند باشند تا بیخ گداز شود و حل کرده قوام آن غلیظ شود
پس فرود آورده قدری گلاب بجنبانند و در کاسه های گلی پهن کرده مثل قرنی منجمد شود و بهندی
آن را لاساول گویند غذای مرطب و مسمن و مقوی و تمضرت است حتی چون لعاب حمی دهند
باک ندارد و بعضی در حمی آن را نیشکر با و شیر شیر گاه حمی اندازند ساول لذیذتر شود اما
صاحب حمی را از آن نباید داد **قطایف** غذائیست که از خمیر روغن نان های لطیف رقیق کرده
ترتیب داده از مغز بادام و پسته و گوشت قیمه که با شیر نیهای مناسب بجنبانند شود چون آن را [illegible] کرده در روغن
بریان کنند مولد خون متین و مسمن بدن است و کثیر الغذا و بطی الهضم و مولد سده است
و آنچه از شیره نهار باشند و قلیل الغذا و مرطب و مقوی مصلح آن عسل و سکنجبین است **قطایف** [illegible]
رشته و در طرف مذکور شده **قلیه** یعنی برشته های گوشت برنج و قدری نمک و فلفل گرد و [illegible]
با شیره در قدری که گذاشته بر آتش نرم نهند و بگذارند تا بجهت آنکه آتش در گوشت بخورد و آب از او جدا گردد
پس بیرون آرند و بخورند و از غسل [illegible] از قلیلی آب با نمک مصالح و نمک و قدری [illegible] بسیار قلیل [illegible]

دلفه نگهدارند

قطایف

دلفه نگهدارند و بعده بهمین دستور بریان کنند مثل مسکه نرم شود و غذای مقوی و مسمن بدن است
و مولد خون و کثیر الغذا و آنچه بالفعل بقلیه مشهور است چیزی دیگر است و آنکه بقلیه اصحاب [illegible] کباب
آن مشهور است بلکه اکثر مردم هر گاه وقت میخورند خواه با خشکه با نان اما قلیه را برای مرضی اکثر [illegible]
از اینها چون کشمش [illegible] بیشتر نیست که اول قدری قدری [illegible] و چوب [illegible]
و قدری گشنیز خشک بر هم جدا جدا [illegible] بریان کنند و کوفته و بار [illegible] جدا جدا نگهدارند
بعده گوشت بز کوهی یا بره [illegible] تقدیم آنها [illegible] بگویند پس تقدیر چهار ماشه
گشنیز خشک [illegible] بقدر [illegible] ماشه [illegible] چوب [illegible] علوبیا [illegible] ورق [illegible] پنج [illegible]
سانیده و بقدر چهار ماشه [illegible] و چهار تولہ [illegible] است آن همگی بر [illegible] باشند
گرفته گوشت [illegible] ساییده [illegible] نگهدارند پس از آن تقدیم اما از آب [illegible] پخته تا آتش نرم بجوشانند
همراه آب تمام شود و گوشت گداز شود پس اگر [illegible] باشد روغن [illegible] شده از آن بریان کنند و
الا نه از شیره ده عدد بادام [illegible] مغز [illegible] ماشه تخم [illegible] و [illegible] تخم خشخاش سفید
اول بریان کرده بعده [illegible] تولہ [illegible] بریان کنند آب [illegible] تا [illegible] شود اگر [illegible] بادام
چیز از قسم بقول ها داخل قلیه کنند مثل کدو و توری و خیار و خرفه و پالک و [illegible] و [illegible]
و شلجم و کدوی سبز یعنی دراز و چقندر و سنگره و ترب و ساک [illegible] و [illegible] گوشت
گوشت قلیلی از آنها هر چه مرغوب و مناسب [illegible] انداخته همراه گوشت بریان کنند آب اندازند و بعد
اگر حاجت ترشی باشد [illegible] در آب [illegible] زلال [illegible] در حین طبخ بریزند [illegible] اگر [illegible]
کاری درست افتد بسیار لذیذ شود و اگر [illegible] وقت و هر روز [illegible] گاه [illegible] گوشت [illegible] جای
دال [illegible] هر روز [illegible] تازه [illegible] بهتر است [illegible] اگر [illegible] رقیق شود [illegible]
باشند غلیظ شود قدری برنج در آب [illegible] اندازند غلیظ خواهد شد **کاچی** غذائی است بسیار لذیذ
و غذای مسمن و مقوی بدن و موافق صاحبان سعال یابس و سل و دق و [illegible]
صنعت آن آنکه گندم را با آب [illegible] که [illegible] نقل آن جدا [illegible] لطیف [illegible] از آب [illegible]

کاجی

وآنرا با آتش نرم نرم بپزند تا بقوام فالوده آید پس فرود آورده در شربت نبات یا شیره باشند نبات شیر کرده کشند
ریخته بقاشق تناول فرمایند اما بلغمی صاحب سل و دق و نزلات حار شیر برنج شیر خربوزه انداز [illegible] صاحب تخم
عفص را شیر بدهند بلکه نبات سفید در آب حل کرده بقوام آورده در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت عرق
عنب الثعلب یا عرق گاوزبان اگر بسیار سنگ باشد مثل آب کشیده باشند بقدر دو تولا از آن حلقه کاچی
بقدر کفاف در آن اندازند و بخورند زیرا که شربت شکر یا نبات که در آب حرف حلقه شود گاهی موجب سعال گردد

فرنی صفت آن شیر تازه گاو را با آتش نرم بجوشانند و ملائی از آن گرفته و شیر را از پارچه صاف
صاف کرده و [illegible] در او بیندازند تا حبوبات آن [illegible] پس آن حبوبات را در پاتیله کنند تنده
چند قطره آب [illegible] و نمک بقدر کفاف با آن آمیخته سوای بادنجان [illegible] باشند از بقول
آب بجوشانند [illegible] تناول فرمایند الحق [illegible] است بسیار لذیذ و آن بعینه مثل بولانی
است و فرق همین است که بولانی را از بادنجان و حبوبات سازند و [illegible] را از حبوبات
و ما سوای بادنجان اما بعضی از بقول را اول در روغن بریان کنند و قدری پیاز هم شریک او کنند
چون ساگ چولائی و بعضی را هیچ احتیاج در روغن نیست چون ساگ [illegible] و چون ساگ [illegible]
و اگر روغن زرد [illegible] حال [illegible] نباشد [illegible] بسازند **کباب** غذائیست بسیار
لذیذ و غذای مقوی و فربهی بدن گوشت تر و تازه گرفته پارچه [illegible] تراشیده قدری نمک و
فلفل کوفته [illegible] پاشیده بر سیخ آهنی کشیده بر آتش زغال [illegible] نهند تا [illegible] سرخ شود
پس [illegible] بخورند [illegible] باشد [illegible] تناول نمایند
صفت آن کبابی بسیار لذیذ [illegible] گوشت [illegible] تراشیده در ظرف [illegible]
[illegible] کنند و قدری [illegible] نمک و مصالح کنند پس
قدری نمک [illegible] آب [illegible] جفارند
[illegible] بهم آمیخته [illegible] قدری مصالح گرم [illegible]
و قدری حبوبات در آن آمیخته [illegible] گوشت [illegible] پس بر سیخ آهنی

از آتش [illegible] پیچیده

از رشته خام پیچیده بر آتش زغال [illegible] و [illegible] باشند پس فرود آورده تناول نمایند [illegible]
با خشکه و اگر از روغن بسیار پرهیز نباشد و [illegible] بریان کنند قدری روغن زرد [illegible] بادام
هم [illegible] باشند **کبث** صاحبی است بسیار لذیذ [illegible] با خشکه [illegible]
[illegible] و صاحب [illegible] قدری از آن [illegible] بسیار [illegible] **صفت آن** [illegible]
[illegible] مغز آن خام باشد [illegible] و مغز آن کوفته [illegible] آن [illegible] صاف کنند
[illegible] کشیده [illegible] داخل کنند و قدری [illegible] مصالح سبز نمک [illegible]
[illegible] و چون [illegible] گوشت [illegible] خشک [illegible]
تمام [illegible] باشد [illegible] مرغ [illegible] در [illegible] باشند در آن [illegible] با آتش نرم [illegible]
[illegible] رسد و [illegible] غلیظ گردد پس فرود آورده تناول نمایند و گاه حبوبات [illegible] آن [illegible]
[illegible] باشند داخل ترکیب کبث میکنند [illegible] این غذا مخصوص
است [illegible] و اگر قدری از آن [illegible] با احتیاط دهند چنان [illegible] **کبث** آن
صاحبی است لذیذ و مخصوص [illegible] و دیگر [illegible] و منفعت [illegible] مثانه [illegible]
مرضه و ترکیب [illegible] آن مشهور است و [illegible] بسیار لذیذ خصوصاً چون از آب
مطبوخ کلیچی [illegible] گوشت و ماهی و بیضه و غیره داخل ترکیب آن میکنند و [illegible] و مرغ
[illegible] این صحیح است لیکن چون برای مرضی باید [illegible] بعضی [illegible]
و روغن [illegible] اندازند و [illegible] قناعت کنند و هیچ مرض [illegible] را از و [illegible]
[illegible] کباب است که [illegible] مرغ و امثال آن [illegible] بعضی [illegible]
آن [illegible] مثل کباب [illegible] بر آتش بریان کنند [illegible] و معده حار [illegible]
[illegible] مفید است و [illegible] معده ضعیف و [illegible] **[illegible]** [illegible] عبارت از [illegible] باشد
باید [illegible] کشیده و بسیار قدر قلیل از [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] خشک و پیاز نمک [illegible] بقوام [illegible] آید پس

پهلکی بپزند بعد از آن پاره گوشت بره یا مرغ بچه انداخته کرتی بپزند و چون از این هم چهار تولگی اقضاف حب تیز
دهند توقع منفعت نیست بشرطیکه روغن در ترکیب آن نباشد و حب نیز عقب نبود و اگر حب باری با
نبود و تنقیه شده باشد **کشک** چون جو یا گندم را خیسانیده بکوبند تا پوست دور شود بایی اسم خوانند
کشک ماء آنست که از شدت حرارت آتش سوخته باشد و کوبیده نان خشک شده را کویند **لعقیه**
شلغما کوبند و شاید سبکیت ازو حاصل باشد **ماء الشعیر** جو را کشک نموده اول بریان کنند پس
در بیست امثال آن آب جوشانیده تا ثلث بماند صاف کرده نبات سفید یا شیرین مخلوط نموده نوشند
ماء الشعیر محض خوانند و آن شکم را به بندد **ماقوتی** حلوائیست بسیار لذیذ و مقوی و مفرح و باتفض
و مقوی دماغ و سعال و نزلات بسیار مفید **صنعت آن** چهار تولگی نشاسته در ده تولگی آب
حل کنند و بقدر دو ماشه زعفران بکلاب سفید رنگین کرده با آتش نرم بپزند و یک آثار نبات سفید
در آب حل کرده بجوشانند و کف آنرا برداشته و قریب القوام او شد آن را اضافه نموده
نیک بجوشانند تا مثل فالوده غلیظ شود پس فرود آورده در ظرف کلی پهن کرده بگذارند
تا منعقد شود مغز بادام و مغز پسته ورق ورق کرده از بالا بپاشند تا موجب حسن صورت
و سیرت گردد و بعد سرد شدن بقاشق مسلفه نمایند **ماء اللحم** غذائیست بسیار مقوی و
مفرح و مسمن بدن بدانکه ترکیب ... جنتر بیلای کشیدن عرقها قدیم است باید اگر گوشت
بز کاهی یا بزغاله سه چهار ماهه گرفته و از چربی و استخوان پاک و صاف نموده در دیگ
قلعی دار نهاده و گشنیز خشک ... دارچینی و الایچی و ... خشک بقدر ضرورت افکنده سر پیخته
با آن نهاده و اندرون دیگ پیاله دیگر برای چکیدن عرق گذاشته سرپوش
تکی دارد و از گون بدهن دیگ نهاده از گل و آرد کوفته دیگ مذکور را در دیگ دیگر
که از آن کلان تر باشد در دیگ کلان آنقدر آب ریزند تا گلوی دیگ خورد باید پس
زیر آن دیگ کلان آتش بسیار تند و تیز کنند تا آب بسیار گرم شود و گرمی آب در دیگ خورد
اثر کند و عرق بچکد و در مدت کم یا پس تمام عرق بچکد و از یک آثار گوشت بقدر یک و نیم آثار

ماء اللحم

کشک — ماء الشعیر — حلوا — ماء اللحم

ماء اللحم حاصل شود و مخترع این ترکیب این بنده است کمترین انبیا **ترکیب دیگر** بزغاله
سه چهار ماهه ذبح کرده احشا او یعنی آنچه در شکم اوست از معده و امعا و دل و شش
جگر و گرده و طحال وغیره همه بیرون کنند و مغز سر نیز بیرون کنند و موی سر هم از تن
و از پاچه موبها نیز کم کنند تمام اعضای او را از گوشت و استخوان و عضله و اعصاب
و شرائین و رگ هر چه در روست قیمه کرده در دیگ انداخته بدستور مذکور عرق کشند و اگر تمام
بزغاله که یکی بوزن چهار بچه است با همه گوشت و استخوان و سر و پاچه خواهد ...
است از عرق نکشند که هر چه کم کشیده شود خوب تر بود و لیکن حد آن بمقدور هر جا که بپایند
دور کنند و قدر شربت این از چهار تولگی تا نیم آثار است و وقت استعمال این صبح
ناشتا وقتیکه معده خالی باشد یا قریب شام که آن نیز وقت خلوی معده
است یا اثنای طعام بجای آب بنوشند **ماء الزبیب** چیزی بسیار لذیذ و مرطب و مسمن
بدن چون هر صباح از شش تولگی تا یک آثار بحسب طبع مسلفه نمایند حرارت قوی را که در
معده و جگر و قلب بود بنشاند و اگر همراه طعام بجای آب بنوشند نیز خالی از نفع نیست
و در جمیع اطلاق حاده مزمنه که از صفرا و حدت خون و ... مفید افتد حتی در حمیات
دقیه نیز خالی از منفعت نیست خواه صبح از اقراص کافور بطریق دوا بدهند خواه همراه
طعام بقصد صباح استعمال کنند **صنعت آن** شیره ماده گاو ... است چون بس ...
از خوات که بسیار ... شود جامن ... زنند تا جوات بسته شود پس در پارچه
سفید کم چهار ته کرده باشند انداخته بکشانند تا آب زلال از آن بچکد پس در آن ...
... كاغذی ... شاداب ... زنند و بقدر کفاف نمک ... ریخته
و باز از پارچه گذرانیده تناول فرمایند اکثر اوقات در اسهال مزمن ... و صفرا ...
متواتر استعمال آن بفضله تعالی اثری ازو مشاهده شده که از اعجاز نباشد و چون
وقت طعام ... خنک جرعه جرعه بنوشند صنع مفعول انست و چون ...

نخود یا لوبیا بریزند و از آن جمله کفچه قدری قدری سیر و پیاز و لیمو و گشنیز و نمک انداخته بجوشانند
القوام متوسط الغلیظ آید و سوکار یا یکبار دلمه بر چه مناسب باشد تا خشک مسلفه باشد بسیار
لذیذ و لذیذ بود مخیمه ملوا همین است مدقوقه و مدقق گوشت آن است و آن کثیر الغذا و مسمن
و مقوی بدن است صفت آن گوشت بزغاله را چهار پاره از استخوان جدا کرده
بکوبند و قدری گشنیز خشک و ادویه سفید کوفته بر آن بپاشند تا بستر در ظرف نقره یا مس قلعی دار
نهاده بر آتش بسیار نرم گذارند تا آب از وی جدا شود پس آن آب را از وی بیفشارند و در وقت
خلوی معده بنوشند بسیار قوت می بخشد مرق شوربائیست لذیذ و مسمن بدن و مولد
خون صالح و کثیر الغذا و موافق حال اصحا و مرضی ناقهین صفت آن نیم آثار گوشت بزغاله
یا بزغاله دو سه ماهه یا جوجه مرغ هر کدام که باشد بحجم قریبه با آب گرم شسته با قدری قدری از نخود
و سیر و پیاز و لیمو و تمیز و گشنیز خشک و فلفلی است و برای اصحا و ناقهین از آن گلوله
روغن زرد یا مسکه گاو و برای مرضی از دو سه ماشه روغن بادام یکبار دلمه یا دو سه کار
دلمه بریان کنند چون نمک سوخته شود گوشت شسته با آب انداخته بجوشانند تا یک نیم پاو
آب بماند پس آن آب را بگیرند که اگر گوشت را فشار دهند و در حالیکه معده از غذای خالی
بود ناشتا بنوشند یا وقت شب خواب بخورند و اگر گوشت در معده از یاله بعد همین ترتیب
بریزند و لیکن حاجت خود شوربا گیرند و ما بقی را هر قسمیکه خواهند لطور اصحاب بپزند خواه ساده
خواه بکدام بقول و این مرق را اخام شوربا خوانند مزوره چون برنج یا کدام دال یا کچری
هر کدام چیز را که نرم و رقیق بپزند و از کفچه حلکه یا پارچه صاف که مقوه پای آنکه یا پارچه صاف
نکنند و بنوشند باین اسم خوانند و گاهی کدام بقول یا تیغه چون کدو و یا لک و قطعه خیار
یا حبوب مذکور بجوشانند و می نوشند و گاهی گوشت نیز داخل ترکیب میکنند و یکبار یا دو سه کار
میدهند و چون این غذا را بدرستی آب و نمک بپزند بلغم لطیف میتوان که به کیف کم حرارتها
شق از حلق فرو برد و خلع این غذا اگر گوشت انداخته شود معتدل مایل بحرارت خواهد

بود و اگر بدون گوشت یا بقول مذکوره بپزند مایل به برودت و قلیل الغذا است مصوص
نعینه قریب است که از کبوتر بچه و مرغ بچه و دراج بچه ساخته باشند و سرکه و ابازیر حاره
داخل کنند و بقول حاره و بارده بحسب غرض نیز داخل میکنند و درست چون بچه مشوی است
بسیار خوب لذیذ و مقوی و قوتها است مصلی چون و نیر را با پارچه صاف که بجوشانند
تا غلیظ شود پس نمک بقدر ضرور انداخته و قرصها ساخته در آفتاب خشک کنند باین اسم
خوانند و مزاج آن سرد و خشک است مسکن صفرا و غلیان خون و قابض و خشک و مقوی
معده است و چون او را در آب حلکه شود صالح لذیذ است میتوان همراه نان و کچری و
خشک خورد و چون در آب او را حل کنند قدری آلو بخورد یا برنج با آن حل کرده بپزند نفس کرب بجهت حلاوت شد
و مصطلح عبارت از آن است حلیه بفارسی قبرلی گویند گرم و تر است جهت مالیخولیا و
جنون و دق سر و بیس و سمن بدن مولد خون صالح و جهت رفع قی که از لحین سعد
بمعده حادث گردد مفید است و برای مهلت باشد مفید و ترتیب و لطافت و ترکیب
آن در کتب قانون مذکور شد ناریجیه تا زیر را با آب مالیده و صاف کرده قدری ابریشم
و نبات سفید در آن حل کرده بپزند و مویز را با آب گرم شسته صاف نموده در همان مطبوخ
انداخته بجوشانند تا چیزی متوسط القوام بخته شود و بحسکه بخورند نالمف حلوی
بسیار لذیذ و مقوی و کثیر الغذا نمک سعد چون ماهی را اشکم پاک کرده نمک مالیده خشک
کرده بپزند باین اسم خوانند مزاج آن گرم و خشک است و مولد سودا و خون غلیظ
و موافق مرطوبین و مبلغمین هریسه طعام است که از گوشت و پیاز و حب الرمان
و دنب سازند و تفصیل آن این است که هم عدد پیاز را مقشر که ورق ورق بریده
در کفتر روغن مسکه گاو و یا روغن بادام بریان کنند نیم آثار گوشت بزغاله را پاک
صاف نموده دو سه مرتبه با آب شسته و قدری قدری الو لغت و سیر و تمیز و گشنیز
خشک و بعد حبوب سائیده بر آن مالیده گوشت را همراه پیاز نیز بریان که آب

وسائیده چون بقدر یکشور باید و نیم باو آب بماند و گوشت را اگر اراده شود
آن زمان نیم باو دانه انار ترش تر و تازه و اگر خشک باشد شسته تو لیس [?] خورد نیم
باو آب مالیده صاف کرده در گوشت بیندازند و کشمش تولد [?] مویز با نصف کشمش سبز
ازپس آن نیز انداخته با آتش نرم بجوشانند تا شوربا بقدر یا و انار با قدری زیاد نماند
و کشمش و مویز نیز که از شوربا پس فرود آورده شود بای آن فقط بنوشند و یا با خشکه
یا نان خمیری میل نمایند الحق چیزی است بسیار لذیذ و مقوی و مسکن صفرا و خون و
حابس قی و اسهال بدانکه درین ترکیب انداختن نبات سفید نیز محمود است اگر
حاجت بدان داعی شود و اگر تلیین منظور باشد بجای انار دانه آلوبخارا که تر و تازه
از ولایت آمده باشد بیندازند و در اینصورت نبات خوردن است نیم برشت صفت آن
در بعض تفصیل گذشت و مجمل این است که زرده بیضه مرغ را در ظرف چینی یا
در ظرف ملا در آب گرم که ظ زند و از آتش خوب زیر و بالای گرم باشند تا آنکه قوام او
مثل عسل غلیظ شود پس بیرون آورده قدری نمک و فلفل سیاه سوده بر آن پاشیده
با خشکه یا نان خمیری یا الیخری [?] فقط بخورند غذا نیست که لطیف و عدیل نخاله و مولد خون
صالح و کثیر الغذا و لذیذ است نیمرو مصری است بفارسی سهو [?] و سمین بیا نیز نامند
ماهیت آن از غذای مصر و در اکثر بلاد است شیرین و لذیذ میباشد و دستور پختن
آن آنست که گندم چیده را صاف نموده در آب می خیسانند و بر تخته یا خوانچه
چوبی یا غیر آن پهن می نمایند بضخامت شش چهار انگشت و پارچه کهنه یا کشش تر کرده
بر آن بیندازند و هر روز آب بپاشند تا آنکه ریشه بر آورده و سر و کعو و چون بمقدار
چهار پنج انگشت رسد آنرا بریده و کوبیده آب آن را افشرده صافی نموده دستور
قدیم آب صافی آنرا در دیگ کنند و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات تخم [?]
بزغالات [?] در آن می اندازند تا غلیظ شود و شیرین گردد دستور جدید که بالفعل معمول

میان قوام است که آب صافی آنرا باشه چهار وزن آن آلو مید [?] خالص و دو سیر
می طبخ نمایند بملایمت تا آنکه نفخ یابد و طعم خامی این بر طرف شود و بعضی مغز بادام
و پسته و گهو کان [?] درست غیر کوبیده بعضی درست با پوست در حین طبخ در آن می
اندازند و بعد از آن که نفخ زمانی سر آنرا محکم نموده دو دلیه [?] در ظرف چینی از غو [?] نموده اول
می نمایند بسیار لذیذ شیرین میباشد و بعوامات [?] اکثر بلاد ایران بالطهارت و
با کثرت و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النساء العالمین
صلوات الله علیها مرتب می نمایند بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان او شان
جا بجا می برند طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل و افعال و خواص
آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معتدل بلغم و جهت رفع صعود بخار بدماغ
و مالیخولیا و سرفه و درد سینه و تولید خلط صالح او تسمین بدن نافع است اما ثقیل
است و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث بیماریهای مرکبه است و ایجه [?] بادام و گهو کان [?]
و پسته در آن اندازند لون و ثقیل تر و مصلح آن سکنجبین و کاسنی است وسیقه [?]
چون گوشت را با گندم و حبوب دیگر ولیده و خشک کنند گندم را در شوربا آیدان اسم
بخوانند وطیم [?] که از گندم و اقط و سمن سازند [?] طعامیست که از روغن و شکر و
تازه و آلو گندم و شکر سازند [?] طعامی است مشهور بسیار مقوی و کثیر الغذا
و مقوی باه [?] گوشت پخته را گویند چون گوشت بزرگرفته و پارچه‌ای کلان
نموده با سیر و پیاز و زرد آلو و کشنیز و نمک در دیگ تا هموار کرده بقدر حاجت نمک
انداخته و دهن دیگ را با خمیر گرفته بر آن آتش نرم کنند و تمام شب متصل
متصل بسلسله آتش موقوف شود و صبح دیگ را واکرده ملاحظه فرمایند که گوشت
بر ریشه یا مغز قلم خواهد بود و در آب پخته هیچ بوی نخواهد داد از آن زمان فحار [?] اند
آب پخته میل فرمایند و گوشت آن بخورند یا برخی [?] صانعیست که از لحوم عجاجیل

۳۹۰ برگ

و [illegible] ... [illegible] که گوشت را با پیاز و نمک در آب بجوشانند چون گداز
... را جدا ساخته گوشت را در ظرف دیگر [illegible] نهند تا مایه آن جدا شود بعضی
از بقول را در سرکه بریزند چون بقول پخته شود و سرکه خشک گردد قدری روغن بادام
انداخته بریان کنند و گوشت مذکور را نیز سر یک آن بریان کنند پس آن گوشت را انداخته
چند جوش دهند و خورده آرند و میل فرمایند غذای قدیم است اما اگر بدرستی تمام اگر اسباب
و نمک و آتش کاری بی درست پخته شود شاید قابلیت استعمال داشته باشد
اچار یعنی ترش [illegible] قاش قاش بریده و مصالح ضروری و نمک با آن انداخته
در سرکه بریزند تا اچار آن درست شود و صاحب طعام را بسیار مفید است یخنی صباغی
است بسیار لذیذ و کثیر الغذا و مناسب اصحاء و مرضی تا تهیه صفت آن گوسفند نو
جوان و کلان را ذبح کرده و احشاء اندرونی او دور کرده پوست و اکارع او جدا ساخته
تا بقی را پارچه پارچه بقدر [illegible] ... [illegible] آب بسیار در دیگ کلان
انداخته بجوشانند و نمک و پیاز بقدر ضرور انداخته و قدری بادیان و گشنیز خشک
در خرقه بسته نیز انداخته و با آتش ملایم [illegible] ... [illegible] دهند تا آنکه گوشت [illegible]
پخته شود آنزمان اگر خواسته باشند با قدری روغن زرد [illegible] و الا [illegible]
لذت این اکل و ضع بعد تناول معلوم می شود این را با نان [illegible]
و [illegible] که با صطلاح مردم هند آنرا مانده گویند و میخورند و در ملک توران خصوصا
بطرف آقاغانیه و اقاغنه به از یخنی و مانده غذائی نیست لیکن چون مانده
مناسب حال مریض خصوصا صاحب حمی نیست در حق مریض بهتر است
که با خشکه یا کچری بخورند یا با نان فرنگی تناول فرمایند تمت تمام شد کار من نظام شد
کاتب الحروف این کتاب [illegible] ... [illegible] روز چهار شنبه وقت
یکپاس روز بر آمده [illegible] ... ۱۰۵۷ هجری باتمام رسانیده شد

این کتاب علاج الامراض ... از جانب ... جلد ...